

آگ برن و نیم کوف

قصینہ
جامعہ
تشیسی

ا.ح. آریان پور



زمینه جامعه‌شناسی

تألیف:
آگ برن ونیم کوف

اقتباس:
ا.ح. آریان پور



۱۳۸۸

آگ برن، ویلیام فیلدینگ، ۱۸۸۶ - Ogburn, William Fielding
زمینه جامعه‌شناسی / تألیف آگ برن و نیم کوف؛ اقتباس ا.ح. آریان‌پور. - تهران: نشر
گستره، ۱۳۸۰.

خ، ۵۴۰ ص. ISBN 978-964-6595-19-4

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی: Sociology.

کتابخانه به صورت زیرنویس.

۱. جامعه‌شناسی. الف. نیم کوف، مایر فرانسیس، ۱۹۰۴ - Nimkoff, Meyer
Francis

ب. آریان‌پور، امیرحسین، ۱۳۰۳ - ۱۳۸۰. ج. عنوان.

HM/۵۱۷۳۸ ۳۰۱

۱۳۸۰



آگ برن و نیم کوف
Ogburn, Nimkoff
زمینه جامعه‌شناسی

ا.ح. آریان‌پور

نشر اول: ۱۳۴۴

نشر چهاردهم (اول نشر گستره) بازنگریسته ۱۳۸۰ تهران

چاپ دوم: ۱۳۸۸

تیراژ: ۲۲۰۰

صفحه آرا: مژگان زمانی پور

لیتوگرافی: باختر

چاپ و صحافی: دالاهو

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق است به:

انتشارات گستره

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری، شماره ۶۹

تلفن و نمابر: ۶۶۴۶۰۳۸۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۵۹۵-۱۹-۴

فهرست

۱	نقدهایی بر زمینه جامعه‌شناسی
۲۶	چند اظهار نظر دربارهٔ زمینهٔ جامعه‌شناسی
۳۱	چند اظهار نظر دیگر در سال‌های اخیر
۳۶	توضیح
۳۸	توضیح نشر ششم

مقدمه

۳۹	۱. شناخت
۵۱	۲. روش‌های شناخت
۵۹	۳. اصطلاحات و مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی
۷۵	۴. جامعه‌شناسی در ایالات متحد آمریکا

بخش اول. جامعه‌شناسی علمی

۸۹	فصل اول. پایگاه علمی جامعه‌شناسی
۸۹	I. در تاریکخانه قرون وسطی
۹۰	II. آغاز علوم اجتماعی
۹۱	III. علم چیست
۹۵	IV. مختصات علم
۹۶	V. اعتبار علمی جامعه‌شناسی
۱۰۱	فصل دوم. مختصات جامعه‌شناسی
۱۰۱	I. دامنهٔ جامعه‌شناسی
۱۰۵	II. تحقیق در جامعه‌شناسی

بخش دوم. بنیاد جامعه

۱۱۵	فصل سوم. روابط اورگانیزم انسانی و جامعه
۱۱۵	I. تأثیر اورگانیزم در رفتار انسانی
۱۱۶	II. نژادگرایی

۱۲۵	III. تسلط جامعه بر اورگانیزم
۱۲۷	فصل چهارم. روابط محیط طبیعی و جامعه
۱۲۷	I. تأثیر محیط طبیعی در جامعه
۱۳۰	II. نادرستی جغرافیاگرایی
۱۳۱	III. تسلط جامعه بر محیط طبیعی
۱۳۵	فصل پنجم. جامعه و فرهنگ آن
۱۳۵	I. ظهور انسان ابزارساز و سخنور
۱۳۷	II. فرهنگ جامعه
۱۴۰	III. فرهنگ‌شناسی
۱۴۶	IV. فرهنگ اسکیموها

بخش سوم. رفتار گروهی

۱۵۳	فصل ششم. گروه اجتماعی
۱۵۳	I. مفهوم و انواع گروه
۱۵۵	II. یگانگی گروهی
۱۶۱	III. پویایی گروهی
۱۶۷	فصل هفتم. همنوایی گروهی
۱۶۷	I. جامعه‌پذیری
۱۷۰	II. فرهنگ‌پذیری
۱۷۴	III. تسلط اجتماعی
۱۷۷	IV. مدارای اجتماعی
۱۸۱	فصل هشتم. رفتار جمعی
۱۸۱	I. چگونگی و انواع رفتار جمعی
۱۸۳	II. جمع
۱۸۴	III. جماعت
۱۸۷	IV. عامه و عقیده عمومی
۱۹۰	V. آوازه‌گری

- ۱۹۴ .VI. تأثیر فرهنگ در رفتار جمعی
- ۲۱۵ .VII. تحرک طبقه‌ای

بخش چهارم. شخصیت

- ۲۱۹ فصل دهم. زمینه اجتماعی شخصیت
- ۲۲۱ I. تبیین تفاوت‌های شخصیت‌ها
- ۲۲۳ II. نیازهای جامعه - زاد انسان
- ۲۲۴ III. قوام گرفتن شخصیت
- ۲۲۸ IV. انعکاس فرهنگ در شخصیت
- ۲۳۳ فصل یازدهم. تنوع شخصیت
- ۲۳۳ I. سنخ‌های شخصیت
- ۲۳۵ II. عوامل سازنده شخصیت
- ۲۴۲ III. بستگی تحول شخصیت به تحول فرهنگ
- ۲۴۵ فصل دوازدهم. انحراف شخصیت
- ۲۴۵ I. کج‌روی اجتماعی
- ۲۴۹ II. بستگی کج‌روی‌ها به جامعه
- ۲۵۲ III. بنیادهای اجتماعی کج‌روی‌ها
- ۲۵۶ IV. مبارزه با کج‌روی‌های اجتماعی

بخش پنجم. بوم‌شناسی و جمعیت‌شناسی

- ۲۶۳ فصل سیزدهم. اجتماعات انسانی
- ۲۶۳ I. مفاهیم اصلی بوم‌شناسی انسانی
- ۲۶۵ II. تطور اجتماع
- ۲۶۷ III. شهرنشینی
- ۲۷۱ IV. ساخت شهر
- ۲۷۳ V. دشواری‌های شهرنشینی در عصر حاضر
- ۲۷۹ فصل چهاردهم. توزیع جمعیت
- ۲۷۹ I. مفاهیم اصلی جمعیت‌شناسی

۲۸۰	II. کوچ در صد سال اخیر
۲۸۴	III. انبوهی جمعیت در عصر حاضر
۲۸۶	IV. تبیین انبوهی جمعیت
۲۹۳	فصل پانزدهم. حرکت طبیعی جمعیت
۲۹۴	I. افزایش زایش
۲۹۵	II. کاهش مرگ
۲۹۷	III. دراز شدن عمر
۲۹۸	IV. افزایش جمعیت
۳۰۱	V. دشواری‌های ناشی از افزایش جمعیت
	بخش ششم. سازمان‌های اجتماعی
۳۰۷	فصل شانزدهم. سازمان‌بندی جامعه
۳۰۹	I. مفهوم سازمان اجتماعی
۳۱۱	II. رده‌بندی سازمان‌های اجتماعی
۳۱۵	III. نهاد اجتماعی
۳۱۵	IV. مؤسسه اجتماعی
۳۱۸	V. جنبه طبقه‌ای سازمان‌های اجتماعی
۳۲۱	فصل هفدهم. سازمان اقتصادی
۳۲۱	I. دوره گردآوری خوراک
۳۲۴	II. دوره تولید خوراک
۳۲۶	III. دوره تولید ماشینی
۳۴۱	فصل هیجدهم. سازمان‌های حکومتی
۳۴۱	I. نبودن حکومت در جامعه ابتدائی
۳۴۳	II. عناصر حکومت در جامعه ابتدائی
۳۴۴	III. حکومت در جامعه متمدن
۳۴۵	IV. مختصات حکومت در عصر حاضر
۳۴۸	V. کارکردهای جدید سازمان‌های حکومتی

۳۴۹	VI. طبقه حاکم
۳۵۳	فصل نوزدهم. جنگ
۳۵۳	I. بنیاد ستیزه‌گرایی
۳۵۵	II. ستیزه‌گرایی در جامعه انسانی
۳۵۶	III. بستگی جنگ به صنعت
۳۵۸	IV. تأثیر جنگ در جامعه
۳۵۹	V. جنگ در عصر حاضر
۳۶۴	VI. لزوم حیاتی صلح
۳۶۷	فصل بیستم. خانواده
۳۶۷	I. انواع خانواده
۳۷۰	II. زناشویی
۳۷۲	III. خانواده در دوره تولید خوراک
۳۷۵	IV. خانواده در دوره تولید ماشینی
۳۷۷	V. مختصات خانواده جدید
۳۷۷	VI. ناستواری زناشویی در عصر حاضر
۳۷۹	VII. خانواده سالم
۳۸۲	VII. آینده خانواده
۳۸۵	فصل بیست و یکم. دین
۳۸۵	I. جادو
۳۸۶	II. کیش‌های ابتدائی
۳۸۹	III. دین‌های تمدنی
۳۹۱	IV. عقب‌نشینی دین در عصر حاضر
۳۹۵	V. آینده دین
۳۹۷	فصل بیست و دوم. روابط متقابل سازمان‌های اجتماعی
۳۹۷	I. مفهوم روابط متقابل
۴۰۰	II. نتایج روابط متقابل اجتماعی

۴۰۳	III. تغییر کارکردهای سازمان‌ها در عصر جدید
	بخش هفتم. پویایی اجتماعی
۴۱۱	فصل بیست و سوم. نوآوری اجتماعی
۴۱۱	I. بستگی نوآوری به فرهنگ
۴۱۴	II. پخش فرهنگی
۴۱۷	III. چگونگی تأثیر نوآوری در جامعه
۴۲۰	IV. دور اجتماعی
۴۲۲	V. اهمیت نوآوری مادی
۴۲۷	فصل بیست و چهارم. ناسازگاری اجتماعی
۴۲۷	I. پویایی فرهنگی
۴۲۸	II. جامعه پویا و جامعه ایستا
۴۳۰	III. ایست‌گرایی
۴۳۳	IV. پس‌افتادگی فرهنگی
۴۳۶	V. بی‌سازمانی اجتماعی
۴۴۳	فصل بیست و پنجم. بازسازی جامعه
۴۴۳	I. لزوم بازسازی
۴۴۴	II. جنبش‌های اصلاحی
۴۴۸	III. جنبش‌های انقلابی
۴۵۱	IV. نظام‌های تاریخی
۴۵۵	فصل بیست و ششم. تکامل اجتماعی
۴۵۵	I. نادرستی رأی منکران تکامل اجتماعی
۴۶۱	II. تبیین تکامل اجتماعی
۴۶۹	III. رهبری تکامل اجتماعی
۴۷۵	واژه‌نامه
۵۲۵	موضوع‌نامه
۵۳۵	نام‌نامه

نقدهایی بر زمینه جامعه‌شناسی^۱

آرزوی بزرگ هر نویسنده یا مترجم جامعه دوست این است که در حدود ممکنات، اثری مردم‌آموز به بار آورد و به وسیله ناشری شایسته، با دقت و صحت به چاپ رساند و با بهایی نازل به جامعه عرضه دارد و آن‌گاه با راهنمایی خوانندگان نکته‌سنجی که به اقتضای انسان دوستی و بهبودخواهی (و نه به سائقه و اخوردگی و خودنوازی و خودنمایی) به نقد می‌پردازند، در اصلاح آن بکوشد.

زمینه جامعه‌شناسی که بر اثر چنین آرزویی پدید آمد، در سال ۱۳۴۴ به وسیله دانشگاه تهران انتشار یافت و در ظرف سه هفته نایاب شد. اما با وجود موانع فراوان، به کوشش ناشر خود، چهار بار دیگر مورد تجدید چاپ قرار گرفت و نه تنها در مؤسسه‌های عالی آموزشی به صورت کتاب درسی درآمد، بلکه در داخل و خارج ایران با ستایش فراوان رو به رو شد.

این کتاب مانند هر کتاب دیگر دستخوش لغزش و کاستی است، و این لغزش‌ها و کاستی‌ها که زاده محدودیت‌های گوناگون و از آن جمله بستگی الزامی آن به کتاب جامعه‌شناسی آگ برن و نیم کوف‌اند، مجالی برای خرده‌گیری‌های روا و ناروا پیش آورده‌اند.

اما چنین می‌نماید که زمینه جامعه‌شناسی با وجود کاستی‌ها و لغزش‌های خود، پاسخگوی نیازی اجتماعی بوده است. از این رو اقتباس‌گر آن به الهام خوانندگان جامعه دوست، برخود فرض دانسته است که از یک سو تا مرز امکان در بهبود آن بکوشد و از سوی دیگر محض مصالح خوانندگان، برخلاف شیوه مألوف خود، در تحلیل و سنجش خرده‌سنجی‌ها شرکت کند.

خرده‌سنجی‌ها دوگونه‌اند: خرده‌سنجی‌های صوری و خرده‌سنجی‌های معنوی.

۱. گروهی از دانشجویان علوم اجتماعی خرده‌های عمده‌ای را که خرده‌سنجان بر زمینه جامعه‌شناسی گرفته‌اند، گردآوری کرده و به راهنمایی دکتر امیرحسین آریان‌پور (که در این گفتار «اقتباس‌گر» خوانده می‌شود)، مورد تحلیل قرار داده‌اند. آن چه در این گفتار می‌آید، گزارشی است در آن باره که برای فایده خوانندگان دقیق، به همت آقای دکتر منوچهر خدایار محبی، دانشیار دانشگاه تهران فراهم آمده است.

خرده‌سنجی‌های صوری

۱. برخی از دانشجویان^۱ متعرض شده‌اند که اولاً تکرار برخی از نکته‌های یک فصل در فصل‌های بعد کاری نا ضرور است، و ثانیاً برخی از مطالب مخصوصاً مقدمه‌های کتاب فشرده و دشواریاب‌اند، و ثالثاً سراسر کتاب با انبوه اصطلاح‌ها و تعریف‌های خشک خود، نمی‌تواند خواننده را از هیجانی که برای عمل اجتماعی لازم است، برخوردار گرداند.

۲. آقای داریوش آشوری^۲ و برخی از نکته‌سنان دیگر تکرار واژه‌های بیگانه را که با اصطلاحات فارسی همراه‌اند، ملال‌آور دانسته‌اند.

۳. آقای دکتر شاپور راسخ^۳ یادآوری کرده‌اند که دو اصطلاح از سه اصطلاحی که زمینه جامعه‌شناسی به ایشان نسبت داده است («گروه نخستین» و «گروه دومین») از آن‌ها نیست. همچنین اعلام داشته‌اند که برخی از اصطلاحات ابتکاری ایشان بدون ذکر نام مبتکر در زمینه جامعه‌شناسی به کار رفته‌اند: «چندین اصطلاح در متن کتاب هست که از تقریرات هشت ساله دانشگاهی این بنده اخذ شده است، مانند «نظام» در ترجمه system و «قشریندی اجتماعی» در ترجمه Social stratification و «خانواده زن و شوهری» در ترجمه Conjugal family و «خانواده گسترده» در ترجمه Extended family و «تحریک» در ترجمه Mobility و «مادر تباری» در ترجمه Matrilineality و «مادر سالاری» در ترجمه Matriarchy.

۴. آقای دکتر غلامعلی توسلی^۴ نوشته‌اند که در سه مورد واژه فارسی یگانه‌ای در ترجمه دو واژه بیگانه به کار رفته است: «پرستش» در ترجمه Worship و Cult و «آرمان» در ترجمه Ideal و Ideology و «داوری» در ترجمه Reference و Arbitration.

۵. چند تن از اصحاب علم برخی از معادل‌های فارسی اصطلاحات علوم اجتماعی را نپسندیده‌اند:

آقای دکتر غلامحسین صدیقی^۵: «بوم» در برابر Habitat و «بوم‌شناسی» در برابر Ecology.

آقای دکتر فتح‌الله مجتبیایی^۶: «پلید» یا «نجس» در برابر Profane.

آقای دکتر حمید زاهدی^۷ و آقای دکتر شاپور راسخ^۸: «اجتماع» در برابر Community.

۱ و ۲. یادآوری شفاهی به اقتباس‌گر.

۳. راهنمای کتاب، شماره سوم، سال نهم، شهریور ۱۳۴۵، ص ۹۲-۲۲۸.

۴. هفته‌نامه بامشاد، شماره ۱۰۳۵، ۵ اردیبهشت ۱۳۴۵، ص ۷ و ۸.

۵ و ۶ و ۷ و ۸. یادآوری شفاهی به اقتباس‌گر.

آقای دکتر محمد مهدی فولادوند:^۱ «ناکجاآباد» در برابر Utopia.
آقای دکتر شاپور راسخ:^۲ «گرایش» در برابر Attitude و «مانندگردی» در برابر Assimilation و
«مؤسسه» در برابر Association و «داد و ستد آزاد» در برابر Free enterprise.
آقای انور جاوید^۳ از افغانستان برخی از اصطلاحات فارسی را در خور تأمل دانسته‌اند.
نوشته‌اند که واژه «مهوار» یا «ماهواره» در افغانستان به معنی زن زیبا و مرادف «مهپاره» است. از
این رو نباید آن را در برابر Sputnik نهاد و نیز واژه «دوگونگی» به معنی «نفاق» یا «دورویی» است
نه به معنی Ambivalence و «آوازه‌گری» به معنی «شهرت‌طلبی» است نه به معنی Propaganda.
تنی چند از خرده سنجان به پسوند «-گرایی» در برابر Ism - ایراد گرفته‌اند: «استعمال مصدر
«گراییدن» در معنای «گرویدن» درست نیست، و با توجه به مفهوم «میل به» یا «حرکت به سوی»
که از «گراییدن» برمی‌آید، اصطلاح مکتب «ایست‌گرا» نامناسب می‌نماید.^۴ و «پسوند -ism» در
این کتاب عموماً در فارسی به «-گرایی» برگردانده شده است. اگر در مواردی چند این تعبیر
درست باشد، همیشه درست نیست.^۵

۶. برخی از نکته‌سنجان به نوبه خود در برابر برخی از اصطلاحات، معادل‌هایی پیشنهاد
کرده‌اند:

آقای دکتر احمد فرید: ^۶ «توان‌مند» یا «چالاک» به جای «پویا» در ترجمه Dynamic.
آقای دکتر توسلی: ^۷ «نظام» به جای «ساخت» در ترجمه Structure.
آقای انور جاوید: ^۸ «استطاله» به جای «پویش» در ترجمه Process.
آقای دکتر راسخ: ^۹ «گروه عضویت» به جای «گروه کارمندی» در ترجمه Membership group
«اشاعه» یا «انتشار» به جای «تراوش» در ترجمه Diffusion، «تأثیر متقابل» یا «فعل متقابل» به
جای «کنش متقابل» در ترجمه Interaction، «همبستگی» یا «پیوستگی» به جای «انسجام» در
ترجمه Solidarity، «بررسی» به جای «زمینه‌یابی» در ترجمه Survey، «عقب‌ماندگی» به جای
«واپس افتادگی» در ترجمه Lag و «گروه مرجع» به جای «گروه دآوری» در برابر Reference group
همچنین آقای دکتر توسلی ^{۱۰} اشاره کرده‌اند که واژه «مردم‌گرایی» به مفهوم Philanthropism و

-
- | | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ۱. یادآوری شفاهی به اقتباس‌گر. | ۲. راهنمای کتاب، پیشین. |
| ۳. نامه خصوصی به اقتباس‌گر. | ۴. راهنمای کتاب، پیشین. |
| ۵. هفته‌نامه بامشاد، پیشین. | ۶. یادآوری شفاهی به اقتباس‌گر. |
| ۷. هفته‌نامه بامشاد، پیشین. | ۸. نامه خصوصی به اقتباس‌گر. |
| ۹. راهنمای کتاب، پیشین. | ۱۰. هفته‌نامه بامشاد، پیشین. |

Altruism نزدیک‌تر است تا به مفهوم Communism.

۷. برخی از نکته‌سنجان وضع اصطلاحات جدید را ناروا شمرده‌اند. از آن جمله آقای هچودری^۱ از هند راهنمایی کرده‌اند که به جای ترجمه اصطلاحات انگلیسی، عین آن اصطلاحات را به کار ببریم تا هم وحدت فرهنگی انسانی تحقق یابد و هم ساختن واژه‌های غریب مانند «روان نژندی» و «روان پریشی» و «روان رنجوری» لزوم نیابد.

۸. دو محقق ایرانی، آقای دکتر احمد فردید و آقای دکتر محمد مقدم^۲ سفارش کرده‌اند که برای ساختن واژه‌های دقیق، باید ریشه‌های اصطلاحات اروپایی را بیرون کشید و معادل‌های آن ریشه‌ها را در زبان‌های ایرانی یافت و آنگاه مطابق ریشه‌های موجود در هر اصطلاح اروپایی، معادل‌های ایرانی آن‌ها را به یکدیگر پیوند داد. به بیان دیگر هیچ‌گاه نباید در ترجمه اصطلاحات اروپایی صرفاً به اتکای مفهوم‌های آن اصطلاحات، واژه‌هایی در برابر آن‌ها نهاد، بلکه باید به ترجمه «ریشه به ریشه» پرداخت. به این ترتیب آقای دکتر فردید واژه اروپایی Tradition (به معنی «سنت») را به سبب آن که از دو جزء لاتین Tra یا Trans (معادل «ترا» یا «فرا» در زبان‌های ایرانی) و Dare (معادل «دادن» در زبان فارسی) مرکب است، «فرادهش» ترجمه کرده‌اند، چنان که مرحوم ذبیح‌الله بهروز^۳ سال‌ها پیش «تراداد» را در برابر آن نهاده‌اند. بر همین شیوه آقای دکتر مقدم واژه اروپایی System (به معنی «نظام» یا «دستگاه») را به اعتبار ریشه‌های یونانی Sun (معادل «هم») و Istanai (معادل «ایستادن»)، «همیستاد» ترجمه کرده‌اند.

با سپاس‌گزاری از راهنمایی‌های همه نکته‌سنجان گرامی، درباره هر یک از نکته‌های هشت‌گانه به توضیحی کوتاه مبادرت می‌ورزیم.

۱. ذکر برخی از نکته‌های مهم یک فصل در فصل‌های بعد به حکم ضرورت بوده است. زمینه جامعه‌شناسی کتابی سنگین است و تکرار نکته‌های مهم در فهم مطالب مؤثر می‌افتد. فشردگی و دشواری مقدمه اول کتاب بدین علت است که بسیاری از اصول منطق و شناخت‌شناسی و روش‌شناسی در این مقدمه کوتاه گنجانیده شده است، و برای روشن گردانیدن آن باید به کتاب‌های دیگر رجوع کرد و از استادان ژرف‌بین یاری جست. همچنین باید به یاد آورد که یک کتاب علمی نوشته‌ای تبلیغی یا تهییجی نیست. وظیفه آن صرفاً تدارک طرح نظری سنجیده و منظمی است در موضوعی معین. طرحی این‌گونه برای کسی که بخواهد آگاهانه دست به عمل

۲. یادآوری شفاهی به اقتباس‌گر.

۱. نامد حصوسی به اقتباس‌گر.

۳. ذبیح بهروز: فرهنگ کوچک، تهران: ۱۳۱۳، ص ۸۵.

زند، ضروری است. عمل اگر بر طرح نظری سنجیده و منظمی استوار نباشد، به ناگزیر زاده محرکات پراکنده حیوانی خواهد بود. چنین عملی در حوزه حیات فردی، به صورت پریشان کارهای روان‌بیماران در خواهد آمد و در حوزه حیات اجتماعی، به صورت آنارشیزم یا فاشیزم تظاهر خواهد کرد.

۲. تکرار واژه‌های بیگانه در فصل‌های متعدد به عمد روی داده است. چون اصطلاحات فارسی تازگی داشته‌اند، برای جلوگیری از ابهام یا انحراف خواننده، در موارد بسیار با معادل‌های بیگانه خود ملازمت یافته‌اند. اکنون که بیشتر این اصطلاحات شناخته شده و برکرسی قبول نشسته‌اند، مطابق نظر آقای آشوری، در نشرهای بعد اصطلاحات فارسی در اکثر موارد بدون ملازمت معادل‌های بیگانه به کار می‌روند.

۳. اقتباس‌گر سعی بلیغ ورزیده است که با نام بردن از مبتکران اصطلاحات جدید، حق معنوی ایشان را محترم دارد - حقی که نویسندگان و مترجمان ما به ندرت مراعات می‌کنند. اگر در مورد مبتکران برخی از اصطلاحات مرتکب قصور یا اشتباه شده باشد، صمیمانه معذرت می‌خواهد و در جبران می‌کوشد. اما درباره اصطلاحات آقای دکتر راسخ، آقای حمید حمید^۱ چنین نوشته‌اند: «گفته‌اند: از جمله لغاتی که ساخته‌ام، «خانواده زن و شوهری» و کلمه Conjugal family است. من ندانستم که اگر کلمه Conjugal را به «زن و شوهری» و کلمه Family را به «خانواده» ترجمه نکنیم، در زبان فارسی چه معادل‌های دیگری می‌توان به جای آن دو گذاشت.» این نویسنده بر سخن خود افزوده است: «کلمه «مادر سالاری» برای Matriarchy در سال ۱۳۳۹ اول بار در ترجمه کتاب مالک و زارع اثر خانم لمب‌تون، توسط آقای منوچهر امیری به کار برده شد. کلمات Social stratification و Extended family به معنای «قشربندی اجتماعی» و «خانواده گسترده» سال‌ها پیش به توسط آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور در جزوه‌های دروس و تقریراتشان به کار برده شد.» و نیز «کلمه «سیستم» برای نخستین بار در ماهنامه‌ای که در سال‌های ۱۳۲۷ به بعد انتشار می‌یافت یعنی ده سال پیش از آن که آقای دکتر راسخ به تدریس دانشگاهی آغاز کنند، به صورت «نظام» به کار برده شد و پس از آن به ترتیب، دکتر آریان‌پور آن را در کتاب در آستانه رستاخیز در سال ۱۳۳۰ و بعد مرحوم دکتر هوشیار در سال ۱۳۳۵ در کتاب اصول آموزش و پرورش به کار بردند.»

۴. ترجمه دو یا چند واژه از یک زبان به یک واژه از زبان دیگر در صورتی که آن دو یا چند واژه مرادف باشد، اشکالی ندارد، چنان که دو واژه Cult و Worship تقریباً برابر و به معنی «پرستش» اند. در زمینه جامعه‌شناسی واژه‌های Ideal و Ideology و نیز واژه‌های Arbitration و Reference دقیقاً مرادف نیستند. «آرمان» و «آرمانی» در برابر اولی و «ایدئولوژی» و «آرمان» در برابر دومی و «داوری» در برابر سومی نهاده شده است و در برابر Reference group دو واژه «گروه داوری» و «گروه راهنمایی» به کار رفته‌اند. با این وصف در نشر حاضر، واژه‌های «ایدئولوژی» و «انگاران» در برابر Ideology قرار می‌گیرند و در ترجمه Reference group فقط واژه «گروه راهنمایی» استعمال می‌شود.

۵. اقتباس‌گر به استناد واژه «بوم‌شناس» که در قابوسنامه آمده است، مانند نویسندگان فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی، دو واژه «بوم» و «بوم‌شناسی» را در برابر Habitat و Ecology نهاده است. ولی در نوشته‌های پیشین خود از کلمه‌های «محیط» و «محیط‌شناسی» و «زیستگاه» و «زیستگاه‌شناسی» سود جسته و در زمینه جامعه‌شناسی هم واژه «محیط» را با واژه «بوم» مرادف آورده است.

موافق رأی آقای دکتر مجتبائی، واژه «پلید» یا «نجس» در همه موارد با Profane برابری نمی‌کند. به نظر اقتباس‌گر، اگر در برابر Holy واژه «ورجاوند» یا «ورجمند» یا «مقدس» یا «قدسی» را بنهیم، آن‌گاه می‌توانیم واژه Profane را «بی‌ورج» یا «نامقدس» ترجمه کنیم و Sacred و Secular را که با آن دو واژه نزدیکی دارند، «با حرمت» یا «لاهوته» یا «خدایی» یا «مینویی» و «بی‌حرمت» یا «ناسوته» یا «بشری» یا «دنیوی» بنامیم.

اقتباس‌گر خود واژه «اجتماع» را که در برابر واژه پر معنی و پرانهام Community قرار داده است، رسا نمی‌داند. ولی تاکنون برای این واژه و نیز برای واژه Attitude که به مفهوم «وضع» در اصطلاح قدما نزدیک است، معادل‌هایی مناسب نیافته است.

واژه «ناکجاآباد» که ترجمه دقیق Utopia است. از آثار فارسی شهاب‌الدین سهروردی (یحیی) نقل شده است. Utopia که به معنی «هیچ جا» و برابر Kallipolis در معنی «زیباشهر» است، در ادبیات فارسی به صورت «مدینه فاضله» و «مدینه سعیده» و «شهر لامکان» و «بی‌نام شهر» و «ناکجاآباد» درآمده است. واژه‌هایی مانند «خیال‌آباد» و «ایمن‌آباد» و «خرم‌آباد» و «مه‌آباد» و «خوش‌آباد» و «پدرام‌شهر» و «شهریور» یا «شهریر» نیز در معنایی نزدیک به معنی آن به کار رفته‌اند، و اخیراً آقای دکتر فولادوند در منظومه‌ای واژه «کام‌شهر» را نیز در همین معنی استعمال

کرده‌اند.

واژه «مانند‌گردی» در معنی هضم و جذب به الهام از آثار افضل‌الدین کاشانی و برخی دیگر از حکمای کهن ایران برگزیده شده است. واژه «مؤسسه» برای ابلاغ معنی اسمی Association یعنی سازمانی رسمی برای نیل به هدف یا هدف‌هایی معین مناسب می‌نماید. به کار بردن واژه «دادوستد آزاد» در ترجمه Free enterprise ناروا نیست، زیرا Enterprise با آن که در اصل به معنی کوشش و تلاش و خطر کردن است، در این ترکیب، داد و ستد یا کاسبی یا رتق و فتق امور اقتصادی را می‌رساند.

به اقتضای پویایی زبان، واژه‌های هر زبان در موارد بسیار معنی‌هایی کمابیش تازه به خود می‌گیرند، چنان که «مهواره» یا «ماهواره» صرف‌نظر از معنی کهنی که در افغانستان یا شبه جزیره هندوستان یا تاجیکستان یا ازبکستان یا حتی ایران داشته است، اکنون به ابتکار آقای دکتر محسن هشترودی، نمودار Sputnik است. بر همین شیوه واژه «دوگونگی» از زمانی که در کتاب فرویدسم و اشاراتی به ادبیات و عرفان به کار رفته است، مبلغ مفهوم Ambivalence یعنی دووجهی بودن یا متضاد بودن حالات روانی گردیده است. واژه «آوازه‌گری» نیز به پیشنهاد مرحوم ملک‌الشعراى بهار و به وساطت زمینه جامعه‌شناسی، به معنی «تبلیغ» مخصوصاً «تبلیغ سطحی» یا «هوچی‌گری» (Propaganda) رواج یافته است.

چون نمی‌توان هزاران کلمه اروپایی مختوم به -ism را عیناً به زبان فارسی راه داد، به ناگزیر باید معادل‌هایی کوتاه (و نه واژه‌های مرکب دراز) برای آن‌ها ساخت. در این مورد مرحوم احمد کسروی از پسوند «-گری» و آقای دکتر فروید از پسوند «-انگاری و اقتباس‌گر از پسوندهایی مانند «-گرایی» و «-اندیشی» و «-آیینی» بهره جسته است. اقتباس‌گر اول بار در سال ۱۳۲۵ پسوند «-گرایی» را که در آثار برخی از سخن‌پردازان بزرگ ایران مانند فردوسی و نظامی در معنی حقیقی «تمایل» و در معنی مجازی «قبول» یا «اعتقاد» استعمال شده است. در برابر -ism - ظاهراً این پسوند به حکم آن که در سال‌های اخیر برای خود حق اهلیتی یافته و مورد پذیرش بسیاری از نویسندگان و مترجمان و معلمان قرار گرفته است، از پسوندهای دیگر رساتر است. با این همه کسانی مانند آقای منوچهر بزرگ مهر^۱ آن را خوش نداشته‌اند. برخلاف ایشان، آقای فریبرز مجیدی^۲ به دفاع از «-گرایی» برخاسته‌اند: «با این منطقی به آسانی می‌توان جنگ میان کهنه و نو

۱. سخن، شماره اول، دوره شانزدهم، فروردین ۱۳۴۲، ص ۹۶.

۲. فردوسی، شماره ۷۸۱، ۲۲ شهریور ۱۳۴۵، ص ۱۳.

را توضیح داد و چهره واقعی کهنه‌پرستان و نوخواهان را شناخت - جنگ شعر نو و کهنه، اقتصاد نو و کهنه، فلسفه نو و کهنه و غیره و غیره. چه چیز جز پرستش کهنگی‌هاست که شخصی چون منوچهر بزرگ‌مهر را برمی‌انگیزد تا در بخش «انتقاد کتاب» مجله سخن با کنایه‌ای که به مردی چون امیرحسین آریان‌پور می‌زند، خطاب به مصطفی رحیمی بنویسد: «درون‌گرایی» و «برون‌گرایی» و «فلان‌گرایی» و «بهمان‌گرایی» مهوع است. عفی‌الله از آنکه اول اصطلاح «-گرایی» را... برای ism - علم کرد.»

۶. واژه «توان‌مند» که سال‌ها پیش به وسیله آقای دکتر محمود هومن در برابر Dynamic به کار رفته است و از لحاظ آقای دکتر فردید بر واژه «پویا» ترجیح دارد، با واژه Dynamic هم‌ریشه است. ولی به اقتضای سیر تکاملی زبان، اکنون واژه «توان‌مند» مرادف «توانا» به شمار می‌رود و از عهده ابلاغ جنبش ذاتی که مدلول واژه Dynamic است، بر نمی‌آید. واژه «چالاک» نیز که در یکی از شعرهای جلال‌الدین بلخی در چنین معنایی استعمال شده است، امروز این معنی را نمی‌رساند. اقتباس‌گر برای رسانیدن این مفهوم در سال ۱۳۳۰ از مصدر «پویدن» که در ادبیات فارسی بیشتر به معنی حرکت مداوم و منظم است و به صورت‌های گوناگون مانند «پویا» و «پوینده» و «پویایی» و «پویه» در آثار بسیاری از سخنوران دیرینه چون عطار و مسعود سعد و عمیق و نظامی و جلال‌الدین بلخی راه یافته است، سود جست: «پویایی» و «پویندگی» در برابر Dynamism و «پویه» در برابر Dynamis و «پویایی‌شناسی» در برابر Dynamics...

دیر زمانی است که واژه «ساخت» به وسیله آقای دکتر غلامحسین صدیقی در برابر Structure و واژه «نظام» به وسیله دیگران در برابر System نهاده شده است، و از این رو اکنون تغییر یا تبدیل آن دو نه لازم می‌نماید و نه ممکن.

واژه «استطاله» که برخی از مترجمان عربی زبان معادل Process گرفته‌اند، با مذاق زبان فارسی سازگار نیست. برخی از مترجمان فارسی مطابق اصل ترجمه «ریشه به ریشه»، واژه‌های «فراگرد» و «فراآیند» را در برابر آن نهاده‌اند. ولی اقتباس‌گر واژه «پویش» را که مرحوم بهروز در دو معنی «حرکت» و «استعلام» و نویسندگان فرهنگ جغرافیایی به جای اصطلاح فرهنگستانی «پی‌گردی» در ترجمه Exploration به کار برده‌اند، معادل Process گرفته است. «پویش» هم ساده و کوتاه است و هم از لحاظ صورت و معنی به Process نزدیک است.

درباره پیشنهادهای آقای دکتر راسخ باید گفت که اقتباس‌گر مطابق رأی ایشان، در نشر حاضر واژه «گروه کارمندی» را رها می‌کند و فقط واژه «گروه عضویت» را (که در نشر اول نیز به عنوان

مرادف «گروه کارمندی» به کار برده است) معادل Membership Group می‌شمارد. واژه «تراوش فرهنگی» را هم به کنار می‌گذارد، ولی به جای دو واژه مطلوب ایشان یعنی «اشاعه» و «انتشار» که در ترجمه اصطلاحات اروپایی دیگر به کار می‌آیند، واژه «پخش» را در برابر Diffusion می‌نهد. بر همین سیاق واژه «گروه دآوری» را ترک می‌کند، ولی به جای واژه مطلوب آقای دکتر راسخ یعنی «گروه مرجع» واژه «گروه راهنمایی» را می‌پذیرد. به نظر اقتباس‌گر، نباید «همیشگی» و «پیوستگی» را در ترجمه Solidarity به کار برد. زیرا «همبستگی» بیش از سی سال پیش به وسیله فرهنگستان در برابر Correlation نهاده شده و «پیوستگی» در خور کلمه Continuity و نیز کلمه روان‌شناختی Association است. از این گذشته در زمینه جامعه‌شناسی واژه «به هم پیوستگی» در برابر Cohesion که مرادف Solidarity است، قرار گرفته است. همچنین به نظر اقتباس‌گر، واژه «پس افتادگی» به عنوان معادل Lag بر «عقب ماندگی» که ترجمه Backwardness است، ترجیح دارد و واژه‌های «تأثیر متقابل» و «فعل و انفعال» ترجمه‌های مناسبی برای interaction نیستند. «تأثیر متقابل» به مفهوم Interpenetration نزدیک، و «فعل و انفعال» ترجمه Action and Reaction است. «بررسی» نیز که واژه‌ای پرمعنی و مرتبه‌ها وسیع‌تر از Survey یعنی تفحص درباره وضع کلی و مخصوصاً وضع کمی یک واحد یا یک امر اجتماعی پر دامنه است، در این مورد به کار نمی‌خورد. معنی اصلی Survey اندازه‌گیری یا مساحی است. از این رو به حق می‌توان آن را «پیمایش» ترجمه کرد.

پیشنهاد آقای دکتر توسلی در مورد واژه «مردم‌گرایی» سزاوار تردید است. سال‌هاست که Philanthropism را «مردم دوستی» و Altruism را «غیردوستی» یا «غیرگرایی» نامیده‌اند.

جا دارد که در این مقام نظر آقای دکتر پرویز ناتل خانلری^۱ را درباره واژه‌های نو زمینه جامعه‌شناسی به یاد آوریم. نوشته‌اند: «کار مترجم، این جا، بسیار دشوار بوده است. زیرا که می‌بایست یک سلسله از اصطلاحات جدید علمی را که طبعاً در فارسی وجود نداشته، بسازد یا به طریقی مفهوم آن‌ها را برای فارسی‌زبانان توضیح و تفسیر کند. دکتر آریان‌پور از این مشکل بزرگ نهراسیده و حل آن را برعهده گرفته و کتابی پرارزش را با این جرأت و همت به فارسی‌زبانان عرضه کرده است. جای آن نیست که یک یک الفاظ فارسی را که او در مقابل اصطلاحات علمی بیگانه برگزیده است، مطرح بحث قرار دهیم. هر لفظی ممکن است به سلیقه دسته‌ای

پسندیده و به سلیقه دسته دیگر ناپسند بیاید. اما تنها کسانی در این امر ذوقی، بحث و جدل را روا می‌دارند که دشواری و اهمیت مشکل ایجاد اصطلاحات علمی را درنیافته باشند، یعنی کسانی که با علم سروکار ندارند و نمی‌دانند که شماره الفاظ و اصطلاحات جدید مورد نیاز چقدر فراوان است. کسانی درباره این که لفظ «سه گوش» به جای «مثلث»، یا «چهارگوش» به جای «مربع» خوب است یا خوب نیست می‌توانند چانه بزنند و وقت بگذرانند که جز همین چند مفهوم معدود، از ریاضیات در ذهن ایشان وجود ندارد. اما کسانی که با ریاضیات عالی سروکار دارند، کجا فرصت و مجال آن را می‌یابند که درباره این معانی کودکانه و ابتدائی وقت و عمر را صرف کنند.»

۷. در قرن کنونی بر اثر انتشار علوم و هنرها و فلسفه‌های جامعه‌های صنعتی، هزاران مفهوم جدید در فرهنگ‌های جامعه‌های دیگر و از آن جمله، فرهنگ جامعه ایرانی رخنه کرده‌اند. به ناگزیر برای فراگیری و فرادهمی این مفهوم‌ها نیازمند الفاظیم. حال اگر کلمات مرکب یا جمله‌های توضیحی را محمل این مفهوم‌ها قرار دهیم، دقت زبان ما و در نتیجه آن، دقت اندیشه ما به خطر خواهد افتاد، و اگر واژه‌های بیگانه را محمل مفهوم‌های جدید گردانیم، اولاً تجانس و انسجام زبان ما گزند خواهد دید و ثانیاً چون همه دانشوران ما با زبان بیگانه واحدی دمساز نیستند، هر گروهی از آنان واژه‌های زبانی معین را به کار خواهند گرفت، و در این صورت در موارد بسیار آشوب زبانی و پریشانی فکری پدید خواهند آمد. مثالی می‌زنیم: اگر برای بیان مفهوم Pattern انگلیسی که در علوم اجتماعی استعمال وافر دارد، بگوییم «آنچه برای ساختن چیزی یا کردن کاری از آن سرمشق می‌گیرند»، بر تصور دقیق روشنی دست نمی‌یابیم، و اگر در این مورد انگلیسی‌دان‌های ما واژه انگلیسی Pattern، و فرانسه‌دان‌های ما واژه فرانسه Patron، و آلمانی‌دان‌های ما واژه آلمانی Muster را به کار برند، به زودی از تفهیم و تفهم باز خواهیم ماند. برای پرهیز از این گرفتاری‌ها الزاماً باید بسیاری از اصطلاحات مخصوصاً اصطلاحات فلسفه و هنر و علوم انسانی را که دیر یا زود در زبان عمومی جامعه راه می‌یابند، به زبان مادری خود ترجمه کنیم، اصطلاحات نو فارسی و از آن جمله «روان‌نژندی» در برابر Psychoneurosis و «روان‌پریشی» در برابر Psychosis و «روان رنجوری» در برابر Psychopathy که مورد استقبال آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی و تصویب «انجمن روان‌شناسی ایران» قرار گرفته‌اند، محصل این ضرورت‌اند.

۸. هر زبان زنده مانند دیگر نموده‌های اجتماعی، دگرگونی‌پذیر یا پویاست. از این رو واژه‌های

زبان در جریان تکامل فرهنگی انسان، به ندرت نسبت به معنی‌های اصیلی که از ریشه‌های آن‌ها برمی‌آیند، وفادار می‌مانند. حتی ریشه‌های واژه‌ها نیز در طی زمان از معنی‌های کهن خود فراتر می‌روند، بنابراین گردانیدن واژه‌ها نیز در طی زمان از معنی‌های کهن خود فراتر می‌روند، بنابراین گردانیدن واژه‌ها به صورت ترجمه «ریشه به ریشه» در موارد بسیار متضمن دقت نیست، و از این گذشته واژه‌هایی که از این راه پدید آیند، به سبب گستگتی از سیر تکاملی زبان و دوری از سنت‌های فرهنگی، به آسانی در فرهنگ عمومی جامعه رخنه نمی‌کنند.

فرهنگ مفصلی که اقتباس‌گر در مورد فلسفه و علوم انسانی فراهم آورده است، نشان می‌دهد که وی نه از سر تفنن، بلکه برای پاسخگویی به نیازی اجتماعی، پس از بیست و چند سال جست و جو و گردآوری واژه‌های چند صد کتاب کهن و نو فارسی و بهره‌گیری از گویش‌های مردم، معادل‌هایی برای اصطلاحات فلسفه و علوم انسانی برگزیده است. از این رو برگزیده‌های او یا مستقیماً مستند به آثار نویسندگان و شاعران ایران‌اند یا از گویش‌های مردم اقتباس شده‌اند یا بر بنیاد واژه‌های رایج و با توجه به اصول زبان‌شناسی و ذوق مردم ترکیب یافته‌اند، چنان که «فره» و «فر» (در برابر Charisma) از آثار فردوسی و بلعمی و دیگران، و «پایگاه» (در برابر Status) از آثار اسدی و فرخی و دیگران، و «رهایش» (در برابر Emancipation) از آثار ناصر خسرو و ابوعلی سینا و دیگران به دست آمده است؛ «پاگشایی» در برابر Initiation و «گمان» در برابر Hypothesis و «انگاره» در برابر Pattern از گویش‌های مردم برخاسته‌اند؛ و صدها اصطلاح مانند «ترکیبات -سالاری» (در برابر ترکیبات -cracy و ترکیبات -archy) مانند «مردم سالاری» (Democracy) و «تک سالاری» (Monarchy) و ترکیبات «آبر-» (در برابر Super -) مانند «ابرمرد» (Superman) و «ابرمن» (Super - ego) بر ساخت کلمات مرکب فارسی استوارند.

از نظر اقتباس‌گر، واژه‌هایی که به وسیله او گزیده یا ساخته شده‌اند، با آن که با خرده‌سنجی فراوان فراهم آمده‌اند و بسیاری از آن‌ها در طی بیست و چند سال اخیر در زبان مردم کتاب‌خوان راه یافته‌اند، مسلماً تبدیل‌ناپذیر نیستند. از این رو اقتباس‌گر هر واژه‌ای را که جامعه کتاب‌خوان بپذیرد، بی‌درنگ جانشین ساخته یا گزیده خود می‌گرداند و از این بالاتر همواره در آنچه برگزیده یا فرا ساخته است، به تجدید نظر می‌پردازد، چنان که در نشر حاضر زمینه جامعه‌شناسی واژه زیبای «گمانه» را از زبان مردم کشاورز برگرفته و به جای واژه «انگارش» یا «فرضیه» نهاده است و همچنین «انگار» و «انگارگرایی» را جانشین «پندار» و «پندارگرایی» (Idea و Idealism) کرده است

خرده‌سنجی‌های معنوی

۱. برخی از خرده‌سنجان متأسفانند که اقتباس‌گر به جای نوشتن یا ترجمه دقیق کتابی در جامعه‌شناسی، به اقتباس دست زده است. آقای دکتر غلامعلی توسلی^۱ نوشته‌اند: «چون کتاب به عنوان اقتباس تدوین یافته است، در بسیاری از موارد روشن نیست که عقاید ابراز شده از آن مؤلفان است یا اقتباس کننده محترم.» و آقای دکتر شاپور راسخ^۲ نیز: «حق این بود که دکتر آریان‌پور مسئولیت نگارش کتاب را تنها به عهده می‌گرفت و جابه‌جا از منابع و مآخذی که مورد استفاده ایشان بوده است، یاد می‌کرد و بر جمعی از خوانندگان کتاب این تصور ناروا پیش نمی‌آمد که آگ‌برن و نیم‌کوف آمریکایی با مترجم گرامی در بینش مادی از تاریخ و اجتماع هم‌رای و هم‌اوا هستند!»

۲. برخی از جامعه‌دوستان از محدودیت‌های زمینه جامعه‌شناسی ناخشنودند. دو دانشجوی ایرانی از فرانسه^۳ نوشته‌اند که چرا زمینه جامعه‌شناسی مسائلی مانند مبارزه‌های جاری ملت‌ها و جنگ‌های رهایی‌بخش را به میان نگذارده است، و آقای پرویز بابایی^۴ پرسیده‌اند که چرا مسائلی مانند اهمیت روابط تولید در تبیین تحولات اجتماعی معاصر مورد تحلیل دقیق قرار نگرفته‌اند. همچنین کسانی سؤال کرده‌اند که چرا درباره درجه اهمیت انقلاب صنعتی و انقلاب سیاسی در تکامل ملت‌های کنونی سخنی نرفته است.

۳. آقای دکتر توسلی^۵ و لابد برخی کسان دیگر زمینه جامعه‌شناسی را در مواردی دستخوش پیشداوری دانسته‌اند. «برخی از تئوری‌های مندرج در کتاب بیشتر از پیشداوری‌های اقتباس‌کننده گرامی مایه گرفته است نه از نوشته مؤلفان» و بیم آن می‌رود که خوانندگان را «سطحی و دگماتیک بار بیاورد.»

۴. آقای دکتر توسلی^۶ مبانی نظری کتاب را کهنه شمرده‌اند: «دریغ است که در یک کتاب دانشگاهی نظریاتی را که هم‌زمان با ماشین بخار ابراز می‌شدند، در دوران فیزیک هسته‌ای به عنوان اصول علمی خدشه‌ناپذیر بیان کنند.»

۵. آقای دکتر ابراهیم هاشمی^۷ یادآوری کرده‌اند که در بحث شناخت (مقدمه اول) سخن از

۱. هفته‌نامه بامشاد، پشین.

۲. راهنمای کتاب، شماره سوم، سال نهم، شهریور ۱۳۴۵، ص ۹۲-۲۲۸.

۳. نامه خصوصی به اقتباس‌گر.

۴. یادآوری شفاهی به اقتباس‌گر.

۵. هفته‌نامه بامشاد، پشین.

۷. یادآوری شفاهی به اقتباس‌گر.

غریزه رفته است، و به نظر ایشان، این مفهوم از عرصه روان‌شناسی امروزی رانده شده است.

۶. آقای دکتر احمد اشرف^۱ درباره مراحل تحقیق علمی به صورتی که در کتاب جامعه‌شناسی ارزش‌ها، اثر آقای دکتر پرویز صانعی آمده‌اند، نوشته‌اند: «مراحل مورد نظر به ترتیبی که دکتر آریان‌پور آورده است، درست است (نه به ترتیب مذکور)، یعنی تجربه مقدماتی، طرح فرضیه، تجربه وسیع برای واری فرضیه، قانون، و تنظیم نظریه. بدین معنی که تنظیم نظریه محصول نهائی تحقیق علمی است. به نظر ما، پس از تجربه مقدماتی، فرضیه‌هایی تنظیم می‌شود که باید با روش علمی و تجربی واری شوند و قضایایی (نه «قوانین»، چنان که دکتر آریان‌پور گفته است) تدوین شود. سپس نظریه را ربط منطقی قضایای به ثبوت رسیده ساخته می‌شود.»

۷. آقای دکتر راسخ^۲ زمینه فلسفی کتاب را مانع نیل به امور مطلق انگاشته‌اند: «در بسیار موارد خصوصاً در تجربه و تحلیل حوادث و جریانات عمده اجتماعی و تاریخی راه خود را که بر زیرساز فلسفه مادی مبتنی است، پیش گرفته است. فی‌المثل آنجا که درباره انواع شناخت (معرفت) سخن می‌گوید، فقط دو شناخت علمی و هنری و شناخت فلسفی را که به قول مترجم، معرفت کلی و شامل همه شناخت‌های آدمی است، معتبر می‌شمرد و شناخت امور مطلق و حقیقت بی‌زمان را انکار می‌کند (صفحه ۴). و معرفت اشراقی و شهودی و به تبع آن، شناخت مذهبی را نتیجه شناخت معمولی می‌داند (صفحه ۴۰).»

۸. آقای دکتر راسخ^۳ روش کتاب را در نقد جامعه‌شناسی آمریکایی مورد ایراد قرار داده‌اند: «در صفحات ۲۹ تا ۳۷ با آن که کتاب زمینه جامعه‌شناسی از کتب آمریکایی ملهم است، مترجم گرامی جامعه‌شناسی آمریکایی را به باد تند انتقاد گرفته و هرچه عیب در میان بوده، بیان کرده و درباره حسن و هنرش نیز خاموش مانده است. بر این بحث دو ایراد عمده وارد است: نخست آن که چرا تکامل جامعه‌شناسی را در سایر کشورها و خصوصاً جوامع اروپایی که مهد علم تازه بوده است، قابل اعتنا ندانسته و ثانی آن که چرا دین بزرگی را که جامعه‌شناسی جهانی به پژوهش‌های تجربی وسیع و پر شماره آمریکایی دارد، نادیده گرفته است. اکثر جامعه‌شناسانی که آقای دکتر آریان‌پور در نقد جامعه‌شناسی آمریکا به ایشان استناد جسته، خود آمریکایی هستند و دور از انصاف است که اهمیت آثار و نظریه‌های خود ایشان مانند سوروکین، میلز، مرتن، بارنز،

۱. راهنمای کتاب، شماره هشتم، سال یازدهم، آبان و آذر ۱۳۴۷، ص ۱-۴۶۰.

۲. راهنمای کتاب، شماره سوم، سال نهم، شهریور ۱۳۴۵، ص ۹۲-۲۸۸.

۳. همان.

بکر و نظایر آثار ناگفته ماند.»

۹. برخی از خرده سنجان و از آن جمله مرحوم جلال آل‌احمد^۱ با اشاره به نظر ویت فوگل (Wittfogel) چین‌شناس، این پرسش را به میان گذاشته‌اند که آیا مقولات جامعه‌شناسی که اساساً از مطالعه جامعه‌های غربی استخراج شده‌اند، در مورد جامعه‌های آسیا و آفریقا نیز صدق می‌کنند یا نه.

۱۰. آقای دکتر راسخ^۲ با زمینه جامعه‌شناسی در مورد مقام روان‌شناسی در طبقه‌بندی علوم و پیوندهای علوم انسانی و علوم اجتماعی موافقت ندارند: «در کتاب زمینه جامعه‌شناسی پاره‌ای مسامحه‌ها دیده می‌شود که جای اصلاح دارد، و از آن جمله است که علوم اجتماعی را با علوم انسانی مترادف دانسته و روان‌شناسی را در زمره علوم اجتماعی به حساب آورده است.

۱۱. تعریف کتاب از جامعه‌شناسی نیز مورد انتقاد قرار گرفته است:^۳ «در تمیز جامعه‌شناسی از علوم اجتماعی که عموماً به بررسی زندگانی اجتماعی می‌پردازند، به یک عبارت «جامعه‌شناسی علم زندگی اجتماعی است» به طور کلی اکتفا شده و حال آن که این نوع تفکیک مورد اعتقاد یکی از مکتب‌های جامعه‌شناسی تنهاست و مکاتب دیگر در آن باره سخنان دیگر گونه دارند. و نیز (در صفحه ۵۳) به پیروی از مکتب دورکم جامعه‌شناسی علم سازمان‌ها (نهادهای اجتماعی) خوانده شده و حال آن که در خود کتاب علاوه بر سازمان‌ها (نهادهای اجتماعی) از هیئت خارجی جامعه (مرفولوژی اجتماعی) و جغرافیای انسانی و جمعیت و فرهنگ و رفتار گروهی و شخصیت و روحیه جمعی سخن رفته است. و این جمله بیرون از قالب تنگ سازمان‌ها یا نهادهای اجتماعی است.»

۱۲. گفته‌اند^۴ که رأی زمینه جامعه‌شناسی درباره روش جامعه‌شناسی نادرست است: «در تقسیم علوم اجتماعی به دانش‌هایی که سخت بر آزمایش تکیه می‌کنند و دانش‌هایی که مشاهده را مورد تأکید قرار می‌دهند، علوم اجتماعی در شمار علوم اخیر ذکر شده، و گفته آمده است که چون «روش‌های آزمایشی اساساً به علوم فیزیکی و زیستی تعلق دارند، از این رو از بحث کنونی ما خارج‌اند.» (ص ۱۴)، حال آن که جامعه‌شناس و متخصص علوم اجتماعی به مشاهده و وقایع خرسند نمی‌شوند و بسیار وقایع را خود در آزمایشگاه اجتماع برمی‌انگیزند و به عبارت دیگر،

۱. بادآوری شناهی به اقتباس‌گر.

۲. راهنمای کتاب، شماره سوم، سال نهم، شهریور ۱۳۴۵، ص ۹۲-۲۸۸.

۳. همان.

۴. همان.

روش‌های آزمایشی را به کار می‌گیرند، و روش‌های اخیر به روان‌شناسی و مردم‌شناسی اختصاص ندارد.»

۱۳. درباره رابطه زیر ساخت یا شالوده یا پایه جامعه و رو ساخت آن چنین نوشته‌اند:^۱ «هنگام بحث در باب مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی، ساخت اقتصادی جامعه را شالوده و زیربنای محصولات فکری و مؤسسات انسانی می‌شمرد (صفحه ۱۷)، و حال آنکه امروز جامعه‌شناسان تأثیر متقابل روبنا را در زیربنا پذیرفته‌اند و علاوه بر آن، عقیده دارند که در پاره‌ای از جامعه‌ها تفوق و اولویت به هیچ‌وجه از آن عوامل مادی نیست، بلکه عوامل معنوی حتی بر زندگی مادی و اقتصادی مسلط است و مبین آن است.»

۱۴. اهمیت عوامل اقتصادی جنگ کره و جنگ سرد مورد تردید آقای دکتر توسلی واقع شده است:^۲ «نتیجه‌گیری از جنگ کره در اقتصاد آمریکا (صفحه ۲۵۰) تا آنجا که نویسنده این سطور اطلاع دارد، مغایر با استنتاج کارشناسان اقتصادی آن کشور است، و اصولاً مساعی نظامی آمریکا در جنگ سرد و گرم سال‌های اخیر، موازنه پرداخت‌ها را در یکی از درخشان‌ترین دوره‌های پیشرفت صنعتی در اتازونی منفی ساخته است تا آنجا که دولت ملت‌مسانه از سیاحت‌گران آمریکایی می‌خواهد از مسافرت به خارج خودداری کنند و از سرمایه‌داران درخواست می‌کند از سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر اجتناب نمایند.»

۱۵. اعتقاد زمینه جامعه‌شناسی به رفع اختلاف‌های طبقه‌ای باطل شمرده شده است:^۳ «در صفحه ۲۶ درباره سرنوشت جامعه‌ها پیش‌بینی شده و گمان رفته که انسان‌ها در جریان تاریخ از جامعه با طبقه به جامعه بی‌طبقه می‌گرایند، و حال آن که به قیاس جوامع سوسیالیستی نیز می‌توان به ضرس قاطع گفت که اختلاف در مراتب و تفاوت در منزل‌ها از جمله امور پایدار اجتماعی است، و جامعه‌ای که همه افراد آن یک میزان ثروت یا درآمد حاصل کنند، ساخته ذهن آرزومندان افسانه‌پرداز است و توهمی بیش نیست.»

۱۶. برخلاف نظر کتاب، بیش از هفتاد درصد مردم ایالات متحد آمریکا را اعضای طبقه متوسط پنداشته‌اند:^۴ «وجود طبقات متوسط و گسترش بیش از پیش آن‌ها در جامعه‌های صنعتی، واقعیتی نیست که زاییده خیال کژاندیشان باشد. بیش از هفتاد درصد مردم آمریکا فقط به سبب «آگاهی طبقه‌ای دروغین»، خود را جزو گروه‌های متوسط نمی‌دانند (صفحه ۱۶۰)،

۲. هفته‌نامه بامشاد، پیشین.

۴. هفته‌نامه بامشاد، پیشین.

۱. همان.

۳. هفته‌نامه بامشاد، پیشین.

خصوصاً که نشانه‌های عینی فراوان، وجود روزافزون این گروه‌ها را به خوبی نمایان می‌سازد.»
 ۱۷. مفهوم «نهاد اجتماعی» را روشن نیافته‌اند:^۱ «نهاد اجتماعی (Institution) با سازمان (Organization) مشتبه شده است، و حال آنکه سازمان شکل منتظم و رسمی نهاد است و نباید با نهاد که اساس طبیعی جامعه است، اشتباه شود.»

۱۸. ایراد گرفته‌اند^۲ که تبیین زمینه جامعه‌شناسی از جنگ ناقص است: «به طور کلی تعلیل جنگ که پدیده اجتماعی بسیار پیچیده‌ای است به وسیله یک علت منحصر به فرد - هرچند که آن علت مؤثر هم باشد - دور از یک روش علمی است.»

۱۹. مترجمان اثری پرمایه^۳ در مقدمه ترجمه خود بر سر مفهوم «دولت» بی‌دریغ به مبحث «سازمان‌های حکومتی» در زمینه جامعه‌شناسی تاخته‌اند: خرده‌سنجی ایشان را می‌توان شامل سه نکته دانست:

الف. نوشته‌اند که زمینه جامعه‌شناسی از ذات طبقه‌ای دولت غفلت ورزیده است: «در غالب تعریف‌هایی که از دولت شده، سعی کرده‌اند تا محتوای طبقاتی آن را پنهان سازند: اصطلاحاتی مانند «سازمان حفظ نظم»، «سازمان اداره کشور»، «دستگاه ترتیب زندگی» از این قبیل تعاریف است. در یک کتاب درسی، دولت به این شکل گمراه‌کننده توصیف شده است: «دولت یا به لفظ دقیق‌تر، دولت سیاسی سازمان اجتماعی مهمی است که از طریق قوانینی که به وسیله حکومت وضع اجرتلده‌اند، در سرزمینی با مرزهای معین، نظامی اجتماعی برقرار می‌کند... سپس در ضمن تکیه بر روی تفاوت میان حکومت و دولت، حکومت را نیز «مجموعه‌ای از سازمان‌های اجتماعی» معرفی می‌کند» که برای تأمین روابط اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به وجود می‌آید.»

ب. نوشته‌اند که دولت بهبودبخش فریبی بیش نیست: «در همان کتاب درسی که از آن یاد شد، چنین آمده است: «در همه کشورهای صنعتی همواره بر کیفیت و کمیت کارکردهای سازمان‌های حکومتی می‌افزاید. حکومت‌ها در بسیاری از فعالیت‌های خصوصی که اهمیت عمومی دارند، مداخله می‌کنند. گذشته از شبکه کارکردهای دیرین خود که برای تأمین نظم

۱. راهنمای کتاب، شماره سوم، سال نهم، شهریور ۱۳۴۵، ص ۹۲-۲۸۸.

۲. هفته‌نامه بامشاد، پیشین.

۳. و. د. دیاکونوف: تاریخ جهان باستان، ترجمه مهندس صادق انصاری و دکتر علی‌الله همدانی و محمدباقر مؤسی، جلد سوم، تهران، ۱۳۵۱، ص نهم - دوازدهم.

اجتماعی صورت می‌پذیرفت، کارکردهای بی‌سابقه‌ای که هدف آن‌ها تأمین رفاه عمومی است، برعهده می‌گیرند. به این ترتیب دولت که در گذشته صرفاً دولت سیاسی بود، به صورت دولت بهبودبخش (Welfare state) یا «دولت خدمتگزار جامعه» (Social - service state) درمی‌آید. «فکر «جامعه رفاه» پیش از این نیز در عهده باستان از جانب افلاطون - جمهوری یا عدالت - و به وسیله ارسطو اعلام شده بود. به عقیده ارسطو، دولت کمال مطلوب دولت خوشبختی است که با آنچه برای زندگی و آسودگی ضروری است، مجهز باشد و با آن چنان اصول زیبایی هدایت شود که تمام اتباع بتوانند در آن سعادت‌مند و پارسا زندگی کنند. اما این آرمان زیبا بدبختانه این عیب را داشت که حفظ و تقویت بردگی را به عنوان پایه طبیعی رفاه پذیرفته بود. آیا این مسئله احتیاج به اثبات دارد که چه در دوران افلاطون و ارسطو و چه در روزگاران بعد - با این که از خیر عامه و رفاه عمومی خیلی حرف‌ها زده‌اند - حتی نمونه‌ای کوچک هم از این افکار به مرحله عمل نرسیده است؟»

پ. نوشته‌اند که میان دولت و اقلیت‌های توانگر هیچ گونه تعارضی نیست: «کتاب ادعا را تا به آنجا می‌رساند که گویا «در برابر توسعه روزافزون مداخلات حکومتی، اقلیت‌های توانگر به نام حفظ آزادی، خواستار محدودیت دخالت‌های حکومتی می‌شوند.» و «توسعه دخالت دولت به خارج از قلمرو سیاست» و «ارشاد اقتصادی» نه فقط آن طور که نویسنده کتاب درسی مدعی است، باعث گله‌گذاری «اقلیت‌های توانگر» نمی‌شود، بلکه برعکس گواه آن است که انحصارها به تنهایی و بدون دخالت مستقیم دولت از تأمین تولید وسیع مجدد سرمایه ناتوان‌اند. دولت‌های «کشورهای صنعتی» اینک دیگر نه تنها از طریق سیاسی، منافع «اقلیت‌های توانگر» را تأمین می‌کنند، بلکه با دخالت در امور اقتصادی، تمام امکانات اقتصادی را در جهت منافع انحصارها به کار می‌برند.»

بار دیگر با سپاس‌گذاری از راهنمایی‌های همه نکته‌سنجان گرامی، درباره هر یک از نکته‌های نوزده گانه به توضیحی کوتاه مبادرت می‌ورزیم:

۱. گفته‌اند که معلوم نیست کدام مطلب از آن نویسندگان آمریکایی کتاب است و کدام از اقتباس‌گر ایرانی. در پاسخ باید بگوییم که اولاً تفکیک مطالب از لحاظ تعلق آن‌ها به اقتباس‌گر یا به منابع اصلی کار او، ضرورتی ندارد. نقاد باید به قصد تفکیک حق از باطل، مفاد کتاب را مورد سنجش قرار دهد و به نویسنده آن کاری نداشته باشد، مگر آن که برای فهم مطلبی معین، رجوع به شخصیت نویسنده ضرور افتد.

۲. زمینه جامعه‌شناسی، چنان که از نامش برمی‌آید، فقط طرحی کلی از جامعه‌شناسی به دست می‌دهد و به حکم محدودیت‌های گوناگون خود، نمی‌تواند از رئوس مطالب تجاوز کند. از این گذشته، برخی از موضوع‌هایی که وجود آن‌ها را در این کتاب لازم شمرده‌اند، مستقیماً در حوزه علم تاریخ و علم سیاست می‌گنجند.

۳. هیچ‌کس از پیشداوری خود ایمن نیست. همه ما - چه بدانیم چه ندانیم - در قضاوت‌های خود از پیش‌داوری یا زمینه‌فکری یا جهان‌بینی یا فلسفه یا به اصطلاح جامعه‌شناسان، از «مبنای راهنمایی» خاصی که در جریان زندگی خود به بار آورده‌ایم، مایه می‌گیریم. چنان که در زمینه جامعه‌شناسی (مقدمه اول) آمده است، «هیچ فردی نیست که فلسفه‌ای نداشته باشد. پس برخلاف پندار عموم، مسئله این نیست که آیا دارای فلسفه‌ای باشیم یا نباشیم؛ مسئله این است که تا چه پایه می‌توانیم فلسفه خود را درست بدانیم و بدان تکیه کنیم.» محقق سالم کسی است که قبل از هر تحقیقی، با ملاک واقعیت، جهان‌بینی‌ها را بسنجد و در پرتو این سنجش، جهان‌بینی خود را تا مرز امکان تصحیح کند. «سطحی و دگماتیک» صفت کسی است که قضاوت خود را بی‌چون و چرا و مطلق می‌شمارد و بدون رجوع به واقعیت و سنجش قضاوت‌های دیگران، آن‌ها را «ذهنی» یا «جزمی» یا «غیرعلمی» یا «تعصب‌آمیز» می‌خواند.

۴. پاره‌ای از مطالب کتاب را زاده نظریه‌های عصر ماشین بخار و ضرورتاً غیرعلمی دانسته‌اند. فرض کنیم که موافق این ادعا، نظریه‌ای متعلق به عصر ماشین بخار باشد. آیا تعلق یک نظریه به عصر ماشین بخار می‌تواند نشانه نادرستی یا درستی آن باشد؟ صحت و سقم نسبی نظریه‌ها از تأخر و تقدم آن‌ها بر نمی‌آید. سنجش یک نظریه به ملاکی دیگر نیازمند است. «برای سنجش شناخت از دیرباز میزان یا ملاکی به کار برده‌اند. این ملاک که حقیقت نام گرفته است، تطابق شناخت است با هستی یا واقعیت. شناختی که موافق نظام هستی باشد، در خور صفت حقیقی است، و معرفتی که از واقعیت به دور باشد، شناخت سقیم یا دور از حقیقت است.» (مقدمه اول)

۵. با آن که محیط‌گرایان افراطی و مخصوصاً رفتارگرایان در تبیین روان انسان از مفهوم غریزه سود نمی‌جویند، بسیاری از نظام‌های روان‌شناسی و از آن جمله، نظام علمی پاولوف فعالیت‌های غریزی را در معنایی محدود - در معنی بازتاب‌های فطری پیچیده زنجیری - پرهیزناپذیر یافته‌اند.

۶. نظام فلسفی اثبات‌گرایی (Positivism) که اکنون با صورت‌های گوناگون خود در پهنه

فرهنگ غربی سلطه می‌ورزد و در قرن اخیر به جامعه ما هم راه یافته است، شناخت دقیق معتبر را به دریافت‌های حسی که مستقیماً قابل اندازه‌گیری هستند، منحصر می‌کند و هرگونه استنتاج علمی یا فلسفی را که الزاماً از دریافت‌های حسی فراتر رود، باطل می‌شمارد. مطابق اثبات‌گرایی، آنچه برای دانشمند محقق است، دریافت‌های حسی اوست، و بنابراین از واقعیت بیرونی یعنی منشاء دریافت‌های حسی سخن گفتن، کاری لغو است. اگر از دیدگاه این نظام بنگریم، نظر آقای دکتر اشرف درست است: نتیجه‌ای که دانشمند از دریافت‌های حسی خود می‌گیرد، قضیه یا حکمی است لفظی درباره آن دریافت‌های حسی. اما اگر به اقتضای نظام واقع‌گرایی، واقعیت بیرونی را بپذیریم، در آن صورت باید بگوییم که دانشمند به وساطت‌گمانه یا فرضیه‌ای که می‌سازد، به معاینه واقعیت می‌پردازد و به کشف قوانین یعنی روابط عینی میان نمودها نایل می‌آید و آن‌گاه در پرتو قوانین، دست به تنظیم نگرش یا نظریه می‌زند.

۷. اگر مراد از فلسفه مادی فلسفه‌ای است که اصل تقدم ماده بر ذهن را مورد تأکید قرار می‌دهد، باید گفت که این فلسفه زیر ساخت همه علوم است. زیرا همه علوم به اتکای اخترشناسی و زمین‌شناسی و زیست‌شناسی، چاره‌ای جز این ندارند که جهان را مقدم بر انسان و ذهن او بدانند. از لحاظ علمی، شناخت انسانی محصور بر خورد انسان و محیط است و از این رو وابسته جهان مکانی و زمانی است. بنابراین جست و جوی شناختی بیرون از مکان و زمان از منطق علم به دور است. آقای حمید^۱ چنین نظر داده‌اند: «آقای دکتر راسخ در تبیین شناخت هنری و فلسفی که در کتاب زمینه جامعه‌شناسی آمده است - آنجا که گفت و گو درباره شناخت هنری به میان می‌آید - بحث درباره جنبه‌های عاطفی شناخت هنری را (که غالباً اشراق هنرمندانه یا شناخت بلاواسطه نتیجه سیر تکاملی آن است)، نادیده گرفته‌اند و از معرفت اشراقی و جالب‌تر از همه، معرفت مطلق بی‌زمان سخن به میان آورده‌اند. به عقیده من، در آن مقاله جای آن بود که به منظور هدایت پیروان نظری کتاب زمینه جامعه‌شناسی، از این معرفت مطلق بی‌زمان تعریف رسایی داده می‌شد.»

۸. علت این که در کتاب مورد نظر ما جامعه‌شناسی آمریکایی مورد تحلیل قرار گرفته است و از جامعه‌شناسی اروپایی نامی نرفته است، این است که نظام‌های جامعه‌شناسی آمریکایی به عنوان جزء مهمی از فرهنگ آمریکایی به سرعت در همه جا و از آن جمله، در اروپا رخنه کرده و

نظام‌های اروپایی را در سایه خود قرار داده‌اند. برخلاف سخن آقای دکتر راسخ، در این تحلیل از وجه مثبت جامعه‌شناسی آمریکایی مانند «پژوهش‌های تجربی وسیع و پر شماره» نیز یاد شده است. برخلاف گمان آقای دکتر راسخ، عین انصاف است که برای انتقاد اندیشه گروهی از دانشمندان، مقولات خود آنان را به کار گیریم و به خود آنان استناد جوییم.

۹. بدیهی است که دو جامعه کاملاً یکسان وجود ندارند. ولی مغایرت‌های جامعه‌ها مانع مشابهت‌های آنها نیستند. جامعه‌های بزرگ - چه غربی چه شرقی - با وجود تفاوت‌های بسیار، از لحاظ کارکردها بنیادی خود مانند همکاری برای تولید اقتصاد و همستیزی بر سر توزیع ثروت و ظهور گروه‌های تخصصی و طبقه‌های اقتصادی و برقراری نهادهایی چون نهادهای حکومتی و آموزشی و دینی و سیر از سادگی به پیچیدگی و طی مراحل چند همانندند. به بیان دیگر، جامعه‌ها با وجود تفاوت‌های کمی، تجانس کیفی دارند. از این رو می‌توان برخلاف نظر امثال ویت‌فولگ که به وسیله چین‌شناسان بزرگی نظیر جوزف نیدام (Joseph Needham) مورد انتقاد قرار گرفته است، با قوانین عمومی جامعه‌شناسی ویژگی‌ها و دگرگونی‌های هر جامعه را تبیین کرد.

۱۰. در مورد مقام روان‌شناسی در طبقه‌بندی علوم آقای دکتر راسخ نوشته‌اند که روان‌شناسی برخلاف طبقه‌بندی زمینه جامعه‌شناسی که به دیده ایشان مسامحه‌آمیز می‌نماید، یکی از علوم انسانی است و نه یکی از علوم اجتماعی. اما علوم انسانی و علوم اجتماعی دو حوزه کاملاً مشخص نیستند، و بسیاری از علم‌شناسان و روش‌شناسان این دو را به یک مفهوم گرفته‌اند. مثلاً لالاند^۱ در تعریف علوم انسانی چنین گفته است: «اصطلاحی جدید برای آنچه سابقاً علوم اخلاقی نام داشته‌اند... علوم انسانی همه علم‌های مربوط به انسان را دربر نمی‌گیرند. مثلاً کالبدشناسی و تن‌کردشناسی (فیزیولوژی) انسانی بدین نام خوانده نمی‌شوند. علوم انسانی علم‌هایی هستند که درباره انسان از لحاظ ویژگی‌هایی که او را مقابل بقیه طبیعت قرار می‌دهند، مطالعه می‌کنند.» سپس لالاند^۲ در تعریف علوم اخلاقی چنین گفته است: «علم‌هایی که به مطالعه امور معنوی انسانی و روابط اجتماعی می‌پردازند.» مسلماً هیچ پژوهنده‌ای نمی‌تواند امور معنوی را در بیرون جامعه بجوید. در این صورت علوم انسانی یا اخلاقی از مرزهای علوم اجتماعی فراتر نمی‌روند. روان‌شناسی و علم‌های که وجوه غیرفیزیکی و غیرحیوانی انسان را بررسی می‌کنند، ضرورتاً اجتماعی هستند. موضوع روان‌شناسی حالت‌های روانی است، و

1. A. Lalande: Vocabulaire Technique et Critique de la Philosophie. Paris, 1959, P. 958.

حالت‌های روانی از منظر بسیاری از نظام‌های جامعه‌شناختی، انعکاس ذهنی روابط اجتماعی هستند و بدون مقولات اجتماعی شناخته نمی‌شوند. در این صورت نه تنها آن بخش روان‌شناسی که معروف به «روان‌شناسی اجتماعی» است، بلکه سراسر روان‌شناسی، علمی اجتماعی است. به قول یک جامعه‌شناس،^۱ «تفکیک روان‌شناسی اجتماعی از روان‌شناسی فردی کاری ساختگی است. زیرا ساخت روانی انسان را نمی‌توان برکنار از جامعه دریافت، و در تحلیل نهائی، روان‌شناسی سر به سر روان‌شناسی اجتماعی است.» بسیاری از فرهنگ‌های جدید علوم اجتماعی در این باره همداستان‌اند. مثلاً علوم اجتماعی عبارت‌اند «از چند علم به هم پیوسته که از طریق عینی و جوه مهم رفتار اجتماعی انسانی را مطالعه و تحلیل می‌کنند و اساساً مشتمل‌اند بر جامعه‌شناسی و علم سیاست و علم اقتصاد و مردم‌شناسی فرهنگی و جغرافیای اجتماعی و علم جمعیت و روان‌شناسی اجتماعی. بسیاری از علمای اجتماع مردم‌شناسی جسمانی و روان‌شناسی و نیز تاریخ‌نگاری و باستان‌شناسی را هم مشمول آن علوم می‌دانند.»^۲ و علوم اجتماعی «معمولاً بر اقتصادشناسی و علم سیاست و جامعه‌شناسی دلالت می‌کنند. اما معنی آن‌ها همواره گسترش می‌یابند و همه رشته‌هایی را که به طریقی انسان‌ها را در حال کشش متقابل مطمح نظر می‌گردانند، دربر می‌گیرند. از این گونه‌اند مردم‌شناسی و علم تاریخ و روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی و علم اقتصاد و جز این‌ها.»^۳ و نیز علوم اجتماعی عبارت‌اند از «همه علوم که به امور انسانی مربوط می‌شوند و مشتمل‌اند بر علم اقتصاد و علم حکومت و علم حقوق و علم آموزش و پرورش و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی.»^۴

۱۱. نظر آقای دکتر راسخ درباره دامنه جامعه‌شناسی نیز مانند نظر ایشان درباره مفهوم علوم اجتماعی و مفهوم علوم انسانی مبتنی بر تعریف‌هایی است که ایشان از نظام‌های جامعه‌شناختی معینی گرفته‌اند و آن‌گاه عمومی و مطلق انگاشته‌اند. موافق کتاب مورد بحث ما، علوم اجتماعی بر دو بخش‌اند: عام و خاص، و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی که با تکیه بر تقسیمات زمانی و مکانی، به زندگی اجتماعی می‌نگرد و مردم‌شناسی که زندگی اجتماعی را در مراحل ابتدائی آن مورد توجه قرار می‌دهد، جامعه‌شناسی با تکیه بر سازمان‌های اجتماعی، زندگی

1. E. Willems: *Dictionnaire de Sociologie*. 1961. P. 204.

2. J. T. Zadrozny: *Dictionary of Social Science*. Washington. D. C., 1957. P. 315.

3. C. S. Mihanovich & Others: *Glossary of Sociological Terme*. Milwaukee, 1957 < P. 25.

4.

اجتماعی را می‌کاود. جامعه‌شناسی مرزهای ثابتی ندارد. کتاب زمینه جامعه‌شناسی، پس از بحث شناخت که زمینه ضروری هر علمی است، دست به طبقه‌بندی علوم زده است و مقام جامعه‌شناسی را در میان علوم اجتماعی معین کرده است و روش‌های پژوهش‌های اجتماعی را باز نموده است. سپس در جست و جوی بنیادهای جامعه، عوامل بدنی و جغرافیایی زندگی انسان را کاویده و اهمیت فرهنگ را نشان داده است. آنگاه با تحلیل رفتار اجتماعی، به مفهوم نقش و پایگاه اجتماعی رسیده و شخصیت فرد را تابع عوامل اجتماعی مخصوصاً پایگاه طبقه‌ای او یافته است. پس از آن به تنوعات زندگی اجتماعی مخصوصاً شهرنشینی و کوچ‌نشینی و مسائل مربوط به جمعیت اشاره کرده و موضوع اصلی جامعه‌شناسی یعنی سازمان‌های اجتماعی را به میان کشیده است و سرانجام به پویایی جامعه و محصول نهائی آن که تکامل اجتماعی باشد، پرداخته است.

۱۲. آقای دکتر راسخ مفاهیم نسبی مطلبی را که کتاب مورد بحث ما درباره استفاده علوم اجتماعی از مشاهده و آزمایش ذکر کرده است، به صورت مفاهیمی مطلق درآورده و گفته‌اند که جامعه‌شناس در آزمایشگاه اجتماع به آزمایش می‌پردازد، و بنابراین روش‌های آزمایشی به روان‌شناسی و مردم‌شناسی و البته علوم فیزیکی و زیستی اختصاص ندارند. کسی انکار نکرده است که جامعه‌شناسی نیز از آزمایش سود می‌جوید. فقط یادآوری شده است که جامعه‌شناسی و اساساً همه علوم اجتماعی «بیشتر» از مشاهده بهره می‌برند، و علوم فیزیکی و زیستی «بیشتر» از آزمایش. عین مطلب چنین است: «علوم اجتماعی بیشتر با روش‌های مشاهده‌ای به تحقیق دست می‌زنند. ولی برخی از آن‌ها مانند روان‌شناسی و مردم‌شناسی از روش‌های آزمایشی نیز سخت سود می‌جویند. برخی از علوم اجتماعی چون علم تاریخ معمولاً با روش‌های سندی یعنی مشاهده غیرمستقیم به تحقیق می‌پردازند، و بعضی چون جامعه‌شناسی بیشتر با روش‌های تشریحی یعنی مشاهده مستقیم تحقیق می‌کنند.» (صفحه ۱۴ نشر اول).

۱۳. آقای حمید^۱ در پاسخ آقای دکتر راسخ نوشته‌اند: ایشان اولاً «از تأثیر روبنا بر زیربنای اجتماعی سخن گفته‌اند، بی‌آنکه به فصل بیست و دوم کتاب، تحت عنوان «روابط متقابل سازمان‌های اجتماعی» رجوع کنند.» ثانیاً «از پاره‌ای جامعه‌های بی‌نام و نشان سخن می‌گویند که تفوق و اولویت در آن‌جا با عوامل مادی نیست. من و بسیاری از دانشجویان علوم اجتماعی

بسیار خرسند می‌شدیم اگر آقای دکتر راسخ چند جامعه از این نوع را با ذکر مستندات و گونه‌های تحقیق در آن جوامع نام می‌بردند.»

۱۴. جنگ کره و جنگ سرد پس از آن مانند بسیاری دیگر از جنگ‌های تاریخ ایالات متحد آمریکا در رفع بحران اقتصادی مؤثر بوده‌اند، و این واقعیت از آمارهای گوناگون معلوم می‌شود. نمونه‌ای از این آمارها در نمودارهای «دور سوداگری در ایالات متحد آمریکا» که در آخرین صفحه‌های فصل «سازمان اقتصادی» آمده‌اند، انعکاس یافته است. برای اطمینان خاطر آقای دکتر توسلی می‌گوییم که این نمودار به وسیله آگ‌برن و نیم‌کوف یعنی دوتن از «کارشناسان آمریکایی» مطلوب ایشان تهیه شده است.

۱۵. چنان که به روشنی از فصل «طبقه‌بندی جامعه» برمی‌آید، مراد از اختلاف‌های طبقه‌ای اختلاف‌های ناشی از توانایی‌های فردی که البته در پایگاه یا منزلت اجتماعی افراد مؤثر می‌افتند، نیست؛ مراد اختلاف‌هایی است که بر اثر امتیازات موروثی میان مردم پدید می‌آیند و به جای توانایی‌های فردی، ملاک تقسیم ثروت و تعیین پایگاه اجتماعی افراد می‌شوند. مقصود از رفع اختلاف‌های طبقه‌ای هم یکسان شدن همه افراد از همه جهات نیست؛ مقصود از آن ایجاد شرایطی است که به برکت آن‌ها، هرکس بتواند شخصیت خود را تا سرحد توانایی‌های اورگانیک، پرورد و فراخور شخصیت خود و برکنار از امتیازات اجتماعی موروثی، بسیاری از کم‌هوشان بر نعمت‌های زندگی دست یابند و بسیاری از پرهوشان به تنگدستی عمر گذرانند. (جدول کشتگان جنگ کره در صفحه ۲۱۱ و نمودارهای توزیع هوش و توزیع درآمد در صفحه ۳۶۱ نشر حاضر ملاحظه شوند.)

۱۶. مطلبی که در صفحه ۱۶۰ نشر اول آمده و بنابر آن، بیش از هفتاد درصد مردم ایالات متحد آمریکا به خطا خود را جزو طبقه متوسط پنداشته‌اند، مورد اعتراض آقای دکتر توسلی قرار گرفته است. ایشان باور دارند که تصور این مردم نسبت به پایگاه طبقه‌ای خود به هیچ‌رو نادرست نیست، و آنان واقعاً جزو طبقه متوسط‌اند. اما در همان صفحه از آماری معتبر که آگ‌برن و نیم‌کوف به دست داده‌اند، بستگی اکثر این مردم به طبقه پایین مسلم شده است. مطلب صفحه ۱۶۰ چنین است: «بنابر یک زمینه‌یابی که در این باره صورت گرفته است، ۷۰/۴ درصد مردم ایالات متحد آمریکا خود را جزو طبقه متوسط می‌دانند، در صورتی که حداقل ۵۰ درصد مردم آن کشور درآمد سالیانه‌ای کمتر از ۱۰۰۰ دلار دارند و به سختی معیشت می‌کنند.»

۱۷. مفهوم‌های «سازمان» و «نهاد» و «مؤسسه» با آن که در نظام‌های گوناگون جامعه‌شناسی

تعریف‌ها و مرزهای مشخصی ندارند، در زمینه جامعه‌شناسی به صورتی روشن تعریف شده‌اند. سازمان اجتماعی مجموعه است مرکب از جزءهایی که هر یک به سود بقیه، عهده‌دار کاری معین است. سازمانی که مطابق نقشه پدید آید و هیئت و سلسله مراتب مشخصی داشته باشد، سازمان رسمی است. مؤسسه اجتماعی سازمانی است رسمی که دوام و انتظام فراوان دارد و کارکرد یا کارکردهای اجتماعی معینی را عهده‌دار است. نهاد اجتماعی بر روابط یا جریان‌های عمیقی که زمینه کارکردهای مؤسسات شمرده میشوند، دلالت می‌کند.

۱۸. در مورد علت‌های جنگ باید بگوییم که اولاً برخلاف اظهار آقای دکتر توسلی، در تعلیل جنگ، از علت‌های گوناگون (و نه یک علت) یاد شده است (بند دوم فصل «جنگ»). ثانیاً وجود علت‌های متعدد مانع از آن نیست که یکی از علت‌ها اصیل‌تر و مهم‌تر از بقیه باشد.

۱۹. درباره خرده‌های سه گانه‌ای که مترجمان سه گانه به موضوع دولت گرفته‌اند، می‌توان

چنین توضیح داد:

الف. نتیجه‌ای که مترجمان گرامی از تعریف‌های دولت و حکومت گرفته‌اند، نارواست، و این ناروایی زاده این است که ایشان برخلاف دقت و انصاف علمی، بدون توجه به پیوستگی مفاهیم کتاب، برخی از مفهومی‌ها را جدا از مفهومی‌های دیگر مورد داوری قرار داده‌اند. یک کتاب مخصوصاً یک کتاب علمی یک مقاله نیست و همه اجزای آن در یک فصل نمی‌گنجد. هر فصلی مکمل فصل‌های دیگر است، و اجزای هر تعریفی را باید در مطالب مسبق بر آن تعریف جست. مترجمان گرامی در مورد حکومت یعنی «مجموعه‌ای از سازمان‌های اجتماع برای تأمین روابط اجتماعی» مطالب لازم بسیار و از آن جمله مطالبی را که زیر عنوان «جنبه طبقه‌ای سازمان‌های اجتماعی» (صفحه‌های ۷۳-۲۷۲ نشر اول) ذکر شده‌اند، نادیده گرفته‌اند. بر همین شیوه به هنگام نقل تعریف‌های دولت و حکومت، از آنچه قبل و بعد از آن تعریف‌ها آمده است، یک سره غفلت ورزیده‌اند. مثلاً تعریف حکومت را از صفحه ۲۹۸ نقل کرده‌اند، ولی به مطالب مفصلی که پس از آن تعریف، زیرا عنوان «طبقه حاکم» (صفحه‌های ۷-۳۰۵) آمده‌اند، نظری نیفکنده‌اند. همچنین تعریف دولت را از صفحه ۳۰۱ آورده‌اند. اما جمله‌های بلافاصله پیش از آن تعریف را کنار گذارده‌اند. آن جمله‌ها چنین‌اند: «در آغاز تمدن جامعه وسعت می‌گیرد و تجانس ابتدائی از میان می‌رود و جامعه به دو جناح یا طبقه ناسازگار تقسیم می‌شود. آن‌گاه یکی از دو طبقه برای تأمین منافع خود و درهم شکستن مقاومت طبقه دیگر و تحمیل اراده خود بر آن، حکومتی به بار می‌آورد. طبقه حاکم جامعه هم برای فرونشاندن شورش‌های طبقه محکوم و تأمین آرامش

جامعه و هم برای غلبه بر جامعه‌های دیگر، ناگزیر از تحکیم روزافزون حکومت است. به بیان دیگر ستیزه‌های داخلی و خارجی جامعه مایه استواری و نیرومندی حکومت می‌شوند و پایه دولت را می‌ریزند.» از این‌ها گذشته رگه‌های طبقه‌ای نظام اجتماعی را که در سراسر کتاب مثلاً در صفحه‌های ۱۸۱ و ۹۰-۱۸۹ و ۲۰۶ و ۲۸۳ و ۹۲-۲۸۹ و ۲۲-۴۲۰ نشر اول ریشه دوانیده است، معدوم انگاشته‌اند.

ب. مترجمان گرامی مفهوم دولت بهبودبخش یا دولت خدمتگزار جامعه را به دلخواه خود تعریف کرده‌اند و از آن تعریف خود خواسته نتیجه گرفته‌اند که چنان دولتی هیچگاه نبوده است و اکنون هم نیست. آن‌گاه به جای بحث درباره دولت بهبودبخش، از «دولت کمال مطلوب» سخن گفته و آن را چنین تعریف کرده‌اند: «دولت خوشبختی است که با آنچه برای زندگی و آسودگی ضروری است، مجهز باشد و با آن چنان اصول زیبایی هدایت شود که تمام اتباع بتوانند در آن سعادت‌مند و پارسا زندگی کنند.» اگر دولت بهبودبخش این باشد، حق با ایشان است، و به راستی چنین دولتی بی‌مصدق است. ولی هر دانشجوی جامعه‌شناسی می‌داند که دولت بهبودبخش به هیچ‌روی چنین دولتی نیست. دولت بهبودبخش دولتی است که در حین اداره سیاسی جامعه، الزاماً عهده‌دار پاره‌ای خدمات عمومی نیز می‌شود. به زبان یک فرهنگ معتبر علوم اجتماعی،^۱ «معمولاً این نام دال بر حکومتی است که به اداره روابط میان مردم اکتفا نمی‌کند، بلکه دست به خدماتی که در رفاه فردی مردم مؤثرند، نیز می‌زند.» در عصر حاضر به اقتضای جبر اجتماعی، تقریباً همه دولت‌های صنعتی به خدمات عمومی فراوان تن در داده و به صورت دولت بهبودبخش (و نه «دولت کمال مطلوب») درآمده‌اند.

ج. مترجمان گرامی برای رد مدعای زمینه جامعه‌شناسی که از وجود اقلیت‌های افراطی پرتوقع در طبقه حاکم دم می‌زند، جمله‌ای را از آن کتاب نقل کرده‌اند. ولی مطالب روشنگر قبل و بعد آن (و نیز مطالب پایان فصل «روابط متقابل سازمان‌های اجتماعی») را که نمودار چگونگی بسط کارکردهای روزافزون دولت و نظرهای موافقان و مخالفان آن کارکردها هستند، نادیده گرفته‌اند. چنین نموده‌اند که از دیدگاه زمینه جامعه‌شناسی، دولت‌های کنونی به سود عموم، عهده‌دار «ارشاد اقتصادی» می‌شوند، حال آن که مطلقاً در زمینه جامعه‌شناسی سخنی از «ارشاد اقتصادی» نرفته است. مترجمان گرامی از یاد برده‌اند که انکار وجود اقلیت‌های درون طبقه حاکم،

به انکار انقسامات و تعارضاتی که در طبقه حاکم و هر طبقه دیگر وجود دارند و سبب پویایی طبقه و دگرگونی جامعه می‌شوند، می‌انجامد و چنین انکاری مستلزم طرد جامعه‌شناسی طبقات و غفلت از صدها شاهد تاریخی است. برخلاف آنچه مترجمان گرامی پنداشته‌اند، وجود دولت بهبودبخش و وجود اقلیت‌ها در طبقه حاکم و وجود اختلاف میان دولت بهبودبخش و اقلیت‌ها به هیچ روی ستیزه طبقه‌ای جامعه و بهره‌کشی طبقه حاکم را نفی نمی‌کند. در پایان فصل «سازمان‌های حکومتی» - همان فصلی که مورد انتقاد مترجمان گرامی قرار گرفته است - چنین آمده است: «در عصر حاضر با وجود تکامل دائم جامعه و رشد روزافزون مردم، حکومت‌های اکثر جامعه‌های صنعتی همچنان وابسته فرادستان‌اند، و با آن که بسیاری از امتیازات را از افراد و مؤسسات خصوصی سلب می‌کنند و بسیاری از خدمات عمومی را بر دوش خود می‌گیرند، هنوز پاسدار منافع اشخاص و گروه‌های ممتازند.»

بی‌گمان اگر بدخواهی یا کج اندیشی در میان باشد، می‌توان در هر اثر معتبر صدها لغزش و کاستی یافت. اما چون در نیک‌اندیشی و راست‌بینی مترجمان گرامی تردید نیست، می‌توان گفت که اگر داوری ایشان در موردی ناروا باشد، صرفاً زاده سهل‌انگاری یا سهو است.

گفت و گو آیین درویشی نبود ورنه با تو ماجراها داشتیم

بار دیگر از نقادان صمیمی زمینه جامعه‌شناسی سپاس‌گزاری می‌کنیم و از طرف اقتباس‌گر اعلام می‌داریم که وی به سود کتاب، از همه نکتهای مثبت و حتی منفی ایشان بهره خواهد جست.

چند اظهار نظر درباره زمینه جامعه‌شناسی

درباره محتوای کتاب:

«کتابی است که می‌تواند باعث افتخار باشد. این نخستین بار است که کتاب جامعی در زمینه جامعه‌شناسی در ایران منتشر شده است.»

نامه بررسی کتاب، شماره پنجم، دوره اول، بهمن و اسفند ۱۳۴۴، ص ۷.
 «یکی از بهترین و جامع‌ترین کتب فارسی زمینه جامعه‌شناسی است. قسمت‌هایی از آن به وسیله مقتبس اضافه و با تغییرات جدید جامعه‌شناسی هماهنگ گردیده است... با تألیف این کتاب، دکتر آریان‌پور کاری پراج را به انجام رسانده است.»

نامه پیک کانون (نشریه فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی دانشگاه تهران)، شماره دوم، بهمن ۱۳۴۴، ص ۱-۲.

«به یقین می‌توان ادعا نمود که این بزرگترین کاری است که در زمینه شناساندن جامعه‌شناسی در ایران به عمل آمده است... انتشار این کتاب بزرگ را به همه‌ی علاقمندان، دانشجویان و استادان جامعه‌شناس تبریک می‌گوییم.»

مجله نگین، شماره هشتم، دی ۱۳۴۴، ص ۶۰.

«تا آنجا که می‌دانیم، جالب‌ترین نشریه جامعه‌شناسی در ایران کتاب مقدمه بر جامعه‌شناسی استاد فاضل، آریان‌پور است. بعد از آن استادانی به تبعیت از دکتر آریان‌پور دست به تألیف و ترجمه کتاب‌هایی به نام جامعه‌شناسی زدند. ولی حضرات...»

محمد رضا فشاهی: مجله فردوسی، شماره ۱۰۴۵، ۷ دی ۱۳۵۰، ص ۱۶۰.

«این کتاب از جمله کتاب‌های اساسی برای آشنا کردن خوانندگان فارسی زبان با اصول علمی جامعه‌شناسی است. مترجم در مقدمه می‌نویسد: «از زمانی که مفهوم و کلمه جامعه‌شناسی به ایران آورده شده و نخستین کتاب منظم جامعه‌شناسی انتشار یافت، بیش از بیست سال می‌گذرد. ولی گفتنی است که هنوز در این زمینه کتابی جامع به فارسی نوشته نشده است.» اما این کتاب که با همت و دقت بسیار به فارسی ترجمه شده، قسمت بزرگی از این جای تهی را پر می‌کند.»

دکتر پرویز ناتل خانلری: مجله سخن، شماره دوم، دوره شانزدهم، اسفند ۱۳۴۴، ص ۱۰۷.

«تدریس و تحقیق جامعه‌شناسی در ایران مرهون و مدیون استادانی است چون جناب آقای دکتر غلامحسین صدیقی که باب مطالعات جامعه‌شناسی را گشودند، جناب آقای دکتر یحیی مهدوی که نخستین کتاب درسی جامعه‌شناسی را به زبان پارسی به رشته تحریر درآوردند، جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور که کوشش‌های ارزنده‌ای چون تدوین کتاب زمینه جامعه‌شناسی به عمل آوردند، و سرانجام دیگر استادان...»

«پیشگفتار» کتاب مقدمه ابر جامعه‌شناسی، تألیف جوزف روسک و رولندوارن، ترجمه دکتر

بهروز نبوی و احمد کریمی، تهران، ۱۳۵۱، ص ج.

«کتاب را دکتر آریان‌پور، یکی از مترجمان و نویسندگان فاضل و وارسته ایران اقتباس کرده

است. ارزش کتاب موقعی بیشتر می‌شود که بدانیم دکتر آریان‌پور خود در بسیاری از مسائل اجتماعی و فلسفی و هنری صاحب نظر است، و اغلب نظراتش به تصدیق اهل فن، صائب و صحیح است... شاید احتیاجی به توصیه کتاب نباشد، به دلیل آن که مترجم و نگارنده کتاب خود

بهترین توصیه‌هاست.»

مجله فردوسی، شماره ۷۵۲، ۲۶ بهمن ۱۳۴۴، ص ۱۲.

«کتاب زمینه جامعه‌شناسی هزار و چهاردهمین نشریه دانشگاه تهران است. این کتاب را آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور، استاد دانشگاه تهران اقتباس و تألیف کرده است، و به همین جهت هم از نظر شخصیت مقتبس و هم به لحاظ مطالب مندرج در آن، در نوع خود از بهترین انتشارات دانشگاه تهران است. برای تهیه این کتاب، آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور بیش از دویست جلد کتاب از مآخذ و مدارک دست اول را مطالعه و بررسی کرده است.»

دکتر منوچهر خدایار محبی: مجله وحید، شماره ششم، سال سوم، خرداد ۱۳۴۵، ص ۵۴۱.

«زمینه جامعه‌شناسی» که ترجمه آزاد آقای دکتر آریان‌پور از چند کتاب آمریکایی جامعه‌شناسی و از جمله تألیف آگبرن و نیم‌کوف است که مبنای اصلی کار مترجم دانشمند بوده، کتابی است روشن و منقح و دلپذیر که به بیانی ساده و دور از پیچیدگی بحث‌های نظری، اصول جامعه‌شناسی عمومی را بر خوانندگان مشتاق ایرانی عرض می‌کند... دکتر آریان‌پور مردی است بلند همت و وارسته و پژوهشگری است پرکار و سخت‌کوش و نویسنده‌ای است بلیغ و صریح و روشن بیان و گرچه تخصص او در ادبیات و تعلیم و تربیت و فلسفه است، اما در بحث‌های اجتماعی و مطالعات و تفکرات جامعه‌شناسی و تحلیل‌های مربوط به تاریخ فرهنگ و تمدن آثار ارجمندی باقی گذاشته. و بسیاری کسان چون من با شوق و لذت، مقالات شیوای او از جمله در باب جامعه‌شناسی هنری را در مجله سخن خوانده‌اند و آرزو می‌کنند که روزی آن مقالات به کمال رسد و انتشار یابد.»

دکتر شاپور راسخ: مجله راهنمای کتاب، شماره سوم، سال نهم، شهریور ۱۳۴۵، ص

۹۲-۲۸۸.

درباره صورت کتاب:

«در آخر کتاب بیش از پنجاه صفحه لغات انگلیسی جامعه‌شناسی به همراهی ترجمه صحیح فارسی آن جمع‌آوری گردیده است.»

نامه پیک کانون (نشریه فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی دانشگاه تهران)، شماره ۲، بهمن.

۱۳۴۴، ص ۲.

«شیوه ترجمه و نگارش دکتر آریان‌پور همیشه براساس فصاحت و سلاست و دقت در بیان

مفاهیم است، و از همین رو با کمال اطمینان می‌توان کتاب را به تمام مردم کتاب‌خوان توصیه کرد.»

مجله فردوسی، شماره ۷۵۲، ۲۶ بهمن ۱۳۴۴، ص ۱۲.

«واژه‌نامه پایان کتاب بسیار ارزنده است، گرچه بعضی اصطلاحات فارسی که در مقابل اصطلاحات انگلیسی قرار گرفته به ذهن آشنا نیست، ولی چاره‌ای جز این نبوده است.»

دکتر منوچهر خدایار محبی: مجله وحید، شماره ششم سال سوم، خرداد ۱۳۴۵، ص ۵۴۳.

«در کتاب مزبور لغت‌نامه‌ای شامل بیش از ۲۵۰۰ لغت با مترادف‌های انگلیسی آن آمده است. کوشش بی‌نظیر آقای آریان‌پور در فراهم آوردن لغت‌نامه مزبور که توجه به آن بسیاری از مشکلات کار ترجمه را آسان می‌نماید، در خور ستایش است.»

مجله نگین، شماره هشتم، دی ۱۳۴۴، ص ۶۰.

«پیدا است که مترجم گران‌قدر توجهی فوق‌العاده به وضع انتخاب اصطلاحات و تعبیرات تازه دارد، چنان که از پنج صفحه مقدمه کتاب، سه صفحه به بحث در کلمات جدید و واضعان آن‌ها اختصاص یافته، و در پایان کتاب نیز پنجاه صفحه به درج معادل‌های فارسی اصطلاحات خارجی جامعه‌شناسی وقف شده... بسیاری از اصطلاحات با سلامت ذوق و ظرافت طبع انتخاب شده است، و از این‌رو کار مترجم چیره‌دست در خور ستایش است.»

دکتر شاپور راسخ: مجله راهنمای کتاب، شماره سوم سال نهم شهریور ۱۳۴۵، ص ۲۸۸-۹.

«با آن که کتاب از نظر مباحث جامعه‌شناسی شامل فصل‌های پرارزشی است، فایده آن بیشتر

از جهت ترجمه واژه‌ها و اصطلاحات جامعه‌شناسی است، و دکتر آریان‌پور در اینجا به تنهایی کار یک گروه محقق و دانشور را انجام داده است. در استعمال و ابداع برخی از واژه‌ها مانند «همگرایی» و «درون کوچی» و «روان نژندی» و نظایر آن‌ها، آن قدر حسن ذوق به کار رفته است که خواننده غرق لذت می‌شود و به پرمایگی این گنجیه پرگهر که زبان دل‌نشین فارسی را تشکیل می‌دهد، بیش از پیش پی می‌برد. چه پسندیده است که همه دانش پژوهان این کلمات را به کار برند، و به تدریج استعمال آن‌ها صورت همگانی پیدا کند.»

دکتر غلامعلی توسلی: هفته‌نامه بامشاد، شماره ۱۰۳۵، ۵ اردی‌بهشت ۱۳۴۵، ص ۷.

«کار مترجم اینجا بسیار دشوار بوده است. زیرا که می‌بایست یک سلسله از اصطلاحات

جدید علمی را که طبعاً در فارسی وجود نداشته است، بسازد یا به طریقی مفهوم آن‌ها را برای فارسی‌زبانان توضیح و تفسیر کند. دکتر آریان‌پور از این مشکل بزرگ نهراسیده و حل آن را

برعهده گرفته و کتابی پرارزش را با این جرأت و همت به فارسی زبانان عرضه کرده است... مترجم فاضل این کتاب که در برابر این ضرورت علمی قرار گرفته، کوشیده است که تا می‌تواند این مشکل را حل کند و پنجاه صفحه «واژه‌نامه» این کتاب نشانه این کوشش دشوار و پرارزش علمی است.»

دکتر پرویز خانلری: مجله سخن، شماره دوم، دوره شانزدهم، اسفند ۱۳۴۴، ص ۸-۱۰۷.

چند اظهار نظر دیگر در سال‌های اخیر

«کتاب عجیب: در سال گذشته کتاب زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه امیرحسین آریان‌پور که تاکنون بارها چاپ و منتشر شده است، دوبار دیگر تجدید چاپ گردید، و تجدید چاپ یک اثر قطور، دوبار در یک سال، تاکنون در عالم نشر ایران به ندرت اتفاق افتاده است.»

اطلاعات، ۲۸ اسفند ۱۳۵۳، ص ۱۶.

زمینه جامعه‌شناسی: ۱۲ بار تجدید چاپ در ۶۰۰۰۰ نسخه!»

کیهان، ۲۴ آبان ۲۵۳۶، ص ۵.

«این کتاب را باید موفق‌ترین دانست، زیرا در چاپ هفتم با تیراژ ۱۵۰۰۰ نسخه، و در چاپ هشتم با تیراژ ۸۰۰۰ نسخه انتشار یافته و پرتیراژترین و پرفروش‌ترین کتاب سال ۵۳ می‌باشد.»

اطلاعات، ۱۶ شهریور ۱۳۵۴، ص ۲۰.

«...مابقی نیز با آزادی به دست آمده برای چپ معتدل، اجاق خاموش علوم اجتماعی

مارکسیست مآب را بار دیگر برافروختند. کتاب زمینه جامعه‌شناسی نوشته دو آمریکایی، با رنگ و لعاب رقیق شبه مارکسیستی مترجمش، آریان‌پور، ملقمه عجیبی بود که به بازار آمد و انجیل روشن فکران متعهد شد.»

کیهان، ۵ آذر ۱۳۵۸، ص ۱۰.

«از پنجاه سال تاکنون دو نوع جامعه‌شناسی «در ایران ترویج و تبلیغ شده که یکی را می‌توان

بورژوازی، و دیگری را شبه مارکسیستی نامید. برجسته‌ترین نمایندگان این دو نحله را می‌توان به ترتیب آقای دکتر غلامحسین صدیقی و آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور دانست.»

کیهان هوائی، ۱۲ دی ۱۳۶۹، ص ۲۶.

«در علوم اجتماعی هیچ کتابی انتشار نیافت که از دامنه تأثیر زمینه جامعه‌شناسی در دهه ۴۰

برخوردار نشده باشد.» مشیت علائی: گردون، ۱۵ بهمن ۱۳۶۹.

«در ایران و در زبان فارسی، بعد از کتاب زمینه جامعه‌شناسی (اقتباس امیرحسین آریان‌پور) که بیش از دو دهه پیش ظاهر گشت و استقبال و توزیعی وسیع یافت، کتاب جامع، ارزنده دیگری در جامعه‌شناسی که قابل استفاده عموم و خواص، هر دو، باشد، بیرون نیامد.»

محمد توکل: نامه علوم اجتماعی، زمستان ۱۳۷۳، ص ۶.

«زمینه جامعه‌شناسی، اقتباس امیرحسین آریان‌پور، کتاب درسی پیشاهنگ دیگری است که به علت زبان ساده و روان و دید تکاملی آن، مورد استقبال عده زیادی از دانشجویان بوده است.»

دکتر مجید تهرانیان: طرح مشترک پایه در علوم اجتماعی، ۱۳۵۴، ص ۱.

«...التزام اساس طرز تفکر دکتر آریان‌پور در برداشت او از جامعه‌شناسی بود. زمینه جامعه‌شناسی بزرگترین و دقیق‌ترین کتابی است که در جامعه ما نوشته شده، و همین فکر التزام است که سبب شده این کتاب در همان دهه قبل پنج بار چاپ شود.

«نویسنده عطش مخاطبش را باید فرو بنشانند و در او عطش‌هایی از نوع جدید - فکری و عاطفی و عملی - به وجود آورد. این عطش هرگز تنها در شکل نمی‌تواند باشد، چرا که شکل ادامه‌ای است از محتوا، تابعی است از محتوا، مثلاً اگر زبان آریان‌پور تحسین‌آمیز است. به دلیل این است که نه زبانش خدشه‌پذیر است و نه استمرار در شفافیتش را از دست می‌دهد و نه منطقش دچار دلنگی می‌شود.»

دکتر رضا براهنی: نگین، ۳۰ بهمن ۱۳۵۲، ص ۹.

«این کتاب به سبب نکات مثبتی که دارد - حُسن شهرت آقای آریان‌پور و بیان و نگارش ساده و دلنشین آن و استفاده از معادل‌های زیبا و درست برای بسیاری از مفاهیم جامعه‌شناسی آمریکایی و اروپایی - از استقبال بی‌نظیری برخوردار شده است.» و «در واقع [زمینه جامعه‌شناسی] فضائی است که از آن به وساطت، اقتباس‌گر، دید لیبرالی آگبرن و نیم‌کوف و دیدگاه فونکسیونالیستی جامعه‌شناسی آمریکایی درهم می‌آمیزد و همراه با نظرات خود اقتباس‌گر، به صورت کتابی درمی‌آید که در نهایت، ارائه‌گر نظراتی هم‌تراز با نظرات سوسیال دموکراسی اصلاح طلب اروپایی است.»

خسرو آموزگاران، نقدی بر زمینه جامعه‌شناسی از دیدگاه جامعه‌شناسی علمی، تهران

۱۳۵۸، ص ۵ و ۱۲.

«تنها کتابی که در فاصله سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۴۲ درباره جامعه‌شناسی به فارسی وجود

داشت، به قلم یحیی مهدوی، استاد فلسفه در دانشگاه تهران بود که در سال ۱۳۲۱ به وسیله دانشگاه تهران با عنوان «جامعه‌شناسی - مقدمات و اصول» به چاپ رسید. این کتاب تا بیست سال بعد که محقق غیر جامعه‌شناس دیگری، امیرحسین آریان‌پور، کتاب بسیار مشهور خود را منتشر کرد، کتاب درسی به شمار می‌رفت. کتاب اخیر، اقتباس است از جامعه‌شناسی آگ‌برن و نیم‌کوف و نام آن زمینه جامعه‌شناسی است.» و در رشته جامعه‌شناسی ایران، «هیچ منبع اساسی وجود ندارد، مگر تألیفات امیرحسین آریان‌پور و یحیی مهدوی.»

Hamid Enayat: *Middle East Studies Association Bulletin*, Oct. 1, 1974, pp. 136, 139.

«بحران‌های اجتماعی - سیاسی که در دهه ۱۹۷۰ گریبانگیر جامعه ایرانی شد، مطالعه علوم اجتماعی مخصوصاً جامعه‌شناسی را جاذبه بخشید. قدرت تبیین جامعه‌شناسی و نظریه‌های گوناگون مربوط به رشد و توسعه و جامعه‌های کم‌توسعه برای دانشجویان جوان دانشکده‌ها بسیار جالب بود. از این گذشته، بسیاری از روشن‌فکران صاحب نفوذ ایران - چه از جناح راست و چه از جناح چپ (احسان نراقی، امیرحسین آریان‌پور، علی شریعتی، غلام حسین صدیقی و جلال‌آل احمد) برای فهم وضع نامساعد جامعه ایرانی از تبیینات جامعه‌شناختی بهره می‌جستند. این امر هم بر رونق علوم اجتماعی افزود.»

و «بسیاری از جامعه‌شناسان رادیکال در دانشگاه تهران و دانشگاه تبریز فعالیت می‌کردند. برجسته‌ترین و معروف‌ترین جامعه‌شناس این اردو، امیرحسین آریان‌پور بود، و کتاب او، زمینه جامعه‌شناسی (۱۹۷۳) اثر آکادمیک عمده‌ای است که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، دانشجویان جامعه‌شناسی را زیر نفوذ خود گرفت. این کتاب ترکیبی بود از آثار نیم‌کوف، دانشمند اجتماعی روسی [صحیح «آمریکایی» است] ویلیام آگ‌برن، جامعه‌شناس آمریکایی و نگرش‌های آریان‌پور در جامعه‌شناسی.»

A.A.Mahdi & A.Lahsaesyadeh, *Sociology in Iran*, Jahan Book Co, USA, 1992, pp.14, 66.

«کتاب زمینه جامعه‌شناسی دکتر امیرحسین آریان‌پور که به تازگی نشر ششم آن با تجدیدنظر در متن و برخی از مفاهیم و اصطلاحات توسط شرکت سهامی کتابهای جیبی و کتابفروشی دهخدا انتشار یافته، در شمار کتابهایی است که گرچه متن و زمینه اصلی محتوای آن مقوله‌ای جدا و کاملاً متفاوت از ادبیات است، لکن به واسطه تأثیر گسترده و عمیقی که در گسترش ابعاد زبان فارسی و احیاء تواناییهای بالفعل آن دارد، می‌تواند از لحاظ ادبی عیارسنجی و ارزیابی گردد. در این ارزیابی اهمیت کتاب زمینه جامعه‌شناسی آریان‌پور تنها به اعتبار در برداشتن

فصل‌های پرارزش و دقیقی در زمینه توجیه اصول جامعه‌شناسی جدید مطرح نیست، بلکه شعاع این اهمیت را باید با کوشش ارزشمندی که آریان‌پور در بهره‌گیری از امکانات زبان فارسی در ترجمه واژه‌ها و اصطلاحات و تعریف‌های جامعه‌شناسی و ساختن معادل‌های آن‌ها به زبان فارسی انجام داده، سنجید...

دکتر آریان‌پور که خود در بسیاری از مسائل جامعه‌شناسی صاحب‌نظر است در این تألیف، با بهره‌گیری از پژوهش‌ها و اکتشافات علوم اجتماعی و تلفیق آن‌ها با عقاید خود و داوریهای مشخصی به شکلی جالب و جذاب به شرح زمینه جامعه‌شناسی پرداخته است، بنابراین نقد و بررسی متن و محتوای کتاب نیازمند آگاهی عمیق و دقیقی از مسائل جامعه‌شناسی جدید و آراء و عقاید دانشمندان این رشته است و به همین جهت، در نقد ما آن بخش از قلمرو و گسترده این کتاب در زاویه دید و داوریه ما قرار می‌گیرد که کمابیش با مقوله ادبیات و در مفهوم گسترده‌تر آن، زبان فارسی مربوط باشد. در حقیقت، بحث ما حاوی نگرش دوباره بر واژه‌های تازه و مفاهیم و معانی جدیدی است که آریان‌پور در ترجمه واژه‌ها و اصطلاحات جدید جامعه‌شناسی، انتخاب یا ابداع کرده و به کار برده است.

ارزش این کوشش گرانبه‌گامی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم، ساختن و پرداختن و یا تفویض ظرفیت کارآئی به واژه و یا متداول کردن و هریت علمی بخشیدن بدانها در زبان رسمی، کاری نیست که هر نوپای جوپای نام و کام به صرف داشتن دانشنامه دانشگاهی بدان دست یازد، گام نهادن در این راه نه فقط به پستوانه‌ای از آگاهی گسترده حاصل از پژوهش‌ها و آزمایش‌های دشوار زبانشناسی، بلکه به مایه و استعدادی فطری و ادراکی وسیع نیاز دارد. و دکتر آریان‌پور که به اعتبار سواد و تخصص خود، بخش عظیمی از حیات علمی خویش را یکسره وقف گردآوری و ساختن و پیراستن و انتخاب واژه‌ها و معادل‌های فارسی و اصطلاحات و تعبیرات علمی جدید نموده و در این کوشش ستایش‌انگیز کامیاب شده است.

کتاب زمینه جامعه‌شناسی از کتابهای علمی معدودی است که از سال ۱۳۴۴ که نخستین چاپ آن توسط دانشگاه تهران انتشار یافته، پیوسته با اقبال جامعه کتابخوان ایران روبه‌رو بوده و به همین سبب نیز در طول مدتی چنین کوتاه پنج بار تجدید چاپ یافته است. نشر ششم این کتاب و کتابهای مشابه آن، در واقع پاسخی است بر نادرستی داوریه مفروضانه‌ای که درباره بی‌تفاوتی جامعه کتابخوان ایران نسبت به کتابهای مستند و علمی، رواج دارد، چه به موجب داوریه این گروه عناصر اصلی جاذبه کتاب در جامعه کتابخوان ایرانی شعر و قصه و نوشته

غیر علمی است و کتابهای علمی و مستندی چون زمینه جامعه‌شناسی که به مقتضای موضوع پر از عقاید و پیشنهادات و نظرات پیچیده و سنگین و آمار و ارقام خشک است، با بی تفاوتی و بی توجهی جامعه کتابخوان روبه‌رو می‌شود.

اما ویژگی نشر ششم کتاب زمینه جامعه‌شناسی از دو جهت است اول از لحاظ تجدید نظری است که آریان‌پور بر پاره‌ای از قسمت‌های متن و برخی واژه‌ها و اصطلاحات فارسی کتاب به عمل آورده، دوم اینکه گروهی از دانشجویان علوم اجتماعی به سرپرستی دکتر منوچهر خدایار محبی، دانشیار دانشگاه نقدها و نکته‌گیری‌های مهمی را که از هنگام انتشار این کتاب از طرف دانشمندان و صاحب‌نظران بر صورت و معنای کتاب شده است، گردآوری نموده و همراه پاسخ‌های دکتر آریان‌پور و بر آن انتقادات و عیارسنجی صحت و اصالت آن نقدها، به صورت جزوه‌ای در پنجاه و چهار صفحه تنظیم کرده‌اند که به پیوست کتاب انتشار یافته است.

آریان‌پور با این کار در خور ستایش به خواننده جستجوگر، امکان وقوف بر عقاید و نظرات منتقدان و حتی مخالفان عقاید خود را بخشیده و کار داوری درباره صحت و سقم آن‌ها را به خواننده سپرده است و این کاریست که در ایران کم‌سابقه بوده است.

کتاب زمینه جامعه‌شناسی نیز مانند هر اثر معتبر و مهم علمی دیگر از نقص و نارسائی و لغزش خالی نیست و اشاره به این کاستی‌ها نیز بی‌شک نمی‌تواند از اعتبار علمی آن بکاهد. اما چون بیشتر انتقاداتی که بر لغزش‌ها و کاستی‌های صورت و معنای این کتاب به عمل آمده و یا نقدهایی که نه به قصد تنقید بلکه برای توجیه و توضیح همراه با تحلیل و سنجش صحت و سقم آن انتقادات صورت پذیرفته، در جزوه پیوست کتاب درج شده است، تکرار آن‌ها در اینجا ضرورتی ندارد و خواننده به آسانی می‌تواند بدانها دست یابد. در اینجا فقط نخست مروری گذرا و اجمالی بر متن و محتوای کتاب می‌شود و سپس نمونه‌هایی از کوشش ارجمندی که مترجم یا اقتباس‌گر (عنوانی که دکتر آریان‌پور در نشر ششم برای خود برگزیده) کتاب زمینه جامعه‌شناسی، با چیره دستی و هوشیاری و آگاهی در ساختن و پیراستن واژه‌ها و اصطلاحات و معادل‌های فارسی لغات علمی انجام داده ارائه می‌گردد.»

توضیح

از زمانی که مفهوم و کلمه «جامعه‌شناسی» به وسیله استاد گرانمایه، آقای دکتر غلامحسین صدیقی به ایران آورده شد و نخستین کتاب منظم جامعه‌شناسی به قلم شیوای آقای دکتر یحیی مهدوی انتشار یافت، بیش از بیست سال می‌گذرد. ولی گفتنی است که هنوز در این زمینه کتابی جامع به فارسی نوشته نشده است.

در ۱۳۲۸ برای تنظیم چنین کتابی آغاز پژوهش کردم. به برکت این پژوهش، در ۱۳۳۱ در آستانه رستاخیز: رساله‌ای در باب دینامیسم تاریخ و از آن پس مقالات جامعه‌شناسی بسیار منتشر شدند و کتاب ناچیز حاضر که البته دستخوش محدودیت‌های فراوان است، فراهم آمد. در این گردآوری از تازه‌ترین اکتشافات علوم اجتماعی سود جسته و به کتاب‌های فراوان رجوع کرده‌ام. اما بسیاری از آمارها و پیکرها و مدرک‌ها را مستقیماً از آثار آگ برن (W.F.Ogburn) و نیم کوف (M.F.Nimkoff) مخصوصاً Sociology که اولین چاپ آمریکایی آن به سال ۱۹۴۰ و نخستین چاپ انگلیسی آن در ۱۹۴۷ با عنوان A Handbook of Sociology انتشار یافت، و نیز از آثار چایلد (V.G.Childe) و مک آی‌ور (R.M.Mac Iver) و گورویچ (G.Gurvitch) و مور (W.E.Moore) و بکر (H.Becker) و بارنز (H.E.Barnes) و سوروکین (P.A.Sorokin) و دیگران گرفته‌ام.

الزاماً اصطلاحات فارسی نوی در این کتاب به کار رفته‌اند. برای آن که مفهوم هر یک از اصطلاحات نو درست روشن باشد، هر اصطلاحی به همراهی معادل انگلیسی آن ذکر شده است، و از این گذشته، همه اصطلاحات با ترتیبی الفبایی در پایان کتاب آمده و اصطلاحات مهم در «مقدمه» سوم مورد تعریف و تشریح قرار گرفته‌اند. بیشتر این اصطلاحات از فرهنگ فلسفه و علوم انسانی که در ظرف پانزده سال گذشته برای دانشگاه تهران فراهم کرده‌ام، نقل شده‌اند، و بخشی از این واژه‌ها مورد بحث و تصویب «کمیسیون اصطلاحات علمی» که به وسیله «مؤسسه تحقیق در ادبیات و زبان‌های ایرانی» وابسته به دانشکده ادبیات تهران تشکیل شد و مرکب از آقای دکتر علی اکبر سیاسی و آقای بدیع‌الزمان فروزان‌فر و آقای سعید نفیسی و آقای ابراهیم پورداود و آقای دکتر محمد معین و آقای دکتر حسین نصر و آقای دکتر جعفر سجادی و ا.ح. آریان‌پور بوده، واقع شده است.

بر ذمه دارم که از اعضای دانشمند «کمیسیون اصطلاحات علمی» و نیز از خانم دکتر سیمین رجالی و آقای عبدالله انوار و آقای دکتر احمد فرید و آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی و آقای دکتر شاپور راسخ و آقای دکتر احسان نراقی و آقای دکتر علی محمد کاردان و آقای دکتر جواد مشکور و آقای دکتر ابوالحسن جلیلی و آقای دکتر منوچهر خدایار محبی و آقای داریوش شایگان که با کمیسیون همکاری داشتند، سپاسگزاری کنم.

به اقتضای امانت، باید متذکر شوم که برخی از واژه‌های این کتاب و نیز فرهنگ فلسفه و علوم انسانی را از محققان و نویسندگان دیگر فرا گرفته‌ام:

آقای احمد آرام با همکاری آقای مهندس صفی اصفیا و آقای دکتر حسین گل گلاب و آقای دکتر غلامحسین مصاحب و آقای دکتر مصطفی مقربی: «بوم» در برابر Habitat و «بوم‌شناسی» در برابر Ecology

آقای جلال آل احمد: «لایه اجتماعی» در برابر Social stratum

آقای دکتر منوچهر امیزی: «مادر سالاری» در برابر Matriarchy

مرحوم ملک‌الشعراى بهار: «بک» در برابر Style و «آوازه‌گری» در برابر Propaganda

آقای دکتر پرویز خانلری: «ایستا» در برابر Static

آقای نجف دریابندری: «ارتباط توده‌گیر» در برابر Mass communication

آقای دکتر شاپور راسخ و آقای دکتر جمشید بهنام: «تحرک» در برابر Mobility و «فرزندمداری» در برابر Filocentrism

آقای دکتر علی اکبر سیاسی: «احساس» در برابر Sensation و «ادراک» در برابر Perception و

«عاطفه» در برابر Emotion و «غریزه» در برابر Instinct و «هوش» در برابر Intelligence

آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: «پیش‌داوری» در برابر Prejudice و «رأی جویی» در برابر Polling

آقای دکتر غلامحسین صدیقی: «جامعه‌شناسی» در برابر Sociology و «ساخت» در برابر Structure و «نهاد اجتماعی» در برابر Social institution

آقای دکتر محمود صناعی: «پرخاشگری» در برابر Aggression

آقای احسان طبری: «تاریک اندیشی» در برابر Obscurentism و «توده» در برابر Mass و «دنباله‌روی» در برابر Followism

آقای دکتر حمید عنایت: «شهروند» در برابر Citizen

مرحوم محمدعلی فروغی: «جز خود» در برابر Non-ego.

مرحوم احمد کسروی: «آرمان» در برابر Ideal.

آقای دکتر صادق کیا: «خانواده ستاکی» در برابر Stem family.

آقای دکتر یحیی مهدوی: «تبیین» در برابر Explanation و «مجرد» در برابر Immaterial.

آقای سعید نفیسی: «گروه به خواست» در برابر Voluntary group و «گروه راست برخورد» در برابر

Direct-contact group.

آقای دکتر محسن هشترودی: «ماهواره» در برابر Sputnik.

آقای ربیع مشفق همدانی: «گروه دومین» در برابر Secondary group و «گروه نخستین» در برابر

Primary group.

مرحوم دکتر محمدباقر هوشیار: «جهان بینی» در برابر Weltanschauung و «سائقه» در برابر Drive.

آقای دکتر محمود هومن: «شیدایی» در برابر Mania.

رواست که از آقای میرزاده اعتمادی و آقای هرمز وحید و آقای ملی اکبر تحویلدار و آقای

فیروز شیروانلو و آقای مصطفی اسلامی که زحمت تهیه پیکرها و چاپ مطالب کتاب را برعهده

داشته‌اند، تشکر کنم.

بی‌گمان تذکرات خوانندگان فرهنگ پژوه موجب بهبود نشرهای آینده این کتاب ناچیز

خواهد شد.

باشد که بر کنار از تصرفات زمانه و لغزش‌های چاپی، با بهایی ارزان در دسترس مردم قرار

گیرد.

ا.ح. آریان‌پور

تهران، مرداد ۱۳۴۲

توضیح نشر ششم

ششمین نشر زمینه جامعه‌شناسی که متضمن تجدید نظر اندکی در برخی از مفاهیم و

اصطلاحات است، با نظارت صمیمانه آقای کریم امامی و آقای هرمز وحید صورت گرفته است.

بدین وسیله از ایشان و نیز از آقای آموزیان و آقای اصغر مهرپرور سپاسگزاری می‌کنم.

ا.ح. آریان‌پور

تهران، مرداد ۱۳۵۲

مقدمه اول

شناخت

انسان که جزئی از هستی بی‌کران است، به ناگزیر وابسته سایر اجزای هستی است و با آن‌ها ارتباط دائم دارد. اگر هستی بدون انسان را طبیعت بنامیم، می‌توانیم بگوییم که انسان و طبیعت تجانس دارند و همواره متقابلاً در یک دیگر نفوذ می‌کنند. در جریان زندگی هر انسان، روابط پیچیده فراوانی میان او و محیط (که شامل طبیعت و سایر انسان‌هاست) برقرار می‌شوند. این روابط که انسان را به طبیعت و انسان‌های دیگر پیوند می‌دهند، چون در اورگانیسم (بدن) انعکاس یابند، ذهن (mind) نام می‌گیرند.

اورگانیسم انسان در آغاز کار تنها قادر به فعالیت‌های ساده است. این فعالیت‌های ساده که همانا بازتاب‌های فطری (inborn reflexes) یا مسامحتاً کنش‌های غریزی‌اند، نسبت به دگرگونی‌های زندگی فرد انسان، ثابت می‌نمایند. با این همه در جریان زمان دراز، به اقتضای محیط، کمابیش دگرگونی می‌پذیرند.

تصادم اورگانیسم و محیط به تغییر هر دو می‌انجامد: محیط با کار انسانی تغییر می‌کند، و انسان با تحریک محیط، تکامل می‌یابد و بازتاب‌های فطری را به صورت بازتاب‌های شرطی (conditioned reflexes) یا کنش‌های غیر غریزی در می‌آورد. آگاهی (consciousness) یا شناخت (cognition) نتیجه این کنش‌هاست.

الف. مراحل شناخت

آگاهی یا شناخت دو مرحله دارد: مرحله شناخت حسی و مرحله شناخت منطقی. در مرحله شناخت حسی تحریک‌های محیط از طریق حواس بر اورگانیسم تأثیر

می‌گذارند: تحریک محیط نخست به صورتی مبهم در مغز انعکاس می‌یابد و احساس (sensation) نام می‌گیرد و سپس به صورتی مشخص در می‌آید و ادراک (perception) می‌گردد. انسان بر اثر ادراک، به وجوه یک نمود جزئی پی می‌برد. ادراک با قطع تحریک خارجی، از میان می‌رود، ولی اثر آن موجدنگار یا تصویر ذهنی (mental image) می‌شود. نگارهای ذهنی اگر به اقتضای تحریک‌های بعدی محیط، به صورت اصیل خود تجلی کنند، یادآوری (recollection) دست می‌دهد، و اگر با سیمایی دگرگون رخ نمایند، تخیل (imagination) پیش می‌آید.

اورگانیسم همواره در برابر ادراکات و نیز در برابر نگارهای ذهنی واکنش می‌کند و حالتی که در عرف روانشناسی عاطفه (emotion) نام دارد، به خود می‌گیرد. در مرحله شناخت منطقی ادراک‌ها یا نگارهای ذهنی که نماینده صریح نمودهای جزئی جهان بیرونی هستند، به سبب برخورد با ادراکات یا نگارهای ذهنی پیشین، مقایسه و سنجیده و رده‌بندی می‌شوند. پس عناصر خصوصی و استثنائی ادراک یا نگار به کنار می‌روند و عناصر اصلی و مهم آن تمرکز می‌یابند. در نتیجه، ادراک یا نگار جزئی و سطحی که متعلق به یک نمود معین و حاکی از ظواهر آن نمود است، به یاری نگارها یا ادراک‌های پیشین، تعمیم می‌پذیرد، تحت نامی عام در می‌آید و ذات یا ماهیت آن نمود و نظایر آن را نمایش می‌دهد. ادراک یا نگار ذهنی پس از طی این جریان، مفهوم (concept) نامیده می‌شود. از برخورد و گسترش مفهوم‌ها در وهله اول، حکم (judgement) و در وهله دوم، استنتاج (reasoning) فراهم می‌آید. حکم گویای روابط نسبتاً دور و ژرف واقعیت است، و استنتاج از جمع شدن حکم‌های متعدد و حصول حکمی وسیع‌تر به دست می‌آید (استقراء)؛ و این حکم وسیع‌تر به سبب شباهت‌هایی که به احکام سابق ذهن دارد، مشمول آن احکام می‌شود، و بدین وسیله دقت و صراحت یا روشنی بیشتری می‌یابد (قیاس). بنابراین استقراء (رسیدن از نمودهای جزئی به مفهوم کلی) و قیاس (شامل کردن مفهوم کلی بر مصادیق آن) در هر استنتاجی دخیل‌اند و از یک دیگر جدایی ندارند.

پس از استنتاج، اورگانیسم جهتی معین به خود می‌گیرد و به اصطلاح «اراده می‌کند»، و بر اثر آن، به فعالیت می‌پردازد. در این صورت می‌توان گفت که عمل آغاز و پایان شناخت است، و حیات ذهنی حد فاصل این دو است.

ب. شناخت تدریجی و شناخت ناگهانی

مرحله اول شناخت - شناخت حسی - معمولاً به مرحله دوم - شناخت منطقی - می‌انجامد. ولی در زندگی روزانه در بسا موارد بین مرحله اول و مرحله دوم شناخت فاصله می‌افتد، یا اساساً شناخت از مرحله اول در نمی‌گذرد. از این گذشته جریان‌های هر مرحله با شدت و سرعت یکسانی طی نمی‌شوند. ادراک گاهی به تندی و گاهی به کندی دست می‌دهد. زمانی عاطفه شدت می‌گیرد و زمانی ادراک بر عاطفه چیرگی می‌ورزد. جریان‌های شناخت گاهی به طور منظم و متوالی طی می‌شوند و گاهی در یکی از آنها وقفه یا توقفی روی می‌دهد. ممکن است کسی پس از ادراک یک نمود، از استنتاج بازماند و دیر زمانی بعد ناگهان در خواب یا بیداری نتیجه‌گیری کند. بر همین شیوه ممکن است کسی در موردی به سرعت جریان‌های گوناگون شناخت مسئله‌ای غامض را درنوردد و به حل آن نائل آید، حال آن که در مواردی دیگر، از عهده چنین کاری برنیاید. تاریخ علم و هنر در این زمینه نمونه‌های بسیار عرضه داشته است: تارتینی (Tartini)، آهنگ‌ساز ایتالیایی قرن هیجدهم صورت نهائی آهنگ معروف خود، «سونات شیطان» را در خواب تنظیم کرد، و آرخی مه‌دس (Archimedes)، دانشمند یونانی سده سوم پیش از مسیح بفتناً در گرمابه به کشف قانون علمی بزرگی توفیق یافت.

شناخت ناگهانی - خواه معلول سرعت عمل استثنائی باشد، خواه نتیجه غائی تفکرات پیشین - به نظر کسانی که طبعی کرامت‌بین یا معجزه‌جو دارند، کاری خارق‌العاده است. این گونه مردم شناخت را دوگونه می‌دانند: یکی شناخت «عقلی»، دیگری شناخت «اشراقی» یا «شهودی». به گمان اینان، شناخت عقلی نتیجه احساس و ادراک و استنتاج است، و شناخت اشراقی یا شهودی شناختی دفعی و از عالم حس برکنار است و تنها به مدد عبادت یا ریاضت دست می‌دهد، غافل از آن که شناخت دفعی وجهی از شناخت تدریجی است، با این تفاوت که یا مراحل مقدماتی آن به سرعت روی می‌دهند یا بین مقدمات و نتیجه نهائی آن فاصله می‌افتد.

ب. شناخت ادراکی و شناخت عاطفی

نکته‌ای که از لحاظ بحث کنونی ما اهمیت دارد، این است که هر شناختی دارای دو عنصر ادراکی و عاطفی است. شناخت چون معلول تصادم اورگانیزم و محیط است، به ناگزیر از هر دو نقشی برمی‌دارد: هم از نمودهای بیرونی خبر می‌دهد و هم نمودار حالاتی درونی است. ادراک انعکاس واقعیت خارجی است، و عاطفه از واکنش انسان در

مقابل ادراک پدید می‌آید و نشانه زنده بودن و فعال بودن اورگانیزم انسان است. عواطف می‌رسانند که ذهن منفعل نیست، و روابط ذهنی انسانی از تصاویری مرده و ماشینی فراهم نمی‌آیند. اورگانیزم در برابر هر ادراک، واکنشی می‌کند و با این واکنش، دستخوش عاطفه‌ای می‌شود.

عاطفه که مبین رابطه‌ی جدیدی بین اورگانیزم و محیط است، وابسته‌ی ادراک است. ادراک یعنی انعکاس تحریک خارجی پیوسته با عاطفه یعنی واکنش اورگانیزم در مقابل تحریک خارجی همراه است: آنچه ادراک می‌شود، الزاماً در اورگانیزم تغییری پدید می‌آورد و به عاطفه می‌انجامد. عاطفه‌ای که بر ما دست می‌یابد، ضرورتاً با ادراکی همراه است. پس شناخت، در هر حال هم ادراکی است، و هم عاطفی. تنها نسبت این دو در موارد متفاوت فرق می‌کند. گاهی عاطفه بر ادراک غالب می‌آید، و گاهی بر عکس. عاطفه صد در صد «عمیق» وجود ندارد، زیرا عاطفه‌ای که برکنار از عامل ادراکی باشد، قابل دریافت نیست. ادراک کاملاً «خالص» یا «خارجی» نیز هرگز میسر نمی‌شود، زیرا ادراک هنگامی رخ می‌نماید که محرکی خارجی با اورگانیزم برخورد کند و بر آن تأثیر گذارد و از آن متأثر شود.

بر روی هم، شناخت حسی به مراتب بیش از شناخت منطقی با عواطف آمیخته است. زیرا انسان در میان نمودهای محسوس جزئی محاط است و با آن‌ها بستگی دائم دارد و از این‌رو ادراکاتی که از نمودهای محسوس جزئی برمی‌گیرد، برای او پرمعنی و با ارزش و ملازم عواطف‌اند، حال آن‌که مفاهیم انتزاعی کلی به دشواری می‌توانند موضوع عواطف او قرار گیرند.

ت. ملاک شناخت: حقیقت

چون شناخت ناشی از برخورد انسان و محیط است، چگونگی شناخت هر کس در هر موردی بسته به چگونگی برخورد او با محیط است. در این صورت هر کس به تناسب آزمایش‌های زندگانی خود یعنی برخوردهایی که با محیط می‌کند، به درجه‌ای از شناخت نایل می‌آید. شناخت یکی به درجه‌ای می‌رسد که عرفاً آن را «صحیح» می‌خوانند، و شناخت دیگری به درجه‌ای می‌رسد که به صفت «سقیم» متصف می‌شود. همچنین چه بسا که شناخت کسی نسبت به یک امر «درست‌تر» از شناخت دیگری است نسبت به همان امر.

از کلمات «صحیح» و «سقیم» و «درست‌تر» برمی‌آید که شناخت را می‌توان

سنجید. برای سنجش شناخت از دیرگاه میزان یا ملاکی به کار برده‌اند. این ملاک که حقیقت (truth) نام گرفته است، تطابق شناخت است با هستی یا واقعیت (reality). شناختی که موافق نظام هستی باشد، درخور صفت «حقیقی» است، و معرفتی که از واقعیت به دور باشد، شناخت «سقیم» یا دور از حقیقت است. بنابراین حقیقت یکی از صفات یا کیفیات شناخت است.

می‌دانیم که تمام هستی در تغییر و تکاپوی دایم است. انسان که شناسنده واقعیت است، همواره در تحول است، و محیط که موضوع شناخت انسان است، هر لحظه دگرگون می‌شود. چون فاعل شناخت (انسان) و موضوع شناخت (محیط) هر دو در تغییرند، رابطه آن دو که شناخت باشد، بر یک حال نمی‌ماند؛ و در نتیجه، حقیقت که صفت شناخت است، نمی‌تواند کیفیتی ثابت و معین باشد. همچنان که هستی جاودانه در کار دگرگونی است، حقیقت‌ها نیز دگرگون می‌شوند. در مورد هر نمود واحد، آنچه دیروز حقیقت بود، امروز جای خود را به حقیقتی دیگر می‌دهد، و آنچه امروز حقیقت است، فردا مبدل به حقیقتی بزرگ‌تر خواهد شد. پس حقیقت همراه با پویایی (دینامیسم) درنگ ناپذیر واقعیت، پیوسته در جریان آفرینش است، و این آفرینش البته در زمان واقع می‌شود. زمان دو وجه دارد: گذشته و آینده، و ما که همواره در مقطع این دو قرار داریم، نقطه جدایی گذشته و آینده را اکنون می‌خوانیم، و می‌کوشیم تا در زمان حال، به یاری حقایق گذشته، حقایق آینده را پیش‌بینی کنیم و پیش از گام برداشتن، راه خود را ببینیم و هموار سازیم. در این صورت، حقیقت زمان دارد. حقیقت بی‌زمان پوچ و موهوم است. حقیقت انعکاس هستی پویا و جریانی تکاملی است.

ث. انواع شناخت

شناخت منظم در تاریخ انسان به دو صورت اصلی نمایان شده است: شناخت علمی و شناخت هنری. این دو شناخت به شناختی دیگر - شناخت فلسفی - می‌انجامند.

۱. **شناخت علمی:** هر کس در زندگی خود به مدد حواس، با محیط روبه‌رو می‌شود و با ادراکات پراکنده‌ای که از نمودهای پیرامون خود می‌گیرد، مرحله اول شناخت را طی می‌کند و تا اندازه‌ای به شناسایی هستی نائل می‌آید. چنین شناختی که وسیله لازم حیات عملی است، ساده و سطحی و جزئی است و جنبه عاطفی نیرومندی دارد. ولی انسان می‌تواند با طی مرحله دوم شناخت، ادراکات خود را به صورت مفهوم درآورد و شناخت خود را عمق و وسعت بخشد و به واقعیت نزدیک‌تر کند. چنین

شناختی که سخت مقرون به واقعیت است، علم (science) خوانده می‌شود. هدف علم مانند هدف سایر فعالیت‌های انسانی، غلبه بر واقعیت و تسهیل زندگی انسان است. علم یعنی شناخت قوانین واقعیت، انسان را قادر به پیش‌بینی و تنظیم نقشه می‌کند و بر واقعیت چیره می‌گردد. چون شناختن واقعیت فقط با تجربه یعنی مداخله در واقعیت میسر می‌شود، همه علوم - علوم ریاضی و فیزیکی و زیستی و اجتماعی - مبتنی بر تجربه دقیق‌اند. در این صورت، می‌توان گفت که علم شناخت واقعیت است از طریق تجربه.

در این شک نیست که تجربه علمی نیازمند تبیین (explanation) است، و بدین سبب، طرز تفکر یا فلسفه عالمان نیز در تجارب آنان دخالت می‌ورزد. بنابراین باید بگوییم که علم شناخت واقعیت است از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه.

می‌دانیم که شناخت انسانی در هر مورد دو وجه جدایی ناپذیر دارد: وجه ادراکی و وجه عاطفی. وجه ادراکی خبر از محیط می‌دهد، و وجه عاطفی نمایشگر حالات درونی اورگانیزم است. شناخت علمی به ناگزیر شامل هر دو وجه است: ادراک محض نیست، بلکه جنبه عاطفی نیز دارد. با این وصف، شناخت علمی چون از شناخت حسی دور و بر مفاهیم انتزاعی استوار است، از لحاظ عاطفی قوی نیست. عالم می‌کوشد تا آن‌جا که می‌تواند، محیط را بر کنار از کیفیات درونی اورگانیزم بسنجد و بشناسد. به عبارت دیگر، علم جنبه کمی واقعیت را مورد تأکید قرار می‌دهد. بنابراین می‌توان در تعریف علم چنین گفت: شناخت واقعیت از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه با تأکید بر کمیت.

میان وجه ادراکی و وجه عاطفی شناخت نسبتی برقرار است، و این نسبت در مورد همه علوم یکسان نیست، چنان‌که جنبه ادراکی علوم ریاضی از دیگر علوم بیش‌تر است. ولی هیچ علمی نیست که سراسر بر کنار از جنبه عاطفی یعنی مستقل از حالات اورگانیزم باشد. حتی علوم ریاضی که «ادراکی‌ترین» یا انتزاعی‌ترین علم‌ها به شمار می‌روند، فعالیت‌هایی انسانی هستند و البته به حیات درونی یا عاطفی ما نیز بستگی دارند.

علم مانند هر شناخت دیگر در جریان زمان، به تناسب نیازمندی‌های انسان دگرگون می‌شود و بر اثر افزایش تجارب نسل‌ها، پیوسته دقت و وسعت بیشتری می‌یابد. پس علم نوعی شناخت نسبی یا متغیر است. اما شناسایی علمی در عمل بر واقعیت منطبق می‌شود. پس در عین نسبی بودن، حقیقی و معتبر و مطلق است. به بیان دیگر، علم تا آن‌جا که در عمل با واقعیت تطبیق می‌کند، مطلق است.

علم و عمل لازم و ملزوم‌اند. مقتضیات عملی متغیر حیات همواره انسان را به

شناخت‌های جدید می‌کشانند، و شناخت‌های جدید سبب دگرگونی مقتضیات عملی می‌شوند.

۲. **شناخت هنری:** چنان‌که در بیان علم ذکر شد، اگر برای دریافت واقعیت با بر مرحله شناخت منطقی گذاریم و به لفظ دیگر، بر جنبه ادراکی شناخت تأکید ورزیم، بر شناخت علمی دست می‌یابیم و با کمیت سروکار پیدا می‌کنیم. حال اگر در مرحله اول شناخت یعنی شناخت حسی درنگ کنیم و جنبه عاطفی شناخت را مورد تأکید قرار دهیم، به شناخت هنری می‌رسیم. همچنان‌که دانشمند با تکیه بر مفاهیم کلی انتزاعی، واقعیت بیرونی را تا حد امکان از حالات اورگانیزم انتزاع می‌کند و به زبانی کمی باز می‌گوید، هنرمند، با تکیه بر نگارهای جزئی ذهنی، واقعیت درونی را تا اندازه‌ای از واقعیت بیرونی تجرید می‌کند و به زبان کیفی گزارش می‌دهد. بنابراین، در کار هنری نظام واقعیت درونی بیش از قوانین واقعیت بیرونی مورد توجه است و برعکس آن، در کار علمی واقعیت بیرونی بیش از واقعیت درونی مورد تأکید قرار می‌گیرد.

با این وصف، هنرمند مانند دانشمند، جوای شناخت منطبق بر واقعیت است، و همچنان هدفی جز تسخیر واقعیت ندارد. شناخت هنری مانند شناخت علمی مستلزم تجربه است، و تجارب هنرمند نیز از زمینه فلسفی اورنگ می‌گیرند. در نتیجه می‌توان هنر را چنین تعریف کرد: نوعی شناخت واقعیت است از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه با تأکید بر کیفیت.

نسبت عاطفه به ادراک در همه هنرها یکسان نیست، چنان‌که جنبه عاطفی موسیقی از سایر هنرها بیشتر است. اما بی‌گمان هیچ هنری نیست که یک سره با واقعیت بیرونی بیگانه باشد، و نه علمی هست که از واقعیت درونی هیچ خبری ندهد. حتی موسیقی که «عاطفی‌ترین» هنرهاست، خود نسبت به اورگانیزم عاملی بیرونی است و ناچار به واقعیت خارجی بستگی دارد. هنر صد در صد عمیق یا درونی (subjective) - اگر اساساً یافت شود - فورمولی است از فعالیت بدنی که در اندرون اورگانیزم روی می‌دهد و هرگز بر ما معلوم نمی‌شود. علم صد در صد خالص یا بیرونی (objective) هم - اگر اصلاً ممکن باشد - معادله‌ای است از حرکاتی متشتت که به هیچ روی نمی‌تواند مورد گرایش ما قرار گیرد.

هنر مانند علم، موافق مقتضیات زندگی انسان، تحول می‌پذیرد و در هر زمانی شناخت جدیدی به دست می‌دهد. این شناخت جدید نیز به نوبه خود مقتضیات عملی جدیدی را ایجاب می‌کند و به تغییر زندگی اجتماعی می‌انجامد. هنرمند و دانشمند، هر

دو، واقعیت را تغییر می‌دهند. دانشمند در پرتو واقعیت درونی، واقعیت بیرونی را کشف می‌کند. هنرمند در سایه واقعیت بیرونی، واقعیت درونی را می‌شناسد. هر دو کاشف حقیقت‌اند: یکی حقیقت علمی را می‌جوید، دیگری حقیقت هنری یا زیبایی را خواستار است.

انسان در عمل با دگرگون کردن محیط، آن را می‌شناسد، و بر اثر شناسایی آن، خود دگرگون می‌شود. چون دگرگون شد، با نظری نو به پیشباز محیط می‌رود و در آن دگرگونی‌های جدیدی پدید می‌آورد و به شناخت‌های جدیدی نایل می‌آید، و بار دیگر خود دگرگون می‌شود. دانشمند به کشف چگونگی دگرگونی‌های جدیدی که بر اثر عمل انسانی در واقعیت‌ها پدیدار می‌شوند، همت می‌گمارد، و هنرمند به شناسایی امیدها و آرزوها یا امکانات تازه‌ای که دگرگونی‌های جدید در انسان برمی‌انگیزند، می‌پردازد. دانشمند با شناختن واقعیت بالفعل موجود - آنچه هست - انسان‌ها را برای برخورد با حوادث فردا آماده می‌کند. هنرمند با شناختن واقعیت بالقوه - آنچه باید باشد - مسیر فعالیت‌های امروز انسان‌ها و راه برآوردن امکانات و انتظارات انسانی را پیش‌بینی و تعیین می‌کند.

انسان برخلاف سایر جانوران، در طی زندگی عملی، واقعیت را تغییر می‌دهد، و با تغییر واقعیت، آن را می‌شناسد، و با شناسایی قوانین آن، راه غلبه بر آن را می‌یابد و از جبر قهار طبیعی می‌رهد. پس کار انسانی که مایه شناخت است، وسیله کسب حریت است. کار علمی انسان را بر جبر بیرونی مسلط می‌گرداند، و کار هنری او را با ضرورت درونی دمساز و در نتیجه بر آن چیره می‌کند. در این صورت، علم بیان آزادی انسان است در دنیای ادراکات، و هنر نغمه حریت انسان است در جهان عواطف. هنر در عالم نظر، شخصیت فاعل شناسایی (انسان) را از قوام یا نظامی فعال برخوردار می‌کند، و در عالم عمل، موضوع شناسایی (واقعیت خارجی) را سازمان یا نظم می‌بخشد. علم در عالم نظر، شخصیت فاعل عمل (انسان) را تحت نظامی ادراکی در می‌آورد و در عالم عمل، سازمانی ادراکی بر موضوع عمل (واقعیت خارجی) تحمیل می‌کند. همنوایی یا همزیستی علم و هنر از این جاست که فاعل عمل همان فاعل شناسایی است، و موضوع عمل همانا موضوع شناسایی. همین همنوایی یا همزیستی علم و هنر است که به فلسفه امکان وجود می‌دهد.

۳. شناخت فلسفی: همه ما در جریان زندگی بر اثر مجموع ادراکات و عواطفی که می‌یابیم، دارای بینشی کلی که شامل همه شناخت‌های ماست، می‌شویم. این بینش کلی

یا جهان بینی (weltanschauung) را می توان فلسفه خواند. واژه «فلسفه» تحریفی است از کلمه یونانی فیلسوفی یا (philosophia) به معنی «دانش دوستی». ولی در تاریخ علم، این کلمه را در معنای مجموع معارف یک فرد یا یک گروه یا یک جامعه یا یک دوره به کار برده اند.

هر انسانی - چه بخواهد، چه نخواهد - برای خود جهان بینی یا فلسفه ای دارد، و چگونگی فلسفه او بسته به چگونگی شناخت های او یا بر روی هم، بسته به مقتضیات زندگی اوست. چون هرگونه شناخت کمابیش از واقعیت خبر می دهد، فلسفه هر کس تا اندازه ای حقیقی یا درست است. با این همه، معمولاً درست ترین فلسفه ها از آن فیلسوفان اند. در تاریخ انسان کسانی که آگاهی های خود را به دقت سنجیده اند و جهان بینی خویشان را بر شناخت های بسیار درست استوار کرده اند، فیلسوف نام گرفته اند. کار فیلسوفان همواره تنظیم و تعمیم آگاهی های علمی و هنری موجود بوده است. با این تفاوت که در روزگاران پیشین، فلسفه نه تنها به تعمیم یافته های علوم و هنرها می پرداخت، بلکه عملاً وظیفه علوم و هنرها را عهده دار بود. فیلسوف هم در رشته های متفاوت علم و هنر کار می کرد و هم نتایج تحقیقات خود را تعمیم می داد و فلسفه می ساخت. اما پس از عصر رنسانس اروپا که دامنه شناخت گسترده شد و تخصص علمی پیش آمد، رفته رفته علوم استقلال یافتند، و از آن پس تنها وظیفه تعمیم علوم و هنرها برای فیلسوف به جا ماند، چنان که امروز برخلاف پیش، فلسفه نه جامع علوم و نه علم العلوم یا فوق علوم است. شناخت فلسفی کنونی آن شناختی است که از آمیختن و عمومیت دادن آگاهی های علمی و هنری زمان ما به دست می آید و برای دریافت طبیعت و مقام و مسیر جامعه انسانی ضرورت دارد.

به طوری که می دانیم، هیچ فردی نیست که فلسفه ای نداشته باشد. پس برخلاف پندار عموم، مسئله این نیست که آیا دارای فلسفه ای باشیم یا نباشیم؛ مسئله این است که تا چه پایه می توانیم فلسفه خود را درست بدانیم و بدان تکیه کنیم. فلسفه مطلوب فلسفه ای است که از آخرین اکتشافات علوم و هنرهای زمان ما ناشی شده باشد. فیلسوف این عصر کاری ندارد جز این که به یاری علوم و هنرهای گوناگون بینش کلی درستی فراهم آورد و مردم را به تصحیح جهان بینی های خود برانگیزد و بدین وسیله موجب بهبود زندگی اجتماعی شود.

شناخت فلسفی چون جامعیت دارد، هم واقعیت درونی و هم واقعیت بیرونی را در بر می گیرد. به لفظ دیگر، هم متضمن شناسایی علمی است و هم شامل شناسایی

هنری. وجوه کمی و کیفی واقعیت که در علم و هنر از یک دیگر جدا می‌شوند، در فلسفه وحدت می‌یابند. شناخت‌های نموده‌های واقعیت - فرد، جامعه، طبیعت - که به نیروی علم و هنر فراهم می‌آیند، متشتت و نسبتاً کم دامنه هستند. چون این شناخت‌ها به کمک تخیل منطقی، مرتبط و منتظم شوند و تعمیم یابند، شناخت فلسفی دست می‌دهد.

شناخت فلسفی در زندگی انسان اهمیت فراوان دارد. زیرا از یک سو، راهنمای عمل انسانی است و از سوی دیگر، علم و هنر را رهبری می‌کند. هر کس موافق فلسفه خود، راه و رسم حیات خود را برمی‌گزیند و به فعالیت می‌پردازد، و هر هنرمند و دانشمندی به تناسب شناسایی فلسفی خود، به جهان می‌نگرد و کائنات را تبیین می‌کند. پس شناسایی فلسفی همچون روشی است که هم مسیر زندگی فرد متعارف را معین می‌کند و هم هنرمند و دانشمند را در جستجوی مجهولات و پر کردن فواصل معلومات مدد می‌دهد.

فلسفه در همان حال که خود زاده شناخت‌های علمی و هنری است، علم و هنر را به پیش می‌راند. همچنان که علوم و هنرها به پیش می‌روند و به اکتشافات جدیدی نائل می‌آیند، تعمیم‌های جدیدی لزوم می‌یابند و فلسفه‌های نوی فراهم می‌شوند، و فلسفه‌های جدید همچنان که قوام می‌گیرند، علوم و هنرها را به حوزه‌های ناشناخت تازه‌ای می‌کشانند و موجب اکتشافات نوی می‌شوند. پس، هر چه فلسفه خصوصی دانشمند یا هنرمند حقیقی‌تر باشد، شناخت علمی یا هنری او ژرف‌تر و بارورتر خواهد بود.

ج. پیوندهای فلسفه و علم و هنر

فلسفه محصول علم و هنر است. علم شناختی است مبتنی بر مفاهیم کلی و دارای جنبه ادراکی قوی. هنر شناختی است مبتنی بر نگارهای جزئی و دارای جنبه عاطفی قوی. هنر برخلاف علم، واقعیت درونی را بیش از واقعیت بیرونی مورد توجه قرار می‌دهد. هنر مؤید علم است، زیرا شناخت عاطفی جدید محرک شناخت ادراکی جدید است. علم پشتیبان هنر است، زیرا شناخت علمی جدید، عواطف تازه‌ای به بار می‌آورد. این دو به یک دیگر پیوسته‌اند و با هم پیش می‌روند، زیرا هر دو به منظور نهائی واحدی، در آغوش جامعه پرورده می‌شوند.

شناخت‌ها گاه با یک دیگر گرد می‌آیند. مثنوی جلال‌الدین بلخی و کمدی الهی دانتی شامل عناصری از علم و فلسفه‌اند، و داستان جنگ و صلح تالس توی و خوشه‌های

خشم استاین بک (Steinbeck) جامعه شناسی محسوب می شوند. ناصر خسرو قبادیانی شاعر و نویسنده و مورخ و فیلسوف است. لئوناردو داوینچی، نگارگر و پیکرتراش و معمار و مهندس و کالبدشناس و ریاضی دان است. بر روی هم در عصر او - عصر رونسانس اروپا - هنر از تخیل علمی سرشار است. در اعصار بعد نیز وضع کمابیش بر همین منوال است.

دانشمند و هنرمند، هر دو در جامعه به سر می برند و موافق مقتضیات آن، جهت یابی می کنند: نیازهای زمان خود را در می یابند و سپس هر یک در حوزه خود، در صدد کشف وسایل رفع آن نیازمندی ها بر می آیند.

دانشمند و هنرمند، هر دو بر میراث فرهنگی جامعه خود و احیاناً جامعه های دیگر تکیه دارند. این میراث شامل سنن علمی و هنری و فلسفی و دینی و فنی و جز این هاست. هر دو می کوشند که به مدد این میراث، راهی به منظور خود بگشایند.

همه عناصر سنن در اختیار دانشمند و هنرمندند. ولی هر یک به بعضی از آن عناصر حاجت و نظر دارند. مثلاً دانشمند می تواند بر عناصر دینی و هنری سنن تأکید نورزد، و هنرمند قادر است که عناصر علمی سنن را مورد تأکید قرار ندهد. بر روی هم، بیشتر عناصری که مورد نظر هنرمند قرار می گیرند، مربوط به زندگی عمومی هستند، ولی دانشمند بر عناصر تخصصی تکیه می کند.

بر اثر برخوردهایی که دانشمند و هنرمند با میراث فرهنگی می یابند، گشایشی دست می دهد، راهی برای حصول مقصود آنان پیدا می شود، اندیشه ای در ذهن آنان طلوع می کند.

با آن که کار دانشمند از لحاظ کلی به کار هنرمند می ماند، اندیشه هر یک در قالب هایی خاص می ریزد. دانشمند در قالب مفهوم می اندیشد، و هنرمند به وساطت نگار یا تصویر ذهنی فکر می کند - و این مهمترین تفاوت آن دو به شمار می رود. این تفاوت به تفاوت های دیگری منجر می شود. مفهوم، اندیشه ای فشرده است مشتمل بر وجوه مشترک افراد یک نمود، و از این رو کلی است. تصویر، اندیشه ای ساده است مشتمل بر یک فرد معین، و از این رو جزئی است. مفهوم، انتزاعی و خشک است و تصویر حسی و عاطفی است. مفهوم همواره کلی است و شامل افراد جزئی. تصویر همیشه جزئی است و مایه و زمینه مفهوم کلی ...

هنرمند و دانشمند، هر دو برای بیان اندیشه خود - تصویر جزئی و مفهوم کلی - از شیوه ها و وسایل صوری ای که در اختیار آنان هستند، سود می جویند. از میان شیوه ها و

وسایل پیشین جامعه خود، برخی را مناسب می‌یابند و موافق منظور خود، آن‌ها را دگرگون می‌کنند و به این ترتیب، شیوه‌ها و وسایل تازه‌ای بر موارث گذشتگان می‌افزایند.

دانشمند و هنرمند می‌کوشند تا با شیوه‌ها و وسایلی که فراهم می‌آورند، اندیشه خود را با روشن‌ترین و رساترین صورت نمایش دهند. دانشمند بزرگ طوری مفهوم کلی خود را طرح می‌کند که شامل همه موارد جزئی شود، و هنرمند بزرگ تصویر جزئی خود را چنان می‌پرورد که نماینده تام و تمام همه امثال آن باشد.

شناخت دانشمند شناخت منطقی است. از این رو بیان او هم منطقی است - انتزاعی است، تبیینی است. شناخت هنرمند شناختی حسی است. از این رو بیان او هم حسی است، مردم‌پسند است، تشریحی است.

مقدمهٔ دوم

روش‌های شناخت

علوم به تناسب گونه‌گونی نمودهای هستی، به دسته‌هایی تقسیم شده‌اند. اگر علوم ریاضی را زمینه یا بنیاد علوم دیگر بشماریم، طبقه‌بندی علوم چنین خواهد شد:

الف. علوم فیزیکی (physical sciences) یا علوم مادهٔ بی‌جان. از این جمله‌اند فیزیک شناسی و شیمی شناسی و زمین شناسی و اختر شناسی.

ب. علوم زیستی (biological sciences) یا علوم مادهٔ جان‌دار. از این جمله‌اند زیست شناسی و تن‌کارشناسی (فیزیولوژی) و گیاه شناسی و جانورشناسی.

پ. علوم اجتماعی (social sciences) یا علوم انسانی. از این جمله‌اند تاریخ‌شناسی و اقتصاد شناسی و روان شناسی و جامعه‌شناسی.

دستهٔ اول در پی قوانین حرکات گوناگون مادهٔ بی‌جان است، دستهٔ دوم جوای قوانین حرکات متنوع مادهٔ جان‌دار است، و دستهٔ سوم قوانین حرکات بخشی از مادهٔ جان‌دار را که انسان نام دارد و همواره به صورت اجتماعی زیست می‌کند، می‌جوید.

این هر سه دسته از آنجا که به جلوه‌های واقعی یگانه ناظرند، با یک دیگر ارتباط دارند، و از آنجا که علم هستند، با متودولوژی (methodology) کمابیش یکسانی هستی را می‌کاوند.

واژهٔ متودولوژی که مفهوم لغوی آن روش شناسی است، به دو معنی به کار می‌رود:

اول. بررسی روش (method)‌های تحقیق علمی.

دوم. مجموع روش‌های هر علم.

متودولوژی در معنی اول، وسیله‌ای است که محقق را از گمراهی و کج‌اندیشی باز می‌دارد و او را در رسیدن به حقیقت، یاری می‌کند. از این رو متودولوژی شاخه‌ای از منطق یعنی فن درست اندیشیدن محسوب می‌شود. متودولوژی در معنی دوم شامل تعدادی روش است.

مجموع فعالیت‌هایی که رسیدن به مقصدی را میسر می‌گرداند، روش نام می‌گیرد. در این صورت روش علمی مجموع فعالیت‌هایی است که محقق را به علم یعنی قوانین واقعیت رهبری می‌کند. روش‌های علمی مانند خود علوم متعددند، و هر روشی تا اندازه‌ای به کشف قوانین علمی مدد می‌دهد. محقق در هر موردی مناسب‌ترین روش را برمی‌گزیند. مناسب‌ترین روش آن است که دقیق‌تر از روش‌های دیگر، قوانین واقعیت را عرضه می‌دارد. با این همه، تمام روش‌های علمی از یک جهت به یک دیگر می‌مانند: همه بر تجربه استوارند. تجربه آغاز و انجام کار علمی و زمینه روش‌های علمی است. چون زمینه هر تجربه‌ای یک سلسله اعمال و احکام ذهنی است، افکار یا به لفظ دیگر، فلسفه محقق نیز درکار او مؤثر است. به این معنی که محقق با فلسفه شخصی خود به موادی که از تجربه می‌گیرد، نظام و شکل و معنی می‌دهد. کار محقق وقتی نتیجه‌بخش خواهد بود که نه تنها به تجربه‌هایی وسیع دست زند، بلکه افکار یا فلسفه خصوصی او نیز صحیح یعنی مبتنی بر اصول علمی باشد. روش درست از آن محقق است که بر تجربه‌هایی وسیع و فلسفه‌ای علمی دست داشته باشد.

الف. مراحل تحقیق علمی

روش‌های علمی متضمن اعمال یا مراحل متعددی هستند. بر روی هم می‌توان مراحل را که محقق از آغاز کار تا کشف واقعیت می‌پیماید، چنین دانست:

۱. تشخیص مسئله.

۲. تجربه ابتدائی.

۳. طرح‌گمانه یا فرضیه.

۴. تجربه وسیع برای واریسی گمانه.

۵. کشف قانون.

۶. تنظیم نگرش یا نظریه.

۱. تشخیص مسئله: محقق در آغاز کار با مسئله‌ای مواجه می‌شود و حدود آن را

تعیین می‌کند.

۲. تجربه ابتدائی: محقق برای حل مسئله، دست به تجربه (experience) می‌زند یا به مطالعه تجربه‌هایی که از دیگران برای او مانده‌اند، می‌پردازد. تجربه مجموع مداخلات انسان است در واقعیت.

۳. طرح گمانه یا فرضیه: بر اثر مطالعه‌ها یا تجربه‌های مقدماتی، نمودهایی مورد توجه محقق قرار می‌گیرند. ولی این نمودها با یک دیگر ارتباطی ندارند، و راه حل مسئله را به دست نمی‌دهند. از این رو محقق به نیروی خیال سنجیده خود، به طور موقت آن‌ها را به یک دیگر می‌پیوندد و به آن‌ها نظام می‌بخشد. در نتیجه، راه‌حلی موقت به دست می‌آید. این راه‌حل یا تبیین موقت مسئله گمانه یا فرضیه (hypothesis) خوانده می‌شود.

۴. تجربه وسیع برای واریسی گمانه: گمانه‌ای که تجربه در پی نداشته باشد، پوچ و بی‌ارزش است، همچنان که تجربه بدون گمانه فاقد ارتباط و معنی و نتیجه است. از این رو محقق که در ابتدا برای هدایت تجارب خود، از خیال سود می‌جوید، در این مرحله به قصد تشخیص صحت یا سقم گمانه خود، آن را با تجربه‌های وسیعی مورد سنجش قرار می‌دهد.

تجربه شامل فعالیت‌های گوناگونی مانند مشاهده، آزمایش، تجزیه، ترکیب، اندازه‌گیری، تعریف، آمارگیری، مقایسه و طبقه‌بندی است.

مشاهده (observation) ادراک دقیق نمودهاست با حواس و ابزارهای علمی. مشاهده یا فعال است یا منفعل. مشاهده منفعل یا ساده معاینه نمودهاست در شرایط وجودی آن‌ها با حداقل مداخله. مشاهده فعال یا مشاهده آزمایشی معاینه نمودهاست در شرایط مصنوعی که به وسیله محقق فراهم می‌آیند. در هر علمی برای مشاهده فعال، شیوه‌هایی مخصوص وجود دارند.

آزمایش (experimentation) نوعی تجربه است که با دقت تمام صورت می‌گیرد تا دقایق نمودها را آشکار گرداند.

تجزیه تحویل یک نمود است به عناصر سازنده آن.

ترکیب ساختن یک نمود است با عناصر آن.

اندازه‌گیری تعیین درجه تغییر نمودهاست. برخی از دانشمندان شیوه‌هایی برای سنجش و ثبت تغییرات نمودها ابتکار کرده‌اند. از این قبیل اند فرن سیس بی‌کن و استوارت میل.

تعریف جمع‌آوری مشخصات اساسی یک نمود است در یک جمله به طوری که آن جمله شامل تمام افراد مورد تعریف باشد و از شمول بر افراد دیگر ممانعت کند.

آمارگیری صورت دقیق شمارش متعارف و مقدمه طبقه‌بندی است. محقق از مشاهده‌ی عده‌ی زیادی نمود و ثبت موارد مثبت و منفی و تنوع نتایج و استثناءها، روابطی میان نموده‌ها برقرار می‌کند و به لفظ دیگر، آمار می‌گیرد. آمارگیری وقتی لزوم می‌یابد که نتوان نموده‌ها را به حد کفایت تجزیه کرد و در شرایط متفاوت مورد مطالعه قرار داد. بنابراین، محقق در مواردی که بتواند نمودی را با وسایل دیگر کشف کند، به آمارگیری متوسل نمی‌شود. مثلاً سابقاً که علم نجوم پیشرفت کافی نکرده بود، برای پیش‌بینی خسوف و کسوف، ناگزیر از گرفتن آمار خسوف و کسوف و نگاه‌داری جدول‌های مخصوصی بودند. ولی امروز که قوانین خسوف و کسوف به دست آمده‌اند، دیگر کسی به گرفتن آمار خسوف و کسوف نمی‌پردازد.

مقایسه برابر نهادن نموده‌هاست. مقایسه وابسته تجزیه است. تجزیه نموده‌ها مغایرت‌ها و شباهت‌های آن‌ها را معلوم می‌کند و مقایسه را میسر می‌گرداند. مقایسه همچنان که نتیجه تجزیه است، به نوبه خود منجر به تجزیه‌های جدید و دقیق‌تری می‌شود. شباهت یا مغایرت نموده‌ها درجاتی دارد. اگر شباهت نموده‌ها زیاد باشد، تعمیم نموده‌ها و طبقه‌بندی آن‌ها امکان می‌یابد.

طبقه‌بندی مبتنی بر تعریف و مقایسه و متضمن تقسیم نموده‌هاست به دسته‌های متفاوت، به طوری که نموده‌های هر دسته با یک دیگر متشابه و از نموده‌های سایر دسته‌ها متغایر باشند. طبقه‌بندی وقتی میسر می‌شود که نموده‌ها سخت به یک دیگر بمانند، و بتوان آن‌ها را افراد یک طبقه یا یک مورد کلی شمرد.

۵. کشف قانون: مهم‌ترین مرحله شناخت علمی کشف قانون (law) است. اگر گمانه با تجربه تأیید شود، به صورت قانون علمی درمی‌آید. قانون علمی بیان روابط و وجوه کلی واقعیت است و آزمایش‌های گذشته را به صورتی فشرده عرضه می‌دارد و در نتیجه، انسان را در پیش‌بینی حوادث آینده و کشف قوانین دیگر واقعیت رهبری می‌کند.

۶. تنظیم نگرش یا نظریه: نظریه یا نگرش (theory) از تعمیم چند قانون علمی حاصل می‌شود. اگر بتوان چند قانون علمی را به یک دیگر مربوط کرد و تعمیم داد، نگرش فراهم می‌شود و عده‌ی زیادی از نموده‌های متفاوت را تبیین می‌کند. هر نگرش در میان نموده‌های گوناگون هستی‌نظمی برقرار می‌کند، در کثرت وحدت می‌یابد، و راه علم و عمل را روشن می‌گرداند. علم اگر فاقد نگرش باشد، چیزی جز گزارش‌هایی از نموده‌های نامرتب یا مجزا نخواهد بود و ارزش نظری و عملی قابل نخواهد داشت.

ب. روش‌های خاص علوم اجتماعی

اشاره شد که تحقیق علمی مشتمل است بر شش مرحله یا فعالیت - تشخیص مسئله، تجربه مقدماتی، گمانه‌سازی، تجربه وسیع، کشف قانون و وضع نگرش. همه علم‌ها در این شش مرحله یا فعالیت شریک‌اند. ولی روش‌های آن‌ها مخصوصاً در مرحله تجربه کاملاً یکسان نیستند. بر روی هم تجربه در علوم گوناگون به دو صورت در می‌آید: برخی از علوم مانند فیزیک‌شناسی و شیمی‌شناسی سخت بر آزمایش تکیه می‌کنند، و بعضی مانند زمین‌شناسی و تاریخ‌شناسی مشاهده را مورد تأکید قرار می‌دهند. بنابراین در مرحله تجربه، دو گونه روش به وجود می‌آیند: روش‌های آزمایشی (experimental methods) و روش‌های مشاهده‌ای (observational methods).

۱. روش‌های آزمایشی: این روش‌ها اساساً به علوم فیزیکی و زیستی تعلق دارند و از این‌رو از بحث کنونی ما خارج‌اند.

۲. روش‌های مشاهده‌ای: این روش‌ها اصلاً از آن علوم اجتماعی هستند و به دو بخش اصلی منقسم می‌شوند:

اول. روش‌های توصیفی (descriptive methods)

دوم. روش‌های سندی (documentary methods)

روش‌های توصیفی شامل فعالیت‌هایی هستند که برای مشاهده مستقیم نموده‌ها صورت می‌گیرند، و روش‌های سندی شامل فعالیت‌هایی هستند که برای مشاهده غیرمستقیم نموده‌ها به عمل می‌آیند.

علوم اجتماعی بیشتر با روش‌های مشاهده‌ای به تحقیق دست می‌زنند، ولی برخی از آن‌ها مانند روان‌شناسی و مردم‌شناسی از روش‌های آزمایشی نیز سخت سود می‌جویند. برخی از علوم اجتماعی چون تاریخ‌شناسی معمولاً با روش‌های سندی یعنی مشاهده غیرمستقیم به تحقیق می‌پردازند، و بعضی چون جامعه‌شناسی بیش‌تر با روش‌های توصیفی یعنی مشاهده مستقیم تحقیق می‌کنند.

روش‌های توصیفی: روشی که برای مشاهده مستقیم نموده‌های اجتماعی به کار می‌رود، مبتنی بر چند نوع وسیله و شیوه (technique) است.

وسيله: وسيله‌های مشاهده مستقیم نموده‌های اجتماعی بسیار متعددند. مصاحبه (interview) و پرسش‌نامه (questionnaire) و نمونه‌گیری (sampling) و اسناد خصوصی و ابزارهای سنجش علمی از آن جمله‌اند. مصاحبه ملاقاتی است سنجیده که بین محقق و فرد یا افراد مورد نظر او صورت می‌گیرد و معمولاً محقق را به خوبی با وضع فرد یا افراد

مطلوب آشنا می‌کند. پرسش‌نامه برگزینی است شامل پرسش‌هایی سنجیده که درباره مسئله مورد تحقیق فراهم آمده‌اند. محقق پرسش‌نامه را نزد فرد یا افرادی که مورد نظر او هستند، می‌فرستد، و از پاسخ‌های آنان به وضع مسئله مورد تحقیق حکم می‌کند. نمونه‌گیری وسیله‌ای است که باعث تسهیل تحقیق می‌شود، به این معنی که محقق به جای بررسی همه مصادیق مسئله مورد نظر خود، برخی از آنها را که نمونه بقیه به شمار می‌آیند، برمی‌گزیند و به مطالعه آنها می‌پردازد. اسناد خصوصی با آن که جزو وسایل روش تحقیق سندی هستند، در روش تحقیق توصیفی نیز به کار می‌آیند، زیرا محقق با مطالعه نامه‌ها و سرگذشت فرد یا افرادی که مورد مشاهده او قرار گرفته‌اند، بصیرتی ژرف‌تر می‌یابد. وسایل سنجش علمی ابزارهایی هستند که محقق گاهی برای اندازه‌گیری مختصات و واکنش‌های فرد یا افراد مورد تحقیق خود استعمال می‌کند.

شیوه: روش مشاهده مستقیم شامل دو شیوه اصلی است. یکی شیوه‌ای است که موجب تشریح کلی وضع موجود نمودی وسیع می‌شود. این شیوه که وجه کمی نمودها را مورد تأکید قرار می‌دهد، انواع سرشماری را در بر می‌گیرد. پیمایش یا زمینه‌یابی (survey) یا وضع پژوهی یا مطالعه وضع (status study) یا مطالعه توصیفی (descriptive study) نام‌هایی هستند که به وجوه کمابیش متفاوت این شیوه داده شده‌اند. وسیله‌های اصلی این شیوه پرسش‌نامه و نمونه‌گیری هستند. تکنیک دیگر شیوه‌ای است که موجب توصیف دقیق جریان گذشته و حال نمودی معین می‌شود. این شیوه که بر جنبه کیفی نمودها تأکید می‌ورزد، به منزله نوعی زندگی‌نامه (بیوگرافی) است. سرگذشت پژوهی (case study) یا سرگذشت کاوی (case analysis) یا سرگذشت پژوهی تاریخی (case history) یا مطالعه تکوینی (genetic study) نام‌هایی هستند که به وجوه کمابیش متفاوت این شیوه داده شده‌اند. اگر این گونه بررسی در مورد حالات روانی انسان صورت گیرد، آن راروان‌نگار (psychograph) می‌خوانند. وسیله‌های اصلی این شیوه مصاحبه و اسناد خصوصی و وسایل سنجش علمی هستند.

روش‌های سندی: روشی که برای مشاهده غیرمستقیم نمودهای اجتماعی به کار می‌رود، مبتنی بر چند نوع وسیله و شیوه است.

وسيله: وسیله‌های مشاهده غیرمستقیم نمودهای اجتماعی بسیار متعددند. از این گونه‌اند کالاهای کهن، ساختمان‌های باستانی، افسانه‌ها و ترانه‌ها و امثال و آیین‌های قومی و مخصوصاً کتاب‌ها و نامه‌ها و سایر اسناد.

شیوه: روش مشاهده غیرمستقیم نمودهای اجتماعی متضمن شیوه‌های گوناگونی

است برای تدارک اسناد لازم و کافی و سنجش اصالت و صحت آن‌ها و معنی کردن و تفسیر آن‌ها. این شیوه‌ها محقق را بر آن می‌دارند که مسموعات و شایعات را نادیده گیرد، اسناد اصیل متعدد را جست‌وجو کند، از روی چگونگی خط و جنس کاغذ و تاریخ و امضاء و سبک و مطالب سند به درجه صحت آن پی‌برد، هر سندی را در پرتو تمدن عصر و جامعه‌ای که خاستگاه آن است، معنی کند، دقت و صداقت و فهم نویسنده سند را بسنجد، و اسناد را با یکدیگر مقایسه کند و کمابیش به واقعیت‌های گذشته برسد.

مقدمه سوم

اصطلاحات و مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی

انسان از آغاز ظهور خود تاکنون برای زیستن و به زیستن به تولید (production) پرداخته است. تولید کوششی است برای فراهم آوردن چیزهایی که در طبیعت به شکل دلخواه انسان وجود ندارند.

چون تولید نیازمند ابزار یعنی وسیله کار است، انسان به ناگزیر دست به ابزارسازی (tool-making) زده است.

در هنگامه پیش از تاریخ، تولید و نیز ابزارسازی دشواری بسیار داشته و از این رو انسان‌ها را به زندگی مشترک کشانیده، و زندگی مشترک سخن گفتن را ضرور گردانیده است.

بر اثر ابزارسازی و سخن‌گویی، تغییرات عمیقی در زندگی بیرونی و درونی انسان پدید آمده‌اند، چندان که انسان ابزار ساز (homo faber) یا انسان سخن‌گو (homo loquax)، انسان اندیشه ورز (homo sapiens) نیز گردیده است.

تولید مشترک دو وجه دارد: نیروهای مولد (productive forces) و روابط تولید (production relations). نیروهای مولد نیروهایی هستند که برای تولید ضرورت دارند و از عملی که انسان‌ها به وسیله ابزارهای خود بر طبیعت می‌کنند، ناشی می‌شوند؛ و روابط تولید روابطی هستند که در جریان عمل انسان‌ها بر طبیعت، بین آنان برقرار می‌گردند و چگونگی توزیع ابزارهای کار و عواید تولید را در بین انسان‌ها نمایش می‌دهند.

تولید مشترک در هر زمانی موافق چگونگی دو وجه خود، وضع معینی می‌یابد. این وضع که زاده ترتیب اجزاء و جوه دوگانه است، ساخت اقتصادی (economic)

(structure) نام دارد.

ساخت اقتصادی ایجاب می‌کند که روابط ایدئولوژیک (ideological relations) یا ایدئولوژی (ideology) رسمی معینی زندگی انسان‌ها را فراگیرد. ایدئولوژی رسمی مجموعه‌ای است از افکار شامل علم و هنر و فلسفه و معتقدات دینی و اخلاقی و سیاسی و جز این‌ها که به تناسب ساخت اقتصادی فراهم می‌آیند و روابط تولید را تأیید می‌کنند. لزوم این افکار و مصالح اقتصادی انسان‌ها را بر می‌انگیزد که دستگاه‌ها یا مؤسساتی بر پا دارند و به وسیله آن‌ها در حفظ ساخت اقتصادی و تحقق ایدئولوژی خود بکوشند. چون ساخت اقتصادی زمینه روابط فکری و مؤسسات انسانی است، می‌توان آن را شالوده (base) یا زیر ساخت (infra-structure) نامید، و روابط فکری و مؤسسات انسانی را روساخت (super-structure) خواند.

ساده‌ترین عنصر زندگی مشترک انسانی کنش اجتماعی (social act) است. کنش اجتماعی سلسله حرکات بارزی است که یک انسان برای حصول هدفی نسبت به انسان دیگر صورت می‌دهد.

کنش اجتماعی متضمن برخورد اجتماعی (social contact) است. برخورد اجتماعی نخستین تأثیر بدنی یا روانی است که انسانی در انسانی می‌گذارد. در نتیجه تأثیری که یک انسان در انسان دیگر می‌گذارد و تحریک (stimulus) خوانده می‌شود، تغییر یا به اصطلاح، پاسخ (response) یا واکنشی (reaction) در انسان دوم پدید می‌آید. بر اثر دوام کنش اجتماعی ضرورتاً تحریک متقابل اجتماعی (social interstimulation) روی می‌دهد. به این معنی که یک انسان محرک انسان دیگر می‌گردد و پاسخی در او برمی‌انگیزد، و نیز دومی به نوبه خود، اولی را برمی‌انگیزاند و به پاسخی وافی دارد؛ و به این ترتیب جریانی از دو سو فراهم می‌آید و ادامه می‌یابد.

تحریک متقابل اجتماعی به ارتباط متقابل اجتماعی (social intercommunication) منجر می‌شود. ارتباط متقابل اجتماعی ارتباطی است که به صورت‌های گوناگون مانند تقلید و سخن گفتن و تلقین درمی‌آید و تجارب انسان‌ها را از یکی به دیگری انتقال می‌دهد.

بر اثر ارتباط متقابل اجتماعی، کنش‌های اجتماعی یک انسان با کنش‌های اجتماعی انسان‌های دیگری که در پیرامون او هستند، می‌آمیزند و از این آمیزش، کنش‌های متقابل اجتماعی (social interactions) به بار می‌آیند. کنش‌های متقابل اجتماعی کنش‌هایی اجتماعی هستند که بین دو یا چند انسان واقع می‌شوند و در میان آنان

نوعی هماهنگی به وجود می‌آورند.

بدین شیوه انسان‌ها از دم زادن به زندگی مشترک یا به اصطلاح، به جامعه زیستی (sociation) یا جامعه جویی (sociality) یا، جامعه دوستی (sociability) می‌گرایند.

از این جاست که انسان هیچ‌گاه فرد (individual) به شمار نمی‌رود، بلکه انسان که اصالتاً انسان اقتصادی (homo oeconomicus) است، در همه حال انسان اجتماعی (homo politicus) یا جامعه‌زی (socius) یا شخص (person) شمرده می‌شود.

کنش‌های متقابل اجتماعی بر دوگونه‌اند: کنش‌های متقابل پیوسته (associative interactions) و کنش‌های متقابل گسسته (dissociative interactions).

کنش‌های متقابل پیوسته کنش‌های متقابلی هستند که در جهت یگانه‌ای صورت می‌گیرند، و کنش‌های متقابل گسسته کنش‌های متقابلی هستند که جهت یگانه‌ای ندارند. همکاری (cooperation) و مانند گردی (assimilation) از انواع کنش متقابل پیوسته، و سبقت جویی (competition) و رقابت (rivalry) و ستیزه (conflict) از انواع کنش متقابل گسسته هستند.

همکاری یکی بودن مساعی دو یا چند شخص است برای حصول هدفی معین، و مانند گردی یکی شدن دو یا چند شخص است از جهات بسیار. مهم‌ترین جلوه‌مانند گردی فرهنگ‌پذیری (acculturation) و جامعه‌پذیری (socialization) است. فرهنگ‌پذیری هماهنگ شدن باطنی شخص است با رسوم و اخلاق و سایر مظاهر زندگی اجتماعی، و جامعه‌پذیری همگام شدن ظاهری شخص است با موازین زندگی اجتماعی. سبقت جویی کوششی است که شخص برای وصول به هدفی که مورد نظر دیگری نیز هست، مبذول می‌دارد. رقابت کوششی است که شخص برای پس انداختن دیگری از وصول به هدفی که مورد نظر هر دو آنان است، بذل می‌کند. ستیزه رقابتی است آمیخته با خشونت.

معمولاً آمیختن کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته به همسازی (accommodation) کشانیده می‌شود. همسازی کوششی است برای رفع اختلاف اشخاص یا عاملان آن کنش‌ها.

همسازی به صورت‌های گوناگون در می‌آید. از آن جمله است فرمان‌فرمایی (superordination) که ضرورتاً با فرمان برداری (subordination) همراه است. این نوع همسازی مستلزم تسلط یکی از دو طرف اختلاف است بر دیگری. صورت دیگر همسازی، سازش (compromise) یعنی نزدیک شدن دو طرف اختلاف است به یک

دیگر. صورت دیگر همسازی توافق (conciliation) یعنی سازشی باطنی و کمابیش کامل است. اگر توافق پس از اختلافی شدید یا طولانی روی دهد، آشتی (reconciliation) نام می‌گیرد. وقتی که فرمان فرمایی و سازش و توافق دست ندهد، ممکن است دو طرف اختلاف به ناگزیر وجود یک دیگر را تحمل کنند. این تحمل متقابل مدارا (tolerance) خوانده می‌شود. در مواردی که همسازی با کوشش دو طرف اختلاف میسر نگردد، میانجی‌گری (mediation) و داوری (arbitration) لزوم می‌یابد. میانجی‌گری کوشش کس یا کسانی است برای نزدیک کردن دو طرف اختلاف به یک دیگر؛ و داوری حکمی است که کس یا کسانی به درخواست دو طرف اختلاف، برای رفع اختلاف آنان صادر می‌کنند.

صورت کامل همسازی سازگاری (adjustment) است. سازگاری همسازی‌ای است که با خواست و آگاهی شخص صورت می‌گیرد.

از همسازی کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته، گروه اجتماعی (social group) می‌زاید. گروه اجتماعی به دو یا عده بیشتری انسان که کنش‌های متقابلی بین آنان روی می‌دهند، اطلاق می‌شود.

گروه‌های اجتماعی را از جهات بسیار رده‌بندی کرده‌اند. برخی از این رده‌ها را نام می‌بریم.

بعضی از گروه‌های اجتماعی با خواست و آگاهی اشخاص به وجود می‌آیند و سلسله مراتب (hierarchy) معینی دارند، و برخی بر اثر گردآمدن خود به خودی اشخاص ایجاد می‌شوند و مبتنی بر سلسله مراتب و نقشه قبلی نیستند. نوع اول را گروه ارادی (voluntary group) یا گروه رسمی (formal group) و نوع دوم را گروه غیر ارادی (nonvoluntary group) یا گروه غیر رسمی (informal group) می‌نامند. دستگاه‌های حکومتی و بازرگانی نمونه‌های نوع اول، و اکثر آبادی‌ها و شهرها نمونه‌های نوع دوم‌اند. برخی از گروه‌های اجتماعی عمری کوتاه، و بعضی عمری دراز دارند. نوع اول را گروه گذران (ephemeral group)، و نوع دوم را گروه پایدار (permanent group) می‌خوانند. گروهی شخص که برای تماشای حادثه‌ای گرد می‌آیند، از نوع اول، و گروهی که در یک سرزمین سکونت می‌گیرند، از نوع دوم‌اند.

انسان‌ها همواره و مخصوصاً در آغاز زندگی، خود به خود به برخی از گروه‌های کوچک مانند خانواده و گروه همبازی پیوند می‌خورند و با تمام وجود خود در فعالیت‌های این‌گونه گروه‌ها شرکت می‌جویند. اما در مواردی انسان‌ها با خواست و

آگاهی به برخی از گروه‌های بزرگ مانند دستگاه‌های اداری و بازرگانی و صنعتی می‌پیوندند و فقط بخشی از فعالیت‌های خود را در حوزه آن‌ها صورت می‌دهند. گروه‌های نوع اول را گروه نخستین (primary group) یا گروه اصلی (original group)، و گروه‌های نوع دوم را گروه دومین (secondary group) یا گروه فرعی (derived group) می‌گویند.

برخی از گروه‌ها با گروه‌های پیرامون خود هماهنگی می‌کنند و برخی مخالفت می‌ورزند. اولی‌ها گروه همسازی (accomodation group) و دومی‌ها گروه همستیزی (conflict group) نام دارند. سازمان‌های یک اداره از گروه‌های همسازی، و حزب‌ها و فرقه‌های دینی از گروه‌های همستیزی شمرده می‌شوند.

در بعضی گروه‌ها اشخاص مستقیماً با یک دیگر برخورد می‌کنند، و در برخی دیگر تماس مستقیمی بین اشخاص روی نمی‌دهد، چنان‌که اعضای خانواده و گروه همبازی معمولاً با یک دیگر در تماس‌اند و سهام‌داران یک شرکت معمولاً معاشرتی با یک دیگر ندارند. گروه‌های نوع اول به وسیله جامعه‌شناسان گوناگون گروه رویاروی (face-to-face group) و گروه راست برخورد (direct-contact group) و گروه همنشین (group in presence) و گروه حضوری (group with presence) خوانده شده‌اند، و گروه‌های نوع دوم گروه نارویاروی (non-face-to-face group) و گروه ناراست برخورد (indirect-contact group) و گروه ناهمنشین (group in absence) و گروه غیر حضوری (group without presence) و گروه غیابی (group with absence) نام گرفته‌اند. گروه‌هایی هم هستند که اعضای آن‌ها فقط گاه‌گاهی مستقیماً با یک دیگر برخورد می‌کنند. این نوع را گروه تناوبی (intermittent group) نامیده‌اند. یک اداره بزرگ نمونه آن است.

معمولاً هر گروهی در نظر اعضای خود سیمایی آشنا و آرامش‌بخش دارد، ولی برای اعضای گروه‌های دیگر اجنبی و ناهنجار است. این امر سبب خودمداری گروهی (group egocentrism) یا گروه‌مداری (group centrism) می‌شود. به این معنی که معمولاً هر کس گروه خود را درون گروه (in-group) یا گروه خودی (we-group) می‌شمارد و می‌پسندد، و گروه‌های دیگر را برون گروه (out-group) یا گروه بیگانه (they-group) یا گروه غیر (other-group) محسوب می‌دارد و مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهد. گروه‌ها را می‌توان از لحاظ اعضای آن‌ها به گروه عضویت (membership group) و گروه راهنمایی (reference group) نیز تقسیم کرد. گروه عضویت گروهی است که

شخص عضو مسلم آن است، و گروه راهنمایی گروهی است که شخص فقط در قضاوت و عمل از آن الهام می‌گیرد و آن را مبنای راهنمایی (frame of reference) خود تلقی می‌کند. در موارد بسیار گروه عضویت شخص گروه راهنمایی او نیز هست. نمونه گروه عضویت خانواده است، و نمونه گروه راهنمایی حزب سیاسی است.

هر گروه اجتماعی دارای ساخت اجتماعی (social structure) معین است. ساخت اجتماعی گروه، زاده‌ترتیبی است نسبتاً ثابت که بین اجزاء گروه برقرار شده است. هر گروه اجتماعی دارای اجزایی است که پاره گروه (part-group) یا خرده گروه (sub-group) نام دارند.

کنش‌های متقابل اعضای یک گروه اجتماعی و خرده گروه‌های آن ایجاب می‌کنند که گروه دستخوش تحرک یا پویایی گروهی (group dynamism) گردد، و بر اثر آن، اعضای گروه در زندگی یک دیگر سخت رخنه کنند و به یک دیگر وابسته شوند و گروه بر وحدت دست یابد. نفوذ متقابل گروهی (group interpenetration) یا اتکاء متقابل گروهی یا وابستگی متقابل گروهی (group interdependence) و یگانگی گروهی (group integration) از این رهگذر فرا می‌آیند.

از تجانسی که به این طریق در رفتار اعضای گروه ظاهر می‌شود، رفتار مشترکی که ناشی از کنش‌های متقابل دو تن یا عده‌ای بیشتر است و رفتار گروهی (group behavior) نام دارد، پدیدار می‌گردد.

وجهی از رفتار گروهی که جنبه عاطفی شدید دارد و بر واکنش‌های دورانی (circular reactions) یا کنش‌های متقابل دورانی (circular interactions) استوار است، رفتار جمعی (collective behavior) نامیده می‌شود.

واکنش‌های دورانی یا کنش متقابل دورانی واکنشی است که بر اثر تحریکی در کسی پدید می‌آید و سپس محرک کسان دیگر می‌شود و واکنشی در آنان به وجود می‌آورد، و آنگاه واکنش این کسان در شخص نخستین مؤثر می‌افتد و واکنش شدیدتری در او برمی‌انگیزد، و پس از آن واکنش شدید شخص نخستین در آن کسان دیگر تأثیر می‌کند و به واکنش شدیدتری منجر می‌شود، و به این طریق همواره بر شدت واکنش متجانس آن اشخاص می‌افزاید. به بیان دیگر، واکنش دورانی به واگیری اجتماعی (social contagion) می‌انجامد، یعنی بر اثر چنین واکنشی، اعضای گروه به سرعت و با شدتی فزاینده رفتار عاطفی یک دیگر را فرا می‌گیرند و در نتیجه، از نوعی تجانس عاطفی برخوردار می‌شوند.

گروهی که دستخوش رفتار جمعی واقع گردد، جمع (collective) نام می‌گیرد. جمع گروهی است که به اقتضای وضع یا حادثه‌ای خودبه‌خود به وجود می‌آید و بر اثر واکنش‌های دورانی و واگیری اجتماعی، دارای رفتار عاطفی متجانسی می‌شود.

جمع انواع فراوان دارد. ولی هیچ یک از این انواع به اهمیت جماعت (crowd) نیستند. جماعت جمعی است پرتجانس مرکب از اشخاصی که معمولاً در یک جا گرد می‌آیند و با یک دیگر ربط (rapport) می‌یابند و به جنب و جوش (milling) می‌افتند. ربط رابطه عاطفی عمیقی است که دو یا چند تن را به یک دیگر پیوند می‌دهد، به طوری که آنان بی‌اختیار با یک دیگر هماهنگ می‌شوند. جنب و جوش رفتار عاطفی صریحی است که بر اثر ربط اشخاص روی می‌دهد.

جماعت بر چند گونه است:

جماعت تصادفی (casual crowd) یا جماعت کنجکاو (curiosity crowd) که تصادفاً و برای تماشای حادثه یا چیزی تشکیل می‌شود و یگانگی کافی ندارد.

جماعت نمایشی (expressive crowd) که دست به تظاهراتی مانند آواز و رقص و فریاد و گریه می‌زند و یگانگی کافی دارد.

جماعت مجذوب (orgiastic crowd) که دستخوش شور و جذبه است و یگانگی فراوان دارد. برخی از جماعت‌هایی که عهده‌دار شعائر دینی می‌شوند یا جماعت‌هایی که در جشن‌های بزرگ ملی به نشاط می‌پردازند، از این گونه‌اند.

جماعت منظم (organized crowd) که از نظم و یگانگی فراوان برخوردار است. حاضران یک مجلس سخنرانی یا کنسرت جماعت نسبتاً منظمی تشکیل می‌دهند.

جماعت فعال (active crowd یا acting crowd یا mobile crowd) یا غوغا (mob) که با خشونت برای وصول به هدفی تلاش می‌ورزد. سلطه موقت چنین جماعتی را غوغاسالاری (mobocracy یا ochlocracy) نامیده‌اند.

یکی از انواع جماعت که با سایر انواع جماعت فرق بسیار دارد و از این رو می‌توان آن را جمعی مستقل از جماعت به شمار آورد، جماعت ناهمجا (noncontiguous crowd یا unassembled crowd) یا عامه (public) است. جماعت ناهمجا یا عامه جمعی است کم‌تجانس مرکب از افرادی که معمولاً در یک جا گرد نمی‌آیند، ولی به سبب مصالح مشترک خود، با یک دیگر ارتباط پیدا می‌کنند و موجد عقیده عمومی (public opinion) و وفاق عمومی (public consensus) می‌شوند. مقصود از عقیده عمومی قضاوتی است که مورد قبول عامه باشد، و منظور از وفاق عمومی عقیده‌ای است سخت دامنه‌دار و ریشه‌دار.

عامه ورزشکار یا عامه سینما رو یا عامه کتاب‌خوان از نمونه‌های عامه یا جماعت ناهمجا هستند.

توده (mass) و دسته (gang) و گله انسانی (human herd) را هم می‌توان در شمار عامه دانست.

توده جمعی است وسیع باتجانس و ربط فراوان و معمولاً ناخرسند و پرخاشگر. معمولاً همه اعضای یک توده با یک دیگر تماس نزدیک ندارند، ولی گاهی قسمت بزرگی از یک توده در جایی مجتمع می‌شوند. توده‌ای که اعضای آن در یک محل گرد می‌آیند، توده همجا (contiguous mass یا assembled mass)، و خلاف آن توده ناهمجا (noncontiguous mass یا unassembled mass) خوانده می‌شود. بیکاران یک شهر یا محرومان یک کشور نمونه‌هایی از توده‌اند. کلمه توده‌ها (masses) بر اکثریت فرودست یک شهر یا یک کشور یا جهان اطلاق می‌گردد.

دسته، جمعی است نسبتاً پایدار که معمولاً برای مصالحی منحصر به خود و کمابیش محل مصالح عمومی تشکیل می‌شود. دسته از جماعت فعال بادوام‌تر، و از جماعت مجذوب استوارتر است. نمونه دسته، جمعی از دزدان و قاچاقچیان است.

گله انسانی جمعی انسان است که مانند حیوانات، بدون تأمل و نظم و به شیوه‌ای کورانه موافق رفتار رهبر یا رهبران خود، رفتار می‌کند. جمعی که دیوانه‌وار بر سر سیاه‌پوستی می‌ریزد و او را «لینچ» می‌کند، گله‌ای انسانی است.

باری، در مواردی که گروه دارای سازگاری فراوان باشد، یگانگی گروهی سبب می‌شود که انتظامی استوار بین اجزای گروه برقرار شود. این انتظام که انسجام گروهی (group solidarity) یا به هم پیوستگی گروهی (group cohesion) نامیده می‌شود، به ما اجازه می‌دهد که سخن از نظم گروهی (group order) گوئیم و گروه را واحدی منظم بدانیم و سازمان (organization) بخوانیم.

هر گروه منظم یا سازمان به اقتضای سازگاری خود، دارای هماهنگی گروهی (group harmony) یا تعادل گروهی (group equilibrium) یا توازن گروهی (group balance) است.

گروهی وسیع شامل سازمان‌های متعدد و مرکب از کثیری زن و مرد و کودک که در طی زمانی دراز از اتکای متقابل اجتماعی و نظم گروهی بهره‌مند باشد، جامعه (society) خوانده می‌شود. جامعه‌ای که وابسته محلی معین و از جامعه‌های دیگر کمابیش بی‌نیاز باشد، اجتماع (community) نام می‌گیرد.

سازمان‌های اجتماعی (social organizations) یعنی سازمان‌های وابسته یک جامعه بر دو گونه‌اند: سازمان رسمی (formal organization) و سازمان غیر رسمی (informal organization). سازمان غیر رسمی آن است که بر اثر گرد آمدن خود به خودی انسان‌ها ایجاد شود و مبتنی بر سلسله مراتب و نقشه قبلی نباشد. سازمان رسمی آن است که مطابق نقشه قبلی به وجود آید و دارای سلسله مراتب معین باشد. گروهی کودک که برای بازی گرد می‌آیند، نمونه سازمان غیر رسمی هستند، و مؤسسات اجتماعی (social associations) و احتمالاً نهادهای اجتماعی (social institutions) از سازمان‌های رسمی به شمار می‌روند.

مؤسسه اجتماعی سازمانی است که کارکرد اجتماعی (social function) معین یعنی یک رشته کنش اجتماعی منظم برعهده دارد. انجمن‌ها و شرکت‌ها از جمله مؤسسات اجتماعی هستند. نهاد اجتماعی در یک معنی، مؤسسه‌ای است بسیار پایدار که کارکرد اجتماعی آن برای جامعه بسیار پراهمیت است. سازمان‌های اقتصادی و سیاسی و دینی و خانوادگی از این جمله‌اند.

همچنان که سازمان‌های اجتماعی از نظم برخوردارند، کارکرد آن‌ها نیز معمولاً به صورتی منظم است. رسم‌های اجتماعی (social customs) و میثاق‌های اجتماعی (social conventions) و آداب اجتماعی (social manners) و تشریفات اجتماعی (social ceremonies) و شعائر اجتماعی (social rituals) و مناسک اجتماعی (social rites) و شیوه‌های قومی (folkways) و سنت‌های اجتماعی (social traditions) و اخلاق اجتماعی (social morals) و قانون‌های اجتماعی (social laws) و مقررات اجتماعی (social regulations) نمونه‌های کارکرد اجتماعی منظم هستند.

رسم اجتماعی کارکرد اجتماعی معینی است که بر اثر تکرار منظم برخی از کنش‌های متقابل اجتماعی فراهم می‌آید و در اصل مفید فایده‌ای است. رسمی که با توافق قسمتی از جامعه برقرار گردد، میثاق اجتماعی نام می‌گیرد. بعضی از رسم‌های اجتماعی که فقط برای خوش آمد دیگران صورت می‌پذیرند، آداب اجتماعی نام دارند. تشریفات اجتماعی رسم‌های مخصوصی هستند که در موارد نادر معینی اجرا می‌شوند. شعائر اجتماعی یا مناسک اجتماعی تشریفات هستند دارای قدمت و اهمیت فراوان. شیوه‌های قومی به رسم‌های گوناگون کهنی که در زندگی روزانه اکثریت جامعه راه دارند، اطلاق می‌شوند. رسم‌های ریشه‌دار عمومی که به اقتضای کهنگی خود از حرمت اجتماعی برخوردارند، سنت اجتماعی نام می‌گیرند. اخلاق اجتماعی نام رسم‌های

اجتماعی مهمی است که جامعه نقض آن‌ها را سخت ناپسند می‌شمارد. قانون اجتماعی رسمی است که جامعه با خواست و آگاهی به وجود می‌آورد و برای شکنندگان آن کیفرهایی پیش‌بینی می‌کند. مقررات اجتماعی رسم‌های نسبتاً کم‌اهمیتی هستند که جامعه با خواست و آگاهی برقرار می‌گرداند.

رفتار جمعی نوظهوری که به قدر رسم اجتماعی تثبیت نشده باشد، مد اجتماعی (social fashion) نام می‌گیرد. یکی از مدهای اجتماعی جامعه‌های غربی در قرن بیستم اعتنای بسیاری از جوانان است به هنرهای واقع‌گریز.

مد اجتماعی پرشور و زودگذر را هوس اجتماعی (social fad) یا رسم دروغین (pseudo-custom) خوانند. رواج ناگهانی و کم‌دوام جست و خیزی که رقص «راک اند رول» نام دارد، نموداری از هوس اجتماعی است.

هوس اجتماعی شدیدی که شخص را همواره وسوسه کند، جنون اجتماعی (social craze) خوانده می‌شود. جنون اجتماعی صورت‌های گوناگون دارد - از جنون جدول حل کردن برخی از روزنامه‌خوانان تا جنون زهد فروشی برخی از گروه‌های دینی. هوس اجتماعی پردوامی که با عواطف عمیقی آمیخته باشد، شیدایی اجتماعی (social mania) نام دارد. نمونه آن رفتار متعصبانی است که محض مخالفت با امری که تازگی دارد، خواب و خوراک خود را فراموش می‌کنند.

رفتار جمعی وحشت‌آلود پریشانی که بر اثر احساس خطر پدید آید، هراس اجتماعی (social panic) نامیده می‌شود. هراس اجتماعی تمام ذهن را به سرعت فرا می‌گیرد و شخص را به تلاش‌های ناگهانی ناسنجیده برمی‌انگیزد. نمونه آن رفتار جمعی است که در سینما نشسته‌اند و ناگهان بر اثر حادثه‌ای مانند آتش‌سوزی، دیوانه‌وار یا وحشیانه به درها هجوم می‌برند.

به این ترتیب سازمان‌های اجتماعی جامعه به اقتضای کارکردهای خود، موازین یا هنجارهای اجتماعی (social norms) معینی برای اعضای جامعه فراهم می‌آورند. هر یک از اعضای جامعه به سبب مقتضیات عمومی جامعه، ناگزیر از آن‌اند که خود را بر هنجارهای اجتماعی منطبق کنند و از این‌رو اشخاص، به هنجار (normal) یا جامعه‌پذیر (socialized) یا فرهنگ‌پذیر (acculturated) گردند.

شخصی که از انطباق خود بر جامعه یا به اصطلاح از هم‌نوایی اجتماعی (social conformity) عاجز آید، در وهله اول نابه‌هنجار (abnormal) و در وهله دوم کج‌رو یا منحرف (deviate یا deviant) شمرده خواهد شد.

سازمان‌های جامعه بر اثر هماهنگی اجتماعی، با یک دیگر مناسباتی دارند. جامعه، محض این مناسبات یا بستگی‌های متقابل اجتماعی یا روابط متقابل اجتماعی (social interrelationships)، نظم اجتماعی (social order) یا نظام اجتماعی (social system) نیز خوانده شده است.

مجموع عناصر عینی و ذهنی که در سازمان‌های اجتماعی جریان می‌یابند و از نسلی به نسلی منتقل می‌شوند، میراث اجتماعی (social heritage) یا میراث فرهنگی (cultural heritage) یا فرهنگ (culture) نام دارد.

هر فرهنگی مرکب از اجزاء یا ویژگی‌های فرهنگی (culture traits) فراوانی است. ویژگی‌های فرهنگی با یک دیگر می‌آمیزند و واحدهایی بزرگ‌تر به نام مجموعه فرهنگی (culture complex) می‌آفرینند.

بستگی‌های متقابل اجتماعی اقتضا می‌کنند که در یک فرهنگ معین، ویژگی‌های فرهنگی یا مجموعه‌های فرهنگی در عین جدایی، نوعی تناسب یا هیئت (configuration) داشته باشند و صورت‌بندی‌هایی که انگاره‌های فرهنگی (culture patterns) یا مدل‌های فرهنگی (culture models) نامیده می‌شوند، به بار آورند.

بر روی هم می‌توان فرهنگ را به دو بخش کرد: فرهنگ مادی (material culture) و فرهنگ معنوی (spiritual culture) یا فرهنگ غیرمادی (non-material culture). فرهنگ مادی به آن بخش از میراث اجتماعی که شامل ساخت اقتصادی یا «زیرساخت» جامعه است، می‌گویند. فرهنگ معنوی شامل روساخت جامعه یعنی علم و هنر و فلسفه و معتقدات و مؤسسات اجتماعی است.

جامعه و فرهنگ آن در عین وحدت، دستخوش کثرت‌اند. زیرا عضوهای جامعه از لحاظ نقش اجتماعی (social role) و پایگاه اجتماعی (social status) برابر نیستند. نقش اجتماعی کار معینی است که به شخص سپرده می‌شود، و پایگاه اجتماعی ارزشی است که جامعه برای نقش اجتماعی قائل است. هر کس در زندگی اجتماعی خود، چند نقش و چند پایگاه دارد. پایگاه اجتماعی زاینده آب روی اجتماعی (social reputation) و جاهت اجتماعی (social popularity) است.

پایگاه‌های اجتماعی عضوهای جامعه سبب می‌شوند که عضوهای جامعه در قشر (stratum)‌هایی گرد آیند، و به اصطلاح قشربندی اجتماعی (social stratification) صورت گیرد.

از پیوند قشرهای کمابیش مشابه جامعه، واحد بزرگتری فراهم می‌شود و طبقه اجتماعی (social class) نام می‌گیرد. طبقه اجتماعی گروه نسبتاً پایداری است که اعضای آن در تولید و بهره‌برداری از ثروت اجتماعی پایگاهی کمابیش یکسان دارند. بر روی هم در هر دوره از زندگی یک جامعه متمدن دو طبقه اصلی می‌توان یافت: طبقه بهره‌کش (exploiting class) یا طبقه حاکم (ruling class) یا طبقه تن‌آسان (leisure class) در مقابل طبقه بهره‌ده (exploited class) یا طبقه رنجبر (toiling class).

معمولاً دوام نقش‌هایی که شخص برعهده می‌گیرد، سبب تثبیت پایگاه (status fixing) او می‌شود.

انتقال شخص از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر تحرک اجتماعی (social mobility) یا انتقال اجتماعی (social shifting) خوانده می‌شود.

تحرک اجتماعی بر دو گونه است: تحرک افقی (horizontal mobility) و تحرک عمودی (vertical mobility).

تحرک افقی انتقال از یک پایگاه است به پایگاه دیگر بدون تغییر ارزش اجتماعی. تبدیل یک شغل به شغل مشابه یا تغییر دین یا ملیت نمونه‌هایی از تحرک افقی هستند. تحرک عمودی انتقال از یک پایگاه است به پایگاه دیگر با تغییر ارزش اجتماعی. در این صورت تحرک عمودی دو وجه دارد: صعود اجتماعی (social ascending یا social climbing) که متضمن ترقی پایگاه است، و نزول اجتماعی (social descending یا social sinking) که متضمن تنزل پایگاه است.

مهم‌ترین نمونه تحرک عمودی تحرک طبقه‌ای (class mobility) است. هر کودکی به هنگام زادن ضرورتاً به طبقه‌ای بستگی دارد و مطابق فرهنگ آن طبقه، دارای نوعی آگاهی طبقه‌ای (class consciousness) می‌شود و در ایدئولوژی طبقه‌ای (class ideology) خاصی شریک می‌گردد، و نیز موافق پایگاه اجتماعی طبقه خود، بر امکانات معینی برای کار و کامیابی دست می‌یابد.

با این همه از بستگی ابتدایی انسان به یک طبقه لازم نمی‌آید که شخص همواره در طبقه اصلی خود بماند. ممکن است شخص در جریان زندگی از طبقه اصلی خود ببرد و به طبقه دیگری بپیوندد و به عبارت دیگر، از تحرک طبقه‌ای سود بجوید.

جامعه‌ها از لحاظ تحرک طبقه‌ای بر سه گونه‌اند:

جامعه باز (open society) یا نظام طبقه‌ای باز (open-class system) که در آن تحرک طبقه‌ای دشواری چندانی ندارد. جامعه باز چون دارای تحرک بسیار است، جامعه

پویا (dynamic society) نیز خوانده می‌شود.

جامعه بسته (closed society) یا نظام طبقه‌ای بسته (closed-class system) که در آن تحرک طبقه‌ای بسیار دشوار است. جامعه بسته چون تحرک چندانی ندارد، جامعه نیمه ایستا (semi-static society) نام می‌گیرد.

جامعه کاستی (caste society) یا نظام طبقه‌ای منفصل (caste system) که در آن تحرک طبقه‌ای تقریباً محال است. جامعه کاستی چون بی‌حرکت است، جامعه ایستا (static society) نیز نام دارد.

جامعه‌های انسانی در جریان تاریخ خود به تدریج از صورت جامعه کاستی و جامعه بسته درمی‌آیند و جامعه باز می‌گردند. به بیان دیگر، انسان‌ها از جامعه با طبقه (class society) به جامعه بی‌طبقه (classless society) می‌گیرند.

در هر جامعه‌ای هریک از سازمان‌های اجتماعی با سازمان‌های دیگر نوعی سازگاری دارد، و اگر سازگاری سازمان‌ها و مخصوصاً سازگاری نیروهای مولد و روابط تولید بیش از اندازه معینی کاهش یابد، جامعه دستخوش بحران (crisis) یا آشفتگی (chaos) می‌گردد، و اگر سازگاری سازمان‌های جامعه به شدت رو به زوال رود، نظم اجتماعی جای خود را به بی‌نظمی (disorder) می‌دهد و بی‌سازمانی (disorganization) رخ می‌نماید.

مقدمه بی‌نظمی یا بی‌سازمانی اجتماعی پیدایش یک نمود نو، یا تغییر یک نمود کهنه یا به اصطلاح، نوآوری اجتماعی (social innovation) است. در نتیجه نوآوری اجتماعی، در بعضی از سازمان‌های جامعه دگرگونی اجتماعی (social change) روی می‌دهد و بر اثر آن، سازمان‌های دیگر دستخوش پس‌افتادگی اجتماعی (social lag) می‌شوند، و به این ترتیب سازگاری اجتماعی از میان می‌رود.

بستگی‌های متقابل اجتماعی ایجاب می‌کنند که دگرگونی‌های ناشی از نوآوری از سازمانی به سازمانی منتقل شوند. تغییر هر سازمانی به نوبه خود در سازمان‌های دیگر انعکاس می‌یابد و به اصطلاح، دور اجتماعی (social vicious circle) روی می‌دهد.

این دور اجتماعی همواره سازگاری اجتماعی را برهم می‌زند و جامعه را دستخوش کم‌سازگاری اجتماعی (social maladjustment) یا ناسازگاری اجتماعی (social unadjustment) می‌کند.

جامعه، محض بازسازی (reconstruction) یعنی یافتن سازمانی نو و بازیافتن سازگاری خود، به تلاش‌های منظم گوناگونی مانند اصلاح اجتماعی یا رفورم اجتماعی

(social reform) و مهندسی اجتماعی (social engineering) و مخصوصاً انقلاب اجتماعی (social revolution) می‌پردازد. اصلاح اجتماعی کوششی است منظم برای فراهم آوردن تدریجی سازمان اجتماعی نو، مهندسی اجتماعی یا نقشه‌کشی اجتماعی (social planning) کوشش سنجیده محدودی است برای فراهم آوردن پاره‌ای تغییرات اجتماعی معین. انقلاب اجتماعی کوششی است منظم برای فراهم آوردن ناگهانی سازمان اجتماعی نو.

مهمترین عامل بازسازی جامعه انقلاب اجتماعی است. انقلاب اجتماعی قیامی است خشن و سریع که معمولاً به وسیله یک طبقه اجتماعی نوخاسته بر ضد صاحبان امتیازات اجتماعی یعنی طبقه حاکم صورت می‌گیرد. به این ترتیب هرگونه شورش، انقلاب اجتماعی نیست. شورشی که طبقه حاکم بر ضد تلاش انقلابی طبقه نو، برپا می‌کند، ضد انقلاب (counter-revolution) نام دارد. شورش گروه‌هایی از طبقه حاکم بر ضد گروه‌های دیگر طبقه حاکم، کودتا (coup d'état) یا انقلاب کاخی (palace revolution) خوانده می‌شود، و کودتای بی‌حاصل، پوچ (putsch) نام می‌گیرد. در جریان زمان، بر اثر تکامل روزافزون نیروهای مولد، دگرگونی روابط تولید لازم می‌آید. ولی طبقه بهره‌کش چنین دگرگونی را به زیان خود می‌یابد و به دفاع روابط تولید دیرینه همت می‌گمارد و تا جایی که می‌تواند، مانع تغییر آنها می‌شود. در نتیجه بین نیروهای تولیدی و روابط تولید ناسازگاری به وجود می‌آید، و بر اثر شدت یافتن این ناسازگاری، طبقه نوری که در پرتو تکامل نیروهای تولیدی نضج گرفته است، بر ضد طبقه بهره‌کش موجود که نماینده روابط تولید دیرینه است، انقلاب می‌کند.

انقلاب‌های اجتماعی بزرگ به سقوط طبقه اجتماعی کهنه و قوام طبقه اجتماعی نو می‌انجامد و بدین شیوه ساخت اقتصادی و روساخت آن را دگرگون می‌کند.

در بسیاری از جامعه‌های متمدن از آغاز تاریخ آنها تا این اواخر سه ساخت اقتصادی پدید آمده‌اند. از این رو می‌توان از سه دوره اقتصادی دم زد و در هر دوره دو طبقه اجتماعی - یکی طبقه بهره‌کش و دیگری طبقه بهره‌ده - شناخت:

دوره تولید برده‌داری (slavery) با طبقه بردگان (slaves) و طبقه برده‌داران (slave-owners).

دوره تولید زمین‌داری (feudalism) با طبقه رعایا (serfs) و طبقه زمین‌داران (land-owners).

دوره تولید سرمایه‌داری (capitalism) با طبقه کارگران صنعتی (proletariat) و

طبقه سوداگران صنعتی (bourgeoisie).

انقلاب‌های اجتماعی سبب می‌شوند که سازمان‌های اجتماعی بهبود یابند و با سهولت و دقت و اطمینان بیشتری از اجرای کارکرد خود-که همانا رفع نیازمندی‌های انسانی است- برآیند. بدین سبب می‌توان جامعه‌ها را عرصه گسترش اجتماعی (social development) یا ترقی اجتماعی (social progress) یا تکامل اجتماعی (social evolution) شمرد.

مقدمهٔ چهارم

جامعه‌شناسی در ایالات متحد آمریکا

به سبب آن که جامعه‌شناسان بیشتر کشورها پیرو نظام‌های جامعه‌شناختی آمریکایی هستند، نگاهی به جامعه‌شناسی آمریکایی ضروری است. آمریکاییان از قرن نوزدهم به این سو، به اقتضای تحولات سریع جامعهٔ خود و نیز به الهام اروپا، لزوم جامعه‌شناسی را دریافتند، و در آن قرن و قرن بعد اندیشمندانی مانند مورگان (H. L. Morgan)، جورج (H. George)، پرینگتون (V. L. Parrington)، ببرد (Ch. A. Beard)، آدامس (H. Adams)، پری (A. L. Perry)، وبلن (Th. B. Veblen)، هال (G. S. Hall)، دیویی (J. Dewey)، و مید (G. H. Mead) کمابیش از دیدگاه جامعه‌شناسی به اجتماعات انسانی نگریستند.¹

الف. کانون‌های جامعه‌شناسی آمریکایی

جامعه‌شناسی آمریکایی در قرن بیستم قوام یافت، و بیشتر جامعه‌شناسان به خدمت دانشگاه‌ها درآمدند، چندان که دانشگاه‌ها را باید مراکز مهم جامعه‌شناسی آمریکایی دانست. در وهله اول دو دانشگاه کالومبیا و شیکاگو، و در وهله دوم دانشگاه‌های ویسکانسین و می‌سی‌سی‌گان و ویل وین سیل وی‌نیا و براون در این زمینه پیشرفت کردند. سپس دانشگاه‌های دیگر مخصوصاً مینه‌سوتا و کارولای‌نای شمالی و نورث وسترن (North Western) و هاروارد و کالی‌فورنیا و کالی‌فورنای جنوبی و

1. H. W. Odum: *American Sociology*, New York, 1951, Ch.2.

واشینگتن به این علم رغبت نمودند.^۱

برخی از جامعه‌شناسان این دانشگاه‌ها را نام می‌بریم:

در دانشگاه کالومبیا:

گی‌دینگز (F. H. Giddings)، تنی (A. A. Tenney)، چدوک (R. E. Chaddock)، آگ برن (W. F. Ogburn)، رایس (S. A. Rice)، هن کینس (F. H. Hankins)، مک‌ای‌ور (R. M. MacIver)، ای‌بل (Th. Abel)، لیند (R. S. Lynd)، شل-تینگ (A. V. Schelting)، والر (W. Waller) و اس‌ترن (B. J. Stern).

در دانشگاه شیکاگو:

اسمال (A. W. Small)، هن‌درسون (G. R. Henderson)، وین‌سنت (G. E. Vincent)، تامس (W. I. Thomas)، پارک (R. E. Park)، هیز (E. C. Hayes)، ال‌وود (Ch. A. Ellwood)، جیلت (J. M. Gillette)، فریس (E. Faris)، برجس (E. W. Burgess)، ویرت (L. Wirth) و اس‌توفر (S. Stouffer).

در دانشگاه ویسکانسین:

راس (E. A. Ross)، گیلین (J. L. Gillin)، یانگ (K. Young)، مک‌ورمیک (Th. McCormick)، بکر (H. Becker)، گوئر (CH. Gower) و لین‌تون (R. Linton).

در دانشگاه می‌سی‌سی‌گان:

کولی (Ch. H. Cooley)، مکنزی (R. D. McKenzie)، همیل‌تون (W. N. Hamilton)، انجل (R. C. Angell)، وود (A. E. Wood)، دیردورف (N. R. Deardorff)، کار (L. J. Carr)، لوری (H. L. Lurie) و بین (R. Bain).

در دانشگاه ییل:

سام‌نر (W. G. Sumner)، کلر (A. G. Keller)، دی‌وی (M. R. Davie)، لی‌برن (J. G. Leyburn)، مرداک (G. P. Murdock)، اس‌وین (D. Swaine)، دالرد (J. J. ...)

1. H. Becker & H. E. Barnes: *Social Thought*, Washington, D. C, Vol. II, 1952, pp. 976-990.

(Dollard)، دی‌ویس (J. Davis) و بارنز (H. E. Barnes).

در دانشگاه پن‌سیل‌وی‌نیا:

کل‌سی (C. Kelsey)، باسرد (G. H. S. Bossard)، سلین (Th. Sellin)، یانگ (D. Young) و کروفرد (W. R. Crawford).

در دانشگاه براون:

دی‌لی (J. Q. Dealey) و وارد (L. F. Ward).

در دانشگاه مینه‌سوتا:

چی‌پین (F. S. Chapin)، برنرد (L. L. Bernard)، ویلی (M. Willey)، والیس (W. D. Wallis)، ولد (G. B. Vold)، اش‌مید (C. Schmid) و ک‌رک‌پ‌ت‌ریک (C. Kirkpatrick).

در دانشگاه کارولای‌نای شمالی:

اودوم (H. A. Odum)، جان‌سون (G. B. Johnson)، گرووز (E. R. Groves) و وانس (R. P. Vance).

در دانشگاه نورث‌وست‌رن:

تاد (A. J. Todd)، الیوت (Th. D. Eliot)، مورر (E. R. Mowrer)، بای‌رن (W. Byron) و بی‌لی (W. F. Bailey).

در دانشگاه هاروارد:

سوروکین (P. Sorokin)، زی‌مرمن (C. C. Zimmerman)، ویل‌سون (E. B. Wilson) و پارسونز (T. Parsons).

در دانشگاه کالی‌فورنیا:

لووی (R. Lowie)، کروبر (A. L. Kroeber) و تگرت (F. J. Teggart).

در دانشگاه کالی فورنیای جنوبی:
بوگاردوس (E. S. Bogardus).

در دانشگاه واشینگ تون:
وولس تون (H. B. Woolston).

ب. شاخه‌های جامعه‌شناسی آمریکایی

چنان‌که بکر وبارنز می‌نویسند، از میان شاخه‌های جامعه‌شناسی، نه شاخه توجه جامعه‌شناسان آمریکایی را به خود جلب کرده‌اند. این نه شاخه به ترتیب اهمیتی که در ایالات متحد دارند، چنین‌اند: روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی کمی، بوم‌شناسی (ecology)، جامعه‌شناسی فرهنگی، دردشناسی اجتماعی (social pathology)، جمعیت‌شناسی، جامعه‌شناسی تحلیلی، جامعه‌شناسی تاریخی، و فلسفه جامعه‌شناسی.^۱ ذیلاً به این نه بخش و نمایندگان هر یک اشاره‌ای می‌کنیم:

۱. روان‌شناسی اجتماعی با تکیه بر جنبه روانی فعالیت‌های اجتماعی انسان، مناسبات اجتماعی را مورد پژوهش قرار می‌دهد. این علم در ایالات متحد آمریکا رواج فراوان دارد، و اکثر جامعه‌شناسان بر اثر تعالیم وارد وگی دینگز و سام‌نر و کولی و دیگران، و به الهام برخی از نظام‌های روان‌شناسی، مخصوصاً رفتارگرایی (behaviorism) و روان‌کاوی در آن زمینه به تحقیق می‌پردازند. از این زمره اند تامس، یانگ، برنرد، الیوت، فریس، بوگاردوس، ال وود، آل پورت (F. H. Allport)، گرووز، بین، فولسم (J. K. Folsom)، لاپی‌یر (R. T. La. Piere)، مارکی (J. F. Markey)، کروگر (E. T. Krueger)، رکلس (W. C. Reless)، کلاین‌برگ (O. Klineberg)، مم‌فرد (M. Mumford)، له‌وین (K. Lewin)، هورنای (K. Horney)، فروم (E. Fromm)، مورهنو (J. L. Moreno) و کاردی‌نر (A. Kardiner).

۲. جامعه‌شناسی کمی به تقلید علوم فیزیکی و زیستی، از لحاظ کمی به روابط اجتماعی می‌نگرد و آن‌ها را با معادلات و فورمول‌های ریاضی باز می‌نماید. تقریباً همه جامعه‌شناسان آمریکایی به جامعه‌شناسی کمی گرایش دارند، ولی آگ‌برن، رایس، لوندبرگ (G. A. Lundberg)، چدوک، مکورمیک، بین و استوفر بیش از دیگران پای بند محاسبات ریاضی هستند.

۱. بکر وبارنز: همان، ص ۹۹۱-۹۹۰.

۳. بوم‌شناسی و نیز جامعه‌شناسی شهری و روستایی بسیار رایج‌اند. در ایالات متحده آمریکا بر اثر تحول شدید اقتصادی و انتقال سریع جامعه روستایی به جامعه شهری این گونه بررسی‌ها لزوم و اهمیت فراوان یافته‌اند. مکنزی، کوین (J. A. Quinn)، یانگ (E. F. Young)، وی‌ور (W. Weaver)، استای‌نر (J. F. Steiner)، شا (C. Shaw) از بوم‌شناسان نامدارند؛ و سوروکین، زی‌مرمن، آن‌درسون (N. Anderson)، لیندهمن (E. C. Lindeman)، سیمز (N. L. Sims)، یانگ (K. Young)، گی‌لین، بلومن‌تال (A. Blumenthal)، کارپن‌تر (N. Carpenter) و پارک و برجس و مور (W. E. Moore) در جامعه‌شناسی شهری و روستایی تبعات بسیار کرده‌اند.
۴. جامعه‌شناسی فرهنگی به تحریک مردم‌شناسی، در زمینه فرهنگ‌های اقوام گوناگون پژوهش می‌کند. بواس (F. Boas)، گول‌دن‌وای‌زر (A. A. Goldenweiser)، ساپیر (E. Sapir)، بنه‌دیکت (R. Benedict)، مید (M. Mead)، ردفیلد (R. Redfield)، لووی، کروبر، کلاکن (G. Kluckhohn)، لین‌تون، لی‌برن (J. G. Leyburn)، اودوم، والیس، وانس و میردل (G. Myrdal) نمایندگان آن‌اند.
۵. دردشناسی اجتماعی به موضوع فقر و جنایت و گرفتاری‌های خانوادگی و بیماری‌های روانی می‌پردازد. در این زمینه محققان فراوانی وجود دارند. الیوت (M. Elliott)، مریل (F. Merrill)، کوین (S. A. Queen)، بودن‌هافر (W. R. Bodenhafer)، هارپر (E. B. Harper)، باسرد و دی‌ویس از آن جمله‌اند.
۶. بررسی جمعیت و وضع اقلیت‌ها به سبب اهمیتی که برای جامعه صنعتی و نامتجانس ایالات متحده آمریکا دارد، مورد اعتنای جامعه‌شناسان است. گی‌دینگز، بی‌بر (R. E. Baber)، فیرچایلد (H. P. Fairchild)، داب‌لین (L. I. Dublin)، پرل (R. Pearl)، هن‌کینس، سوروکین، هایمز (N. E. Himes)، روی‌تر (E. B. Reuter)، جنینگز (N. S. Jennings) در موضوع جمعیت، و پارک، میلر (H. A. Miller)، دویوآ (W. B. Dubois)، فری‌زی‌یر (E. F. Frazier) و ویرت در موضوع اقلیت‌ها بررسی کرده‌اند.
۷. جامعه‌شناسی تحلیلی یا نظام‌پذیر (systematic) پژوهش نظری دامنه‌دار و عمیقی است درباره جامعه و قواعد عمومی آن. این علم در ایالات متحده آمریکا چندان مورد رغبت نیست، و فقط در این اواخر اندک قوامی یافته است. راس، ال‌وود، برنرد، سوروکین، تامس، مک‌ای‌ور، پارک، برجس، روی‌تر، دوسن، (C. A. Dawson) گتیس (W. E. Gettys)، هیلر (E. T. Hiller)، ای‌بل، هاوس (F. N. House)، ویرت،

بوگاردوس، یوینک (E. E. Eubank)، اسپیکمن (N. J. Spykman)، مرتون (R. K. Merton) و پارسونز اندکی بدان توجه نموده‌اند.

۸. جامعه‌شناسی تاریخی یعنی بررسی جامعه‌ها در پهنه طولانی زمان و کشف قوانین عمومی در ایالات متحد آمریکا مطمح نظر نیست، و تحقیقات تاریخی تگرت، سوروکین، شاتول (J. T. Shotwell)، ترنر (F. J. Turner)، بارنز، بکر (C. Becker)، داد (S. C. Dodd) و تامپسون (J. W. Thompson) بازار پر رونقی ندارند.

۹. فلسفه جامعه‌شناسی یعنی تعمق درباره روش‌ها و مبانی جامعه‌شناسی، مانند جامعه‌شناسی تحلیلی و جامعه‌شناسی تاریخی به ندرت مورد توجه قرار گرفته است، و تبعاتی که به وسیله کسانی مانند مک ای‌ور، ای‌بل، سوروکین، کروفرد، هاوس، و آل‌وود در این زمینه صورت پذیرفته‌اند، بسیار ناچیزند.

پ. مختصات جامعه‌شناسی آمریکایی و تبیین آن‌ها

از آنچه گذشت، چند نتیجه به دست می‌آیند:

۱. جامعه‌شناسان آمریکایی و نیز آثار آنان بسیار فراوان‌اند.
۲. جامعه‌شناسان آمریکایی در چند دانشگاه متمرکز شده‌اند.
۳. جامعه‌شناسی آمریکایی به شاخه‌های بسیار تقسیم شده و سخت پاره‌پاره است.

۴. روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی کمی به مراتب بیش از سایر شاخه‌های جامعه‌شناسی مورد اعتنای جامعه‌شناسان آمریکایی هستند، و جامعه‌شناسی تحلیلی و جامعه‌شناسی تاریخی و فلسفه جامعه‌شناسی به ندرت مطمح نظر قرار گرفته‌اند.

برای دریافتن مختصات جامعه‌شناسی آمریکایی باید آن را در پرتو مشخصات جامعه آمریکایی تبیین کرد. اوضاع هر جامعه به طور مستقیم و غیرمستقیم در ذهن اعضای جامعه و از آن جمله، دانشمندان منعکس می‌شوند. دانشمندان، معمولاً بی‌آن که خود بدانند، مشاهدات و تجارب علمی خود را در قالب مقولاتی که در جریان زندگی از جامعه خویش گرفته است، می‌ریزد و راه و رسم واقعیت را موافق زمینه فکری خود تبیین می‌کند. برتراند راسل در این باره سخن خوشی دارد. می‌گوید: دانشمندان حتی در آزمایشگاه‌ها، مطابق مقولات جامعه خود به جانوران آزمایشی می‌نگرند و از این‌رو خصایص اجتماعی خود را در آن‌ها می‌یابند، چنان که مثلاً جانوران آزمایشگاه‌های آمریکایی، مانند آمریکاییان، به شدت تکاپو و هیاهو می‌کنند و در ضمن حرکت و معمولاً

به تصادف، به راه و چاه پی می‌برند، در صورتی که جانوران آزمایشگاه‌های آلمانی، مانند آلمانیان، آرام و گوشه‌گیرند و معمولاً با تأمل و تفکر خود، راه از چاه باز می‌شناسند^۱

جامعه‌شناسان آمریکایی، همانند سایر دانشمندان ایالات متحد آمریکا، خواه ناخواه در قالب مقولات جامعه‌شناسی خود می‌اندیشند. اینان با آن‌که از جامعه‌شناسان اروپایی، مخصوصاً کنت (Comte) و لوبله (Le Play) و تارد (Tarde) و دورکم (Durkheim) فرانسوی، اسپنسر (Spencer) و هوب‌هاوس (Hobhouse) و وسترمارک (Westermarck) و گینس برگ (Ginsberg) انگلیسی، و مارکس و وبر (Weber) و زیمل (Simmel) و تونیس (Tönnies) آلمانی الهام گرفته‌اند، دانسته یا ندانسته، موافق محیط اجتماعی خود اندیشیده و به نظریه‌های خود رنگی محلی داده‌اند، بدان‌سان که به راستی می‌توان به وجود نوعی جامعه‌شناسی صرفاً آمریکایی اعتقاد کرد، و آن را مانند آسمان خراش و هالیوود مختص ایالات متحد آمریکا دانست.^۲

جامعه‌شناسی آمریکایی در قرن بیستم بر اثر تکامل تولید صنعتی دچار دگرگونی ژرف دامنه‌داری شده است. این دگرگونی وجوه فراوان دارد، ولی فقط چهار وجه آن از لحاظ بحث کنونی ما قبل توجه‌اند:

۱. زرق و برق و عظمت صوری در همه‌شئون اجتماعی به چشم می‌خورند.
۲. تمرکز سرمایه و انحصار اقتصادی بر جامعه حاکم‌اند.
۳. عدم تجانس و آشفتگی در همه‌حوزه‌های زندگی اجتماعی هویدا هستند.
۴. فرهنگی کاسبانه برقرار است و مصالح معنوی جامعه را در سایه منافع مالی قرار می‌دهد.

این مختصات چهارگانه درست در جامعه‌شناسی آمریکایی انعکاس یافته‌اند. چنان‌که اشاره شد، جامعه‌شناسی آمریکایی اولاً از لحاظ شماره محقق و کار تحقیقی بسیار سرمایه‌دار است، ثانیاً تقریباً در انحصار چند دانشگاه است، ثالثاً به صورتی مصنوعی تجزیه و متلاشی شده است، رابعاً شاخه‌های عملی آن بیش از شاخه‌های نظری مورد توجه قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که عظمت صوری جامعه در جامعه‌شناسی به صورت کثرت محقق و کار تحقیقی جلوه کرده است، انحصار اقتصادی با

1. B. Russell: *Philosophy*, London, 1927, pp. 29-30.

2. R. E. L. Faris: «American Sociology», G. Gurvitch & W. E. Moore: *Twentieth Century Sociology*, New York, 1945, p. 538.

انحصار علمی همراه شده است، آشفتگی اجتماعی به پریشانی جامعه‌شناسی کشیده شده است، و زندگی کاسبانه و دست به دهان جامعه، جامعه‌شناسی را اسیر بررسی‌های کوچک عملی کرده و از تبعات نظری وسیعی که متضمن نتایج بزرگ دورند، بازداشته است.

نظام فلسفی مصلحت‌گرایی (pragmatism) آمریکایی که نتیجه نهائی زندگی کاسبانه است، در جامعه‌شناسی به شکل نوعی عین‌گرایی (objectivism) ماشینی تظاهر می‌کند. بیشتر جامعه‌شناسان آمریکایی باور دارند که می‌توانند مستقیماً به وسیله حواس خود با «اعیان خارجی» روبه‌رو شوند و بدون مداخله زمینه ذهنی خود، آن‌ها را دریابند. از این روش‌ها و فنونی برای مشاهده مستقیم و ثبت و ضبط مشاهدات خود ترتیب می‌دهند، و از هرگونه تبیین یا تفسیر روی می‌گردانند، غافل از آن که هیچ واقعیتی بدون مداخله ذهن و تبیین و تفسیر آن، معنی‌دار و قابل ادراک نمی‌شود، و هیچ کس نیست که بدون وساطت دنیای ذهنی خود، جهان را بنگرد و بشناسد. غفلت اینان از جنبه ذهنی علم سبب می‌شود که معتقدات نسنجیده و تعصبات دیرین خود را به جای نظریه یا فلسفه‌ای سنجیده، مبنای داوری قرار دهند و محسوسات خود را در پرتو آن‌ها تبیین و تفسیر کنند و به خطا افتند.

اکثر جامعه‌شناسان آمریکایی بر اثر این عین‌گرایی ناروا از هرگونه تحقیق نظری و تعقل فلسفی می‌رهند و به طرز اسف‌آور از مسائل فلسفی روش‌شناسی (methodology) و شناخت‌شناسی (epistemology) که هیچ عالمی را از آن‌ها گریز نیست، رخ می‌تابند.^۱ از این جاست که جامعه‌شناسان آمریکایی با ایدئولوژی‌های فلسفی و سیاسی دشمنی می‌ورزند.^۲ از این جاست که مثلاً مرتون جامعه‌شناسان را از انتخاب مسائل وسیع نظری نهی می‌کند.^۳ از این جاست که جامعه‌شناسی تحلیلی و تاریخی و حتی مبانی نظری محدودی که پارک و برجس و تامس و زنانیکی و سوروکین و مک‌ایور برای خود ترتیب می‌دهند، مورد اعتنای پیروان آنان قرار نمی‌گیرند.^۴ از این جاست که اکثر جامعه‌شناسان آمریکایی علم جامعه را به صورتی مصنوعی و مبالغه‌آمیز

۱. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۱ - ۹۹۰.

۲. فریس: پیشین، ص ۴۹ - ۵۴۸.

3. R. K. Merton: *Social Theory and Social Structure*, Glencoe, 1949. P. 9.

۴. بارنز: بارنز: پیشین، ص ۹۹۰.

منقسم و مثله می‌کنند.^۱ از این جاست که روانشناسی اجتماعی جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی را در سایه جنبه روانی آن، از نظر دور می‌دارد،^۲ جامعه‌شناسی کمی جنبه‌های کیفی زندگی اجتماعی را نادیده می‌گیرد،^۳ و دردشناسی اجتماعی بر جنبه ایستای شخصیت انسان تکیه می‌کند و جنبه پویای آن را خوار می‌شمارد، و در نتیجه، فرد تحول‌گرای تندرو را «منحرف» یا «بیمار» می‌خواند،^۴ باز از همین جاست که جامعه‌شناسی تاریخی قفر و عقیم می‌ماند،^۵ و مخصوصاً نظام جامعه‌شناسی دانش - (wissenssociologie)، این علمی‌ترین شاخه جامعه‌شناسی مغرب زمین - در ایالات متحد رونقی نمی‌یابد، و حتی کسانی که بدان می‌پردازند، آن را از زمینه فلسفی آن جدا می‌کنند و به صورت بررسی‌های سطحی محدودی مانند بررسی افکار عمومی و بررسی گرایش‌های عمومی درمی‌آورند^۶ - بررسی‌هایی برای تعیین این نکته که مردم فکر می‌کنند که چه می‌خواهند، نه این که واقعاً چه می‌خواهند.^۷

همچنان که نظام فلسفی مصلحت‌گرایی به سبب نادرستی خود، مردم را از شناخت عمیق واقعیت باز می‌دارد و به خیالبافی می‌کشاند، جامعه‌شناسی عینی هم به جای رسانیدن مردم به قوانین واقعیت عینی، آنان را به ژرفنای ذهن خودشان می‌کشاند. عین‌گرایی مبالغه‌آمیز آمریکایی که در دهه‌های اخیر همراه با نفوذ اقتصادی ایالات متحد آمریکا به جامعه‌های دیگر سرایت کرده است، بدان سبب که از ترجمانی واقعیت ناتوان است، به ضد خود، به ذهن‌گرایی (subjectivism) کشانیده می‌شود. دانشمند می‌خواهد که واقعیت را «عیناً» و بدون مداخله ذهن خود بشناسد. از این رو از نظریه‌ها و نظام‌های فلسفی می‌گریزد، و با این عمل از یک سواز میان جنبه‌های بی‌شمار واقعیت، صرفاً جنبه کمی آن را مورد توجه قرار می‌دهد، مکانیک‌گرای (mechanicist) می‌گردد و تصویر بسیار ناقصی از واقعیت فراهم می‌آورد؛ و از سوی دیگر به جای آن که برای روشنگری

۱. همان، ص ۹۹۱.

۲. همان، ص ۹۹۱.

۳. همان، ص ۹۹۲.

4. C. W. Mills: «The Professional Ideology of Social Pathologists», *American Journal of Sociology*, 1943. 49, pp. 165-180.

۵. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۶.

۶. مرتون: پیشین، ص ۲۰۱-۲۰۲.

7. R. L. Ackoff: «Scientific Method and Social Science», R. C. Christman (edt.): *Soviet Science*, New York, 1925, p. 55.

یافته‌های کمی خود، از قدرت روشنی بخش نظریه‌ها و نظام‌های فلسفی سود جوید، یافته‌های کمی را در زمینه مقولات ذهنی خود که مسلماً با تعصبات بسیار آمیخته‌اند، تبیین می‌کند و به اسارت انگارگرایی (idealism) در می‌آید.

از آنچه گفته شد، برمی‌آید که مکانیک‌گرایی و انگارگرایی وابسته یک دیگرند، و از این رو دو قطب اصلی جامعه‌شناسی آمریکایی یعنی جامعه‌شناسی کمی و روانشناسی اجتماعی هم با وجود اختلافات ظاهری خود، همانندی دارند و به اصطلاح، سر و ته یک کرباس‌اند. جامعه‌شناسی کمی از میان جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی فقط یک جنبه - جنبه کمی - آن را می‌بیند و عرضه می‌کند،^۱ و روانشناسی اجتماعی با تکیه بر زمینه روانی مناسبات اجتماعی، از عوامل عینی و اصیل جامعه غفلت می‌ورزد.^۲ اولی زندگی اجتماعی را فعالیت‌هایی ماشینی که در معادلاتی ریاضی می‌گنجد، می‌شمارد، و دومی آن را تجلی مستقیم روان یا فطرت یا غرایز مرموزی که از سنجش و محاسبه برکنارند، می‌داند. بدین شیوه، یکی جامعه را با مقولات ریاضی علم فیزیک تبیین می‌کند، جامعه‌شناسی را به صورت شاخه‌ای از علم فیزیک در می‌آورد، گرفتار فیزیک‌گرایی (physicism) می‌شود؛ و دیگری جامعه را نشئه روان یا اورگانیزم می‌خواند، جامعه‌شناسی را جزو روانشناسی یا زیست‌شناسی می‌کند، و در مفاک روانشناسی‌گرایی (psychologism) یا زیست‌شناسی‌گرایی (biologism) می‌افتد.

اما هیچ علمی علم نیست مگر آن که برای خود، موضوع و مقولاتی خاص داشته باشد. پس جامعه‌شناسی تا زمانی که از مقولات علم فیزیک و زیست‌شناسی و روانشناسی نرهد، علم به شمار نخواهد رفت و پاسخگوی مشکلات اجتماعی نخواهد بود. فقط هنگامی که جامعه‌شناسان از فیزیک‌گرایی و روانشناسی‌گرایی و زیست‌شناسی‌گرایی آزاد شوند، علم جامعه‌شناسی طلوع خواهد کرد.

جامعه‌شناسی آمریکایی در موارد بسیار، دنباله‌رو و مقلد علم فیزیک و روانشناسی و زیست‌شناسی است.^۳ از این رو استواری علمی ندارد. از طرفی محدود به موضوعات کوچک و ساده روزانه است،^۴ و از مسائل پیچیده اجتماعی مانند اختلافات

1. E. W. Burgess: «Research Methods in Sociology», G. Gurvitch & W. E. Moore: *Twentieth Century Sociology*, New York, 1945, P. 35.

۲. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۱.

۳. همان، ص ۹۹۱.

۴. همان، ص ۹۹۰.

طبقه‌ای و ستیزه اجتماعی و تحولات تاریخی باز می‌ماند؛^۱ و از طرف دیگر از انحراف و سهو نصیب فراوان دارد، چنان که ده ووتو (B. De Voto) به تقلید فیلسوف فاشیست ایتالیایی، پاره‌تو (Pareto)، به افسانه سازی افتاده، و فرانک (W. Frank) علم را فروخته و عرفان خریده است.^۲ همچنین محققان پر آوازه‌ای چون هن‌کینس و هایمز و فیرچایلد و باسرد و سوروکین خرافه کهنسالی رازنده کرده و اعلام داشته‌اند که ذهن اعضای طبقات بالای جامعه کامل‌تر از ذهن اعضای طبقات پایین است، و چون «بالاها» کمتر از «پایین‌ها» زاد و رود می‌کنند، نژاد انسان همواره رو به انحطاط می‌رود و جامعه به فساد می‌گراید.^۳ محققان آمریکایی وضع کنونی جامعه‌شناسی آمریکایی را زاده عوامل مختلفی می‌دانند. اودوم از خودخواهی و تک‌روی جامعه‌شناسان آمریکایی می‌نالد و می‌نویسد که با وجود فراوانی نوشته‌های اجتماعی و وفور انجمن‌ها و کنگره‌های جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسان با یک دیگر تماس کافی نمی‌گیرند و به ندرت آثار یک دیگر را می‌خوانند و مورد انتقاد قرار می‌دهند.^۴ به نظر فریس، علت نارسایی جامعه‌شناسی آمریکایی این است که بعد از جنگ جهانی اول، جامعه‌شناسی به ناگهان لزوم و اهمیت یافت، و دانشگاه‌ها برای تأسیس بخش جامعه‌شناسی خود، هر مدعی ناآزموده‌ای را استخدام کردند و برکرسی نشانندند.^۵ بکر و بارنز اعلام می‌دارند که چون تحقیقات علمی نظری یا پردامنه دشوارند، جامعه‌شناسان تن آسان به بررسی‌های ساده و ماشینی «عینی» اکتفا می‌ورزند - و این است علتی از علل پریشانی جامعه‌شناسی در ایالات متحد آمریکا.^۶ اما می‌توان گفت که این عوامل هیچ یک عامل اصلی محدودیت‌های جامعه‌شناسی آمریکایی نیستند. علت اصلی چنین است: هر جامعه‌ای که کمالی در برابر خود نمی‌بیند و به آینده خوشی امیدوار نیست، به ناگزیر نسبت به سیر تاریخ و تکامل اجتماع شکاک یا بیمناک می‌شود. در چنین جامعه‌ای اکثر دانشمندان از طرح دورنماهای پردامنه تاریخی که یادآور آینده تیره جامعه ایشان‌اند، می‌پرهیزند و در مقابل، به بررسی‌های کم دامنه‌ای که به زمان حال و حفظ وضع موجود مربوط باشند، می‌پردازند، چنان که جامعه‌شناسان ایالات متحد آمریکا چنین می‌کنند.

۱. فریس: پیشین، ص ۵۵۹ - ۵۵۸.

۲. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۷ - ۹۹۶.

۳. همان، ص ۹۹۵.

۴. اودوم: پیشین، ص ۴۶۰ - ۴۵۹.

۵. فریس: پیشین، ص ۵۵۲ - ۵۵۱.

۶. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۱ - ۹۹۰.

بخش اول

جامعه‌شناسی علمی

می‌خواهیم بدانیم که تاریخ‌اندیشی عتیق چگونه از میان رفت و زمینه روشن‌اندیشی علمی چگونه فراهم شد، چگونه بررسی رویدادهای جامعه انسانی به صورت علم درآمد، و علم با چه روش‌هایی دست می‌دهد و چه مختصاتی دارد. می‌خواهیم بدانیم که علوم اجتماعی کدام‌اند، موضوع‌های «جامعه‌شناسی» و «مردم‌شناسی» و «تاریخ‌شناسی» و «اقتصادشناسی» و «سیاست‌شناسی» و جز این‌ها چیستند، و دامنه و استقلال هر یک تا چه پایه است، و چگونه می‌توان در زمینه این علوم تحقیق کرد و به کشف واقعیت‌های اجتماعی نائل آمد.

فصل اول

پایگاه علمی جامعه‌شناسی

I. در تاریخ خانه قرون وسطی

اگر سده‌ای چند پیش از این زاده می‌شدیم، موافق مقتضیات عصر خود، باور می‌داشتیم که هر چه در جامعه می‌گذرد زاده مشیتی آسمانی است و بحران‌ها و گرفتاری‌های اجتماعی عذاب‌هایی هستند که از آسمان بر ما نازل می‌شوند، و ما را غیر از تسلیم و رضا چاره‌ای نیست. اگر در آن روزگاران به دارالعلمی می‌رفتیم، از علم جامعه و سایر معارف علمی کنونی اثری نمی‌دیدیم و درمی‌یافتیم که مدعیان دانش برای تبیین واقعیت‌ها، به عللی بیرون از طبیعت چنگ می‌زنند و مثلاً بی‌سامانی اجتماعی را به قهر خدا نسبت می‌دهند، و بر همین شیوه به جای تبیین علمی حالات روانی انسان، کردارهای گوناگون انسانی را معلول آمیزش چهار عنصر - آتش و باد و آب و خاک - می‌دانند. آنان را از علم حیات نیز بی‌بهره می‌یابیم، زیرا برای باز نمودن حیات، به عوامل موهوم توسل می‌جویند و مثلاً زندگی موجودات زنده را نشئه عواملی مرموز می‌شمارند. در اروپای عصر میانه برنامه‌های دارالعلم‌ها فقط مرکب از هفت درس بود: دستور زبان و فن بلاغت و علم منطق و علم حساب و علم هندسه و علم نجوم و فن موسیقی. استادان آن عصر به واقعیت عینی توجهی نمی‌نمودند و گمان می‌بردند که حکیمان و قدیسان کهن همه شناختنی‌ها را شناخته‌اند و چیزی برای حل و کشف باقی نگذاشته‌اند. از این رو به هنگام تدریس آن هفت درس، با اصرار تمام، یافته‌های پیشینیان را به اذهان طلاب علم تحمیل می‌کردند.

این وضع قرن‌ها دوام آورد. اما از اواخر عصر میانه، جامعه‌ها در پرتو تکامل

صنعت، تکانی خوردند، و مبشران عصر جدید به فروافکندن بت‌های کهن پرداختند. در سده دوازدهم راجر بی‌کن (Roger Bacon) محققان را ندا در داد که از سلطه احکام جزمی برهید و یوغ سنت‌گذاران و سنت‌پرستان را درهم شکنید. در سده شانزدهم فرن‌سیس بی‌کن (Francis Bacon)، مانند بسا پژوهندگان دیگر به اندرز راجر بی‌کن عمل کرد.

II. آغاز علوم اجتماعی

بر اثر تحولات اجتماعی گوناگون، دنیای تاریک عصر میانه فرو ریخت و جهان نوری که به تجدد و تکامل روزافزون اعتقاد دارد، پدید آمد. جهان نو جهان کاوش و تجربه بود، جهان علم بود. پس، معارف انسانی یکایک از مدارس گورآسای قرون وسطی گریختند و در آغوش آزمایشگاه‌ها و حوزه‌های عمل پرورش یافتند و به صورت علوم معتبر جدید درآمدند. این تحول از چهار صد سال پیش آغاز شد. در ابتدا، علوم طبیعی از شبکه باورهای مقدسی که فلسفه الهی یا فلسفه اولی نام داشت، جدا شدند و به سرعت در عرصه تجربی خود پیش تاختند. سپس علوم دیگر به نوبت از تاریک‌خانه فلسفه لاهوتی سر برآوردند.

سرانجام زمان استقلال علوم اجتماعی فرا رسید. فیلسوفان عصر جدید، با آن که مسائل اجتماعی را در چارچوب نظام‌های فلسفی مورد بررسی قرار می‌دادند، رفته رفته دریافته‌اند که برای حل این مسائل نیز می‌توان به تجربه دست زد و روش‌های علمی را به کار بست. در نتیجه، علمی که جامعه‌شناسی (sociology) نام گرفت و محور سایر علوم اجتماعی شد، به بار آمد.

این علم از تلاش‌های بسیاری از متفکران و مصلحان اجتماعی جدید، مخصوصاً آغازگران جهان‌بینی تاریخی قرن نوزدهم بهره برد. از میان بنیادگذاران جامعه‌شناسی، به ذکر نام سه تن اکتفا می‌کنیم:

اوگوست کنت (Auguste Comte)، فیلسوف فرانسوی در سال ۱۸۴۲ با انتشار دوره فلسفه اثباتی (Cours de Philosophie Positive) استقلال جامعه‌شناسی را اعلام داشت. اوگوست کنت جامعه‌شناسی را علمی دانست که بر تجربه استوار است و از اکتشافات سایر علوم سود می‌جوید. کنت جامعه‌شناسی جدید را بنیاد نهاد، ولی مجال آن نداشت که درباره روش‌های تحقیق آن به بررسی پردازد.

هربرت اسپنسر (Herbert Spencer)، حکیم انگلیسی در ۱۸۷۶ نخستین جلد تحقیق عظیم خود، اصول جامعه‌شناسی (Principles of Sociology) را منتشر کرد. اسپنسر به نظریه تکامل طبیعی و اجتماعی معتقد بود و از این رو کوشید تا با آگاهی‌های اجتماعی وسیعی که درباره اقوام گوناگون جهان به دست آورد، نظریه تکامل اجتماعی را به اثبات رساند. ولی کسانی چون فرنسیس گالتون (Francis Galton) مدعی شده‌اند که در فلسفه اجتماعی او خیال بیش از واقعیت راه دارد.

لس‌تر وارد (Lester Ward)، فیلسوف آمریکایی در ۱۸۸۲ کتاب جامعه‌شناسی پویا (Dynamic Sociology) را انتشار داد. مانند کنت و اسپنسر، جامعه‌های انسانی را در جریان تکامل درنگ‌ناپذیر یافت و به تبیین تکامل و کشف قوانین آن همت گماشت. ولی او نیز چون کنت و اسپنسر، از حدود تنظیم مفاهیم اصلی پا فراتر نگذاشت و نتوانست فلسفه اجتماعی خود را به صورت نظریه‌ای علمی درآورد.

III. علم چیست

پیش از این گفتیم که تحقیقات اجتماعی از نیمه سده نوزدهم به این سو نظامی علمی یافتند و سرانجام جامعه‌شناسی و سایر علوم اجتماعی را به بار آوردند. اینک باید ببینیم که علم (science) چیست و ملاک‌های آن کدام‌اند. چنان که می‌دانیم، علم نامی است که به بخشی از شناخت یا معرفت (knowledge) ما داده‌اند. اما به کدام بخش؟ به آن بخشی که هستی یا واقعیت را دقیقاً تشریح می‌کند. چنین معرفتی تا سر حد امکان از حدس و خیال و آرزو برکنار است. معرفتی که زاده فرض یا حدس یا تخیل یا توهم باشد، درست بر واقعیت‌ها منطبق نمی‌شود و علم به شمار نمی‌آید. علم یا معرفت علمی ما از ادراکات دقیقی که واقعیت‌ها به ما می‌دهند، تشکیل می‌شود و سخت از دستیاز عواطف برکنار است.

علم معرفتی است که از اتفاق و احتمال به دور است و به قطعیت نزدیک است. سایر انواع معرفت از این قاطعیت بهره‌قابلی ندارند. حقایق علمی در جریان زمان، اعتبار خود را از دست نمی‌دهند، حال آن‌که سایر معارف در طی زمان دگرگون می‌شوند، و چه بسا که معتقدات معزز یک دوره، در دوره دیگر به صورت خرافات در می‌آیند.

علم با روش‌های خاصی به دست می‌آید. روش‌های علوم گوناگون یکسان نیستند، ولی همه آن‌ها از تجربه سود می‌جویند. برخی از علوم مانند فیزیک شناسی و

شیمی‌شناسی و زیست‌شناسی می‌توانند به آسانی در زمینه واقعیت‌های مورد نظر خود، به تجربه پردازند. بعضی از علوم مانند تاریخ‌شناسی به طور غیر مستقیم و به کمک مدارک، واقعیت‌های مربوط به خود را می‌شناسند. پاره‌ای از علوم و از آن جمله ریاضیات ظاهراً تجربی نیستند، ولی از طرفی مفاهیم اصلی خود را از تجربه می‌گیرند و از طرف دیگر، به نحوی از انحاء به تجربه کشیده می‌شوند.

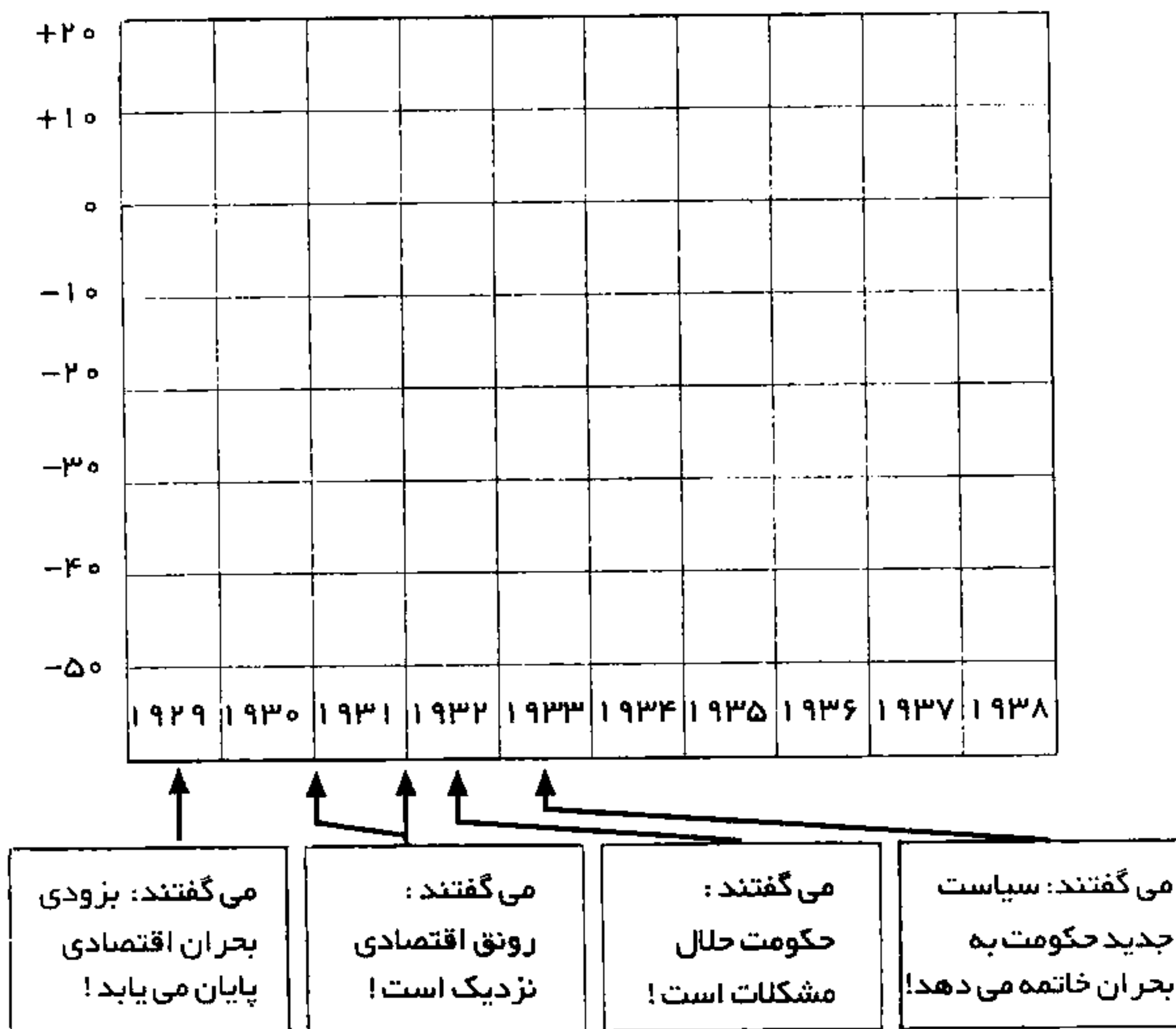
پیکر ۱. عقاید غیر علمی



تجربه علمی شایسته‌ترین وسیله برای شناخت واقعیت‌هاست. می‌توان صحت یا سقم هر نظری را با تجربه علمی تعیین کرد. علوم عصر ما به مدد تجربه، پرده از روی بسیاری از عقاید نادرست پیشینیان برداشته و خطای آن‌ها را معلوم کرده‌اند. علم چون زبان واقعیت‌هاست، انسان را از پیچ و تاب و فراز و نشیب هستی آگاه می‌گرداند و راه حل مشکلات را به او می‌نماید. علم سبب می‌شود که افراد و اجتماعات انسانی، خود و سایر عناصر هستی را به درستی بشناسند و در صحنه زندگی از بی‌تکلیفی و خودبینی و تعصب و خیال‌پردازی ایمن مانند معمولاً مردم نسبت به خود، بیش از حد لازم خوش‌بین‌اند و خود را بهتر از آنچه هستند، می‌پندارند، چنان‌که بسیاری از سوداگران بلندپرواز با چنان خوش‌بینی مفرطی به آینده می‌نگرند که دست به زیاده‌روی می‌زنند و به ورشکستگی کشانیده می‌شوند. در حدود ۱۹۳۰ که ایالات متحد آمریکا دچار بحران اقتصادی خطرناکی شده بود، سرمایه‌دارانی که هستی خود را در مهلکه می‌دیدند، چنان پریشان شدند که به جای یافتن چاره واقعی، به خیال‌بافی پرداختند. گروهی از اینان به اقتضای خودفریبی، باور داشتند که بحران خود به خود خاتمه می‌یابد، و گروهی دیگر از شدت پریشانی، هر روز پیشنهاد ناروایی برای رفع

بحران به حکومت تقدیم می‌داشتند، به طوری که هر روز تقریباً سیصد پیشنهاد به حکومت می‌رسید.^۱

پیکر ۲ پیشنهادهای ناروا

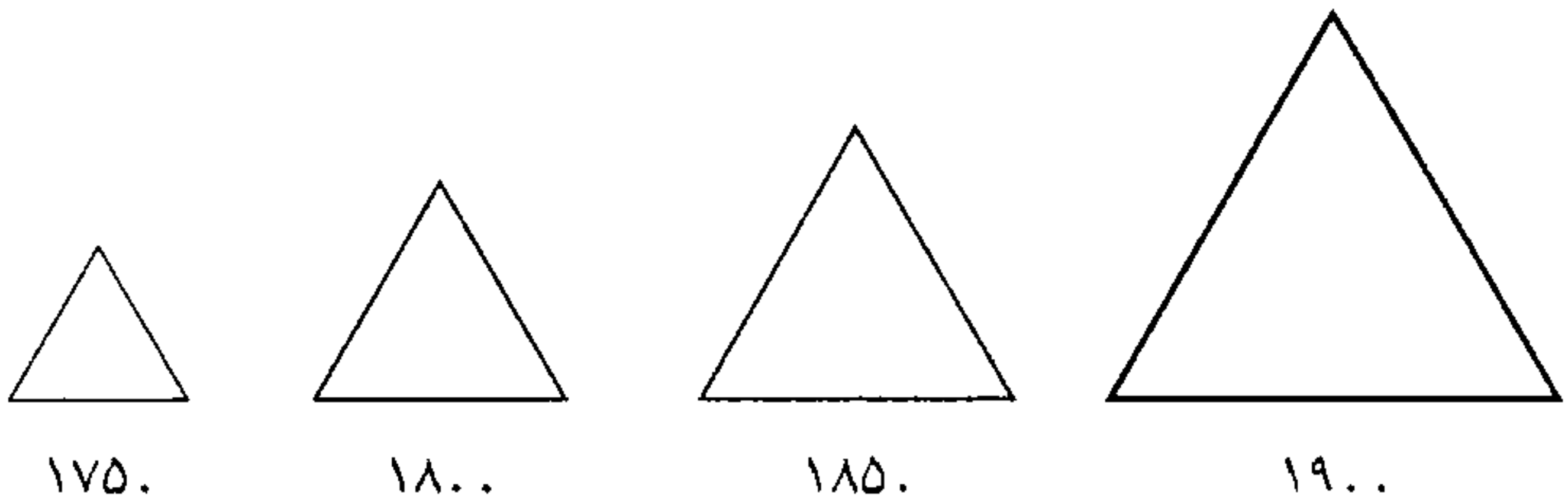


هر علمی در جریان زمان، تکامل می‌یابد، قانون‌های جدیدی کشف می‌کند، قوانین پیشین را عمق و وسعت بیشتری می‌بخشد، و از آمیختن قوانین، نگرش نوی فراهم می‌آورد. از این تکامل مداوم نباید چنین نتیجه گرفت که اکتشافات علمی ثبات ندارند و در خور اعتبار نیستند. قوانین جدید مکمل قوانین قدیم‌اند و واقعیت را عمیق‌تر و کامل‌تر نمایش می‌دهند. نگرش‌های نو نیز چنین‌اند و معمولاً از حیث دقت و شمول، از نگرش‌های پیش از خود در می‌گذرند و با قدرت بیشتری واقعیت را تبیین می‌کنند. از میان چند نگرش آن نگرشی که در عمل، بیشتر صدق کند، نگرش‌های دیگر را پس می‌زند و بر اذهان چیرگی می‌ورزد. مثلاً درباره علت بزه‌کاری اطفال چند نگرش وجود

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, 3rd. ed., Boston, 1958, P. 6.

دارد:

نگرش اول: بزه‌کاری اطفال معلول نقص عصبی است.
 نگرش دوم: بزه‌کاری اطفال معلول اختلال روانی است.
 نگرش سوم: بزه‌کاری اطفال معلول تقلید از بزه‌کاران است.
 از این میانه، آن نگرشی که در حیات اجتماعی تأیید شود و بتواند عملاً از بزه‌کاری کودکان بکاهد، بر نگرش‌های دیگر ترجیح دارد و بیش از آن‌ها صحیح شمرده می‌شود.
 بر اثر گسترش و افزایش دائمی قانون‌ها و نگرش‌های علمی، همواره از نادانی و ناتوانی انسان می‌کاهد. تاریخ هر یک از علوم، این تکامل روز افزون را به خوبی عرضه می‌دارد. شیمی‌شناسی را نمونه می‌آوریم: این علم از ۱۷۵۰ تا ۱۹۰۰ سخت وسعت یافته و از جهل و ضعف انسان کاسته است.



پیکر ۳. وسعت هر سه گوشه دامنه علم شیمی را در سالی که زیر آن سه گوشه ثبت شده است، نمایش می‌دهد.

در کتاب امثال سلیمان به نکته جالبی برمی‌خوریم: «چهار چیز هستند که بدان‌ها دانا نیستیم: شیوه عقاب در هوا، شیوه مار بر تخته سنگ، شیوه کشتی در میان دریا، و شیوه مرد با زن.»
 بر اثر تکاملی که از عصر نگارش امثال سلیمان تاکنون نصیب علم شده است، اکنون نه تنها دانایان ما، بلکه هر فرد متعارف، به حد کفایت این چهار «شیوه» را می‌داند. علم همچنان که پیوسته خود را گسترده و پیچیده می‌کند، هستی را هم دگرگون و بارور می‌گرداند. علم به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم بر عمل ناظر است. حتی اگر عالم

برای خود هدفی عملی برگزینند، باز علم غایتی عملی دارد و به تغییراتی عملی می‌انجامد، چنان‌که در عصر جدید محققان غربی در نواحی گوناگون زمین بررسی‌هایی کردند و خواه ناخواه با این بررسی‌ها به حکومت‌های استعمارگر اروپایی یاری دادند.

IV. مختصات علم

از آنچه درباره علم گفتیم، می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم: علم معرفتی است منظم که باروش‌هایی معین به دست می‌آید و قوانین یا روابط پایدار واقعیت‌ها را بیان می‌کند.

۱. علم معرفتی است منظم: علم برخلاف یک دائرةالمعارف یا مجموعه علمی، شامل آگاهی‌هایی پراکنده درباره واقعیت‌ها نیست، بلکه هر علمی برای خود نظامی دارد و آگاهی‌هایی را که کشف می‌کند، موافق نظام خود، به یک دیگر می‌پیوندد و به تنظیم و طبقه‌بندی آن‌ها می‌پردازد. نظام علم سبب می‌شود که آگاهی‌های علمی همواره با یک دیگر بیامیزند و منجر به کشف قوانین جدید و بسط قدرت پیش‌بینی انسان شوند.

۲. علم با روش‌های معین به دست می‌آید: معرفت علمی به تصادف فراهم نمی‌شود، بلکه با روش‌هایی منظم و سنجیده به وجود می‌آید. از این رو معرفت علمی متعلق و مختص به فرد یا افرادی معین نیست. هر کس که مبادی و روش‌های علمی را بیاموزد و به کار ببندد، می‌تواند علم را دریابد. روش‌های علوم گوناگون یکسان نیستند، ولی چنان‌که در مقدمه دیده‌ایم، به طور کلی تحقیق علمی مشتمل بر چند مرحله است. محقق در مرحله نخست با مسئله‌ای برخورد می‌کند. در مرحله دوم برای حل مسئله دست به تجربه یا مطالعه تجربه‌های دیگران می‌زند. در مرحله سوم موافق تجربه‌ها و آگاهی‌های خود، در مورد مسئله و راه حل آن، گمانه‌ای یا فرضیه‌ای می‌سازد. در مرحله چهارم به قصد تشخیص صحت یا سقم گمانه خود، آن را مورد تجربه قرار می‌دهد. در مرحله پنجم گمانه‌ای را که در تجربه تأیید شده باشد، به صورت قانون علمی در می‌آورد. در مرحله ششم از آمیختن چند قانون علمی، نگرش یا نظریه‌ای ترتیب می‌دهد و با تبیین بخش وسیعی از واقعیت، انسان را نظراً و عملاً بر جهان مسلط می‌گرداند.

۳. علم قوانین واقعیت‌ها را بیان می‌کند: چنان‌که هم اکنون بیان شد، معرفت علمی مبین قوانین یا روابط پایدار واقعیت‌هاست. قانون علمی معتبرترین و مسلم‌ترین تکیه‌گاه انسان است. هیچ اندیشه‌ای دقیق‌تر و درست‌تر از قانون علمی نیست، و هیچ حقیقتی مانند قانون علمی، مورد وفاق مردم اقالیم و اعصار گوناگون قرار نمی‌گیرد.

با این وصف قوانین علمی همواره در جریان تطوّرند. هر قانونی در عین حال که انعکاس معتبر واقعیت است، به مرور زمان تکامل می‌یابد و وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌شود و هستی را به وجهی رساتر باز می‌نماید.

۷. اعتبار علمی جامعه‌شناسی

صفات سه‌گانه علم در جامعه‌شناسی نیز دیده می‌شود.

۱. **جامعه‌شناسی انتظام علمی دارد:** در جریان این کتاب خواهیم دید که جامعه‌شناسی از همان انتظامی که در همه علوم راه دارد، برخوردار است، و از این جهت، برخلاف آگاهی‌های اجتماعی پراکنده‌ای که در دسترس همگان‌اند، پیوسته گسترش و عمق بیشتری می‌یابد و منجر به پیش‌بینی و کشف قوانین تازه می‌شود. با این همه نباید انتظار داشت که علم جوان جامعه‌شناسی از لحاظ انتظام علمی به پایه علوم کهنسالی چون فیزیک‌شناسی یا شیمی‌شناسی برسد.

۲. **جامعه‌شناسی مبتنی بر روش‌های علمی است:** مسلماً هر علمی برای خود روش‌هایی خاص دارد، و جامعه‌شناسی هم از روش‌های اختصاصی بی‌بهره نیست. ولی همه علوم و از آن جمله جامعه‌شناسی در جریان تحقیق خود، مراحل معینی را با اندکی تفاوت طی می‌کنند.

جامعه‌شناس در بادی امر، به اتکاء اطلاعات و تجارب موجود، برای حل مسئله‌ای، فرضیه‌ای ترتیب می‌دهد. آن‌گاه برای اطمینان از درستی یا نادرستی فرضیه خود، در حوزه عمل به تجربه دست می‌زند، و اگر تجربه را مؤید آن یابد، آن را معتبر می‌شمارد و قانون می‌خواند. سپس از تعمیم آن قانون، نظریه‌ای فراهم می‌آورد و واقعیت‌های وسیعی را با آن بیان می‌کند و راه عمل و تغییر هستی اجتماعی را نشان می‌دهد.

اما در جامعه‌شناسی تجربه به ندرت در محیط مصنوعی آزمایشگاه صورت می‌گیرد. آزمایشگاه اصلی جامعه‌شناسی همانا جامعه است. محقق علوم فیزیکی یا زیستی در مرحله تجربه، در واقعیت‌های مورد نظر خود تصرف می‌کند و سپس به مطالعه و ثبت نتایج مداخلات خود می‌پردازد. ولی محقق جامعه‌شناسی بر جنبه انفعالی تجربه یعنی مشاهده تأکید می‌ورزد، و معمولاً به جای مداخله در جریان امور اجتماعی - که معمولاً از قدرت او خارج است - سیر امور اجتماعی را مورد مشاهده

قرار می‌دهد، مشابهت‌ها و مغایرت‌های جامعه‌ها را می‌سنجد و به این شیوه واقعیت اجتماعی را در می‌یابد.

یک محقق داروشناس برای شناخت یک دارو، در آزمایشگاه خود، آن دارو را به گروهی از جانوران می‌خوراند و در صورت لزوم، کیفیت و کمیت دارو را تغییر می‌دهد و واکنش جانوران را در برابر آن تغییرات مطالعه می‌کند. اما یک محقق جامعه‌شناس برای دریافت تأثیر مقدار درآمد خانواده‌ها در تعداد فرزندان آن‌ها نمی‌تواند عده‌ای خانواده را در آزمایشگاه جای دهد و به میل خود، درآمد آن‌ها را بیش و کم گرداند و مدت چند سال این آزمایش را دنبال کند و نتیجه را ببیند. پس به ناگزیر به مشاهده زندگی عده فراوانی از خانواده‌ها می‌پردازد و از درآمد آن‌ها و شماره فرزندانشان آمار می‌گیرد.

چون موضوع جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی است، و این گونه مسائل الزاماً به زندگی محقق بستگی دارند، معمولاً تحقیقات علوم اجتماعی بیش از تحقیقات علوم دیگر با تمایلات و تعصبات و سوابق ذهنی محقق ارتباط می‌یابند، و از این رو، هیچ‌گاه با بی‌طرفی صورت نمی‌گیرند. با این وصف قانون‌های اجتماعی چون بر واقعیت مبتنی هستند، و نگرش‌های اجتماعی تا آنجا که بر واقعیت منطبق می‌شوند، مانند قوانین و نگرش‌های علوم دیگر، اعتبار دارند.

۳. جامعه‌شناسی قوانین علمی به دست می‌دهد: جامعه‌شناسی چون دارای نظام و روش‌هایی علمی است، به ناچار به کشف قوانین حیات اجتماعی نائل می‌آید. تاکنون جامعه‌شناسان توانسته‌اند قوانین بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی را کشف کنند و مورد بهره‌برداری قرار دهند.

برخی از قوانین اجتماعی مانند قوانین فیزیکی، عمومیت دارند. از این قبیل است قانون بستگی اخلاق یک جامعه یا گروه به مقتضیات زندگی عملی آن. به این معنی که در جریان زندگی یک جامعه یا گروه، عواملی که موافق زندگی آن جامعه یا گروه‌اند، نیک و اخلاقی و مقدس به شمار می‌روند، و خلاف آن‌ها بد و گناه محسوب می‌شود.

اما همه قوانین اجتماعی از چنین عمومیتی بهره ندارند. بسیاری از قوانین اجتماعی دستخوش محدودیت زمانی و مکانی هستند و فقط در گروه‌های خاص یا دوره‌های معین صدق می‌کنند. از این گونه است قانون بستگی زندگی شهری به کاهش تولیدمثل. این قانون می‌رساند که کودک زایی در روستا بیش از شهرها روی می‌دهد. ولی این قانون در همه اعصار و جوامع صادق نیست، بلکه فقط در جامعه‌های نسبتاً پس مانده مانند اروپای قرون وسطی و مشرق زمین کنونی راست می‌آید.

در پرتو همین قوانین علمی است که جامعه‌شناسی مانند سایر علوم، از قدرت پیش‌بینی برخوردار می‌شود و می‌تواند حوادثی مانند افزایش جمعیت، پیروزی حزبی، بحران اقتصادی و شورش و انقلاب را پیش‌گویی کند.

نتیجه

۱. پس از دوره رنسانس اروپا، بت‌های فکری کهن سال از اعتبار افتادند، و روشن اندیشی علمی رواج گرفت.
۲. روشن اندیشی علمی در سده نوزدهم شامل تحقیقات اجتماعی نیز شد و آن‌ها را به صورت «علم» جامعه درآورد.
۳. «علم» شناختی منظم است، و این انتظام، بسط اطلاعات جدید و اکتشافات روزافزون را تسهیل می‌کند.
۴. علم با «روش» های معینی مشتمل بر «تشخیص مسئله» و «تجربه ابتدائی» و «گمانه سازی» و «تجربه وسیع» و «کشف قانون» و «تنظیم نظریه» فراهم می‌آید.
۵. علم قوانین واقعیت را کشف و بیان می‌کند، و به این ترتیب راه غلبه بر واقعیت را به انسان نشان می‌دهد.
۶. علوم اجتماعی مانند سایر علوم از انتظام برخوردارند، بر روش‌های علمی استوارند، و قوانین واقعیت‌های اجتماعی را به دست می‌دهند.

فصل دوم

مختصات جامعه‌شناسی

هنگامی می‌توان چیزی را به درستی شناخت که با دامنه و حدود آن آشنا بود. از این رو در این فصل موضوع جامعه‌شناسی و مرزها و مناسباتی را که با علوم دیگر دارد، بررسی می‌کنیم.

I. دامنه جامعه‌شناسی

موضوع جامعه‌شناسی: جامعه‌شناسی علمی است که زندگی اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین موضوع جامعه‌شناسی زندگی اجتماعی است. مقصود از زندگی اجتماعی، در وهله اول زندگی اجتماعی انسان، در وهله دوم زندگی اجتماعی برخی از جانوران عالی مانند شپانزه و بعضی از حشرات مانند زنبور عسل و مورچه است. در این صورت دو نوع جامعه‌شناسی وجود دارد: جامعه‌شناسی انسانی و جامعه‌شناسی حیوانی. با این وصف معمولاً کلمه جامعه‌شناسی بر جامعه‌شناسی انسانی دلالت می‌کند.

موضوع جامعه‌شناسی انسانی یعنی زندگی اجتماعی محصول روابطی است که افراد انسانی را به یک دیگر پیوند می‌دهند. برخی از این روابط بر اثر فایده یا لزومی که دارند، در جریان نسل‌ها دوام می‌آورند و تدریجاً صورت‌هایی نسبتاً ثابت و منظم به خود می‌گیرند. مثلاً در هر جامعه‌ای تعارف و تهنیت با نظام معینی همراه‌اند، و مراسم زادن و زناشویی و مردن دارای انتظامی هستند. از این رو می‌توان گفت که روابط اجتماعی بر اثر

تکرار و تثبیت، از نوعی نظم یا سازمان (organization) برخوردارند، و هر فردی از دم تولد تا لحظه مرگ در آغوش سازمان‌های اجتماعی به سر می‌برد. در این صورت جامعه‌شناسی محور سازمان‌های اجتماعی است. جامعه‌شناسی بر عهده دارد که جریان فراهم آمدن و دگرگون شدن و در هم شکستن سازمان‌های متفاوت جامعه را دنبال کند و قانون‌هایی را که بر آن‌ها حاکم‌اند، دریابد.

مرزهای جامعه‌شناسی: علوم اجتماعی را می‌توان به علوم اجتماعی خاص و علوم اجتماعی عام بخش کرد.

۱. علوم اجتماعی خاص حوزه‌های معینی از جریان‌های اجتماعی را می‌کاوند، چنان‌که اقتصاد شناسی (economics) به جریان‌های تولید و توزیع کالا، سیاست شناسی (politics) به امور حکومتی، و حقوق شناسی (science of law) به قانون‌گذاری و اجرای قانون می‌پردازد، و روان‌شناسی اجتماعی یا به طور کلی روان‌شناسی انسانی حالات روانی فرد را در جامعه مورد تحقیق قرار می‌دهد.

۲. علوم اجتماعی عام به یاری علوم اجتماعی خاص، جریان‌های عمومی جامعه و روابط سازمان‌های گوناگون زندگی اجتماعی را کاوش می‌کنند. این علوم مشتمل‌اند بر مردم‌شناسی (anthropology) و تاریخ شناسی (historiology) یا علم تاریخ (science of history) و جامعه‌شناسی. این سه علم از یک دیگر مستقل نیستند. بر روی هم می‌توان گفت که مردم‌شناسی علم زندگی اجتماعی انسان است در مراحل ابتدائی، جامعه‌شناسی علم زندگی اجتماعی است به طور کلی و با تکیه بر سازمان‌های اجتماعی، و تاریخ شناسی علم زندگی اجتماعی است به طور کلی و با تکیه بر تقسیمات زمانی و مکانی.

مردم‌شناسی با مطالعه آثار انسان‌های نخستین و زندگی جوامع ابتدائی، در صدد شناخت جریان تطورات زیستی و اجتماعی انسان برمی‌آید و شامل دو بخش است: مردم‌شناسی جسمانی (physical anthropology) یا مردم‌شناسی بدنی (somatic anthropology) و مردم‌شناسی اجتماعی (social anthropology) یا مردم‌شناسی فرهنگی (cultural anthropology) یا مسامحتاً قوم‌شناسی (ethnology). وظیفه مردم‌شناسی جسمانی شناخت و طبقه‌بندی گروه‌های انسانی است از لحاظ بدنی و جغرافیایی، و شاخه‌های آن عبارتند از نخستی شناسی (primatology) یا بررسی میمون‌های عالی و انسان ابتدائی، زیست‌سنجی انسانی (human biometrics) یا تشریح کمی اختصاصات حیاتی انسان، و مردم‌سنجی (anthropometry) یا تشریح کیفی

مختصات بدن انسان. کار مردم‌شناسی اجتماعی یا مردم‌شناسی فرهنگی یا مسامحتاً، قوم‌شناسی، بررسی منشاء انسان و مسیر جامعه‌های ابتدائی است. مردم‌شناسی اجتماعی شاخه‌های متعدد دارد. از آن جمله‌اند باستان‌شناسی (archeology) یا بررسی جامعه‌های پیش از تاریخ، قوم‌نگاری (ethnography) یا تشریح مختصات یکایک جامعه‌های ابتدائی، زبان‌شناسی (linguistics) یا بررسی و تجزیه اصوات و لغات و قواعد زبان‌های دوهزار و هفتصد گانه بشری، و تکامل‌شناسی (science of evolution) که به وسیله سنگواره‌ها، منشأ و تکامل انسان را مورد تحقیق قرار می‌دهد.

تاریخ‌شناسی حوادث اجتماعی جامعه‌ها را یکایک و مطابق توالی زمانی آن‌ها دنبال می‌کند. همچنان که حوادث اجتماعی بسیار متنوع‌اند، تاریخ‌شناسی نیز تنوعاتی دارد: تاریخ‌شناسی سیاسی، تاریخ‌شناسی نظامی، تاریخ‌شناسی اقتصادی، تاریخ‌شناسی دینی، تاریخ‌شناسی علمی و تاریخ‌شناسی هنری....

جامعه‌شناسی حوادث اجتماعی جامعه‌ها را بدون توجه به مکان و زمان آن‌ها می‌کاود و با مقایسه و طبقه‌بندی سازمان‌های اجتماعی، به کشف و پیش‌بینی قوانین تحولات جامعه‌ها نایل می‌آید. در واقع جامعه‌شناسی عهده‌دار وظیفه‌ای است که در گذشته به صورتی ناقص به وسیله فلسفه تاریخ اجرا می‌شده است.

علوم اجتماعی عام و شاخه‌های آن‌ها با وجود تفاوت‌هایی که دارند، دارای مرزهای مشخصی نیستند. مردم‌شناسان اجتماعی گاهی علم خود را علم انسان (science of man) می‌خوانند و جامع‌ترین علم اجتماعی می‌شمارند و تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی را مشمول آن می‌دانند، و گاهی مردم‌شناسی فرهنگی و قوم‌شناسی را از مردم‌شناسی اجتماعی تفکیک می‌کنند. برخی از مردم‌شناسان برای مردم‌شناسی جسمانی موضوعی بسیار محدود قایل می‌شوند و آن را معادل مردم‌سنجی محسوب می‌دارند. ولی برخی دیگر مردم‌شناسی جسمانی را چندان می‌گسترند که زیست‌شناسی انسانی را هم در بر می‌گیرد. همچنین برخی از محققان، علم تاریخ را اعم از مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌انگارند، و بسیاری از جامعه‌شناسان، علم خود را جامع تاریخ‌شناسی و مردم‌شناسی می‌پندارند.

از این گذشته محققان این سه علم در کار یک دیگر مداخله می‌کنند و هم به یک دیگر یاری می‌رسانند. گاهی مردم‌شناسان جامعه‌های متمدن را نیز مورد بررسی قرار می‌دهند، و جامعه‌شناسان مستقیماً به جامعه‌های ابتدائی می‌پردازند، و تاریخ‌شناسان، مانند جامعه‌شناسان به کشف قانون‌های کلی جامعه‌های انسانی همت می‌گمارند. در بسا

موارد مردم‌شناسی از قوانین جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی الهام می‌گیرد، تاریخ‌شناسی از اکتشافات شاخه‌های متعدد مردم‌شناسی مخصوصاً باستان‌شناسی سود می‌جوید، و جامعه‌شناسی مواد مورد لزوم خود را از مردم‌شناسی و تاریخ‌شناسی دریافت می‌دارد. بر همین شیوه، علوم اجتماعی عام و خاص نیز از یک دیگر بی‌نیاز و برکنار نیستند. از طرفی علوم اجتماعی خاص با بر زمینه علوم اجتماعی عام دارند و در پرتو آن‌ها، راه خود را آسان‌تر می‌یابند و سریع‌تر پیش می‌روند. از طرف دیگر علوم اجتماعی عام از اکتشافات علوم اجتماعی خاص بهره می‌گیرند. به این سبب است که این دو دسته علم اجتماعی در موارد بسیار با یک دیگر تلاقی می‌کنند، چنان‌که جامعه‌شناسی به هنگام بررسی نکاتی مانند رفتار فرد، حالات روانی فردی را مورد تأکید قرار می‌دهد و وارد خطه روان‌شناسی می‌شود.

بخش‌های جامعه‌شناسی: بنابر آنچه ذکر شد، جامعه‌شناسی یکی از علوم اجتماعی عام است و سازمان‌های اجتماعی را بدون تقید به زمان و مکان آن‌ها بررسی می‌کند و بر قوانین کلی تحولات اجتماعی انسان دست می‌یابد. این علم در راه خود از یابوری علوم اجتماعی دیگر مخصوصاً تاریخ‌شناسی و مردم‌شناسی و روان‌شناسی برخوردار می‌شود، و به نوبه خود، به آن‌ها مایه و الهام می‌دهد. به شرحی که خواهیم دید، سازمان‌های اجتماعی با آن‌که وابسته یک دیگر و دارای تأثیراتی متقابل هستند، بر یک دیگر نفوذی برابر ندارند، و معمولاً سازمان‌های اقتصادی بیش از سازمان‌های دیگر در جامعه تأثیر می‌گذارند. از این رو جامعه‌شناسی در همان حال که همه سازمان‌های اجتماعی را بررسی می‌کند، روابط متقابل سازمان‌های اقتصادی و سایر سازمان‌ها را موضوع اصلی خود می‌شمارد و مورد تأکید قرار می‌دهد.

جامعه‌شناسی را می‌توان مطابق هدف و موضوع و روش آن به بخش‌هایی تقسیم

کرد:

۱. جامعه‌شناسی از لحاظ هدف مستقیم خود، بر دو گونه است: جامعه‌شناسی نظری (theoretical sociology) و جامعه‌شناسی عملی (practical sociology) یا جامعه‌شناسی اعمالی (applied sociology). جامعه‌شناسی نظری جویای کشف قوانین سازمان‌های اجتماعی است، و جامعه‌شناسی اعمالی خواستار بهره‌برداری از اکتشافات جامعه‌شناسی نظری است. جامعه‌شناسی اعمالی در این ایام اهمیت یافته و در فعالیت‌های عملی اجتماعی مانند اصلاح اجتماعی (social reform) و انقلاب اجتماعی (social revolution) و مهندسی اجتماعی (social engineering) مورد استفاده واقع

شده است.

۲. جامعه‌شناسی از لحاظ موضوع به شاخه‌های بسیار تقسیم می‌شود. جامعه‌شناسی اقتصادی، جامعه‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی حقوقی، جامعه‌شناسی پرورشی، جامعه‌شناسی صنعتی، جامعه‌شناسی اداری، جامعه‌شناسی هنری، جامعه‌شناسی معرفتی، جامعه‌شناسی دینی، جامعه‌شناسی شهری، جامعه‌شناسی روستایی و جز این‌ها.

همچنین می‌توان جامعه‌شناسی را از لحاظ حدود موضوع آن بر دو گونه دانست: جامعه‌شناسی بزرگ (macrosociology) که جویای قوانین تطور عمومی جامعه‌هاست، و جامعه‌شناسی خرد (microsociology) که موضوعش شناخت راه و رسم برخی از گروه‌های جامعه است.

۳. جامعه‌شناسی از لحاظ روش تحقیق خود، بخش‌هایی دارد. از این قبیل اند جامعه‌شناسی تاریخی (historical sociology) که به استناد اکتشافات علم تاریخ، به کشف قانون می‌پردازد، و جامعه‌سنجی (sociometry) که با بیانی کمی روابط اجتماعی انسانی را تشریح می‌کند.

II. تحقیق در جامعه‌شناسی

چنان که در فصل گذشته اشاره شد، روش‌های تحقیق جامعه‌شناسی اساساً با روش‌های علوم دیگر فرقی ندارند. از این رو محقق اجتماعی با همان روش‌هایی که در حوزه‌های علوم دیگر به کار می‌روند، به تحقیق می‌پردازد، و فقط معدودی شیوه‌های اختصاصی برای خود ترتیب می‌دهد.

بر روی هم در کار محقق اجتماعی چند نکته زیرین در خور اهمیت بسیار است. مشخص کردن مسئله: در هر علمی باید مسئله مورد تحقیق کاملاً مشخص و دارای حدود معلومی باشد. اگر مسئله مشخص نباشد، محقق نمی‌تواند از عهده حل آن برآید. مثلاً اگر بخواهیم به این مسئله که «آیا نفوذ خانواده کاهش می‌یابد» پاسخ‌گوییم، خود را به دردسر بزرگی انداخته‌ایم. زیرا این مسئله به هیچ روی مشخص نیست: آیا مقصود از «نفوذ خانواده» چیست - آیا مقصود، نفوذ پدر و مادر است بر فرزندان، یا نفوذ پدر و مادر و فرزندان است بر یکی از فرزندان، یا مقصود نفوذ اعضای خانواده‌ای است بر خانواده‌های دیگر یا بر جامعه؟ چه نوع خانواده‌ای مورد نظر است؟ خانواده‌های کدام

جامعه یا دوره‌ای؟... اگر بخواهیم مسئله ما قابل حل شود، باید آن را مثلاً به چنین صورتی در آوریم: «آیا در طی پنج سال اخیر نفوذ پدران و مادران طبقه کارگر شهر ما در رفتار فرزندان آنان بیشتر شده است یا کمتر؟»

همچنین اگر پرسیم که «آیا جمعیت هند به شدت افزایش می‌یابد یا نه؟» سؤال ما قابل قبول یا رد نخواهد بود. زیرا کلمه «به شدت» معنای روشنی ندارد و میزان معینی به دست نمی‌دهد. از این گذشته مسئله ما محدود به زمان معینی نیست، حال آن‌که افزایش جمعیت هند در همه سال‌ها به یک نسبت روی نمی‌دهد. صورت صحیح این مسئله چنین است: «آیا در ده سال اخیر چقدر بر جمعیت هند افزوده است؟» یا «آیا راست است که از ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۴، چهل و هفت میلیون تن بر جمعیت هند اضافه شده است؟»

انتخاب ملاک: بارها چنین اتفاق افتاده است که چند محقق با روش علمی یگانه‌ای به موضوع یگانه‌ای نگریسته‌اند، ولی به سبب تفاوت ملاک‌های خود، به نتایج متفاوتی رسیده‌اند. مثلاً ممکن است که پژوهش دو محقق درباره انسان نئان درتال (Neanderthal) به دو تعریف متفاوت منجر شود: یکی اعلام دارد که انسان نئال درتال دارای پیشانی سرشیب و سرپهن و چانه پس‌رفته و چهره پیش‌آمده‌ای است، و دیگری ابلاغ کند که این انسان مغزی بزرگ و شانه و سینه‌ای پهن و دندان‌هایی نیرومند و ابروهایی برآمده دارد. این تعریف‌ها هر دو درست‌اند، زیرا بر واقعیت وجود انسان نئال درتال منطبق می‌شوند. ولی تعریف اول حاصل کار محقق است که مختصات میمونی را ملاک سنجش قرار داده است، و تعریف دوم نتیجه کار پژوهنده‌ای است که انسان نئال درتال را با مشخصات انسان جدید سنجیده است.

بنابراین در مطالعات اجتماعی باید هشیار بود که نتایج بررسی هر محقق به ملاک‌های او بستگی دارد و در هر مورد، از میان چند ملاک آن ملاکی که به کار بستن آن، واقعیت را با عمق و وسعت بیشتری نمایش دهد، صحیح‌تر و مناسب‌تر است.

نمونه‌گیری: پژوهندگان جامعه و نیز محققان دیگر نمی‌توانند برای شناخت یک موضوع، همه مصداق‌های آن را مطالعه کنند. از این رو تنها برخی از مصداق‌ها را به عنوان نمونه بر می‌گزینند و به مطالعه آن‌ها اکتفا می‌ورزند. مثلاً برای دانستن نظر جوانان یک شهر نسبت به سینما، می‌توان به جای رجوع به یکایک جوانان شهر، فقط به تعدادی از آنان مراجعه کرد.

بی‌گمان جامعه‌شناس باید از مصداق‌های موضوع مورد نظر خود چنان نمونه - گیری (sampling) کند که نمونه‌های او تنوعات مصداق‌ها را دربرگیرند. محقق که نظر

جوانان شهر را درباره سینما خواستار است، باید بکوشد که تنها جوانان وابسته به طبقه اجتماعی یا دسته سنی معینی را بر نگزیند، بلکه نمونه‌هایی از همه انواع خانواده‌ها و صنف‌ها و طبقه‌ها و دسته‌های سنی انتخاب کند.

جست و جوی علل: چون واقعیت‌ها هیچ‌گاه از یک دیگر مستقل و جدا نیستند، شناخت هر واقعیتی مستلزم شناخت روابطی است که میان آن واقعیت و واقعیت‌های دیگر برقرار است. روابط واقعیت‌ها سبب می‌شوند که بین آن‌ها فعل و انفعال‌هایی که مهم‌ترین آن‌ها رابطه علیت است، روی دهند.

مراد از علیت این است که تغییر (variation) یک یا چند عامل موجب تغییراتی در یک یا چند عامل دیگر شود. به عبارت دیگر علیت رابطه‌ای است بین دو متغیر (variable) یا دو عده متغیر، به طوری که تغییرات یکی در دیگری انعکاس یابد. یکی از دو متغیر به اعتبار تغییری که در متغیر دیگر به وجود می‌آورد، علت خوانده می‌شود، و آن دیگری به مناسبت تغییری که می‌پذیرد، معلول نام می‌گیرد. ولی پوشیده نیست که معلول هم به نوبه خود علت می‌گردد و عوامل دیگر و حتی علت خود را دگرگون می‌کند.

در زمینه علیت - خواه رابطه علی یک دارو با بدن انسان باشد، خواه رابطه علی مقدار درآمد خانواده با تعداد فرزندان، رعایت چند نکته ضرورت دارد:

اولاً هنگامی که می‌خواهیم تأثیر علی متغیری را بر متغیر دیگر بشناسیم، باید از مداخله متغیرهای دیگری که با آن دو همراهاند، جلوگیری کنیم. به این معنی که باید در سراسر جریان مطالعه، این‌گونه عوامل را ثابت نگه داریم. مثلاً اگر می‌خواهیم که تأثیر فشار را در برخی از فعل و انفعال‌های شیمیائی دریابیم، باید عواملی مانند حرارت را در سراسر جریان مطالعه تثبیت کنیم.

ثانیاً تغییر معلول ناشی از تغییر علت است، و در این صورت رابطه علیت رابطه بین دو متغیر است. پس هیچ‌گاه یک عامل ثابت (constant) نمی‌تواند موجب یا مبین تغییرات باشد. مثلاً اگر بگوییم که تحولات یک جامعه معلول آب و هوا و سایر عوامل جغرافیایی آن است، به خطا می‌رویم. زیرا عوامل جغرافیایی نسبتاً ثابت هستند و در طی هزاران سال چندان تغییری نمی‌کنند، حال آن‌که جامعه معمولاً در جریان قرن‌ها از مراحل متفاوتی می‌گذرد. همچنین اگر بخواهیم اندیشه متغیر انسانی را به اعتبار غریزه یا فطرت تبیین کنیم، کشتی به خشکی می‌رانیم. زیرا اندیشه همواره در تغییر است، ولی غریزه یا فطرت از ثبات نسبی فراوانی برخوردار است.

ثالثاً با آن که معمولاً تغییرات علت و معلول همزمان هستند، نمی‌توان در هر موردی تغییر همگام (concurrent variation) یا تغییر همزمان (simultaneous variation) دو عامل را تغییر علی شمرد. چه بسا دو عامل در یک زمان دگرگون می‌شوند ولی با یک دیگر ارتباط علی ندارند. گفته‌اند که چون در مواردی بحران اقتصادی با حوادثی طبیعی مانند پیدایش لکه بر کره خورشید مقارن بوده است، بحران‌های اقتصادی معلول حوادث طبیعی هستند. همچنین چون زمانی در ایالات متحده آمریکا افزایش مصرف آب جو با افزایش عواید معلمان مقارنه داشت، برخی از کوتاه نظران گفته‌اند که دومی علت اولی است. ولی تردید نیست که حوادث طبیعی نمی‌توانند علت بحران اقتصادی باشند، و افزایش حقوق قلیلی از اعضای جامعه با افزایش سریع مصرف آب جو ارتباطی ندارد. بحران اقتصادی معلول عوامل گوناگون اجتماعی است، و افزایش حقوق معلمان و مصرف آب جو، هر دو زاده عاملی ثالث یعنی بهبود اقتصادی جامعه‌اند.

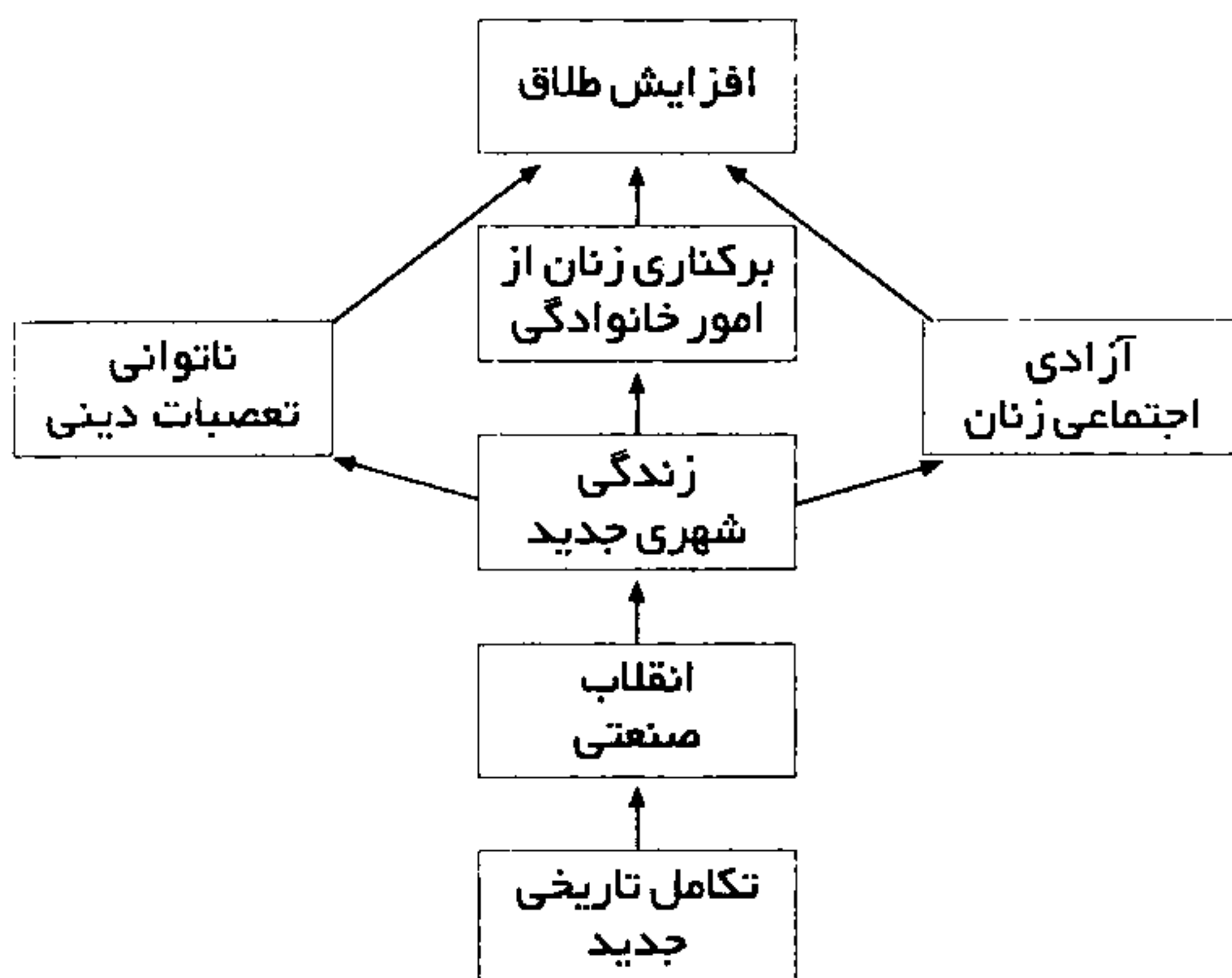
رابعاً نمودهای هستی وابسته یک دیگرند، و بنابر این بسیاری از امور اجتماعی، مخصوصاً در جامعه‌های پیچیده متمدن زاده علل متعددند. متأسفانه مردم ساده‌اندیش خوش دارند که هر حادثه را به یک علت منتهی گردانند و مثلاً تمول فراوان برخی از جامعه‌های سرمایه‌دار را صرفاً معلول سوداگری مشروع به شمار آورند، و دیکتاتوری هیتلری را یگانه علت جنگ جهانی دوم محسوب دارند. محقق باید به همه عواملی که در پیدایش یا دگرگونی یک معلول مؤثرند توجه نماید و چونی و چندی تأثیر هر یک را معین کند.

خامساً هر علتی خود معلول علت یا علت‌هایی است، و از این جهت حتی در موردی که یک معلول مستقیماً زاده علت یگانه‌ای باشد، باز باید به وجود سلسله‌ای از علل قائل شد. به بیان دیگر هر معلولی وابسته یک رشته یا حتی چند رشته علت است، وابسته زنجیر علل است. زنجیر علل چنان که از نامش برمی‌آید، شامل حلقه‌های متعدد است، و همه حلقه‌ها در کار زنجیر دخالت دارند.

بنابر این محقق باید در بررسی هر معلولی، همه حلقه‌های زنجیر علل را مورد توجه قرار دهد و علت‌های دور را هم مانند علت‌های نزدیک به حساب آورد. محقق باید حلقه‌های علی را آنقدر دنبال کند که به مهمترین حلقه‌ها یعنی زمینه اصلی تغییرات معلول برسد. مثلاً محقق که درباره موضوع افزایش طلاق در جامعه‌های متمدن پژوهش می‌کند، باید سراسر زنجیر علل طلاق را در نظر گیرد، از علت‌های نزدیک به

علت‌های دور منتقل شود و سرانجام به زمینه اصلی آن راه برد. می‌توان گفت که در جامعه‌های متمدن غربی زنان بر اثر تحصیل آزادی اجتماعی و سستی گرفتن تعصبات دینی، از چار دیواری خانه بیرون آمده‌اند و در عرصه جامعه عهده‌دار کارهای گوناگون شده‌اند. از این رو به قدر زنان پیشین به خانه‌داری و فرزندزایی راغب نیستند و به کارهای خانوادگی نمی‌پردازند. در نتیجه خانواده چنان که باید، استوار نیست و به آسانی متلاشی می‌شود. ولی این علل خود معلول زندگی شهری عصر جدیدند، و زندگی شهری عصر جدید معلول انقلاب صنعتی است، و انقلاب صنعتی معلول تکامل تاریخی جامعه است. بررسی همه این علل برای دریافت افزایش طلاق ضرورت دارد.

پیکر ۴. زنجیر علل افزایش طلاق



بیان مفاهیم جامعه‌شناسی: محقق باید مفاهیمی را که بر اثر تحقیق در می‌یابد، با دقت هر چه تمامتر بیان کند. زیرا اگر چنین نکند، دیگران درست به مفاهیم او پی نخواهند برد، و در نتیجه آن، بسط علم میسر نخواهد بود.

لزوم بیان دقیق سبب شده است که در هر علمی اصطلاحات و علائم معلومی به کار رود و زبان مخصوصی به وجود آید. علوم اجتماعی هم از این اصل برکنار نیستند.

فقط چون این علوم با مسائل زندگی روزانه سروکار دارند، بسیاری از مصطلحات آن‌ها همان الفاظی هستند که مردم متعارف در جریان زندگی خود استخدام می‌کنند، و این امر نیز تفهیم و تفهم مفاهیم اجتماعی را دشوار گردانیده است. در نتیجه محقق علوم اجتماعی برای آن که بتواند با واژه‌های مأنوس مردم، مفاهیم دقیق را باز نماید، باید نخست هر مفهومی را به دقت تعریف کند، و سپس واژه معینی را بدان مفهوم اختصاص دهد و در سراسر تحقیق خود، آن واژه را در آن معنی به کار برد.

در حوزه تحقیق سوء استعمال کلمه یعنی استعمال کلمه در غیر معنی اصلی خود به ابهام و تاریک اندیشی می‌انجامد. مثلاً کلمه «دموکراسی» (مردم‌سالاری) چون گاهی به معنی برابری مردم از لحاظ حقوق سیاسی، گاهی به معنی برابری مردم از لحاظ اقتصادی و گاهی به معنی جامعه بی طبقه استعمال می‌شود، ابهام یافته است. بنابراین تردیدی نیست که یکی از لوازم تحقیق علم اجتماعی استعمال کلمات دقیق است.

نتیجه

۱. علوم اجتماعی علومی هستند که به مطالعه زندگی اجتماعی می‌پردازند، مانند جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی و مردم‌شناسی و روان‌شناسی و اقتصاد‌شناسی و سیاست‌شناسی و حقوق‌شناسی. این علوم همه به یک دیگر مرتبط‌اند.
۲. جامعه‌شناسی، علم زندگی اجتماعی است به طور کلی، و چون عناصر زندگی اجتماعی انتظام یا «سازمان» دارند، جامعه‌شناسی علم سازمان‌های اجتماعی است.
۳. تاریخ‌شناسی علم زندگی اجتماعی است در حدود زمانی و مکانی معین، مردم‌شناسی مطالعه آثار انسان‌های نخستین و جامعه‌های ابتدائی است، روان‌شناسی مخصوصاً روان‌شناسی اجتماعی شناخت تأثیرات زندگی اجتماعی در افراد است، اقتصاد‌شناسی علم تولید و توزیع، سیاست‌شناسی علم حکومت، و حقوق‌شناسی علم وضع و اجرای قانون است.
۴. در جریان تحقیقات اجتماعی باید مسئله مورد نظر را دقیقاً مشخص کرد، برای سنجش آن موازینی بسیار معتبر به کار برد، به نمونه‌گیری دست زد، به تعلیل پرداخت و نتایج را با الفاظی دقیق بیان کرد.

بخش دوم

بنیاد جامعه

می خواهیم بدانیم که قوام «جامعه» به چیست و چگونه می توان پیدایش و سیر آن را تبیین کرد، چرا عوامل اورگانیک مانند غرایز و خصایص ارثی و مختصات نژادی از عهده تبیین جامعه بر نمی آیند، و چرا «زیست شناسی گرایسی» و «نژادگرایی» باطل اند، و چرا باید کلید فهم جامعه را در محیط زندگی انسان جست.

می خواهیم بدانیم چرا «محیط طبیعی» با وجود تأثیراتی که در اورگانیزم و نژاد و جامعه دارد، مفتاح زندگی اجتماعی نیست، و «جغرافیاگرایی» با چه اشتباهاتی همراه است، و چگونه جامعه از محیط طبیعی مستقل و بر آن مسلط است.

می خواهیم بدانیم چرا باید برای فهم زندگی انسانی محیط طبیعی را رها کنیم و به تحلیل «محیط اجتماعی» انسان پردازیم. می خواهیم بدانیم که ظهور انسان و تطور زندگی گروهی چگونه صورت گرفتند، «جامعه» و «فرهنگ» چگونه پدید آمدند، و «فرهنگ مادی» و «فرهنگ غیر مادی» و «ویژگی فرهنگی» و «مجموعه فرهنگی» و «انگاره فرهنگی» و «حوزه فرهنگی» چه معنی هایی دارند.

فصل سوم

روابط اورگانیزم انسانی و جامعه

انسان موجودی است که اورگانیزم یا بدنی جاندار دارد و در محیطی مرکب از چیزهای گوناگون به صورت اجتماعی زیسته است. جامعه (society) نامی است که به تمام مناسبات زندگی اجتماعی انسان داده شده است. همه ما همواره در جامعه به سر برده‌ایم، و از این روست که وجود جامعه را بدیهی می‌گیریم و درباره معنی و منشاء رفتار اجتماعی خود تأملی نمی‌کنیم - تأملی که آغاز کار جامعه‌شناسی است. برای شناخت جامعه در بادی امر باید دید که رفتار اجتماعی چگونه فراهم می‌آید: آیا معلول اورگانیزم است یا از عواملی دیگر برمی‌خیزد.

I. تأثیر اورگانیزم در رفتار انسانی

ما انسان‌ها از جهت‌های بسیار به جانوران دیگر می‌مانیم. مانند آن‌ها زاده می‌شویم، می‌خوریم، می‌خوابیم، می‌آمیزیم و زاد و رود می‌کنیم. همه فعالیت‌های ما و جانوران دیگر به وسیله اورگانیزم‌های انسانی و حیوانی پدید می‌آیند. از این رو باید پذیرفت که رفتار فردی و رفتار جمعی ما از نفوذ اورگانیزم برکنار نیستند. اورگانیزم مرکب از اندام‌های متعدد است و به اقتضای ساخت (structure) خود یعنی روابطی که میان اندام‌ها برقرارند، فعالیت‌های انسانی را مقید می‌کنند. مسلماً اگر انسان با بدنی پوشیده از فلس یا پر یا پشم انبوه زاده می‌شد، لباس به وجود

نمی‌آمد، و نیز اگر انسان چنان که دی (Day) نشان داده است،^۱ دارای مختصات بدنی مورچه یا سگ یا گوسفند بود، بی‌گمان جامعه‌های انسانی نمی‌توانستند به صورتی که هستند، باشند. چون ساخت بدن انسان در چگونگی زندگی او دخیل است، هرگونه تغییر اورگانیک به نحوی از انحاء در رفتار انسانی انعکاس می‌یابد. مثلاً بیماری شدید اورگانیسم مخصوصاً در دوره کودکی، آثاری پایدار در شخصیت انسان به جا می‌گذارد. تغذیه اورگانیسم نیز در زندگی آن مؤثر است. ویتامین ب ۱۲ رشد را تسریع می‌کند، و فقدان ویتامین ب ۲ به نابینایی می‌انجامد. فلوئور (fluor) آب و پتی‌یالین (ptyaline) ناشی از ویتامین ب ۱ و تریپ‌توفان (tryptophane) که از اسیدهای آمینه است و از مواد پروتوئیدی به دست می‌آید، فساد دندان را به تعویق می‌اندازند. افزایش یکی از هورمون‌های غده صنوبری رشد را سرعت می‌بخشد، و یکی دیگر از هورمون‌های این غده باعث تسریع بلوغ جنسی است.

درباره تأثیر مواد غذایی در حالات روانی آزمایش‌های فراوانی صورت گرفته‌اند، و معلوم شده است که مثلاً فقدان ویتامین ب ۱ (تیال مین - thialmine) به پژمردگی و بدبینی می‌کشد، و افزایش غذاهایی که فسفر و پوتاسیوم دارند، بدن را از اندوختن کلسیوم باز می‌دارد و از این رو افسردگی و تلخی به بار می‌آورد.

II. نژادگرایی

تأثیرات گوناگون اورگانیسم در رفتار انسانی، برخی از محققان و مخصوصاً محققان کهنه‌پرست را بر آن داشته‌اند که در اهمیت این گونه تأثیرات به مبالغه‌گرایند. اینان گفته‌اند که فعالیت‌های حیاتی انسان و نیز سایر جانوران به وسیله مکانیسم‌های ساخته و پرداخته‌ای که به حکم وراثت، از نسلی به نسلی انتقال می‌یابند، صورت می‌گیرند. گفته‌اند که برخی از این مکانیسم‌ها عمومی هستند و همه نوع انسان را در بر می‌گیرند و غریزه نامیده می‌شوند، و بعضی به صورت استعداد خصوصی در انحصار نژاد معینی در می‌آیند، و از این رو باید وجوه اشتراک جامعه‌های انسانی را با مکانیسم‌های عام (غریزه‌ها)، و اختلافات گروه‌ها را با مختصات نژادی (استعدادها) تبیین کرد. به این ترتیب محققان سابق‌الذکر مختصات نژادی انسان را کلید تبیین اختلافات اجتماعی و تطورات جامعه می‌شمارند.

1. C. Day: *This Simian World*, New York, 1920.

برای آن که مختصات نژادی و چگونگی تأثیر آنها در زندگی اجتماعی شناخته شوند، بررسی دو موضوع مقدماتی یعنی موضوع غریزه و موضوع وراثت ضرورت دارد.

الف. غریزه: برخی از روان شناسان و زیست شناسان مانند فروید و مک دوگال (McDougall) خوی اجتماعی انسان را به فطرت او نسبت داده‌اند و مختصات زندگی اجتماعی را زاده فعالیت غرایز معینی دانسته‌اند. باور داشته‌اند که غریزه قوه مرموزی است که به وساطت اورگانیزم در زندگی همه جانداران در کار است، و جانور به اقتضای غرایز خود، همواره بی آن که بسنجد و بداند، به فعالیت‌های مشخص و یک نواختی که برای بقای او لازم‌اند، می‌پردازد. به عقیده اینان، انسان نیز غرایزی دارد، و یکی از آنها غریزه گروه جویی است.

برای دریافت بی‌اعتباری تبیین غریزی زندگی انسانی باید به یاد آورد که روان شناسی غریزه‌گرای (instinctivist) دیرگاهی است که مانند وجه افراطی روان شناسی محیط‌گرای (environmentalist) از اعتبار افتاده است. بیشتر روان شناسان کنونی بر آن‌اند که هیچ‌گاه رفتارهای بسیار پیچیده و گوناگون انسانی را نمی‌توان به اعتبار یک یا چند مکانیزم ثابت و یک نواخت غریزی تبیین کرد، چنان‌که غریزه لانه‌سازی پرندگان نمی‌تواند از عهده تبیین تحولات و تنوعات خانه سازی انسان‌ها برآید. از این‌رو باید پذیرفت که غرایز انسانی - بر فرض که وجود داشته باشند، برخلاف غرایز حیوانات دیگر، بسیار سست و قابل انعطاف‌اند و موافق انگیزه‌های بی‌شمار محیط، عامل هزاران گونه فعالیت متفاوت می‌شوند. به راستی تغییرپذیری (variability) زندگی انسانی با ثبات زندگی غریزی نمی‌سازد. زیست شناسان نشان داده‌اند که اورگانیزم و زندگی مورچه از پنجاه میلیون سال پیش تاکنون تغییری نکرده‌اند، حال آن‌که انسان و زندگی او در ظرف چند صد هزار سال بارها دگرگون شده‌اند. بنابراین باید گفت که تبیین غریزی زندگی انسانی کاری نادرست و بی‌حاصل است.

ب. وراثت: کسانی که برای باز نمودن همانندی‌ها و ناهمانندی‌های رفتار اشخاص و تجانس و عدم تجانس زندگی جامعه‌ها به نظریه وراثت توسل می‌جویند، اعلام می‌دارند که فرد یا گروه انسانی مطابق خصایصی بدنی و روانی که از پدران خود به ارث برده است، رفتار می‌کند، و از این‌رو، کلید رفتار اجتماعی انسان را باید در خصایص ارثی او جست. گروهی از اینان در این راه چنان تند می‌روند که مختصات اجتماعی افراد انسانی را صرفاً به ساختمان بدن او نسبت می‌دهند. برخی از مدعیان سنخ شناسی

(typology) از این زمره‌اند. مثلاً در سنخ‌شناسی شل‌دون (Sheldon)، فرد باریک‌پیکر، غیر اجتماعی، و فرد فربه‌پیکر، اجتماعی به شمار می‌رود.^۱

در این که انسان مانند جانوران دیگر، برخی از مختصات نیاکان خود را به ارث می‌برد، تردیدی نیست. ولی اکثر زیست‌شناسان و روان‌شناسان کنونی تأثیر وراثت انسانی را بسیار محدود می‌دانند. مطابق نظر اینان وراثت به تنهایی قادر به تبیین وجوه اشتراک و اختلاف افراد انسانی نیست. زیرا از یک سو هر فردی خصایص بالقوه بسیار متنوعی از سلسله نیاکان خود به ارث می‌برد، ولی فقط برخی از این خصایص در او به صورتی بالفعل و بارز درمی‌آیند. عدم تظاهر سایر خصایص او را نمی‌توان بدون توجه به عوامل محیطی تبیین کرد. از سوی دیگر ادراکات و عواطف و سایر حالات روانی به منزله روابطی هستند که بین اورگانیزم و عوامل محیطی برقرار می‌شوند، و بدیهی است که تبیین آن‌ها بدون توجه به عوامل محیطی امکان نمی‌یابد.

بنابراین وراثت در عالم انسانی هر چند نیرومند باشد، باز عاملی مستقل و مطلق‌العنان نیست و نمی‌تواند مصدر و مبین اشتراکات و اختلافات افراد انسانی محسوب شود. نظریه وراثت شاید برای تبیین زندگی حیوانی کافی باشد، ولی عامل مبین زندگی انسانی را باید در محیط او یافت. برویم بر سر موضوع نژاد.

کلمه نژاد (race) به معنی گروه بزرگی از افراد انسانی است که بین اعضای آن شباهت‌های بدنی گوناگونی مانند شباهت قد و شکل و حجم جمجمه و رنگ مو و پوست موجود باشد. اما معمولاً مردم متعارف و برخی از مدعیان علم این کلمه را در معنی کلمه قوم (ethnos یا folk) یعنی گروهی از مردم که زبان یا آداب و رسوم یا به طور کلی مقتضیات اجتماعی مشترکی دارند، به کار می‌برند و در نتیجه دچار بحث‌های پوچ می‌شوند، چنان که یک محقق گمراه به سبب شباهتی که میان فرهنگ اسکیموهای معاصر و انسان دوره ماگ‌دالنی (Magdalenian) می‌بیند، این دو را از نژاد یگانه‌ای می‌شمارد.^۲

اگر کلمه نژاد را در معنی دقیق خود استعمال کنیم، آنگاه از سه نژاد اصلی می‌توانیم نام ببریم:

۱. نژاد سیاه که اعضای آن پوستی تیره رنگ و مویی پیچیده دارند. سیاه‌پوستان

1. W. H. Sheldon & S. S. Stevens: *The Varieties of Temperament*, New York, 1942.

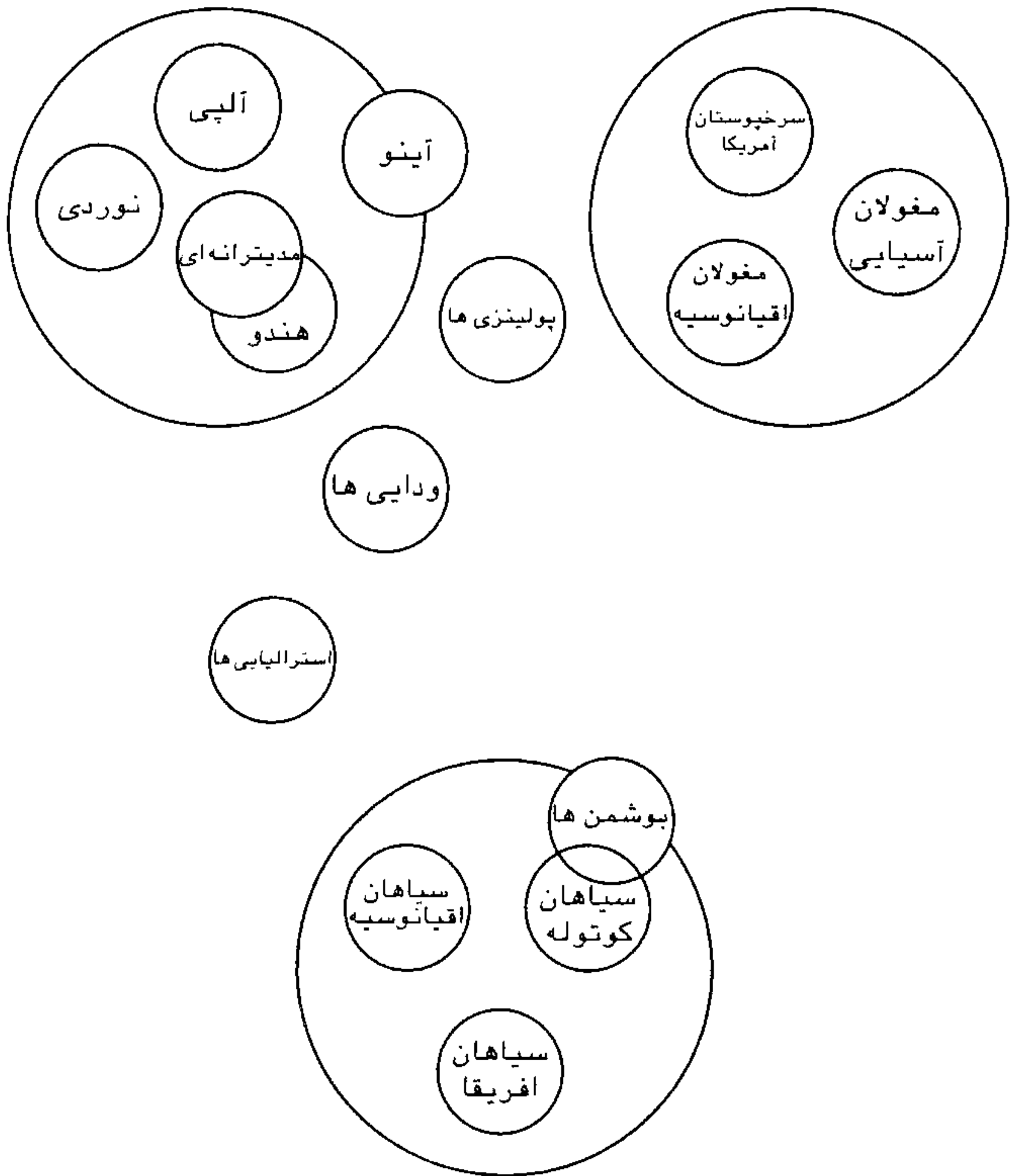
2. W. J. Sollas: *Ancient Hunters and Their Modern Representatives*, 2nd. ed., London, 1915, Ch. 12

نواحی گوناگون عالم و نیز مردم ملانهزی (Melanesie) از این نژادند.

۲. نژاد زرد یا مغولی که اعضای آن پوستی مایل به زرد و مویی سیاه و بی پیچ دارند. زردپوستان آسیای شرقی و نواحی دیگر از این نژادند. سرخ پوستان قاره آمریکا هم گروه کثیری از زرد پوستانند که بین ده و پانزده هزار سال پیش به آمریکا کوچیده و دگرگونی یافته‌اند.

۳. نژاد سفید که شامل سایر گروه‌های انسانی است. برخی از محققان برآنند که نژاد سفید مستقل نیست، بلکه از تحول نژاد زرد پدید آمده است، چنان که قوم‌هایی مانند قوم ژاپونی آی نو (Ainu) و بومیان استرالیا نیز شاخه‌های دیگری از نژاد زرداند. بر روی هم باید متوجه بود که هیچ گاه نمی‌توان نژادها را واحدهایی کاملاً محدود و مستقل دانست. برخی از قوم‌ها مانند قوم آی نو و قوم بوش من (Bushman) دارای مختصات نژاد واحد نیستند، و قوم‌هایی مانند مردم پولی نهزی (Polynesie) و بومیان استرالیا دقیقاً به هیچ یک از نژادهای سه گانه تعلق ندارند. از طرف دیگر هر نژادی شامل نژادهای فرعی متعدد می‌شود، چنان که نژاد سفید دارای شاخه‌های آلپی (Alpine) و نوردی (Nordic) و مدیترانه‌ای (Mediterranean) و هندو است. پیکر ۵ نژادها و شاخه‌های اصلی و فرعی و میانجی آنها را نمایش می‌دهد.

پیکر ۵. نژادها و شاخه‌های اصلی و فرعی و میانجی آن‌ها



برخی از محققان نژادها را از لحاظ تکامل عمومی بدن و تکامل ذهن متفاوت یافته‌اند. باید دعوی اینان و اعتبار آن را بررسی کرد.

بنا کسان گفته‌اند که نژاد سفید پیش از دو نژاد دیگر تکامل یافته است، و سفید پوستان از لحاظ شکل سر و زیادتی حجم آن و وزن مغز، از دیگران ممتازند، و مخصوصاً نمودار جمجمه (cephalic index) آنان از نمودار جمجمه اعضای نژادهای دیگر بیشتر است. نسبت عرض جمجمه به طول آن ضرب در عدد ۱۰۰ را نمودار جمجمه گویند، و کسی که نمودار جمجمه او بیش از ۸۰ باشد، گرد-سر (brachicephalic) است، و آن که نمودار جمجمه اش کمتر از این است، دراز-سر (dolichocephalic) شمرده می‌شود.

اما رابطه نژاد و تکامل بدن مطلقاً قابل قبول نیست:

۱. افراد اقوام اسکیمو با آن که از لحاظ اندازه اعضای بدن، بیش از سفید پوستان به میمون می‌مانند، باز سری بزرگ‌تر از سر سفید پوستان دارند.
 ۲. بدن سفید پوستان بیش از بدن اعضای نژادهای دیگر مو دارد، و از این رو آیا باید گفت که سفید پوست کمتر از زرد پوست و سیاه پوست از میمون دور شده است؟
 ۳. همه تنوعات سر و مغز در بین اعضای هر نژادی یافت می‌شوند.
 ۴. تفاوت‌هایی که از لحاظ سر و مغز بین اعضای یک نژاد وجود دارند، از تفاوت‌های سر و مغز افراد نژادهای گوناگون شدیدترند.
 ۵. به تجربه معلوم شده است که شکل جمجمه یا نمودار جمجمه افراد یک نژاد در جریان زمان ثابت نمی‌ماند.
- این نکات به ما اجازه می‌دهند که از لحاظ سر و مغز هیچ نژادی را تکامل یافته‌تر از نژادهای دیگر نشماریم.

برخی از محققان، گروهی از مردم سفید پوست و زرد پوست و سیاه پوست را مورد آزمایش قرار داده‌اند و چنین نتیجه گرفته‌اند که ذهن سفید پوست از ذهن‌های اعضای نژادهای دیگر فعال‌تر و تواناتر است. مثلاً بنا بر یک آزمایش که با آزمون (test) های هوشی صورت گرفته است، میانگین ضریب هوشی (intelligence quotient) سفید پوستان به ۱۰۰ می‌رسد، در صورتی که میانگین ضریب هوشی زرد پوستان ۹۹، و میانگین ضریب هوشی سرخ پوستان ۷۵ است.^۱ اما اکثر هوش آزمایشان معترف‌اند که این‌گونه تفاوت‌ها حاکی از تفاوت‌های طبیعی اعضای نژادهای متفاوت نیستند. معمولاً محققان با آزمون‌هایی که موافق اوضاع زندگی سفید پوستان

1. T. R. Garth: *Race Psychology*, New York, 1931, P.83.

فراهم شده‌اند، افراد نژادهای دیگر را که در محیط‌های متفاوتی به بار آمده‌اند، می‌آزمایند و از این رو به نتایج نادرستی می‌رسند.

از تجارب روان‌شناس نام‌دار آمریکایی، اوتوکلاین برگ (Otto Klineberg) درباره هوش سیاه‌پوستان ایالات متحده آمریکا چنین دریافت می‌شود که تفاوت هوشی سیاه‌پوستان و سفیدپوستان ایالات متحده صرفاً تفاوتی اجتماعی است. کلاین برگ دریافته است که سیاه‌پوستان شمال ایالات متحده هوشمندتر از سیاه‌پوستان جنوبی هستند، زیرا شمالی‌ها بیش از جنوبی‌ها به آموزش و پرورش و سایر مظاهر تمدن آمریکایی دسترس دارند. کلاین برگ همچنین نشان داده است که ضریب هوشی سیاه‌پوستان با تعداد سال‌های تحصیل آنان رابطه مستقیم دارد.^۱

از آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. مرزهای قاطعی نژادها را از یک‌دیگر جدا نمی‌کنند.
۲. تفاوت‌های نژادها تفاوت‌های ساده بدنی هستند، و تأثیر قابل‌ی در ذهن ندارند.
۳. تفاوت‌های نژادی پایدار و جاویدان نیستند، بلکه موافق مقتضیات محیط، تغییر می‌پذیرند.

در گذشته محققانی مانند گالتون (Galton) باور داشته‌اند که مشخصات زندگی هر جامعه‌ای انعکاس اختصاصات اورگانیک مردمی است که آن جامعه را تشکیل داده‌اند، یا به بیان دیگر، زندگی هر جامعه از خصایص نژادی موروثی مردم آن سرچشمه می‌گیرد. گالتون معتقد بود که جامعه بلند پایه یونان باستان محصول صفات نژادی اقوامی است که در شبه‌جزیره یونان گرد آمده‌اند، حال آنکه خصایص نژادی اعضای یک جامعه در سیر و تکامل آن جامعه تأثیر قابل‌ی ندارند. اکثر جامعه‌های انسانی در طی سده‌ها و هزاره‌ها دستخوش فراز و نشیب‌های متعدد شده و مراحل متفاوتی را پیموده‌اند. ولی نژاد مردمی که آن جامعه‌ها را به وجود آورده‌اند، چندان تغییری نکرده است. همچنین جامعه‌های متفاوت بسیاری هستند که اعضای همه آن‌ها به نژاد یگانه‌ای تعلق دارند، چنان که مردم جامعه‌های گوناگون اروپا به نژاد واحدی تعلق دارند.

برخلاف پندار بسیاری از گذشتگان، چگونگی یک جامعه را نمی‌توان با مختصات نژادی اعضای آن تبیین کرد. نمی‌توان گفت که شکل یا حجم سر افراد یک قوم با هوش یا دانایی یا تمدن آن قوم نسبت مستقیم دارد. بسیاری از اقوام سرخ‌پوست آمریکا از لحاظ ساختمان بدن از یک‌دیگر سخت متفاوت‌اند، ولی پایگاه‌های اجتماعی

1. O. Klineberg: *Negro Intelligence and Selective Migration*, New York, 1935.

آن‌ها چندان متفاوت نیستند. افراد قوم مایا (Maya) گرد - سر هستند و نمودار متوسط جمجمه آنان ۸۴ است، و اعضای قوم این کا (Inca) دراز - سرند و میانگین نمودار جمجمه آنان از ۷۹ در نمی‌گذرد. ولی هر دو قوم در گذشته جامعه‌های بسیار پیچیده‌ای به بار آوردند. همچنین جامعه‌های برخی از اقوام سرخ پوست کالی فورنیا و نیز جامعه‌های سرخ پوستان تی‌یه‌را دل فوئه گو (Tierra del Fuego) بسیار ساده‌اند، در صورتی که سرخ پوستان کالی فورنیا مانند قوم مایا، گرد - سرند، و سرخ پوستان تی‌یه‌را دل فوئه گو چون قوم این کا، سرهایی دراز دارند.

یکی از عوامل روانی که انسان را در سنجش نمودها بی‌مدارا و ناشکیب می‌کند، تعصب یا پیش داوری است. پیش داوری چنان که از ترکیب لغوی آن برمی‌آید، تمایلی است سخت عاطفی و فرد یا گروه را بر آن می‌دارد که غرق خویشتن خویش شود، از واقعیات غفلت ورزد و در قضاوت‌های خود سخت‌گیر و جامد باشد.

معمولاً اکثر اعضای یک گروه مخصوصاً یک گروه ابتدائی نسبت به گروه‌های دیگر با پیش داوری می‌نگرند. عواملی مانند الفت به محیط مأنوس یا حفظ منافع و امتیازات گروهی سبب می‌شوند که اینان همچنان که گروه خود یا به اصطلاح جامعه‌شناسی، گروه خودی (we-group) یا درون - گروه (in-group) را دوست می‌دارند و می‌ستایند، گروه‌های دیگر یا به اصطلاح، گروه‌های بیگانه (they-groups) یا برون - گروه‌ها (out-groups) را خوار یا دشمن دارند و بر اثر این حال در سنجش و ارزش گذاری کارهای گروه خود و گروه‌های دیگر به تعصب گرایند و نسبت به بیگانگان همدرد و بردبار نباشند.

روشن است که این خودپرستی گروهی یا به اصطلاح، این خود - مداری گروهی (group-egocentrism) در اوضاع و احوال مختلف، به صورت‌های گوناگونی تجلی می‌کند. قوم - مداری (ethno-centrism) و خاک پرستی (chauvinism) و نژاد - مداری (race-centrism) یا نژادگرایی (racism) از این جمله‌اند.

نژادگرایی در پهنه زمان و مکان بارها تظاهر کرده و قوم‌ها و ملت‌های بسیار را دربر گرفته است - از یونانیان باستان که جز خود را «بربری» می‌خواندند و یهودیان کهن که دیگران را به تحقیر «اجنبی» می‌نامیدند تا نژادگرایان سفید پوست عصر حاضر که در آلمان به جان یهود افتادند و در ایالات متحد آمریکا سیاه پوستان را به چهار میخ بیداد کشیدند. با این همه برخلاف ادعای نژاد پرستان، هیچ نژادی را نمی‌توان پاک و مستقل از نژادهای دیگر دانست. نژاد عامل مقوم شخصیت فرد یا زندگی گروهی نیست، و نژادگرایی بنیادی علمی ندارد و صرفاً از تعصب‌های بهیمی زاده می‌شود.

پیکر ۶. تعصب قومی آمریکاییان

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	اقوام مورد موافقت یا مخالفت
برای	برای مسافرت به آمریکا	برای هم‌میهنی	برای همکاری	برای همسایگی	برای تفریح	برای زناشویی	
.	۱/۷	۹۵/۹	۹۵/۴	۹۷/۳	۹۶/۷	۹۳/۷	انگلیسیان
.	۱/۲	۹۰/۵	۹۲/۴	۹۲/۶	۹۲/۴	۹۰/۱	سفیدپوستان آمریکا
۳	۱/۷	۹۶/۱	۹۵/۶	۹۶/۱	۹۳/۴	۸۶/۹	کاناداییان
.	۱/۷	۹۳/۳	۹۲/۸	۹۱/۳	۸۹/۱	۷۸/۱	اسکاتلندیان
۴	۱۶/۷	۹۲	۸۹/۴	۸۸	۸۱/۷	۷۲/۶	ایرلندیان اسکاتلند
۷	۴	۹۱/۴	۸۹/۸	۸۶/۱	۸۳/۴	۷۰	ایرلندیان
۸	۳/۸	۹۲/۷	۹۰/۴	۸۸/۱	۸۵/۴	۶۷/۸	فرانسویان
۷	۵/۴	۸۶	۸۱/۴	۸۰	۷۲/۳	۶۰/۸	مردم ویلز
۳/۱	۶/۷	۸۷/۲	۸۲/۶	۷۸/۷	۶۷	۵۴/۱	آلمانیان
۸	۴/۴	۸۷	۷۹/۳	۷۶/۴	۶۶/۴	۴۹/۷	فرانسویان کانادا
۱	۵/۴	۸۶/۳	۷۸	۷۵/۶	۶۲/۱	۴۵/۳	سوئدیان
۳	۲/۴	۸۶/۱	۷۶/۷	۷۳/۲	۵۴/۷	۴۴/۲	هلندیان
۳	۸	۸۰/۳	۷۲	۶۵/۱	۵۶	۴۱	نروژیان
۹	۴/۵	۸۰/۱	۷۱/۴	۶۵/۵	۵۲/۳	۳۵	دانمارکیان
۲	۸/۴	۸۱/۶	۵۸	۵۵/۱	۴۹/۸	۳۷/۶	اسپانیاییان
۲/۸	۱۲/۸	۶۱/۲	۵۰/۵	۳۶/۱	۲۷/۴	۱۶/۱	فنلادیان
۸	۲۲/۱	۵۶/۱	۴۵/۳	۳۱	۲۷/۷	۱۵/۸	روسیان
۴/۸	۱۴/۵	۷۱/۳	۵۴/۷	۳۴/۷	۲۵/۷	۱۵/۴	مردم ایتالیا
۳/۳	۱۹	۵۷/۷	۴۷/۸	۲۸/۳	۲۲	۱۱	پرتغالیان
۴/۷	۱۹/۷	۵۸/۳	۴۴/۳	۲۸/۳	۱۱/۶	۱۱	لهستانیان
۷	۲۰/۳	۷۰/۷	۴۳	۲۵/۸	۱۷/۵	۱۰/۱	مجارستانیان
۴/۶	۲۲	۵۱/۶	۳۸/۳	۲۳/۸	۱۹/۳	۸/۸	رومانیان
۵	۱۷/۷	۵۸/۱	۴۶/۲	۲۷/۸	۱۴/۸	۸/۵	ارمنیان
۹/۵	۲۶	۴۷/۴	۳۶	۲۱/۱	۱۶/۴	۸/۲	مردم چکوسلواکی
۱/۶	۷/۷	۸۳	۵۴/۳	۳۳/۴	۲۷/۷	۸/۱	هندیان
۱۳/۸	۲۵/۳	۵۳/۵	۳۹/۸	۲۵/۵	۲/۱	۷/۸	یهودیان آلمان
۷	۲۱/۹	۴۳/۱	۱۹/۷	۱۶/۴	۱۳/۶	۶/۹	بلغارستانیان
۱۳/۴	۲۲/۷	۴۵/۳	۳۰/۱	۱۵/۷	۱۸	۶/۱	یهودیان روسی
۱۱/۳	۲۵/۳	۵۳/۲	۳۵/۲	۱۸	۱۷/۷	۵/۹	یونانیان
۹	۲۱/۴	۴۱/۱	۳۱	۱۸	۱۳/۸	۴/۳	مردم سوریه
۸	۱۸/۶	۲۰/۴	۱۰/۳	۱۲	۱۰/۴	۴/۳	مردم یوگسلاوی
۱۵/۲	۳۰/۸	۴۶/۱	۷۷/۱	۱۲/۳	۱۱/۵	۲/۸	مکزیکیان
۲/۵	۳۸/۸	۲۹/۳	۲۷/۳	۱۳	۱۲/۱	۲/۳	ژاپونیان
۵/۵	۲۸/۵	۵۲/۱	۳۶/۷	۱۹/۵	۱۵/۲	۱/۶	مردم فیلیپین
۱۲/۷	۱۷/۶	۵۷/۳	۳۸/۷	۱۱/۸	۹/۱	۱/۴	سیاه‌پوستان
۲۳/۴	۴۱/۸	۲۵/۳	۱۹	۱۱/۷	۱۰	۱/۴	مردم ترکیه
۲۲/۴	۴۵/۲	۲۷/۳	۲۷	۱۵/۹	۱۱/۸	۱/۱	چینیان
۱۶/۹	۲۲/۷	۴۷/۴	۳۲	۱۰/۶	۹/۶	۱/۱	سیاهان دورگه
۱۳/۸	۳۴/۳	۲۷/۵	۲۰/۱	۱۱/۸	۱۰/۸	۱/۱	مردم کره
۱۹/۱	۴۷/۱	۲۳/۷	۲۱/۴	۱۳	۶/۸	۱/۱	هندوان

این جدول نشان می‌دهد که ۱۷۲۵ تن از مردم ایالات متحد آمریکا به چه نسبت (درصد) با اقوام متفاوت موافق هستند.

III. تسلط جامعه بر اورگانیزم

از آنچه گذشت، چنین بر می آید که انسان با آن که یکی از جانوران است، سخت از آن‌ها فاصله گرفته است، چندان که نمی‌توان زندگی انسانی را مانند زندگی حیوانی، محصول مستقیم فعل‌های غریزی و تابع وراثت و خصایص نژادی دانست. با وجود تأثیری که اورگانیزم در رفتار انسان و در نتیجه، در زندگی انسانی دارد، مختصات اورگانیک انسان شدیداً وابسته مقتضیات محیط اوست، و زیست‌شناسی‌گرایی (biologism) یعنی نظر کسانی که مقولات زیستی را به حوزه علوم اجتماعی می‌کشانند و می‌خواهند زندگی اجتماعی را امری اورگانیک بشمارند، کاملاً بر خطاست. محیط زندگی نه تنها زمینه تظاهر و تحقق امکانات اورگانیک است، بلکه قدرت تغییر مختصات اورگانیک را هم دارد. مثلاً در قرن حاضر بر اثر بهبود تغذیه و توسعه بهداشت و اصلاح سایر عوامل محیطی، بسیاری از مردم جامعه‌های متمدن سخت از تندرستی برخوردار شده‌اند، و در نتیجه بر بلندی قامت آنان افزوده است. حاصل سخن این است که محیط زندگی انسان به قدری در او نفوذ دارد که بسیاری از مقتضیات اورگانیزم او را دگرگون می‌کند. خوی اجتماعی و سایر اشتراکات و نیز اختلافات افراد و گروه‌های انسانی مستقیماً از ساخت اورگانیک صادر نمی‌شوند، بلکه زاده تغییراتی هستند که تحریکات محیط اجتماعی بر اورگانیزم عارض گردانیده‌اند.

نتیجه

۱. غرایز که مکانیسم‌های نیاموخته ثابتی برای رفع نیازمندی‌های حیاتی جانوران هستند، از عهده تبیین رفتار اجتماعی انسان بر نمی‌آیند.
۲. وراثت خصایص گذشتگان با آن که عامل بزرگ زندگی حیوانی است، در زندگی انسانی اهمیت چندانی ندارد.
۳. تفاوت‌های نژادی از طرفی آن چنان که می‌نمایند، بارز و قاطع نیستند، و از طرف دیگر نمی‌توانند تفاوت‌های ذهنی افراد و گروه‌ها و نیز تحولات اجتماعی را تبیین کنند.
۴. «نژادگرایی» نوعی تعصب گروهی است و بنیاد علمی ندارد.
۵. اورگانیسم زمینه رفتار انسانی است، ولی قادر به تبیین زندگی اجتماعی نیست، و از این رو «زیست‌شناسی‌گرایی» باطل است.
۶. کلید تبیین مختصات و تحولات جامعه را باید در محیط اجتماعی انسان‌ها جست.

فصل چهارم

روابط محیط طبیعی و جامعه

I. تأثیر محیط طبیعی در جامعه

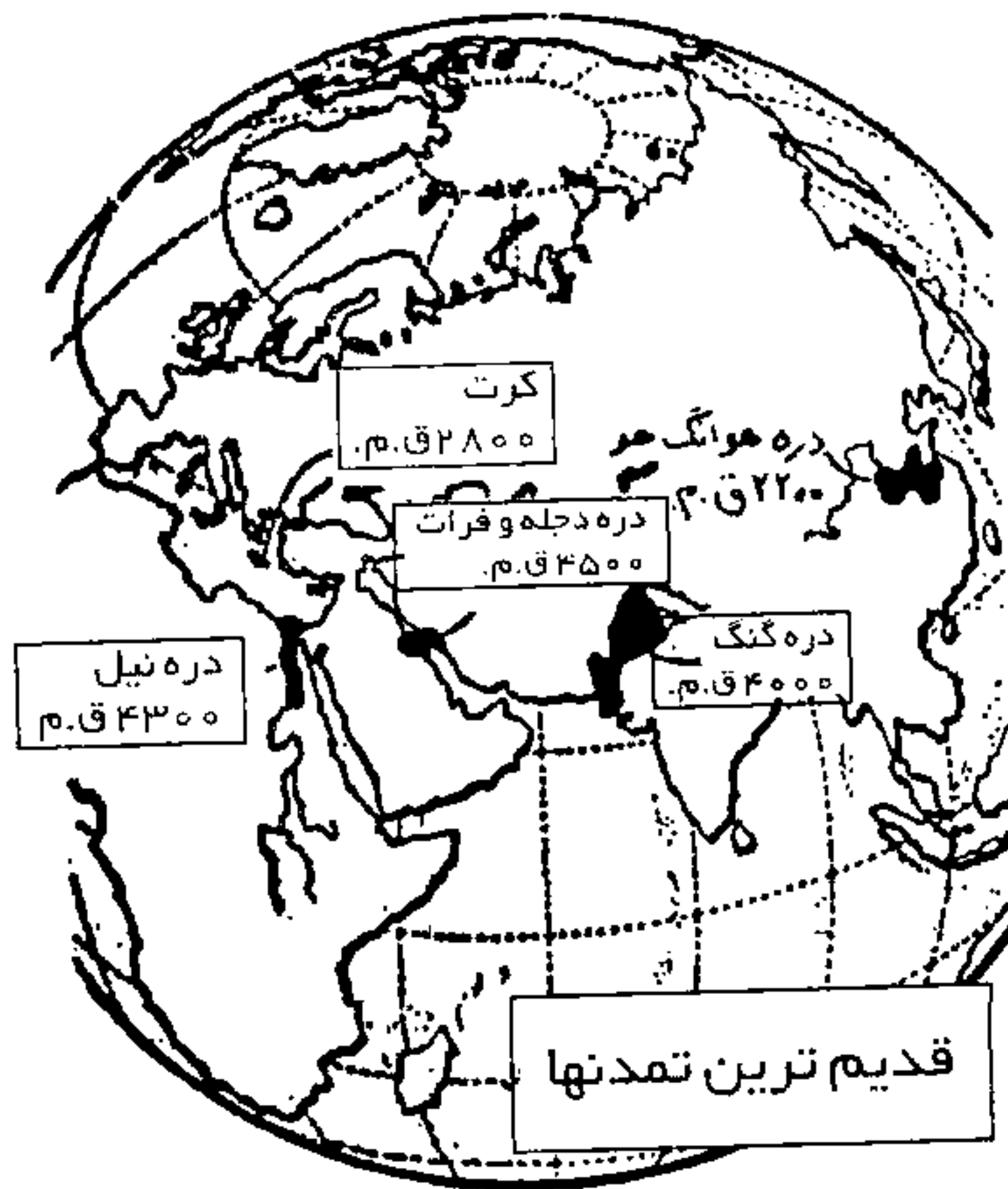
گفته‌اند که محیط طبیعی انسان چگونگی اورگانیزم و خصایص نژادی و زندگی اجتماعی را تعیین می‌کند.

برخی از مردم مخصوصاً آنانی که تفاوت‌های نژادی گروه‌های انسانی را مورد تأکید قرار می‌دهند، بر آن‌اند که اولاً تفاوت‌های اجتماعی محصول جبری تفاوت‌های نژادی هستند، و ثانیاً مقتضیات طبیعی موجب نژادهای گوناگون انسان می‌شوند. بطلان نکته اول را در فصل پیش دریافتیم، و اکنون به نکته دوم می‌پردازیم.

مسئله نژادهای انسانی از تأثیر عوامل طبیعی برکنار نیستند. هر یک از گروه‌های انسانی از دیرباز به اقتضای اوضاع جغرافیایی پیرامون خود تغییراتی کرده‌اند، و بر اثر این تغییرات، توانسته‌اند با محیط جغرافیایی خود سازگار شوند و به زندگی ادامه دهند. فشردگی یا خسته‌های پوست مردم آفریقای استوایی که باعث تیرگی رنگ آنان شده است، معلول مجاهدتی است که بدن‌های آنان برای مقاومت در برابر آفتاب استوایی مبذول داشته‌اند. تنگی سوراخ‌های بینی افراد نژاد اسکیمو نتیجه طبیعی واکنشی است که به تحریک سرمای شدید قطبی، در بدن آنان پدید آمده است، زیرا تنگی منخرین سبب می‌گردد که جریان هوا به آرامی به ریه‌ها برسد و در راه خود، اندکی گرم شود.

گروهی از مردم به اتکاء این گونه آگاهی‌ها، گمان می‌برند که هر کس در زندگی خود، همواره با تغییرات محیط طبیعی تغییر می‌کند، و در این صورت رفتار فردی و

اجتماعی انسان تابع محیط طبیعی است. تردیدی نیست که عواملی مانند سردی و گرمی و خشکی و رطوبت در زندگی روزانه انسانی مؤثرند. بسیاری از مردم مخصوصاً کشاورزان در بهار شور بیش‌تری دارند، و شهرنشینان چون به روستاها و کوهستان‌ها می‌روند، احساس آرامش می‌کنند. اما برخی از محققان به مبالغه می‌گیرند و سراسر زندگی اجتماعی و پیدایش و نمو زبول تمدن‌ها را به عوامل طبیعی مخصوصاً عوامل جغرافیایی نسبت می‌دهند. می‌دانیم که جامعه‌های بزرگ قدیم مانند مصر و بین‌النهرین و چین و هند در کنار رودهای پرآبی چون نیل و دجله و فرات و هوانگ‌هو و سند پدید آمدند. این را هم می‌دانیم که کوهستان‌های سردسیر اساساً تمدن‌پرور نیستند، و نواحی گرمسیر برای پرورش تمدن مناسب‌ترند. اما آیا به اتکای اینگونه آگاهی‌ها می‌توانیم حکم کنیم که زندگی اجتماعی انسان معلول محیط طبیعی اوست، و مشخصات و تحولات هر جامعه به وسیله عوامل طبیعی تعیین می‌شوند؟



پیکر ۷. گاهواره‌های تمدن

می‌توان پذیرفت که عوامل طبیعی مخصوصاً عواملی که دیر زمانی دوام آورند، در چگونگی زندگی فرد و جامعه مؤثر می‌افتند، و انسان هر چه ابتدائی‌تر باشد، بیش‌تر می‌تواند عناصر محیط طبیعی را در خود منعکس کند. جامعه‌های پیش از تاریخ به طرز بارز داغ مختصات محیط جغرافیایی خود را بر جبین دارند. در اعصار گذشته در سرزمین‌های سرسبز، گروه‌های انسانی خود به خود به دام‌داری کشیده شدند و به اقتضای زندگی پر حرکت شبانی، اجتماعاتی ساده و خشن که زمامش به دست مردان کار دیده بود، به بار آوردند، در صورتی که ساکنان دره‌های پر آب کشتکاری پیش‌گرفتند و جامعه‌های ساکن و پیچیده روستایی و شهری را بنیاد نهادند. همچنین در جامعه‌های ابتدائی وسایل زندگی با مختصات محیط جغرافیایی آن جامعه‌ها رابطه‌ای مستقیم داشتند، چنان‌که مردم کوهستان‌ها در غارها سکونت گرفتند، و مردم جنگل نشین برفراز درختان خانه کردند. بر همین شیوه هر گروهی به تناسب مواد و منابعی که در پیرامون خود یافت، دست به ابزارسازی زد. مردم کوه‌نشین وسایل زندگی خود را از سنگ ساختند، حال آن‌که جنگل نشینان بیشتر از چوب سود جستند. مصریان باستان، گیاه بومی خود، بردی (پاپی روس) را برای خط نوشتن به کار بردند، و مردم بین‌النهرین قدیم برای این منظور از گل چسبنده رود فرات لوحه ساختند. ساکنان دیرین اروپای شمالی گوزن را که در آن نواحی فراوان بود، مورد استفاده قرار دادند، و اروپاییان جنوبی اسب را که در جنوب به آسانی به دست می‌آمد، به کار گرفتند. اسکیموهای قطب شمال با برف فراوان آن سامان، خانه بنا کردند و بومیان جزایر ساموآ (Samoa) از پوست بعضی از درختان پیرامون خود لباس بافتند.

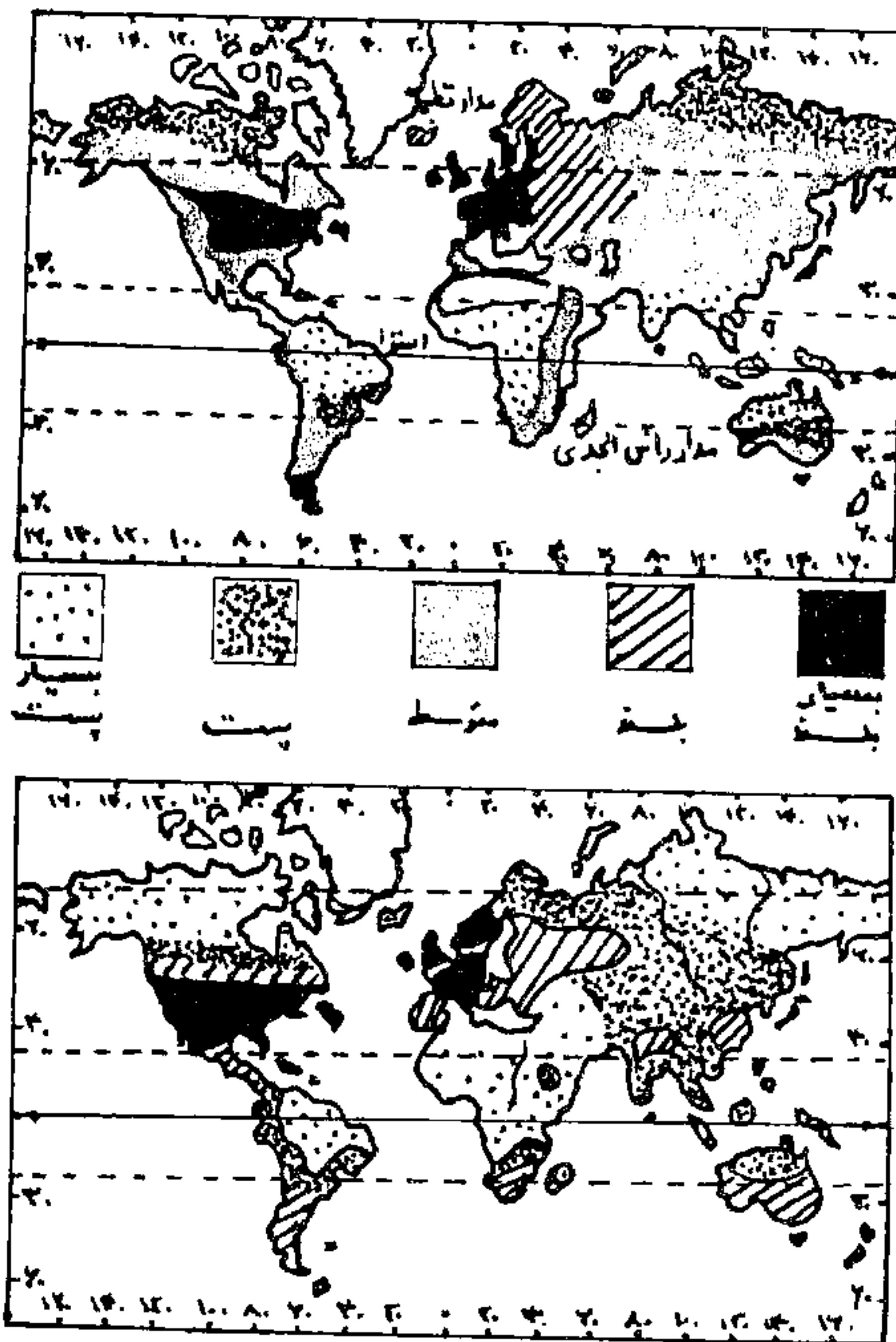
مداخلات محیط جغرافیایی در زندگی انسان سبب شده‌اند که برخی از محققان در اهمیت عامل جغرافیایی مبالغه ورزند و زندگی انسانی را معلول مقتضیات جغرافیایی دانند. مثلاً هانتینگ‌تون در کتاب خود به نام **اقلیم و تمدن**^۱ برای نمایش بستگی جامعه انسانی به محیط جغرافیایی، دو نقشه جالب توجه به ما عرضه داشته است. یکی از این دو نقشه نشان می‌دهد که در برخی از نواحی معتدل نیمکره شمالی اقوامی به سر می‌برند که از لحاظ تندرستی و نیرومندی بر اقوام دیگر برتری دارند؛ و به وسیله نقشه دیگر آگاه می‌شویم که جامعه‌های بزرگ انسانی در همین نواحی معتدل پدید آمده‌اند.

1. Ellsworth Huntington: *Climate and Civilization*, New Haven, 1924, P. 295.

II. نادرستی جغرافیاگرایی

جغرافیاگرایی (geographism) یعنی تبیین زندگی انسانی با عوامل جغرافیایی از لحاظ علمی درست نیست. با وجود کوششی که امثال هان تینگ‌تون برای مربوط دانستن محیط جغرافیایی و زندگی انسان مبذول داشته‌اند، با اندکی دقت می‌توان نادرستی این نظر را دریافت.

پیکر ۸. نقشه‌های هان تینگ‌تون



چه بسا که در منطقه جغرافیایی یگانه‌ای دو یا چند قوم یا نژاد مختلف زیست می‌کنند. مثلاً در سرزمین نروژ هم به افراد کوتاه و نسبتاً تیره رنگ لپ (Lapp) بر

می‌خوریم و هم با افراد بلند بالا و روشن پوست نورس (Norse) رو به رو می‌شویم. بسیاری از نواحی متمدن کنونی مانند سوئد و نروژ و دانمارک در دوره‌های پیشین متمدن نبودند، در صورتی که آب و هوای آن‌ها از دیر باز ثابت مانده است. در میان مردم ابتدائی کنونی به اقوامی بر می‌خوریم که از لحاظ منابع و موادی که برای تعالی جامعه لازم‌اند، غنی هستند، و با این وصف از آن‌ها سودی نمی‌جویند، چنان‌که قوم اونا (Ona) که در نواحی سردسیر آمریکای جنوبی به سر می‌برد، برخلاف قوم اسکیمو، برای خود پوشاک و پناهگاه نمی‌سازد، حال آن‌که پیش از اسکیموها به منابع و مواد لازم برای ساختن خانه و جامه دسترس دارد. از این‌ها گذشته بسیاری از اقوامی که در ناحیه جغرافیایی یگانه‌ای زیست می‌کنند، زندگی یکسانی ندارند. دو قوم سرخ پوست هوپی (Hopi) و ناواهو (Navaho) که در جنوب غربی ایالات متحد آمریکا ساکن‌اند، از حیث زندگی اجتماعی متفاوت‌اند. مثلاً سرخ‌پوستان هوپی کشاورزند و در خانه‌های بلند چند آشکوبی به سر می‌برند، در حالی که سرخ‌پوستان ناواهو به شبانی عمر می‌گذرانند و در کلبه یک آشکوبی پست زندگی می‌کنند. همچنین برخلاف پندار کسانی که زندگی انسانی را وابسته آب و هوای معتدل می‌دانند، برخی از جامعه‌های معتبر در مناطق نامعتدل به بار آمده‌اند. قوم مایا (Maya) از این زمره است. این قوم توانست در اقلیم استوایی آمریکای مرکزی تمدن گران مایه‌ای که به تمدن مصر باستان شباهت فراوان داشت، به وجود آورد، برای خود هرم‌هایی عظیم بسازد، گاه شماری دقیقی ترتیب دهد و بر مفهوم صفر و برخی دیگر از مفاهیم انتزاعی که حتی بر یونانیان و رومیان کهن مجهول بودند، دست یابد.

ساختمان بدن انسانی چنان است که انسان می‌تواند کمابیش با تحولات محیط طبیعی سازگار گردد. در برخی از نواحی زمین مانند سوییس و کوهستان‌های آمریکای مرکزی، یود که مایه اصلی غده تیروئید است و کاهش آن باعث بیماری غمباد (گواتر) می‌شود، کمیاب است. با این وصف، قرن‌هاست که مردم این نواحی مانند مردم نواحی یودخیز به سلامت زندگی می‌کنند.

III. تسلط جامعه بر محیط طبیعی

به راستی باید گفت که محیط طبیعی نیروهای خود را به گروه‌های انسانی عرضه می‌کند، ولی هر گروه موافق مقتضیات خویش، بخشی از نیروها را مورد بهره‌برداری قرار

می‌دهد. باستان‌شناس نام‌دار انگلیسی، گوردون چایلد در آثار فراوان خود، اقتدار عظیم عوامل اجتماعی را نشان داده است. مخصوصاً در دو کتاب معروف **انسان خود را می‌آفریند** و **در تاریخ چه روی داد** می‌رساند که جامعه انسانی نه تنها امکانات طبیعی اعضای خود را در قوالب معینی می‌ریزد و به آنان تشخص می‌بخشد، بلکه محیط طبیعی را هم به صورتی که موافق وضع خود باشد، در می‌آورد. از این رو طبیعتی که گروه‌های انسانی را احاطه کرده است، طبیعت پاک و دست‌نخورده نیست، طبیعتی است که کمابیش رنگی انسانی به خود گرفته است، طبیعتی است اجتماعی یا انسانی. ما امروز به اقتضای نیازمندی‌های اجتماعی خود، جنگل‌های ناسودمند را برمی‌چینیم، کوه‌های مزاحم را با خاک یکسان می‌سازیم، مسیر رودهای سرکش را می‌گردانیم، باتلاق‌ها و دریاچه‌های آسیب‌رسان را خشک می‌کنیم، تاریکی و سردی و گرمی و میغ و مه را از میان برمی‌داریم، سرزمین‌های پراکنده و دورافتاده زمین را بارهاها و وسایل ارتباطی خود یگانگی می‌بخشیم و جنگل و دریاچه و باران مصنوعی به وجود می‌آوریم. همه این‌ها مداخلاتی هستند که جامعه‌های انسانی در محیط طبیعی می‌کنند. مداخلاتی که در همه جا حتی در نواحی استوایی و قطبی انسان را از زنجیرهای طبیعت می‌رهانند و به آزادی و کامیابی می‌رسانند. برای فهم این نکته کافی است که به تغییرات دایمی جغرافیایی جوامع متمدن توجه کنیم.

البته عوامل طبیعی در فعالیت‌های اورگانیزم انسانی مثلاً دم‌زدن و فشار خون و ترشح غده‌ها تغییراتی پدید می‌آورند و حتی آن‌ها را دچار اختلال می‌کنند. ولی معمولاً گروه‌های انسانی برای نفی عوامل نامناسب طبیعت راه‌هایی می‌یابند، چنان‌که در سال‌های اخیر در بسیاری از شهرها برای جبران کمبود یود طبیعی، مقداری یود در آب آشامیدنی حل می‌کنند یا با نمک طعام می‌آمیزند. همچنین جامعه‌ها با وسایلی مانند لباس، بدن را در مقابل ترکناز سرما و گرما و عوامل طبیعی دیگر مجهز می‌کنند. گروه‌های انسانی همچنان‌که با تقویت بدن، از قدرت عوامل طبیعی می‌کاهند، با مداخله در محیط طبیعی و انسانی گردانیدن (humanization) طبیعت، مزاحمت‌های عوامل طبیعی را فرو می‌نشانند. انسان متمدن به قدری بر محیط طبیعی خود مسلط شده است که دیگر تحولات طبیعی از قبیل شب و روز و توالی فصول در زندگی او تأثیر مهمی نمی‌گذارند. جامعه است که همه وجوه زندگی انسانی و حتی چگونگی و دامنه تأثیر

1. V. Gordon Childe: *Man Makes Himself*, London 1940;

2. _____: *What Happened in History*, London 1942.

عوامل طبیعی را تعیین می‌کند. جامعه است که علی‌رغم نیروهای محیط طبیعی، شخص را به فعالیت‌های مطلوب معینی برمی‌انگیزد و فعالیت‌های انسانی را از یوغ عوامل طبیعی آزاد می‌گرداند. طرز کار یک کارگر صنعتی یا تولید اقتصادی یک شهر متمدن وابسته کاهش یا افزایش سرما و گرما و باد و باران نیست. عواملی که جریان کار انسانی را تند یا کند می‌گردانند و تولید جامعه را بالا و پایین می‌برند، عواملی اجتماعی هستند - از عرضه و تقاضا و رقابت تا اختلاف طبقه‌ای و بحران اقتصادی و جنگ. آب و هوا برخلاف مشهور، نمی‌تواند شیوه زندگی انسان را معین کند. مثلاً آب و هوای استوایی به خودی خود تأثیر معینی در فکر و عمل انسان نمی‌گذارد، بلکه موافق مقتضیات زندگی اجتماعی، نتایج متفاوتی پدید می‌آورد: گاهی بر فعالیت انسان می‌افزاید، گاهی از شدت آن می‌کاهد و گاهی اصلاً تغییری در آن نمی‌دهد.

باید پذیرفت که عوامل طبیعی در فعالیت‌های انسانی تأثیری عمیق ندارند و نمی‌توانند مبین زندگی فردی و اجتماعی یا رفتار بدنی و روانی انسان شوند، و بنابراین محیط طبیعی در عرصه زندگی اجتماعی عاملی قاطع و تعیین‌کننده نیست، بلکه خود زیر سلطه جامعه قرار دارد.

نتیجه

۱. «محیط طبیعی» در خصایص نژادی مؤثر است.
۲. محیط طبیعی در چگونگی فعالیت اورگانیزم دخالت دارد.
۳. محیط طبیعی در جامعه‌ها مخصوصاً جامعه‌های ابتدائی تأثیر می‌کند.
۴. ولی هیچ‌یک از این تأثیرات عمیق نیستند، و از این‌رو «جغرافیاگرایی» یعنی تبیین امور اجتماعی با مقولات محیط طبیعی نادرست است.
۵. جامعه با وجود بستگی‌های خود به محیط طبیعی، از آن مستقل است.
۶. جامعه بر محیط طبیعی تسلط دارد، و تسلط آن دم افزون است.

فصل پنجم

جامعه و فرهنگ آن

در دو فصل گذشته دیده‌ایم که اورگانیزم و محیط طبیعی انسان با وجود قدرت پر دامنه خود، در حوزه زندگی انسانی عواملی تعیین کننده و قاطع نیستند و نمی‌توانند از عهده تبیین رفتار انسان برآیند. اورگانیزم زمینه همه افعال فردی و اجتماعی انسان است، اما تعیین کننده آن‌ها نیست. محیط طبیعی انسان را از هر سو احاطه کرده است، ولی زاینده رفتار او محسوب نمی‌شود.

حال که اورگانیزم و محیط طبیعی از تبیین رفتار انسانی کوتاه آمدند، ناگزیر از آنیم که برای باز نمودن رفتار انسانی به محیط اجتماعی انسان، یعنی جامعه، یعنی روابطی که بین انسان‌ها به وجود آمده‌اند، رجوع کنیم.

I. ظهور انسان ابزار ساز و سخنور

چنان که به تفصیل در کتاب‌های مربوط به تکامل طبیعی آمده است، جانوری که انسان از او برخاست، جانوری درخت - زی بود، و فقط گاه گاهی از درختان فرود می‌آمد و پا به خاک می‌نهاد.

در جریان یخبندان‌ها بر اثر امواج سرما، بسیاری از جنگل‌ها خشکیدند و جانوران بسیار یا از میان رفتند یا به نواحی گرمسیر شتافتند. ولی آن جانور درخت - زی چون کمابیش با زندگی روی زمین خوگرفته بود، توانست پس از خشکیدن درختان، روی

خاک به سر برد و با ریشه‌های خوراکی تغذیه کند. ضرورت زندگی، او را بر آن داشت که تنها بر دو پا راه رود و دست‌ها را برای تحصیل غذا یا دفاع به کار برد. پس تدریجاً قامتش راست و انگشتان دست‌هایش دقیق و سلسله اعصابش پیچیده شد، و در نتیجه، قدرت ابزار سازی یافت. ناتوانی او و دشواری ابزار سازی و کارهای حیاتی دیگر از آغاز او را به همکاری و زندگی گروهی کشانید، و ضرورت همکاری، او را به جست و جوی وسیله‌ای برای هماهنگ کردن فعالیت‌های گروهی برانگیخت، و بر اثر آن، زبان-نخست زبان حرکتی (gesture language) و سپس زبان صوتی-فراهم آمد.

بدیهی است که این تطورات عظیم در ظرف چند دهه یا سده روی نداد. ده‌ها هزار سال گذشت تا حیوان درخت-زی نخستین تکامل کرد و چیزی انسان-گونه (near-man) شد.

ابزار سازی و سخن‌وری مناسبات انسان‌ها و نیز قدرت تفکر را بسط دادند. به برکت ابزار سازی بود که قسمت بزرگی از دسترنج هر نسلی به صورت ابزار به نسل بعد انتقال یافت و در جریان این انتقال، افزایش پذیرفت. تکلم نیز باعث شد که اولاً تفکر انتزاعی انسانی میسر شود، و ثانیاً هر نسلی بتواند آموخته‌های خود را به نسل بعد منتقل کند. چون دستگاه عصبی انسان بسیار پیچیده است و نیز چون دوره بستگی کودک به مادر - که نخستین و مهم‌ترین دوره یادگیری است - بسیار دراز است، کودک انسانی مرتبه‌ها بیش از بچه سایر حیوانات از هم‌نوعان خود می‌آموزد و به وسیله آموخته‌های خود، بر دشواری‌های زندگی غالب می‌آید. تجربه نشان داده است که یادگیری در زندگی حیوانات عالی، مقامی والا دارد. مثلاً معلوم شده است که بچه گربه اگر پیش از چهار ماهگی طرز شکار موش را ببیند و بیاموزد، بعداً صیادی ماهر می‌شود و بیش از گربه‌های آموزش نیافته موش می‌گیرد. فیل و اسب و سگ و برخی از میمون‌ها نیز قدرت یادگیری کافی دارند. ولی هیچ جانوری از این حیث به گرد انسان نمی‌رسد.

انسان چهار امتیاز دارد: گروه جوست، ابزار می‌سازد، سخن می‌گوید و می‌اندیشد. از این رو او را انسان جامعه‌زی (homo politicus) و انسان ابزار ساز (homo faber) و انسان سخن‌ور (homo loquax) و انسان اندیشه ورز (homo sapiens) نامیده‌اند.

چنان که گفته شد، انسان‌ها به وسیله زبان و ابزارها به یکدیگر پیوند می‌خورند. بر این سخن باید افزود که از این پیوند، گروه (group) و جامعه (society) پدید آمدند. گروه واحدی است مرکب از دو یا چند تن که با یکدیگر ارتباط دارند، و جامعه گروه وسیع و پر

دوامی است مرکب از کثیری مرد و زن و کودک که وجوه اشتراک فراوانی دارند و برای بقا و استمرار خود همکاری می‌کنند و سازمان‌های متعدد به وجود می‌آورند. جامعه با آن‌که وابسته افراد است، چیزی است غیر از افراد خود. جامعه نتیجه روابطی است که بین افراد برقرار می‌شوند. هیچ یک از افراد، جامعه را خلق نمی‌کنند. جامعه از روابط بین افراد پدید می‌آید. جامعه یا شبکه روابط انسانی بر اثر جبر زندگی انسانی فراهم می‌آید و چون فراهم آمد، ضرورتاً به عنوان عاملی مستقل، در همه اعضای خود مؤثر می‌افتد و همه را تغییر می‌دهد. جامعه حاصل جمع عددی افراد نیست، بلکه واحدی است با کیفیتی مستقل، کلی است متمایز از اجزای خود. وجود کمی آن ناشی از وجود افراد است، ولی وجود کیفی آن از افراد استقلال دارد.

از این جاست که جامعه بخشی از محیط طبیعی نیست، و قوانین جغرافیایی از عهده تبیین آن بر نمی‌آیند. از این جاست که جامعه معلول اورگانیزم نیست و با قوانین عالم اورگانیک تبیین نمی‌شود. جامعه - چه کوچک، چه بزرگ - دارای کیفیات مستقل و قوانین مخصوص است. شناخت آن با شناخت محیط جغرافیایی یا شناخت اورگانیزم انسانی میسر نمی‌شود. برای شناخت آن باید در تحولات خود آن تأمل کرد، نظامات خود آن را دریافت و به قوانین خود آن پی برد. محیط جغرافیایی و اورگانیزم انسانی در زندگی جامعه دخیل‌اند، ولی سیر جامعه تابع حرکاتی است که از ذات آن برمی‌خیزند. طبیعت سدّ راه جامعه می‌شود، اما جامعه به راه خود می‌رود. افراد زاده می‌شوند و می‌میرند، ولی جامعه همچنان ادامه می‌یابد. عناصر کمی جامعه همواره تغییر می‌کنند، ولی کیفیت جامعه به این آسانی‌ها تغییر نمی‌پذیرد.

II. فرهنگ جامعه

جامعه به وسیله میراث اجتماعی (social heritage) یا میراث فرهنگی (cultural heritage) یا فرهنگ (culture) خود به اورگانیزم‌های انسانی نظام می‌بخشد و افراد را به رنگ خود در می‌آورد و ناگزیر از رفتارهایی معین می‌کند. از این رو با وجود آمد و رفت نسل‌ها، فرهنگ جامعه برقرار می‌ماند، و استمرار جامعه حفظ می‌شود. کلمه فرهنگ معنی بسیار وسیعی دارد. تایلر (Tylor) فرهنگ را در معنی دانش و عقاید و هنرها و اخلاق و رسوم و سایر آموخته‌های اجتماعی انسان به کار برد.^۱ اما در عصر ما

1. E. B. Tylor: *Primitive Culture*, New York, 7th ed., 1924, P.1.

فرهنگ بر کالاها و رسوم و معتقدات و علوم و هنرها و سازمان‌های اجتماعی دلالت می‌کند. انسان به وسیله فرهنگ جامعه خود، موجودی اجتماعی می‌گردد، با مردم پیرامون خود از هزاران جهت هماهنگی می‌یابد و از مردم جامعه‌های دیگر از صدها جهت متفاوت می‌شود.

بر اثر بسط میراث فرهنگی جامعه است که تکامل جامعه ممکن می‌شود و انسان از سایر حیوانات ممتاز می‌گردد. حیوانات عالی و از آن جمله انسان همکاری و تقلید و جنگ می‌کنند و در ضمن این فعالیت‌ها راه و رسم زندگی را می‌آموزند. ولی حیوانات غیر انسانی این گونه فعالیت‌ها را به اقتضای غرایز خود صورت می‌دهند. انسان از فرهنگ خود الهام می‌گیرد و عمل می‌کند، و فرهنگ منحصر به انسان است. حیوانات نه ابزار می‌سازند، نه قدرت یادگیری فراوان دارند، و نه می‌توانند آموخته‌های خود را به نسل بعد منتقل کنند. در نتیجه از میراث اجتماعی یا فرهنگ محروم‌اند.

فرهنگ مبین رفتار انسانی و فراز و نشیب‌های زندگی اجتماعی است. ولی زندگی حیوانی با وراثت اورگانیک تبیین می‌شود. حیوانات غیرانسانی از طریق بدن خود، از نسل‌های پیش ارث می‌برند، و انسان به وساطت فرهنگ از مرده ریگ اسلاف خود نصیب می‌برد. میراث حیوانی میراثی بدنی است، و میراث انسانی میراثی اجتماعی است. میراث بدنی به دشواری افزایش می‌یابد، ولی میراث اجتماعی همواره در کار دگرگونی و گسترش است. هر یک از انواع حیوانی در مواردی معین و به صورتی مشخص می‌جنگند اما رفتار جنگی انسانی نه عمومیت دارد و نه یکسان است. در فرهنگ برخی از جامعه‌ها مانند جامعه آمریکاییان کوای کر (Quaker) و سرخ پوستان زونی (Zuni) و اسکیموها، جنگجویی رواجی ندارد، حال آن‌که سرخ پوستان کرو (Crow) مانند رومیان باستان برای جنگیدن زندگی می‌کنند.

پیکر ۹. تفاوت‌های فرهنگی



زد و خورد در هر فرهنگی آداب و شیوه‌های خاص دارد

گفته‌اند که فرهنگ‌های جامعه‌های گوناگون وجوه مشترکی دارند، و این وجوه مشترک از طبع انسانی تراوش می‌کنند. بی‌گمان جامعه‌های متفاوت در کارهایی از قبیل ابزارسازی و دادوستد و همکاری و زناشویی و مهمان‌نوازی و آشپزی و زمان‌سنجی و آرایش و معاشقه و رقص و هنر آفرینی و افسانه‌سازی و جادوگری و بازی و آموزش و پرورش و پاداش دادن و کیفر بخشیدن اشتراک دارند. اما باید گفت که این وجوه مشترک بسیار کلی‌اند، و محتوا و مفهوم آن‌ها نزد صاحبان فرهنگ‌های متفاوت یکسان نیستند. از این گذشته وجوه مشترکی که در فرهنگ جامعه‌های متفاوت موجودند از طبع انسانی نمی‌تراوند، بلکه همانندی جامعه‌ها موجد وجوه مشترک می‌شوند. مثلاً خوی اجتماعی انسان‌ها زاده فطرت مادرزاد انسانی نیست، زاده روابطی است که الزاماً انسان‌ها را به یک دیگر پیوند می‌دهند.

فرهنگ‌های ما نه از «طبع تغییر ناپذیر انسانی» سرچشمه گرفته‌اند و نه از محیط

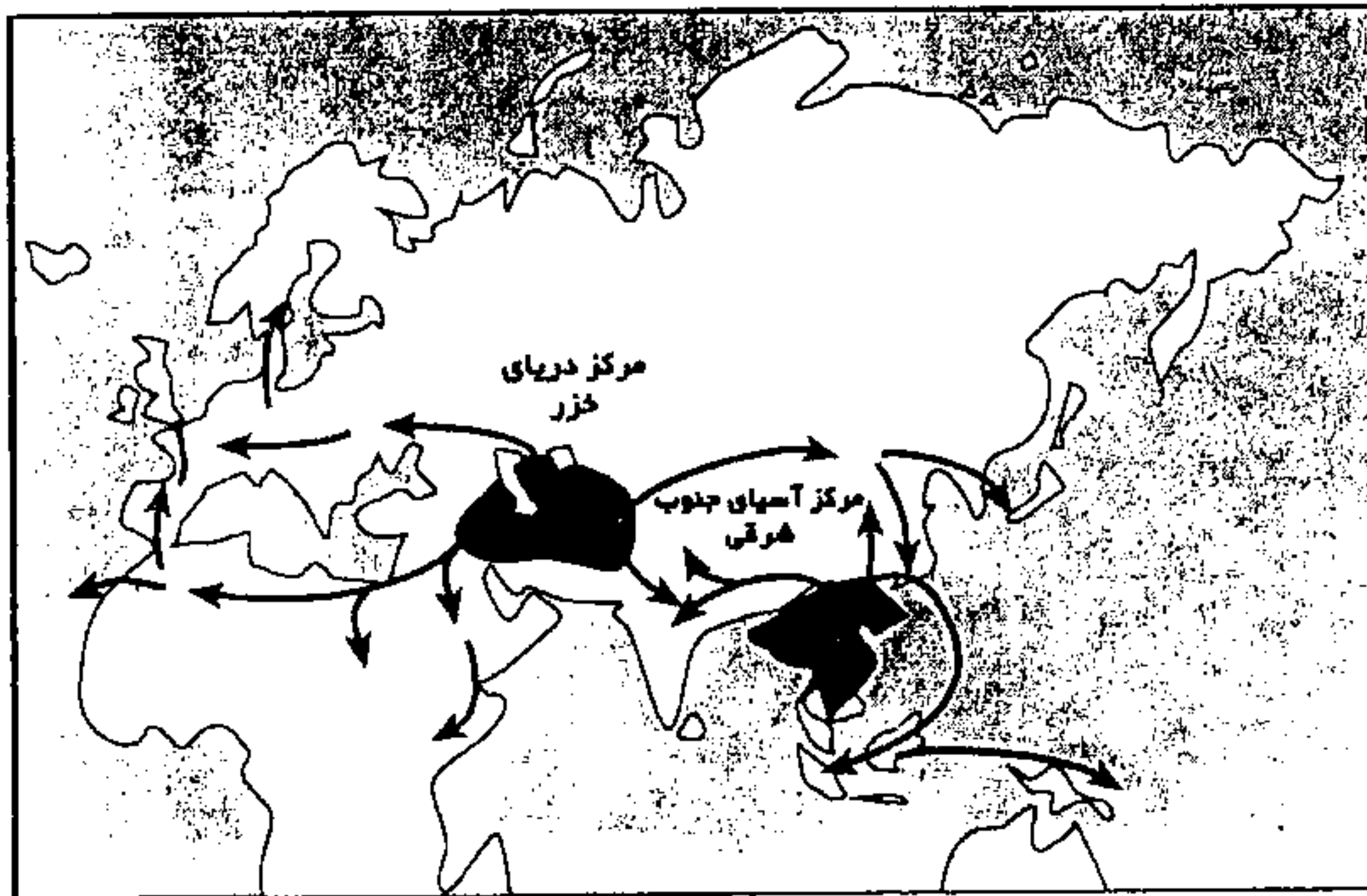
طبیعی برخاسته‌اند. این جامعه‌های ما هستند که به ما طبیعی اجتماعی و تغییرپذیر بخشیده‌اند و محیط طبیعی و اورگانیزم را به زیر سلطه ما آورده‌اند. ما می‌توانیم با هر نوع سرزمین و آب و هوایی بسازیم، ولی خرس قطبی قادر به تحمل گرمای نواحی استوایی نیست و فیل آفریقایی در نواحی قطبی از پای در می‌آید. انسان تغذیه را کاری تفتنی می‌گرداند، به صرف مواد غیر لازم و حتی زیان بخشی مانند الکل می‌پردازد، اما حیوان همیشه غذای مورد حاجت خود را می‌جوید و به قدر اشتها می‌خورد.

فرهنگ عصاره زندگی اجتماعی است و در تمام افکار و امیال و الفاظ و فعالیت‌های ما منعکس می‌شود. از این رو انطباق طبیعی (natural adaptation) که شرط اصلی زندگی حیوانی است، در عالم انسانی اهمیت خود را از دست می‌دهد. مقتضیات محیط طبیعی جبراً اورگانیزم‌های حیوانی را دگرگون می‌کنند، و این دگرگونی باعث انطباق آن‌ها بر طبیعت می‌شود. ولی انسان به اتکای فرهنگ خود، از یوغ طبیعت می‌رهد و به جای آن که در مقابل تحریکات محیط طبیعی، دستخوش تغییرات اورگانیک شود، طبیعت را موافق حال خود، تغییر می‌دهد. آنچه برای انسان ضرورت دارد، سازگاری اجتماعی (social adjustment) است، به این معنی که باید با عمد و وقوف، رفتار خود را با فرهنگ جامعه سازگار کند. انسانی که با فرهنگ جامعه خود سازگار باشد، به سهولت زندگی خواهد کرد، و جامعه‌ای که از سازگاری بهره‌ور گردد، همواره از انطباق خود بر طبیعت بی‌نیازتر خواهد شد. اما خواهیم دید که تکامل جامعه با ناسازگاری مقرون است.

III. فرهنگ شناسی

فرهنگ‌های زمین بسیار گوناگون‌اند، و شناخت آن‌ها کاری است دشوار. نخستین فرهنگ‌ها در آغاز دوره پارینه سنگی (Paleolithic) یعنی در حدود پانصد هزار سال پیش به وجود آمدند. در دوره نوسنگی (Neolithic) که انسان آغاز کشاورزی کرد، فرهنگ‌ها در همه جا مخصوصاً در نواحی بار خیز منطقه خزر و آسیای جنوب شرقی سخت تکامل کردند و به سرزمین‌های دور دست رسیدند. از آن پس همواره دامنه و پیچیدگی و گوناگونی بیش‌تری یافتند و با سرعتی روز افزون پخش شدند.^۱

1. C. S. Coon: *The Story of Man*, New York, 1954, p. 126.



پیکر ۱۰. ظهور و سیر فرهنگ در دوره نوسنگی

از میان فرهنگ های جامعه های متعدد انسانی، آنهایی که از شرایط مناسبی برخوردار بوده اند، همواره گسترش یافته و از مراحل چندی گذشته اند. از این رو می توان گفت که فرهنگ های انسانی بر روی هم مسیری تکاملی داشته اند. جامعه شناسان و مردم شناسان و تاریخ شناسان با آن که در تبیین جریان تکامل فرهنگ ها دقیقاً همداستان نیستند، در طبقه بندی مراحل تکامل فرهنگی کمابیش یک زبان اند و چنان که پس از این خواهیم دید، از توالی فرهنگ های دوره گردآوری خوراک (food-gathering) و دوره تولید خوراک (food-production) و دوره تولید ماشینی (mechanical production) دم می زنند.

اجمالاً می توان گفت که تکامل فرهنگ در هزاره های اخیر سرعت گرفت، و در پرتو آن ابداعات انسانی روزافزون شدند.

اگر تمام دوره پانصد هزار ساله تکامل انسان را دوازده ساعت بینگاریم، جدول زیرین به دست خواهد آمد:

نیم شب: عصر انسان درختزی.

یازده صبح: عصر انسان نشان درتال (Neanderthal).

یازده و چهل دقیقه: عصر انسان کرومانیون (Cro-Magnon).

یازده و پنجاه و هفت دقیقه: دوره طلایی یونان.

یازده و پنجاه و نه دقیقه و نیم: آغاز علوم جدید.

برای شناخت هر جامعه یا دوره شناخت فرهنگ آن جامعه یا دوره ضرورت دارد. بدون فرهنگ‌شناسی (culturology) به هیچ روی نمی‌توان تطورات جامعه‌ها را تبیین کرد. بدین سبب محققان علوم اجتماعی مخصوصاً مردم‌شناسان کوشیده‌اند که برای تجزیه و تبیین فرهنگ‌ها شیوه‌ها و مقوله‌های نتیجه‌بخشی ابتکار کنند. با این شیوه‌ها و مقوله‌ها، شناختن فرهنگ‌های جامعه‌های ابتدائی فراموش شده نسبتاً دشوار است.

از لحاظ فرهنگ‌شناسی، فرهنگ هر جامعه دو جنبه متمایز دارد: مادی و غیر مادی.

فرهنگ مادی (material culture) شامل وسایلی است که به دست اعضای پیشین جامعه ساخته شده و برای اعضای حاضر به ارث مانده‌اند. فرهنگ غیر مادی (non-material culture) یا فرهنگ مجرد (immaterial culture) یا فرهنگ معنوی (spiritual culture) شامل رسوم و معتقدات و علوم و هنرهایی است که عمداً به وسیله زبان و خط فراگرفته می‌شوند.

پیکر ۱۱. زمان پیدایش عوامل مهم زندگی اجتماعی

عصر حاضر ۵۰۰ ق.م	عصر آهن ۱,۰۰۰ ق.م	عصر مفرغ ۲,۰۰۰ ق.م	عصر نوسنگی ۶,۵۰۰ ق.م	عصر پارینه سنگی اخیر ۱۳,۵۰۰ ق.م	عصر پارینه سنگی ابتدائی ۵۰۰,۰۰۰ ق.م	
						آتش
						ابزار از سنگ چخماق
						دسته چوبین
						ابزارهای استخوانی
						پیکرنگاری و کنده کاری
						ظهور دین
						ابزارهای سنگی صیقلی
						تیر و کمان
						سفالگری
						رام کردن سگ
						رام کردن گاو
						رام کردن اسب
						باغدگی
						بیل
						خیش
						مس
						آهن
						مفرغ
						خط
						گاه شماری
						فلزگدازی
						چاپ
						اسلحه آتشین
						شیشه
						فولاد
						نیروی برق
						علم شیمی
						ماشین بخار
						وسایل ارتباطی بی سیم
						موتور انفجار داخلی
						مواد مصنوعی
						لامپ رادیو

در این جدول افزایش دم افزون ابداعات به خوبی ملاحظه می شود

هم فرهنگ مادی و هم فرهنگ غیر مادی مشتمل بر اجزای بی شماری هستند که هر یک مستقلاً کارکرد (function) معینی صورت می‌دهند - از کارکرد یک مداد یا یک کارد یا یک کلاه یا یک اتومبیل تا کارکرد یک فکر یا یک کلمه یا یک قصه. چون هر یک از اجزای فرهنگ به منزله وجوه اختصاصی فرهنگ هستند، می‌توان آن‌ها را ویژگی‌های فرهنگی (culture traits) خواند. معمولاً تعدادی از ویژگی‌های فرهنگی گرد می‌آیند و یک واحد پیچیده‌تر به نام مجموعه فرهنگی (culture complex) به وجود می‌آورند. صنایع ماشینی و فردگرایی (individualism) و یک زنی (monogamy) در شمار مجموعه‌های فرهنگی مغرب زمین هستند.

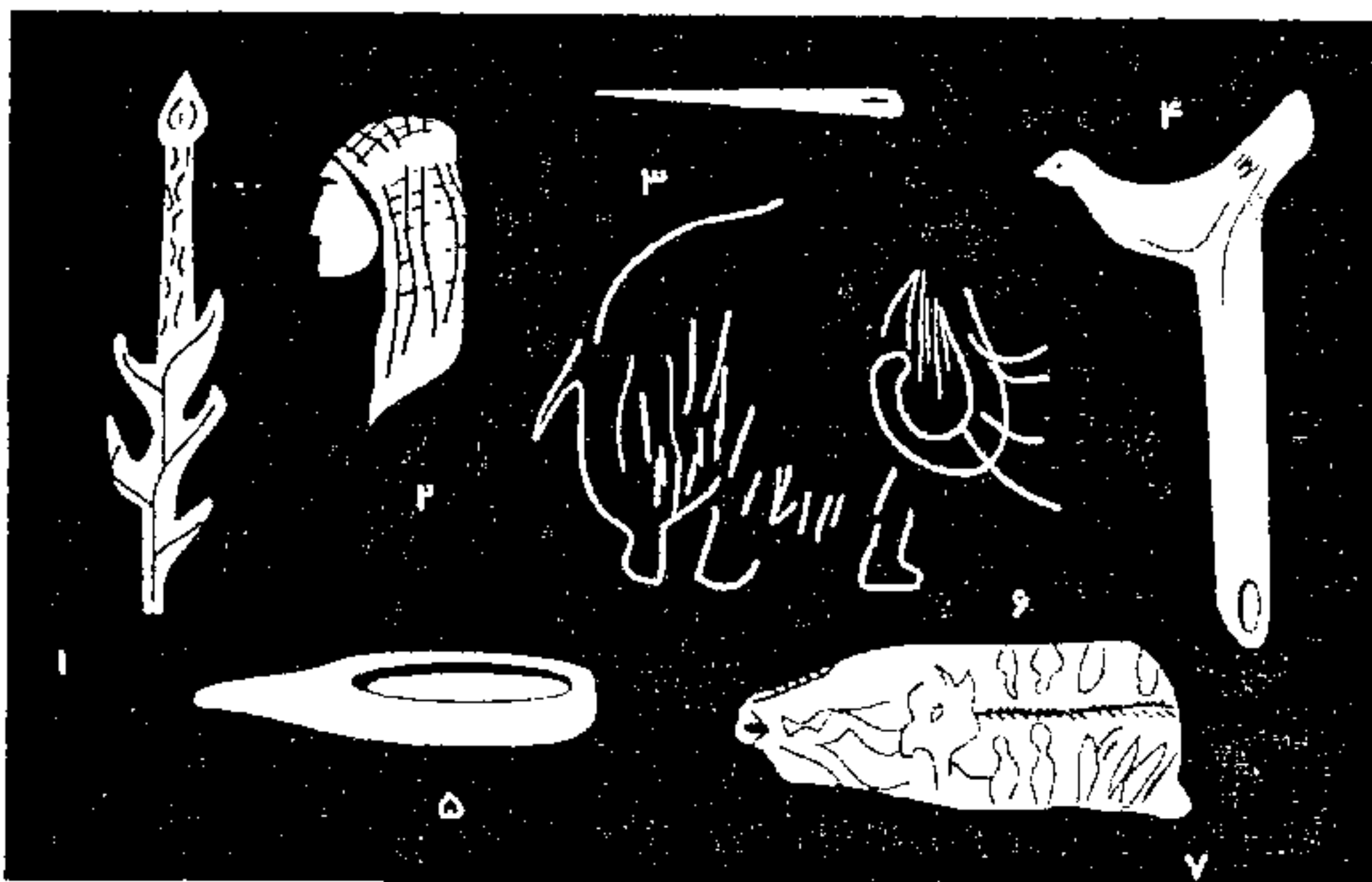
اما فرهنگ با آن که از ویژگی‌های بسیار گوناگونی ترکیب شده است، باز فاقد وحدت نیست. فرهنگ همانند جامعه‌ای که از فرهنگ بهره‌برداری می‌کند، پاسخ‌گوی نیازهای گوناگون انسانی است، و همچنان که نیازهای انسانی با یک دیگر ارتباط و تناسب دارند، فرهنگ و جامعه نیز در عین کثرت، از وحدت برخوردارند. اجزای هر فرهنگ موافق ترتیب یا هیئت یا پیکربندی (configuration) معین، به یک دیگر پیوسته‌اند، و انتظامی میان آن‌ها برقرار است. این انتظام که در همه مجموعه‌های مختلف فرهنگ منعکس می‌شود، مدل فرهنگی (culture model) یا انگاره فرهنگی (culture pattern) نام گرفته است.

به این شیوه هر فرهنگی مدل‌ها یا انگاره‌های معین دارد و به وسیله آن‌ها از فرهنگ‌های جوامع و ادوار دیگر باز شناخته می‌شود. انگاره‌های فرهنگی ایجاب می‌کنند که فرهنگ دارای وحدت باشد و حوزه فرهنگی (culture area) مشخصی به وجود آورد.

اگر فجایع طبیعی یا اجتماعی عظیم پیش نیابند، فرهنگ پیوسته گسترش می‌یابد و پیچیده می‌گردد. حوادث خطیری که فرهنگ را متزلزل می‌کنند، معمولاً باعث از هم گسیختن مجموعه‌های فرهنگی و دگرگونی انگاره فرهنگی می‌شوند، ولی به ویژگی‌های فرهنگی آسیب نمی‌رسانند. بسیاری از محققان به فرهنگ‌های پیچیده جامعه‌های شهری، تمدن (civilization) می‌گویند.

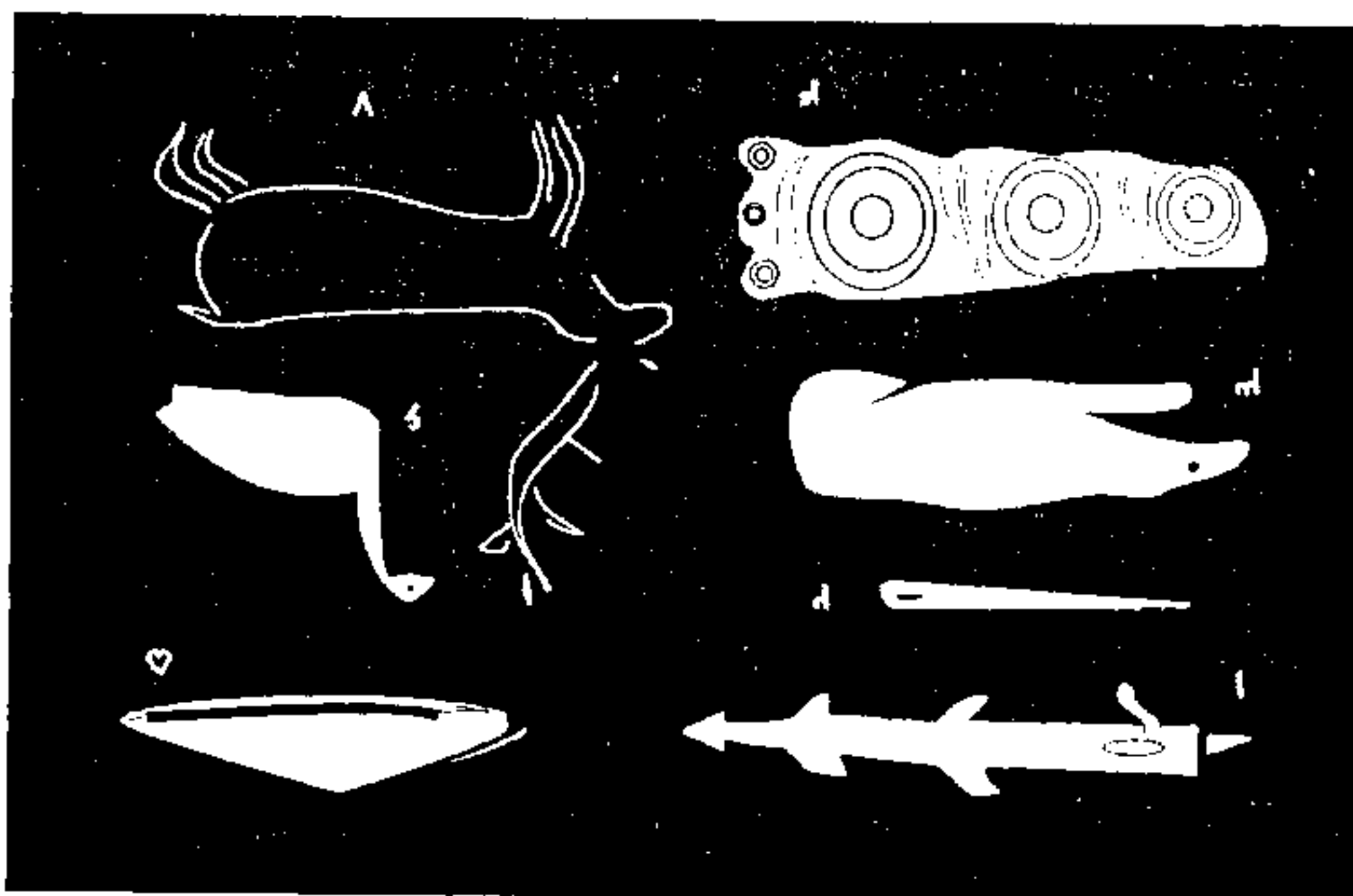
مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان و تاریخ‌شناسان مجاهدت ورزیده‌اند تا با شیوه‌ها و مقولات خاص فرهنگ‌شناسی و از روی ابزارهایی که از جامعه‌های پیشین مانده‌اند، به فرهنگ آن‌ها پی ببرند. چون ابزار سازی مهم‌ترین و حیاتی‌ترین فعالیت انسانی است،

پیکر ۱۲. دست ساخت‌های انسان‌های کرومان یون



۱. زوبین خاردار ۲. تندیس زن ۳. سوزن استخوانی ۴. زوبین افکن
۵. چراغ سنگی ۶. پیکر ماموت ۷. حکاکی بر استخوان

پیکر ۱۳. دست ساخت‌های اسکیموها



۱. زوبین خاردار ۲. سوزن ۳. تندیس خرس ۴. حکاکی بر چوب
۵. چراغ ۶. تندیس پرنده ۷. پیکر گوزن

می‌توان پذیرفت که انسان در هر دوره حداکثر تلاش را برای بهبود ابزارهای خود مبدول داشته، و از این رو همه امکانات فرهنگ او در ابزار سازی انعکاس یافته‌اند. بنابراین باید ابزارهای هر دوره را روشن‌ترین نمودارهای فرهنگ آن دوره شمرد، و فرهنگ‌ها را از روی تکامل ابزار سازی آنها سنجید و مقایسه کرد. مثالی می‌آوریم: اکثر ابزارهایی که از انسان کرومانیون مانده‌اند، شباهت تامی به ابزارهای قبایل اسکیمو دارند، و به طوری که از پیکرهای ۱۲ و ۱۳ برمی‌آید، فرهنگ مادی انسان‌های کرومانیون سخت به فرهنگ مادی اسکیموها می‌ماند. پس می‌توان حکم کرد که فرهنگ‌های غیر مادی آنها هم کمابیش یکسان بوده‌اند، و بنابراین شناخت فرهنگ اسکیموها وسیله شناخت فرهنگ انسان کرومانیون است. شناخت مستقیم مجموعه‌های فرهنگی انسان‌های کرومانیون ابدأ میسر نیست، زیرا این انسان‌ها در دوره میانه سنگی (Mesolithic) یعنی در فاصله دو دوره پارینه سنگی و نو سنگی می‌زیسته‌اند و پنجاه تا ده هزار سال با ما فاصله دارند. شناخت آنان فقط به طور غیر مستقیم میسر است. در این صورت آشکار می‌شود که بررسی جامعه‌های ابتدائی موجود که تعداد آنها از چند صد درمی‌گذرد، از جهات بسیار فایده و لزوم دارد. برای آن که از تجزیه و تبیین فرهنگ یک جامعه ابتدائی نمونه‌ای به دست دهیم، اختصاراً از فرهنگ اسکیموها یاد می‌کنیم.

IV. فرهنگ اسکیموها

اسکیموها قوم ابتدائی دور مانده‌ای هستند که در سرزمین‌های پهناور قطب شمال پراکنده‌اند. اینان به اقتضای محیط خود فرهنگ ساده ولی کار آمدی به بار آورده‌اند. این فرهنگ با آن که در طی هزاران سال تغییر قابل‌ی نکرده است، برای رفع نیازمندی‌های اسکیموها کافی است. مختصات مادی و غیرمادی فرهنگ اسکیموها چنین‌اند:

فرهنگ مادی: اسکیموها با پوست جانوران برای خود جامه و کفش و زورق و سورت‌مه می‌سازند و جامه خود را با نقش و نگار می‌آرایند و زینت افزارهای ساده‌ای فراهم می‌آورند. با برف کلبه‌هایی محکم و آسایش بخش بنا می‌کنند و برای دخول نور، پنجره‌هایی که با قطعات یخ پوشیده می‌شوند در دیوارهای کلبه ترتیب می‌دهند و برای جلوگیری از ذوب بدنه، آن را به وسیله پوست جانوران عایق پوش می‌کنند. سقف کلبه به

شکل گنبد است، و گفتنی است که بنای گنبد دشواری فراوان دارد و حتی رومیان باستان از ساختن آن عاجز بودند. مهارت اسکیموها در کلبه‌سازی به پایه‌ای است که یک فرد به تنهایی در ظرف ساعاتی معدود برای خانواده خود کلبه‌ای برپا می‌دارد.

اسکیمو برای جست و جوی خوراک به سفرهای دراز می‌رود و فواصل طولانی را با سورتمه یا زورق می‌پیماید. گرگ را رام می‌کند و برای کشیدن سورتمه پرورش می‌دهد. زورق او سرتاسر به استثنای محل نشستن سرنشین، پوششی از پوست نفوذ ناپذیر دارد. از این رو اگر واژگون شود، آب به آسانی در آن راه نمی‌یابد.

اسکیموها برای جنگ با گرگ‌ها و جانوران دریایی، سلاح‌ها و دام‌های شگرفی ساخته‌اند و یکی از آن سلاح‌ها زوبین خارداری است که به ریسمانی متصل است. چند کیسه پر باد که چیزی جز مئانه جانوران نیستند، و نیز شیء طبل مانندی به سر دیگر ریسمان بسته شده‌اند. وقتی که فرد اسکیمو زوبین خاردار را به سوی جانوری دریایی مثلاً یک گراز ماهی پرتاب و جانور را زخمی می‌کند، معمولاً جانور بی‌درنگ به هلاکت نمی‌رسد، بلکه به جنب و جوش می‌افتد و چه بسا که دور می‌شود و زوبین را هم با خود می‌برد. اما کیسه‌های پر باد روی آب می‌مانند و تعقیب و گرفتاری جانور را ممکن می‌گردانند، و نیز شیء طبل مانند مثل یک چتر نجات در مقابل جریان هوا و آب مقاومت می‌کند و از سرعت جانور زخمی می‌کاهد.

فرهنگ غیر مادی: اسکیموها به ماده خدایی به نام سدنا (Sedna) اعتقاد دارند و بر آن‌اند که سدنا با پدر خود در قعر دریاها به سر می‌برد و بر دریاها مسلط است. سدنا چون به خشم بیفتد، دریاها را توفانی می‌کند و صید جانوران را از انسان دریغ می‌ورزد. نیروهای لاهوتی دیگری هم که اینوا (inua) خوانده می‌شوند، وجود دارند، و این‌ها هستند که آنگاکوت (angakut)‌ها یا کاهنان را قدرت اعجاز می‌بخشند. اسکیموها کاهنان خود را بسیار بزرگ می‌شمارند و برای درمان بیماری و رفع قحطی و نظایر این‌ها به آنان رجوع می‌کنند. برای مراسم جادویی خود، کلبه‌های بزرگی می‌سازند و به نام پرستش نیروهای لاهوتی، به رقص و ترنم می‌پردازند. جانوران را وابسته نیروهای لاهوتی می‌دانند و از این جهت پس از صید آن‌ها، مراسمی به جای می‌آورند. مثلاً هنگام بریدن و پاک کردن لاشه خوک آبی، همه کارها را متوقف می‌کنند و پس از کشتن گراز ماهی سه روز دست به کار نمی‌زنند. همه و مخصوصاً زنان موظف‌اند که در پاره‌ای موارد از خوردن گوشت خام و شرکت در جشن‌ها خودداری نمایند، و قواعدی برای مجازات متخلفان وجود دارند.

مرد، رئیس خانواده است و انحرافات جنسی زن را سهل نمی‌گیرد. ولی اگر مهمانی بر او وارد شود، همچنان که به او خوراک و پناهگاه می‌دهد، زن خود را موقتاً به او وامی‌گذارد. رضایت زن نیز برای این مهمان نوازی ضروری است، و امتناع مهمان از قبول زن، نوعی اهانت است. اعضای پیر و ناتوان خانواده در مواردی داوطلب مردن می‌شوند و بر اثر آن، یا بی‌خبر، سر به بیابان می‌گذارند یا از کسان خود می‌خواهند که آنان را ترک گویند. به هنگام قحطی معمولاً هر خانواده‌ای اعضای ناتوان خود را رها می‌کند.

اسکیموها پرخاشگر و تند خو و جنگی نیستند و برای رفع اختلافات خود، شیوه‌های بدیعی به کار می‌برند. از آن جمله شیوه حل و فصل برخی از اختلافات خانواده‌هاست. اگر یکی از اعضای یک خانواده از عضو خانواده دیگری آسیبی ببیند، دو خانواده تن به مبارزه دل‌پذیری می‌دهند. به این معنی که در حضور دیگران به مشاعره می‌پردازند، و برنده مشاعره برنده مبارزه است! ترانه‌هایی که هر یک از دو طرف ترنم می‌کنند، بالبدیهه به وسیله خود آنان ساخته می‌شود، و داوری برعهده حاضران است. معمولاً چند خانواده اسکیمو در جوار یک دیگر به سر می‌برند و در خوراک و اموال شریک یک دیگرند. از مالکیت خصوصی خبری نیست. حکومت مشخصی ندارند، و امور گروهی به وسیله کاهنان و صیادان برجسته رتق و فتق می‌یابند. جنسیت ملاک تقسیم کار است: مردان مشترکاً به شکار می‌روند و خانه می‌سازند، و زنان تهیه خوراک و پوشاک را برعهده دارند. همه از سلامت فراوان برخوردارند و افسردگی و اندوه نمی‌شناسند.^۱

1. K. Rasmussen: *The People of the Polar North*, London, 1908.

نتیجه

۱. انسان از تکامل طبیعی جانوران دیگر به وجود آمد.
۲. انسان‌ها به حکم ضرورت از آغاز به افزارسازی و سخن‌گویی و نوآموزی پرداختند و جامعه تشکیل دادند.
۳. «جامعه» گروه وسیع پردوامی است مرکب از افرادی که برای بقا و استمرار خود همکاری می‌کنند و سازمان‌های متعددی به وجود می‌آورند.
۴. آنچه جامعه می‌آفریند و به انسان‌ها وا می‌گذارد، «فرهنگ» نام دارد.
۵. همچنان که حیوانات دیگر ناگزیر از «انطباق» بر طبیعت‌اند، انسان باید با فرهنگ جامعه «سازگار» شود.
۶. «فرهنگ مادی» و «فرهنگ غیرمادی» جامعه با آن که از «ویژگی‌های فرهنگی» و «مجموعه‌های فرهنگی» مرکب شده‌اند، باز دارای «انگاره‌های» معین هستند و «حوزه فرهنگی» مشخصی به وجود می‌آورند.
۷. فرهنگ‌های انسانی در اعصار ابتدائی بسیار کند پیشرفت می‌کردند، ولی در عصر جدید با سرعتی عظیم گسترده می‌شوند.

بخش سوم رفتار گروهی

می خواهیم بدانیم که «رفتار گروهی» چگونه و دارای چه عناصری است، و «گروه» چگونه به وجود می آید و چه انواعی دارد، «یگانگی گروهی» و مقولات ملازم آن چه مختصاتی دارند، و چگونه «سبقت جویی» و «رقابت» و «همستیزی» به یگانگی گروهی لطمه می زنند و «سازگاری» را لازم می آورند.

می خواهیم «هنجار»های گروهی مانند «رسم ها» و «میثاق ها» و «آداب» و «تشریفات» و «شعائر» و «مناسک» و «شیوه های قومی» و «سنت ها» و «اخلاق» و «قوانین» و «مقررات» را بشناسیم و ببینیم که شخص چگونه «جامعه پذیر» و «فرهنگ پذیر» می شود و چگونه با نادیده گرفتن هنجارها، «نا به هنجار» و «کج رو» به شمار می رود، و جامعه برای تأمین «تسلط اجتماعی» یعنی تحمیل هنجارهای خود چه وسایلی به کار می برد و چگونه موجد «فشار اجتماعی» می شود و چرا «مدارای اجتماعی» پیش می آید.

می خواهیم به شناخت «رفتار جمعی» نائل آییم و وجوه مشخص آن را دریابیم، صورت های گوناگون رفتار جمعی مانند «هوس اجتماعی» و «مد اجتماعی» و «جنون اجتماعی» و «شیدایی اجتماعی» و «هراس اجتماعی» را بشناسیم، با «جمع» و اقسام آن آشنا شویم، به مختصات «جماعت» و «عامه» پی ببریم، کیفیت «عقیده عمومی» را دریافت کنیم، مساعی متنوع سود جویان را برای جلب عقاید عمومی مورد بحث قرار دهیم، و به مشخصات «آوازه گری» پردازیم.

می‌خواهیم «نقش» و «پایگاه» اعضای گروه را بررسی کنیم، عوامل مؤثر در هر یک را بشناسیم و بدانیم که چرا «پایگاه طبقه‌ای» از سایر پایگاه‌ها پر اهمیت‌تر است، «طبقه اجتماعی» چگونه پیدا می‌شود و چه مختصاتی دارد، و چرا «تحرک طبقه‌ای» در «جامعه باز» و «جامعه بسته» و «جامعه کاستی» به یک نسبت امکان نمی‌یابد.

فصل ششم

گروه اجتماعی

I. مفهوم و انواع گروه

گروه یا گروه اجتماعی (social group) که صورت کامل آن جامعه است، واحدی اجتماعی است مرکب از دو تن یا عده بیش‌تری انسان که بر اثر کنش‌های متقابل اجتماعی (social interactions) به یک‌دیگر پیوند خورده باشند. کنش‌های متقابل اجتماعی افعالی هستند که بین دو تن یا عده بیش‌تری انسان در می‌گیرند و در آنان نوعی هماهنگی به وجود می‌آورند. کنش‌های متقابل اجتماعی بر ارتباط متقابل اجتماعی (social intercommunication) استوارند، و ارتباط متقابل اجتماعی مستلزم این است که دو تن یا عده بیش‌تری انسان برای یک‌دیگر منشاء تأثیر شوند و حالات روانی خود را با وسایلی به یک‌دیگر انتقال دهند. تکلم و تلقین و تقلید از عوامل ارتباط متقابل اجتماعی هستند. تلقین تأثیری است کمابیش عاطفی و بی‌واسطه که شخصی در شخصی می‌گذارد، و تقلید رفتاری است کمابیش عمدی که مطابق نمونه‌ای معین صورت می‌گیرد.

در این صورت گروه اجتماعی عده‌ای انسان است که بر اثر ارتباط متقابل، تن به کنش‌های متقابل می‌دهند. کنش‌های متقابل اجتماعی که مبنای کنش‌های همانند اعضای گروه یا رفتار گروهی (group behavior) هستند، بر دو گونه‌اند: کنش متقابل پیوسته (associative interaction) و کنش متقابل گسسته (dissociative interaction). کنش‌های متقابل پیوسته کنش‌های متقابلی هستند که در جهت یگانه‌ای صورت می‌گیرند، و کنش‌های متقابل گسسته کنش‌های متقابلی هستند که جهت یگانه‌ای ندارند.

همکاری (cooperation) و مانند‌گردی (assimilation) از انواع کنش متقابل

پیوسته، و سبقت‌جویی (competition) و رقابت (rivalry) و همستیزی (conflict) از انواع کنش متقابل گسسته هستند.

همکاری یکی بودن مساعی دو یا چند شخص است برای حصول هدفی معین، و مانند‌گردی یکی شدن دو یا چند شخص است از جهات بسیار. مهمترین جلوه مانند‌گردی فرهنگ‌پذیری (acculturation) و جامعه‌پذیری (socialization) است. فرهنگ‌پذیری هماهنگ شدن باطنی شخص است با رسوم و اخلاق و سایر مظاهر زندگی اجتماعی، و جامعه‌پذیری همگام شدن ظاهری شخص است با موازین زندگی اجتماعی. سبقت‌جویی کوششی است که شخص برای وصول به هدفی که مورد نظر دیگری نیز هست، می‌ذول می‌دارد. رقابت کوششی است که شخص برای پس انداختن دیگری از وصول به هدفی که مورد نظر هر دو آنان است، بذل می‌کند. همستیزی رقابتی است آمیخته با خشونت.

هر گروه عهده‌دار کارکرد (function) یا وظیفه‌ای است، و تا زمانی که آن وظیفه دارای لزومی اجتماعی باشد، دوام می‌آورد. بر روی هم کارکرد گروه‌های انسانی برآورنده دو نیاز اصلی هستند:

۱. برخی از گروه‌ها برای آن تشکیل می‌شوند که نیازمندی‌های حیاتی را برآورند، چنان که احتیاج فرد به تولید مثل و تشکیل خانواده، گروه خانوادگی را فراهم می‌آورد.

۲. برخی از گروه‌ها بدان سبب به وجود می‌آیند که بردامنه فعالیت اجتماعی بیفزایند و زندگی انسانی را پرمایه‌تر کنند. مثلاً کنسرت یا مسابقه فعالیت‌های خوشایندی هستند که به وسیله گروهی انسان تدارک می‌شوند و به هیچ روی به صورت انفرادی تحقق نمی‌یابند. بر روی هم همان‌طور که فرهنگ‌های انسانی تدریجاً گسترده‌تر می‌شوند، این‌گونه گروه‌ها نیز از لحاظ کمی و کیفی افزایش می‌یابند.

جامعه‌شناسان برای تسهیل تحلیل امور اجتماعی، گروه‌های اجتماعی را از جهات گوناگون تقسیم کرده‌اند. برخی از این تقسیمات را نام می‌بریم:

بعضی از گروه‌های اجتماعی با آگاهی افراد انسانی به وجود می‌آیند و دارای سلسله مراتب معینی هستند، و بعضی خود به خود بر اثر گرد آمدن افراد ایجاد می‌شوند و مبتنی بر مراتب و نقشه قبلی نیستند. نوع اول را گروه ارادی (voluntary group) یا گروه رسمی (formal group)، و نوع دوم را گروه غیر ارادی (nonvoluntary group) یا گروه غیر رسمی (informal group) می‌نامند. سازمان‌های اداری و تجارتنی نمونه نوع اول، و

اکثر آبادی‌ها و شهرها نمونه نوع دوم‌اند.

افراد انسانی در آغاز زندگی، خود به خود در برخی از گروه‌های کوچک مانند خانواده و گروه همبازی عضویت می‌یابند و با تمام وجود خود در فعالیت‌های این گونه گروه‌ها شرکت می‌جویند. اما بعداً موافق مصالح زندگی با آگاهی به برخی از گروه‌های بزرگ مانند سازمان‌های اداری و تجارتي و صنفی می‌پیوندند و قسمتی از فعالیت‌های خود را متوجه آن‌ها می‌کنند. گروه‌های نوع اول را گروه نخستین (primary group)، و گروه‌های نوع دوم را گروه دومین (secondary group) می‌گویند.

در بعضی از گروه‌ها افراد مستقیماً با یک دیگر برخورد می‌کنند، و در برخی دیگر تماس مستقیمی بین افراد روی نمی‌دهد، چنان‌که اعضای خانواده و گروه همبازی معمولاً با یک دیگر در تماس‌اند، و سهام‌داران یک شرکت معمولاً معاشرتی با یک دیگر ندارند. گروه‌های نوع اول، گروه رویاروی (face-to-face group) و گروه‌های نوع دوم، گروه نارویاروی (non-face-to-face group) نام گرفته‌اند.

معمولاً هر گروهی در نظر اعضای خود سیمایی آشنا و آرامش بخش دارد، ولی برای اعضاء گروه‌های دیگر اجنبی و ناخوشایند است. این امر سبب خودمهداری گروهی (group egocentrism) یا گروه-مداری (group centrism) می‌شود، به این معنی که معمولاً هر کس گروه خود را درون-گروه (in-group) می‌شمارد و می‌پسندد و گروه‌های دیگر را برون-گروه (out-group) محسوب می‌دارد و مورد بی‌اعتنائی قرار می‌دهد.

می‌توان گروه‌ها را به گروه عضویت (membership group) و گروه راهنمایی (reference group) نیز تقسیم کرد. گروه عضویت گروهی است که شخص علناً عضو آن است، و گروه راهنمایی گروهی است که شخص در قضاوت و عمل از آن الهام می‌گیرد و آن را مبنای راهنمایی (frame of reference) خود تلقی می‌کند. در موارد بسیار گروه عضویت شخص گروه راهنمایی او نیز هست.

II. یگانگی گروهی

آمیختگی کنش‌های متقابل پیوسته و کنش‌های متقابل گسسته اعضای گروه منجر به همسازی گروهی (group accommodation) می‌شود. همسازی گروهی کوششی است برای رفع اختلاف کنش‌های متقابل پیوسته و کنش‌های متقابل گسسته یا رفع اختلاف اشخاص یا عاملان آن کنش‌ها. همسازی گروهی به پاره-گروه‌های هر گروه

امکان می‌دهد که با وجود اختلاف‌های گوناگون خود، بر یگانگی یا همزیستی (coexistence) دست یابند.

گروه‌ها از لحاظ همسازی، یکسان نیستند. هر گروه موافق وضع خود، یکی از وجوه دوگانه همسازی را مورد تأکید قرار می‌دهد. مثلاً سرخ‌پوستان کواکی‌یوتل (Kwakiutl) به هنگام ستیزه تا مرحله چیرگی قطعی به ستیزه ادامه می‌دهند. سرخ‌پوستان زونی (Zuni) مانند چینیان باستان به آشتی گرایش دارند. می‌گویند که در چین باستان اگر بین دو تن نزاعی در می‌گرفت، آن دو با کسانی دیگر به چای‌خانه‌ای می‌رفتند و به چای نوشی و مباحثه مشغول می‌شدند. سرانجام آن کس که به داوری تماشاگران، گناهکار به شمار می‌رفت، پول چای همه را می‌پرداخت و به غائله پایان می‌داد.^۱

در عصر ما جامعه‌های متمدن به مرحله‌ای از تکامل رسیده‌اند که هم در داخل و هم در خارج خود سخت به همزیستی می‌گرایند. امید آن هست که با تعدیل ثروت و رفع تبعیض اجتماعی و فرونشاندن تعصب بتوان در اندرون هر جامعه و نیز در میان جامعه‌ها همزیستی مسالمت‌آمیز (peaceful coexistence) را ممکن گردانید.

همسازی گروهی اگر با خواست یا آگاهی اشخاص صورت پذیرد، سازگاری گروهی (group adjustment) نام می‌گیرد. به بیان دیگر سازگاری که صورت کامل همسازی است به کوشش‌هایی که اعضای گروه عمداً برای ایجاد تعادلی بین خود و گروه مبذول می‌دارند، و نیز به تعادلی که حاصل چنین کوششی است، اطلاق می‌شود. هر گروه انسانی به سبب آن که مجموعه‌ای یگانه است و به هدف‌هایی مشترک یا معدودی مطلوب گروهی (group desideratum) ناظر است، ضرورتاً نیازمند سازگاری است.

سازگاری گروهی از آن جهت که تعادلی میان اجزای مختلف گروه پدید می‌آورد، زاینده‌انتظام (orderliness) نسبتاً پایداری که اصطلاحاً سازمان (organization) نام دارد، می‌شود. سازمان مستلزم کاهش ستیزه‌گروهی به حداقل است، چندان که اجزای گروه با یک دیگر یگانگی یابند و انتظام کافی بین آن‌ها پدید آید.

معمولاً برای تأمین سازگاری گروهی باید کنش‌های متقابل پیوسته مخصوصاً همکاری مورد تأکید گروه قرار گیرند. از این رو جامعه‌شناسان درباره سازگاری و مخصوصاً همکاری گروهی دست به تحقیقات دامنه‌دار زده‌اند. از آن جمله است دورکم (Durkheim)، جامعه‌شناس فرانسوی که انواع همکاری گروهی را تشریح کرده است.

1. L. Yutang: *The Importance of Living*, New York, 1937, p. 44.

مطابق دریافت او، در جامعه‌های ابتدائی کارهای گروهی تنوع چندانی ندارند، و از این رو همه اعضای گروه تقریباً در همه کارها شرکت و همکاری می‌کنند. ولی در جامعه‌های متمدن در نتیجه پیدایش تخصص، تقسیم کار صورت می‌گیرد، و بر اثر آن اعضای گروه در دسته‌های متفاوت گرد می‌آیند، و هر دسته‌ای کار معینی را به سود همگان بر عهده می‌گیرد. در واقع در جامعه ابتدائی هر فردی خود به خود، رفتار دیگران را سرمشق قرار می‌دهد و در هر کار به طرز ماشینی از دیگران تقلید می‌کند. اما در جامعه متمدن هر فرد یا دسته به کار مستقلی می‌پردازد و در عین استقلال، هوشیار است که کار او مکمل کار دیگران است. بنابر این همکاری در جامعه ابتدایی همکاری خود به خودی، و همکاری در جامعه متمدن همکاری آگاهانه و همراه با میل و اراده است.

رفتار اعضای یک گروه سازگار از نوعی وحدت که یگانگی گروهی (group integration) یا به هم پیوستگی گروهی (group cohesion) خوانده شده است، بهره دارد. دورکیم یگانگی گروهی شدید را انسجام گروهی (group solidarity) نامیده و رسانیده است که هر گروهی که از همکاری خود به خودی برخوردار باشد، دارای انسجام ماشینی (mechanical solidarity) خواهد بود، و گروهی که بر همکاری آگاهانه دست بیابد، انسجام اورگانیک (organic solidarity) خواهد داشت.

یکی از یاران دورکیم به نام مارسل موس (Marcel Mauss) - همان جوانمردی که پس از مرگ دورکیم و هوبر (Hubert) و هرتس (Hertz) و برخی دیگر از همکارانش، تحقیقات خود را ناتمام رها کرد و به تکمیل و تنظیم و نشر آثار آنان پرداخت - مفهوم یگانگی گروهی را مورد تدقیق بیشتر قرار داد. بررسی‌های دورکیم و موس در این باره برای جامعه‌شناسی سخت سودمند افتادند، و اکنون بسیاری از رویدادهای زندگی اجتماعی با مفهوم یگانگی ماشینی و یگانگی اورگانیک تبیین می‌شوند. علت این که در مواردی فعالیت مشترک افراد یا گروه‌ها به نتیجه مطلوب نمی‌رسد، این است که همکاری این افراد یا گروه‌ها جنبه ماشینی دارد و با آگاهی و شوق همراه نیست. در ایالات متحد آمریکا سیاه‌پوستانی که در خانه‌های سفیدپوستان خدمت می‌کنند، البته با آقاها و خانم‌های سفید پوست خود نوعی همکاری دارند، ولی این همکاری چون با شوق و رغبت همراه نیست، موجد یگانگی اورگانیک نمی‌شود. همکاری سیاه‌پوستان و سفیدپوستان وقتی به یگانگی اورگانیک می‌انجامد که با احساس برابری و دوستی همراه باشد.

یگانگی گروهی معلول عوامل گوناگون است، ولی دو عامل از این عوامل اهمیت

بیشتری دارند:

۱. **مصالح اقتصادی مشترک:** عوامل اقتصادی یعنی عواملی که به فرهنگ مادی یا مصالح اصلی زندگی بستگی دارند، شالوده زندگی انسان‌اند. همه مردم محتاج نان و آب و جفت و لباس و خانه‌اند و بدون این وسایل نمی‌توانند استمرار زندگی خود را تأمین کنند و به فعالیت‌های گوناگونی که در فرهنگ غیرمادی انعکاس می‌یابند، پردازند.

بنابراین در هر گروه انسانی مهم‌ترین پیوندهای افراد از مصالح اقتصادی مشترک می‌زاید، و هر چه این مصالح مشترک پیش‌تر باشند، بستگی افراد به یک‌دیگر بیشتر، و یگانگی گروهی شدیدتر خواهد بود. تأثیر اشتراک اقتصادی گروه به قدری است که حتی می‌توان عامل دوم یگانگی گروهی یعنی وفاق گروهی را وابسته اشتراک اقتصادی دانست.

۲. **وفاق گروهی:** اشتراک اعضای گروه در زمینه فرهنگ غیرمادی اجماع یا وفاق گروهی (group consensus) نام دارد. بی‌گمان هرگاه اعضای گروه از لحاظ افکار و امیال و رسوم و جز این‌ها به حد کفایت هماهنگ نباشند، گروه بر یگانگی کافی دست نخواهد یافت. وفاق گروهی دو جنبه اصلی دارد: روح گروهی (esprit de corps) و دلگرمی گروهی (group morale). روح گروهی بستگی‌های متجانس اعضای گروه است به زندگی گروه، و دلگرمی گروهی امید و اعتماد اعضای گروه است به پیشرفت و پیروزی گروه. بنابراین وفاق با جنبه‌های دوگانه خود، سبب نزدیکی و دوستی یا به هم پیوستگی اعضای گروه می‌شود.

جامعه‌شناسان درباره تأثیر وفاق گروهی در زندگی گروه پژوهش‌های بسیار کرده‌اند. مثلاً از بررسی دارالتادیب‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که باید هنگام دسته‌بندی افراد، از علائق خصوصی آنان غافل نشد. زیرا در مواردی که سرپرستان دارالتادیب‌ها بدون توجه به علائق افراد، آنان را دسته‌بندی کنند و هر دسته را در اتاقی جای دهند، اختلافات بزرگی بین اعضای هر دسته پدید می‌آیند. مطالعه روابط کارگران کارخانه‌ها نشان داده است که دوستی کارگران با یک‌دیگر باعث تسریع و بهبود کار می‌شود. بر روی هم به اثبات رسیده است که وفاق اعضای یک گروه بر دامنه همکاری آنان و یگانگی گروهی می‌افزاید، و تشدید همکاری و یگانگی گروهی نیز وفاق اعضای گروه را شدت می‌بخشد.

یگانگی گروهی که بیشتر زاده اشتراک اقتصادی و وفاق فکری اعضای گروه است، به وسیله عواملی حفظ و تشدید می‌شود. از این عوامل اند کوچکی گروه و روابط

نخستین و تجانس گروهی.

۱. **کوچکی گروه:** هر یک از گروه‌های اجتماعی به تناسب نقشی که بر عهده گرفته‌اند، وسعت معینی دارند و نمی‌توانند از حد معینی کوچک تر و از حد معینی بزرگ تر باشند. بنابراین نباید برای همه گروه‌ها کوچکی یا بزرگی واحدی در نظر گرفت. بر روی هم می‌توان گفت که در هر نوع گروه، آن‌که محدودتر باشد، از یگانگی بیش‌تری برخوردار است. علت نیز این است که در یک گروه کوچک به سبب اندک بردن شماره اعضا، تماس و همکاری و وفاق با سهولت بیش‌تری دست می‌دهند. وقتی که عده اعضای یک گروه زیاد باشد، روابط آنان سخت متنوع و متعدد خواهند بود، و کثرت روابط، از امکان وحدت گروه خواهد کاست. اگر گروهی تنها مرکب از دو تن («الف» و «ب») باشد، فقط یک رابطه «الف - ب» در آن برقرار خواهد بود. اما اگر فرد ثالث «ج» بر آن افزوده شود، سه رابطه «الف - ب» و «الف - ج» و «ب - ج» در آن به وجود خواهند آمد. اگر عده اعضای گروه به چهار برسد تعداد روابط گروهی به شش سر خواهد زد، و اگر عده اعضا به پنج برسد تعداد روابط ده خواهد شد. بر همین شیوه اگر روابط گوناگون هر یک از افراد یا اجزای گروه را با افراد یا اجزای دیگر گروه به حساب آوریم درمی‌یابیم که بر اثر افزایش گروه، روابط گروهی به نسبت تصاعدی بزرگی افزایش می‌پذیرد. از این مطالب برمی‌آید که گروه هر چه کوچک‌تر باشد، روابط داخلی کمتری را ایجاب می‌کند، و محدودیت روابط داخلی گروه سبب می‌شود که تشنگی کمتری در گروه راه‌یابد؛ و از این جاست که جامعه‌های کوچک ابتدائی بیش از جامعه‌های وسیع متمدن از یگانگی گروهی برخوردارند.

۲. **روابط نخستین:** هر چه روابط داخلی گروه یعنی روابط بین اعضای گروه نزدیک‌تر باشد، آن گروه بیشتر از عهده حفظ و تقویت یگانگی خود بر خواهد آمد. برای تشخیص روابط نزدیک، ناگزیر از توضیحی هستیم.

می‌دانیم که جامعه‌شناسان گروه‌ها را از جهتی به دو بخش می‌کنند: گروه‌های نخستین و گروه‌های دومین. روابطی که بین اعضای گروه‌های نخستین به وجود می‌آیند، روابط نخستین (primary relations) نام دارند، و روابط اعضای گروه‌های دومین، روابط دومین (secondary relations) نام می‌گیرند. رابطه نخستین رابطه‌ای است عمیق و دامنه‌دار که تمام شخصیت فرد را زیر بال می‌گیرد، و رابطه دومین آن است که فقط شامل بخشی از شخصیت فرد می‌شود. معمولاً روابطی که کودک را به اعضای خانواده او می‌پیوندند یا روابطی که دو دوست بسیار صمیمی را به یک دیگر پیوند می‌دهند، از نوع

روابط نخستین‌اند، و روابط اداری از نوع روابط دومین.

از این توضیحات بر می‌آید که اعضای گروه‌های نخستین با یک دیگر روابط نزدیکی دارند، و از این‌رو این گونه گروه‌ها بیش از گروه‌های دومین قادر به نگهداری و تحکیم یگانگی خود هستند. جوامع صنعتی کنونی بر خلاف جوامع کشاورزی قدیم، کمتر مجالی برای پرورش روابط نخستین فراهم می‌آورند و در نتیجه به قدر جامعه‌های فلاحتی دارای یگانگی نیستند و اعضای خود را از دلگرمی و آرامش و صفایی که در جوامع کهن سال وجود داشتند، بهره‌مند نمی‌گردانند.

۳. **تجانس گروهی:** هنگامی که فرهنگ یک گروه در جریان زمان از لحاظ مصالح اقتصادی و سنن و سایر جلوه‌های فرهنگ، تجانس یابد، یگانگی گروهی ریشه دارتر می‌شود. بدین جهت باید گفت که تجانس گروهی (group homogeneity) شرط یگانگی گروه‌هاست - از خانواده گرفته تا کشور و امپراتوری.

عوامل گوناگونی می‌توانند تجانس گروهی را از میان ببرند. از این جمله‌اند تحولات اجتماعی سریع و رشد اقتصادی نامتعادل و هجوم یا مهاجرت جمعی کثیر به یک جامعه.

عدم تجانس گروهی (group heterogeneity) معمولاً باعث تشدید اختلافات گروهی و تعارض منافع مردم می‌شود و به پریشانی اجتماعی می‌انجامد. جنگ داخلی ایالات متحد آمریکا اساساً از عدم تجانس اجتماعی ایالات صنعتی شمالی و ایالات فلاحتی جنوبی برخاست. عوامل گوناگون دیگر و از آن جمله مهاجرت دائم اقوام مختلف نیز سبب شدند که این جامعه هیچ‌گاه به حد کفایت تجانس گروهی نیابد. به این علت است که پریشانی در زندگی اجتماعی ایالات متحد سخت راه دارد، و مثلاً حیات خانوادگی آمریکایی بسیار متزلزل است، چنان‌که در ۱۹۵۰، ۲۳/۱ در ۱۰۰ زناشویی‌ها به طلاق انجامید، حال آن‌که مثلاً در سوئد که تجانس گروهی بیش‌تری وجود دارد، این نسبت در همان سال از ۱۴/۸ تجاوز نکرد.^۱

معمولاً خانواده‌هایی که از سرزمین خود می‌کوچند و به سرزمین جدیدی می‌روند، مدت‌ها دچار عدم تجانس گروهی می‌شوند. این گونه خانواده‌ها در فاصله ترک جامعه خود و الفت با جامعه جدید، الزاماً گرفتار بی‌گروهی (de-grouping) می‌شوند و چندگاهی شدیداً از اختلاف فرهنگی گروه پیشین و فرهنگ گروه جدید

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Technology and the Changing Family*, 1955, Boston, p. 217.

آسیب می بینند. از این جاست که بین مهاجران و مردم خانه به دوش احتمال طلاق و بزه کاری بسیار است.

یگانگی گروهی حد معینی ندارد. برخی گروه‌ها بیش از گروه‌های دیگر از یگانگی نصیب می‌برند، چنان‌که یگانگی خانواده از یگانگی بسا گروه‌های دیگر شدیدتر است. همچنین یگانگی یک گروه از همه لحاظ به یک اندازه نیست، چنان‌که ممکن است یک خانواده از جهت علائق مالی به خوبی یگانه باشد، ولی از جهت علائق قلبی چنین نباشد.

III. پویایی گروهی

چون زندگی گروهی نتیجه کنش‌های متقابل گروهی است، و این کنش‌ها نیز بعضی پیوسته و برخی گسسته‌اند، هیچ گروهی به سازگاری تام نائل نمی‌آید. همچنان‌که کنش‌های متقابل پیوسته باعث همکاری اعضای گروه و سازگاری گروهی می‌شوند، کنش‌های متقابل گسسته، اعضای گروه را به کژسازگاری (maladjustment) یا ناسازگاری (unadjustment) می‌کشانند و به ستیزه کاری می‌انجامند.

در برابر همکاری که فعالیتی است برای حصول هدف‌های مشترک گروهی، ستیزه کاری فعالیتی است مانع وصول به هدف‌های مشترک گروهی. در مقابل همکاری که نمودار وجوه اشتراک اعضای گروه است، ستیزه کاری از اختلافاتی که بین افراد یا اجزای گروه وجود دارند، خبر می‌دهد.

کمتر گروهی هست که دارای اجزا یا به اصطلاح پاره - گروه (part-group) یا خرده - گروه (sub-group) نباشد و از لحاظ مصالح اقتصادی و وفاق فرهنگی یک دست و یک داستان باشد. از این رو اعضای گروه یا خرده‌گروه‌های آن با وجود یگانگی کلی خود، در موارد بسیار ناگزیر از کناره‌گیری یا تک روی یا زدوخورد می‌شوند. در این صورت باید گفت که ستیزه کاری برخلاف همکاری که ملازم یگانگی گروهی است، گروه را دچار جدایی (segregation) می‌کند و به پریشانی گروهی یا نایگانگی گروهی (group disintegration) می‌کشاند.

به این ترتیب در اندرون هر گروه انواع کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته - همکاری، مانند گردی، سبقت جویی، رقابت، ستیزه کاری... - در جریان‌اند. این کنش‌ها که جریان‌هایی با جهت و کیفیت معین هستند، پویای گروهی (group processes)

خوانده می‌شوند، و تحرک پیچیده‌ای که بر اثر آنها در گروه به وجود می‌آید، پویایی گروهی (group dynamism) نام می‌گیرد.

پویس‌های متنوع گروهی مخصوصاً همکاری و ستیزه‌کاری در سراسر زندگی گروهی راه دارند. ولی برای سهولت کار می‌توان آنها را سه‌گونه دانست:

۱. جریان همکاری و ستیزه‌کاری گروه‌ها با یک دیگر.

۲. جریان همکاری و ستیزه‌کاری پاره-گروه‌ها با یک دیگر.

۳. جریان همکاری و ستیزه‌کاری پاره-گروه‌ها با گروه.

هر یک از این سه جریان برای خود موازین و اصولی دارند و نمی‌توان همه را به طرز یکسان تبیین کرد. مثلاً ممکن است دو گروه با یک دیگر در ستیزه باشند، ولی برخی از اعضای دو گروه با یک دیگر دوستی و همکاری کنند. به هنگام جنگ جهانی اول پسران خواننده معروف بین‌المللی، بانو شومان هاینک (Schumann-Heink) که خود در ایالات متحد آمریکا ساکن بود، در ارتش ایالات متحد و ارتش آلمان خدمت می‌کردند و با وجود برادری، بر ضد یک‌دیگر می‌جنگیدند.^۱

در موارد بسیار ستیزه‌کاری یک گروه با گروه دیگر نه تنه‌به‌یگانگی داخلی آنها لطمه‌ای نمی‌زند، بلکه بر قوت آنها می‌افزاید، و به اصطلاح جامعه‌شناسی، ضدیت بین گروه‌ها (inter-group opposition) باعث همکاری درونی گروه (intra-group cooperation) می‌شود، چنان‌که مثلاً جنگ کشور «الف» با کشور «ب» در برخی موارد مخصوصاً در موردی که «الف» به نیرو و پیروزی خود مطمئن باشد، وفاق و یگانگی آن را شدت می‌بخشد.

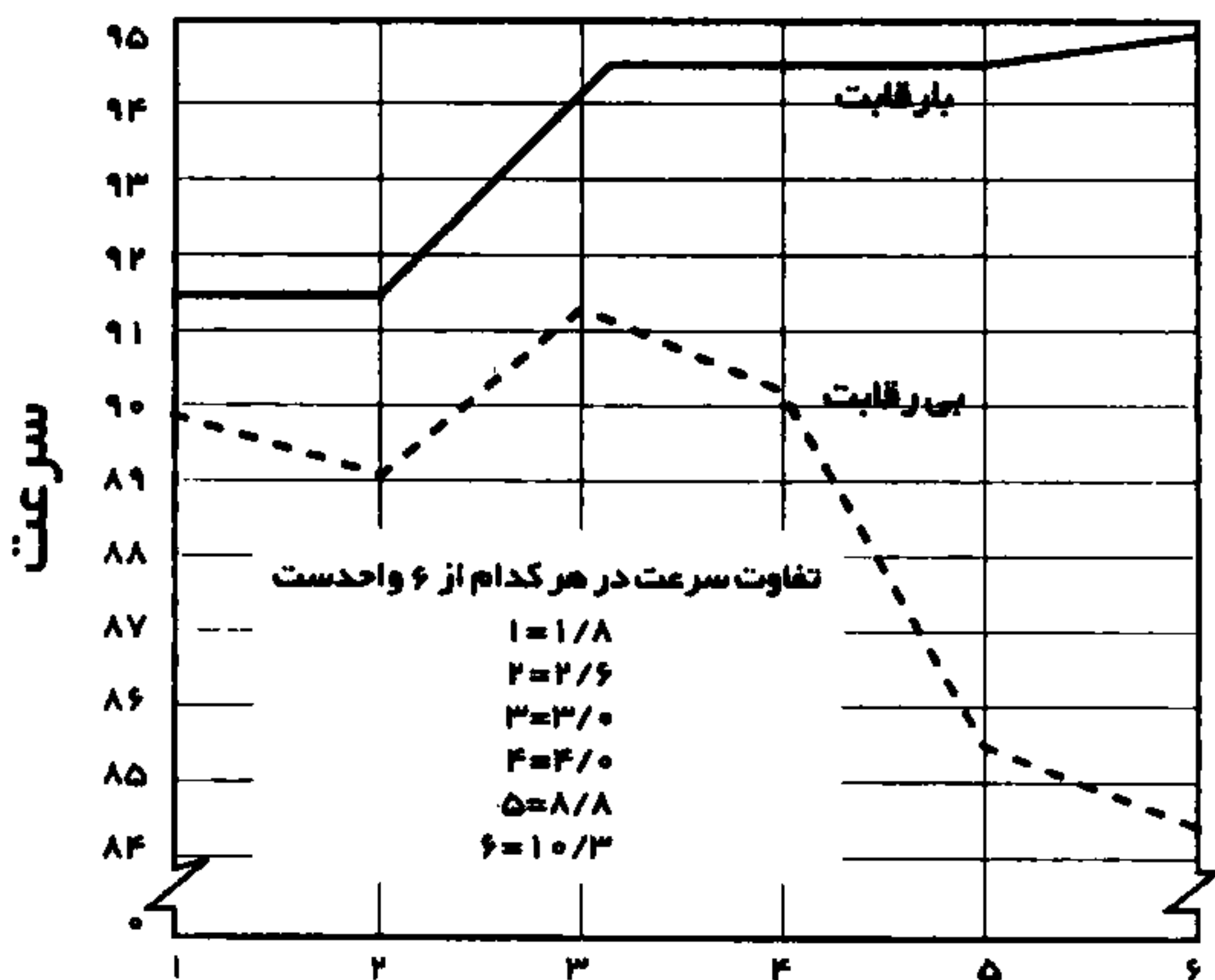
می‌توان گفت که ستیزه‌کاری اعضای گروه به یگانگی آن لطمه می‌زند، و همکاری آنان بر یگانگی گروهی می‌افزاید. در این باره پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته‌اند. از آن جمله در یک آموزشگاه به دانش‌آموزان یک کلاس گفتند که نمره درس هر کس از روی کار مشترک کلاس داده می‌شود، و به دانش‌آموزان کلاس مشابهی اعلام کردند که نمره درس هر کس بسته به طرز کار فردی اوست. در پایان دوره تحصیلی معلوم شد که دانش‌آموزان کلاسی که ناگزیر از همکاری بودند، بیش از دانش‌آموزان کلاسی که با یک دیگر همکاری نداشتند، هماهنگ و صمیمی و یگانه‌اند.^۲

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 144.

2. M. Deutsch: «The Effects of Cooperation and Competition...», *Human Relations*, 2, 1949, pp. 129-152, 199-231.

کنش‌های متقابل گسسته - سبقت‌جویی، رقابت، همستیزی - با آن که برای یگانگی گروهی زیان بخش هستند، بر سرعت و شدت فعالیت‌های اعضای گروه می‌افزایند. در پیکر ۱۴ مشاهده می‌شود که یک دسته کودک در جریان شش آزمون (تست)، هنگامی که با یک دیگر به رقابت می‌پردازند، سریع‌تر از زمانی که در صدد رقابت نیستند: کار می‌کنند.^۱

پیکر ۱۴



معمولاً رقابت و ستیزه‌کاری اعضای گروه به یگانگی گروهی زیان می‌رسانند، اما سبقت‌جویی در بسا موارد برای یگانگی گروهی و نیز تکامل گروه سودمند است. فرد در حین سبقت‌جویی تمام توجه خود را به هدف خود معطوف می‌دارد و برای حصول آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد. ولی کسی که به رقابت می‌پردازد، تنها به تحصیل سریع مطلوب اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌کوشد تا گذشته از تحصیل مطلوب، مانع از رسیدن افراد دیگر به آن شود. از این رو سبقت‌جویی و رقابت با آن که هر دو مسابقه به شمار می‌روند، فرق فاحش دارند. سبقت‌جویی جریانی است غیر شخصی و معمولاً غیر عمدی، ولی

1. J. B. Maller: *Cooperation and Competition*, New York, 1929, p. 25.

رقابت جریانی است شخصی و عمدی. اولی باعث پیشرفت فرد و تکامل گروه است. دومی اگر به پیشرفت فرد منجر شود، پیشرفت افراد دیگر و نیز پیشرفت گروه را به خطر می‌اندازد. اولی در موارد بسیار با همکاری منافاتی ندارد، دومی در اکثر موارد به ستیزه کاری می‌انجامد. سبقت جویی معمولاً مخل وفاق گروهی و یگانگی گروه نیست، ولی رقابت مخصوصاً در مواردی که با موفقیت همراه نباشد، به سهولت به نقض مبانی وفاق گروهی و تزلزل گروه کشیده می‌شود.

نتیجه

۱. گروه از «کنش‌های متقابل» دو یا عده بیش‌تری انسان به وجود می‌آید و باعث تسهیل زندگی اعضای خود می‌شود.
۲. بعضی از کنش‌های متقابل «پیوسته» هستند مانند «همکاری» و «مانند‌گردی»، و برخی از کنش‌ها «گسسته» اند مانند «سبقت‌جویی» و «رقابت» و «همستیزی».
۳. گروه دارای انواعی است مانند «گروه رسمی» و «گروه غیر رسمی»، «گروه نخستین» و «گروه دومین»، «گروه رویاروی» و «گروه نارویاروی»، «گروه عضویت» و «گروه راهنمایی».
۴. «همسازی گروهی» کوششی است که برای هماهنگ کردن کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته صورت می‌پذیرد.
۵. «سازگاری گروهی» نوعی همسازی است که با خواست یا آگاهی روی می‌دهد.
۶. گروه بر اثر سازگاری خود، از «یگانگی» برخوردار است.
۷. «یگانگی گروهی» اساساً زاده «مصالح اقتصادی مشترک» و «وفاق گروهی» است.
۸. گروه هرچه کوچک‌تر و متجانس‌تر و مبتنی بر روابط نزدیک‌تری باشد، یگانگی بیشتری خواهد داشت.
۹. بر اثر کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته، جریان‌های پیچیده‌ای در گروه پدید می‌آیند، و بر اثر آنها «پویایی گروهی» دست می‌دهد.

فصل هفتم

همنوایی گروهی

I. جامعه پذیری

محیط اجتماعی (sociosphere) - خواه یک گروه کوچک باشد، خواه یک جامعه بزرگ - واحدی یک دست و ثابت نیست. چنان که می دانیم، هر گروه دارای اجزائی است که پاره - گروه یا خرده - گروه نامیده شده اند. این اجزا مخصوصاً کوچک ترین آنها که فرد انسانی باشد، ثبات دائم ندارند، بلکه همواره تغییر می پذیرند. افرادی از میان می روند و افرادی زاده می شوند و جای رفتگان را می گیرند. از این رو گروه انسانی برای آن که بتواند سازمان خود را حفظ کند و به زندگی خود ادامه دهد، ناگزیر از آن است که پیوسته افراد جدید را با خود همساز (accommodated) گرداند و برای زندگی گروهی آماده کند. همنوایی گروهی (group conformity) نتیجه نهائی این همسازی است.

همنوایی گروهی دارای مراتبی است. می توان این مراتب را به دو مرتبه عمده تحویل کرد: مرتبه ساده و صوری و مرتبه پیچیده و ژرف. اولی جامعه پذیری (socialization) و دومی فرهنگ پذیری (acculturation) خوانده می شود.

جامعه پذیری همنوایی فرد است با هنجارهای گروهی. هنجار گروهی (group norm) رفتار گروهی معینی است مبتنی بر یک یا چند ارزش گروهی (group value)، و ارزش گروهی به هر نمودی گویند که بیش و کم مورد اعتنای گروه باشد. به بیان دیگر هنجار گروهی رفتاری است که به سبب اعتنایی که گروه بدان دارد، در خور حرمت و رعایت است و انگاره زندگی به شمار می رود.

هر یک از اعضای جدید گروه به حکم جامعه‌پذیری، رفتار خود را موافق مقتضیات گروه در می‌آورد و دانسته یا ندانسته راه و رسم زندگی گروهی را می‌پذیرد و به کار می‌بندد. پس جامعه‌پذیری جریانی است که فرد را عملاً با زندگی گروهی همساز می‌کند. فرد جامعه‌پذیر (socialized) کسی است که بر اثر همنواشدن با هنجارهای گروهی، وظایف گروهی را پذیرفته و راه‌های همکاری را شناخته و بدین سبب دارای رفتاری گروه‌پسند شده است.

جریان جامعه‌پذیری به دو صورت پیش می‌رود:

۱. گاهی گروه عمده به جامعه‌پذیر کردن فرد می‌پردازد، چنان که خانواده و مدرسه آگاهانه هنجارهای زندگی گروهی را به کودک می‌آموزند.

۲. گاهی زندگی گروهی خود به خود فرد را جامعه‌پذیر می‌گردانند، چنان که رفتار پدران و مادران، بی آن که خود آنان متوجه باشند، سرمشق رفتار کودکان می‌شود.

هنجارهای گروه‌های بزرگ یا جامعه‌ها بسیارند. برخی از آنها را نام می‌بریم:

۱. **رسم‌های اجتماعی:** رسم اجتماعی (social custom) رفتاری است که بر اثر تکرار فراوان و تثبیت کنش‌های متقابل اجتماعی فراهم می‌آید، همچنان که از تکرار فراوان و تثبیت فعل‌های فردی عادت (habit) زاده می‌شود. هر رسمی دست کم در نخستین مراحل پیدایش خود، وسیله رفع یک یا چند نیاز اجتماعی است. یکی از رسم‌های بسیاری از جامعه‌ها این است که مرد به خواستگاری زن می‌رود.

۲. **میثاق‌های اجتماعی:** رسمی که با توافق قسمتی از جامعه برقرار شود، میثاق اجتماعی (social convention) نام می‌گیرد. چنین است تصمیم مردم یک شهر برای عدم استفاده از نیروی برق به سبب گرانی هزینه آن.

۳. **آداب اجتماعی:** برخی از رسم‌های اجتماعی که برای خوشامد دیگران صورت می‌گیرند، آداب اجتماعی (social manners) خوانده می‌شود. از این گونه‌اند آداب غذا خوردن.

۴. **تشریفات اجتماعی:** برخی از رسم‌های اجتماعی که به موارد رسمی معین اختصاص دارند، تشریفات اجتماعی (social ceremonies) نام دارند. تشریفات پذیرایی‌های رسمی از این گونه‌اند.

۵. **شعائر اجتماعی:** بعضی از تشریفات اجتماعی که دارای قدمت و اهمیت فراوان‌اند، شعائر اجتماعی (social rituals) یا مناسک اجتماعی (social rites) نام می‌گیرند. شعائر اعیاد دینی از این قبیل‌اند.

۶. شیوه‌های قومی: برخی از رسم‌های اجتماعی کهن که به یک گروه فرهنگی پرتجانس یعنی یک قوم (folk) تعلق دارند و به وسیله قاطبه مردم مراعات می‌شوند، شیوه‌های قومی (folkways) نام می‌گیرند. سحر خیزی از شیوه‌های قومی جامعه‌های کشاورزی است.
 ۷. سنت‌های اجتماعی: رسمی دقیق و معتبر و عمومی که از دیرباز مانده باشد، سنت اجتماعی (social tradition) خوانده می‌شود، چنان‌که بزرگداشت آب و آتش و بعضی دیگر از مظاهر طبیعت از سنن جامعه‌های کشاورزی‌اند.
 ۸. اخلاق اجتماعی: به رسوم اجتماعی مهمی که جامعه نقض آن‌ها را سخت ناپسند شمارد، اخلاق اجتماعی (social morals) یا رسوم اخلاقی (mores) گویند. در بسیاری از جامعه‌ها احترام نهادن به سالخورده‌گان رسمی اخلاقی است.
 ۹. قوانین اجتماعی: رسمی که جامعه با خواست یا آگاهی به وجود آورد و برای نقض آن کیفری پیش‌بینی کند، قانون اجتماعی (social law) نام می‌گیرد. قانون‌هایی که در مجالس قانون‌گذاری جامعه‌ها وضع می‌شوند، از این جمله‌اند.
 ۱۰. مقررات اجتماعی: رسم‌هایی که جامعه با خواست یا آگاهی به وجود می‌آورد ولی دارای کلیت و اهمیت قانون اجتماعی نیستند، مقررات اجتماعی (social regulations) خوانده می‌شوند. از این‌گونه‌اند مقررات اتوموبیل‌رانی در شهرهای جدید.
- همنوایی شخص با هنجارهای اجتماعی که مایه جامعه‌پذیری است، دو جنبه دارد: مجاب شدن (conviction) یا همنوایی عمقی و اجابت کردن (compliance) یا همنوایی سطحی. همنوایی سطحی شخص را بر آن می‌دارد که فقط به قصد حفظ ظاهر، در رعایت هنجارها بکوشد. ولی همنوایی عمقی فرد را به قبول باطنی هنجارها برمی‌انگیزد. جامعه‌پذیری وقتی تام و تمام است که فرد به درونی کردن (internalization) هنجارهای اجتماعی پردازد، و این هم در صورتی امکان می‌یابد که بین فرد و جامعه وفاق کافی برقرار باشد. در جامعه‌های پر شور و شرکنونی، همنوایی عمقی نادر است، و معمولاً همنوایی به صورتی سطحی و به حکم اجبار، تحقق می‌پذیرد. مثلاً بسیاری از مردم با آن که عملاً با نظام اجتماعی همنوایی می‌ورزند، با آن همنوایی عمقی ندارند.
- هرگاه اعضای جامعه درنگ داشت و بزرگداشت هنجارهای خود مبالغه ورزند، جامعه دستخوش خودمداری گروهی (group ego-centrism) یا گروه‌مداری

(group centrism) یا قوم‌مداری (ethnocentrism) می‌شود و در نتیجه هنجارهای فرهنگ خود را مطلق و بی‌چون و چرا می‌شمارد و به جامعه‌های دیگر که هنجارهایی متفاوت دارند، با تحقیر می‌نگرد. این تعصب که بر بسیاری از جامعه‌ها مستولی بوده است، در عصر حاضر رو به زوال می‌رود. در دنیای کنونی جامعه‌های متمدن تدریجاً به شناسایی یک دیگر نایل آمده و با فرهنگ‌های متفاوت یک دیگر آشنا شده‌اند. از این رو اگر منافع آنان مداخله نکنند، هنجارهای فرهنگ خود را مانند هنجارهای فرهنگ‌های بیگانه نسبی و متغیر می‌انگارند. به بیان دیگر مطلق‌گرایی فرهنگی (cultural absolutism) مبدل به نسبی‌گرایی فرهنگی (cultural relativism) می‌شود. در عصر حاضر گروه‌هایی که نمی‌توانند با هنجارهای جامعه خود هم‌نوایی کنند، به اقتضای تبلیغات جامعه‌های دیگر، شیفته آن جامعه‌ها می‌شوند و بیگانه‌مداری (xenocentrism) را جانشین قوم‌مداری می‌کنند.

جامعه‌ای که رفتار قوم-مداری شود، در نتیجه احترام مبالغه‌آمیزی که به فرهنگ رسمی خود می‌گذارد، نسبت به فرهنگ‌های خارجی و حتی نسبت به فرهنگ‌های فرعی اقلیت‌های جامعه خود، بدبین و بی‌اعتنا خواهد شد و خواهد کوشید که هنجارهای خود را بر گروه‌های داخلی و جامعه‌های خارجی تحمیل کند. مسلماً چنین کوششی که امپریالیسم فرهنگی (cultural imperialism) نام گرفته است، اعضای فرهنگ‌های فرعی داخلی را به رنج و نومیدی و پرخاشگری (aggression) خواهد کشانید و جامعه‌های دیگر را به ستیزه‌برخواهد انگیخت.

اگر اشخاص به طرزی معتدل با هنجارهای اجتماعی هم‌نوایی بیابند، سازگاری اجتماعی که یگانگی هنجاری (normative integration) نامیده شده است، به بار خواهد آمد. ولی اگر اشخاص نتوانند با هنجارها هم‌نوا شوند، سازگاری و یگانگی گروهی به خطر خواهند افتاد.

عوامل گوناگونی از هم‌نوایی فرد و جامعه جلو می‌گیرند. از آن جمله‌اند تضادهای هنجارهای اجتماعی با یک دیگر. اگر هنجارهای اجتماعی با یک دیگر هماهنگ نباشند، فرد از قبول آنها باز می‌ماند، و یگانگی اجتماعی به مخاطره می‌افتد.

II. فرهنگ‌پذیری

اگر جریان جامعه‌پذیری عمیقاً صورت گیرد و دوام آورد، افراد جامعه از

مشابهت‌های فراوانی برخوردار خواهند شد. به بیان دیگر اعضای جدید جامعه در جریان جامعه‌پذیری، رفته رفته در زندگی مشترک جامعه خود سهیم می‌شوند، راه و رسم آن را می‌آموزند، خود را با آن سازگار می‌گردانند و سرانجام با سایر اعضا همانندی می‌یابند. به این ترتیب همتایی اجتماعی (social syncretism) یا مانند گردی فرهنگی (cultural assimilation) یا فرهنگ‌پذیری (acculturation) رخ می‌نماید.

فرهنگ‌پذیری جریانی است که فرد را عمیقاً و از جهات فراوان با فرهنگ جامعه همانند می‌کند، چنان که جامعه‌پذیری جریانی است که فرد را صرفاً با هنجارهای اجتماعی سازگار می‌گرداند. هر کودک از لحظه‌ای که چشم به جهان می‌گشاید، بی‌اختیار در جریان فرهنگ‌پذیری قرار می‌گیرد، و هر شخص بالغی که از جامعه‌ای به جامعه‌ای می‌کوچد و با فرهنگ نوی مواجه می‌شود مجدداً خود را ناگزیر از فرهنگ‌پذیری می‌یابد. فرهنگ‌پذیری در مورد کودک نوزاد جریانی ساده است و یک سو دارد. به این معنی که فرهنگ به آرامی سلطه خود را بر او تحمیل می‌کند و او را با سایر اعضای جامعه هم‌رنگ می‌گرداند. اما یک شخص بالغ که به جامعه تازه‌ای می‌کوچد، بدان سبب که رنگ فرهنگی معینی به خود گرفته است، نمی‌تواند مانند کودک به آسانی با مقولات فرهنگی جدید برخورد کند. از این رو فرهنگ‌پذیری در مورد شخص بالغ جریانی پیچیده است و دو سو دارد: از یک سو فرهنگ جدید سلطه خود را در او استوار می‌سازد، و از سوی دیگر فرهنگ پیشین او در فرهنگ نو تغییراتی به وجود می‌آورد.

هر گروه مرکب از پاره - گروه‌ها یا خرده - گروه‌های متعدد است، و هر فرهنگ شامل عده‌ای پاره - فرهنگ (part-culture) یا خرده - فرهنگ (sub-culture) است. پاره - فرهنگ‌ها مانند پاره - گروه‌های یک جامعه همچنان که با یک دیگر وجوه مشترکی دارند، گرفتار اختلافاتی نیز هستند. تا زمانی که وجوه اشتراک بر اختلافات غالب باشند، یگانگی فرهنگی محفوظ می‌ماند، ولی چون اختلافات بر اشتراکات افزونی گیرند، یگانگی فرهنگی متزلزل می‌شود، و پریشانی در فرهنگ جامعه راه می‌یابد.

یکی از کنش‌هایی که در چنین اوضاعی از اعضای گروه یا جامعه سر می‌زند، گسستن از گروه یا جامعه مألوف و پیوستن به گروه یا جامعه دیگر است. چون بی‌گروهی (de-grouping) با مقتضیات زندگی انسانی نمی‌سازد، فردی که به جامعه خود پشت می‌کند، ناچار است که با شتاب به عضویت جامعه دیگری درآید و فرهنگ آن را فراگیرد. این هم مستلزم دوگونه فعالیت است:

۱. طرد فرهنگ پیشین یا به اصطلاح، فرهنگ مادری (parent culture).

۲. کسب فرهنگ جدید یا به اصطلاح، فرهنگ میزبان (host culture).

این دو گونه فعالیت سراسر زندگی اجتماعی شخصی را که به جامعه تازه‌ای می‌پیوندد، در برمی‌گیرد. مثلاً مهاجری که می‌خواهد زبان جامعه جدید خود را بیاموزد، باید به موازات فراگرفتن آن، مقولات زبان جامعه سابقش را فراموش کند، چنان‌که جوانی که از کار آزاد خود دست می‌کشد و به ارتش می‌پیوندد باید هم عادات نظامی را بیاموزد و هم عادات دیرین خود را پس زند.

در هر حال شخص نو آمده مجبور است که در آغاز کار، خود را با فرهنگ میزبان هم‌نوا کند و با آن نوعی یگانگی هنجاری یابد. ولی بدیهی است که جریان فرهنگ‌پذیری منحصر به یگانگی هنجاری نیست. فرد نو آمده ممکن است با وجود مراعات هنجارهای جامعه میزبان، از لحاظ مصالح اقتصادی و عواطف خصوصی با آن جامعه یگانه نباشد. بر روی هم تا زمانی که فرد نو آمده با پذیرش اجتماعی (social acceptance) جامعه جدید مواجه نشود، جریان فرهنگ‌پذیری او درست تحقق نمی‌یابد. مقصود از پذیرش اجتماعی این است که جامعه جدید از شخص نو آمده استقبال کند، او را به همکاری بخواند و امتیازاتی برای او قائل شود.

به این علت است که اقلیت سیاه پوست ایالات متحد آمریکا با آن که شدیداً با هنجارهای اجتماعی اکثریت سفید پوست سازگار شده‌اند، باز عمقاً با فرهنگ آمریکایی یگانگی ندارند. و نیز به همین علت است که ایالات متحد آمریکا کمتر توانسته است از مهمان کردن اعضای جامعه‌های دیگر سودی ببرد. از جنگ جهانی دوم به این سو مدیران حکومت ایالات آمریکا به قصد آن که مردم جوامع گوناگون را به فرهنگ آمریکایی متمایل گردانند، هر ساله عده‌ای از بیگانگان را به خاک خود می‌خوانند و چندگاهی از آنان پذیرایی می‌کنند. ولی چون جامعه آمریکایی قلباً و عمقاً این بیگانگان را مورد توجه قرار نمی‌دهد و ضمناً مدت مسافرت آنان کوتاه است، این گونه مهمانان معمولاً فقط هنجارهای سطحی جامعه آمریکایی را فرا می‌گیرند، و با فرهنگ آن به هیچ روی یگانگی نمی‌یابند.

شخص نو آمده چون نمی‌تواند تمام سوابق فرهنگی خود را نفی کند، همچنان که مقولات فرهنگ میزبان را می‌آموزد، موافق مقولات فرهنگ مادری خود در آنها مداخلاتی می‌کند. در نتیجه هیچ‌گاه فرهنگ میزبان را تماماً نمی‌رباید و به اندرون آن راه نمی‌برد، بلکه فقط پا به حول و حوش آن می‌گذارد، و از این جهت انسان حاشیه‌نشین (marginal man) خوانده می‌شود.

در چنین موارد فرهنگ پذیری جریانی دوسوست: هم فرهنگ میزبان در فرهنگ پیشین فرد تأثیر می‌گذارد و هم فرهنگ مادری در فرهنگ میزبان مؤثر می‌افتد، با این تفاوت که تأثیر فرهنگ مادری در فرهنگ میزبان چندان بارز نیست. سیاه پوستانی که به آمریکا آمده و در فرهنگ‌های غربی آن قاره مستهلک شده‌اند، به نوبه خود آثاری در آن فرهنگ‌ها به جا نهاده‌اند، چنان که موسیقی جاز آمریکایی نشئه فرهنگ قدیم سیاه پوستان است. همچنین به شرحی که لین تن (Linton) می‌نویسد، مهاجران ایتالیایی آمریکا با آن که در فرهنگ آمریکایی غرق شده‌اند، به نوبه خود ارمغان‌های کهن فراوانی - از اوپرا گرفته تا خوراک اسپاگت تی (spaghetti) - به فرهنگ وطن جدید خود تقدیم یا تحمیل کرده‌اند.^۱

نمونه کامل جریان فرهنگ پذیری را می‌توان در کشور نوبنیاد اسرائیل مشاهده کرد. در این کشور که صدها هزار تن از مردم جامعه‌های دیگر گرد آمده‌اند، دست کم رسوم و زبان‌های شصت قوم گوناگون با یک دیگر برخورد کرده و دگرگون شده‌اند. آمیختن این مظاهر فرهنگی نامتجانس مجال‌های شگرفی برای پژوهش‌های اجتماعی فراهم آورده است.

ارتباطات گوناگون جامعه‌های متمدن با یک دیگر سبب شده‌اند که در عصر جدید فرهنگ‌های متنوعی با یک دیگر بیامیزند و جامعه‌ها از یک‌گرایی فرهنگی (cultural monism) به چندگرایی فرهنگی (cultural pluralism) کشانیده شوند. استقلال فرهنگ‌ها همیشه، مخصوصاً در عصر جدید به دشواری محفوظ مانده است. اما جامعه‌ای که به اقتضای امپریالیسم فرهنگی در صدد تحمیل فرهنگ اختصاصی خود بر جامعه‌های دیگر برآید، سخت به زحمت می‌افتد و با مقاومت شدید رو به رو می‌شود. در نیمه اول قرن نوزدهم اکثریت مردم ایالات متحد آمریکا که برای خود فرهنگ کمابیش مستقلی ایجاد کرده بودند، فرهنگ‌های اقلیت‌ها را مورد تحقیر و فشار قرار دادند. پس مقاومت شدیدی در اقلیت‌ها ظاهر شد، و از آن جمله اقلیت ایرلندی ایالت باس تون لجوجانه در حفظ فرهنگ پیشین خود کوشیدند و مدارس و مطبوعات مخصوصی برای خود به وجود آوردند.

1. R. Linton: *The Study of Man*, New York, 1936, p. 335.

III. تسلط اجتماعی

چنان که می‌دانیم، شرط بقای جامعه یگانگی اجتماعی است. جامعه تازمانی که یگانگی دارد، به عنوان یک واحد کمابیش مستقل به زندگی خود ادامه می‌دهد. از این رو هر جامعه می‌کوشد که همواره اعضای جدید خود را در ضمن جریان جامعه‌پذیری، با موازین مقبول جامعه که هنجارهای اجتماعی خوانده می‌شود، هم‌نوا کند. باز به همین سبب است که هر جامعه هم‌نواایی اجتماعی (social conformity) را فضیلت، و ناهم‌نواایی اجتماعی (social nonconformity) را رذیلت می‌شمارد و نیز اعضای هم‌ساز هنجار جوی خود را به هنجار (normal) می‌خواند و گرامی می‌دارد، و اعضای ناهم‌ساز هنجار شکن را نا به هنجار (abnormal) یا کج رو (deviant) می‌نامد و مورد تحقیر و احیاناً مجازات قرار می‌دهد.

اگر کسی بخواهد آزادی عمل خود را به جایی برساند که لطمه‌ای متوجه یگانگی گروه شود، جامعه با وسایل گوناگون راه را بر او سد می‌کند و می‌کوشد که جبراً او را از ناهم‌نواایی باز دارد. مفهوم تسلط اجتماعی یا کنترل اجتماعی (social control) از این جا بر می‌خیزد.

تسلط اجتماعی در عرف جامعه‌شناسان دو معنی دارد.

اول. مجموع عوامل محسوس و نامحسوس که یک گروه اجتماعی به قصد حفظ یگانگی خود، در راه جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری اشخاص به کار می‌برد.

دوم. مجموع موانعی که گروه اجتماعی به قصد جلوگیری افراد از کج روی اجتماعی (social deviation) در راه آنان به وجود می‌آورد. و این معنی است که ما بدان نظر داریم.

تسلط اجتماعی به دو صورت در می‌آید:

۱. تسلط اجباری (coersive control) که صریحاً و مستقیماً و به وسیله دستگاه‌های حکومتی اعمال می‌شود. دادگستری و پلیس از عوامل تسلط اجباری هستند.

۲. تسلط اقناعی (persuasive control) که به طور غیر مستقیم از اشخاص و گروه‌های اجتماعی ناشی می‌شود. تلقین و ستایش و نکوهش و سرزنش از عوامل تسلط اقناعی هستند.

تسلط اجتماعی با نوعی فشار همراه است. فشاری که جامعه برای اعمال سلطه

خود بر مردم به کار می‌برد، فشار اجتماعی (social pressure) نام گرفته است. فشار اجتماعی اعضای جامعه را وامی‌دارد که با جامعه هم‌نوا شوند، به این معنی که تن به پاره‌ای کارها بدهند، و برخی کارها را ممنوع یا تابو (taboo) بشمارند و ارتکاب نکنند.

فشار اجتماعی معمولاً به سه صورت ظاهر می‌شود:

۱. فشار بدنی: کتک، شکنجه بدنی و ...

۳. فشار روانی: تقييح، تحقير و

۲. فشار اقتصادی: محرومیت‌های مالی و مقامی و

این سه نوع فشار در موارد بسیار با یک دیگر همراه‌اند. مثلاً زندانی شدن معمولاً هم ملازم محدودیت بدنی (محدودیت غذایی و حرکتی) است، هم با فشار روانی و هم با محرومیت‌های اقتصادی همراه است. بر روی هم فشارهای اجتماعی اهمیت اجتماعی شخص را پایین می‌آورند و در مواردی او را متوجه خطای خود می‌کنند و به جبران مافات برمی‌انگیزند.

وجوه گوناگون فشار اجتماعی در زندگی همه کس - خرد و بزرگ و روستایی و شهری - راه دارند. هر کس در خانه به وساطت پدر و مادر و برادر و خواهر خود اندکی با فشار اجتماعی آشنا می‌شود و سپس در خارج خانه مستقیماً و صریحاً فشارهای گوناگون را در می‌یابد. کودک در خانه جز نزدیکان معدود خود ناظر و ناقدی ندارد. ولی در آموزشگاه با ده‌ها کودک همنشین است. از این رو اگر در آموزشگاه مرتکب خطایی شود و مثلاً به هنگام غذا خوردن، یک سیب‌زمینی را از روی میز غذا بردارد و به پایین پرت کند، ده‌ها تن با نگاه و حرکات چهره و سخن اعتراض آمیز خود او را زیر فشار قرار می‌دهند، در صورتی که در خانه اولاً این همه معترض وجود ندارند، و ثانیاً مهر خانوادگی در بسا موارد از اعتراض دیگران جلو می‌گیرد.

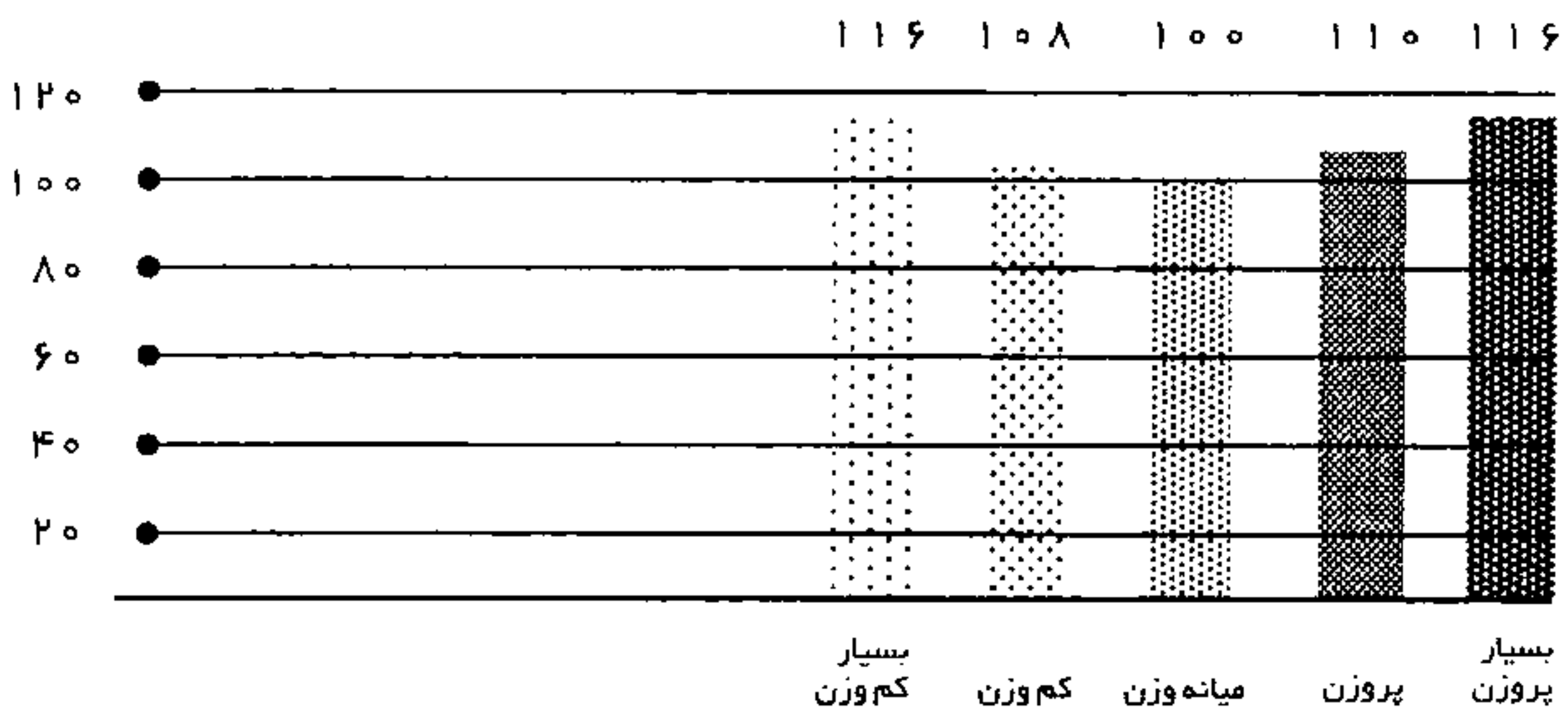
گاهی فشار اجتماعی چنان بر فرد هنجارشکن گران می‌آید که نسبت به جامعه احساس عداوت می‌کند و یک سره از هم‌نوایی سر می‌پسند. بنابراین باید فشار اجتماعی با شرایط معینی همراه باشد. در این مقام به دو شرط مهم اشاره می‌کنیم:

۱. اگر شخص هنجارشکن به جامعه خود دلبستگی داشته باشد، با آن که از فشار اجتماعی آزرده می‌شود، به دشمنی جامعه بر نمی‌خیزد، بلکه در صدد جبران ناهنجاری خود برمی‌آید، همچنان که کودک معمولاً بر اثر توبیخ یا مجازات معتدلی که پدر و مادرش بر او روا می‌دارند، اصلاح می‌شود.

۲. هر چه یگانگی جامعه بیشتر باشد، نظم اجتماعی بهتر برقرار می‌شود و

هنجارها مورد احترام بیشتری قرار می‌گیرند. در جامعه‌های بسیار یگانه پیشین فشارهای اجتماعی سخت مؤثر بودند، و هنجار شکنی به ندرت روی می‌داد. فرد بر اثر فشار اجتماعی، از تند روی یا کند روی منصرف می‌شود و حتی المقدور با اکثریت جامعه همگامی می‌کند. از این رو می‌توان گفت که فشارهای اجتماعی مانند فشارهای طبیعی (natural pressures) عواملی هستند میانه رو و اعتدال جو که افراد افراطی و تفریطی را یا با افراد میانه حال هماهنگ می‌گردانند یا آنان را از میان برمی‌دارند. در عالم حیوانات معمولاً افراد متوسط بیش از دیگران با فشارهای طبیعی کنار می‌آیند و در مقابل مخاطرات دوام می‌آورند. در یک مورد که جمع کثیری از گنجشکان یک بیشه زار به وسیله توفان به هلاکت رسیدند، دانشمندی از مطالعه گنجشکان مرده دریافت که عموماً از لحاظ وزن و قوت از گنجشکان بزرگ یا کوچک‌اند.^۱ چنان که از پیکر ۱۵ برمی‌آید، این نکته در مورد زندگی اورگانیک انسان نیز صدق می‌کند.

پیکر ۱۵. نسبت مرگ در بین صاحبان وزن‌های مختلف



این نمودار نشان می‌دهد که از میان جمع کثیری از اشخاص چهل و پنج ساله به پایین امکان

مرگ افراد پر وزن و کم وزن بیش از امکان مرگ افراد میانه است.

جامعه مانند طبیعت، حافظ افراد میانه حال است و تا جایی که بتواند با وسایل گوناگون - از طعنه و تمسخر و سرزنش و دشنام تا زندان و اعدام - از پیدایش اشخاص

1. H. C. Bumpus: *Biological Lectures*, Boston, 1899, PP. 209 - 226.

بی اعتدال جلوگیری می‌کند. ولی مخالفت جامعه با اشخاص بی اعتدال به شدت مخالفت طبیعت با افراد استثنائی نیست، زیرا جامعه بر خلاف طبیعت، معمولاً اشخاص استثنائی را نابود نمی‌کند، بلکه می‌کوشد که آنان را به صورت مردم به هنجار میانه‌گزین درآورد. چون هنجارهای اجتماعی برخلاف هنجارهای طبیعی، در همه جامعه‌ها یک سان نیستند، فشار اجتماعی در هر جامعه در قالب‌هایی خاص ریخته می‌شود. مثلاً فرهنگ بسیاری از جامعه‌های جدید دزدی را امری ممنوع و در خور مجازات می‌داند، در صورتی که فرهنگ برخی جامعه‌ها مانند فرهنگ اسپارت باستان، جوانان را به دزدی تشویق می‌کرد. در اکثر جامعه‌های متمدن زناشویی با محارم ممنوع است، اما در برخی جامعه‌ها مانند مصر باستان، خانواده‌های اشرافی برای حفظ اصالت خود، ازدواج برادر و خواهر را تجویز می‌کردند. برای انسان متمدن کنونی تصور آدم خواری نفرت آور است. در صورتی که اعضای قبیله چم (Cham) در آنام جگر دشمنان خود را با لذت فراوان می‌خوردند و گمان می‌برند که با این عمل بر شجاعت دشمن مرده دست می‌یابند. ما قتل انسان را جرم می‌دانیم، اما اسپارتیان قدیم کودکان ناتوان را بی‌پروا به قتل می‌رسانیدند، و اسکیموها کشتن پیران را روا می‌دانند. در جامعه‌های صنعتی کنونی زن و مرد کمابیش برابر و در همه کارها شریک‌اند، در صورتی که یک قرن پیش در همان جامعه‌ها زنان دخالتی در امور اجتماعی نداشتند و هنجارهای زنانه سراسر از هنجارهای مردانه متفاوت بودند. بنابراین فشار اجتماعی با آن که در همه جامعه‌های انسانی وجود دارد در هر زمان و مکانی در جهات معینی اعمال می‌شود و هنجارهای فرهنگی این جهات را تعیین می‌کنند.

IV. مدارای اجتماعی

هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بی‌هنجاری (anomie یا normlessness) مطلق را بپذیرد. ولی نابه‌هنجاری (abnormality) و کج روی را تا حدود معینی که برای حیات اجتماعی مخاطره‌آمیز نباشند، تحمل می‌کند. چنین تحملی را مدارای اجتماعی (social tolerance) خوانده‌اند.

اما مدارای جامعه با اعضای استثنائی یا منحرف، نامحدود نیست. در هر جامعه انحرافات اجتماعی برای خود مراتبی دارند: برخی قابل اغماض‌اند، و بعضی مستوجب کیفرند.

از میان عواملی که حدود مدارا را تعیین می‌کنند، سه عامل مهم‌ترند: مقتضیات اجتماعی، نفوذ شخص هنجارشکن و چگونگی هنجار.

۱. مقتضیات اجتماعی: این مطلب را تحت سه عنوان - سنن اجتماعی و دوره بحران و وضع گروهی - مطالعه می‌کنیم.

سنن اجتماعی: درجه مدارای هر جامعه با هنجار شکنان بسته به سنن آن جامعه است. در جامعه‌ای که سنن اجتماعی با مدارا سخت موافق باشند، مدارا دامنه وسیعی می‌یابد، چنان که در جریان جنگ سرد کنونی، انگلیس به حکم سنن مدارا آمیز خود، حزب کمونیست را تحمل می‌کند، در صورتی که ایالات متحد آمریکا، پیشتازی کمونیسم را خطری مهلک می‌شمارد و از شدت دغدغه دچار نوعی هیستری ضد کمونیست (anti-communist hysteria) - می‌شود.

دوره بحران: معمولاً جامعه‌ها در دوره‌های بحرانی خود نسبت به برخی از هنجارها که در آن هنگام اهمیت حیاتی دارند، سختگیر و نسبت به بقیه سهل‌گیر می‌شوند. مثلاً جامعه‌هایی که در کام جنگ فرو می‌روند، تندروی‌های سیاسی را به هیچ روی نمی‌بخشایند، ولی در عوض با نابه‌هنجاری‌های اخلاقی از جمله ناروایی‌های جنسی مدارا می‌کنند.

وضع گروهی: همه گروه‌های اجتماعی به یک نسبت با نابه‌هنجاری‌ها کنار نمی‌آیند. از طرفی گروه‌های متجانس کوچک کمتر از گروه‌های نامتجانس بزرگ با اعضای خود مدارا می‌کنند، چنان که شهر بیشتر از روستا اشخاص منحرف و متخلف را با اغماض می‌نگرد، و خانواده بیش از گروه‌های بزرگ‌تر نسبت به اعضای هنجارشکن خود سخت می‌گیرد. از طرف دیگر در عصر حاضر دستگاه‌های سیاسی و اقتصادی به مراتب بیش از خانواده و دستگاه دینی با نابه‌هنجاری‌ها در می‌افتند. محققان دریافته‌اند که مؤسسات اقتصادی تا حدود وسیعی زندگی اعضای جوامع صنعتی را کنترل می‌کنند، و حتی این گونه مؤسسات در چگونگی همسرگزینی کارمندان خود نیز به طور مستقیم و غیر مستقیم مؤثر می‌افتند.

۲. نفوذ شخص هنجارشکن: این مطلب دو نکته مهم را در بر می‌گیرد: ارزش اجتماعی و حرفه شخص.

ارزش اجتماعی شخص: هر قدر شخص در گروه خود ارجمندتر باشد می‌تواند با شجاعت و قدرت بیشتری به شکستن هنجارها پردازد، و جامعه هم نسبت به انحرافات او سهل‌گیرتر خواهد بود. مثلاً شاگردان یک کلاس انحرافات یک معلم توانا و محبوب را

ناچیزتر از انحرافات یک معلم متوسط یا ضعیف می‌شمارند و با سهولت بیشتری اغماض می‌کنند.

حرفه شخص: جامعه نسبت به برخی حرفه‌ها سخت حساس است، و از این رو صاحبان آن حرفه‌ها را با دقت و وسواس می‌پاید، چنان‌که بدمستی یک معلم و یا یک قاضی یا یک دین‌یار (روحانی) به هیچ وجه برای جامعه متمدن قابل تحمل نیست.

۳. **چگونگی هنجارها:** چون همه هنجارهای جامعه اهمیت یکسانی ندارند، واکنش‌های جامعه در مقابل نقض هنجارهای متفاوت، متفاوت است. جامعه برای هنجارهای مهم اخلاقی ارزش عظیمی قائل است و بدین سبب نمی‌تواند با ناقضان آنها مدارا کند. در بسیاری از جامعه‌ها بنا بر یکی از هنجارهای اخلاقی مهم، زناشویی با عده‌ای از نزدیکان، ناروا و در خور مجازات شدید است. پس کمتر کسی پا بر این هنجار می‌گذارد.

نتیجه

۱. همه اعضای جامعه ناگزیرند که مقتضیات زندگی اجتماعی را فراگیرند و به اصطلاح «جامعه‌پذیر» و «فرهنگ‌پذیر» شوند.
۲. این کارها سبب «همنوایی» شخص با «هنجارهای اجتماعی» و ماندگی او به فرهنگ جامعه می‌شوند، و کسی که از همنوایی اجتماعی بازماند، «نا به هنجار» یا «کج رو» به شمار می‌آید.
۳. جامعه برای جلوگیری از کج روی اعضای خود، دست به فعالیت‌هایی که «تسلط اجتماعی» خوانده می‌شوند، می‌زند.
۴. تسلط اجتماعی یا به طور مستقیم یا به طور غیر مستقیم اعمال می‌شود. نوع اول را «تسلط اجباری» و نوع دوم را «تسلط اقناعی» گویند.
۵. نتیجه تسلط اجتماعی، «فشار اجتماعی» است، و فشار اجتماعی به صور گوناگون بدنی و روانی و اقتصادی تظاهر می‌کند.
۶. در جامعه‌هایی که یگانگی اجتماعی شدت داشته باشد و افراد به زندگی اجتماعی سخت وابسته باشند، فشار اجتماعی نتیجه بخش‌تر است.
۷. در هر جامعه چگونگی فشار اجتماعی و نیز «مدارای اجتماعی» بسته به مقتضیات فرهنگی است.

فصل هشتم

رفتار جمعی

I. چگونگی و انواع رفتار جمعی

رفتار جمعی (collective behavior) یکی از انواع رفتار گروهی است. رفتار گروهی رفتار مشترکی است مبتنی بر کنش‌های متقابل دو یا عده‌ای بیش‌تر. وجهی از رفتار گروهی که جنبه عاطفی شدید دارد و بر واکنش‌های دورانی (circular reactions) یا کنش‌های متقابل دورانی (circular interactions) استوار است، رفتار جمعی خوانده می‌شود.

واکنش‌های دورانی یا کنش‌های متقابل دورانی واکنش‌هایی هستند که بر اثر تحریک‌هایی در کسی پدید می‌آیند و سپس محرک کسان دیگر می‌شوند و واکنش‌هایی در آنان به وجود می‌آورند، و آن‌گاه واکنش‌های این کسان در شخص نخستین مؤثر می‌افتند و واکنش‌های شدیدتری در او برمی‌انگیزند، و پس از آن، واکنش‌های شدید شخص نخستین در کسان دیگر تأثیر می‌کنند و به واکنش‌های شدیدتری می‌انجامند، و به این طریق همواره بر شدت واکنش‌های متجانس اشخاص می‌افزاید. در این صورت باید گفت که کنش‌های متقابل دورانی به واگیری اجتماعی (social contagion) منجر می‌شود، به این معنی که بر اثر این واکنش‌ها، اعضای گروه به سرعت و با شدتی دم‌افزون، رفتار یک دیگر را فرا می‌گیرند و بر نوعی تجانس دست می‌یابند.

بنابراین رفتار جمعی را چنین می‌توان تعریف کرد: رفتاری است عاطفی که بر اثر وضع یا حادثه‌ای از شخص یا اشخاصی سر می‌زند و بر اثر واگیری اجتماعی به دیگران

منتقل می‌شود و در نتیجه گروه کمابیش متجانسی به وجود می‌آورد.

رفتار جمعی انواع بسیار دارد. برخی از انواع شدید آن مانند مد اجتماعی و هوس اجتماعی و جنون اجتماعی و شیدایی اجتماعی و هراس اجتماعی را به اختصار شرح می‌دهیم:

۱. مد اجتماعی: رفتار جمعی مکرری که به قدر رسم اجتماعی تثبیت نشده باشد، مد اجتماعی (social fashion) نام می‌گیرد. یکی از مدهای اجتماعی جامعه‌های غربی اعتنای بسیاری از جوانان است به هنرهای واقع ستیز (anti-realist) قرن بیستم.

۲. هوس اجتماعی: مد اجتماعی پر شور و زودگذر را هوس اجتماعی (social fad) یا رسم دروغین (pseudo-custom) خوانند. رواج ناگهانی و کم دوام جست و خیزی که رقص راک اندرول (Rock-and-roll) نام دارد، نموداری از هوس اجتماعی است.

۳. جنون اجتماعی: هوس اجتماعی شدیدی که همواره شخص را وسوسه کند، جنون اجتماعی (social craze) خوانده می‌شود. جنون اجتماعی صور گوناگون دارد. از جنون جدول حل کردن برخی از روزنامه‌خوانان تا جنون سختگیری دینی برخی از گروه‌های اجتماعی.

۴. شیدایی اجتماعی: هوس اجتماعی پردوامی که با عواطف عمیقی آمیخته باشد. شیدایی اجتماعی (social mania) نام دارد. نمونه آن رفتار متجددان متعصبی است که محض یک امر نوظهور خوشایند، خواب و خوراک را بر خود حرام می‌کنند.

۵. هراس اجتماعی: رفتار جمعی وحشت‌آلود و بی‌هدفی که بر اثر احساس خطر پدید آید، هراس اجتماعی (social panic) نامیده می‌شود. هراس اجتماعی تمام ذهن را به سرعت فرا می‌گیرد و فرد را به تلاش‌های بیهوده و دیوانه‌وار برمی‌انگیزد. برای توضیح این نوع رفتار جمعی به ذکر چند مثال مبادرت می‌کنیم.

روز سی‌ام اکتبر ۱۹۳۸ یکی از ایستگاه‌های رادیو در نیویورک ناگهان با آب و تاب خبر داد که موجوداتی از کره مریخ به زمین یورش آورده‌اند. مردم این خبر را که مبتنی بر داستان جنگ دنیاها (*The War of the Worlds*) نوشته ولز (H.G. Wells) انگلیسی بود، جدی گرفتند و هراسان از خانه‌ها بیرون ریختند و حتی دیوانه‌وار از شهرها گریختند.^۱

چند سال بعد نمایش حقیقت‌نمای مشابهی از رادیو شهر کی‌تو (Quito) در کشور اکواتور پخش شد. این رادیو خبر داد که موجودات غریبی از کره مریخ به زمین ریخته‌اند

1. H. Cantril & Others: *The Invasion From Mars*, Princeton, N. J., 1940.

و به سرعت به شهر کی تو نزدیک می شوند. مردم شهر به چنان وحشتی افتادند که اکثراً سراسیمه خانه‌ها را رها کردند و در خیابان‌ها توده شدند. جمع کثیری لباس زیر بر تن داشتند و جمعی نیم برهنه بودند. گردانندگان رادیو به محض آن که از هراس عمومی خبردار شدند، نمایش را قطع کردند و در صدد تسکین مردم برآمدند. ولی مردم چنان پریشان و خشمگین بودند که به مرکز فرستنده رادیو حمله بردند، درها و پنجره‌ها را شکستند، عمارت را آتش زدند و شش تن را کشتند.^۱

در پانزدهم ژانویه ۱۹۵۵ دود و مه غلیظی آسمان شهر لندن را فراگرفت و با آن که فقط ده دقیقه دوام آورد، باز چنان مردم را به هراس انداخت که صدای زاری و دعا از هر سو بلند شد، و جمعی پایان دنیا را اعلام کردند.^۲

II. جمع

جمع (collectivity) گروهی است از افراد انسانی که دستخوش رفتار جمعی باشند. چون جمع زاده رفتار جمعی است، می توان در تعریف آن چنین گفت: گروهی که به اقتضای وضع یا حادثه‌ای، خود به خود فراهم می آید و بر اثر کشش‌های متقابل دورانی یا واگیری اجتماعی، دارای رفتاری متجانس می شود. پیدایش جمع بدین ترتیب است: وضع یا حادثه‌ای پیش می آید، برخی از اشخاص متفرق از آن متأثر می شوند و بی اختیار به شیوه‌ای کمابیش یکسان در مقابل آن واکنشی عاطفی می کنند. رفتار عاطفی هر یک به دیگری منتقل می شود و با شدتی بیش تر به خود او باز می گردد. بر اثر این غلیان عاطفی یا عاطفه جمعی (collective feeling)، رفتار عاطفی مشترک و متجانسی از همه آن اشخاص سر می زند.

جمع دارای مختصات چندی است:

۱. جمع معمولاً خود به خود فراهم می آید و از این رو در شمار گروه‌های غیررسمی است. با این وصف ممکن است جمع مقدمه و منشاء برخی از گروه‌های رسمی شود. بدین جهت می توان آن را شالوده اجتماعی گروه‌های دیگر به شمار آورد. مثلاً ممکن است یک میتینگ عمومی یعنی یک جمع غیررسمی موجب یک حزب یعنی یک گروه رسمی شود.

1. *New York Times*, February 13, 1949.

2. *Jacksonville Times-Union*, January 17, 1955.

۲. جمع معمولاً گروهی زودگذر است. ناگهان به تحریک وضع یا حادثه‌ای به وجود می‌آید و پس از دگرگونی آن وضع یا حادثه از میان می‌رود، چنان‌که جمع تماشاگران یک حادثه خیابانی به زودی درهم می‌شکند.
۳. معمولاً انواع جمع مستلزم گردآمدن افرادند، ولی برخی از آنها گرد آمدن یا حضور افراد را ایجاب نمی‌کنند. مثلاً جمعی که جنازه‌ای را مشایعت می‌کنند، شامل اشخاصی است که کنار یک دیگر قرار گرفته‌اند، اما جمعی که در انتخابات پارلمانی یک شهر شرکت می‌کند و به افراد معینی رأی می‌دهد، شامل اشخاصی است که اکثراً هیچ‌گاه در یک مکان گرد نیامده و با یک دیگر برخورد مستقیم نداشته‌اند.
۴. جمع معمولاً ترکیب ثابتی ندارد، به این معنی که افراد آن به سرعت تغییر می‌کنند. برخی از اعضای جمع از آن می‌گسلند، و اعضای جدیدی به آن می‌پیوندند. مثلاً همه اعضای جمعی که برای تماشای حادثه‌ای گرد می‌آیند، در تمام مدت حادثه باقی نمی‌مانند، بلکه برخی پی کار خود می‌روند و جای خود را به نوآمده‌گان می‌سپارند.
۵. جمع معمولاً از تجانس عاطفی شدیدی که به منزله یگانگی گروهی آن است، برخوردار است. بر اثر این تجانس عاطفی شدید است که در مواردی اعضای آن به طور موقت فردیت خود را از یاد می‌برند، و با جذب و شور، مطابق مقتضیات مشترک جمع عمل می‌کنند. نمونه تجانس جمعی را می‌توان در رفتار خشن و بی‌پروای جمعی سفید پوست که مشترکاً به لینچ کردن (lynching) فردی سیاه پوست می‌پردازند، مشاهده کرد.

III. جماعت

جمع انواع فراوان دارد. ولی هیچ‌یک از این انواع به اهمیت جماعت (crowd) نیستند.

جماعت جمعی است پرتجانس مرکب از افرادی که معمولاً در یک جا گرد می‌آیند و با یک دیگر ربط (rapport) می‌یابند و به جنب و جوش (milling) می‌پردازند. ربط، رابطه عاطفی عمیقی است که دو یا چند تن را سخت به یک دیگر می‌پیوندد، به طوری که آنان بی‌اختیار با یک دیگر هماهنگ می‌شوند. جنب و جوش رفتار عاطفی شدیدی است که بر اثر ربط روی می‌دهد. رابطه عاشق و معشوق و نیز رابطه شخص خواب‌انگیز (hypnotizer) و شخص خواب‌پذیر (hypnotized) در جریان خواب‌گونه (hypnosis) نمونه‌های ربط هستند، و کف زدن و فریاد کشیدن بی‌اختیار تماشاگران

سیرک از جلوه‌های جنب و جوش‌اند. در این صورت جماعت گروه متجانس کم دوامی است که به اقتضای وضع یا حادثه‌ای خود به خود به وجود می‌آید و بر اثر کنش‌های متقابل دورانی یا واگیری اجتماعی، دارای رفتاری مشترک می‌شود و با ربط کافی به جنب و جوش می‌پردازد.

جماعت و رفتار آن از دیرباز توجه محققان را به خود جلب کرده‌اند. ولی نادرند محققانی که در این باره نظری روشنی بخش آورده باشند. لوبون (Le Bon) معتقد بود که جماعت بر اثر غلبه «روح جمعی» بر «روح فردی» فراهم می‌آید، و پیروان فروید گفته‌اند که انسان گاهی بر اثر شدت و کثرت وازدگی (repression) های عاطفی، زمام خود را رها می‌کند و به کارهایی ناسنجیده، و از آن جمله رفتار جمعی می‌پردازد. به نظر اکثر جامعه‌شناسان کنونی باید تشکیل جماعت و رفتار خود به خودی آن را با مفهوم تلقین باز نمود.

می‌دانیم که انسان به سبب آن که از روز زادن تا دم مرگ وابسته انسان‌های دیگر است و نمی‌تواند بدون مساعدت و موافقت اطرافیان خود به آسودگی زندگی کند، نسبت به دیگران حساس است و می‌کوشد که توجه و موافقت آنان را به سوی خود کشد. تلقین پذیری از این جا پدید می‌آید و باعث می‌شود که وقتی کسانی به تحریک عامل یا عواملی مشترک گرد می‌آیند، متقابلاً در یک دیگر تأثیر کنند: حادثه‌ای روی می‌دهد، و «الف» و «ب» و «ج» و «د» که نسبت به آن حادثه عواطف کمابیش مشابهی دارند، جمع می‌شوند. آن گاه «الف» از «ب» و «ج» و «د» تأثیر برمی‌دارد، و به نوبه خود در آنان تأثیر می‌گذارد و مجدداً از آنان متأثر می‌شود و در آنان تأثیر می‌کند. ادامه این جریان منجر به تجانس و تشدید عواطف آنان می‌شود و آنان را به صورت جمع متجانس پر شوری در می‌آورد. در نتیجه ربط پدید می‌آید، و جمع چون تنی واحد آغاز جنب و جوش می‌کند. در جریان این جنب و جوش چون هر کس تحت تأثیر دیگران قرار می‌گیرد و به نوبه خود در دیگران تأثیر می‌گذارد، هیجان‌های کمابیش مشابهی که به صورت فریاد و کف زدن و مشت‌گره کردن و احیاناً یورش و خراب‌کاری تظاهر می‌کنند، در جمع به وجود می‌آیند. بنابراین می‌توان گفت که تجانس عاطفی ضامن بقای جماعت است. اگر تجانس عاطفی جماعت از میان برود، جماعت از هم می‌گسلد، و اگر شخصی عاطفه جمعی جماعت را نپسندد، نمی‌تواند بدان پیوندد و با آن هم‌نوا شود. بدین سبب جماعت‌های سفید پوستانی که در برخی از استان‌های کشور ایالات متحد آمریکا بر ضد سیاه‌پوستان تشکیل می‌شوند، هیچ‌گاه از همکاری یا کمک افراد سیاه‌پوست یا افراد سفید پوستی که

مخالف تعصبات نژادی هستند، نصیب نمی‌برند.

تماس مستقیم افراد جماعت در پیدایش تجانس عاطفی جماعت سخت مؤثر است. از این رو پیدایش جماعت معمولاً مستلزم گرد آمدن افراد است. ولی در جامعه‌های صنعتی کنونی که وسایلی مانند روزنامه و کتاب و رادیو و تلویزیون، ارتباط توده‌گیر (mass communication) را آسان گردانیده و اشخاص و گروه‌های جدا افتاده را با یک دیگر مربوط کرده‌اند، جماعت‌هایی نیز که وحدت مکانی نداشته باشند، تحقق پذیرند.

می‌توان گفت که جماعت در اشخاص سه تغییر مهم پدید می‌آورد:

۱. **درهم شکستن فردیت:** استغراق شخص در جماعت چنان او را از خود بی‌خود می‌کند که موقتاً از مقتضیات خصوصی خود غافل، و به اصطلاح دچار بی‌فردیتی (de-individuation) می‌شود.

۲. **کنش خود به خودی:** شخص بی‌فردیت بی‌اختیار موافق مصالح جماعت رفتار می‌کند و حتی ندانسته پا بر بسیاری از هنجارهای اجتماعی می‌گذارد.

۳. **احساس ایمنی:** شخص بر اثر شکستن مرزهای فردیت و استغراق در جماعت، خود را دارای قدرتی عظیم می‌پندارد، اعتماد به نفس فوق‌العاده می‌یابد و عمیقاً احساس ایمنی می‌کند.

عواملی که باعث حفظ جماعت و تحکیم تجانس آن می‌شوند، فراوان‌اند. از این میان سه عامل مهم را نام می‌بریم:

۱. **تمکین به رهبران:** همچنان که خواب انگیزی (هیپ‌نوتیسم) نیازمند تمکین خواب پذیر به خواب انگیز است، دوام و تجانس جماعت نیز مستلزم تمکین اعضای جماعت است به پیشاهنگان یا رهبران جماعت.

۲. **وسعت جماعت:** هرچه عده اعضای جماعت بیشتر باشد، سلسله روابطی که هر یک از اعضا را به دیگران پیوند می‌دهد، دامنه دارتر و پیچیده تر خواهد شد و بر بستگی عاطفی اشخاص و تجانس جمع خواهد افزود.

۳. **نظم:** هرچه نظم خود به خودی جماعت بیشتر باشد، فردیت‌ها با سهولت بیشتری در جمع مستهلک می‌شوند. از این رو رهبران جماعت‌ها می‌کوشند که رفتاری منظم و موزون در جماعت‌ها به وجود آورند، و برای این منظور از شعارهای یک نواخت و حرکات موزون و سخنان مسجع و شعر و آواز و حتی رقص سود می‌جویند. آدولف هیتلر یکی از رهبرانی بود که برای تسخیر جماعات از همه این عوامل سود جست.

جماعت صورت‌های گوناگونی دارد. از این جمله‌اند جماعت تصادفی و جماعت نمایشی و جماعت مجذوب و جماعت منظم و جماعت فعال و جماعت همجا و جماعت ناهمجا یا عامه.

۱. جماعت تصادفی (casual crowd) یا جماعت کنجکاو (curiosity crowd) که ناگهان برای تماشای حادثه‌ای تشکیل می‌شود و یگانگی کافی ندارد.

۲. جماعت نمایشی (expressive crowd) که دست به تظاهراتی مانند آواز و رقص و فریاد و گریه می‌زند و یگانگی کافی دارد.

۳. جماعت مجذوب (orgiastic crowd) که دستخوش شور و جذبه است و یگانگی فراوان دارد. برخی از جماعت‌هایی که عهده‌دار شعائر دینی می‌شوند یا جماعت‌هایی که در جشن‌های بزرگ ملی به نشاط می‌پردازند، از جماعت‌های مجذوب‌اند.

۴. جماعت منظم (organized crowd) که از نظم و یگانگی فراوان برخوردار است. حاضران یک مجلس سخنرانی یا کنسر جماعت نسبتاً منظمی به شمار می‌روند.

۵. جماعت فعال (active crowd یا acting crowd) یا غوغا (mob) که برای رسیدن به هدف خود خشونت می‌ورزد.

۶. جماعت همجا (contiguous crowd یا assembled crowd) که اعضای آن در مجاورت یک دیگر قرار می‌گیرند و موجب تجانس عاطفی و جنب و جوش بسیار می‌شوند، در مقابل جماعت ناهمجا (non-contiguous crowd) یا (unassembled crowd) یا عامه (public) که معمولاً میان اعضای آن تماسی مستقیم نیست، و از این رو از تجانس عاطفی کم بهره است.

IV. عامه و عقیده عمومی

در شهرهای بزرگ کنونی جمعی از مردم که دارای مصالح مشترک نسبتاً پایداری هستند، به راه‌های غیر مستقیم گوناگون به یک دیگر پیوند می‌خورند و واحد اجتماعی بزرگی پدید می‌آورند. این واحد اجتماعی بزرگ که به سبب پراکندگی اعضای خود، جنبه عاطفی شدیدی ندارد ولی بر اثر مصالح پایدار و ارتباطات فکری آن اعضا، دارای جنبه ادراکی قوی است، همانا جماعت ناهمجا یا عامه است.

در جامعه‌های ساده ابتدائی عامه یا جماعت ناهمجا وجود ندارد، اما در

جامعه‌های متمدن که مردم به تناسب منافع مادی و معنوی خود، به بخش‌های گوناگون تقسیم می‌شوند، جماعت‌های ناهمجای متنوع به وجود می‌آیند. از این قبیل‌اند عامه ورزش کار، عامه سینمارو، عامه کتاب‌خوان، عامه سیاسی، عامه سهام‌داران یک شرکت، عامه رأی‌دهندگان یک شهر و عامه مشترکان یک روزنامه.

حاصل‌نهایی فعالیت جماعت ناهمجا یا عامه عقیده عمومی (public opinion) و وفاق عمومی (public consensus) است. از این رو برای شناسایی راه و رسم این نوع جماعت که در جامعه‌های کنونی اهمیت فراوانی دارد، باید موضوع عقیده عمومی و وفاق عمومی را مورد تدقیق قرار داد.

چنان که می‌دانیم، واقعه یا چیزی که مورد اعتنای جامعه قرار گیرد، ارزش اجتماعی نام دارد. ارزش اجتماعی انگیزه‌گرایی‌های اجتماعی (social attitudes) می‌شود. گرایش‌های اجتماعی تمایلاتی کلی هستند که در فرد به وجود می‌آیند و ادراکات و عواطف و افعال او را در جهات معینی به جریان می‌اندازند. گرایشی که با عواطف بسیار شدیدی همراه باشد عقده (complex) خوانده می‌شود، و گرایشی که جنبه ادراکی آن ضعیف باشد ولی سخت ریشه‌دار و استوار شده باشد، تعصب یا پیش‌داوری (prejudice) نام می‌گیرد. در هر مورد از آمیختن گرایش‌های اجتماعی گوناگون، عقیده عمومی ناشی می‌شود. عقیده عمومی قضاوتی است مورد قبول عامه که هم جنبه عاطفی و هم جنبه ادراکی دارد و از تعصب نیز برکنار نیست. عقیده عمومی اگر به شدت تعمیم یابد و ریشه‌دار شود، به صورت اجماع یا وفاق عمومی در می‌آید.

اهمیت روزافزون عقاید عمومی در زندگی جامعه‌های صنعتی سبب شده است که سازمان‌های حکومتی و غیر حکومتی خواهان آگاهی از وضع عقاید عمومی باشند و برای سنجش آن تدابیری کنند. فن رأی‌جویی (polling) و سایر فنونی که برای کاوش عقاید عمومی فراهم آمده‌اند، زاده این تدابیرند. برخی از کارشناسان اجتماعی برآن‌اند که به وسیله این فنون می‌توان از عقاید مردم آگاهی یافت و این آگاهی را در تحولات و مبارزات اجتماعی مورد استفاده قرار داد. اما برخی دیگر از کارشناسان اجتماعی به این فنون و نتایج آن‌ها خوش بین نیستند و می‌گویند که فنون سنجش عقاید عمومی ناقص و نارسای‌اند و از عهده دریافت عقاید عمومی بر نمی‌آیند. عقاید عمومی امور کیفی پیچیده‌ای هستند، حال آن‌که این فنون برای شمارش و طبقه‌بندی امور بساده‌کمی شایستگی دارند.

بی‌گمان عقیده عمومی یکی از عوامل مهم زندگی اجتماعی است و بدین سبب

باید مورد توجه جامعه‌شناسان قرار گیرد. در این هم تردیدی نیست که برخی از جامعه‌شناسان، بیهوده می‌خواهند که همه امور کیفی انسانی را با وسایل کمی بسنجند و بیان کنند و از این رو به فکر تدارک شیوه‌های نتیجه بخش‌تری برای سنجش امور اجتماعی نمی‌افتند، در صورتی که تکامل جامعه‌شناسی مستلزم ابداع این گونه شیوه‌هاست.

در جامعه‌های صنعتی جدید چون عقاید عمومی نفوذ عمیقی دارند، گروه‌های مختلف اجتماعی مخصوصاً گروه‌های رسمی می‌کوشند که با وسایل گوناگون عقاید عمومی را با عقاید خود همساز کنند. تخصص طلبی عصر حاضر ایجاب کرده است که برای این منظور مؤسسات بسیار متشکل و مجهزی که در جامعه‌شناسی گروه فشار یا گروه تحمیل (pressure group) خوانده می‌شوند، به وجود آیند. این گروه‌ها همواره با شیوه‌های متفاوت تلاش می‌ورزند که یا عقاید عمومی را با مقاصد خود موافق گردانند یا عقاید مطلوب خود را بر عامه جامعه تحمیل کنند. به بیان دیگر گروه‌های فشار کوشا هستند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم در عقاید عمومی راه یابند.

وسایل روا یا ناروایی که گروه‌های فشار برای تسلط بر عقاید عمومی به کار می‌برند، بسیار متنوع‌اند. در این جا از چهار وسیله که عمومیت و اهمیت بیش‌تری دارند، نام می‌بریم:

۱. **تدابیر اقتصادی:** گروه‌های فشار با دادن وام یا هدیه یا رشوه، جمع‌های انسانی مورد نظر را به فرمان خود می‌آورند.

۲. **تدابیر حقوقی:** گروه‌های فشار مجاهده می‌ورزند که خواست‌های آن‌ها به وسیله قوانین و مقررات اجتماعی بر مردم تحمیل شوند. پس با وسایل گوناگون در سازمان‌های وضع و اجرای قانون رخنه می‌کنند. در جامعه‌های غربی مخصوصاً ایالات متحد آمریکا این گروه‌ها علناً اعضای مجالس قانون‌گذاری را زیر فشار قرار می‌دهند. گروه‌های تحمیل‌گری که لویی ایست (lobbyist) نام دارند، از این زمره‌اند.

۳. **تدابیر تخریبی:** گروه‌های فشار در نهان یا آشکار برای در هم شکستن مقاومت مردم و ربودن عقاید عمومی، به خراب‌کاری و انهدام سازمان‌ها و جماعت‌های مخالف همت می‌گمارند.

۴. **تدابیر تبلیغی:** گروه‌های فشار با وسیله ماهرانه‌ای که تبلیغ یا آوازه‌گری (propaganda) نام دارد، به دزدیدن یا دگرگون کردن یا ساختن عقاید عمومی می‌پردازند.

۷. آوازه‌گری

چون آوازه‌گری در عصر حاضر دامنه پهنآوری یافته و یکی از عوامل مهم اجتماعی شده است، به ناگزیر باید توجه بیشتری بدان مبذول داشت. آوازه‌گری یا تبلیغ فعالیتی است برای دگرگون کردن عقاید عمومی از راه‌های غیر مستقیم و احیاناً پنهانی با وسایلی مانند زبان و خط و تصویر و نمایش و جز این‌ها. آوازه‌گری را باید با ارشاد (indoctrination) فرق گذاشت. ارشاد جریانی است که مفاهیم روشن و منظمی به مردم می‌دهد، ولی آوازه‌گری جریانی است که مفاهیم روشن و تاریک را با یک دیگر می‌آمیزد و به وجهی خوشایند در می‌آورد و به مردم عرضه می‌کند. ارشاد منجر به شناخت ادراکی می‌شود، ولی هدف آوازه‌گری انگیزتن عواطف و آماده کردن مردم برای قبول عقایدی معین است. آوازه‌گر به وسیله آمیختن حقیقت با دروغ، نموده‌ها را به صورتی جلوه می‌دهد که باعث تمکین مردم به خواست‌های او می‌شود. آوازه‌گر از تلقین پذیری انسان سود می‌جوید و نیت خود را به مردم تحمیل می‌کند. حتی گاهی مقاومت روانی مردم را یک سره در هم می‌شکند و به اصطلاح، دست به مغز شویی (brain-washing) می‌زند.

قدرت آوازه‌گری در مواردی بسیار عظیم می‌شود. از طرفی به سبب آن که تلقین پذیری انسان به هنگام پریشانی و بی‌آرامی بیش‌تر می‌شود، آوازه‌گری در زمان بحران مؤثرتر می‌افتد. از طرف دیگر چون بسیاری از مردم به آوازه‌گری خوش‌بین نیستند، نفوذ آوازه‌گری وقتی به حد اعلی می‌رسد که بنیاد آن بر مردم معلوم نباشد. اگر جامعه بدانند که فلان آگاهی روزنامه‌ای یا رادیویی یا تله‌ویزیونی مستقیماً از طرف فلان مؤسسه سودجو منتشر می‌شود، با بی‌اعتمادی به آن می‌نگرد. از این رو آوازه‌گری مؤثر آن است که به صورت نوعی راهنمایی یا اندرز باشد و بدون جنجال صورت گیرد. در جنگ جهانی اول حکومت انگلیس بر خلاف حکومت آلمان، دست به این نوع آوازه‌گری زد و توانست آرام آرام ایالات متحد را برای شرکت در جنگ آماده کند.^۱ همچنین به طوری که از تحقیقات رسمی حکومت ایالات آمریکا بر می‌آید، گروه‌هایی از سرمایه‌داران بزرگ این کشور از دیرباز عقاید سودجویانه خود را از طریق آوازه‌گری آرام و غیر مستقیم به

1. J. D. Squires: *British Propaganda at Home and in the United States from 1914 to 1917*, Cambridge, Mass., 1935

مردم تحمیل کرده‌اند. اینان به وسیله کارگزاران خود در نوشتن بسیاری از کتاب‌های درسی دبستان‌ها و دبیرستانها و دانشگاه‌ها دخالت ورزیده و بدین شیوه توانسته‌اند عقاید خصوصی خود را به عنوان حقایق علمی بی چون و چرا به خورد دانش‌آموزان و دانش‌جویان دهند و مثلاً چنین وانمود کنند که مالکیت خصوصی (private ownership) حرمتی ابدی دارد و هرگونه مالکیت عمومی (public ownership) یا مالکیت دولتی (state ownership) زیان‌بخش و خطرناک است.^۱

آوازه‌گران ماهر در رعایت چند اصل زیرین می‌کوشند:

۱. آوازه‌گر از زبان‌گوینده یا نویسنده یا فرد معتبری که مورد احترام جامعه است، مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد.
۲. آوازه‌گر دقیقاً می‌داند که با مردم مورد خطاب خود چگونه سخن گوید و چه بگوید.
۳. آوازه‌گر آگاه است که هر موضوعی را به کدام یک از گروه‌های اجتماعی عرضه کند.
۴. آوازه‌گر خواست خود را بر اثر تکرار، در ذهن مردم می‌نشانند، ولی در عین حال فراموش نمی‌کند که تکرار زیاد باعث ملال و نفرت مردم می‌شود.
۵. آوازه‌گر از میان حقایق گوناگونی که به موضوع مورد نظر او مربوط‌اند، فقط آن‌هایی را که به سود خود می‌یابد، برمی‌گزیند و به جامعه اعلام می‌دارد و بدین ترتیب مردم ساده‌دل را قانع می‌کند که ادعای او حقیقت صرف است. تجربه نشان داده است که چنین ادعاهایی به آسانی مورد قبول مردم ساده‌دل قرار می‌گیرند. با این همه چون اندیشمندان نسبت به هر امری که به عنوان حقیقت مطلق و کمال محض عرضه شود، شکاک و بدبین هستند، آوازه‌گر موفق باید هم حقایق موافق و هم حقایق مخالف مدعای خود را اعلام کند تا در مردم دقیق اندیشمند نیز موثر افتد.
۶. آوازه‌گر موضع مورد نظر خود را امری به هنجار و خوب و قهرمانی و مقدس جلوه می‌دهد و خلاف آن را نابه هنجار و زشت و شیطانی می‌شمارد. در جریان جنگ جهانی اول حکومت‌های انگلیس و آمریکا برای برانگیختن عداوت و نفرت مردم نسبت به حکومت آلمان، مردم آن سرزمین را «وحشی» و امپراتور آن کشور را «سگ درنده» می‌خواندند.^۲

1. C. D. Thomson: *Confessions of The Power Trust*, New York, 1932, Chs. 39 & 40.

2. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff, *Sociology*, Boston, 1958, P. 217.

۷. آوازه‌گر برای تأیید مدعای خود، به اقوال افراد مشهور استناد می‌جوید.

پیکر ۱۶. زشت‌نمایی دشمن

HALT the HUN !



**BUY U.S. GOVERNMENT BONDS
THIRD LIBERTY LOAN**

بالای این پیکر که در جریان جنگ جهانی اول برای تشویق مردم به خریدن اوراق وام ملی ایالات متحد آمریکا منتشر شده است، شعار «جلوی وحشیان را بگیرید» به چشم می‌خورد.

۸. آوازه‌گر مطالب را طوری تنظیم می‌کند که نظر کودکان و نوجوانان را به خود کشد. زیرا اینان اولاً با سهولت بیشتری شکار آوازه‌گری می‌شوند، و ثانیاً در مزاج بزرگ‌تران سخت نفوذ دارند.

۹. آوازه‌گر سعی می‌کند صحت قسمتی از مدعای خود را عملاً به اثبات رساند. پس از جنگ اخیر، مردم جامعه‌های گوناگون بر اثر تحولات نامنتظری که در جهان

دیدند، نسبت به درستی تبلیغات حکومت‌های غربی به شک افتادند. از این رو آوازه‌گری این حکومت‌ها سخت بی تأثیر و عقیم شد، چندان که ایزن هائر، رئیس جمهوری ایالات متحد آمریکا در هفدهم دسامبر ۱۹۵۵ اعلام کرد: «بزرگ‌ترین جنگی که در پیش داریم جنگی است برای تسخیر اذهان انسان‌ها.»^۱ در نتیجه حکومت‌های غربی در صدد بر آمدند که در کشورهای خارجی تبلیغات خود را کمابیش با عمل همراه کنند. از آن جمله ایالات متحد آمریکا با تنظیم و اجرای نقشه مارشال (Marshall Plan) و برنامه اصل چهارم (Point Four Program) در صدد بر آمد که تبلیغات رادیویی صدای آمریکا (Voice of America) و مراکز اطلاعاتی یک صد و پنجاه‌گانه خود را نتیجه بخش گردانند.^۲

چنان که دیده‌ایم، آوازه‌گری با همه اهمیتی که در زندگی اجتماعی معاصر دارد، از ضرر و خطر خالی نیست. آوازه‌گری اگر شدت یابد، عقاید عمومی را که نتیجه بحث و انتقاد معتدل است، از کار می‌اندازد، ذهن مردم را به قبول آرای خداوندان جامعه برمی‌انگیزد، و جامعه‌ها را اسیر هیجان می‌کند و به صورت جماعت‌های عاطفی آشفته حال در می‌آورد.

می‌توان گفت که از آغاز جنگ سرد (Cold War) تاکنون مردم ایالات متحد آمریکا بر اثر آوازه‌گری حکومت و عوامل دیگر، دستخوش نگرانی و ترس بیهوده و عواطف مزاحم دیگری شده‌اند، چندان که در موارد بسیار انتظام دیرین جامعه آمریکایی از میان رفته، عامه مردم استان‌ها و شهرهای متفاوت به صورت جماعت‌های عاطفی در آمده و به پست‌ترین رفتارهای جمعی گراییده‌اند. رفتار نابه‌هنجار غیر منطقی حتی از مقامات حکومتی این کشور نیز سر می‌زند، چنان که در یک مورد، حکومت بدون توجه به آزادی انسانی و بدون هیچ گونه مدرک قابل قبول، به وطن دوستی چند صد تن از کارمندان خود بدگمان شد و آنان را با خشونت تمام معزول و تعقیب کرد.^۳ عوامل چندی از دامنه و تأثیر آوازه‌گری می‌کاهد. برخی از این عوامل را ذکر می‌کنیم:

۱. آوازه‌گر برای ایجاد گرایش معینی در مردم دست به کار تبلیغ می‌زند. ولی معمولاً در جریان تبلیغ، گذشته از گرایشی که مورد نظر آوازه‌گر بوده است، گرایش یا

1. *Tampa Tribune*, December 17, 1955.

۲. آگ برن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۲۱۷-۲۱۸.

3. A. Yarmolinsky (ed.): *Case Studies in Personnel Security*, Washington D. C., 1955.

گرایش‌های دیگری هم در مردم پدید می‌آید. پس گرایش مورد نظر در نتیجه ملازمت با گرایش‌های دیگر شدت کافی نمی‌یابد. در جنگ جهانی دوم حکومت ایالات متحد توانست با آوازه‌گری سنجیده‌ای مردم را از فجایع استبداد هیتلری آگاه و متنفر و خشمگین گرداند. ولی همین بیان فجایع سبب شد که مردم برای دستگاه هیتلر قدرتی دوزخی قائل شوند و به هراس افتند.

۲. آوازه‌گر با تحریف حقایق و آرایش آن‌ها، عواطف مردم را برمی‌انگیزد و آنان را از قضاوت صحیح باز می‌دارد. اما بسیاری از جریان‌های اجتماعی مثلاً آموزش و پرورش مردم را با واقعیت‌ها آشنا می‌کنند، آنان را به تفکر منطقی می‌کشانند و به این شیوه از قدرت آوازه‌گر می‌کاهند. پژوهش‌های متعدد به اثبات رسانیده‌اند که معمولاً مردم آگاه اندیشمند کمتر از مردم کم فرهنگ اسیر آوازه‌گری می‌شوند.

۳. آوازه‌گر برای ایجاد گرایشی که خود به خود در جریان زندگی واقعی در مردم پدید نیامده است، به فعالیت می‌پردازد، و از این برمی‌آید که اگر فعالیت او به نحوی از انحاء با واقعیت اجتماعی سازگار نباشد، آوازه‌گر نمی‌تواند عمیقاً مردم را دگرگون کند. ادعاهایی که عملاً و علناً با جریان واقعیت سازگار نباشند، دیر یا زود از نظرها می‌افتند. تبلیغاتی که در جنگ جهانی اول از طرف حکومت‌های فرانسه و انگلیس و ایالات متحد آمریکا بر ضد حکومت آلمان صورت گرفت، وقتی درست تأثیر بخشید و روحیه مردم آلمان را خراب کرد که ارتش آلمان عملاً رو به ضعف رفت و وضع داخلی آلمان به وخامت گرایید.

۴. آوازه‌گر با استفاده از وسایل گوناگون مانند کتاب و روزنامه و رادیو و تله‌ویزیون و سینما و منبر، مردم را تبلیغ - باران می‌کند و مقاومت ذهنی آنان را از میان می‌برد. حال اگر عواملی برای حمایت مردم در میان باشد و از در هم شکستن مقاومت آنان جلوگیری، کار آوازه‌گر به دشواری پیش خواهد رفت. از این سبب می‌توان هرگونه آوازه‌گری را با تبلیغ متقابل یا پاد - آوازه‌گری (counter-propaganda) بی تأثیر یا کم تأثیر گردانید.

VI. تأثیر فرهنگ در رفتار جمعی

رفتاری که از یک جمع سر می‌زند خواه ناخواه تابع مقتضیات فرهنگی جامعه‌ای است که آن جمع بدان تعلق دارد. در فرهنگ هر جامعه مرزهایی برای فعالیت افراد و گروه‌ها معین شده است، و معمولاً اکثر مردم از آن مرزها فراتر نمی‌روند. از این رو رفتار

جمعی در عین حال که نسنجیده است و به تحریک عواطف صورت می‌گیرد، باز در قوالب فرهنگی معینی می‌ریزد. مثلاً در ایالات متحد آمریکا فرهنگ به جمع امکان می‌دهد که به پاره‌ای کارهای زیان بخش دست بزنند. در انگلیس جمعی که در خارج شهر به گردش یا استراحت می‌پردازند، به ندرت گردش گاه خود را آلوده یا خراب می‌کنند، حال آن که در ایالات متحد آمریکا آلوده و ویران کردن گردش گاه به منزله بخشی از تفریحات جمع است. در سال ۱۹۴۹ پس از یکی از ایام تعطیل، پارک‌ها و دریاکنارهای شیکاگو به قدری آلوده بودند که ناگزیر در حدود شش صد رفتگر به کار مشغول شدند و ۱۱۵ تن زباله گرد آوردند.^۱

رفتار جمعی در انگلیس و آمریکا معمولاً با خشونت بسیار همراه است. در این دو جامعه چه بسا جماعت‌های فعال که به کشتار کشیده می‌شوند، در صورتی که در فرانسه جماعت فعال به ندرت دست به آدم‌کشی می‌زند، و این امر شاید زاده آن باشد که قوانین و دین فرانسویان (مذهب کاتولیک) آدم‌کشی را جرمی بسیار بزرگ شمرده‌اند.^۲ در ایالات متحد آمریکا جمع می‌تواند در مواردی به حکم سنن فرهنگی جامعه، به کارهای بسیار وحشیانه مبادرت کند. از این قبیل اند یورش جمعی پسران دانشجو به خوابگاه دختران دانشجو و هجوم جمعی از نژادگرایان بر سر سیاه پوستان و سایر اقلیت‌های مطرود جامعه آمریکایی.

یورش پسران به خواب گاه دختران که در اصطلاح دانش جویان، یورش زیر جامه (panty raid) خوانده می‌شود، بازمانده یکی از رسوم برخی از اقوام ابتدائی است. در بسیاری از دانشگاه‌های ایالات متحد آمریکا پسران کراراً به طور جمعی به خواب گاه‌های دختران دانش جو یورش می‌برند و ظاهراً می‌کوشند تا یکی از لباس‌های زیر دختران را به غنیمت برند. در یکی از حملاتی که پسران دانشگاه کالی فورنیا در شب ۱۶ مه ۱۹۵۶ به خواب گاه‌های دختران دانش جو کردند، ۳۰۰۰ تن شرکت داشتند. در این حمله که ساعت‌ها به طول کشید و پلیس را ناگزیر از مداخله کرد، پسران دانش جو به زور داخل خواب گاه‌ها شدند. بانوان سرپرست خواب گاه‌ها را کتک زدند، با دختران گلاویز شدند، لباس‌های آنان را دریدند، اسباب اتاق‌ها را خرد کردند، چیزهای گرانبها را دزدیدند و بر روی هم، بیش از ۱۲۰۰۰ دلار خسارت وارد آوردند.^۳

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۲۰۴.

2. R. La piere: *Collective Behavior*, New York, 1938, p. 548.

3. *Daily Californian*, May 17, 1958.

هجوم بر اقلیت‌ها مخصوصاً بر اقلیت سیاه پوست یکی دیگر از تظاهرات جمعی مردم ایالات متحد آمریکا است. این گونه تهاجمات که معمولاً با شکنجه بی گناهان همراه است و کراراً به زجرکشی یا لینچ می‌انجامد، در نظر متعصبان، مجازاتی است که باید به دست خود آنان در حق اقلیت‌های مطرود صورت پذیرد.

VII. تسلط بر رفتار جمعی

تلقین‌پذیری در همان حال که یکی از عوامل مهم زندگی گروهی است، در مواردی به صورت عاملی مزاحم در می‌آید و انسان‌ها را به صورت جمع‌هایی بی‌بند و بار و خطرناک در می‌آورد.

برای جلوگیری از تشکیل انواع مخرب جمع و بی‌خطر کردن رفتار جمعی، باید تلقین‌پذیری انسانی را تحت نظامی عقلی درآوریم. باید افراد را چنان پیورانیم که صرفاً به تحریک عواطف خود، زیر نفوذ دیگران قرار نگیرند و بتوانند با بصیرت و سنجش، ترک‌تازی عواطف و تلقین‌پذیری نا به جا را فرو نشانند.

به قصد حصول این مقصود باید افراد را از کودکی به تفکر انتقادی و مباحثه خود داد و با منطق علم آشنا کرد. تجربه نشان می‌دهد که شخص اگر با تفکر انتقادی و منطق علم مانوس باشد، در مقابل تلقین عاطفی به خوبی مقاومت می‌ورزد. در ایالات متحد آمریکا مشاهده شده است که دانش‌جویانی که از لحاظ سن یا هوش یا کلاس بالاتر از دیگران‌اند، کمتر از آنان به جمع‌های مخرب می‌پیوندند، و اکثر افراد جماعت‌های فعالی که دست خود را به لینچ کردن سیاه‌پوستان می‌آیند، مردمی درس‌نخوانده و تراشیده و نخراشیده‌اند.^۱

خوشبختانه همچنان که جامعه‌های انسانی از مرحله زندگی روستایی به مرحله زندگی شهری می‌گرایند، تحقق این آرمان آسان‌تر می‌شود. در شهرهای صنعتی از یک سو شخص از یوغ سنت‌های جمعی که محور زندگی روستایی هستند، آزاد می‌شود و می‌تواند در برابر حوادث، موافق مقتضیات عقلی، تأمل ورزد و تصمیم بگیرد. از سوی دیگر جامعه صنعتی با بسط و ترویج علوم، زمینه را برای تفکر انتقادی و عمل منطقی هموار می‌کند.

از این گذشته مبارزه گروهی منظم برضد گروه‌های فشار و نیز سودجویان و

1. A. F. Raper: *The Tragedy of Lynching*, Chapel Hill., N. C., 1933, P. 11.

رفتار جمعی / ۱۹۲

قدرت طلبانی که در نهان آنها را اداره می‌کنند، برای بی خطر کردن رفتار جمعی و سلامت و ایمنی جامعه ضرورت حیاتی دارد.

نتیجه

۱. «رفتار جمعی» وجهی است از رفتار گروهی که جنبه عاطفی شدید دارد و بر «واکنش‌های دورانی» یا «کنش‌های متقابل دورانی» استوار است.
۲. «مد اجتماعی» و «هوس اجتماعی» و «جنون اجتماعی» و «شیدایی اجتماعی» و «هراس اجتماعی» از انواع شدید رفتار جمعی هستند.
۳. «جمع» گروهی است که به اقتضای حادثه‌ای خود به خود به وجود می‌آید و بر اثر کنش‌های متقابل دورانی یا «واگیری اجتماعی» دارای رفتارهای متجانس می‌شود.
۴. «جماعت» جمعی است پر تجانس مرکب از افرادی که با یک دیگر «ربط» می‌یابند و به «جنب و جوش» می‌پردازند.
۵. «عامه» یا «جماعت ناهمجا» جمعی است کم تجانس مرکب از افرادی که به سبب مصالح مشترک خود، با یک دیگر ارتباط برقرار می‌کنند و مرجد «عقیده عمومی» و «وفاق عمومی» می‌شوند.
۶. برخی از گروه‌های اجتماعی برای تأمین منافع خود می‌کوشند که به وسیله «گروه‌های فشار» بر عقاید عمومی دست یابند.
۷. رایج‌ترین تدبیر گروه‌های فشار «آوازه‌گری» یعنی تسخیر عقاید عمومی به طرق غیر مستقیم است.
۸. باید با ترویج علم و مبارزه با گروه‌های فشار، از گرگتازی آوازه‌گری جلوگیری و راه رفتارهای جمعی مزاحم را سد کرد.

فصل نهم

طبقه‌بندی جامعه

I. نقش اجتماعی

جامعه سازمانی است مرکب از گروه‌های متفاوتی که هر یک عهده‌دار فعالیت‌های معینی هستند. از این رو هر جامعه‌ای - گذشته از آن که در چه مرحله‌ای از تکامل خود باشد - دارای تقسیمات متعدد است. به بیان دیگر تفکیک اجتماعی (social differentiation) در هر جامعه‌ای واقع می‌شود.

مهم‌ترین وجه تفکیک اجتماعی تقسیم افراد است از لحاظ نقش اجتماعی (social role) و نیز پایگاه اجتماعی (social status). فعالیت معینی که بر عهده یکی یا بعضی از اعضای یک گروه نهاده شده باشد، نقش اجتماعی خوانده می‌شود. در جامعه‌های کنونی چون معمولاً یک شخص به چند گروه بستگی دارد، و فعالیت او نیز در هر گروه از یکی در می‌گذرد، هر یک از اعضای جامعه دارای نقش‌های اجتماعی متعدد می‌شوند، و نقش‌های هر کس مجموع فعالیت‌هایی هستند که او در گروه‌های مربوط به خود ایفا می‌کند. مثلاً یک مرد یا زن معمولاً وابسته به چند گروه اصلی است: وابسته یک یا چند خانواده، یک صنف، یک طبقه، یک حزب، یک برزن، یک شهر، یک کشور... از این گذشته گاهی تقلید یا همدردی هم شخص را بر آن می‌دارد که خود را به جای دیگران گذارد و موقتاً جزو گروه‌های دیگر شمارد و نقش‌های اعضای آنها را بر عهده گیرد.

همه نقش‌هایی که به وسیله یک فرد صورت می‌گیرند، مستقیماً به وسیله جامعه

مقرر نمی‌شوند. به این معنی که هر کس خود نیز در این مورد مداخله و ابتکار می‌کند. از این رو نقش‌های اجتماعی بر دو نوع‌اند: نقش‌های محول و نقش‌های محقق.

۱. نقش محول: نقش‌هایی که جامعه برای هر کس تعیین می‌کند، اصطلاحاً نقش محول (assigned role) خوانده می‌شود.

۲. نقش محقق: البته هر کس ناگزیر از آن است که نقش‌های محول خود را بر دوش گیرد و کمابیش به انجام رساند. اما معمولاً هیچ کس در چارچوب نقش‌های محول خود باقی نمی‌ماند، بلکه موافق امکانات خود و همکاری یا ضدیت دیگران، در نقش‌هایی که بدو محول شده‌اند، دخالت می‌ورزد، و علاوه بر این نقش‌های جدیدی برای خود تعیین می‌کند. به این ترتیب نقش‌هایی که عملاً به وسیله فرد اجرا می‌شوند، با نقش‌های محول او تفاوت می‌یابند. چنین نقش‌هایی را نقش محقق (achieved role) می‌نامند. چنان‌که خواهیم دید، امکانات همه اعضای یک جامعه برای اجرای نقش‌های محقق خود برابر نیستند.

در جامعه‌های متجانس (homogeneous) یعنی جامعه‌هایی که گروه‌ها تنوع زیاد ندارند و بین هنجارهای آن‌ها اختلاف چندانی نیست، نقش‌های گوناگونی که بر عهده یک شخص می‌افتند، کمتر دستخوش تعارض می‌شوند. در جامعه متجانس ابتدایی یک مرد قادر است که هم به نام پدر خانواده خود، اعضای آن را مورد محبت قرار دهد و هم به نام نماینده مسئول جامعه، آنان را به مجازات رساند، و اعضای خانواده هم به آسانی به وظیفه‌های دوگانه او تمکین می‌کنند.

در جامعه نامتجانس (heterogeneous) یعنی جامعه‌ای که بر اثر تحولات گوناگون، دارای گروه‌های متنوعی شده است، هنجارهای گروه‌ها با یک دیگر تفاوت دارند. از این رو در بسا موارد نقش‌هایی که گروه‌های متفاوت برای فرد تعیین می‌کنند، با یک دیگر سازگار نیستند. پس مشکل ستیزه نقش‌ها (role conflict) پیش می‌آید. مقصود از ستیزه نقش‌ها این است که اجرای یک نقش با اجرای نقش‌های دیگری که بر عهده شخص است، مغایرت می‌یابد. مثلاً در جامعه‌های متمدن کنونی شخصی که می‌خواهد در فعالیت‌های شغلی یا سیاسی چهره‌ای درخشان باشد، ناگزیر است که دامنه فعالیت‌های خانوادگی خود را محدود کند و چه بسا از مصالح زن و فرزند خویش غفلت ورزد.

ستیزه نقش‌های اجتماعی گاهی از آشفتگی مناسبات اعضای جامعه سرچشمه می‌گیرد. معمولاً بین آشپزها و پیشخدمت‌های رستوران‌های عمومی اختلافاتی وجود

دارند، زیرا از طرفی آشیپ‌های رستوران‌ها از لحاظ نقش اجتماعی، بالاتر از پیشخدمت‌ها هستند، و از طرف دیگر نقش آنان ایجاب می‌کند که به امر و نهی پیشخدمت‌ها سر فرود آورند.

در هر جامعه نقش‌های اجتماعی موافق موازینی معین بین اعضای جامعه تقسیم می‌شوند. قدیم‌ترین موازین تقسیم نقش‌های اجتماعی سن و جنسیت‌اند. ولی در این مورد وضع اجتماعی شخص بیش از سن و جنسیت اهمیت دارد.

۱. سن و جنسیت: در هر جامعه، مخصوصاً جامعه ابتدایی مقتضای هر یک از ادوار عمر فعالیت معینی است. در بسیاری از جامعه‌ها دست کم هفت دسته سنی وجود دارند: نوزادان، پسران، دختران، مردان بالغ، زنان بالغ، پیر مردان، پیر زنان. در بیشتر جامعه‌ها مرحله بلوغ از دو مرحله قبل و بعد آن درست مشخص نیست. ولی در جاهایی مانند پولی‌نه‌زی مرحله بلوغ کاملاً از مرحله کودکی و مرحله بزرگی مشخص است، و اشخاص نو بالغ هم از فعالیت‌های خردسالان و هم از فعالیت‌های بزرگ سالان معاف‌اند. اینان اوقات خود را صرف معاشقه و آشنایی با مقتضیات جامعه می‌کنند و به همین دلیل بر خلاف نوجوانان جوامع متمدن، ناگهان بر اثر قبول مسئولیت‌های متعدد اجتماعی، دچار پریشانی نمی‌شوند.

در بسیاری از جامعه‌ها انتقال از یک مرحله عمر به مرحله دیگر با حادثه‌ای مهم همراه است و مثلاً به مناسبت رسیدن پسران و دختران به حد بلوغ، مراسمی که در عرف مردم شناسان، شعائر گذر (rites of passage) نام دارند، اجرا می‌شوند. تحول بلوغ در جامعه‌های متمدن چندان مورد توجه نیست. با این همه در این جامعه‌ها نیز افراد بالغ از لحاظ آموزش و پرورش و قوانین کیفری از خردسالان متمایزند، و معمولاً کودکان و نوجوانان گروه‌های مستقلی شمرده می‌شوند و در کارهای سالمندان مداخله نمی‌کنند.

۲. وضع اجتماعی شخص: نقش‌هایی که شخص بر عهده می‌گیرد، نه تنها با وضع سنی و جنسی او تناسب دارند، بلکه با وضع اجتماعی او نیز متناسب‌اند. چه بسا توانگرزادگان که با گروهی از کارگرزادگان همجنس و همسن هستند، ولی با وجود این همانندی جنسی و سنی، از لحاظ نقش اجتماعی، سخت از کارگرزادگان متفاوت‌اند. خواهیم دید که وضع اجتماعی شخص به مراتب بیش از وضع سنی و جنسی او در نقش‌های اجتماعی او موثر می‌افتد.

II. پایگاه اجتماعی

ارزش‌گذاری یعنی تعیین ارزش یک چیز، و ارزش یک چیز وقتی به دست می‌آید که نسبت آن با چیزهای دیگر معلوم شود و به بیان دیگر رتبه‌بندی (ranking) صورت گیرد. هر کس به هنگام برخورد با سایر اعضای جامعه، موافق موازین خود، دیگران و پایگاه‌های آنان را می‌سنجد و برای هر یک ارزش یا اهمیتی قائل می‌شود. اگر اعضای یک گروه در تعیین ارزش یک تن یا یک گروه یا تعیین نقش‌های دیگران کمابیش همداستان باشند، گوییم که به ارزش‌گذاری اجتماعی (social valuation) پرداخته‌اند. هنگامی که یک نقش اجتماعی مورد ارزش‌گذاری اجتماعی قرار گیرد، پایگاه اجتماعی (social status) آن نقش معلوم می‌شود. پایگاه اجتماعی ارزشی است که یک گروه بر یک نقش اجتماعی می‌نهد. هر جامعه مطابق مقتضیات خود نقش‌های اجتماعی را رتبه‌بندی می‌کند. از این رو در هر جامعه برخی از نقش‌ها مهم‌تر از نقش‌های دیگر به شمار می‌روند و پایگاه اجتماعی والاتر دارند.

هر کس چون عهده‌دار نقش‌های گوناگون است، پایگاه‌های اجتماعی متعددی را احراز می‌کند. در جامعه‌های ساده قدیم بین پایگاه‌های متفاوت یک شخص نوعی تجانس وجود دارد، چنان‌که یک فرد ساده در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی فردی ساده و کم‌اعتبار است. ولی در جامعه‌های متمدن، مخصوصاً جامعه متمدنی که دستخوش تحول شدید باشد، معمولاً بین پایگاه‌های یک شخص اختلافاتی به وجود می‌آیند. مثلاً یک شخص ممکن است در گروه دانشمندان پایگاهی شامخ داشته باشد، ولی مورد احترام گروه صاحبان سرمایه یا گروه سیاست‌بازان قرار نگیرد.

مفهوم پایگاه اجتماعی معمولاً با دو مفهوم اجتماعی دیگر - آب‌روی اجتماعی (social reputation) و وجاهت اجتماعی (social popularity) - همراه است. چنان‌که می‌دانیم، پایگاه اجتماعی نتیجه ارزشی است که جامعه بر یک نقش اجتماعی می‌نهد، حال اگر جامعه به جنبه شخصی یک نقش اجتماعی یعنی فضایل و کارآمدی ایفاکننده آن نقش ناظر باشد، مفهوم آب‌روی اجتماعی پیش می‌آید، و اگر جامعه به تأثیر خوش یا ناخوشی که ایفاکننده نقش بر اعضای جامعه می‌گذارد، تأکید ورزد، مفهوم وجاهت اجتماعی مطرح می‌شود. به عبارت دیگر پایگاه اجتماعی نتیجه ارزش‌گذاری عمومی جامعه است نسبت به شخص ایفاکننده نقش.

همان‌طور که دو نوع نقش اجتماعی - نقش محول و نقش محقق - وجود دارند،

پایگاه اجتماعی نیز بر دو گونه است: پایگاه محول و پایگاه محقق.

۱. پایگاه محول: پایگاه معینی که جامعه برای نقش معینی مقرر می‌دارد، پایگاه

محول (assigned status) خوانده می‌شود.

۲. پایگاه محقق: هر کس علی‌رغم نقش‌های محول خود، عملاً نقش‌های دیگری

برای خود مقرر می‌دارد، و در نتیجه در مقابل پایگاه‌های محول خویش، حائز پایگاه‌های

دیگری هم می‌شود. این گونه پایگاه‌ها پایگاه محقق (achieved status) نام گرفته‌اند.

III. طبقه اجتماعی

چون هر نقشی متضمن پایگاه اجتماعی معینی است، نقش‌هایی که عضو جامعه

بر عهده می‌گیرد، اگر دیرگاهی دوام آورند و او را از پرداختن به نقش‌های دیگر باز دارند،

موجب تثبیت پایگاه (status fixing) او می‌شوند.

بر اثر پایگاه‌های اجتماعی افراد، گروه‌های متعددی که هر یک مرکب از اشخاص

کمابیش هم پایگاه هستند، به وجود می‌آیند، و جامعه به واحدهای چندی تقسیم

می‌شود. این گونه واحدها در همه جامعه‌های متمدن حتی آن‌هایی که آهنگ برانداختن

مالکیت خصوصی کرده‌اند، وجود دارد. مثلاً در هر یک از مزارع اشتراکی کشور اسرائیل

که کیب بوتز (Kibbutz) خوانده می‌شوند، با آن که مالکیت خصوصی برقرار نیست و همه

اشخاص به سود جامعه کار می‌کنند و از لحاظ ثروت و طرز زندگی برابرند، باز سه واحد

اجتماعی به چشم می‌خورند: کشاورزان تازه‌کار، کشاورزان کارآموده و مدیران، و البته

دو واحد اخیر از اعتبار و اهمیت بیشتری برخوردارند.

در جامعه متمدن هر کس دارای پایگاه‌های متعدد است. ولی مؤثرترین پایگاه

شخص پایگاه طبقه‌ای (class status) است، و سایر پایگاه‌های شخص کمابیش به این

پایگاه بستگی دارند. مقصود از پایگاه طبقه‌ای پایگاهی است که شخص به سبب

عضویت در یکی از طبقات اجتماعی (social classes) احراز می‌کند.

جامعه‌شناسان برای تعریف و تعیین طبقات اجتماعی ملاک‌های گوناگونی به کار

می‌برند. گروهی از آنان فقط شغل را ملاک تعیین طبقات اجتماعی می‌شمارند. گروهی

دیگر عوامل اجتماعی متعدد مانند مقدار و منبع درآمد و وضع و محل سکونت را وسیله

تعیین طبقات اجتماعی قرار می‌دهند. گروهی دیگر برآن‌اند که طبقه اجتماعی هر کس را

باید از روی تصویری که خود از خود دارد یا نظری که دیگران نسبت به او دارند، معین

کرد.

هیچ یک از این سه نظر قابل قبول نیست. زیرا اولاً حاصل رده بندی افراد از لحاظ شغل، صنف (corporation) است، و طبقه و صنف را نمی‌توان یکی دانست. ثانیاً بخش بندی افراد از لحاظ عوامل اجتماعی متعدد الزاماً به نتایج متفاوتی منجر می‌شود، و معلوم نیست که کدام عامل را باید ملاک طبقه دانست. ثالثاً رده بندی افراد از روی قضاوت خود آنان یا رأی دیگران، جنبه عینی و اعتبار علمی ندارد. بنابراین چنین ملاک‌هایی به کار طبقه بندی اجتماعی نمی‌آیند و نمی‌توان به اتکای آن‌ها، به مفهوم تاریخی طبقه که به وسیله فیلسوفان اجتماعی - از ارسطو تا مارکس - روشن شده است، رسید. در نتیجه برای تعریف طبقه و تفکیک طبقات از یک دیگر باید مانند فیلسوفان اجتماعی قرن گذشته، بر عامل مالکیت، مخصوصاً مالکیت وسایل تولید و قدرت ناشی از آن و نفرت یا ستیزه‌ای که بر اثر مالکیت در میان مردم می‌افتد، تأکید کرد.

بر این سیاق طبقه اجتماعی گروه نسبتاً وسیع و پایداری است مرکب از زنان و مردان و کودکان که از لحاظ تولید اجتماعی و مالکیت ابزارهای تولید، دارای وضعی کمابیش یکسان‌اند. از این رو، هر طبقه با وجود تعارضات داخلی خود، با طبقه‌های دیگر در اختلاف و کشمکش است، و مطابق پایگاهی که از لحاظ تولید اقتصادی دارد، از اهمیت و قدرت معینی برخوردار می‌شود، و نیز مطابق اهمیت و قدرت خود به جهان می‌نگرد و بر فرهنگ خاصی دست می‌یابد.

بر روی هم اختصاصات چندی طبقه اجتماعی را از سایر گروه‌های اجتماعی مشخص می‌کند:

۱. بستگی طبقه به تولید جامعه: اعضای هر طبقه با وجود اختلافاتی که ضرورتاً با یک دیگر دارند، از لحاظ مالکیت ابزارهای کار و چگونگی دخالت در تولید اجتماعی (تولید کردن یا از تولید دیگران سود بردن) دارای پایگاهی کمابیش یگانه‌اند. بدین ترتیب در هر یک از دوره‌های اجتماعی به دو طبقه اصلی برمی‌خوریم: طبقه بهره‌کش (exploiting class) که صاحب ابزارهای کار و عواید تولید است، و طبقه بهره‌ده (exploited class) که گرچه از مالکیت ابزارکار بهره‌ای نمی‌برد، بار تولید را بردوش می‌کشد.

۲. فرهنگ اختصاصی طبقه: مشابهات زندگی اعضای یک طبقه سبب می‌شوند که ادراکات و عواطف و خواست‌های کمابیش مشابهی در آنان پدید آیند و منجر به سنت‌ها یا فرهنگی اختصاصی شوند. از این رومی‌توان گفت که هر طبقه در آغوش

فرهنگ عمومی جامعه، برای خود یک پاره - فرهنگ یا خرده - فرهنگ که فرهنگ طبقه‌ای (class culture) خوانده می‌شود، به بار می‌آورد. فرهنگ طبقه‌ای از زندگی، مخصوصاً تفکر خاص طبقه که آگاهی طبقه‌ای یا شعور طبقه‌ای (class consciousness) نام دارد، برمی‌خیزد.

۳. **جدایی طبقات اجتماعی:** طبقات اجتماعی مخصوصاً در جامعه‌های فلاحی قدیم که دستخوش ثبات و تحجرند، از یک دیگر کاملاً مشخص و جدا هستند و نمی‌توانند به آسانی با یک دیگر اختلاط کنند. طبقات مختلف به وسیله موانع طبقه‌ای (class barriers) از یک دیگر فاصله می‌گیرند، و در نتیجه بین آن‌ها فاصله اجتماعی (social distance) به وجود می‌آید. از این رو اعضای طبقه‌های مختلف به آسانی نمی‌توانند با یک دیگر کنش متقابل اجتماعی داشته باشند. جدایی طبقات اجتماعی به صورت‌های گوناگون تظاهر می‌کند، چنان که در بسا موارد، اعضای دو طبقه مختلف معمولاً دور از یک دیگر در محله‌هایی مجزا به سر می‌برند، با یک دیگر معاشرت نمی‌کنند و مخصوصاً از زناشویی با یک دیگر محروم‌اند.

۴. **تعارض داخلی طبقه:** هر طبقه در همان حال که واحدی متجانس می‌نماید و دارای واقعیت اجتماعی مستقل و فرهنگی اختصاصی است، از تعارض داخلی (internal antagonism) برکنار نیست. هر طبقه گروه‌ها یا به اصطلاح، قشر (stratum) های متعددی را زیر بال می‌گیرد، و اختلافات این قشرها باعث تعارضات داخلی طبقه می‌شوند. تعارضات داخلی طبقه معمولاً هنگامی که طبقه رو به زوال می‌رود، با شدت بیشتری تظاهر می‌کنند.

۵. **نشانه‌های طبقه‌ای:** فرهنگ‌های اختصاصی طبقات اجتماعی سبب می‌شوند که اعضای هر طبقه دارای نشانه‌های مشخصی باشند و مثلاً به طرز مخصوصی لباس بپوشند، با لحن خاصی سخن گویند و اصطلاحات ویژه‌ای به کار برند و در رعایت سنتی اختصاصی بکوشند.

۶. **وسعت فراوان طبقه:** طبقه معمولاً از سایر گروه‌های جامعه وسیع‌تر است، و حتی گاهی از مرزهای یک جامعه نیز فراتر می‌رود. در هر یک از جامعه‌های اروپای قرون وسطی، طبقه زمین دار (feudal) آن قدر که از سایر طبقات جامعه خود متفاوت بود، با زمین داران جامعه‌های دیگر تفاوت نداشت. از این رو می‌توان گفت که در آن عصر یک طبقه کمابیش متجانس اکثر جامعه‌های اروپا را زیر بال گرفته بود.

۷. **دوام طبقه:** طبقه گروهی سست و زودگذر نیست، و تا زمانی که تحولات

عمیقی در ابزار سازی و تولید اجتماعی روی ندهند، متلاشی نمی‌شود.

IV. پیدایش طبقه اجتماعی

در مراحل ابتدائی تکامل اجتماعی یعنی هنگامی که فرهنگ جامعه به حد کفایت پیچیده نشده و ثروت کافی به دست نیامده و مالکیت خصوصی رواج نگرفته است، از گروه‌های طبقه‌ای و موانع و محدودیت‌های آن‌ها خبری نیست. در این گونه جامعه‌ها پایگاه طبقه‌ای سرنوشت افراد را معین نمی‌کند، بلکه هر کس می‌تواند موافق سن و جنسیت و سایر مختصات بدنی و روانی خود، به فعالیت پردازد و حائز نقش‌ها و پایگاه‌هایی شود. امکانات اجتماعی تقریباً برای همه اعضای جامعه یکسان‌اند. در مقابل جامعه با طبقه (class society) بعدی، چنین جامعه‌ای را جامعه بی طبقه (classless society) می‌نامند. البته در جامعه بی طبقه هم افراد از حیث اعتبار اجتماعی، اختلافاتی با یک دیگر دارند. ولی این اختلافات معلول بستگی فرد به یک گروه اجتماعی نیستند، بلکه از عواملی شخصی مانند مهارت یا شجاعت یا مردم‌داری ناشی می‌شوند.

در دوره‌های پیشین جامعه‌های بی طبقه فراوان وجود داشته‌اند. امروز نیز در بسیاری از جامعه‌های ابتدائی مانند جامعه ساکنان جزیره آندامان (Andaman) و مردم شوشون (Shoshone) و تی‌یه‌را دل فوئه‌گو (Tierra del Fuego) طبقه اجتماعی یافت نمی‌شود. همچنین در جوامع سرخ‌پوست شمال ری‌یوگرانده (Rio Grande) به ندرت اثری از تمایزات طبقه‌ای در میان است، و تنها قوم کواکی یوتل (Kwakiutl) را که شامل سه بخش اشراف و عوام و بردگان است، باید مستثنی دانست.^۱

همچنان که اوضاع و احوال ابتدایی انسان جامعه بی طبقه را ایجاد می‌کند، تغییر این اوضاع و احوال نیز به انهدام جامعه بی طبقه می‌انجامد. پیچیده شدن فرهنگ و افزایش ثروت و تحکیم و توسعه مالکیت خصوصی تدریجاً گروه‌های قلیلی از اعضای جامعه را توانگر و بر ابزارهای تولید مسلط و از قاطبه مردم ممتاز می‌گردانند و پایه سازمان طبقه‌ای جامعه را می‌نهند.

1. G. Landtman: *Origin Of the Inequality of the Social Classes*, Chicago, 1938, Chs. 1-6 .

کولی (Cooley)، جامعه‌شناس آمریکایی عوامل مؤثر در تمایزات طبقاتی را چنین بر می‌شمارد:^۱

۱. عدم تجانس قومی در جامعه: اگر چند قوم نامتجانس ابتدائی در مجاورت یک دیگر ساکن باشند، به ناگزیر به سبب تعصبات ابتدایی، با تحقیر و نفرت یک دیگر را می‌نگرند و به هجوم و جنگ و اسیرگیری دست می‌زنند. تفوق جنگی قوم فاتح بر مغلوبان به مرور ایام به صورت تفوق پایدار طبقه‌ای درمی‌آید.

۲. عدم ارتباط گروه‌های اجتماعی: دوری و بی‌خبری اعضای گروه‌های اجتماعی از یک دیگر باعث تشدید جدایی آن‌ها و پیدایش فرهنگ‌های فرعی متفاوت می‌شود و کار تفوق طبقه‌ای را آسان می‌گرداند.

۳. کندی تحرک اجتماعی: جامعه‌هایی که دیرگاهی در یک مرحله بمانند یا به کندی تغییر کنند، مجال‌هایی فراهم می‌آورند تا اختلافات طبقه‌ای موجود تثبیت و ریشه‌دار و پردامنه شوند. اما جامعه‌های پر تحول مثلاً جامعه‌های صنعتی جدید در جریان دگرگونی‌های خود، بسیاری از تمایزات طبقه‌ای دیرین را زایل می‌کنند. از زمانی که کشور هند به صورتی کمابیش صنعتی درآمد، تمایزات طبقه‌ای قدیم آن به سستی گراییده‌اند. مثلاً اعضای برخی از گروه‌های مطرود طبقه پایین که خود و اموال و حتی سایه‌شان در طی سه هزار سال نجس شمرده شده‌اند، اکنون در نواحی صنعتی با گروه‌های اجتماعی دیگر اندکی معاشرت می‌کنند.

نمونه‌های ساده جامعه با طبقه در برخی از قبایل ابتدایی آفریقا و پولی‌نه‌زی به چشم می‌خورند، ولی نمونه‌های کامل آن را باید در جامعه‌های متمدن جست. مثلاً جامعه متمدن روم باستان مرکب از سه طبقه - بردگان و عوام و اشراف - بود، و اروپای قرون وسطی سه طبقه - رعایا و زمین‌داران و پیشه‌وران - را در بر می‌گرفت.

چنان‌که اشاره شد، در جامعه‌های صنعتی کنونی مرزهای طبقه‌ای مانند حدود طبقه‌ای جامعه‌های کشاورزی گذشته، قاطع و مشخص نیستند. از این رو برخی از محققان به خطا چنین پنداشته‌اند که جامعه صنعتی مثلاً ایالات متحد آمریکا از رده‌بندی طبقه‌ای آزاد است. ولی واقع این است که این جامعه‌ها نیز مانند جامعه‌های پیشین ساختمانی طبقه‌ای دارند. فقط مردم آن‌ها بر اثر عواملی مانند تولید فراوان کالاهای مصرفی و بهبود مختصر زندگی طبقه پایین و تبلیغات دامنه‌دار حکومت‌ها، از تمایزات

1. C. H. Cooley: *Social Organization*, New York, 1929, p. 217 ff.

طبقه‌ای خود غافل شده‌اند. چنان که بسیاری از اعضای طبقه پایین به سبب غفلت از پایگاه طبقه‌ای خود یا در نتیجه آگاهی طبقه‌ای دروغین یا شعور طبقه‌ای کاذب (false class consciousness) که بر آنان دست یافته است، خود را مرفه و جزو گروه‌های طبقه بالا یا متوسط می‌شمارند. بنابر یک پیمایش اجتماعی (social survey) که در این باره صورت گرفته است، ۷۰/۴ درصد مردم ایالات متحد آمریکا خود را جزو طبقه متوسط می‌دانند، در صورتی که حداقل ۵۰ درصد مردم آن کشور درآمد سالیانه‌ای کمتر از ۱۰۰۰ دلار دارند و به سختی معیشت می‌کنند.^۱

با وجود تصور نادرستی که اعضای طبقه پایین ایالات متحد از وضع طبقه‌ای خود دارند، باز در آن جا نیز ترکیب طبقه‌ای جامعه واقعی انکار ناپذیر است، زیرا موانع طبقه‌ای عملاً میان گروه‌های انسانی فاصله انداخته‌اند، و همان طور که جامعه‌شناسان آمریکایی معلوم داشته‌اند، اکثر جوانان آمریکایی به ندرت می‌توانند با از گلیم پدران خود فراتر بکشند و حتی به حرفه‌ای جز حرفه آنان پردازند. پیکر ۱۷ نشان می‌دهد که از میان فرزندان کارگران ساده ایالات متحد آمریکا فقط عده خیلی کمی می‌توانند از پایگاه شغلی پدران خود فاصله قابل‌بگیری بگیرند.^۲

از این گذشته رفتاری که مردم ایالات متحد آمریکا با یک دیگر می‌کنند، حاکی از اختلافات طبقه‌ای آنان است. محققان از مطالعه مناسبات پسران و دختران دبیرستانی یک گروه کوچک آمریکایی دریافته است که آنان در معاشرت با یک دیگر پای بند تمایزات طبقه‌ای هستند. به این معنی که ۶۱ درصد آنان صرفاً با اعضای طبقه خود معاشرت می‌کنند، و ۳۵ درصد با اعضای طبقه نزدیک به طبقه خود محشور می‌شوند، و هیچ‌گونه میعاد گذاری یا معاشرتی بین پسران و دخترانی که به دو طبقه پایین و بالای جامعه تعلق دارند، صورت نمی‌گیرد.^۳

۷. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در زندگی انسان

پایگاه طبقه‌ای از جهات بسیار در زندگی افراد تأثیر می‌کند. تأثیرات طبقه را در

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston. 1958, p. 189.

۲. همان، ص ۱۸۰.

۳. همان، ص ۱۷۳.

زندگی فرد از دو منظر می‌توان مطالعه کرد - از منظر امکان‌های زندگی (life chances) و از منظر سبک زندگی (life-style).

الف. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در امکان‌های زندگی

اعضای هر طبقه اجتماعی از لحاظ امکان‌های زندگی با اعضای طبقات دیگر تفاوت‌هایی دارند. مقصود از امکان‌های زندگی مجموع توانایی‌های یک فرد یا یک گروه است برای برخورداری از مزایای زندگی، همچون کار دلپذیر و درآمد کافی و آسایش و رشد و عافیت و امنیت و آزادی. معمولاً آنانی که از امکانات اجتماعی بیشینه بهره را می‌برند، اعضای طبقه متنفذ جامعه‌اند، و کسانی که از امکانات ناچیزی برخوردارند، اعضای طبقه پایین جامعه هستند.

پیکر ۱۷. امکانات کارگر زادگان برای گریز از شغل پدری



۱۶/۵ درصد

۱۳/۷

۱۳/۷

۱۰/۳

۴/۱

۴۱/۷ درصد

امکان‌های زندگی را می‌توان شامل چند عنصر اصلی دانست. از این گونه‌اند امکان زنده ماندن، امکان حفظ سلامت، امکان تحصیل علم، امکان درستکار ماندن، امکان تحصیل قدرت و امکان احراز مقام‌های شامخ.

۱. امکان زنده ماندن: اعضای طبقه بالا و طبقه متوسط جامعه در سایه قدرت مالی فراوان خود بیش از اعضای طبقه پایین امکان زنده ماندن دارند. در این مورد پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته‌اند. از آن جمله است پیمایش دقیقی که وودبری (Woodbury) درباره مرگ نوزادان ایالات متحد آمریکا صورت داده است. در نتیجه این پیمایش، معلوم شده است که در هفت شهر از شهرهای ایالات متحد شماره مرگ نوزادان در سال اول عمر با درآمد خانواده آنان نسبت معکوس دارد، و خانواده‌هایی که درآمد سالیانه آن‌ها از ۴۵۰ دلار تجاوز نمی‌کند، تقریباً سه بار بیش از خانواده‌هایی که درآمد سالیانه آن‌ها به ۱۲۵۰ دلار می‌رسد، نوزادان خود را از دست می‌دهند.^۱

امکان زنده ماندن در زمان جنگ نیز از تأثیر پایگاه طبقه‌ای برکنار نیست. اعضای طبقه پایین که عموماً فاقد آموزش کافی و تمول و نفوذند، در ارتش‌ها به صورت سرباز ساده خدمت می‌کنند و به هنگام جنگ، به ناگزیر پیشاپیش دیگران به مقابله خطرات می‌شتابند، و از این رو گروه گروه تلف می‌شوند. از آمار کشتگان ایالات متحد آمریکا در جنگ کره چنین برمی‌آید که از میان هر ۱۰,۰۰۰ کشته، ۱۴۶۰ تن از کسانی بوده‌اند که درآمد سالیانه آن‌ها به ۲۵۰۰ دلار نمی‌رسیده است، حال آن‌که فقط ۴۶۰ کشته از صاحبان درآمد سالیانه‌ای معادل ۵۵۰۰ دلار و بیشتر بوده‌اند.^۲

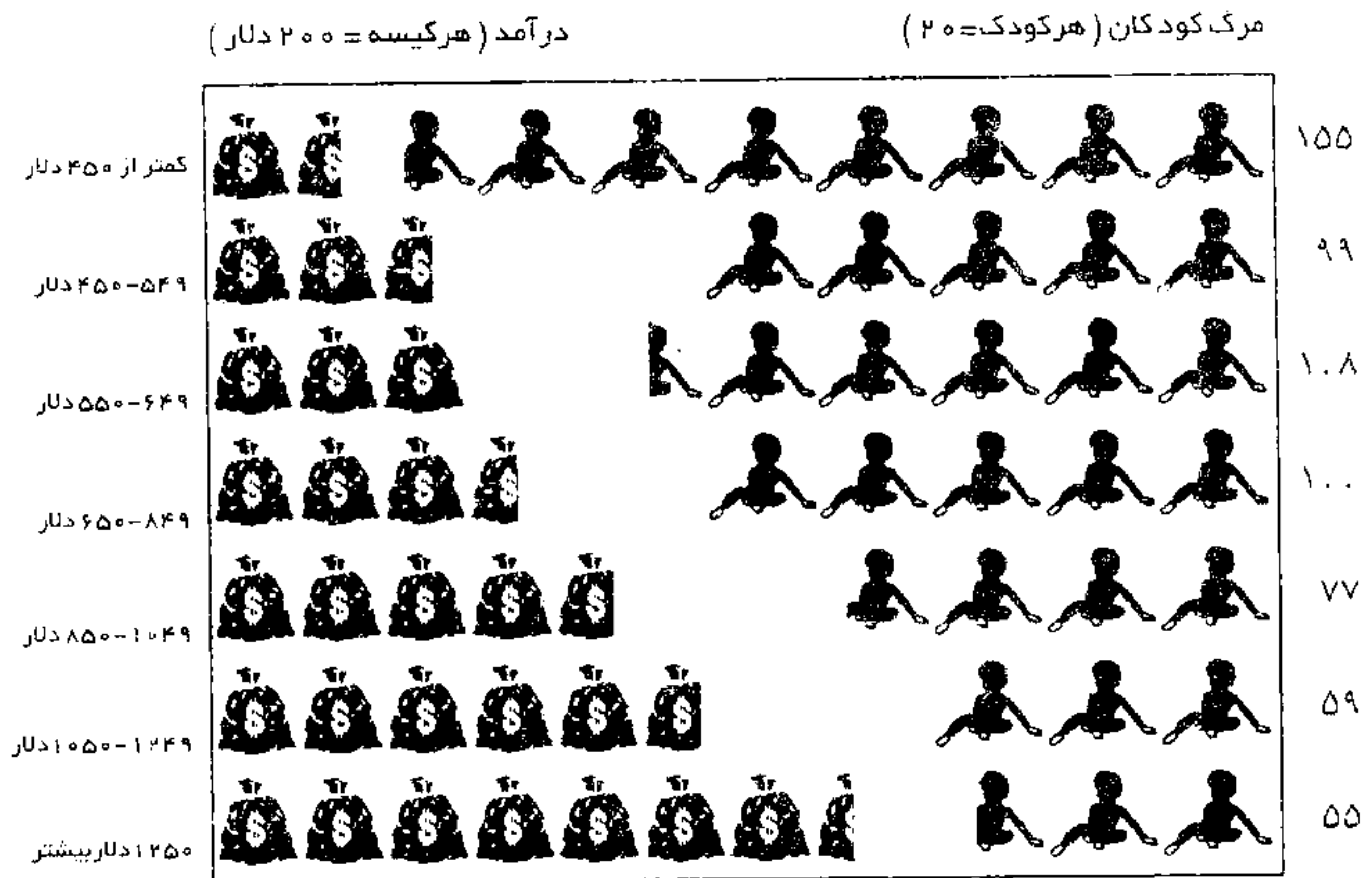
۲. امکان حفظ سلامت: اعضای طبقه‌های بالا و متوسط به سبب زندگی آسوده‌تر و دسترسی بیشتر به پزشک و دارو، بیش از اعضای طبقه پایین از عهده حفظ سلامت خود برمی‌آیند. آمار نشان می‌دهد که در سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ در ایالات متحد آمریکا یک بیستم مردان خانواده‌های بی‌نوا، علیل و از کار افتاده بودند، در صورتی که فقط یک سی و سوم مردان خانواده‌هایی که درآمد سالیانه آن‌ها به ۱۰۰۰ دلار

1. R. M. Woodbury: « Infant Mortality in the United States », *Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 188, November 1936, pp. 102 - 104.

2. A. J. Mayer and Th. F. Hoult: « Social Stratification and Combat Survival », *Social Forces*, 34, December 1955 , pp. 155 - 159.

می رسید، قادر به کار نبودند، و در خانواده های توانگر از میان هر ۲۵۰ مرد، تنها یک تن علیل و از کار افتاده وجود داشت.^۱

پیکر ۱۸. پیمایش اجتماعی و ودبری درباره مرگ نوزادین



پیکر ۱۹. کشتگان آمریکایی جنگ کره و درآمد آنان

درآمد متوسط	در هر ۱۰۰۰۰ تن
کمتر از ۲۵۰۰ دلار	۱۴/۶
۲۵۰۰-۲۹۹۹	۱۰/۸
۳۰۰۰-۳۴۹۹	۹/۱
۳۵۰۰-۳۹۹۹	۸/۶
۴۰۰۰-۴۴۹۹	۷/۵
۴۵۰۰-۴۹۹۹	۶/۶
۵۰۰۰-۵۴۹۹	۵/۸
بیش از ۵۵۰۰	۴/۶

1. The National Health Survey 1935-1936, Bulletin No. 2: *Illness and Medical Care in Relation to Economic Status*, Washington D.C. 1938.

با آن که مردم مرفه بر اثر بی‌کاری و تناسانی، بیش‌تر از مردم زحمت‌کش دچار اختلال سبک یا روان‌نژندی (psychoneurosis) می‌شوند، اختلال شدید یا روان‌پریشی (psychosis) در بین اکثریت رنج بر جامعه فراوان‌تر است، چنان‌که اکنون نه دهم بیماران اسکیزوفرنی (schizophrenia)، ایالت آمریکایی نی‌یو‌هی‌ون (New Haven) به اعماق جامعه تعلق دارند.^۱

چگونگی درمان‌های ناخوشی‌های روانی افراد نیز به پایگاه طبقه‌ای آنان بستگی دارد. معمولاً روان‌نژندان طبقه بالا برای درمان خود به وسایل و روش‌های روانی مخصوصاً روان‌کاوی که وقت و پول فراوان لازم دارد، متوسل می‌شوند، ولی بیماران طبقه متوسط به درمان‌های سریع جسمی می‌پردازند، و دردمندان طبقه پایین هیچ وسیله‌ای برای درمان خود ندارند، مگر آن‌گاه که به مرحله دیوانگی خطرناک رسند و الزاماً به تیمارستان راه یابند.

۳. امکان تحصیل علم: چون در اکثر کشورها تأمین وسایل تحصیل علم مخصوصاً در مراتب علمی بالا آسان و کم‌هزینه نیست، فرزندان طبقه پایین به آسانی نمی‌توانند درس بخوانند و به دبیرستان و دانشگاه برسند. در ایالات متحد آمریکا هزینه آموزش عالی بسیار گزاف است، و جوانان طبقه پایین به ندرت امکان آن دارند که فارغ‌از‌غم نان و آب، تمام وقت خود را صرف تحصیل علم کنند. در سال ۱۹۵۰ از میان جوانان دبیرستان دیده‌ای که در ایالت مینه‌سوتا به دانشگاه‌ها پیوستند، ۶۷ درصد به خانواده‌های سوداگر و اداره‌رو، و ۲۶ درصد به خانواده‌های نسبتاً مرفه کارگری تعلق داشتند.^۲

۴. امکان درستکار ماندن: فقر مالی و فشار اجتماعی و محرومیت از دانش عواملی هستند که اعضای طبقه پایین را به کج‌روی و بزه‌کاری می‌کشانند. اعضای طبقه بالا و طبقه متوسط حتی هنگامی که مرتکب تخلف و تباه‌کاری شوند، می‌توانند در سایه مزایای اجتماعی خود، از انگشت‌نما شدن بگریزند و از مجازات خود بکاهند. تأمین ضامن و وجه‌الضمان و استخدام وکیل ورزیده و پرداخت جریمه مالی جزو وسایلی هستند که صاحبان زور و زر برای فرار از زندان و تبرئه خود به

۱. همان، ص ۱۶۷.

2. D. Wolfe: *America's Resources of Specialized Talent*, New York, 1954, p. 160.

کار می‌برند. از این جاست که بسیاری از مردم از شنیدن کلمه «بزه کار»، خود به خود فردی بدلباس و پریشان حال را در نظر می‌آورند و به دشواری می‌توانند سیاه کاری‌های جنایتکاران خوش ظاهر مراتب بالای جامعه را باور کنند.

۵. امکان تحصیل قدرت: اعضای هر طبقه به تناسب اهمیت اجتماعی طبقه خود، از اقتدارات اجتماعی بهره می‌برند. تردید نیست که چون طبقه بالا بسیاری از اقتدارات را در انحصار خود دارد، کودکی که در آن طبقه زاده می‌شود بیش از کودکی که در طبقه متوسط یا طبقه پایین چشم می‌گشاید، مجال کسب قدرت دارد. در هر جامعه صاحبان قدرت یا به قول برخی از محققان، برگزیدگان (elites) به مراتب بالای جامعه بستگی دارند.

۶. امکان احراز مقام‌های شامخ: از آنچه گذشت، به خوبی برمی‌آید که چگونگی پایگاه‌ها و نیز نقش‌هایی که فرد معینی را دست می‌دهند، عمدتاً به وسیله پایگاه طبقه‌ای او تعیین می‌شود، و از این رو اعضای طبقه پایین به دشواری می‌توانند بر مقام‌های شامخ اجتماعی دست یابند.

ب. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در سبک زندگی

چون طبقه واحد اجتماعی وسیعی است که رابطه کمابیش ثابتی با تولید اجتماعی دارد و با وجود تعارضات داخلی خود، دیرگاهی با فرهنگی اختصاصی دوام می‌آورد و از واحدهای اجتماعی یا طبقات دیگر جدایی می‌گیرد، می‌توان هر طبقه را دارای سبک زندگی معینی دانست.

اعضای هر یک از طبقات اجتماعی به حکم سبک زندگی طبقه خود، به طرز معینی به جهان می‌نگرند و رفتار می‌کنند. مثلاً عشق ورزی یا مناسبات جنسی اعضای هر طبقه تجلیات خاصی دارد، و این نکته‌ای است که به وسیله محقق معروف معاصر، کینزی (Kinsey) دقیقاً تشریح شده است.^۱ اختلافات طبقه‌ای در طرز کودک پروری و تشکیل خانواده نیز به خوبی محسوس است. بر روی هم طبقه متوسط و طبقه بالا در تربیت اطفال خود بیش از طبقه پایین سختگیری می‌کنند و بیش‌تر در بند پاکیزگی و نظم و ادب و حفظ ظاهرند.

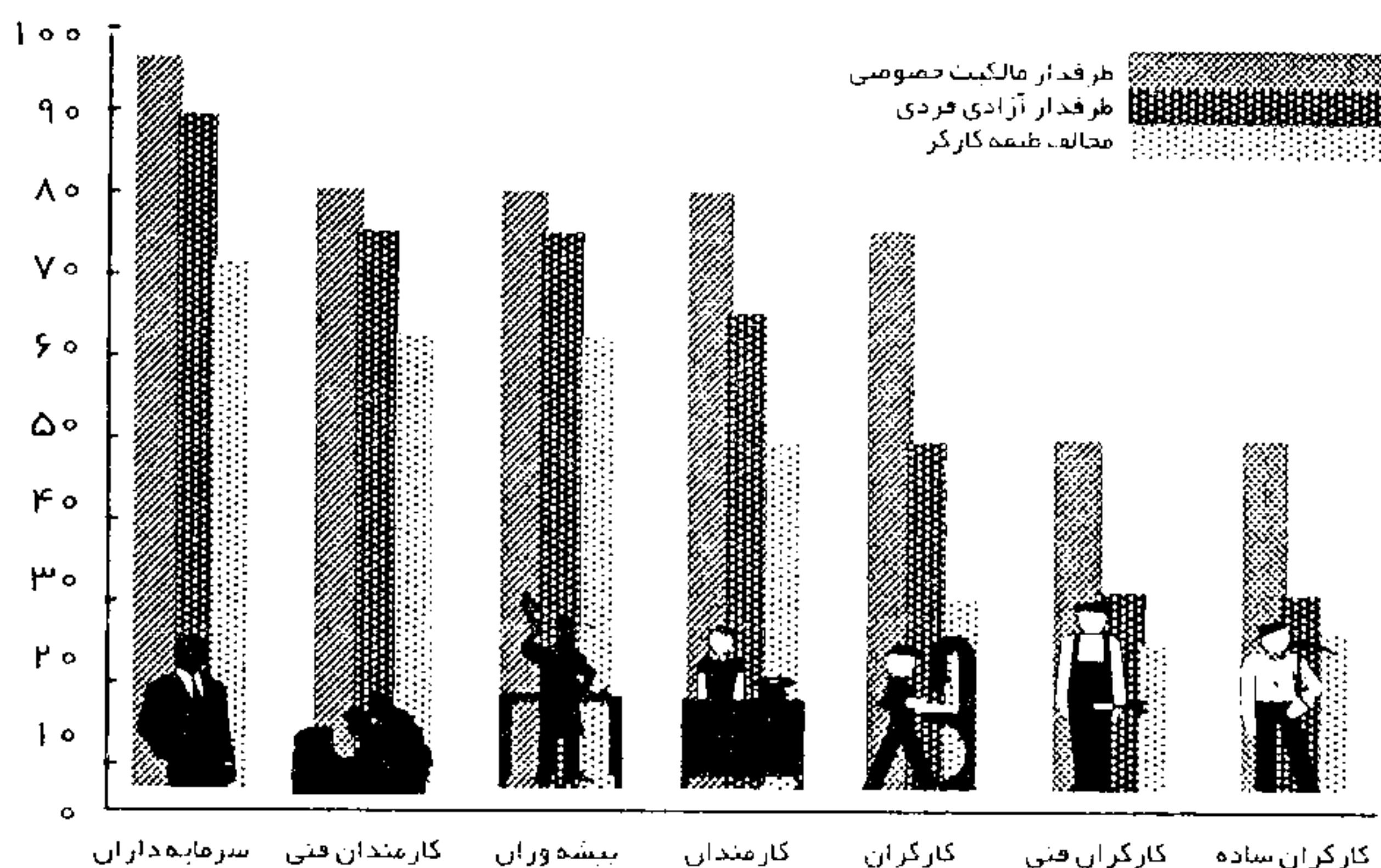
باید پذیرفت که برخلاف پندار گذشتگان، یک جامعه دارای یک جهان بینی

1. A. C. Kinsey & Others: *Sexual Behavior in the Human Male*, Philadelphia, 1948.

متجانس نیست، بلکه هر یک از طبقات جامعه برای خود جهان بینی مخصوصی دارند و با موازین خاصی نموده‌های هستی را ارج گذاری می‌کنند. سنتزاً و هالب واکس^۱ و سایر پژوهندگانی که درباره روان شناسی طبقات اجتماعی پژوهش کرده‌اند، این نکته را با شواهد فراوان روشن گردانیده‌اند. اینان نشان داده‌اند که گروه‌های مختلف جامعه نسبت به موضوع‌های مهم اجتماعی مانند مالکیت خصوصی و آزادی فرد و تقویت طبقه کارگر به هیچ روی همداستان نیستند. اعضای طبقه بالا عموماً از مالکیت خصوصی و آزادی فردی دفاع، و با تقویت طبقه کارگر مخالفت می‌کنند، در صورتی که رفتار اعضای طبقات دیگر چنین نیست.

پیکر ۲۰. نظر گروه‌های مختلف نسبت به موضوع‌های مهم اجتماعی

درصد



چگونگی اعتبار گذاری (prestige ranking) هرکس نیز به پایگاه طبقه‌ای او بستگی دارد، یعنی اعتباری که شخص برای خود و دیگران قائل است، بسته به پایگاه

1. R. Centers: *The Psychology of Social Classes*, Princeton, N.J., 1949.

2. M. Halbwachs: *La Classe Ouvrière et les Niveaux de Vie*, Paris, 1913.

طبقه‌ای اوست. هر کس از طرفی موافق وضع طبقه خود، از کودکی خود می‌گیرد که برای اعضای هر یک از طبقات اجتماعی ارزش معینی بشناسد و به طرز معینی با آنان رفتار کند. از طرف دیگر مطابق رفتاری که اعضای سایر طبقات با او می‌کنند، به ارزش اجتماعی خود پی می‌برد و به همان نسبت به خود حرمت می‌گذارد و اعتماد به نفس می‌یابد.

VI. تحرک اجتماعی

انتقال یک شخص یا یک گروه از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر تحرک اجتماعی (social mobility یا social shifting) خوانده می‌شود.

تحرک اجتماعی بر دو گونه است:

۱. **تحرک افقی (horizontal mobility):** انتقال از یک پایگاه است به پایگاهی کمابیش همانند. تبدیل یک شغل به شغل مشابه یا تغییر دین یا ملیت نمونه‌هایی از تحرک افقی هستند.

۲. **تحرک عمودی (vertical mobility):** انتقال از یک پایگاه است به پایگاهی کمابیش ناهمانند. در این صورت تحرک عمودی دو وجه دارد: صعود اجتماعی (social ascending یا social climbing) که متضمن ترقی پایگاه است و نزول اجتماعی (social descending یا social sinking) که متضمن تنزل پایگاه است.

مهم‌ترین نمونه تحرک عمودی، تحرک طبقه‌ای (mobility class) است، و مقصود از آن انتقال از یک طبقه اجتماعی است به طبقه اجتماعی دیگر. هر کودکی به هنگام زادن ضرورتاً به طبقه‌ای بستگی دارد و مطابق فرهنگ آن طبقه، صاحب نوعی شعور طبقه‌ای می‌شود، و نیز موافق پایگاه اجتماعی آن طبقه، امکاناتی برای رشد و کسب سعادت می‌یابد. ولی از بستگی ابتدایی فرد به یک طبقه لازم نمی‌آید که فرد همواره در طبقه اصلی خود بماند. به عبارت دیگر ممکن است شخص در جریان زندگی از طبقه اصلی خود ببرد و به طبقه دیگری پیوندد.

از لحاظ تحرک طبقه‌ای به سه نوع جامعه برمی‌خوریم:

۱. **جامعه باز (open society)** یا نظام طبقه‌ای باز (open class system): در چنین جامعه‌ای تحرک طبقه‌ای دشواری چندانی ندارد.

۲. **جامعه بسته (closed society)** یا نظام طبقه‌ای بسته (closed class system): در

چنین جامعه‌ای تحرک طبقه‌ای بسیار دشوار است.

۳. جامعه کاستی (caste society) یا نظام طبقه‌ای منفصل (caste system): در چنین جامعه‌ای تحرک طبقه‌ای تقریباً محال است.

در جامعه‌های باز و بسته شخص می‌تواند تا اندازه‌ای از حیث پایگاه‌های اجتماعی و حتی پایگاه طبقه‌ای پایین و بالا رود. ولی در جامعه کاستی تقریباً هیچ‌گونه تغییر امکان پذیر نیست.

جامعه‌های کشاورز پیشین اکثراً از نوع جامعه بسته، و جوامع صنعتی کنونی از نوع جامعه بازند. جامعه کاستی در اعصار بسیار کهن فراوان بوده است، و هنوز هم جلوه‌های آن در برخی از کشورهای موجود مانند هند و سیلان یافت می‌شوند. در هند از دیرباز طبقات اجتماعی به صورت کاست در آمده‌اند، چنان‌که هنوز هم جامعه عملاً منقسم به چند کاست است. کاست‌های جامعه هندی به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از کاست روحانی (برهمن)، کاست جنگی (کشاتری یا - Kshatriya)، کاست کشاورز و سوداگر (وی‌شی یا - Vaishya) و کاست پیشه‌ور و کارگر (سودرا - Sudra). گذشته از این کاست‌ها، گروه‌های مطرودی هم وجود دارند به نام هاری‌جان (Harijan). این گروه‌ها با آن‌که یک ششم جمعیت هند را تشکیل می‌دهند، اجنبی (outcaste) و نجس به شمار می‌روند. هر یک از کاست‌ها به دسته‌های متفاوتی تقسیم می‌شوند و مشاغل معینی را تعهد می‌کنند و سنت‌های خاصی دارند. برخوردها و روابط اعضای هر کاست با اعضای کاست‌های دیگر، مخصوصاً با گروه‌های نجس مقید به محدودیت‌های فراوانی هستند. خروج از کاست و زناشویی عضو یک کاست با عضوی از کاست دیگر با آن‌که از لحاظ قوانین کنونی هند میسرند، در عمل به آسانی تحقق نمی‌پذیرند.

جامعه سیلان نیز همانند جامعه هند است، با این تفاوت که در این جا حدود و ثغور کاست‌ها به آن اندازه سخت و صلب نیستند.

برخی از محققان بر آن‌اند که ایالات متحد آمریکا نیز جامعه‌ای کاستی است. زیرا این جامعه بر محور سفید سالاری (albocracy) می‌گردد، و سفیدپوستان آن به شدت خود را از اقلیت‌های سیاه‌پوست و سرخ‌پوست و زردپوست دور می‌گیرند و در حفظ فواصل اجتماعی کوشش می‌ورزند!

1. J. Dollard: *Caste and Class in a Southern Town*, New Haven, Conn., 1937;

O. C. Cox: *Caste, Class and Race*, New York, 1948.

پیکر ۲۱. روابط مردم در جامعه کاستی



یک زمیندار هندی، هنگام پرداخت دستمزد به کارگرانی که به گروه‌های مطرود تعلق دارند، پول را در برگی می‌گذارد و به سوی آنان می‌افکند، تا مبادا دستش با دست‌های آنان برخورد کند.

نتیجه

۱. افراد و گروه‌های اجتماعی هر یک «نقش‌های اجتماعی» و «پایگاه‌های اجتماعی» معینی دارند.
۲. «نقش اجتماعی» فعالیت معینی است بر عهده فرد یا گروه.
۳. «پایگاه اجتماعی» ارزشی است که جامعه بر نقش اجتماعی می‌نهد.
۴. سن و جنسیت و مخصوصاً وضع اجتماعی افراد ملاک تقسیم نقش‌ها هستند.
۵. از میان پایگاه‌های متعدد هر فرد یا گروه اجتماعی، «پایگاه طبقه‌ای» اهمیت بیش‌تری دارد.
۶. «طبقه اجتماعی» گروه نسبتاً وسیع و پایداری است که اعضای آن از لحاظ تولید اجتماعی و مالکیت ابزارهای تولید، دارای وضعی کمابیش یکسان‌اند.
۷. با پیشرفت فرهنگ و افزایش ثروت و تحکیم و توسعه مالکیت خصوصی، تمایزات طبقه‌ای آغاز شدند.
۸. در جامعه‌های با طبقه کنونی، «امکان‌های زندگی» و «سبک زندگی» هر کس اساساً زاده پایگاه طبقه‌ای اوست.
۹. «تحرک طبقه‌ای» یعنی تغییر پایگاه طبقه‌ای در همه جامعه‌ها برابر نیست.
۱۰. جامعه‌ای که تحرک طبقه‌ای را نسبتاً به آسانی ممکن گرداند، «جامعه باز» خوانده می‌شود.
۱۱. جامعه‌ای که تحرک طبقه‌ای را به دشواری تحقق بخشد، «جامعه بسته» نام دارد.
۱۲. جامعه‌ای که به هیچ روی تحرک طبقه‌ای نپذیرد، «جامعه کاستی» نام می‌گیرد.

بخش چهارم

شخصیت

می‌خواهیم بدانیم که محیط اجتماعی چگونه به اورگانیزم انسانی سازمان می‌دهد و موجب «شخصیت» می‌شود، چگونه شخصیت از نقش‌هایی که دیگران نسبت به فرد ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او وا می‌گذارند، سرچشمه می‌گیرد، و چرا عوامل عینی بیش از عوامل انتزاعی، یا فرهنگ مادی بیش از فرهنگ غیر مادی در شخصیت مؤثر می‌افتد.

می‌خواهیم «سنخ‌های شخصیت» یا «تیپ‌های شخصیت» را بشناسیم، بستگی آن‌ها را به مقتضیات جامعه دریابیم، و آگاه شویم که چرا در هر جامعه‌ای همه سنخ‌های شخصیت وجود دارند، و در هر سنخی عناصری از سنخ‌های دیگر موجود هستند، و نیز چگونه اختلافات اجتماعی مخصوصاً اختلافات طبقه‌ای شخصیت‌های اعضای یک جامعه را متفاوت می‌گردانند، و چرا خانواده و «گروه همالان» در شخصیت تأثیری ژرف می‌گذارند، و چگونه دگرگونی «ویژگی‌های فرهنگی» به دگرگونی «ویژگی‌های شخصیت» می‌کشد.

می‌خواهیم «نابه‌هنجاری‌های شخصیت» و «کج‌روی‌های اجتماعی» را که حاصل ناهمنوایی فرد با جامعه است، تشخیص دهیم، مختصات و انواع آن‌ها را مطالعه کنیم، و به تضادهای اجتماعی - تضاد فرهنگ با مقتضیات اورگانیک و تضادهای درونی فرهنگ - و تأثیر آن‌ها در شخصیت پی‌بریم، و لزوم پیشگیری و درمان کج‌روی‌های اجتماعی را دریابیم.

فصل دهم

زمینه اجتماعی شخصیت

I. تبیین تفاوت‌های شخصیت‌ها

گفته‌اند که هر جامعه اورگانیزم‌های اعضای خود را تحت سازمان معینی درمی‌آورد و به اصطلاح، افراد را واجد انواع معینی از شخصیت (personality) می‌کند. گفته‌اند که با وجود عواملی که بین شخصیت‌های افراد یک جامعه جدایی می‌افکنند، اعضای هر جامعه در زمینه شخصیت دارای همانندی‌هایی هستند، و از این جاست که انگلیسی آرام به آسانی از فرانسوی پر شور متمایز است، و آلمانی پرخاشگر با ایتالیایی خون گرم یکسان نیست و ژاپونی قانون شناس با کره‌ای گردنکش فرق دارد. همچنین کرارا از جنگ پرستی سرخ پوستان مان‌دان (Mandan) و آرامش دوستی سرخ پوستان زونی (Zuni) و فزون جویی قبیله مانو (Manu) و کناره‌گیری و رخوت قوم بالی (Bali) سخن رفته است.

باید دید که علت این تفاوت‌ها چیست. بسیاری از اندیشمندان گذشته چون درباره زمینه اجتماعی شخصیت انسان و چگونگی پیدایش آن آگاهی کافی نداشتند، آن تفاوت‌ها را معلول تفاوت‌های بدنی و جغرافیایی می‌دانستند. می‌گفتند که عناصر شخصیت هر کس به حال کمون در فطرت او وجود دارند. و فطرت او هم خداداد است. می‌گفتند که نطفه شخصیت هر کس در ساختمان بدنی او، مخصوصاً در اعصاب یا در

غده‌های او نهفته است، و ساختمان بدنی و از آن جمله اعصاب و غده‌ها نیز مادرزاد است. می‌گفتند که شخصیت‌های اعضای گروه‌های انسانی انعکاس عواملی هستند که از محیط طبیعی مخصوصاً محیط جغرافیایی برمی‌خیزند و در اورگانیزم‌ها می‌نشینند.

چنان که در فصل‌های پیشین ملاحظه شد، این سخنان سراسر ناروا و غیر علمی هستند و نمی‌توانند از عهده تبیین تفاوت‌های فردی و جمعی انسانی برآیند و مثلاً برسانند که چرا دو قوم آلمانی و ژاپونی با وجود جدایی نژادی از لحاظ تکامل صنعتی به یک دیگر می‌مانند.

کسانی که شخصیت انسان را انعکاس فطرت فردی یا خصایص نژادی او می‌پنداشتند، بر آن بودند که شخصیت هرکس اساساً از ذات غریزی فرد سرچشمه می‌گیرد و در تمام دوره زندگی او کمابیش ثابت می‌ماند و فقط اندکی از محیط طبیعی و اجتماعی متأثر می‌شود. اما اکنون بیشتر زیست‌شناسان و روان‌شناسان و جامعه‌شناسان دریافته‌اند که شخصیت پیچیده و پر تنوع انسانی را نمی‌توان به استناد معدودی غریزه تبیین کرد، و باید برای شناخت شخصیت هرکس، عوامل گوناگون زندگی، مخصوصاً محیط اجتماعی او را مورد مطالعه قرار داد. نظریه‌های غریزی برای روشن کردن رفتار جانوران پست مناسب است، و مثلاً فعالیت‌های موسمی موران و زنبوران را کمابیش باز می‌نماید. اما قادر به تبیین بسیاری از فعالیت‌های جانوران عالی نیست.

رفتار انسان چندان پیچیده و جوراجور و دگرگونی پذیر است که به هیچ روی نمی‌توان آن را به عده‌ای مکانیزم نهادی یا موروثی ثابت و عمومی نسبت داد. از این گذشته انسان بر خلاف اکثر جانوران، با ساز و برگ غریزی ساخته و پرداخته‌ای زاده نمی‌شود. از این رو نمی‌تواند بدون یآوری دیگران نیازهای حیاتی خود را برآورد و در نتیجه، به حکم ضرورت، به صورتی اجتماعی به سر می‌برد و ناتوانی غریزی خود را با توانی که زندگی اجتماعی به او می‌بخشد، جبران می‌کند. انسان بر خلاف جانوران دیگر، محکوم طبیعت یا اسیر فطرت خود نیست، بلکه توانایی آن را دارد که با گسترش تجربه‌های خود یا بهره‌برداری از تجربه دیگران، افق زندگی خود را بگسترده، شخصیت خود را تغییر دهد و همواره تکامل یابد. آنچه جانوران پست را قادر به صیانت ذات می‌کند، فطرت غریزی آنهاست. ولی آنچه حیات انسانی را میسر می‌گرداند، رفتار گروهی مخصوصاً یادگیری است، و هیچ حیوانی نیست که به اندازه انسان انعطاف پذیر و یادگیر باشد و بتواند به آسانی تجربه‌های متراکم گروه خود را بیاموزد و از آزمایش‌های خود درس بگیرد. این امتیازات به انسان امکان می‌دهد که حتی با بنیه یا

بدنی ضعیف و علیل، صاحب شخصیتی بزرگ شود. جوانی آمریکایی به نام کریستی براون (Christy Brown) با آن که تقریباً افلیج کامل بود و نیروی سخن‌گویی هم نداشت، توانست به راهنمایی مادر هوشمندش، درس بخواند و به وسیله انگشتان پای چپش که تنها عضو فعال او بود، کتابت و نقاشی کند و شهرت و اعتباری به دست آورد.^۱

II. نیازهای جامعه‌زاد انسان

انسان جانوری است که لزوماً در جامعه پرورش می‌یابد و هیچ‌گاه از جامعه جدایی نمی‌گیرد. کودکانی که از دم زادن، از حمایت اعضای جامعه بهره‌ور نشوند یا می‌میرند یا در مواردی استثنایی، به وسیله حیوانات دیگر پرورده و مانند آنها می‌گردند. کسانی که از جامعه می‌گریزند و گوشه انزوا می‌گیرند، هیچ‌گاه کاملاً از جامعه جدا نیستند، زیرا موراث اجتماعی را به صورت خاطره با خود دارند و الزاماً از دریچه فرهنگ جامعه پیشین خود به جهان می‌نگرند.

دوره رشد انسان نسبت به جانوران دیگر، بسیار دراز است. از این رو نوزاد انسانی دیر زمانی به دیگران تکیه می‌کند و به مدد آنان زنده می‌ماند و پرورده و پخته می‌شود. انسان در میان شبکه روابط متقابل جامعه به سر می‌برد و در ضمن فعل‌های متقابلی که بین او و دیگران روی می‌دهند، میراث‌های جامعه را به خود می‌کشد و در نتیجه، جامعه‌پذیر و فرهخته می‌شود.

رابطه‌های متقابلی که فرد را به افراد دیگر و به فرهنگ جامعه پیوند می‌دهند، از هر سو فردانسان را در میان می‌گیرند و به او هیثی اجتماعی می‌بخشند. فرد در سراسر عمر خود در میان شبکه این روابط زیست می‌کند، به فراخور تغییرات آنها، تغییر می‌پذیرد و همواره از جامعه سرمشق یا الهام می‌گیرد. اما تأثیر جامعه در فرد در نخستین دوره زندگی - کودکی - قاطع‌تر است. کودک در آغاز زندگی اعتنای خاصی به انسان ندارد. اما بر اثر تأثیر عظیمی که انسان‌ها در او می‌گذارند، به تدریج وابسته انسان می‌شود. آزمایش نشان داده است که کودکان در طی نخستین دو هفته زندگی صدای خش خش کاغذ یا صدای برخورد ظرف‌های چینی را بیش از صدای انسانی مورد توجه قرار می‌دهند، در هفته سوم به یک نسبت به صدای انسانی و صداهای غیر انسانی توجه می‌نمایند و از آن پس

1. W.F. Ogburn and M.F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 250.

همواره صدای انسان را بر صداهای دیگر ترجیح می‌دهند. کودک در می‌یابد که اطرافیان او نیازهای او را برمی‌آورند و بدو آسایش و خوشی می‌بخشند. پس به ایشان متمایل می‌شود و رفته رفته به موجودات دیگری که به اطرافیان او می‌مانند، گرایش می‌یابد و احساس می‌کند که به موجودات همانند خود سخت وابسته و نیازمند است. بدین ترتیب در مقابل نیازهای ابتدائی او یعنی نیازهای اورگانیک، نیازهای جدیدی که صرفاً از زندگی اجتماعی می‌زایند و نیازهای جامعه زاد (sociogenic) خوانده می‌شوند، به وجود می‌آیند.

III. قوام گرفتن شخصیت

برخلاف پندار بسیاری از فیلسوفان کهن، کودک در دم زادن هیچ گونه اندیشه‌ای درباره خود (ego) و همچنین درباره جز-خود (non-ego) ندارد. کودک در نتیجه روابط متقابلی که بین او و محیط برقرار می‌شوند، نخست تصویرهای مبهم و نامشخصی از اشیاء، پیرامون برمی‌دارد و سپس به حدود اشیا پی می‌برد و بر اثر آن، درمی‌یابد که اعضای بدن او از سایر اشیا جدا و به یک دیگر پیوسته‌اند. و نیز می‌آموزد که هر چیز و از آن جمله، بدن او نامی دارد. پس به مدد نام‌ها، تدریجاً استقلال اشیا را استنباط می‌کند و ضمناً از استقلال شخص خود آگاه می‌شود و به تقلید دیگران، ضمیر «من» را به کار می‌برد. چنان که کولی (Cooley) و بین (Bain) و پیاژه (Piaget) و دیگران دریافته‌اند استعمال کلمه «من» آغاز پیدایش شخصیت و حاکی از آگاهی کودک است نسبت به وجود انسانی خود در میان سایر انسان‌ها.

در همان زمان که کودک با محیط خود مرتبط می‌شود و تصوراتی از «خود» می‌یابد، مردم پیرامون او در ضمن تکاپوی خویش، او را هم مانند هر چیز دیگر مورد داوری و ارزش‌گذاری قرار می‌دهند و داوری و ارزش‌گذاری خود را در ضمن نقش‌هایی که نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او وا می‌گذارند، آشکار می‌گردانند. این داوری‌ها و ارزش‌گذاری‌های عملی یعنی نقش‌هایی که دیگران نسبت به کودک ایفا

1. H. Hetzer & B. Tudor-Hart: «Die Frühsten Reaktionen auf die Menschliche Stimme», *Soziologische und Psychologische Studien über das Erste Lebensjahr*, 1927, pp. 107-124.

می‌کنند یا به او وا می‌گذارند، مسیر و حدود فعالیت‌های کودک را معین می‌کند. به این معنی که کودک مطابق کنش‌های موافق یا مخالفی که از دیگران می‌بیند و کنش‌هایی که خود متقابلاً نسبت به آنان صورت می‌دهد، به وجود خود سازمان می‌بخشد.

قضاوت اطرافیان کودک نسبت به او در نقش‌هایی که در برابر او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که بدو وا می‌گذارند، نمایان می‌شود و سپس در وجود کودک انعکاس می‌یابد و «خود» او را می‌سازد. همه کنش‌ها و واکنش‌های گوناگونی که دیگران در مقابل کودک می‌کنند، و از آن جمله، واکنش‌های لفظی آنان یعنی سخنانی که به کودک می‌گویند، «خود» او را قوام می‌بخشند. به این شیوه کودکی که مثلاً همواره مورد تحقیر یا اعتراض دیگران قرار می‌گیرد، معمولاً صاحب شخصیتی حقیر می‌شود، و بر خلاف او، کودکی که از دیگران مهربانی یا احترام می‌بیند، خود را بزرگ می‌شمارد و بزرگوارانه رفتار می‌کند. بر روی هم کودک بر اثر مجموع نقش‌هایی که نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به خود او وا می‌گذارند، شخصیت معینی می‌یابد. و نیز مطابق این نقش‌ها که قضاوت‌های دیگران را نسبت به او نمایش می‌دهند، درباره شخصیت خود به داوری می‌پردازد. کودک از مجموع نقش‌های اجتماعی خود و اطرافیانش، به وجود خود پی می‌برد و تصویری از آن به دست می‌آورد. به بیان دیگر خودآگاهی (self-consciousness) کودک نتیجه آگاهی اوست نسبت به داوری‌هایی که دیگران درباره او می‌کنند. از آن جا که دیگران و داوری‌های آنان برای کودک، خارجی هستند، «خود» نیز که محصول آن داوری‌هاست، نزد او امری خارجی جلوه می‌کند. کودک «خود» را مانند موضوعی خارجی مورد توجه قرار می‌دهد و درباره آن به قضاوت می‌پردازد، با «خود» سخن می‌گوید، و «خود» را سرزنش یا ستایش می‌کند و به رخ دیگران می‌کشد.

کودک در میان شبکه نقش‌هایی که دیگران نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او وامی‌گذارند، از لحاظ پرورش شخصیت، چند مرحله را می‌پیماید. جورج مید (George Mead) در این مورد از سه مرحله نام می‌برد:^۱

۱. **مرحله تقلید کورانه:** کودک در سال دوم عمر که کمابیش متوجه جدایی خود از دیگران می‌شود، به تدریج می‌تواند تا حدی خود را به جای دیگران گذارد و کورانه نقش‌های دیگران را تقلید کند. ولی در این مرحله به هیچ روی متوجه معنی کارهای خود یا دیگران نیست. کودکانی که به تقلید بزرگ‌تران، روزنامه به دست می‌گیرند و ادای

روزنامه‌خوان‌ها را درمی‌آورند، در این مرحله‌اند.

۲. مرحله بازی فردی: کودک در سال سوم عمر به خوبی می‌تواند «خود» را باز شناسد، از «خود»‌های دیگر تفکیک کند و آن را مانند امری خارجی مطمح نظر قرار دهد. کودک می‌آموزد که از دیده دیگران به «خود» بنگرد و به همان شیوه‌ای که دیگران با او رفتار می‌کنند، نسبت به «خود» رفتار کند. از این رو همچنان که در ضمن بازی‌های فردی، عهده‌دار نقش‌های متفاوتی می‌شود، بر «خود»‌های متعددی دست می‌یابد: مادر می‌شود و به «خود» مهربانی می‌کند، پدر می‌شود و به «خود» نهیب می‌زند، دکان‌دار می‌شود و به «خود» کالا می‌فروشد...

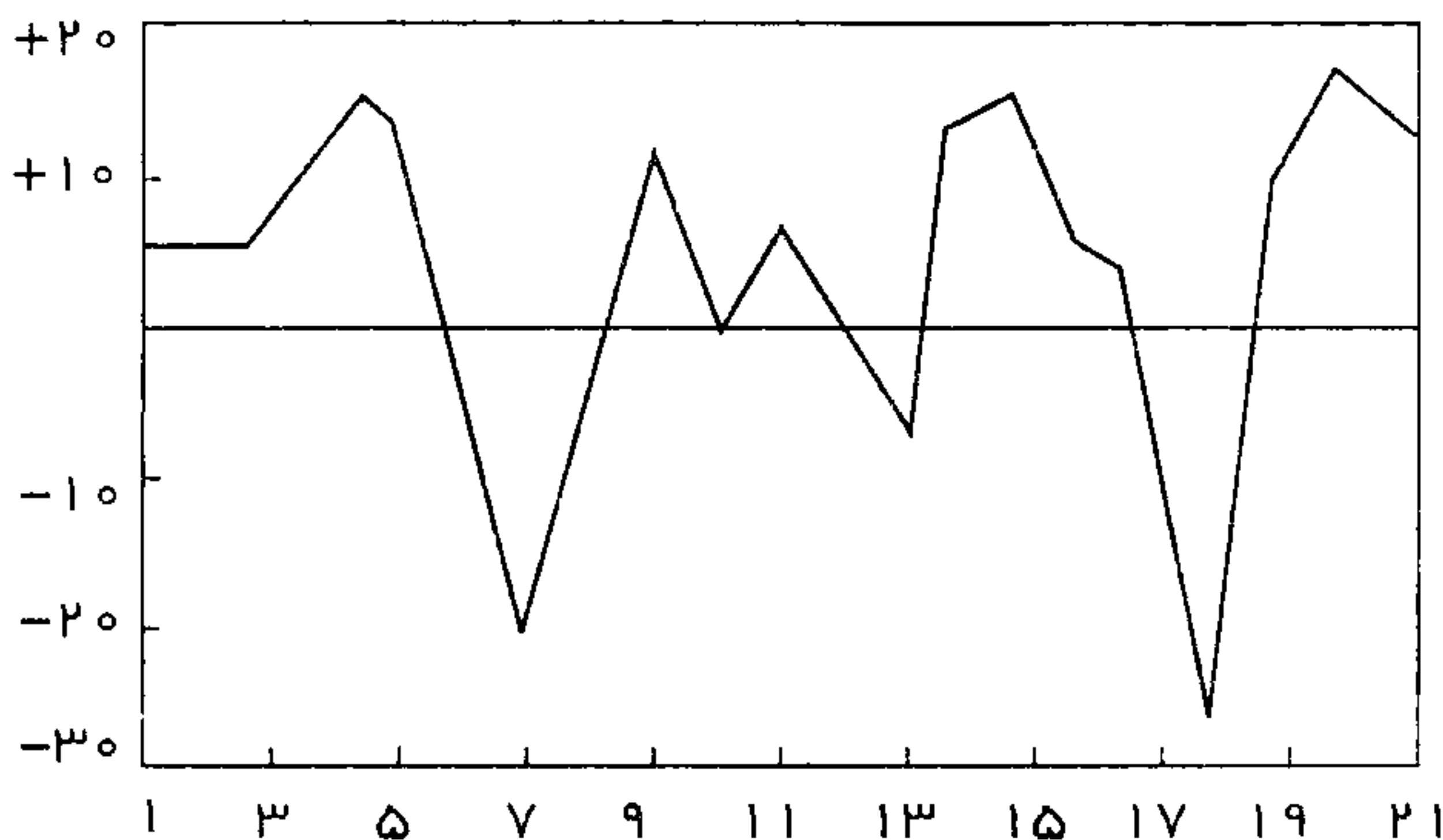
۳. مرحله بازی گروهی: کودک در این مرحله مشترکات اشخاص پیرامون خود را درمی‌یابد و در نتیجه به جای تکرار نقش‌های اشخاص متفاوت، موافق مطالبات کلی گروه خود، نقش معینی بر عهده می‌گیرد. در چنین وضعی برای او تنها یک واحد کلی، یک واحد گروهی وجود دارد. پس دیگر از دیده اشخاص متفاوت به خود نمی‌نگرد و برای خود، نقش‌های متعدد قائل نمی‌شود، بلکه از دیدگاه مشترک گروه، خود را مورد توجه قرار می‌دهد و بر اثر آن، به یک «خود» واحد می‌رسد و موافق آن، به شیوه یگانه‌ای رفتار می‌کند.

در این مرحله بازی‌های جمعی پیش می‌آیند. کودک به هنگام بازی جمعی به جای مراعات انتظارات خصوصی همبازی‌هایش، قواعد عمومی بازی را مراعات می‌کند. به عبارت دیگر از منظر کلی بازی (و نه از دیده یکایک بازیکنان) به خود می‌نگرد و بازی می‌کند.

بنابر آنچه گذشت، باید پذیرفت که شخصیت یا «خود» نمودی مادرزاد و ثابت نیست. جامعه به وسیله نقش‌هایی که نسبت به فرد ایفا می‌کند و نقش‌هایی که بر عهده فرد می‌گذارد، بدو شخصیت می‌بخشد. شخصیت نمودی اجتماعی، و تابع روابط محیط زندگی شخص است، و از این رو موافق تغییر روابط اجتماعی، دگرگونی می‌پذیرد و ویژگی (trait)‌های متفاوتی می‌یابد. شخصیتی که در یک مورد مثلاً با ویژگی صداقت یا امانت تظاهر می‌کند، چه بسا که در موارد دیگر از این ویژگی عاری می‌شود. در ضمن یک تحقیق، درست‌کاری دختری را در بیست و یک مورد متفاوت سنجیدند. چنان‌که از پیکر ۲۲ برمی‌آید، معلوم شد که دختر در مواردی سخت درست‌کار (مثبت)، و در مواردی

بسیار نادرست (منفی) است.^۱

پیکر ۲۲. نمودار درستکاری و نادرستی یک دختر



کولی می‌گوید که «خود» هر کس انعکاس رفتارهای اطرافیان او، و مانند تصویری است که از خارج در آینه می‌افتد. به همین جهت کولی دم از خود آینه‌ای (looking-glass self) می‌زند.^۱ ولی وی معتقد است که آگاهی هر کس نسبت به خود زاده سه عامل - دو عامل تصویری و یک عامل عاطفی - است:

۱. تصور شخص از جلوه‌ای که او نزد دیگران دارد.
۲. تصور شخص از قضاوتی که دیگران درباره جلوه او می‌کنند.
۳. عاطفه خصوصی خوش یا ناخوش شخص. (مثلاً نخوت یا حقارت) نسبت به آن جلوه.

در موارد بسیار، تصویری که شخص از خود دارد بر تصویری که دیگران از «خود» او دارند، منطبق نمی‌شود، زیرا عواطف او مداخله می‌کنند و بر اثر آنها، تصویری که او از

1. H. Hartshorne & Others: *Studies in the Organization of Character*, New York, 1930, p. 291.

2. Ch. H. Cooley: *Human Nature and the Social Order*, New York, 1922, pp. 183-185.

جلوه خویش نزد دیگران دارد و نیز تصویری که او از قضاوت دیگران درباره آن جلوه دارد، از واقعیت دور می‌شود. بدین علت است که اکثر مردم معمولاً شخصیت خود را عالی‌تر از آنچه هست، می‌دانند.

IV. انعکاس فرهنگ در شخصیت

امور عینی پیش از امور انتزاعی بر فرد نقش می‌گذارند. از این رو کودک پیش از آن که از جریان‌های فرهنگ غیرمادی جامعه تأثیر بردارد، با فرهنگ مادی جامعه یعنی با اشیا و اشخاصی که هر یک در زندگی اجتماعی معنی و ارزشی دارند، مرتبط می‌شود. فرهنگ غیرمادی و از آن جمله مفهومی‌های انتزاعی مانند علم و هنر و اخلاق و دین مورد توجه کودک خردسال نیستند. آنچه به آسانی در حوزه فهم و فعالیت او می‌گنجد، اشیا و اشخاص‌اند. تحقیقی که درباره جمعی از کودکان نواحی شمال شرقی ایالات متحد آمریکا صورت گرفته است، نشان می‌دهد که اطفال سفید پوست آن سامان تا سن شش بدون اکراه با اطفال سیاه پوست بازی می‌کنند و از آن پس از آنان روی برمی‌تابند. معنی این تغییر رفتار این است که کودکان مورد بحث تا شش سالگی صرفاً تحت تأثیر جریان‌های عینی زندگی هستند، ولی پس از آن سن با جریان‌های انتزاعی فرهنگ غیرمادی جامعه خود آشنا می‌شوند و در ضمن آن به اختلافات نژادی پی می‌برند.^۱

تردید نیست که شخصیت هم از شبکه روابط عینی و هم از شبکه روابط انتزاعی جامعه متأثر می‌شود. ولی چون دوره تأثیر روابط عینی از دم تولد آغاز می‌شود، روابط عینی، نخستین و مهم‌ترین عوامل سازنده شخصیت انسان‌اند. کودک دیر زمانی پیش از آن که فرهنگ غیرمادی را بشناسد و ارزش‌های انتزاعی را دریابد، با اشیا گوناگون و مادر و پدر و خواهر و برادر و همالان خود برخورد می‌کند و خواه ناخواه موافق این برخوردها و پیوندهایی که از آنها ناشی می‌شوند، از واقعیت‌های محیط تأثیر برمی‌دارد. تأثیر اشیا و اشخاص در کودک و واکنش‌های او در برابر اشیا و اشخاص، ادراکات و عواطف معینی در او پدید می‌آورند و پایه شخصیت او را می‌نهند. اما پس از این مرحله کودک در نتیجه رشد اورگانسیم و ادامه یادگیری، با فرهنگ غیرمادی جامعه خود ارتباط می‌یابد و از آن متأثر می‌شود. بدین ترتیب فرهنگ غیرمادی هم در شخصیت او رخنه

1. M. E. Goodman: *Race Awareness in Young Children*, Reading, Mass., 1952.

می‌کند و آن را می‌پرورد.

مطابق عوامل دوگانه‌ای که شخصیت انسان را می‌سازند، می‌توان گفت که شخصیت هرکس دو وجه دارد: یکی وجه نسبتاً ژرف و پنهانی و استواری که از روابط عینی دوره کودکی نشئه می‌گیرد، و دیگری وجه نسبتاً هویدا و کمابیش متغیری که به انگیزه عوامل انتزاعی زندگی تحقق می‌پذیرد. از تحقیقی که درباره جمعی کودک ده تا هیجده ساله آمریکایی صورت گرفته است، چنین بر می‌آید که اعضای هر جامعه از لحاظ نخستین وجه شخصیت کمابیش یک سان‌اند، ولی از لحاظ وجه دوم بسیار متفاوت‌اند. توضیح این که کودکان در ابتدا بدون توجه به اختلافات طبقه‌ای خود، با یک دیگر مراوده و بازی و کار می‌کنند و بر اثر آن، رفتاری کمابیش همانند می‌یابند، ولی بعداً به تدریج به اختلافات اجتماعی پی می‌برند و مطابق مقتضیات طبقه‌ای خود، دارای امیال و افکار و عادات گوناگونی می‌شوند.^۱ به بیان دیگر کودک از زمانی که در مسیر جریان‌های فرهنگ غیر مادی قرار می‌گیرد و آن‌ها را می‌پذیرد، خواه ناخواه موافق آن جریان‌ها، تغییر می‌کند و دارای امیال و افکار و عادات معینی می‌شود. در نتیجه شخصیت او نمایشگر هر دو جنبه فرهنگ است، و ویژگی‌های شخصیت (personality traits) او بر ویژگی‌های فرهنگ (culture traits) منطبق می‌شوند.

برای روشن کردن این نکته، تأثیر هر یک از وجوه دوگانه فرهنگ را جداگانه شرح

می‌دهیم:

۱. تأثیر فرهنگ مادی: هرکس از واقعیت‌های عینی مخصوصاً واقعیت‌های

عینی پیرامون خود به شدت تأثیر برمی‌دارد. مثلاً در جامعه‌های جدید چون وسایل دقیقی مانند ساعت و سرعت سنج و کیلومتر شمار اختراع شده‌اند، مردم دانسته یا ندانسته، نسبت به زمان و مکان حساسیت یافته‌اند و مسافتات و اوقات را به دقت اندازه‌گیری و تعیین می‌کنند، در صورتی که در جامعه‌های ابتدائی از این دقت اثری نیست، و مردم برای تعیین مسافت و وقت به موازین مبهمی متوسل می‌شوند و مثلاً مانند مردم کشورهای فلاحتی برای تعیین فاصله می‌گویند: «آن قدر که صدای آدم به آن‌جا می‌رسد» یا «به قدر برد یک گلوله» یا «مسافتی که می‌توان در ضمن دود کردن یک سیگار طی کرد». در جامعه‌هایی که انسان وسایلی برای نگه داری آب سالم و استفاده از

1. R. J. Havighurst: «Social Class and Personality Structure», *Sociology and Social Research*, 36, July-August 1952, pp. 355-363.

آن به وجود می‌آورد، پاکیزگی یکی از ویژگی‌های اصلی شخصیت می‌شود. در جامعه ابتدایی اسکیموها، معمولاً آب را از ذوب کردن برف و یخ به دست می‌آورند، و چون برای این کار وسایل مناسبی ندارند، در صرف آب امساک می‌کنند و به شست و شو بی‌اعتنائی می‌نمایند. اقوام اروپای قرون وسطی نیز چنین بودند و در نتیجه، سنت پاکیزگی یونانی و رومی را خوش نداشتند. از این رو اروپاییانی که در جنگ‌های صلیبی شرکت کردند، چندان ناپاکیزه بودند که مسلمین را مشمئز می‌کردند.^۱ برکناری اروپاییان از آب و شست و شو تا قرن‌های شانزدهم دوام آورد و زان پس با پیشرفت فرهنگ صنعتی جدید و اختراع وسایل نظافت از میانه برخاست.

بسیاری از ویژگی‌های دیگر شخصیت را هم می‌توان زاده فرهنگ مادی جامعه دانست. مثلاً در جامعه‌های ابتدایی نواحی مسکونی، کوچک و دور از یک دیگرند، و از این گذشته، راه‌ها خطرناک‌اند، و وسایل ارتباطی سریعی وجود ندارند. از این رو لازم می‌آید که هر کس از بیگانه پذیرایی کند، و مهمان‌نوازی رواج یابد و یکی از ویژگی‌های مطلوب شخصیت شود. همچنین در جامعه‌های کشاورزی چون زن در خانه شوهر سکونت می‌گیرد و وظیفه خوار شوهر است، به ناگزیر از او فرمان می‌برد، و اطاعت زن از شوهر جزو ویژگی‌های شخصیت زن می‌شود.

۲. تأثیر فرهنگ غیرمادی: شخصیت از عوامل فرهنگ غیر مادی مانند دین و اخلاق و فلسفه و علم و هنر نیز تأثیر برمی‌دارد. در سایه مقتضیات فرهنگ غیرمادی بود که اسپارتیان قدیم، ستیزه‌خواه و جنگ‌جو به بار می‌آمدند، و آتنیان با وجود میهن‌پرستی شدید خود، به جای جنگ، زیبایی و هنر را مطلوب خود می‌گردانیدند. همین عامل است که مردم دهکده مولار بوند (Mollar Bund)، واقع در نزدیکی شهر دهلی نو را به کارهایی خطرناک مانند بازی با مار و امی‌دارد، و سرخ‌پوستان زونی را به همکاری و رفاقت می‌کشاند و سرخ‌پوستان کوآکی یوتل (Kwakiutl) را به سبقت جویی و رقابت برمی‌انگیزد. اعضای قبیله کوآکی یوتل که در نواحی شمال غربی اقیانوس آرام زندگی می‌کنند، سخت در برتری می‌کوشند. در نظر آنان، فرد متشخص کسی است که مال فراوان داشته باشد و بی‌دریغ صرف کند. یک شخص برجسته چون بخواهد رقیب یا دشمن خود را گوشمال دهد، به بخشش‌گری یا پوت لاج (potlach) می‌پردازد. مقصود از پوت لاج این است که فرد برجسته رقیب یا دشمن خود را به مهمانی می‌خواند و به او

1. A. L. Kroeber: *Anthropology*, New York, 1949, pp. 600 ff.

هدایای نفیس می دهد. رقیب یا دشمن ناگزیر از قبول هدایاست، ولی برای حفظ شرافت خود در برابر رقیب باید در ظرف یک سال هدایایی معادل دو برابر هدایایی که گرفته است، به رقیب پیشکش کند. در قبیله زونی مالکیت خصوصی و تفوق و تسلط مورد اعتنا نیستند. افراد با یک دیگر کار می کنند و همکاری را بزرگترین فضیلت می شمارند. رفتار کودکان زونی در دبستان‌هایی که از طرف حکومت ایالات متحد برای آنان تأسیس شده‌اند، بسیار حیرت‌آور است. اینان در کارهای کلاسی به هیچ روی به رقابت نمی پردازند و مثلاً در جلسه امتحان کتبی کودکی که پیش از دیگران کار خود را به پایان رساند، احساس ناراحتی می کند و آن قدر می نشیند تا کار دیگران نیز به پایان رسد! این وضع در میان اعضای فرقه آمیش (Amish) نیز دیده می شود. این فرقه در ایالات متحد آمریکا به سر می برد، و اعضای آن به اقتضای عقاید دینی خود (فرهنگ غیر مادی)، به صورتی کمابیش اشتراکی زندگی می کنند. در نتیجه، کودکانی که در میان آنان پرورش می یابند، ضرورتاً با اشتراک مساعی و یگانگی انسانی خو می گیرند و به شخصیتی موافق فرهنگ فرقه آمیش می رسند.

پیکر ۲۳. زندگی اشتراکی فرقه آمیش



همه زنان سرگرم تهیه خوراک عمومی هستند، و همه مردان به ساختن انبار مشغول‌اند.

نتیجه

۱. «شخصیت» پر تنوع انسانی را نمی‌توان به استناد فطرت و نژاد و طبیعت تبیین کرد.
۲. انسان برخلاف بسیاری از جانوران دیگر، از دم زادن دارای «نیازهای جامعه‌زاد» است، و بدون یاری دیگران نمی‌تواند زندگی کند.
۳. کودک در نتیجه نقش‌هایی که دیگران نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او وامی‌گذارند، شخصیت معینی می‌یابد.
۴. شخصیت سازمانی است که به اقتضای عوامل اجتماعی در اورگانیزم پدید می‌آید.
۵. همه عواملی که در زندگی فرد پیش می‌آیند، در شخصیت او موثر می‌افتند. ولی بر روی هم، عوامل عینی بیش از عوامل انتزاعی و «فرهنگ مادی» بیش از «فرهنگ غیرمادی» در شخصیت تاثیر می‌گذارند.

فصل یازدهم

تنوع شخصیت

I. سنخ‌های شخصیت

می‌توان گفت که هر جامعه‌ای موافق مقتضیات فرهنگی خود، شخصیت‌های افراد را مطابق سنخ‌ها یا تیپ (type)‌های معینی می‌پرورد. جامعه‌شناسان مانند حکیمان گذشته، برای شخصیت تیپ‌های متعدد شناخته‌اند. ولی اینان برخلاف حکیمان پیشین که تیپ‌ها را معلول فطرت یا ساخت اورگانیزم می‌دانستند، پیدایش و چگونگی رشد هر تیپ را در زمینه اجتماعی آن می‌جویند.

یکی از مردم‌شناسان که به سنخ‌شناسی (typology) کشیده شده است، خانم روت بنه دیکت (Ruth Benedict) است. وی از دو تیپ - تیپ پرشور و تیپ خوددار - نام می‌برد و به تقلید نیچه، از نام خدایان یونان باستان سود می‌جوید و سنخ پرشور را سنخ دی‌یونوسوسی (Dionusos، خدای باده‌گساری)، و سنخ خوددار را سنخ آپولونی (Apollon، خدای هنر و عالم غیب) می‌خواند. اعضای تیپ پرشور، جسور و بی‌آرام‌اند و به مصالح خصوصی خود تکیه می‌کنند، ولی اعضای تیپ خوددار، کم‌جوش و خروش و ملایم و اجتماعی هستند. سرخ‌پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) - قبایل سوز (Sioux) و کرو (Crow) و داکوتا (Dakota) و بلک فوت (Blackfoot) - از تیپ اول‌اند، و سرخ‌پوستان نواحی جنوب غربی و از آن جمله قبیله زونی (Zuni) از تیپ دوم‌اند.¹

1. R. Benedict: *Patterns of Culture*, Boston, 1934.

کاردی‌نر (Kardiner) و لین‌تون (Linton) به دو سنخ رسیدند. یکی سنخی که با زندگی اجتماعی سازگار است، و دیگری سنخی که سازگار نیست. به نظر این دو باید مبنای سازگاری را در تربیت خانوادگی جست. سازگاری یا ناسازگاری فرد بسته به شیوه‌هایی است که جامعه برای تربیت کودکان مقرر داشته است. کاردی‌نر و لین‌تون جامعه‌ها یا فرهنگ‌ها را از لحاظ پرورش کودک به دو دسته منقسم می‌کنند: آن‌هایی که در کودک پروری خشن یا مسامحه‌کارند، و آن‌هایی که به حد کفایت از کودک مراقبت می‌کنند. وضع جامعه‌های نوع دوم برای پرورش انسان سازگار مساعد است، ولی وضع جامعه‌های نوع اول معمولاً موجب ناسازگاری شخصیت می‌شود.^۱

پژوهش‌های دیگر نیز نظر کاردی‌نر و لین‌تون را تأیید می‌کنند. تحقیقی که درباره اعضای ۷۵ جامعه ابتدائی صورت گرفته است، نشان می‌دهد که اکثر جامعه‌های ابتدائی در کودک پروری ملایمت می‌ورزند، و از این رو کودکان آن‌ها شخصیتی متین و آرام می‌یابند.^۲ در میان سرخ‌پوستان ناواهو (Navaho) مادران به خوبی از کودکان پرستاری می‌کنند و به حد کفایت آنان را مورد نوازش قرار می‌دهند. به همین سبب کودکان دارای شخصیت‌هایی محکم و مطمئن می‌شوند.^۳ اما در جزایر مارکیز (Marquises) که زنان از وظایف مادری گریزان‌اند و بسیاری از امور تربیتی را به مردان وامی‌گذارند، کودکان شخصیت‌هایی متزلزل و پر دغدغه دارند، و دغدغه و تزلزل آنان در بزرگی به صورت خرافه‌پرستی مبرم درمی‌آید.^۴ در جزیره آلور (Alor) نیز پرورش خانوادگی به وضعی ناهنجار است و کودکان را گرفتار شخصیت‌هایی ناسازگار می‌کند.^۵ همین وضع در جزیره بالی (Bali) هم مشهود است.^۶

نکته‌ای که در خور توجه بلیغ است، این است که سنخ‌های شخصیت مقولاتی کاملاً مستقل و جامد نیستند، همچنان که هنجارها یا انگاره‌های فرهنگ‌ها نیز یک سره از یک دیگر جدایی ندارند. هر یک از سنخ‌های شخصیت مشتمل بر عناصری از

1. A. Kardiner & Others: *The Individual and His Society*, New York, 1939.

2. J.W. M. Whiting & I. L. Child: *Child Training and Personality*, New Haven, Conn., 1953.

3. D. Leighton & C. Kluckhohn: *Children of the People*, Cambridge, Mass., 1947.

۴. کاردی‌نر: پیشین.

5. C. DuBois: *The People of Alor*, Minneapolis, 1944.

6. G. Bateson & M. Mead: *Balinese Character*, New York, 1942.

سنخ‌های دیگرند، همان‌طور که فرهنگ‌ها نیز دارای عناصری مشترک‌اند. از این گذشته تقریباً همه سنخ‌های شخصیت در همه جامعه‌ها وجود دارند، ولی هر جامعه به برخی از سنخ‌ها رغبتی بیشتر می‌ورزد.

II. عوامل سازنده شخصیت

می‌توان به وسیله فرهنگ جامعه هم تفاوت‌های شخصیت‌های اعضای جامعه‌های متفاوت را باز نمود و هم از عهده تبیین تفاوت‌های شخصیت‌های اعضای یک جامعه برآمد. برای این منظور باید سه گونه نفوذ اجتماعی را در نظر گرفت: نفوذ مستقیم فرهنگ در شخصیت، نفوذ غیرمستقیم فرهنگ در شخصیت، و نفوذ گروه‌های راهنمایی در شخصیت.

۱. نفوذ مستقیم فرهنگ: فرهنگ بارز یک جامعه در همان حال که کلیت دارد و همه اعضای جامعه را در بر می‌گیرد و شخصیت‌های آنان را می‌سازد، تأثیر یک سانی بر شخصیت‌های اعضای جامعه نمی‌گذارد. زیرا فرهنگ نیز مانند جامعه، در عین یگانگی دارای بخش‌هایی است. همچنان که هر جامعه شامل گروه‌های متفاوت می‌شود، هر فرهنگ نیز عده‌ای فرهنگ فرعی را زیر بال می‌گیرد. پس گروه‌های مهم یک جامعه در همان حال که مشمول فرهنگی یگانه هستند، هر یک فرهنگ فرعی خاصی دارند و از آن تأثیراتی عمیق بر می‌دارند. به بیان دیگر جامعه هم شامل جریان‌های فرهنگی عمومی و هم شامل جریان‌های فرهنگی خصوصی است، و بنابراین شخصیت‌های همه اعضای جامعه نمی‌توانند یکسان باشند. اعضای هر یک از گروه‌های فرعی موافق مقتضیات فرهنگ فرعی خود، به جهان می‌نگرند و در روابط اجتماعی سهم می‌شوند. از این رو به تناسب فرهنگ‌های فرعی متفاوتی که در یک جامعه وجود دارند، سنخ‌های شخصیتی متفاوتی به وجود می‌آیند. در این صورت نمی‌توان هر جامعه را دارای یک سنخ کلی دانست و دم از سنخ‌های وسیعی مانند «سنخ شخصیت انگلیسی» یا «سنخ شخصیت آمریکایی» زد.

به طوری که می‌دانیم، فرهنگ‌های فرعی یا خرده - فرهنگ‌ها اساساً زاده طبقه‌های اجتماعی هستند. طبقه‌های یک جامعه با وجود زمینه یگانه خود، از یک دیگر مستقل‌اند و بر اثر اختلافات عظیمی که میان آن‌ها برقرارند، زاینده فرهنگ‌هایی متفاوت می‌شوند. بنابراین برای دریافت اختلاف شخصیت‌های یک جامعه باید اختلافاتی را که

بین طبقه‌های اجتماعی و نیز در اندرون هر طبقه وجود دارند، مورد مطالعه قرار داد. در ایالات متحد آمریکا مادران طبقه پایین برخلاف اکثر مادران طبقه بالا و طبقه میانه، شخصاً به کودکان خود شیر می‌دهند و دیرگاهی به دقت از آنان نگه‌داری می‌کنند. در نتیجه اعضای طبقه پایین سالم‌تر و با انضباط‌تر از اعضای طبقات دیگر می‌گردند. افزون بر این زندگی خشن طبقه پایین اعضای آن را جسور و صریح به بار می‌آورد. از این رو جوانان این طبقه با صراحت، تمایلات خود را بروز می‌دهند، در صورتی که بسیاری از جوانان طبقات دیگر، مخصوصاً طبقه میانه خوددار و ظاهر سازند، و به این سبب دچار انحرافات روانی می‌شوند. فقر ایجاب می‌کند که اعضای طبقه پایین همواره در تلاش معاش باشند و کمتر به خیال بافی و تفنن بگرایند. اما اعضای طبقه‌های دیگر به علت رفاه خود، مجال خیال پروری و تفنن طلبی دارند و به دنبال عشق‌های ناسالم و تفریحات نابه‌هنجار می‌روند. مردم جسور و صریح طبقه پایین از آن جهت که کمتر از طبقات دیگر در بند ظاهر سازی و برازندگی اجتماعی (social poise) هستند، با وجود فقر و فشار اقتصادی، زندگی را آسان می‌گیرند و در نتیجه کمتر به تزلزل شخصیت و اختلالات روانی گرفتار می‌آیند، حال آن که طبقه خودساز و مقام پرست متوسط به شدت اسیر پریشانی‌های روانی است. اعضای طبقه پایین جامعه بر اثر فشارهای زندگی، بی‌پروا و تندرو هستند، در صورتی که اعضای طبقه‌های دیگر مخصوصاً اعضای طبقه متوسط معمولاً محافظه‌کار و بزدل‌اند.

نفوذ طبقه اجتماعی بسیار پر دامنه است و از جهات گوناگون در زندگی اجتماعی منعکس می‌شود و در شخصیت افراد تصرف می‌کند. شغلی که فرد برمی‌گزیند (و البته تابع امکانات طبقه‌ای اوست) دیر یا زود در شخصیت او تغییراتی به وجود می‌آورد، چنان که یک معلم یا قاضی یا روحانی درست کار به مقتضای شغل خود، دارای شخصیتی می‌شود که با شخصیت یک بازیگر یا افسر ارتش یا پیشه‌ور فرق دارد.

۲. نفوذ غیرمستقیم فرهنگ: شخصیت‌های اعضای هر طبقه با آن که بر اثر نفوذ مستقیم فرهنگ خاص طبقه، همانند هستند، تفاوت‌هایی نیز دارند. برای باز نمودن این گونه تفاوت‌ها باید از مفهوم نفوذ غیر مستقیم فرهنگ جامعه سود جست. توضیح این که هر فردی از لحاظ اورگانیک دارای صفاتی خصوصی است. یکی قامتی بلند دارد و دیگری قامتی کوتاه، یکی آبی چشم است و دیگری سیاه چشم، یکی پر مو است و دیگری کم مو... این صفات خصوصی مستقیماً در شخصیت صاحبان خود تأثیری نمی‌گذارند: بلندی و کوتاهی قد یا پرمویی یا کم مویی به خودی خود در ساختن

شخصیت دخالتی ندارند. ولی جامعه از آن سبب که برای قامت و مو و رنگ پوست و سایر مختصات اورگانیک هنجارهایی دارد، نسبت به اورگانیسم هر کس دآوری و ارزش گذاری خاصی می‌کند. مثلاً در جامعه‌ای که اکثر اشخاص بلندقد باشند، شخص کوتاه‌قد بر هنجار قد جامعه منطبق نخواهد شد، و در این صورت در نظر دیگران ارزش او از این لحاظ از ارزش بلندقدان کمتر خواهد بود. پس اولاً کوتاهی قد سبب می‌شود که شخصیت اجتماعی او لطمه خورد؛ و ثانیاً چون قضاوت یا ارزش گذاری دیگران عملاً در شخصیت او مؤثر می‌افتد، خود نیز وقتی که به این ناهنجاری پی برد، به شخصیت خود با تحقیری کم یا زیاد خواهد نگریست و در نتیجه از امکانات تکامل خود خواهد کاست. همین‌گونه است تأثیر زیبایی شخص در شخصیت او. زنی که موافق هنجارهای جامعه، زیبا به شمار رود، با تحسین و استقبال دیگران رو به رو می‌شود. پس خود نیز با اعتماد فراوان به خود خواهد نگریست و عملاً شخصیت استواری خواهد یافت.

۳. نفوذ گروه‌های راهنمایی: برخی از گروه‌ها مخصوصاً گروه‌های کوچکی که فرد را احاطه کرده‌اند، بیش از بقیه در زندگی او مؤثر می‌افتند و مورد اعتنای او قرار می‌گیرند. از این رو فرد خواه ناخواه، چنین گروه‌هایی را سرمشق خود می‌گرداند و با موازین آنها به سنجش امور و اشیاء می‌پردازد. این‌گونه گروه‌ها را گروه راهنمایی (reference group) می‌خوانند، و هنجارهای آنها را که مرجع و ملاک سنجش فرد به شمار می‌روند، مبنای راهنمایی (frame of reference) می‌نامند.

در جامعه ساده ابتدائی گروه راهنمایی معمولاً از گروه عضویت (membership group) یعنی گروهی که شخص عملاً جزء لاینفک آن است، مستقل نیست. به این معنی که هر کس چنان به گروه یا گروه‌هایی که در آنها عضویت دارد، مقید و وفادار است که کاملاً به آنها تکیه می‌کند و هنجارهای آنها را مبنای راهنمایی خود قرار می‌دهد. ولی پیچیدگی جامعه متمدن مانع این بستگی عمیق است. در نتیجه چه بسا افراد که عضو گروه «الف» اند، و گروه «ب» یا گروه «ج» را گروه راهنمای خود می‌گردانند. به همین سبب در جامعه‌های کنونی امکان آن هست که یک فرد جزو چند گروه عضویت و وابسته چند گروه راهنمایی باشد، و شخصیت او هم از گروه‌های عضویت متأثر شود و هم زیر نفوذ گروه‌های راهنمایی قرار گیرد.

در این صورت برای تبیین تفاوت‌های شخصیت‌های اعضای یک جامعه متمدن، باید گذشته از گروه‌های عضویت افراد، گروه‌های راهنمایی و مبنای راهنمایی آنان را هم به حساب آورد و فراموش نکرد که ممکن است شخصی از طبقه اجتماعی «الف»

برخاسته باشد، اما دانسته یا ندانسته از طبقه اجتماعی «ب» الهام گیرد.

معمولا نخستین گروه‌های راهنمایی هر کس مرکب از کسانی هستند که در مدارج نخستین عمر مورد احترام و تحسین او واقع می‌شوند، و گروه‌های راهنمایی بعدی او کسانی را در بر می‌گیرند که به صورتی او را به زیر سلطه خود می‌آورند. از پژوهشی که درباره کثیری از نوجوانان فیلا دل‌فیا و ال‌میرا (Elmira) صورت گرفته است، چنین برمی‌آید که گروه‌های راهنمایی اکثر آنان به ترتیب از این اشخاص تشکیل شده‌اند: پدران و مادران، همالان، معلمان، برادران و خواهران، عمه‌ها و دایی‌ها و عمه‌ها و خاله‌ها، پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها، دوستان خانوادگی و رهبران اجتماعی.^۱

از میان گروه‌های راهنمایی، دو گروه نخستین یعنی خانواده و گروه همالان تأثیر بسیار ژرفی در شخصیت به جا می‌گذارند.

خانواده: این گروه هم‌کانون محبت و احترام است هم‌مرکز انضباط و اقتدار. پس بیش از گروه‌های دیگر در کودک تأثیر می‌گذارد و به زودی گروه راهنمایی او می‌گردد. کودک بر اثر محبت شورانگیز و اقتدار آرامش بخشی که در خانواده می‌بیند، می‌کوشد تا هرچه بیشتر با آن هم‌نواپی کند. از این رو خواه ناخواه هنجارهای آن را می‌پذیرد و اعضای آن را مورد تقلید قرار می‌دهد. خانواده گذشته از آن که برای کودک نخستین گروه راهنمایی محسوب می‌شود، نخستین گروه عضویت او نیز هست و به این مناسبت آسان‌تر و سریع‌تر از گروه‌های بعدی در شخصیت او رخنه می‌کند. تأثیر خانواده در شخصیت اعضای کم‌سال خود بسیار عمیق است. زیرا اورگانیکسم انسان در پنج - شش سال آغاز عمر با سرعت بی‌نظیری رشد می‌کند و قوام می‌یابد. سرعت فراوان رشد بدنی کودک را از پیکر ۲۴ می‌توان دریافت.^۲ در این نمودار رشد بدنی کودک از هنگام زادن تا هیجده سالگی نشان داده شده است. خطوط عمودی نمودار زمان‌هایی است که برای این افزایش‌های ده درصدی لازم می‌آید. چنان که ملاحظه می‌شود، هرچه بر سن کودک می‌افزاید، زمانی که برای ده درصد افزایش وزن لازم است، بیش‌تر می‌شود.

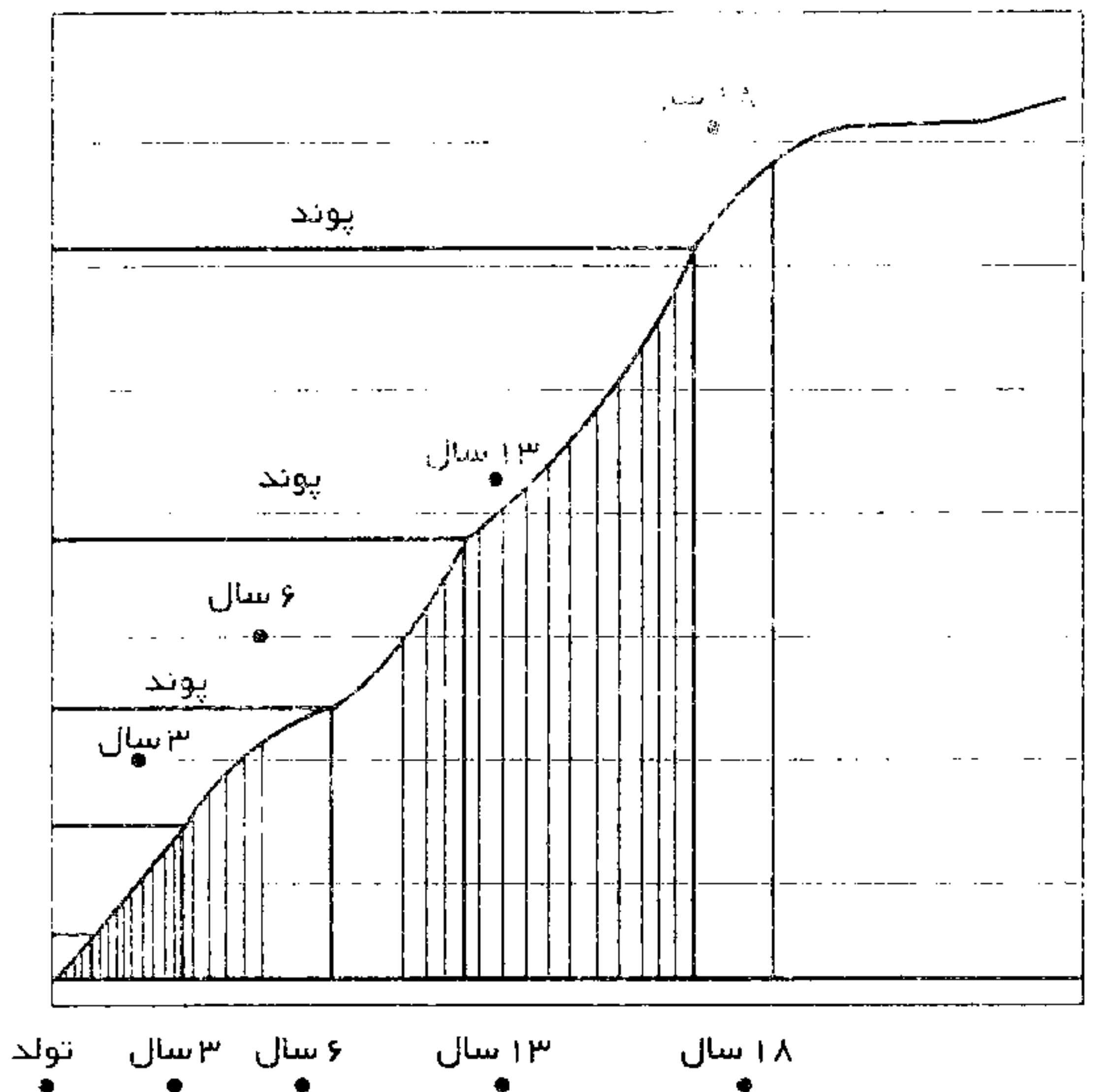
برای نشان دادن شدت رشد ذهنی کودک پیکر ۲۵ را از یکی از کتاب‌های روان‌شناس مشهور، گه‌زن (Gesell) نقل می‌کنیم.^۳ در این پیکر فاصله بین هر دو خط عمودی نشانه وقفه‌ای است که از لحاظ رشد ذهنی پیش می‌آید. چنان که (از راست به چپ)

1. B. C. Rosen: «The Reference Group Approach to Parental Factor...», *Social Forces*, 34, December 1955, pp. 137-144.

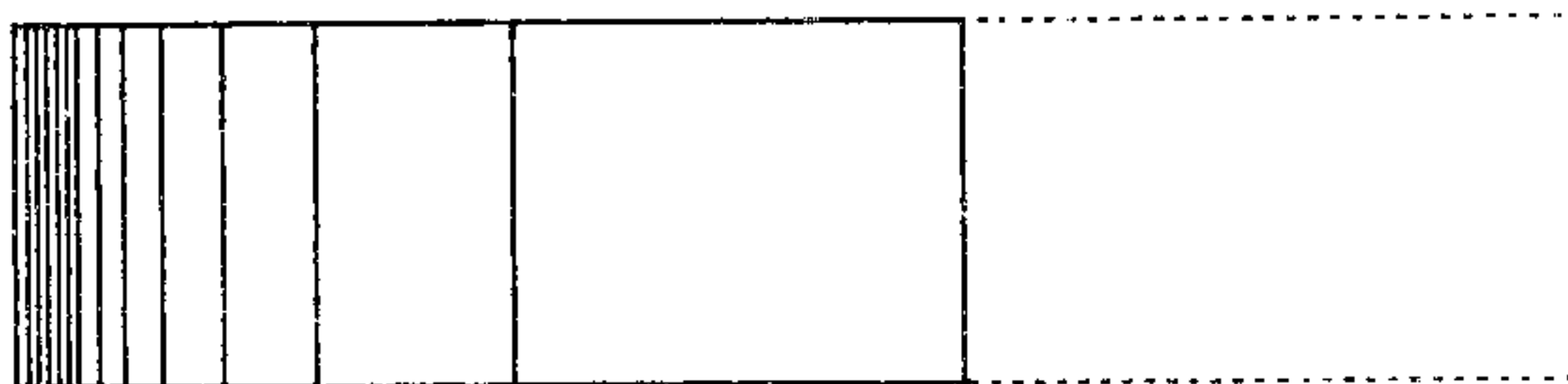
2. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 262.

3. A. Gesell: *The Mental Growth of the Pre-school Child*, New York, 1925, P. 18.

ملاحظه می‌شود، تدریجاً، فقه‌ها، شد، طولانی‌تر می‌شوند.
 بیشتر ۲۵ رشد بلوغ در کودکی



پیکر ۲۵



یکی از نتایج سودمند روان‌کاوی فروید این است که محققان و مردم متعارف را با تأثیر عظیمی که حوادث کودکی و زندگی خانوادگی در شخصیت انسان دارند، آشنا کرد. پیش از رواج روان‌کاوی، اکثر پرورشکاران برای پنج - شش سال اول عمر اهمیتی به سزا

قائل نبودند، و اکثر زندگی نامه نویسان در تشریح و قایع زندگی قهرمانان خود نامی از این دوره نمی‌بردند. حکیمان گذشته اکثراً چون اهمیت حوادث سال‌های نخستین عمر را از نظر دور می‌داشتند، قادر به تبیین شخصیت انسان و تحولات و تنوعات آن نبودند و از این جهت برای ارضای خود و دیگران به مفاهیمی غیر علمی متوسل می‌شدند و ادعا می‌کردند که هر کس به هنگام تولد، مختصات ساختمانی فطری یا موروثی معینی دارد، و شخصیت او به وسیله همان مختصات فطری نظام می‌گیرد.

در پنجاه سال اخیر درباره اهمیت دوره کودکی و تأثیر روابط خانوادگی در شخصیت کودک پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته‌اند. به اتکای این‌ها می‌توان گفت که انسان اگر در کودکی مورد محافظت مبرم خانواده قرار گیرد، شخصیتی آرام و فرمان بردار خواهد یافت. ولی اگر از محافظت کافی بی‌بهره ماند، آماده کج روی و بزه‌کاری خواهد شد. همچنین اگر در خانواده شادمانی به سر برد، به احتمال بسیار دارای شخصیتی متعادل خواهد شد و اگر بعداً به عوامل مزاحمی برخورد نکند، خود خانواده سعادت‌مندی تشکیل خواهد داد.

یکی از پیمایش‌های اجتماعی (social surveys) که درباره رفتار اخلاقی جمع کثیری از کودکان صورت گرفته است، نکات زیرین را به دست داده است:

۵۵٪ کودکان اخلاق پدر و مادر خود را سرمشق قرار می‌دهند.

۳۵٪ کودکان اخلاق دوستان خود را سرمشق قرار می‌دهند.

۱۴٪ کودکان اخلاق رهبران محیط خود را سرمشق قرار می‌دهند.

۳٪ کودکان اخلاق معلمان خود را سرمشق قرار می‌دهند.

در ۱۹۳۲ در یکی از خانواده‌های روستایی آمریکایی زنی کودن که با پدر پیر خود می‌زیست، دارای دختری نامشروع به نام آنا شد و به دستور پدر پیر، کودک را از همه کس مخفی نگه داشت. روزها خود دنبال کار می‌رفت و دختر را در اتاقی ویران تنها می‌گذاشت. از این رو دختر از رشد بدنی و روانی محروم ماند، به طوری که در شش سالگی پیکری بسیار کوچک و نحیف داشت و مستقلاً قادر به راه رفتن و سخن گفتن و حتی غذا خوردن نبود، تصادفاً در ۱۹۳۸ کسانی به وجود کودک پی بردند و او را به پرورش گاهی انتقال دادند. پس پرورش کاران در صدد تربیت کودک برآمدند و پس از رنج‌های فراوان توانستند راه رفتن و اندکی سخن گفتن و غذا خوردن و شست و شو به او

1. H. Hartshorne & M. A. Day: «Testing the Knowledge of Right and Wrong», *Religious Education*, 21. October 1926, pp. 539-554.

بیاموزند. متأسفانه دخترک در ۱۹۴۲ مرد، و کار پرورش کاران ناتمام ماند. ولی همین کار ناتمام دو نکته را به خوبی روشن کرد:

الف. محیط خانوادگی نامناسب مانع رشد شخصیت انسانی است.

ب. به وسیله محیط اجتماعی مناسب می‌توان حتی شخصیتی ناتوان و پس مانده را بهبود بخشید.^۱

گروه همالان: گروهی که پس از خانواده نفوذ عظیمی در شخصیت دارد، گروه همالان (peer group) است. این گروه مرکب از اعضای خانواده‌های همتراز است. نمونه‌های آن جرگه اجتماعی (social clique) و گروه همبازی یا بازی-گروه (play group) اند. جرگه اجتماعی مرکب است از افرادی برابر و صمیمی که به قصد معاشرت به صورتی غیر رسمی گرد می‌آیند، و بازی گروه مرکب است از افرادی که به صورتی غیر رسمی گرد می‌آیند و با یک دیگر بازی می‌کنند.

شاید بتوان گفت که تأثیر گروه همالان در کودک ملایم‌تر و سالم‌تر از تأثیری است که خانواده در او می‌گذارد، زیرا این گروه که مرکب از جمعی همسال و همبازی است برخلاف خانواده، از پس عواطف شدید به عضو خود نمی‌نگرد و نسبت به او با محبت فراوان رفتار نمی‌کند. از این رو قضاوت اعضای گروه همالان درباره یک دیگر از قضاوت پدر و مادر درباره کودک بی‌غرضانه‌تر و درست‌تر است، و کودک می‌تواند از روی داوریهایی که آنان نسبت به او می‌کنند و درکنش‌ها و واکنش‌های آنان منعکس می‌شود، واقعیت وجود خود را بشناسد و راه صحیح سبقت جویی و پیشرفت را بیابد.

کودک در دوره بلوغ بیش از هر زمان دیگر تحت تأثیر گروه همالان قرار می‌گیرد. زیرا در این دوره است که کودک از اتکای خود به خانواده می‌کاهد و به ناگزیر درصدد یافتن تکیه‌گاه‌های دیگری که مهم‌ترین آن‌ها گروه‌های همالان‌اند، برمی‌آید. در جریان یک پیمایش اجتماعی از ۳۲۲ آمریکایی یازده ساله تا بیست و چهار ساله خواسته شد که نظرهای خود و پدران و مادران و رفقاییشان را درباره نقش اجتماعی زن بیان کنند. پاسخ‌های اینان آشکار گردانید که کودکان نابالغ همانند پدران و مادران خود می‌اندیشند و افراد بالغ از گروه‌های همالان خود سرمشق یا الهام می‌گیرند.^۲

خانواده‌هایی که به جامعه جدیدی می‌کوچند و کودک خود را در آنجا می‌پرورند،

1. K. Davis: «Extreme Social Isolation of a Child», *American Journal of Sociology*, 45, January 1940, pp. 554-565.

۲. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۲۳۶.

به آسانی نمی‌توانند در کودک مؤثر افتند. زیرا چنین خانواده‌ها حامل فرهنگ‌هایی هستند که با فرهنگ پیرامون کودک تفاوت یا احیاناً تضاد دارند. در چنین مواردی گروه همالان با قدرت بیش‌تری شخصیت کودک را می‌سازد.

همچنین خانواده‌هایی که در دوره‌های بحرانی به سر می‌برند و جامعه آن‌ها در کار تحول عمیق است، نمی‌توانند شخصیت کودکان را مرافق هنجارهای فرهنگی خود بسازند. زیرا آن هنجارها بر اثر بحران اجتماعی، استواری و نفوذ خود را از دست داده‌اند. در این موارد نیز گروه‌های همالان جای خانواده را می‌گیرند و بنیاد شخصیت کودک را می‌نهند.

III. بستگی تحول شخصیت به تحول فرهنگ

از آنچه در این فصل و فصل پیشین گذشت، روشن می‌شود که تحول شخصیت بسته به تحول زندگی اجتماعی است، و اگر خواهان تغییر ویژگی‌های شخصیت باشیم، اساساً باید در صدد دگرگون کردن ویژگی‌های فرهنگ برآییم.

کهنه پرستانی که شخصیت را معلول ارگانیسم می‌شمارند، به ناگزیر تحول عمیقی آن را ممکن نمی‌دانند، زیرا در نظر آنان، ارگانیسم ذاتی ثابت دارد، و ثبات آن موجب ثبات شخصیت می‌شود. اما علوم اجتماعی می‌رسانند که شخصیت زاده جامعه است و با تغییر جامعه، تغییر می‌کند. البته تغییر جامعه کاری آسان نیست، ولی، هرچه باشد، از تغییر ارگانیسم انسانی سهل‌تر و عملی‌تر است.

بی‌گمان ارگانیسم زمینه شخصیت و همه فعالیت‌های انسانی است. ولی ارگانیسم ماده خامی است که به وسیله اوضاع و احوال اجتماعی تشخص یا نظام می‌یابد. ارگانیسم امکانات عظیمی دارد و برای قبول صورت‌های گوناگونی آماده است. جامعه بخشی از امکانات ارگانیسم را مورد استفاده قرار می‌دهد و موافق مقتضیات خود، آن را متعین یا متشخص می‌کند. هر کس با امکانات ادراکی و عاطفی دامن‌دار و متنوعی زاده می‌شود. این امکانات ادراکی و عاطفی، چنان‌که از معنی کلمه «امکان» برمی‌آید، سرمایه‌ای بالقوه‌اند و به هیچ روی صورتی بالفعل و نظامی متحقق ندارند، ولی به تدریج در برابر مطالبات محیط اجتماعی از قوه به فعل می‌آیند و در قوالب معینی می‌ریزند. جامعه است که به یک تن ادراکاتی علمی می‌دهد و ادراکات دیگری را به خرافات می‌آلاید. جامعه است که یکی را اسیر عاطفه عداوت می‌گرداند و عاطفه محبت

را بر دیگری پیروز می‌گردانند. و باز همانا جامه‌ها است که عداوت یکی را مترجمه اینای نوع نمودار کند و عداوت دیگری را به سوی انواع طبیعی و اجتماعی نوع انسان می‌کشاند. انسان از لحاظ خصایص اعمالی اورگانیک در همه اخصار و اجتماعات تاریخی یکسان بوده است، زلی از لحاظ خصایص اجتماعی، صورت متفاوتی به خود گرفته است. زن در همه جوامع همان بدنی میبوی دارد، اما بنابر تحقیقات دامنه دار مرگرت مید (Margaret Mead)، جامعه‌های گوناگون زنان را به صورت‌های گوناگون در آورده‌اند و از او نظارات متفاوتی داشته‌اند. اورگانیسم انسانی هر چه باشد، در دست توانای جامعه می‌گردد. و مطابق الزامات اجتماعی، تشخص می‌یابد. جامعه به قدری نیرومند است که می‌تواند از امکانات یک اورگانیسم ضعیف به حد اکثر بهره‌برداری کند. و شخصیت توانایی بسازد، یا اورگانیسم نیرومندی را به گرشه‌گیری و ریاضت و سختی خودکشی سوق دهد و امکانات عظیم طبیعی او را محاطل گذارد.

نتیجه

۱. گفته‌اند که هر جامعه موافق مقتضیات فرهنگی خود، «سنخ»ها یا «تیپ»های شخصیتی معینی به بار می‌آورد.
۲. اما اولاً در هر جامعه تقریباً همه سنخ‌های شخصیت یافت می‌شوند، و ثانیاً هر سنخی عناصری از سایر تیپ‌ها در خود دارد.
۳. تفاوت‌های شخصیت‌های یک جامعه را باید ناشی از اختلافات اجتماعی مردم، مخصوصاً اختلافات طبقاتی دانست.
۴. اختصاصات اورگانیک افراد معمولاً به نسبت اهمیتی که برای جامعه دارند، در شخصیت آنان تأثیر می‌گذارند.
۵. تأثیری که «گروه‌های راهنمایی» مخصوصاً خانواده و «گروه همالان» در شخصیت‌های افراد می‌گذارند، بسیار ژرف و دامنه‌دار است.
۶. تحولات فرهنگ جامعه به طور مستقیم یا غیر مستقیم باعث تحول شخصیت‌های اعضای جامعه می‌شوند.

فصل دوازدهم

انحراف شخصیت

I. کج روی اجتماعی

می دانیم که همنوایی شخص با جامعه باعث سازگاری اجتماعی می شود، ناهمنوایی شخص و جامعه مانع سازگاری اجتماعی و منشاء رفتاری است که از نظر جامعه ناروا به شمار می رود. این را هم می دانیم که مراد از همنوایی اجتماعی مراعات هنجارهای اجتماعی و منظور از ناهمنوایی اجتماعی نقض هنجارهای اجتماعی است؛ و بنابراین کسانی که با جامعه همنا باشند به هنجار شمرده می شوند، و آنان که همنوایی ندارند، نابه هنجار نام می گیرند.

از میان اشخاص نابه هنجار، کسی که رفتار نابه هنجارش زودگذر نباشد و دیرگاهی دوام آورد، کج روی یا منحرف، و رفتار او کج روی اجتماعی یا انحراف اجتماعی خوانده می شود. کج روی یا انحراف اجتماعی مفهومی بسیار وسیع دارد و مشتمل بر انواع رفتار نابه هنجار است. بر روی هم می توان کج روی های اجتماعی را (که در این معنی با بی نظمی های روانی (mental disorders) یا بیماری های روانی (mental diseases) یکی هستند) به سه بخش بزرگ منقسم کرد: روان - رنجوری (psychopathy) و روان - نژندی (psychoneurosis) و روان - پریشی (psychosis).

۱. روان - رنجوری شامل رفتارهای نابه هنجاری است که با آن که برای جامعه خوشایند نیستند، معمولاً نزد عامل آنها یعنی شخص روان - رنجور (psychopath)

ناپسند و زیان بخش شمرده نمی‌شوند. انحراف جنسی و اعتیاد به مواد مسکر و مخدر و تن‌فروشی و دزدی و آدم‌کشی و کاستی‌های روانی (mental deficiencies) از انواع روان-رنجوری به شمار می‌روند. چون جامعه علت اصلی این‌گونه رنجوری‌هاست، بهتر آن است که روان-رنجوری را جامعه-رنجوری (sociopathy) بنامیم.

۲. روان-نژندی مشتمل است بر رفتارهای نابه‌هنجاری که هم جامعه را خوش نمی‌آیند و هم معمولاً برای شخص روان-نژند (psycho-neurotic) خوشایند نیستند. نوراس‌تنی (neurasthenia) و پسیکاس‌تنی (psychasthenia) و هیس‌تری (hysteria) از انواع آن‌اند. روان-نژندی سبب می‌شود که هم‌نوایی فرد و جامعه به دشواری صورت پذیرد.

۳. روان-پریشی بر رفتارهای نابه‌هنجار شدیدی که فرد را یک سره از محیط خود می‌گسلد و هم‌نوایی اجتماعی را ناممکن می‌گرداند، اطلاق می‌شود. پاره‌زی (parasis) و اسکیزوفرنی (schizophrenia) و جنون‌شیدایی-افسردگی (manic-depressive) از انواع آن‌اند.

رنجوری‌ها و نژندی‌ها و پریشی‌های روانی از ناسازگاری فرد با جامعه سرچشمه می‌گیرند و نشانه‌های نابه‌هنجاری شخصیت به شمار می‌روند. بنابراین برای پروردن شخصیت سالم و به‌هنجار باید علل رنجوری‌ها و نژندی‌ها و پریشی‌های روانی را از میان برداشت. تقریباً همه رنجوری‌های روانی از علل اجتماعی مانند بی‌نوایی و ستم‌دیدگی برمی‌خیزند. ولی نژندی‌ها و پریشی‌های روانی تنها از علل اجتماعی نمی‌زایند، و از این‌رو برای شناخت آن‌ها باید عوامل گوناگونی را مورد تحلیلی قرار داد. بر روی هم روان-پریشی از لحاظ علت‌های خرد، به دو بخش می‌شوند: عضوی (اورگانیک - organic) و کارکردی (functional).

نژندی یا پریشی روانی اگر صریحاً معلول عیب یا فساد یکی یا بعضی از اعضای بدن باشد، عضوی نام می‌گیرد. پریشی‌های عضوی گاهی ارثی هستند (مانند برخی از انواع صرع) و گاهی از محیط صادر می‌شوند (مانند برخی جنون‌های ناشی از ابتلاء به سیفلیس). نژندی یا پریشی روانی اگر صریحاً با فساد یا عیب اعضای بدن همراه نباشد و فقط از روی نقص کارکردهای اعضا شناخته شود، کارکردی نام دارد.

برخی از زیست‌شناسان نژندی‌ها و پریشی‌های کارکردی را زاده‌گسسته شدن یا آشفته شدن روابط عضوها یا دستگاه‌های بدن می‌انگارند، و بعضی دیگر آن‌ها را انواع مجهولی از نژندی‌ها و پریشی‌های عضوی می‌دانند. با آن‌که هرگونه نژندی و پریشی

روانی به نحوی از انحاء به محیط اجتماعی مربوط می‌شود: جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بررسی روان - نژندی و روان - پریشی عضوی را به زیست‌شناسان وا می‌گذارند، و خود فقط روان - نژندی و روان - پریشی کارکردی را مورد توجه قرار می‌دهند.

پوشیده نیست که نژندی روانی و پریشی روانی تفاوت کیفی قاطعی ندارند. ظریفان در بیان مشابهت نژندی و پریشی گفته‌اند که به نظر شخص روان - پریش دو با دو می‌شود پنج، حال آن‌که شخص روان - نژند می‌داند که دو با دو می‌شود چهار، ولی از این نکته ناراحت است!

بر روی هم سه عامل در ایجاد روان - نژندی و روان - پریشی کارکردی و نیز در ایجاد روان - رنجوری دخیل‌اند: زمینه ارثی، آزمایش‌های وخیم کودکی و حوادث خطیر زندگی.

۱. زمینه ارثی: با آن‌که تاکنون علل عضوی معینی برای نژندی‌ها و پریشی‌های کارکردی شناخته نشده‌اند، باید پذیرفت که هر کس بنا بر وراثت بدنی، دارای بنیه با مقاومت بدنی محدودی است، و آنان‌که از این حیث ناتوان‌تر باشند، زودتر دچار نژندی و پریشی روانی می‌شوند. بدین سبب است که در بسا موارد همه اعضای یک خانواده (که زمینه ارثی تقریباً یکسانی دارند) - به بیماری اسکیزوفرنی گرفتار می‌آیند. این نکته را پیمایش‌های اجتماعی فراوان به اثبات رسانیده و معلوم کرده‌اند که هرچه درجه قرابت یک شخص سالم با یک شخص اسکیزوفرنیک بیش‌تر باشد، درجه امکان ابتلای او به این بیماری نیز بیش‌تر خواهد بود.

البته بیماری اسکیزوفرنی صرفاً مرضی موروثی نیست، ولی زمینه‌ای که می‌تواند آن را پروراند، ارثی است. از این رو با تأمین محیط سالم می‌توان از پیدایش آن جلوگیری کرد و حتی کسانی را که زمینه مستعد دارند، از آن مصون نگه داشت. چنان‌که از پژوهش‌های گوناگون برمی‌آید، اگر دو کودک توأم را که برای ابتلای به اسکیزوفرنی دارای زمینه ارثی کمابیش یکسانی هستند، در محیط‌هایی متفاوت پرورش دهند، خطر ابتلا ۵۰ درصد کاهش می‌یابد، به این معنی که فقط یکی از آن دو دچار بیماری می‌شود و دیگری که محیط پرورشی مناسب‌تری دارد، مصون می‌ماند.

۲. آزمایش‌های وخیم کودکی: رویدادهای خانوادگی ناروا و هرگونه روابط ناخوشایند که میان پدر و مادر و فرزندان برقرار شوند، کودک را به نژندی‌ها و پریشی‌های روانی می‌کشانند. گروه‌های همالان نیز می‌توانند با برقراری مناسباتی ناروا،

اعضای خود را به کج روی‌ها سوق دهند. اعتنا نکردن به کودک یا لوس کردن او یا دور داشتن او از دیگران باعث می‌شود که کودک خود را در شمار انسان‌های متعارف نیاورد، از همسالانش کناره‌گیری کند، شیوه‌های زندگی اجتماعی را نیاموزد و با دیگران کنار نیاید و در نتیجه اسیر شخصیتی نابه‌هنجار یا منحرف شود.

بزرگ‌ترین نشانه و مقدمه اسکی زوفره‌نی گوشه‌گیری است. کودکانی که تنها و بر کنار از نوازش دیگران پرورش یابند، برای قبول اسکی زوفره‌نی آمادگی می‌یابند. چنان‌که زندانیان مجرد به آسانی دچار حالات اسکی زوفره‌نیک می‌شوند. برخلاف اینان، اشخاص مردم‌دار به ندرت بدان گرفتار می‌آیند.

۳. حوادث خطیر زندگی: شخص بالغ با آن که کمتر از کودک در معرض تأثیر

عوامل ناروای خانوادگی است و بهتر از او از عهده حفظ خود و مقاومت در برابر حوادث خطیر برمی‌آید، بیش از کودک در معرض خطر نژندی‌ها و پریشی‌های روانی است، چندان‌که دوره بروز اسکی زوفره‌نی اساساً از بیست تا سی سالگی است. این امر زاده سه علت اصلی است: اولاً شخص بالغ در عرصه رقابت و مبارزه اجتماعی گرفتار کشاکش‌های روانی بزرگ می‌شود. ثانیاً شخص بالغ به قدر کودک از پشتیبانی دیگران برخوردار نیست. ثالثاً شخص بالغ به حکم بلوغ خود، از کارهای کودکانه مانند گریستن و ناسزا گفتن و قهر کردن و عریده کشیدن خودداری می‌ورزد، و از این رو ناراحتی‌های روانی او زدوده نمی‌شوند و به ناگزیر به اختلال روانی می‌انجامند.

فشارهای زندگی چون از اندازه معینی (که در مورد اشخاص متفاوت یکسان نیست) درگذرند، شخص را به کشاکش یا ستیزه روانی دچار می‌کنند. شخصی که از لحاظ زمینه ارثی و آزمایش‌های کودکی برای قبول بیماری‌های روانی مستعد باشد، به زودی بر اثر فشارهای زندگی دستخوش کشاکش می‌شود.

پیمایش‌های اجتماعی متعددی که در طی دو جنگ جهانی درباره سربازان صورت گرفته‌اند، نشان می‌دهند که شخص در زمان جنگ بیش از زمان صلح دچار اختلال روانی می‌شود. معمولاً مردم در زمان جنگ - چه در جبهه نبرد، چه در پشت جبهه - ناگزیر از تحمل فشارهای گوناگون‌اند و از این روزودتر از زمان صلح به کشاکش روانی می‌افتند. خشونت جنگ نیز بر دامنه اختلالات روانی می‌افزاید. انسان متمدن کنونی بر خلاف اقوامی مانند اسپارتیان باستان، برای زندگی مسالمت‌آمیز به بار می‌آید. ولی به هنگام جنگ باید ناگهان به ددی شکاری مبدل شود. مسلماً این تغییر ناگهانی اعصاب او را به شدت می‌فشارد و نامنظم می‌گرداند. از این گذشته شخص که در زمان صلح کمابیش

از استقلال فردی و آزادی فکری و علمی برخوردار است، در زمان جنگ اجباراً دست از استقلال و آزادی خود می‌کشد و به انضباط خشن نظامی تن در می‌دهد. این تحول نیز دیر یا زود در شخصیت او منعکس، و موجد کشاکش و ناخوشی‌های روانی می‌شود. بالاتر از این، انضباط نظامی مانع از آن است که سرباز با وسایلی مانند گریستن و درد دل گفتن و ابراز ترس کردن، از ناراحتی روانی خود بکاهد. در حین جنگ جهانی اخیر سربازان فرانسوی کمتر از سربازان انگلیسی و آمریکایی به ناخوشی‌های روانی مبتلا شدند، زیرا فرهنگ فرانسوی به قدر فرهنگ‌های انگلیسی و آمریکایی سرباز را پای بند انضباط نمی‌کند و از ابراز عواطف او جلو نمی‌گیرد.^۱

بر روی هم عامل مهمی که می‌تواند مردم را در برابر فشارهای زندگی نیرو بخشد و به ایستادگی وادارد، شور اجتماعی است. وطن دوستان یا جامعه پرستانی که به هدف‌ها یا آرمان‌های عالی پای بند هستند، می‌توانند از جذبه آرمان‌های خود مدد گیرند و بدین شیوه با شکیبایی به استقبال مخاطرات بشتابند و از فشار آن‌ها آسیبی نبینند.

II. بستگی کج‌روی‌ها به جامعه

چنان که فرانتس الک‌سان در (Franz Alexander) روان‌کاو گفته است، هر شخص کج‌رو به منزله جهانی است مستقل که برای خود سرگذشت یا تاریخی خاص دارد، و بدون شناخت آن سرگذشت یا تاریخ، هیچ‌گاه شناخته نمی‌شود.^۲ این سخن با آن که درست است، تام نیست. باید گفت که هر شخص کج‌رو در همان حال که برای خود مختصاتی دارد، وابسته فرهنگی است، و بدون شناخت آن فرهنگ، شناخته نخواهد شد. به عبارت دیگر کج‌روی‌های فردی از حوزه نفوذ فرهنگ جامعه بیرون نیستند.

تحقیقی که درباره سلامت قوم هوتتری (Huttery) صورت گرفته است، شاهد این مدعا است. این قوم که اکنون مرکب از ۸۵۴۲ تن است و در داکوتا و مون‌تانا و برخی از نواحی کشور کانادا به سر می‌برد، اصلاً آلمانی و پیرو مذهب آنا باپ‌تسم (Anabaptism) است. معتقدات اختصاصی این قوم سبب شده‌اند که اعضای آن خود را از اعضای اقوام دیگر جدا بگیرند و در عوض، نسبت به یک دیگر به شدت مهربان و

1. S. A. Stouffer & Others: *The American Soldier*, Princeton, N. J., Vol. 2, 1949, Ch. 9.

2. F. Alexander: «Psychoanalysis and Social Disorganization», *American Journal of Sociology*, 42, May 1937, pp.781-795.

دلسوز باشند. زندگی آنان بسیار ساده است. به کشاورزی می‌پردازند، تفنن و تجمّل و نیز مدارج عالی آموزش و پرورش را بیهوده می‌دانند و به صورتی کمابیش اشتراکی زندگی می‌کنند. قوم هوت‌ری در تابستان ۱۹۵۱ مورد تحقیق قرار گرفت، و بر اثر آن معلوم شد که فقط ۱۹۹ تن یعنی $\frac{۱}{۴۳}$ آنان از نوعی روان-پریشی رنج می‌برند، واسکی زوفره‌نی که در اجتماعات دیگر بسیار فراوان است، در بین آنان تقریباً روی نمی‌دهد. محققان در تبیین این نمود چنین گفتند که اینان چون زندگی اشتراکی صمیمانه‌ای دارند و گرفتار رقابت و ستیزه و نگرانی و تنهایی مبرم نیستند، در مقابل مخاطرات زندگی به خوبی ایستادگی می‌ورزند و از بیماری‌های روانی و نیز بزه‌کاری و خودکشی مصون می‌مانند.^۱

پژوهش‌هایی که در اجتماعات گوناگون صورت پذیرفته‌اند معلوم کرده‌اند که زندگی اجتماعی در پیدایش بیماری‌های روانی و کمیت و کیفیت آن‌ها تأثیر قابل دارد. ما اکنون آگاهیم که محیط کم‌جنجال روستاها برای ایجاد جنون اسکی زوفره‌نی، و محیط پرهیاهوی شهرها برای ایجاد جنون شیدایی و افسردگی مناسب است. همچنین می‌دانیم که پرورش ناروای خانوادگی در پیدایش بیماری‌های روانی مؤثر است. معمولاً ایرلندی‌ها از سخت‌گیری مادر، و ایتالیایی‌ها از سخت‌گیری پدر، و یهودیان از محبت زیاد مادر، و آمریکاییان از رقابت شدید برادر و خواهر دچار اختلال می‌شوند.^۲ پیش از این دیده‌ایم که پایگاه طبقه‌ای افراد نیز در چگونگی ابتلاآت روانی آنان دخیل است. مطالعه احوال کسانی که در شهر نی‌یو هی‌ون (New Haven) به بیمارستان‌ها یا آسایش‌گاه‌ها یا پزشکی‌خانه‌های روانی رجوع می‌کنند، نشان می‌دهد که در طبقات بالا (۳/۱ درصد جمعیت شهر) به نسبت یک درصد روان-پریشی وجود دارد، ولی در طبقه‌های پایین (۱۷/۸ درصد جمعیت) ۳۶/۸ درصد افراد روان-پریش هستند. از این گذشته بیماری‌های ملایم معمولاً در میان اعضای طبقه بالا شیوع دارند، و روان‌پریشی خطرناک اسکی زوفره‌نی در طبقات پایین ۱۱/۲ بار بیش از طبقات بالاست.^۳

از پژوهش‌های دیگر هم حقایقی از همین گونه به دست آمده‌اند: در شهرهای پر آشوب صنعتی مخصوصاً در نواحی فقیرنشین یعنی کانون‌های فقر و بی‌کاری و ناکامی،

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, pp. 309-311.

۲. همان، ص ۳۱۱.

3. A. B. Hollingshead and F. C. Redlich: «Social Class and Psychiatric Disorders», *Inter-relations Between The Social Environment and Psychiatric Disorders*, New York, 1953.

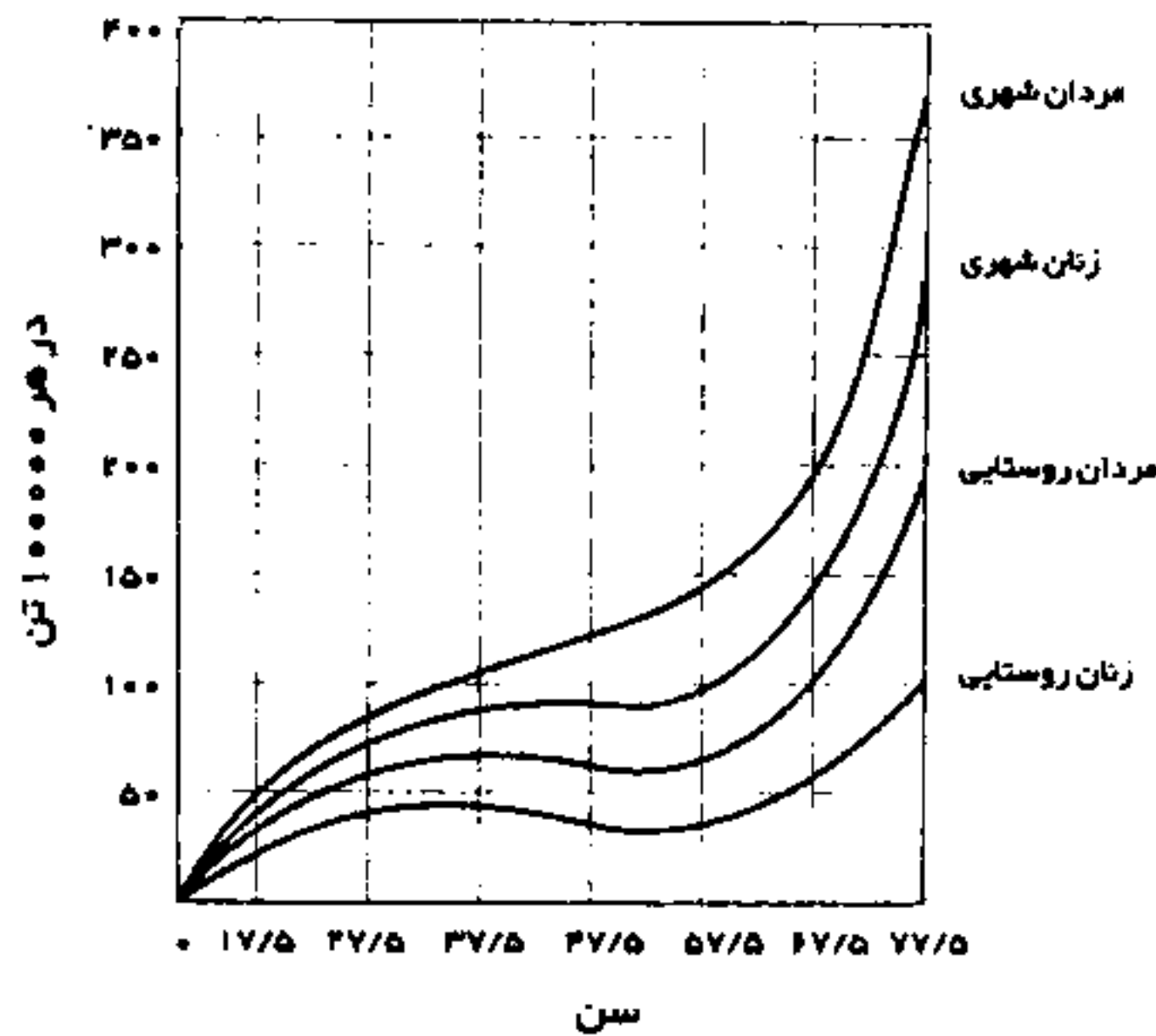
بیماری‌های روانی بی‌داد می‌کنند. نسبت دیوانگان شهری از نسبت دیوانگان روستایی بیشتر است. مردان یا زنانی که بر اثر طلاق، از خانواده خود گسیخته‌اند، بیش از مجردان، به بیماری‌های روانی گرفتار می‌آیند، و مجردان در این زمینه از متأهلان پیش‌ترند.

پیکر ۲۶. نسبت بیماران روانی در طبقات اجتماعی گوناگون

طبقه اجتماعی	روان درستان		روان بیماران	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد
I.....	۲۵۸	۳/۱	۱۹	۱/۰
II.....	۹۲۶	۸/۱	۱۳۱	۶/۷
III.....	۲,۵۰۰	۲۲/۰	۲۶۰	۱۳/۲
IV.....	۵,۲۵۶	۴۶/۰	۷۵۸	۳۸/۶
V.....	۲,۰۳۷	۱۷/۸	۷۲۳	۳۶/۸
مجهول.....	۳۴۵	۳/۰	۷۲	۳/۷
جمع.....	۱۱,۴۲۲	۱۰۰/۰	۱۹۶۳	۱۰۰/۰

در این جدول مقصود از اشخاص مجهول کسانی هستند که پایگاه طبقه‌ای آنان درست روشن نیست.

پیکر ۲۷. نسبت دیوانگان در شهر و روستا



چون فرهنگ‌ها هر یک هنجارهایی خاص دارند و به اعتبار آن هنجارها رفتار اشخاص را می‌سنجند و آنان را ارزش‌گذاری و رده‌بندی و نام‌گذاری می‌کنند، کج روی‌های اجتماعی در همه جامعه‌ها یکسان نیستند. در جامعه‌های جدید حمله صرع نوعی بیماری روانی و نابه‌هنجار و ناپسند شمرده می‌شود. اما همین حمله در اکثر جامعه‌های ابتدایی حاکی از صحت کامل و قدرت فوق‌انسانی است. در بسیاری از جامعه‌های ابتدایی اگر کسی بخواهد که شخصیت یا اهمیت اجتماعی خود را به رخ دیگران مخصوصاً رقیبان و دشمنان خود بکشد، مراسم بخشش‌گری (potlach) برپا می‌شود و شخص به خودنمایی و خودستایی کودکانه و بخشش دیوانه‌وار و تخریب و انهدام اموال خود می‌پردازد. این رفتار که از لحاظ فرهنگ‌های جدید، نابه‌هنجار و از تظاهرات روان - پریشی پارانویا (paranoia) است، در فرهنگ‌های ابتدایی کاملاً به هنجار و شایسته به شمار می‌آید. در جامعه‌هایی که جنسیت در تعیین نقش‌ها و پایگاه‌های اجتماعی شخص مؤثر است، اگر پسری با دختران محشور شود یا به شیوه‌ای زنانه رفتار کند، جامعه او را نابه‌هنجار می‌خواند، اما در اجتماع قوم آراپش (Arapesh) یا مون‌دوگومور (Mundugumor) و بسیاری از اجتماع‌های ابتدایی دیگر که زن و مرد در اکثر کارها متساویاً سهیم‌اند، چنین کسی نابه‌هنجار به شمار نمی‌رود.

بنابراین هیچ‌گاه نباید از یاد برد که همه انحرافات اجتماعی نسبی‌اند و برای اعضای فرهنگ‌های متفاوت و حتی اعضای فرهنگ‌های فرعی یک جامعه معنی و اعتبار واحدی ندارند. بر این سخن باید افزود که برخی از هنجارها یا ارزش‌ها مانند ممنوعیت ازدواج با محارم از شمول فراوانی برخوردارند و در انحصار یک یا چند فرهنگ نیستند.

III. بنیادهای اجتماعی کج‌روی‌ها

بسیاری از نابه‌هنجاری‌های شخصیت و کج‌روی‌های اجتماعی را می‌توان معلول ناسازگاری‌هایی که بین جامعه و اورگانیزم یا بین شئون گوناگون جامعه پدید می‌آیند، دانست.

۱. ناسازگاری جامعه با اورگانیزم: می‌دانیم که جریان جامعه‌پذیری مستلزم تحمیل پاره‌ای قیدهاست بر اورگانیزم. این را هم می‌دانیم که اورگانیزم انسانی بر اثر شکل‌پذیری فراوان خود، برای قبول تحمیلات زندگی اجتماعی آمادگی دارد. اما اگر تحمیلات زندگی اجتماعی بسیار شدید یا ناگهانی باشد، بیم آن می‌رود که اورگانیزم را

از جریان طبیعی خود منحرف گرداند و به کج روی یا ناخوشی کشاند. هنجارهایی فرهنگی که مانع فعالیت‌های طبیعی اورگانیزم شوند، گرفتاری‌های بسیار به بار می‌آورند. اعضای قوم مانو (Manu) که در گینه‌نو به سر می‌برند، موافق هنجارهای فرهنگی خود، عشق جنسی را پست و شیطانی می‌شمارند، و فقط گاهی به منظور تولید مثل به آمیزش جنسی تن می‌دهند. از این رو دستخوش محرومیت‌ها و زدگی‌ها و اختلالات روانی فراوان هستند، در صورتی که بومیان جزایر تروبری باند (Trobriand) که عشق جنسی را با شوق و ذوق می‌پذیرند، به ندرت به چنان بلیاتی دچار می‌شوند.

۲. ناسازگاری‌های درونی جامعه: اگر در جامعه‌ای هنجارهای متضاد حاکم باشند، بی‌گمان اعضای جامعه گرفتار کشاکش نیروهای مخالف می‌شوند و به روان - نژندی و روان - پریشی گرفتار می‌آیند. تعارض هنجارهای فرهنگی جدید با هنجارهای قدیم - که معمولاً در دوره‌های بحران اجتماعی تجلی می‌کند - و اختلاف هنجارهای فرهنگ‌های فرعی یعنی اختلاف هنجارهای طبقات محکوم با هنجارهای فرهنگ اصلی جامعه (هنجارهای طبقه حاکم) از جمله عواملی هستند که افراد را سرگشته و پریشان حال می‌گردانند.

در ایالات متحد آمریکا اختلاف فرهنگ اصلی آمریکایی با فرهنگ خاص فرقه مورمون (Mormon) اعضای فرقه مورمون را گرفتار اختلافات بسیار کرده است. مثلاً می‌گساری در فرهنگ اصلی ایالات متحد ناروا نیست، ولی در فرهنگ خصوصی مورمون اکیداً ممنوع است. از این رو بسیاری از مورمون‌ها بر اثر این ناسازگاری، نژند یا پریشان می‌شوند، و در نتیجه آن از بسا هنجارها در می‌گذرند و باده‌گسارانی دو آتشفشان از کار در می‌آیند!

بسیاری از جامعه‌شناسان آمریکایی تأیید می‌کنند که انواع ناسازگاری‌ها یا تضادها به شدت در ارکان زندگی آمریکایی رخنه کرده‌اند، به طوری که به قول مرگرت مید (Margaret Mead)، حتی خانواده آمریکایی هم از وحدت کافی برخوردار نیست.^۱ بدیهی است که این تضادها در شخصیت کودکان منعکس می‌شوند. در ایالت آمریکایی ویسکانسین، زندگی ۱۶۵ کودک با روش سرگذشت پژوهی (case study) مورد مطالعه دقیق قرار گرفت، و معلوم شد که رفتار خانواده‌های آن ایالت با کودکان خود رفتاری پرتضاد است. به این معنی که مثلاً مادر در صدد مجازات کودک بر می‌آید، ولی پدر مانع مادر می‌شود، یا بزرگ‌تران در خانه خود بچه را لوس می‌کنند، ولی در

1. M. Mead: *The South Seas*, New York, 1939, pp. 202-203.

مهمانی‌ها از او انضباط می‌خواهند.^۱ در ایالات متحد آمریکا بر اثر ناسازگاری‌های اجتماعی، روان رنجوری‌ها و روان نژندی‌ها و روان‌پریشی‌ها همواره دامنه‌ای گسترده‌تر می‌یابند و به نوبه خود بر شدت و وسعت ناسازگاری‌ها می‌افزایند. نوجوانان آمریکایی عموماً دستخوش کشاکش یا ستیزه‌روانی می‌شوند، زیرا در آستانه بلوغ معمولاً در مقابل دو عامل ناسازگار قرار می‌گیرند: جامعه آمریکایی به وساطت خانواده، از یک سو خواهان آن است که شخص نوبالغ بر پای خود قائم شود و از تکفل خانواده بیرون آید، و از سوی دیگر از او توقع دارد که مانند گذشته مطیع و تسلیم پدر و مادر و معلم باشد. کارن هورنای (Karen Horney)، روان‌کاو معاصر اعلام می‌دارد که انسان آمریکایی از قبول بیماری روانی ناگزیر است، زیرا به هر سو رو می‌کند، خود را درکام نیروهای متناقض می‌یابد: مثلاً جامعه از طرفی از او انسان‌دوستی و محبت عام می‌خواهد و از طرفی او را به فردگرایی و خودپرستی شدید می‌کشاند؛ جامعه او را به اشتراک مساعی می‌خواند و در عین حال او را به سودجویی فردی و رقابت خشونت‌آمیز برمی‌انگیزد؛ جامعه می‌خواهد او را واقع‌بین و روشن‌اندیش گرداند، اما بوسیله تبلیغات دروغین گوناگون او را از روشن‌بینی و واقع‌گرایی باز می‌دارد؛ جامعه به اقتضای تولید اقتصادی روزافزون خود نیازها و خواست‌های او را افزایش می‌دهد، ولی وسایل کافی برای برآوردن نیازها و خواست‌های او در اختیارش نمی‌گذارد.^۲

بر اثر این اوضاع هنجارهای جامعه آمریکایی سخت به پریشانی افتاده‌اند، چندان که باز شناختن و بر شمردن هنجارهای مقبول ایالات متحد تقریباً ناممکن است، و از این رو جامعه‌شناسان آمریکایی در تعیین خواسته‌ها یا ارزش‌های وطن خود همداستان نیستند. این نکته‌ای است که به خوبی از پیکر ۲۸ برمی‌آید. ستون‌های سه‌گانه این جدول شامل سه مجموعه از ارزش‌های اجتماعی هستند که به وسیله سه جامعه‌شناس بلند آوازه آمریکایی کلاکون (Kluckhohn)^۳ و ویلی یمس (Williams)^۴ و گیلین (Gillin)^۵ فراهم شده‌اند. هر یک از این سه بر آن است که ارزش‌های مختار جامعه

1. W. H. Sewell and Others: «Relationships Among Child Training Practices», *American Sociological Review*, 20 A April 1955, pp. 137-148.
2. K. Horney: *The Neurotic Personality of Our Time*, 1937, New York, Ch. 15.
3. C. & F. Kluckhohn: «American Culture...», L. Bryson & Others (eds.): *Conflicts of Power in Modern Culture*, New York, 1947.
4. R. M. Williams: *American Society*, New York, 1951.
5. J. Gillin: «National and Regional Cultural Values in the United States», *Social Forces*, 34, 1936, pp. 108-110

آمریکایی از مجموعه او بیرون نیستند. اما از مقایسه سه مجموعه چنین دریافت می‌شود که اولاً این مجموعه‌ها با یک دیگر مطابقت نمی‌کنند، و ثانیاً در هر یک عناصری ناسازگار وجود دارند.

پیکر ۲۸. ارزش‌های جامعه آمریکایی

نظر کلکون	نظر ویلیامس	نظر گیلین
کوشش و خوش بینی (مستلزم اخلاق و خردگرایی)	کار و کامیابی اخلاق مصلحت‌اندیشی	فعالیت شخصی ابتکار عملی تفکر ماشینی
فردگرایی (مستلزم تربیت انسان متوسط و تکیه بر مصالح فردی)	تکامل آسایش اقتصادی برابری آزادی	تحریک تازه‌جویی خوش بینی فردگرایی
تحول‌خواهی لذت‌جویی توجه به امور حسی ساده‌گویی شوخی بزرگ‌منشی	همنوایی اجتماعی علم و خرد میهن‌دوستی تعصب آمیز. دموکراسی شخصیت فردی تفوق نژادی و قومی	رقابت جوانمردی خدمات اجتماعی درست‌کاری برازندگی اجتماعی قدرت تفریح لیاقت عشق وجدان شخصی

در عصر حاضر جامعه آمریکایی همانند بسیاری دیگر از جامعه‌های غربی، سلامت خود را از دست داده است. سودجویی فردی و رقابت کاسبانه و گسیختن علائق خانوادگی، انسان آمریکایی و اروپایی را در چنگال تنهایی و بی‌کسی وحشتناکی که جلوه‌های نهائی آن آشوب‌گرایی (anarchism) اجتماعی و هیچ‌گرایی (nihilism) هنری

و فلسفی و بیماری اسکی زوفره‌نی است، گرفتار کرده‌اند. از این رو می‌توان این جامعه‌ها را بر روی هم بیمار شمرد.

IV. مبارزه با کج روی‌های اجتماعی

برای تأمین سلامت جامعه باید با کج روی مبارزه کرد. ولی به هیچ روی نباید منحرفان را مورد نفرت و خصومت قرار داد و در صدد آزار یا نابودی آنان برآمد. زیرا منحرفان نه تنها گناهی ندارند، بلکه خود قربانیان ستم‌دیده جامعه‌اند. در سده‌های پیشین کج روان به شدت منفور جامعه بودند، و از این رو چون کسی گرفتار نوعی انحراف می‌شد، دیگران به جای آن که او را بیمار بشمارند و مورد دلسوزی قرار دهند، با بی‌زاری و دشمنی با او مواجه می‌شدند و او را از خود می‌رانند. پس منحرفان همواره در کتمان انحراف خود می‌کوشیدند و بر اثر این کتمان، امکان بهبود را از خود می‌گرفتند.

نفرت گذشتگان از کج روان حاکی از تصور نادرستی بود که آنان از فرهنگ و هنجارهای فرهنگی داشتند. گذشتگان مانند سام نر (Sumner)، جامعه‌شناس آمریکایی، معتقد بودند که فرهنگ هر قوم در جریان زمان تکامل یافته و به کامل‌ترین صورتی که ممکن است، در آمده است، و بدین سبب کسی که هنجارهای فرهنگی را زیر پا گذارد، چنان است که کمال مطلق را لگدمال کند، و بنابراین سزاوار بی‌زاری و خواری و آزار است.^۱ اینان بر خلاف ما، در نمی‌یافتند که فرهنگ واحدی تام و بی‌نقص نیست و چه بسا که تعادل جنبه مادی و جنبه غیر مادی خود را از دست می‌دهد و زندگی اجتماعی را دچار ناسازگاری می‌کند. هرگاه فرهنگ غیر مادی از فرهنگ مادی عقب ماند، افراد نمی‌توانند به آسانی واقعیت تحول پذیر حیات را بر هنجارهای ثابت و مزاحم تطبیق دهند، پس گرفتار کج روی می‌شوند، چنان که در جامعه‌های جدید مغرب زمین تضاد ناشی از تحول اقتصادی و روابط اجتماعی، نابه‌هنجاری‌های فراوانی در عرصه زندگی اجتماعی پدید آورده است.

در این صورت انحراف اجتماعی نه تنها در خور نفرت نیست، بلکه برعکس، شایسته رحمت است. شخص منحرف یعنی کسی که نتوانسته است موافق هنجارهای اجتماعی رفتار کند، گناهی ندارد، گناه از آن جامعه‌ای است که نتوانسته است فرهنگ خود را متعادل گرداند. به راستی جامعه باید به جای آن که بر کج روان خود خشم آورد،

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۳۲۵.

خود را مسئول و مقصر داند و در برابر کج روان احساس شرمساری کند و با تمام نیرو در رفع انحراف‌ها بکوشد.

مبارزه با انحراف اجتماعی مانند مبارزه با بیماری‌ها، از دو راه میسر است، یکی از راه درمان و دیگری از راه پیش‌گیری.

۱. درمان کج روی‌ها: جامعه باید برای درمان کج روی‌ها از آخرین وسایلی که علم فراهم آورده است، سود جوید. بدبختانه در جامعه‌های کنونی چنین وسایلی در اختیار همگان نیستند. از پژوهش‌هایی که در نیویورک صورت گرفته‌اند، معلوم شده است که بسیاری از بیماران روانی آن ایالت به آسانی نمی‌توانند به روان پزشک رجوع کنند. از این رو معمولاً پس از آن که به ترتیب نزد دوستان و خویشاوندان خود و دارو فروش و کافه‌دار و کشیش و معتمد محل و اشخاص بی‌صلاحیت دیگر اظهار ناراحتی و چاره‌جویی می‌کنند، گذارشان به روان پزشک می‌افتد، و در این فاصله چه بسا که درد آنان خطرناک می‌شود.^۱

بیمارستان‌ها و آسایش‌گاه‌های روانی کنونی به استثنای تعدادی قلیل، برای پذیرایی و درمان بیماران آمادگی کافی ندارند. این مؤسسات معمولاً بیمار را در اوضاع و احوالی که از زندگی واقعی برکنار و متفاوت‌اند، قرار می‌دهند. پس بیمار که وضع خود را با وضع متعارف یکسان نمی‌بیند، احساس دور ماندگی و تنهایی می‌کند، و مسلماً چنین احساسی برای کسی که به علت ناهماهنگی خود با جامعه بیمار شده است، بسیار زیان بخش است.

بیمارستان‌ها و آسایش‌گاه‌ها باید به صورت نمونه کوچک جامعه بزرگ در آیند و بیماران را از همه مجال‌های زندگی اجتماعی بهره‌ور کنند. تجربه نشان داده است که بسیاری از بیماران روانی اگر چند گاهی در محیط اجتماعی سالم و خوشایندی به سر برند و تن به آزمایش‌های حیاتی جدیدی دهند، خود به خود شفا می‌یابند. آسایش‌گاه یا بیمارستان روانی باید بیمار را در محیط زندگی فعال و پر تنوعی قرار دهد و او را به آزمایش‌های نوی برانگیزد و با کارهای تازه‌ای آشنا کند. بیماری که در دوره درمان به کاری دلپذیر پردازد، بر اثر جاذبه کار، از بیماری خود و خیال بافی‌های بیماری انگیز غافل می‌شود و به این شیوه زودتر بهبود می‌یابد. گذشته از این چه بسا که کار نوی می‌آموزد و با دلگرمی و امید آسایش‌گاه یا بیمارستان را ترک می‌گوید و زندگی نوی را آغاز می‌کند.

1. E. L. Koos: *Families in Trouble*, New York, 1946.

از این جاست که آمیختن درمان‌های روانی با کار یا به اصطلاح کار - درمانی (work therapy) رفته رفته در جامعه‌ها متمرکماً در اتحاد جماهیر شوروی رواج می‌یابد، و به اقتضای آن، علم پزشکی و روان‌شناسی و بهداشت روانی به جامعه‌شناسی پیوند می‌خورند.

۲. پیش‌گیری کج روی‌ها: در عصر ما پیش‌گیری مهم‌تر از درمان است. در حوزه کج‌روی‌های اجتماعی هم این اصل صادق است. اکثر جامعه‌شناسان برآن‌اند که برای مبارزه با کج‌روی‌ها باید زمینه اجتماعی آن‌ها را از میان برداشت، و برای حصول این منظور، رعایت دو اصل را ضرور می‌دانند: اصل اول سالم کردن محیط اجتماعی کودکان یعنی خانواده است، و اصل دوم سالم کردن محیط اجتماعی همگان یعنی جامعه است. برای سالم کردن محیط خانواده باید به دو کار دست زد. از سویی خانواده، مخصوصاً مادر باید با مراقبت خردمندانه و دوستانه خود کودک را از احساس ایمنی و اطمینان برخوردار کند. مراعات ماشین‌وار دستورهای بچه‌داری یا مهرورزی و نوازش مبرم یا جلوگیری از «شیطنت» و تظاهر عواطف کودک کاری درست نیست. خانواده باید فرزند دوستی را با مصلحت بینی پیوند دهد و در عین حال که نیازها و خواست‌های کودک را برمی‌آورد، به او انضباط بیاموزد. از سوی دیگر خانواده باید در جریان پرورش کودک، خود از وضعی استوار برخوردار باشد و احساس ایمنی و اطمینان کند و بتواند در فرصت و با وسایل کافی کودک را پروراند.

این نکته ما را به اصل دوم - سالم کردن محیط جامعه - می‌کشاند. بدون سلامت جامعه بزرگ، سلامت خانواده و هیچ سازمان اجتماعی دیگر میسر نمی‌شود. بنابر این جامعه‌های بیمار کنونی باید بی‌درنگ در صدد علاج خود بر آیند و با زدودن عواملی مانند سودجویی فردی و رقابت خصومت آمیز و اجحاف طبقه‌ای، سازگاری و تعادل از کف رفته را به خود بازگردانند. اصلاحات محدود مانند تغییر روش آموزش یا مبارزه با باده‌گساری و بیماری‌های آمیزشی یا تأسیس باشگاه و انجمن با آن‌که بی‌تأثیر نیستند، از عهده سالم کردن محیط جامعه بر نمی‌آیند.

نتیجه

۱. کسی که نتواند شخصیت خود را بر «هنجارهای اجتماعی» منطبق کند، «کج رو» یا «منحرف» شمرده می‌شود.
۲. کج‌روی‌های اجتماعی سه گونه‌اند: «روان رنجوری» و «روان نژندی» و «روان پریشی».
۳. کج‌روی‌های اجتماعی حتی آن‌هایی که زاده نقصی بدنی هستند، از مقتضیات اجتماعی متأثرند.
۴. تضاد فرهنگ جامعه با مقتضیات اورگانیک و تضادهای درونی فرهنگ از مهم‌ترین علل کج‌روی‌های اجتماعی به شمار می‌روند.
۵. کج‌روان اجتماعی نه تنها در خور نفرت و عداوت نیستند، بلکه در شمار ستمدیدگان جامعه‌اند و در خور دلسوزی.
۶. برای مبارزه با کج‌روی‌های اجتماعی در وهله اول باید جامعه را به صورتی در آورد که امکان کج‌روی از میان رود، و در وهله دوم باید برای درمان کج‌روان موجود، از همه وسایلی که به برکت علم پدید آمده‌اند، سود جست.

بخش پنجم

بوم‌شناسی و جمعیت‌شناسی

می‌خواهیم بدانیم که «اجتماع» چیست و «اجتماع‌شناسی» یا «بوم‌شناسی انسانی» چه علمی است، «پوش‌های بومی» از قبیل «هجوم» و «تراکم» و «تمرکز» و «جدایی‌گزینی» و «پی‌آبی» چگونه در جریان پیدایش اجتماعات دوره «گردآوری خوراک» و دوره «تولید خوراک» رخ می‌نمایند، اجتماعات روستایی و شهری بر چه منوال‌اند، «وابسته شهر» و «شهرک» و «شهر» و «میانین شهر» و «ابر شهر» کدام‌اند، و «ساخت شهر» - چه «ساخت متمرکز» و چه «ساخت قطعی» و «ساخت چند هسته‌ای» - چگونه است، شهرها چگونه تکامل کرده‌اند، و دشواری‌های آن‌ها و راه حل آن دشواری‌ها چیستند.

می‌خواهیم بدانیم که «جمعیت‌شناسی» چیست «جمعیت» و «توزیع جمعیت» و «ترکیب جمعیت» و «حرکت جمعیت» و «انبوهی جمعیت» چه معنی‌هایی دارند، چگونه برخی از اجتماعات انبوه می‌شوند، چه عوامل طبیعی و اجتماعی در جمعیت مؤثرند، چرا برخی از گروه‌ها تن به کوچ می‌دهند، و «برون - کوچی» و «درون کوچی» چگونه روی می‌نمایند.

می‌خواهیم بدانیم که «افزایش طبیعی» جمعیت چگونه روی می‌دهد و چه تغییرهایی در «ترکیب جمعیت» پدید می‌آورد، تکامل جامعه با افزایش زایش و کاهش مرگ و دراز شدن عمر چه رابطه‌ای دارد، دشواری‌های افزایش جمعیت از چه مقوله‌اند و چگونه از میان می‌روند.

فصل سیزدهم

اجتماعات انسانی

I. مفاهیم اصلی بوم‌شناسی انسانی

اجتماع (community) محور بوم‌شناسی است. ولی پژوهندگان در تعریف آن همداستان نیستند، و این نکته‌ای است که یک جامعه‌شناس پس از تحلیل ۹۴ تعریف، بدان رسیده است.^۱ با این همه در زبان بسیاری از محققان واژه «اجتماع» بر زندگی منظم گروهی که در محلی سکوتی نسبتاً با دوام دارند، اطلاق می‌شود. ده‌ها و شهرها از انواع اجتماعند. بنابراین اگر جامعه (society) یعنی شبکه روابط یک گروه انسانی را با زمینه جغرافیایی آن در نظر بگیریم، به مفهوم اجتماع می‌رسیم.

گرد آمدن موقت گروهی انسانی در جایی که محل سکونت متعارف آن نیست، موجد اجتماع نمی‌شود، چنان‌که گروه دانش‌آموزان حاضر در یک دبستان یا دبیرستان معمولاً اجتماع نام نمی‌گیرد، و نیز هیئت یا انجمنی که گاه به گاه برای کاری معین تشکیل می‌شود و به زودی از هم می‌گسلد، اجتماع به شمار نمی‌رود. با این وصف اجتماع مرزهای معینی ندارد، و می‌توان هم از اجتماع یک محله و یک قبیله و یک ملت دم زد و هم از اجتماع ملل یا اجتماع بین‌المللی یا اجتماع جهانی. همچنین می‌توان از سر

1. G. A. Hillery: «Definitions of Community», *Rural Sociology*, Vol. 20. New York, 1955, p. 119.

مسامحه یک گروه دانشجو را که دیرگاهی به طور شبانه‌روزی در دانشگاهی به سر می‌برد و بیش‌تر نیازهای خود را در محیط دانشگاه برمی‌آورد، اجتماع نامید. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که اجتماع دارای وسعتی معین نیست. یک اجتماع بزرگ مثلاً اجتماع جهانی می‌تواند عده‌ای اجتماع کوچک مانند اجتماع کشوری و اجتماع شهری و اجتماع روستایی را در برگیرد.

بوم‌شناسی (ecology) شاخه‌ای است از زیست‌شناسی که زندگی گیاهان و جانوران را در زمینه محیط رشد یا بوم (habitat) آن‌ها مطالعه می‌کند. بوم‌شناسی انسانی (human ecology) علمی است که انسان را در زمینه محیط زندگی او مورد تحقیق قرار می‌دهد و بنابراین به اجتماعات انسانی نظر دارد. از این سبب است که آن را اجتماع‌شناسی (community study) نیز نامیده‌اند.

موضوع بوم‌شناسی محیط‌های گوناگون زندگی انسانی است، و مقصود از محیط زندگی هم محیط طبیعی و هم محیط اجتماعی است. بوم‌شناسی انسانی روابط گروه‌ها را با محیط طبیعی خود (خاک و آب و هوا و مواد خوراکی...) و نیز روابط گروه‌ها را با محیط اجتماعی خود (فرهنگ) جست و جو می‌کند. با این همه آنچه مورد تأکید بوم‌شناسی انسانی قرار می‌گیرد، مختصات جغرافیایی اجتماع و از آن جمله نوع خاک، دسترسی به دریا یا رود، چگونگی اقلیم و کمیت و کیفیت مواد معدنی و خوراکی است. بوم‌شناسی انسانی با آن که از بوم‌شناسی گیاهی و حیوانی برخاسته و به زیست‌شناسی ارتباط دارد، یکی از علوم اجتماعی به شمار می‌آید و از جهت‌هایی به جامعه‌شناسی می‌ماند. بوم‌شناسی انسانی و جامعه‌شناسی هر دو درباره انسان و مناسبات متقابل او و محیط زندگی‌اش مطالعه می‌کنند، با این تفاوت که بوم‌شناسی انسانی اساساً زندگی انسانی را از لحاظ ارتباطی که با محیط طبیعی دارد، مورد بحث قرار می‌دهد، و جامعه‌شناسی اساساً زندگی انسانی را در زمینه محیط اجتماعی مطرح نظر می‌گرداند. اولی بیش‌تر بر اجتماع، و دومی بیش‌تر بر جامعه تکیه می‌کند. ولی نه بوم‌شناسی انسانی از جامعه غافل است و نه جامعه‌شناسی اجتماع را نادیده می‌گیرد. بوم‌شناسان انسانی می‌کوشند که تأثیر عوامل محیط طبیعی یا بوم طبیعی (natural habitat) را در زندگی انسانی تعیین کنند، چنان که جامعه‌شناسان برآن‌اند که چگونگی نفوذ جامعه یا شبکه روابط اجتماعی را در زندگی اشخاص و گروه‌ها دریابند.

می‌توان گفت که بوم‌شناسی انسانی شاخه‌ای است از جامعه‌شناسی عمومی و به زندگی اجتماعی ناحیه‌های معین می‌پردازد و به بیان دیگر چگونگی و علل پخش

گروه‌های انسانی و سازمان‌های اجتماعی را در مکان مطالعه می‌کند. اما بوم‌شناسی بر خلاف اکثر شاخه‌های جامعه‌شناسی، معمولاً به پژوهش‌های پردامنه دست نمی‌زند و از این رو دقت بسیار دارد و به کشف نکته‌های اجتماعی دقیقی نائل می‌شود. این نکته از تحقیقات رابرت لیند (Robert Lynd) و هلن لیند (Helen Lynd)^۱ و پژوهش جیمز وست (James West)^۲ به خوبی بر می‌آید.

برخی از بوم‌شناسان بوم‌شناسی انسانی را به دو بخش می‌کنند: یکی بوم‌شناسی فردی (autecology) و دیگری بوم‌شناسی گروهی (synecology). بوم‌شناسی فردی روابط متقابل افراد انسانی و محیط زندگی آنان را مطالعه می‌کند، و بوم‌شناسی گروهی روابط متقابل گروه‌های انسانی و محیط زندگی آنها را می‌جوید.

بر روی هم موضوع‌هایی که در بوم‌شناسی مورد بحث واقع می‌شوند، پویش‌های بومی (ecological processes) نام گرفته‌اند. پویش‌های بومی جریان‌هایی هستند که در داخل و خارج اجتماعات انسانی پدید می‌آیند و چگونگی توزیع مکانی گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی را نمایش می‌دهند. پویش‌های بومی متعددند. از آن جمله‌اند هجوم (invasion) یعنی رخنه کردن انسان‌ها و سازمان‌ها در محلی، تراکم (concentration) یعنی گردآمدن انسان‌ها و سازمان‌ها در محلی محدود، تمرکز (centralization) یعنی افزایش تراکم، عدم تمرکز (decentralization) یعنی کاهش تراکم، جدایی‌گزینی (segregation) یعنی استقرار گروه‌ها و سازمان‌ها در مکان‌های اختصاصی، و توالی یا پی‌آبی (succession) یعنی جای گرفتن گروه‌ها و سازمان‌های نو در مکان گروه‌ها و سازمان‌های پیشین.

II. تطور اجتماع

بنا بر بوم‌شناسی انسانی، چگونگی اجتماعات انسان - وسعت و اهمیت و رفاه و تطورات آنها - بسته به روابط متقابلی است که بین گروه‌های انسانی و محیط طبیعی برقرار می‌شوند، چنان‌که می‌توان تاریخ تکامل انسان را تا حدودی مطابق چگونگی ارتباط انسان با محیط طبیعی تبیین کرد. در آغاز انسان ناتوان ابتدایی بنده زیون محیط طبیعی است. در پی خوراک و

1. Middletown, New York, 1929; *Middletown in Transition*, New York, 1937.

2. *Plainville*, New York, 1945.

پناه‌گاه در جولان است و در هر جا که پناه‌گاه و شکار یا گیاهی خوردنی می‌یابد، درنگ می‌کند. زندگی او بی‌ثبات است، و اجتماعات او در خاک ریشه نمی‌دوانند و وسعت کافی نمی‌گیرند. در این دوره که گردآوری خوراک (food-gathering) نام دارد، شماره اعضای یک اجتماع بین ده و چند صد است. این گونه اجتماعات کوچک بدان سبب که وابسته‌خاکی معین نیستند، در نظر برخی از جامعه‌شناسان اصلاً اجتماع محسوب نمی‌شوند.

پس از دوره گردآوری خوراک انسان با کشف رازهای کشاورزی و دام‌داری، تا اندازه‌ای از یوغ محیط طبیعی می‌رهد. دیگر زندگی او بازیچه محض طبیعت نیست، بلکه اراده او اندکی از تحمیلات طبیعت می‌کاهد. انسان این دوره به جای آن که برای یافتن شکار یا گیاهی خوردنی آوارگی پیش‌گیرد، در محلی مناسب می‌ماند و با کشت‌کاری و دام‌داری زندگی می‌کند. در این دوره که دوره تولید خوراک (food - production) نام دارد، خوراک با سهولت و وفور بیش‌تری به دست می‌آید و به اجتماع مجال آسایش و گسترش می‌دهد. اجتماع از ثبات کافی برخوردار است، به این معنی که کشت‌کاران وابسته زمین خود هستند، و دام‌داران با آن که در پی علف از جایی به جایی می‌کوچند، به ندرت از حدود بیلاق‌ها و قشلاق‌های معین پا فراتر می‌گذارند.

دوره تولید خوراک که در پی دوره گردآوری خوراک می‌آید، خود شامل چند دور است. در نخستین دور، اجتماعات روستایی ظاهر می‌شوند، و در دور بعد در ناحیه‌های بارخیز زمین مخصوصاً در نزدیکی دریاها و رودها، شهرها قد می‌افرازند. اجتماعات روستایی وسعت چندانی ندارند، و مردم آن‌ها با ابزارهای معدود ابتدایی کار می‌کنند. اما اجتماعات شهری پهناورند و از ابزارهای فراوان‌تر و کارآمدتر برخوردارند. پس در شهرها تولید افزایش می‌یابد، بیش‌شهرها داد و ستد روی می‌دهد، زندگی گسترده‌تر و پر آسایش‌تر می‌شود و بر پهناوری و پیچیدگی شبکه اجتماع می‌افزاید.

سپس در عرصه اجتماعات شهری پیش‌رفته مرحله جدیدی فرا می‌آید: دستگاه‌های ماشینی به جای ابزارهای ساده می‌نشینند، و در نتیجه دوره تولید ماشینی (mechanical production) آغاز می‌شود. در این دوره تولید ماشینی جای تولید دستی پیشین را می‌گیرد، و اجتماعات با سرعت بیش‌تری به پیش می‌تازند. در دوره تولید دستی روستا کانون جامعه است، و اکثر مردم در نواحی روستایی به سر می‌برند. ولی در دوره تولید ماشینی، روستا از اعتبار می‌افتد، شهر کانون جامعه می‌شود، و زیستگاه‌های بزرگان جامعه و سازمان‌های اجتماعی از روستاها به شهرها انتقال می‌یابند.

در عصر حاضر معمولاً یک اجتماع وسیع، واحدی است مرکب از اجزائی به هم پیوسته شامل شهر و ده و مزرعه و... این اجزا در عین جدایی، چنان به یک دیگر پیوند خورده‌اند که می‌توان آن‌ها را مجموعه‌ای یگانه دانست و بدان زنجیره روستایی و شهری (rural-urban continuum) نام داد. در این واحد یا زنجیره به حلقه‌های متفاوت برمی‌خوریم. بعضی از حلقه‌ها کوچک، برخی بسیار کوچک، عده‌ای بزرگ و عده‌ای بسیار بزرگ هستند. رباط (hamlet) و دهکده (village) به منزله حلقه‌های کوچک، و شهرها در حکم حلقه‌های بزرگ‌اند.

III. شهرنشینی

پیش از تشریح مختصات شهرنشینی باید در نظر داشت که همه شهرها یکسان نیستند و شهرنشینی صورت یگانه‌ای ندارد. ذیلاً برخی از انواع شهر را نام می‌بریم:

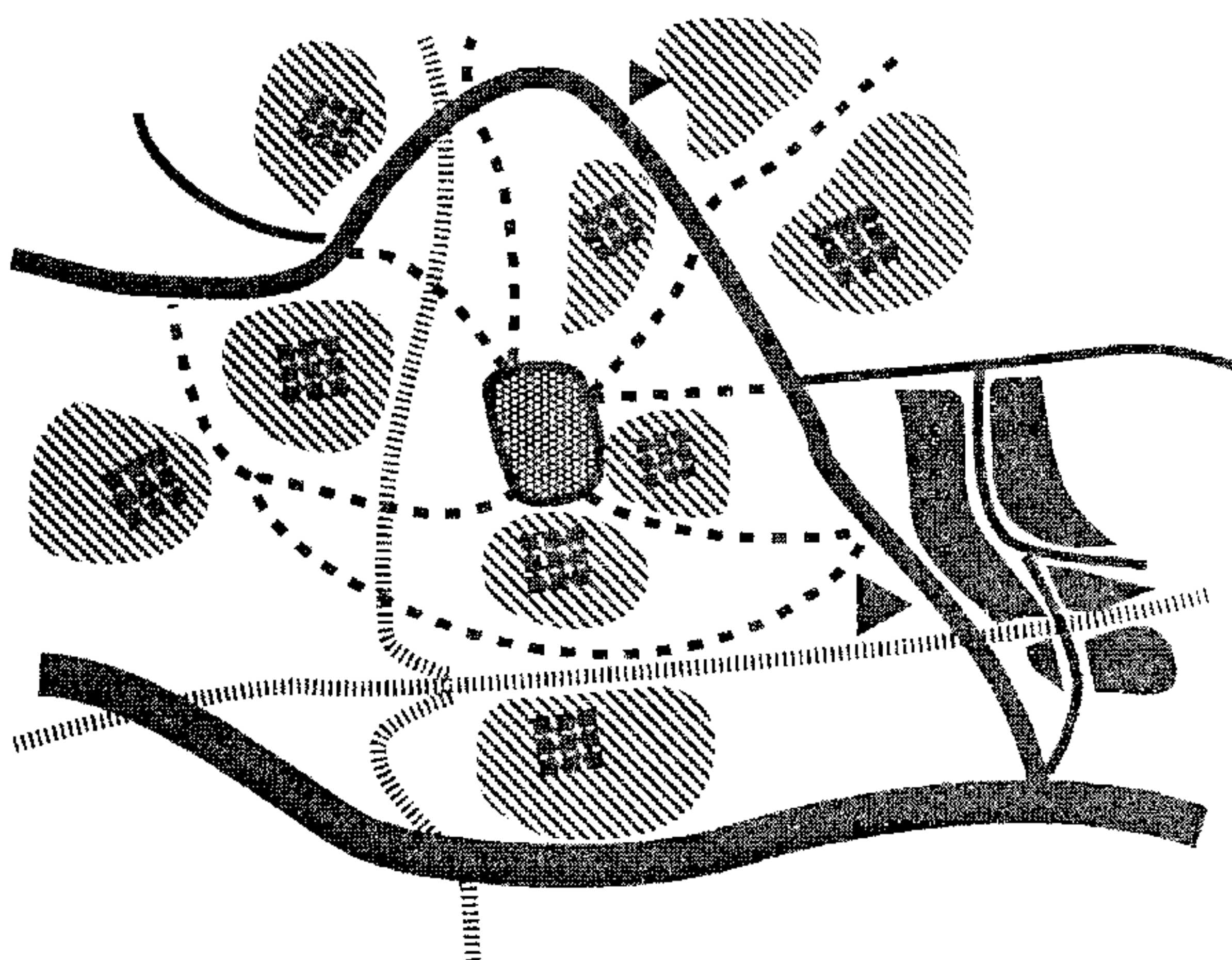
۱. شهرک یا خرده شهر (town): اجتماعی است محدود و متراکم که جمعیت آن از حد معینی کمتر نباشد. در بعضی از کشورها این حد بین ۵۰۰ و ۲۵۰۰ است.
۲. شهر (city): اجتماعی است محدود و متراکم که وسعت و جمعیت آن از شهرک در می‌گذرد.
۳. ابر شهر (super-city): شهری است وسیع‌تر و پر جمعیت‌تر از اکثر شهرها.
۴. میانین - شهر یا شهر مرکزی (central city): شهری است که در جامعه‌های صنعتی جدید به وجود می‌آید و کانون زندگی شهرک‌ها و شهرهای پیرامون خود می‌شود. بدین مناسبت کلان شهر (metropolis) نیز نام گرفته است.
۵. وابسته شهر یا شهر اقماری (satellite town): شهر یا شهرکی است نزدیک یک میانین - شهر. زندگی وابسته - شهر تابع زندگی میانین - شهر است. ولی در همان حال بخشی از نیازهای میانین - شهر به وسیله وابسته - شهر برآورده می‌شود.
۶. حوزه شهری (metropolitan area): اجتماع بسیار وسیعی است شامل یک میانین - شهر و حومه و روستاها و وابسته - شهرهای آن. در ایالات متحد آمریکا ۱۶۸ حوزه شهری یافت می‌شوند، و هر یک بیش از ۵۰,۰۰۰ تن جمعیت دارند.^۱

شهر مخصوصاً شهر بزرگ اجتماعی است که گذشته از تفاوت‌های کمی خود با روستا، از لحاظ کیفی نیز از آن ممتاز است. اجتماع شهری (urban community)

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston 1958, p. 339.

اجتماعی است بی آرام که گروه کثیری به صورتی انبوه در آن گرد آمده‌اند و به وساطت سازمان‌های اجتماعی پیچیده گوناگون مخصوصاً سازمان‌های رسمی با یک دیگر همکاری می‌کنند. روابط شهریان با یک دیگر معمولاً رسمی یا غیر خصوصی است. آشنایی یا برخورد نزدیک در بین شهریان فراوان نیست. در شهر خانواده تسلط چندانی بر اعضای خود ندارند، خویشاوندان به ندرت با یک دیگر زناشویی می‌کنند و به ندرت در جوار یک دیگر به سر می‌برند. معمولاً محل کار شهرنشینان از محل سکونت او دور است. در میان شهریان سنت‌های اخلاقی و دینی به ضعف می‌گرایند. شهرنشینان نسبت به یک دیگر حساس و سخت‌گیر نیستند و کمتر به غیبت و فضولی می‌پردازند. در میان شهرنشینان از لحاظ شغل و تخصص اختلافات عظیمی وجود دارند، و سطح درآمد آنان نسبتاً بالاست. پایگاه‌های اجتماعی افراد شهری تغییر می‌پذیرند، و از این رو تحرک اجتماعی (social mobility) فراوان است.

پیکر ۲۹. یک وابسته شهر



کراولی (Crawley) یکی از شهرهای کوچک نوین‌یادی است که در پیرامون لندن ساخته شده‌اند. سازمان‌های اداری این شهر در میان کوی‌های مسکونی قرار دارند و کارخانه‌ها در خارج شهر واقع‌اند.

اجتماع روستایی (rural community) که بدان اجتماع کوچک (little community) و اجتماع قومی (folk community) نیز گفته‌اند، اجتماعی است آرام که در پهنه آن تراکم جمعیت اندک است، روابط دوستانه و خانوادگی سخت استوارند، فرد جزء لاینفک خانواده و اسیر عرف است، و تحرک - تحرک مکانی، تحرک شغلی و مخصوصاً تحرک طبقه‌ای - بسیار ناچیز است.

در جامعه‌های غربی هر چه صناعت پیش‌تر می‌رود، اختلافات اجتماعات شهری و روستایی با وضوح بیش‌تری به چشم می‌خورند.

در ایالات متحد آمریکا ملاحظه می‌کنیم که تراکم جمعیت در شهرهای صنعتی بسیار زیاد است. در جزیره من‌هتن (Manhattan) که جزو نیویورک است و ۱,۹۶۰,۰۰۰ جمعیت دارد، در هر میل مربع ۸۸,۰۰۰ تن به سر می‌برند. اگر مساحت پارک‌ها و خیابان‌ها و موسسات عمومی را از مساحت جزیره بکاهیم، به این نتیجه می‌رسیم که مساحت مسکن هر فرد فقط در حدود پنج یارد مربع است.^۱

در شهرهای صنعتی شماره مؤسسات رسمی سر به صدها می‌زند. از دفتر راهنمای تلفن شهر شیکاگو بر می‌آید که در این شهر ۱۰۵۰ شرکت بازرگانی، ۴۴۸ باشگاه و ۲۱۷ سازمان خدمات عمومی یافت می‌شوند.^۲

در بسیاری از شهرهای صنعتی جمع کثیری از مردم با آن که در داخل شهر کار می‌کنند، در خارج آن سکونت می‌گیرند. در شهر لندن تعداد کسانی که هر بام به شهر می‌آیند و هر شام به خارج شهر باز می‌گردند به ۴۲۵,۰۰۰ می‌رسد. شماره کسانی که هر روز به شیکاگو آمد و شد می‌کنند، از شماره جمعیت دو ایالت آمریکایی آت لانتا و جئورجیا بیشتر است.^۳ در نیویورک حداقل دو تن از هر پنج تن دور از محل سکونت خودکار می‌کنند.^۴

در آمد متوسط در شهر بیش از روستا، و در ابر شهر و کلان شهر بیش از شهر است. در ایالات متحد آمریکا به سال ۱۹۴۹ در آمد متوسط سالیانه مردم در حوزه‌های شهری‌ای که بیش از ۳,۰۰۰,۰۰۰ جمعیت داشتند ۳,۰۷۸ دلار بود، در صورتی که این رقم در مورد حوزه‌های شهری‌ای که دارای جمعیتی بین ۲۵۰,۰۰۰ و ۵۰,۰۰۰ تن بودند،

۱. همان، ص ۳۵۱.

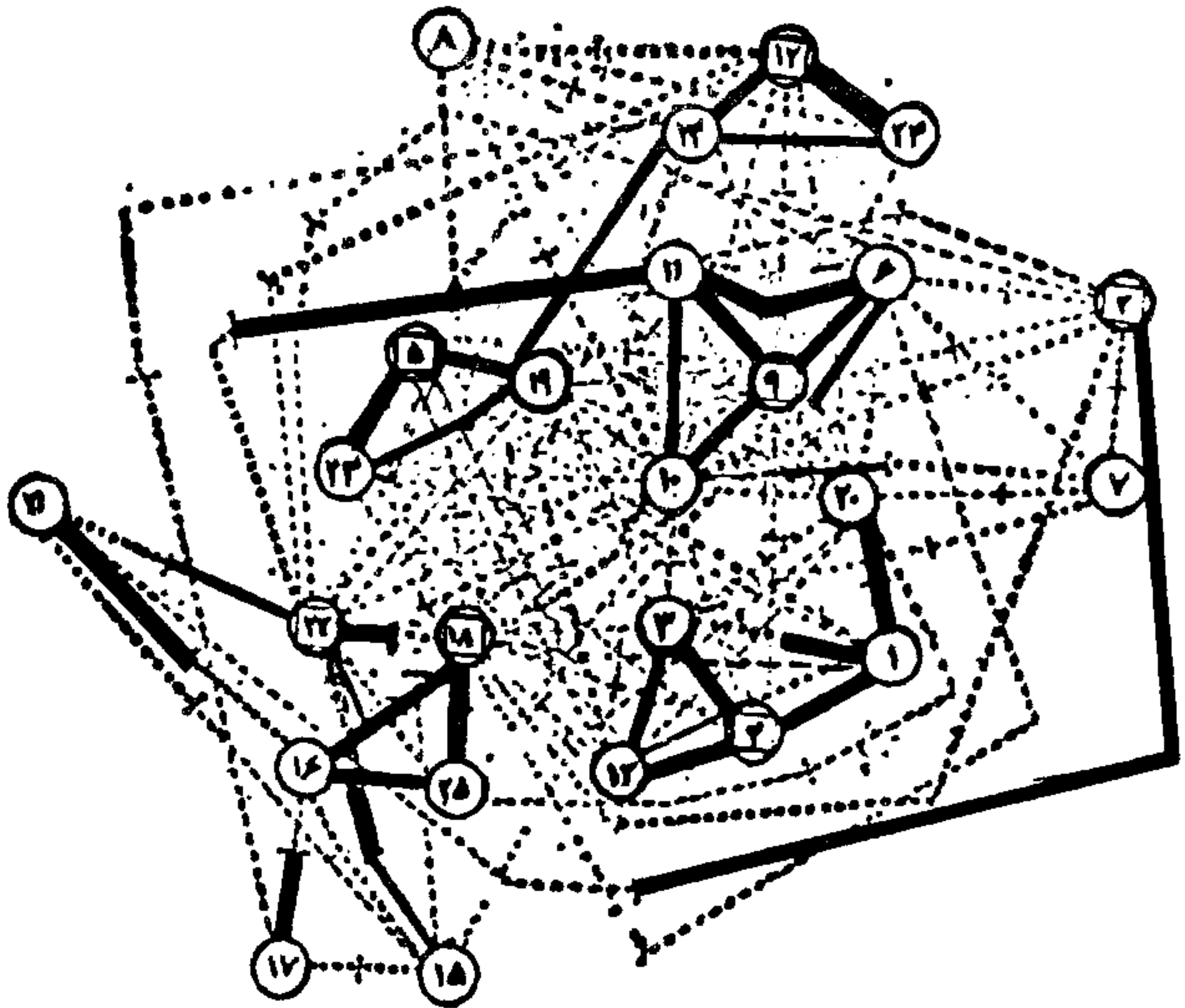
۲. همان، ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

۳. همان، ص ۳۵۲.

4. U. S. Bureau of Census: *Current Population Reports*, No. 60, August 17, 1955.

از ۲,۶۹۲ دلار تجاوز نمی‌کرد، و در مورد اجتماعات کوچک‌تر به ۲,۲۶۸

پیکر ۳۰. دید و بازدید روزانه ۲۴ خانواده روستایی



می‌رسید.^۱ شهرهای بزرگ بیش از شهرهای کوچک باعث تمرکز ثروت و پیدایش گروهی خرد-پول می‌شوند. در سال ۱۹۴۹ در شهرهای آمریکایی ای که بیش از ۳,۰۰۰,۰۰۰ تن جمعیت داشتند، درآمد سالیانه ۶/۵ درصد مردم از ۶۰۰۰ دلار بیش‌تر بود، اما در ناحیه‌هایی که جمعیت بین ۲۵۰۰ و ۱۰,۰۰۰ تن بود، فقط درآمد سالیانه ۳/۴ درصد مردم به این رقم می‌رسید.^۲

روابط غیررسمی یا خصوصی در اجتماعات شهری محدودند و در اجتماعات روستایی فراوان‌اند. در دهکده آمریکایی ال‌سری‌تو (El Cerrito) که در محلی دور افتاده قرار گرفته و به صورتی ابتدائی باقی مانده است، بیست و چهار خانواده به سر می‌برند. دور افتادگی دهکده و کمی جمعیت آن سبب شده‌اند که اهالی آن همه با یک دیگر خویشاوند و صمیمی باشند و هر روز به خانه‌های یک دیگر رفت و آمد کنند. چنان که از پیکر ۳۰ دریافت می‌شود، گاهی تعداد دید و بازدید روزانه هر یک از افراد این دهکده به بیست می‌رسد.^۳

با وجود آن که شهرها کیفیات مشترکی دارند، همه از یک نوع نیستند. بسیاری از شهرها در جریان زمان از لحاظ مختصاتی معین نام‌دار شده‌اند. از این رو می‌توان شهرها را به شهر بازرگانی، شهر صنعتی، شهر فرهنگی، شهر دینی، شهر سیاسی، شهر تفریحی، شهر ورزشی و جز این‌ها تقسیم کرد.

IV. ساخت شهر

هر یک از اجتماعات انسانی برای خود ساختی (structure) دارد، چنان که لانه مورچه یا کندوی زنبور عسل هم دارای ساختی است: ساخت هر اجتماع محصول طرز توزیع جمعیت و سازمان‌های اجتماعی آن اجتماع است. از میان عواملی که در ساخت اجتماع مؤثرند، دو عامل - توزیع گروه‌های اجتماعی و توزیع مؤسسات اقتصادی - واجد اهمیت بیشتری هستند.

معمولاً اعضای هر یک از گروه‌های شغلی یا قومی یا دینی یا طبقه‌ای یک اجتماع به سبب همانندی خود، در قسمت معینی از شهر گرد می‌آیند و کوی یا بخش

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۳۵۲.

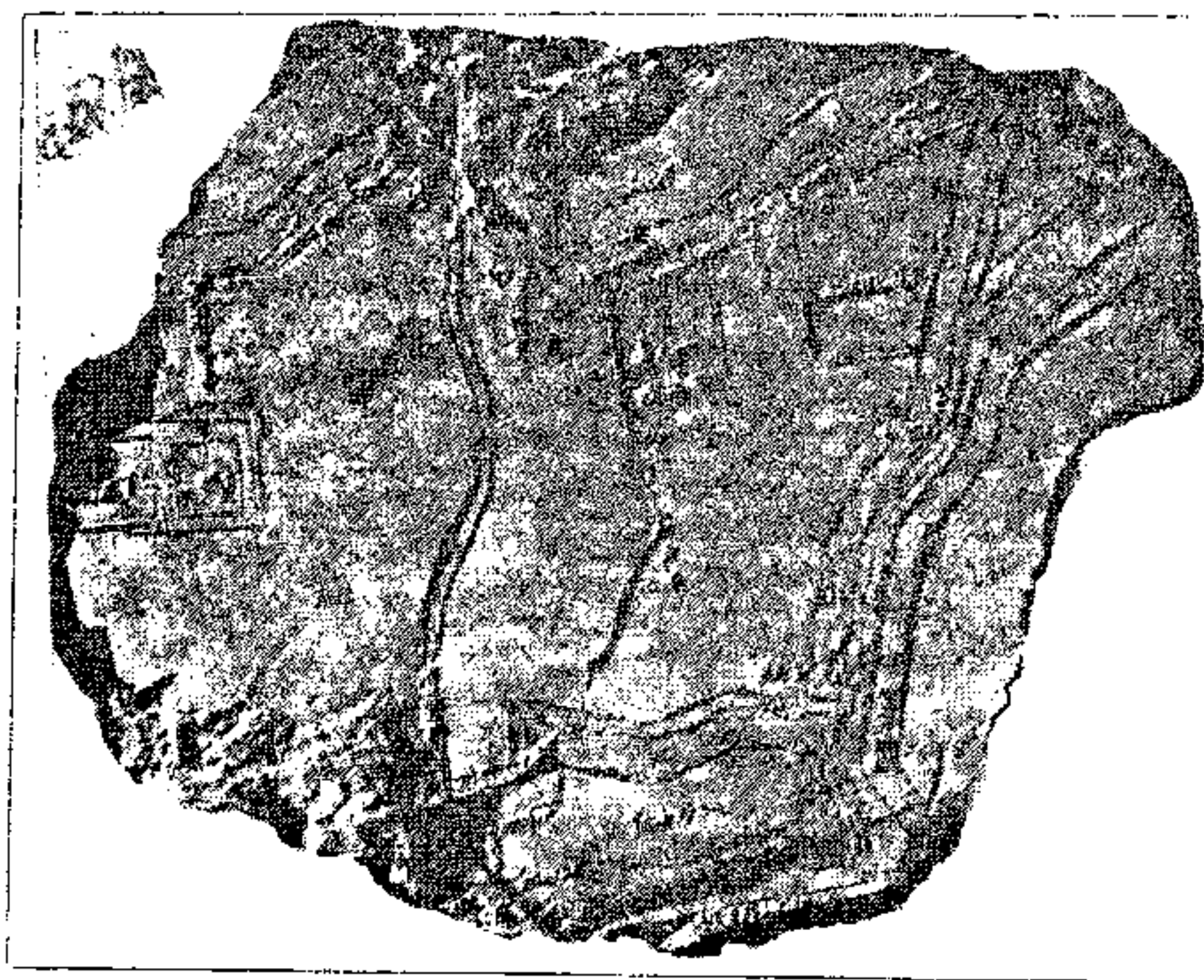
۲. همان.

3. O. Leonard & C. P. Loomis: *Culture of a Contemporary Community, El Cerrito, New Mexico, Washington D.C. , 1941.*

مخصوصی تشکیل می‌دهند. در نتیجه شهر موافق رده‌بندی ساکنان خود، به چند بخش متفاوت تقسیم می‌شود. گذشته از این زندگی اقتصادی ایجاب می‌کند که بسیاری از مؤسسه‌های حرفه‌ای در محل معینی گرد آیند و بسیاری از کارگاه‌ها و کارخانه‌ها در کنار یک دیگر بر پا شوند. به این ترتیب در هر شهر تعدادی بخش مسکونی و تعدادی بخش تولیدی و تعدادی بخش داد و ستد و تعدادی بخش دیگر به وجود می‌آیند. نقشه یا ساخت شهر ناشی از طرز قرار گرفتن و ارتباط این گونه بخش‌هاست.

از روی نقشه‌هایی که از شهرهای باستانی به جا مانده‌اند، می‌توان به ساخت آن‌ها پی برد. هیچ یک از این نقشه‌ها کهن‌تر از نقشه شهر سومری نی‌پور (Nippur) نیست. چنان که از این نقشه برمی‌آید. شهر نی‌پور که بین رود دجله و فرات قرار داشته است، دارای بناهای گوناگون و چند حصار و دروازه و نیز باغ عمومی (پارک) بوده است.^۱

پیکر ۳۱. نقشه شهر باستانی نی‌پور



شهرها در جریان پیدایش و گسترش خود با سه ساخت یا نقشه اصلی ظاهر

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۳۳۵.

شده‌اند: متمرکز (concentric)، قطاعی (sector) و چند هسته‌ای (multiple nuclei). شهر متمرکز مرکب از نواحی گوناگونی است که یکی پس از دیگری هسته مرکزی شهر را احاطه می‌کنند، و به مرور زمان بر تعداد آنها می‌افزاید. شهر قطاعی مرکب از قطاع‌هایی است که دور هسته مرکزی شهر به وجود می‌آیند، و هرگاه توسعه شهر لزوم یابد، قطاع جدیدی در کنار قطاع‌های پیشین ایجاد می‌شود. شهر چند هسته‌ای از ناحیه‌های گوناگونی که در جریان توسعه شهر در کنار یک دیگر قرار می‌گیرند، پدید می‌آید. توسعه شهرهای اروپای غربی بیش‌تر موافق نقشه چند هسته‌ای صورت می‌پذیرد، شهر مسکو ساختی متمرکز دارد، و شهرهای ایالات متحد آمریکا اساساً مطابق نقشه‌های متمرکز و قطاعی گسترش می‌یابند. بر روی هم در اجتماعات صنعتی کنونی که تراکم جمعیت و ازدحام و آمد و رفت دشواری‌های فراوانی به بار آورده‌اند، شهر قطاعی بر سایر انواع شهر برتری یافته است.^۱

تحولاتی که در زندگی شهر روی دهند، دیر یا زود در ساخت آن منعکس می‌شوند. مثلاً اختراع وسایل جدید آمد و رفت نه تنها در خیابان بندی شهرها تغییرهایی به وجود آورده است، بلکه سیمای عمومی شهرها را دگرگون کرده است. هر شهری به فراخور ساخت خود، مقتضیات خاصی دارد و مثلاً وسایل حمل و نقل معینی را ایجاب می‌کند، چنان که کوپن‌هاگن، پایتخت دانمارک با جمعیتی نزدیک ۱,۳۰۰,۰۰۰ تن دارای ۷۰۰,۰۰۰ دوچرخه و ۶۵,۰۰۰ اتوموبیل سواری است، و در شهر دو میلیون و سیصد هزار نفری لوس آنجلس (ایالات متحد آمریکا) بیش از ۱,۰۰۰,۰۰۰ اتوموبیل سواری و ۱۶۰,۰۰۰ دوچرخه وجود دارند.^۲ بدیهی است که وسایل حمل و نقل در زندگی عمومی شهر مخصوصاً در چگونگی توزیع جمعیت و محل‌های کار و تفریح مردم مؤثرند.

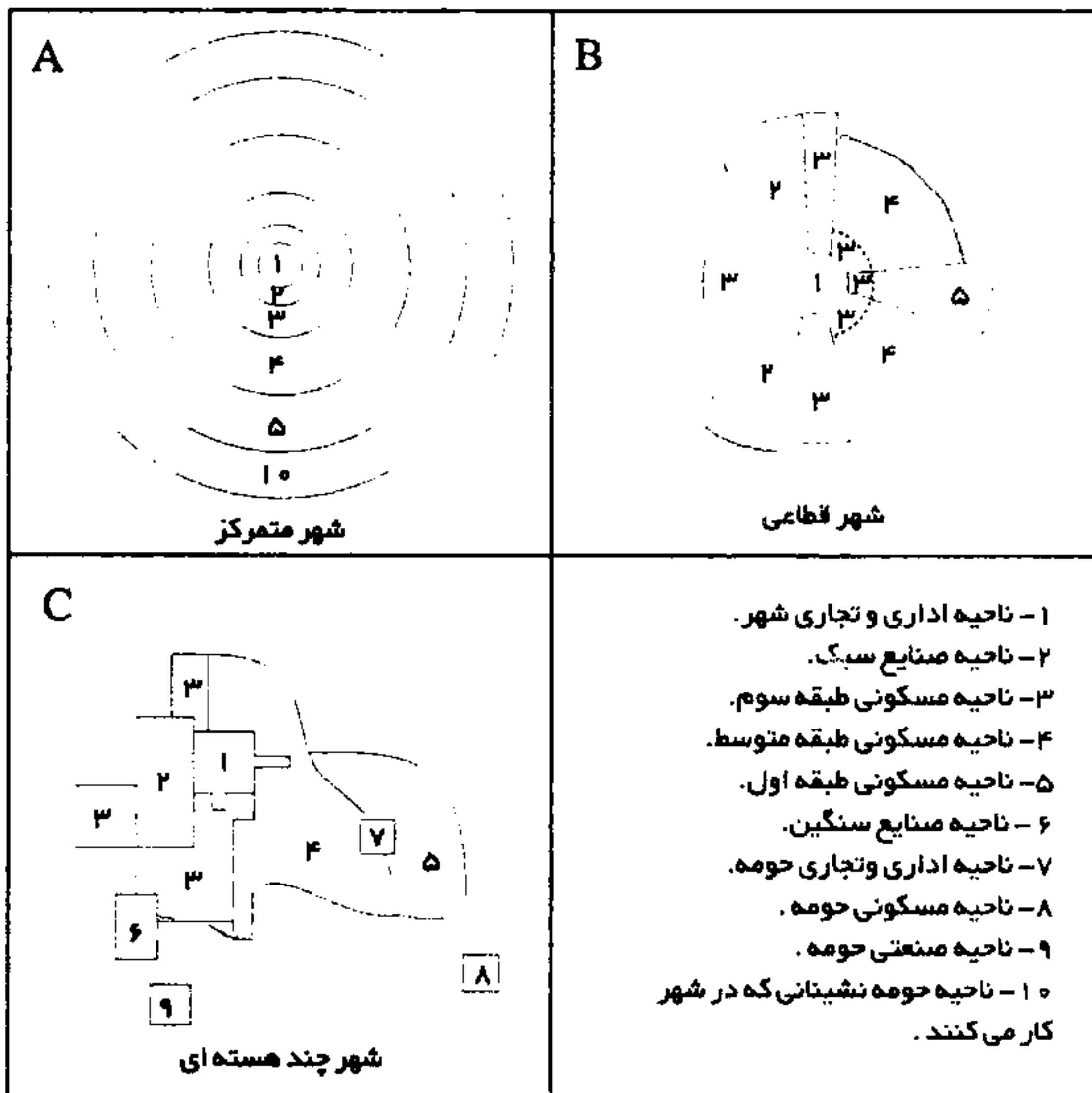
۷. دشواری‌های شهرنشینی در عصر حاضر

زندگی شهری کنونی دشواری‌های فراوانی برای انسان پیش آورده است. در گذشته انسان خانه به دوش یا غارنشین یا جنگل‌نشین یا روستانشین برای سازگاری با

۱. همان، ص ۳۶۰.

۲. همان، ص ۳۴۲.

پیکر ۳۲. ساخت‌های شهر



محیط خود، ناگزیر از حل دشواری‌های بسیار بود. ولی آن مشکلات در برابر اشکالات انسان شهرنشین کنونی بسیار ناچیزند.

در عصر جدید شهرهای صنعتی با شتابی عظیم رشد کرده و کانون فعالیت‌های جامعه شده‌اند. در اروپای قرون وسطی جمعیت اکثر شهرها از ده-پانزده هزار تن تجاوز نمی‌کرد. لندن در سال ۱۳۰۰ بیش از ۳۵,۰۰۰ تن جمعیت نداشت، ولی این جمعیت در ۱۷۰۰ به ۷۰۰,۰۰۰ رسید و اکنون سر به میلیون‌ها زده است.^۱ متأسفانه به همان نسبت که جمعیت شهرها افزایش یافته است، بر وسعت خاک آن‌ها نیز افزوده است. از این‌رو شهرهای صنعتی کنونی به ندرت از تراکم جمعیت آزادند. از ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ جمعیت چهارده شهر نیم میلیونی آمریکایی ۹/۱ درصد افزایش یافت، در صورتی که در همین

زمان فقط ۱/۹ درصد بر مساحت شهرها افزوده شد.^۱

پیکر ۳۳. نسبت بزه کاری در شهرها و روستاهای ایالات متحده آمریکا

روستا	شهر	بزه‌های شناخته شده
۲/۳	۲/۲	آدم‌کشی عمدی
۲/۳	۱/۵	آدم‌کشی غیر عمدی
۶/۳	۶/۴	تجاوز جنسی
۸/۲	۳۰/۹	راه‌زنی
۱۷/۲	۴۱/۴	حمله
۱۱۳/۳	۲۱۶/۱	دزدی بزرگ
۱۵۴/۴	۵۰۵/۱	خرده - دزدی
۲۹/۷	۹۲/۳	اتومبیل ربایی

این جدول نمودار بزه‌هایی است که از ژانویه تا ژوئن ۱۹۵۵ در هر واحد صد هزار نفری از مردم ایالات متحده آمریکا روی داده‌اند.

شهرهای بزرگ پر ازدحام کنونی همچنان که بر دامنه آسایش و آزادی انسان افزوده‌اند، محدودیت‌ها و فشارهای گوناگونی نیز به بار آورده‌اند. از تراکم جمعیت، کثرت وسایل آمد و رفت، فراوانی کارخانه و عوامل دیگر هزاران نوع گرفتاری می‌زایند. ساکنان شهرهای بزرگ معمولاً بر اثر فشردگی و تنگی خانه‌ها، ناپاکی هوا، کمی نور و گرمی خورشید، شدت هیاهو و پیچ و تاب زندگی اقتصادی دچار بیماری‌های تنانی و روانی گوناگون می‌شوند. در مغرب زمین شهرنشینان از روستانشینان کوتاه عمرترند و مخصوصاً بیش از روستانشینان به کج روی و بزه کاری و بیماری روانی می‌افتند. مثلاً در ایالات متحده آمریکا نسبت دیوانگان شهری تقریباً دو برابر نسبت دیوانگان روستایی است.^۲ بزه کاری نیز چنان که از پیکر ۳۳ بر می‌آید، در شهرها بیش‌تر است.^۳

۱. همان، ص ۳۶۷ و ۳۶۹.

۲. همان، ص ۳۶۴.

۳. همان، ص ۳۶۵.

تباهی‌ها شهری جامعه‌های کنونی به شتاب در افزایش‌اند. از این رو سلامت افراد انسان چنین ایجاب می‌کند که مبارزه دامن‌داری برای ایمن کردن زندگی شهری صورت پذیرد. از یک سو باید کاری کرد که زندگی مردم روستایی گشایشی یابد و درآمد آنان بالا رود، و بدین ترتیب هجوم آنان به شهرها لازم نیاید. از سوی دیگر باید مستقیماً به رفع معایب و مخاطرات محیط شهرها پرداخت. برای کاستن تراکم جمعیت، باید به هنگام ایجاد و توسعه شهرها از اکتشافات علمی سود جست و مخصوصاً سازمان‌های عمومی را از مرکز شهر به اطراف آن انتقال داد. برای حل مشکلات وسایل آمد و رفت باید در نواحی پرتراکم به ساختن پل‌های هوایی و راه‌های زیرزمینی دست زد، از هلی‌کوپتر سود جست، و در صورت امکان، خیابان‌های مرکزی بسیار انبوه را به روی اتوموبیل‌های خصوصی بست. همچنین برای بهبود بهداشت شهرها، باید حکومت‌ها با تدابیری مانند محدود کردن حقوق صاحبان خانه‌ها و ملی کردن بسی از سازمان‌های همگانی، از پیدایش منازل نامناسب و زاغه‌ها و ویران‌خانه‌ها جلوگیری کنند.

تاریخ نشان می‌دهد که شهرنشینی با وجود محدودیت‌هایی که به وجود آورده است، به سود انسان انجامیده است، چنان‌که عمر شهرنشینان به تدریج دراز شده است. در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۳۹ ساکنان شهرهایی که بیش از ۱۰۰/۰۰۰ جمعیت داشتند، به طور متوسط ۶۱ سال عمر می‌کردند، ولی در سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ این رقم به ۶۲ رسید.^۱

می‌توان انتظار داشت که جامعه‌های فردا بر اثر تحولات انقلابی پرهیزناپذیری که طبیعت آن‌ها به خوبی نمایان است، دست به نوسازی روستاها و بازسازی شهرها زنند، چنان‌که اختلافات فاحش اجتماعات شهری و روستایی از میانه برخیزند، و هم شهرها و هم روستاها آرامش بخش و دل‌پذیر شوند.

نتیجه

۱. زندگی گروهی ساکنان یک محل «اجتماع» خوانده می شود.
۲. بررسی اجتماعات انسانی بر عهده «بوم‌شناسی انسانی» است.
۳. در جریان تکامل انسان، اجتماعات گوناگونی به وجود آمده‌اند، مانند اجتماع ابتدائی (در دوره «گردآوری خوراک») و اجتماع روستایی و اجتماع شهری (در دوره «تولید خوراک»).
۴. شهر اجتماع وسیعی است دارای جمعیت متراکم و سازمان‌های رسمی فراوان. «وابسته - شهر» و «شهرک» و «ابر شهر» و «میانین - شهر» از انواع شهر هستند.
۵. هر شهر به تناسب طرز توزیع جمعیت و سازمان‌های اجتماعی خود، دارای «ساخت» معینی است، مانند «ساخت متمرکز» و «ساخت قطاعی» و «ساخت چند هسته‌ای».
۶. مردم شهرها مخصوصاً شهرهای صنعتی به سبب تراکم جمعیت و فشردگی و تنگی خانه‌ها و شدت هیاهو و پیچ و تاب زندگی اقتصادی و جز این‌ها، دچار بیماری‌های تنانی و روانی بسیار می شوند.
۷. برای ایمن کردن زندگی انسانی باید جامعه‌ها به نوسازی شهر و روستا بپردازند و اختلافات عظیم اجتماعات شهری و روستایی را از میان بردارند.

فصل چهاردهم

توزیع جمعیت

I. مفاهیم اصلی جمعیت‌شناسی

جمعیت‌شناسی (demography یا population study) شیوه‌ای است علمی برای ملاحظه و ثبت چگونگی توزیع و ترکیب و حرکت جمعیت. این علم علمی است مستقل و در عین حال وابسته جامعه‌شناسی.

مراد از جمعیت (population) مجموع اشخاص وابسته به یک محل یا یک قوم یا یک نژاد یا یک واحد سیاسی یا واحدی دیگر است. تقسیم جمعیت از لحاظ مختصات مکانی و سنی و جنسی و جز این‌ها توزیع جمعیت (population distribution) یا (demotic distribution) خوانده می‌شود، و هیئت ناشی از همه این تقسیم‌ها، ترکیب جمعیت (demotic composition یا population composition) نام دارد. تغییرهایی کمی که در جمعیت روی می‌دهند، حرکت جمعیت (population movement) یا (demotic movement) نام گرفته‌اند.

حرکت جمعیت بر دو گونه است: حرکت طبیعی جمعیت که ناشی از زایش و طول عمر و مرگ است، و حرکت اجتماعی جمعیت که معلول پراکندگی و کوچ است. مقصود از پراکندگی (dispersion) پخش شدن گروهی انسان است بدون تأمل و نقشه در پی آسایش بیشتر، و منظور از کوچ یا مهاجرت (migration) پخشی است منظم و سنجیده در پی حیاتی آسوده‌تر. در مواردی که به‌عللی، جمعیت به سرعت فزونی می‌گیرد،

انبوهی جمعیت (demotic density یا population density) یعنی نسبت تعداد مردم یک محل به مساحت زیستگاه آنان بالا رود، پراکندگی و کوچ لزوم می‌یابند. زیرا در این‌گونه موارد جمعیت مناسب (optimum population) اجتماع بیشی می‌گیرد، و افراد و گروه‌ها بر اثر احساس فشار جمعیت (population pressure) یا (demotic pressure) که سبب پایین رفتن سطح زندگی است، اجباراً مسکن مألوف خود را رها می‌کنند و به سرزمین‌های دیگر می‌شتابند، و چنان‌که اشاره شد، اگر این کار خود به خودی و تدریجی و بی‌نقشه باشد، پراکندگی شمرده می‌شود، و در غیر آن صورت، کوچ به شمار می‌رود.

کوچ یا مهاجرت بی‌گمان از جمعیت یک محل می‌کاهد و بر جمعیت محل دیگر می‌افزاید. بنابراین می‌توان گفت که هر کوچ دو وجه دارد: برون - کوچی (emigration) و درون - کوچی (immigration). برون - کوچی مهاجرت انسان است از زیستگاه دیرین خود، و درون - کوچی مهاجرت انسان است به زیستگاه جدید.

عوامل موجد کوچ و نیز پراکندگی در دو مقوله می‌گنجند: دفع (push یا repulsion) و جذب (pull یا attraction). توضیح این که عوامل نامناسبی که در موطن فرد یا گروه وجود دارند، مانند نیرویی دافع، فرد یا گروه را به سوی سرزمین‌های دیگر می‌رانند، و عوامل خوش‌آیندی که در سرزمین‌های دیگر موجودند، چون نیرویی جاذب، آن فرد یا گروه را به سوی خود می‌کشانند.

II. کوچ در صد سال اخیر

در صد سال اخیر حرکت جمعیت - چه حرکت طبیعی و چه حرکت اجتماعی - سرعت بسیار گرفته است. در اروپا به هنگام انقلاب صنعتی، حرکت طبیعی جمعیت بسیار کند، و دامنه پراکندگی و کوچ بسیار محدود بود، چندان‌که از آن زمان تا نیمه سده نوزدهم مهاجران اروپا به قاره‌های دیگر سالیانه از ۳۰۰,۰۰۰ تن در نمی‌گذشتند. اما از آن پس به برکت صنعت، جمعیت افزایش طبیعی فراوان یافت و بر شماره کوچندگان افزود. سپس به اقتضای استعمار، شماره سالیانه برون - کوچان به سرعت بالا رفت و به یک تا یک و نیم میلیون تن در سال رسید.^۱

در سه ربع اول قرن نوزدهم نیمی از برون - کوچان اروپایی از انگلیس، و در اواسط

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958. p. 379.

آن قرن یک ربع مهاجران اروپایی از آلمان برخاستند. اما در آغاز سده بیستم این دو کشور سخت صنعتی و نیازمند کارگر فراوان شدند. پس برون - کوچان آن دو کشور کاهش یافتند و جمعاً به ربع برون - کوچان اروپایی رسیدند. سه ربع دیگر برون - کوچان اروپایی به کشورهای چون روسیه و اتریش و مجارستان و ایتالیا که هنوز درست صنعتی نشده بودند، تعلق داشتند.^۱

بیش تر مهاجران اروپایی به قاره آمریکا رفتند. در زمانی کوتاه تر از یک قرن نزدیک سی میلیون تن به آمریکا کوچیدند^۲ و به ترتیب در ایالات متحد و کانادا و آرژانتین و برزیل سکونت گرفتند. کثیری از مهاجران اروپایی نیز به استرالیا و نیوزیلند شتافتند. بر روی هم بیش از ۸۰ درصد مردم ایالات متحد آمریکا از زادگان مهاجران شمال غربی اروپا، و بقیه از نسل سیاه پوستان و سرخ پوستان و مشرق زمینیان و اروپاییان مکزیکی هستند.^۳

درصد سال اخیر گذشته از مردم اروپا، بسیاری از مردم قاره های دیگر زمین نیز به مهاجرت پرداخته اند، و مخصوصاً میلیون ها تن از انگلیس و ایتالیا و اتریش و آلمان و ژاپون و چین و هند به آفریقای جنوبی و آمریکا کوچیده اند.

تراکم جمعیت آسیا از دیرباز مردم کشورهای آسیایی را به برون - کوچی برانگیخته است. تا زمان جنگ چین و ژاپون بین پنج و ده میلیون چینی به منچوری، و نه و نیم میلیون به جاهای دیگر کوچیدند،^۴ و نزدیک چهار میلیون هندی و یک میلیون و نیم ژاپونی نیز مهاجرت کردند.^۵ مهاجران چینی و هندی اکثراً به کشورهای آسیایی نزدیک چین و هند، و مهاجران ژاپونی بیشتر به فورموز و منچوری و هاوایی روی آوردند. گروه های کثیری از مردم آفریقا نیز در گذشته به عنوان برده به قاره های دیگر برده شدند. می توان گفت که هر دسته از برون - کوچان کوشیده اند که به سرزمینی همانند موطن خود بکوچند، چنان که بیش تر مهاجران اسپانیایی و پرتغالی به نواحی نسبتاً گرم آمریکای جنوبی کشانیده شده اند، و مهاجران اسکان دیناوی در نواحی سرد ایالات متحد سکونت گرفته اند.

۱. همان.

۲. همان.

3. A. M. Carr-Saunders : *World Population*, Oxford, 1937, p. 165.

۴. همان، ص ۵۸ - ۵۷.

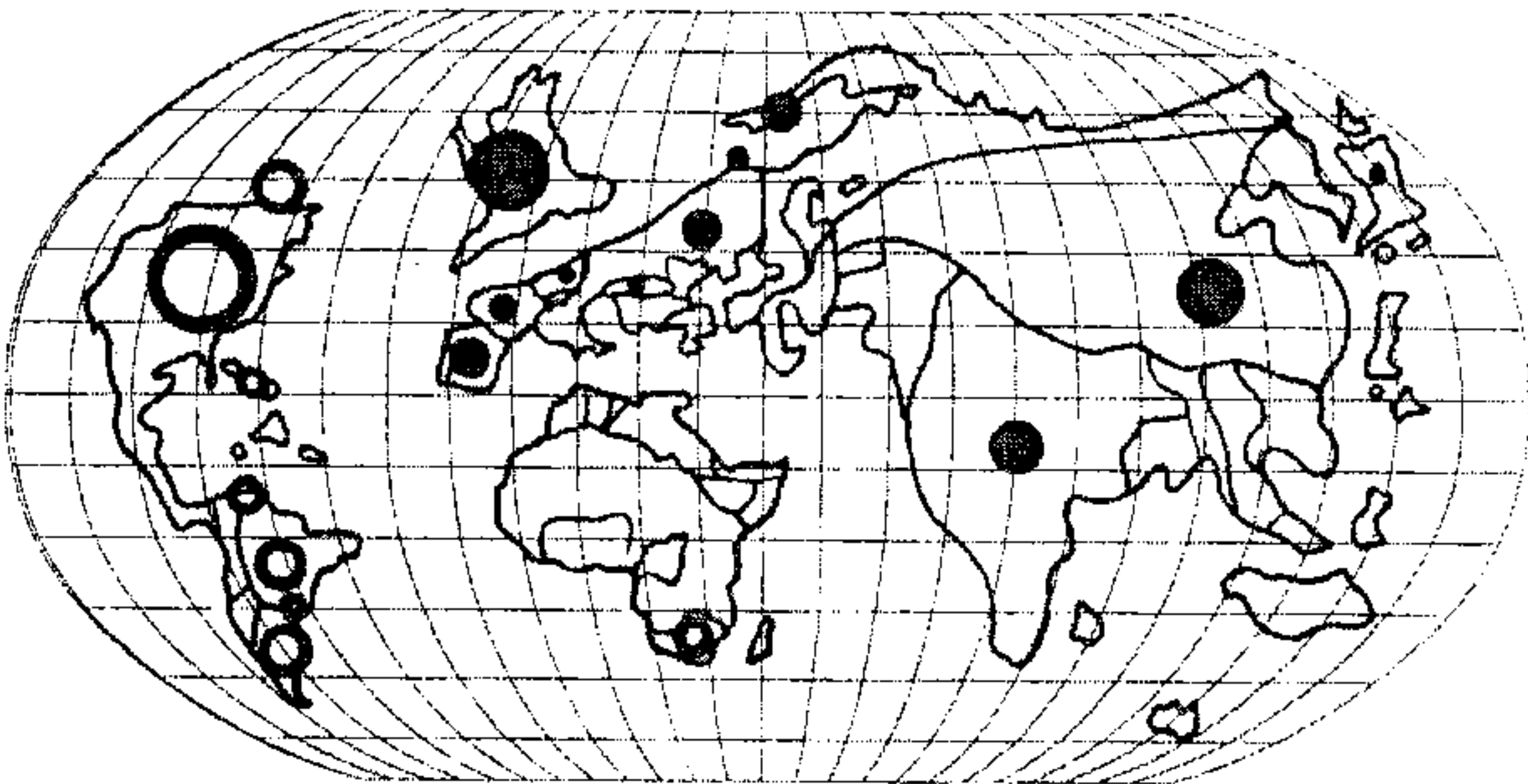
۵. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۳۸۲.

برخی از مهاجرت‌های گروهی بر اثر جنگ پیش آمده‌اند. مثلاً در جریان جنگ

پیکر ۳۴. مهاجرت از ۱۸۴۶ تا ۱۹۴۵

○ نمایندهٔ برون‌کوچان
به نسبت جمعیت محلی

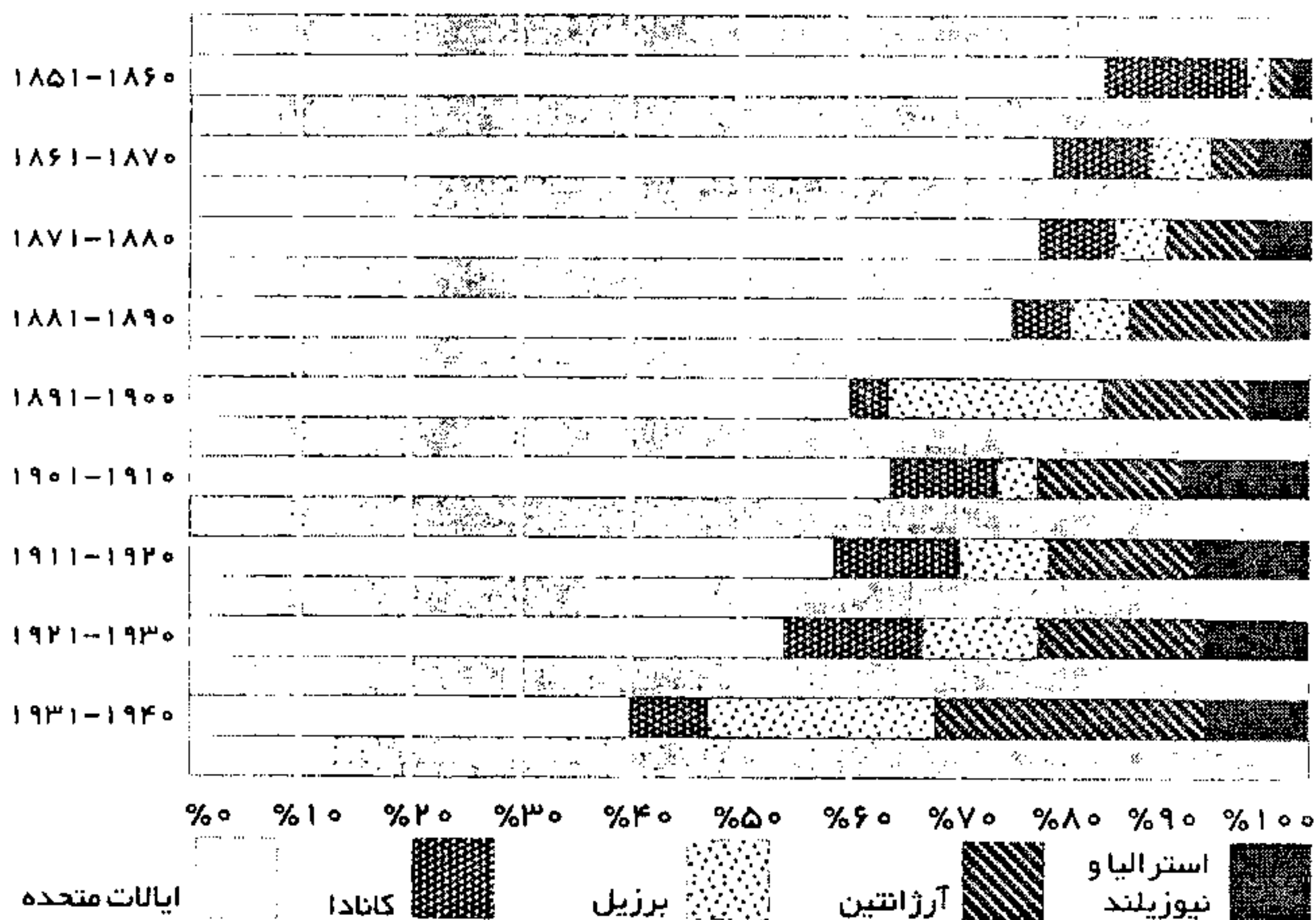
● نمایندهٔ درون‌کوچان
به نسبت جمعیت محلی



دوم و پس از آن، مرزنشینان شوروی و لهستان و آلمان ناچار از آن شدند. نفرت‌ها و خصومت‌های قومی و ملی که در نتیجه جنگ‌ها انگیزه می‌شوند، گاهی برخی از گروه‌ها به راترک موطن مألوف خود برمی‌انگیزند، و گاهی برخی گروه‌ها را از ترک وطن و مهاجرت به خاک اجنبی باز می‌دارند. پس از جنگ جهانی اول مهاجرت تابعان بعضی از کشورها به ایالات متحد آمریکا ممنوع یا محدود شد، و بسیاری از یونانیان کشور ترکیه به ناگزیر، از آن کشور به یونان کوچ کردند. بعد از جنگ جهانی دوم آلمانیانی که در سایر کشورهای اروپایی به سر می‌بردند، اجباراً به آلمان بازگشتند، و پس از تشکیل دولت اسرائیل یهودیان جهان گروه‌گروه به اسرائیل شتافتند.

مسئله در آینده نیز مهاجرت فردی و گروهی ادامه خواهد یافت. برخی از ناحیه‌های زمین مانند کانادا و سی‌بری و آلاسکا و آمریکای جنوبی و آفریقا و استرالیا برای قبول مهاجر قابلیت تام دارند.

بیکر ۳۵. درون - کوچی به چند کشور از ۱۸۵۰ تا ۱۹۴۰



III. انبوهی جمعیت در عصر حاضر

همچنان که برخی از گروه‌های انسانی از یک جامعه به جامعه دیگر مهاجرت می‌کنند، گروه‌هایی هم هستند که در داخل جامعه خود از جایی به جایی انتقال می‌یابند. یکی از مهم‌ترین انتقال‌هایی که در جمعیت یک جامعه صورت می‌پذیرد، انتقال گروه‌های روستایی است به شهرها. محیط فعال شهرها مخصوصاً شهرهای صنعتی و بازرگانی گروه‌های روستایی را به خود می‌کشند، و این کشش در دوره‌هایی که جامعه دستخوش بحران است، شدت بیش‌تری دارد. در عصر حاضر به اقتضای تکامل پر شتاب صنعت و تجارت، انبوه روستاییان به شهرها روی آورده‌اند، و از این رو در اکثر کشورهای متمدن شهرها دچار تراکم جمعیت شده و بیش از روستاها گسترش یافته‌اند. چنان که از پیکر ۳۶ برمی‌آید، گسترش شهرنشینی در همه جامعه‌ها یکسان نیست. مثلاً در هلند در ۱۹۴۶ شهرهایی که بیش از ۱۰,۰۰۰ جمعیت داشتند، ۷۰ درصد جمعیت کشور را در برمی‌گرفتند، در صورتی که در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۵۰ چنین شهرهایی فقط شامل ۵۲/۴ جمعیت بودند.^۱

شهرنشینی در ایالات متحد آمریکا و آرژانتین و اوروگه و اروپای میانه و باختری (به استثنای سویس و فرانسه و ایرلند) و ژاپون و استرالیا دامنه وسیعی دارد. ولی بر روی هم در آسیا و آفریقا و قسمتی از شبه‌جزیره بالکان و قسمت مرکزی آمریکا (از جنوب مکزیک تا برزیل) چندان گسترده نیست.

جمعیت زمین به طور کلی در سه ناحیه انبوه شده‌اند: ناحیه هندو سیلان و برمه، ناحیه چین شرقی و ژاپون، و ناحیه اروپا. به بیان دیگر بیش‌تر مردم زمین در کرانه‌های اقیانوس اطلس شمالی و کرانه‌های آسیایی اقیانوس آرام گرد آمده‌اند. در شمال خاوری ایالات متحد آمریکا و جزایر آسیای جنوب‌خاوری و آمریکای لاتین نیز جای‌جای گروه‌های متراکم انسانی سکونت دارند. بیشتر ناحیه‌های زمین مخصوصاً شمال آسیا و آمریکا و قلب آمریکای جنوبی و آفریقا و استرالیا از تراکم جمعیت آزادند.

پیکر ۳۷ نشان می‌دهد که شهرهای بزرگ پر جمعیت اکثراً در کنار یا نزدیک رودها و دریاها و اقیانوس‌ها قرار دارند. جمعیت زمین به طور کلی در نیمکره شمالی

پیکر ۴۶. شهرنشینی در چند کشور از ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۱

نسبت شهرنشینان به جمعیت کشور	کشور
۷۵	انگلیس
۷۰	هند
۵۷	استرالیا
۵۲	آرژانتین
۵۰	ایتالیا
۴۹	اسپانیا
۴۸	ایالات متحد آمریکا
۴۷	فنلاند
۴۶	بلژیک
۴۶	مجارستان
۴۲	سوئد
۴۲	دانمارک
۴۱	شیلی
۳۸	کانادا
۳۸	فرانسه
۳۳	سوئیس
۳۰	آفریقای جنوبی
۲۶	مکزیک
۲۳	مصر
۲۱	رومانی
۱۸	ترکیه
۱۷	یوگوسلاوی
۱۶	پرتغال
۱۱	هند

در این جدول مقصود از «شهرنشینان» ساکنان محل‌هایی هستند که بیش از ۱۰,۰۰۰ تن جمعیت دارند.

انبوه شده است. در نیمکره جنوبی که شامل یک سوم خاک کره زمین (۱/۱۸ میلیون میل مربع) است، اکنون فقط یک دهم جمعیت زمین زندگی می‌کنند.^۱ از میان قاره‌های زمین، آسیا از همه پرجمعیت‌تر است. بیش از نصف جمعیت زمین در آسیا، و نزدیک یک چهارم جمعیت در اروپا به سر می‌برند.

اعضای نژاد سفید که از اعضای نژادهای دیگر فراوان‌ترند، در ناحیه‌های متفاوت پراکنده شده‌اند. نژاد سفید شامل ۱۵۰۰ میلیون انسان است، و اکثر اینان در اروپا و آمریکا و هند و آسیای باختری و آفریقای شمالی زندگی می‌کنند. نژاد زرد ۱۲۰۰ میلیون تن را در برمی‌گیرد. بیشتر اینان در آسیای خاوری و جنوبی و جزیره‌های اقیانوس آرام سکونت دارند. اسکیموها و سرخ‌پوستان آمریکا نیز جزو نژاد زرد به شمار می‌روند. اعضای نژاد سیاه به ۳۰۰ میلیون تن می‌رسند، و با آن که محل اصلی آنان آفریقا است، به آمریکا و استرالیا و جزیره‌های اقیانوس آرام نیز راه یافته‌اند.

IV. تبیین انبوهی جمعیت

محیط جغرافیایی تا اندازه‌ای در چونی و چندی زندگی انسان تأثیر دارد. گرما یا سرمای شدید و خاک کم مایه یا بی‌آب با زندگی گیاهی و حیوانی موافق نیستند، و از این رو انسان که نیازمند خوراک گیاهی و حیوانی است، نمی‌تواند به آسانی در منطقه‌های قطبی و استوایی و ناحیه‌های بی‌آب و علف زمین به سربرد و به فراوانی زاد آورد. در دوران کنونی آب و هوای منطقه‌های قطبی و ناحیه‌های پیرامون خط استوا و از آن جمله دشت‌های خشک آفریقا و آسیا و آمریکای شمالی و جنوبی و استرالیا برای زیست انسانی و افزایش جمعیت مناسب نیست. در پیکر ۳۸ مشاهده می‌شود که در پنج ناحیه از منطقه‌های معتدل زمین گروه‌های کثیر سکونت گرفته‌اند.^۲

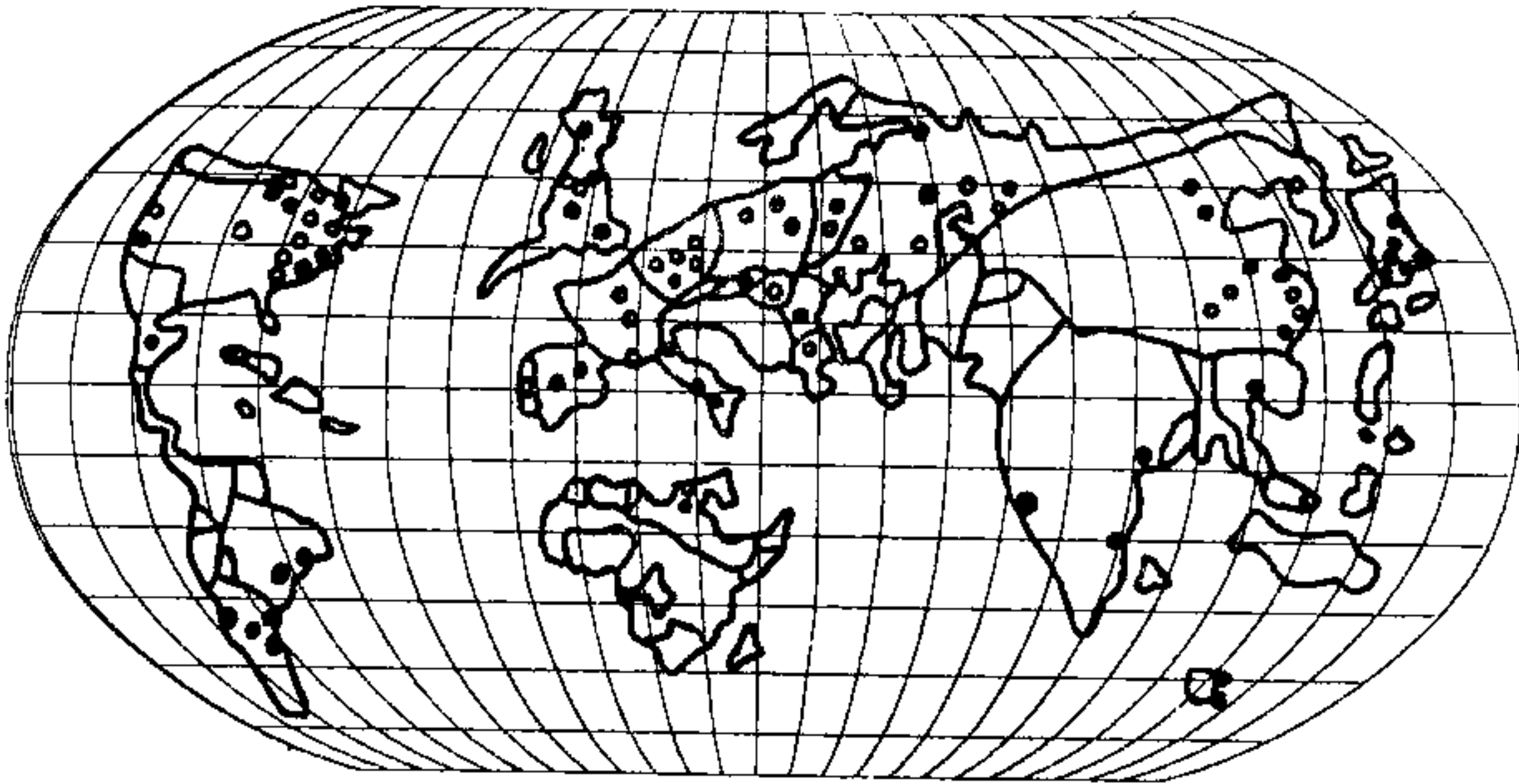
نه تنها طول و عرض جغرافیایی یک ناحیه در زندگی ساکنان آن مؤثر می‌افتند، بلکه ارتفاع آن ناحیه نیز در وضع جمعیت بی‌تأثیر نیست. خشکی‌های کره زمین از لحاظ ارتفاع نسبی تنوع دارند. تقریباً ارتفاع نیمی از سطح زمین نسبت به سطح دریا از ۱۰۰۰ پا در نمی‌گذرد. ارتفاع بیش از سه پنجم سطح زمین از ۲۰۰۰ پا کمتر است، ارتفاع

۱. همان، ص ۳۷۶.

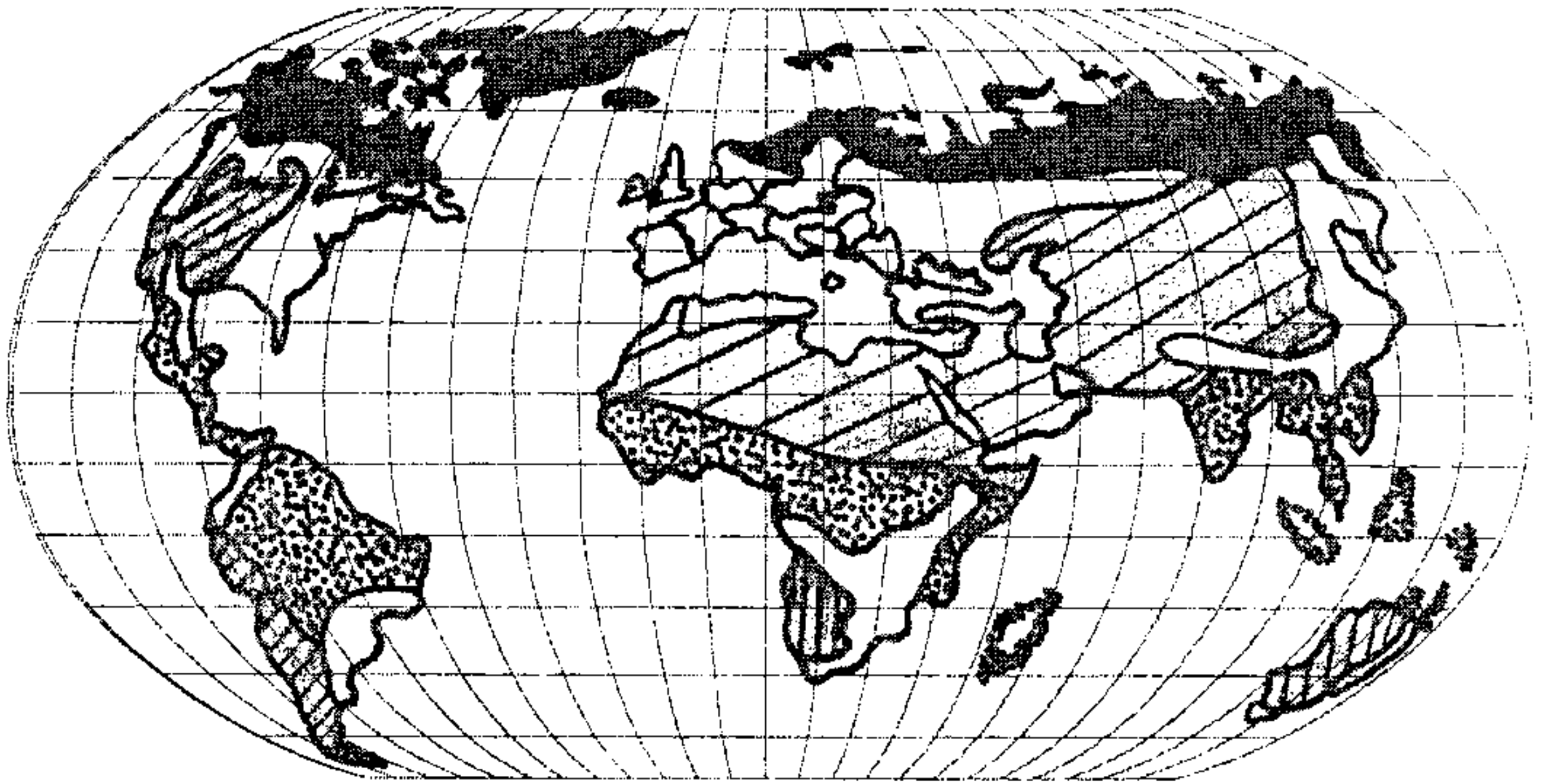
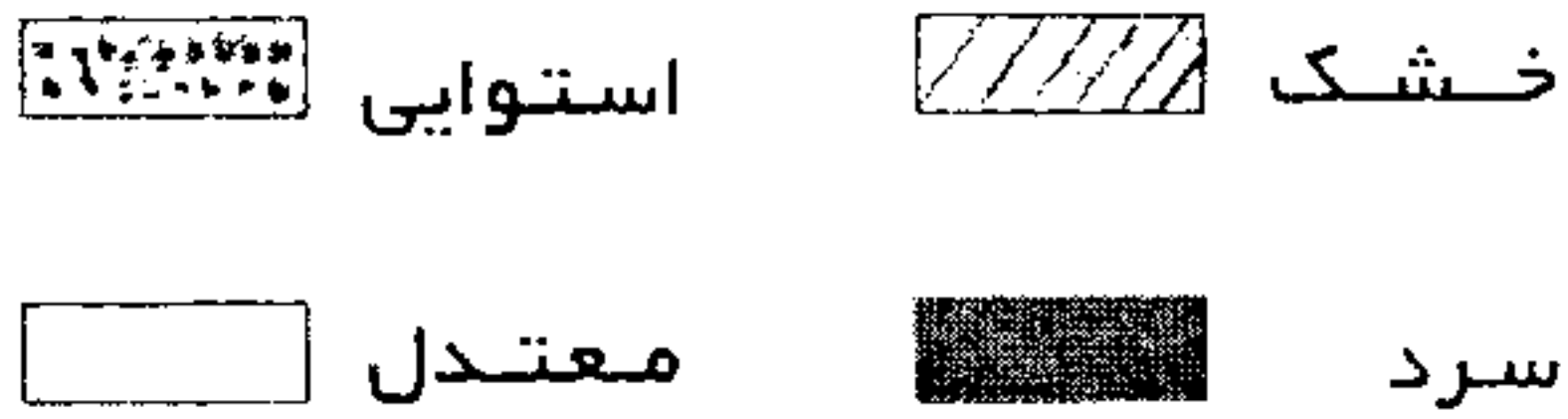
2. W. S. and E. S. Woytinsky: *World Population and Production*, New York, 1953, P. 38.

پیگر ۳۷. پرجمعیت‌ترین شهرهای زمین

● نمایندهٔ بیش از ۱۰۰۰۰۰ تن
○ نمایندهٔ ۵۰۰۰۰۰ تا ۱/۰۰۰۰/۰۰۰ تن

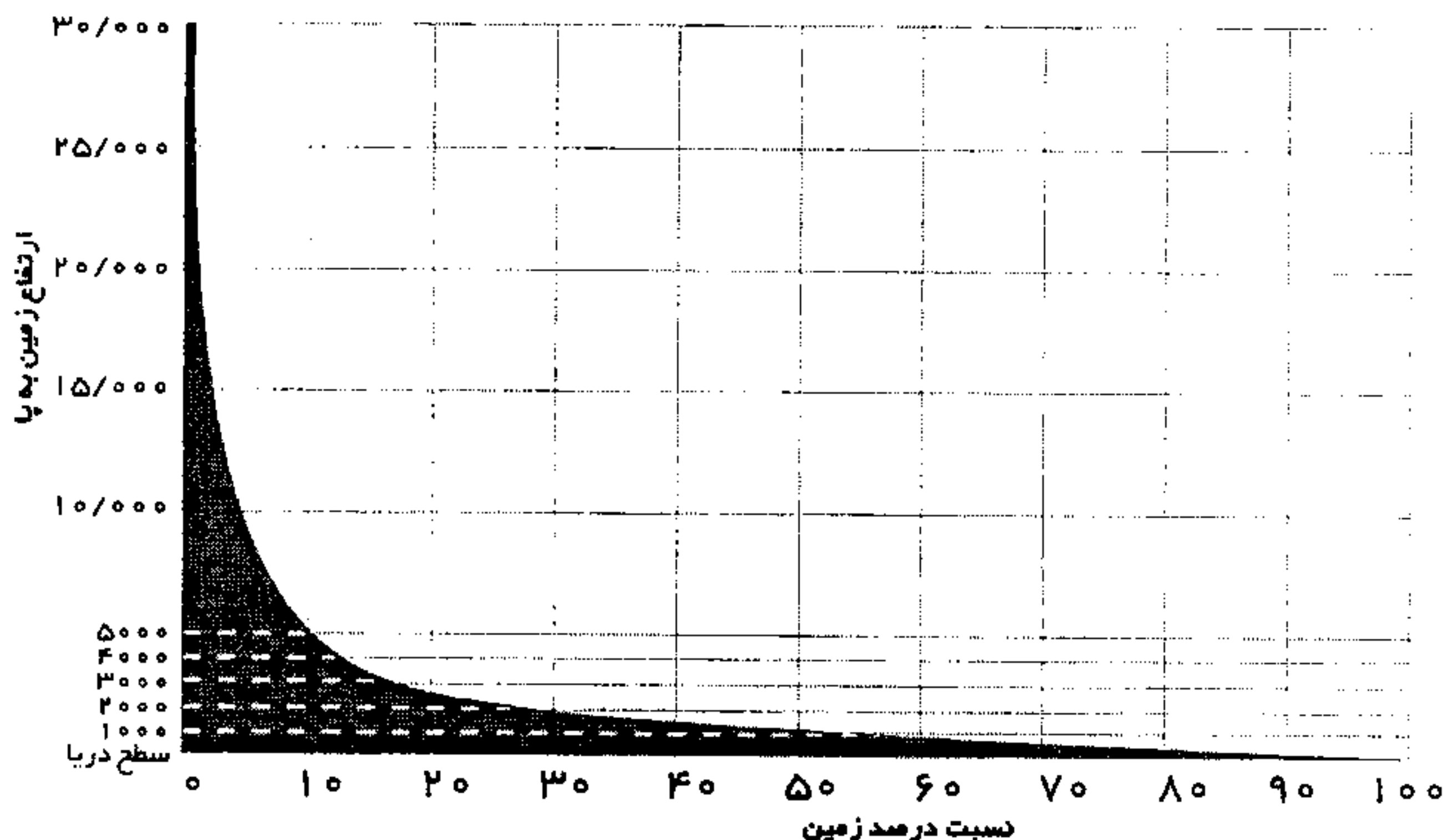


پیکر ۳۸. ناحیه‌های پرجمعیت زمین



چهار پنجم آن به ۳۰۰۰ پا نمی‌رسد، و ارتفاع نهم آن از ۵۰۰۰ پا کمتر است. بر روی هم یک دهم خشکی‌های زمین کوه و زمین مرتفع است، و در حدود ۱/۵ درصد خشکی‌های زمین یا کمتر از ۵/۰ درصد کره زمین با کوه‌های بلند پوشیده شده است.^۱ ارتفاعی که برای زندگی انسانی مناسب است، در ناحیه‌های معتدل اروپا و ایالات متحد آمریکا در حدود ۸۰۰۰ پا، و در ناحیه‌های استوایی و تبت بین ۱۲۰۰۰ و ۱۵۰۰۰ پاست.^۲ به طور کلی باید گفت که ۶۸ درصد جمعیت زمین در ۸ درصد زمین‌های مایه‌ور سیاره ما انبوه شده‌اند.^۳

پیکر ۲۹. تقسیم کره زمین از لحاظ ارتفاع



درجه انبوهی و افزایش و کاهش جمعیت یک محل، همانند سایر نمودهای اجتماعی صرفاً معلول مقتضیات طبیعی مانند آب و هوا و سایر عوامل جغرافیایی آن محل نیستند. عوامل اجتماعی گوناگون مخصوصاً نوع و مقدار تولید اقتصادی در کاستن

۱. همان، ص ۱۳.

۲. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۳۷۵.

۳. همان، ص ۳۷۶-۳۷۵.

و افزودن جمعیت به شدت مؤثرند. از این رو اگر مثلاً بتوان نقشه‌ای از توزیع جمعیت زمین در دوره گردآوری خوراک فراهم آورد، آن نقشه با نقشه توزیع کنونی جمعیت فرق بسیار خواهد داشت.

چنان که از فصل‌های پیشین دریافت می‌شود، انسان برخلاف دیگر جانوران، بازیچه بی‌اراده طبیعت بیرونی یا طبع درونی خود نیست. انسان موجودی است بسیار انعطاف پذیر که نه تنها خود را با تسلط فراوان بر محیط طبیعی انطباق می‌دهد، بلکه محیط را به خواست خود دگرگون می‌گرداند. آنچه مختصات زندگی انسانی را تعیین می‌کنند، نیروهای طبیعی نیستند، نیروهای پیچیده‌ای هستند که از روابط انسانی زاده می‌شوند و فرهنگ یا میراث اجتماعی نام می‌گیرند.

پیکر ۴۰. افزایش جمعیت قاره‌های زمین

نسبت جمعیت		جمعیت (به میلیون)		قاره
۱۹۵۰	۱۶۵۰	۱۹۵۰	۱۶۵۰	
۶/۷	۰/۲	۱۶۸	۱	آمریکای شمالی
۲/۱	۱/۱	۵۱	۶	آمریکای میانه
۴/۴	۱/۱	۱۱۱	۶	آمریکای جنوبی
۲۳/۸	۱۸/۳	۵۹۵	۱۰۰	اروپا
۵۴/۶	۶۰/۶	۱۳۶۸	۳۳۰	آسیا
۷/۹	۱۸/۳	۱۹۸	۱۰۰	آفریقا
۰/۵	۰/۴	۱۳	۲	اقیانوسیه
۱۰۰	۱۰۰	۲۵۰۴	۵۴۵	جمع

انسان به وسیله فرهنگ یا میراث اجتماعی خود، طبیعت را دگرگون، و آسایش خود را تأمین می‌کند. از این رو اگر دارای فرهنگی عالی باشد، زندگی او بارور خواهد بود و به آسانی گسترش خواهد یافت. در سال ۱۶۵۰ جمعیت آفریقا در حدود ۱۸/۳ درصد جمعیت جهان، و جمعیت آمریکا ۲/۴ درصد جمعیت جهان بود. ولی در ۱۹۵۰ جمعیت اولی به ۷/۹ درصد جمعیت جهان کاهش یافت، و جمعیت دومی به ۱۳/۲

درصد ترقی کرد.^۱ علت واقعی این ترقی یا آن تنزل تغییر اوضاع جغرافیایی نبود. علت واقعی تحولاتی بود که در فرهنگ این جامعه‌ها روی دادند. بی‌گمان در سده‌های آینده نیز بر اثر تحولات اجتماعی. جمعیت قاره‌ها و کشورها از لحاظ گوناگون تغییر خواهد پذیرفت.

نتیجه

۱. «جمعیت» مجموعه افراد وابسته به یک محل یا یک قوم یا یک نژاد یا یک واحد سیاسی یا واحدی دیگر است.
۲. «توزیع جمعیت» شامل تقسیم جمعیت است از لحاظ مختصات مکانی و سنی و جنسی و جز این‌ها.
۳. تغییرهایی کمی که در جمعیت روی می‌دهند. «حرکت جمعیت» خوانده می‌شوند، و آن بر دو قسم است: «حرکت طبیعی جمعیت» یعنی تغییر جمعیت به سبب زایش و طول عمر و مرگ، و «حرکت اجتماعی جمعیت» یعنی تغییر جمعیت بر اثر «پراکندگی» و «کوچ».
۴. «پراکندگی» پخش شدن بی‌نقشه گروهی انسان است در پی آسایش بیشتر، و «کوچ» پخش سنجیده یا منظم است.
۵. پراکندگی و کوچ معمولاً معلول «دفع» و «جذب» اند. مقصود از «دفع» تأثیر عوامل ناخوشایند زیستگاه کوچندگان است، و مراد از «جذب» تأثیر عوامل خوشایند سرزمین‌های دیگر است.
۶. «انبوهی جمعیت» محرک پراکندگی و کوچ است. نسبت تعداد مردم یک محل به مساحت زیستگاه آنان «انبوهی جمعیت» نام دارد.
۷. پراکندگی و کوچ روستاییان باعث گسترش شهرها و انبوهی جمعیت آن‌ها می‌شود.

فصل پانزدهم

حرکت طبیعی جمعیت

حرکت جمعیت یعنی افزایش و کاهش جمعیت از دو راه صورت می‌گیرد: اول از افزایش یا کاهش طبیعی یعنی دراز شدن یا کوتاه شدن عمر و نیز بیشی گرفتن شماره نوزادان و شماره مردگان یک اجتماع نسبت به یک دیگر. دوم از راه افزایش یا کاهش اجتماعی یعنی از بیشی گرفتن شماره کسانی که به یک اجتماع مهاجرت می‌کنند (درون - کوچان) و کسانی که از آن اجتماع می‌کوچند (برون - کوچان) نسبت به یک دیگر. بنابراین برای دریافت حرکت جمعیت باید عواملی مانند شماره نوزادان و مردگان و درون - کوچان و برون - کوچان را در دست داشت. به عنوان مثال از حرکت جمعیت در ایالات متحد امریکا یاد می‌کنیم. در این جامعه در هر هشت ثانیه یک تن زاده می‌شود و در هر بیست و یک ثانیه یک تن در می‌گذرد و در هر دو دقیقه یک مهاجر جدید فرا می‌آید و در هر بیست و چهار دقیقه یک تن به خارج می‌کوچد، و در نتیجه در هر دوازده ثانیه یک تن بر جمعیت می‌افزاید.¹

در فصل پیشین با عوامل اجتماعی حرکت جمعیت آشنا شدیم. از این رو فصل حاضر را به حرکت طبیعی و وجوه و نتایج آن اختصاص می‌دهیم. اگر در اجتماعی شماره زنان جوان کودک آور نسبت به شماره بقیه زنان زیاد باشد یا اگر شماره علیلانی که در خطر مرگ هستند نسبت به شماره بقیه جمعیت کم باشد، حرکت طبیعی جمعیت در جهتی صعودی روی می‌دهد. در این صورت مطالعه افزایش

1. W. F. Ogburn and W. M. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, P. 426.

طبیعی جمعیت شامل سه موضوع عمده است: افزایش زایش، کاهش مرگ و دراز شدن عمر.

I. افزایش زایش

افزایش زایش معلول عوامل گوناگون مخصوصاً بهبود وضع اقتصادی اجتماع است. این نکته از ملاحظه تغییرات جمعیت اروپا به خوبی دریافت می‌شود. در این قاره از نیمه سده نوزدهم تا ۱۹۴۰ شماره نوزادان نسبت به شماره جمعیت همواره کاهش یافت، اما در ۱۹۴۰ ناگهان ترقی کرد، و از آن پس هیچ‌گاه به وضع پیش از ۱۹۴۰ باز نگشت. جمعیت ایالات متحد آمریکا نیز از اوایل قرن نوزدهم تا ۱۹۳۴ چنین وضعی داشت، ولی از آن پس رو به فزونی رفت.^۱

برای تبیین کاهش جمعیت مغرب زمین در گذشته می‌توان گفت که اروپاییان در سده نوزدهم به اقتضای دشواری‌های اقتصادی جدید، به فکر محدود کردن خانواده‌های خود افتادند و به ناگزیر برای جلوگیری از کودک زایی تدابیری کردند. سپس این تدابیر در ایالات متحد و کانادا و نی‌ویوریلند و استرالیا به کار می‌رفتند. همچنین برای تبیین افزایش جمعیت در سال‌های اخیر می‌توان گفت که فزونی شماره نوزادان در سال‌های اخیر زاده بهبود اقتصادی اندکی است که مخصوصاً پس از جنگ جهانی دوم در زندگی مردم جنگ زده و پریشان حال مغرب زمین پدید آمد و آنان را به خانواده و توسعه آن راغب گردانید. در ایالات متحد آمریکا پیش از جنگ دوم جهانی تعداد نوزادان در هر هزار تن از جمعیت فقط ۱۸/۴ بود. ولی پس از جنگ این نسبت به ۲۶/۶ رسید.^۲ گرفتاری‌های اقتصادی پس از جنگ قسمتی از دستگاه صنعتی ایالات متحد را به آستانه تعطیل کشانید، اما چنان که می‌دانیم چندی پس از جنگ جهانی دوم جنگ کره در گرفت و مجدداً دستگاه صنعتی ایالات متحد را به خدمت جنگ در آورد و جامعه را از بی‌کاری و بحران اقتصادی رهانید. بعد از آن نیر به برکت در گرفتن جنگ سرد و آماده شدن ایالات متحد برای جنگ جهانی احتمالی آینده، رونق اقتصاد آمریکایی همچنان حفظ شد. بر اثر این رونق اقتصادی، درآمد اعضای جامعه بالا رفت، و در نتیجه آن سن زناشویی پایین آمد، شماره زناشویی و زایش بالا رفت و جمعیت فزونی گرفت.

۱. همان، ص ۴۱۱ - ۴۱۰.

۲. همان، ص ۴۱۱.

پیکر ۴۱. نسبت نوزادان در چند کشور در ۱۹۵۲

کشور	نوزادان (در هر ۱۰۰۰ تن)
سوئد	۱۵/۴
انگلیس	۱۵/۹
آلمان غربی	۱۵/۵
فرانسه	۱۸/۷
ایتالیا	۱۹/۹
اسپانیا	۲۰/۶
ایرلند	۲۱
یوگوسلاوی	۲۸/۳
لهستان	۳۰/۵
استرالیا	۲۲/۹
ایالات متحد آمریکا	۲۴/۷
ژاپون	۲۱/۵
سیلان	۳۹/۴
برمه	۴۹/۲
پرو	۳۰/۶
آرژان تین	۲۴/۶
ونزوئلا	۴۶/۱
مکزیک	۳۴/۶
گواتمالا	۵۱/۳

پیش بینی کرده‌اند که در اجتماعات صنعتی آینده سن زناشویی پایین خواهد آمد، و در آن صورت امکانی برای کاهش نوزادان آن اجتماعات در میان نخواهد بود، مگر آن که بحران اقتصادی درگیرد و زناشویی و تشکیل خانواده را دشوار گرداند، یا جنگ جهانی پیش آید و به ماجرای بشریت خاتمه دهد.

II. کاهش مرگ

دو عامل است که از جمعیت یک اجتماع می‌کاهد. یکی از این دو مرگ افراد

است، و دیگری مهاجرت افراد است به خارج. اگر در جامعه‌ای دیرگامی تعداد مردگان و تعداد نوزادان برابر باشند، جمعیت جامعه ثابت می‌ماند، ولی اگر شماره مردگان بیش از شماره نوزادان باشد، جمعیت در معرض نابودی قرار می‌گیرد.

پیکر ۴۲. نسبت مردگان ایالت متحد آمریکا در ۱۹۰۰ و ۱۹۵۰

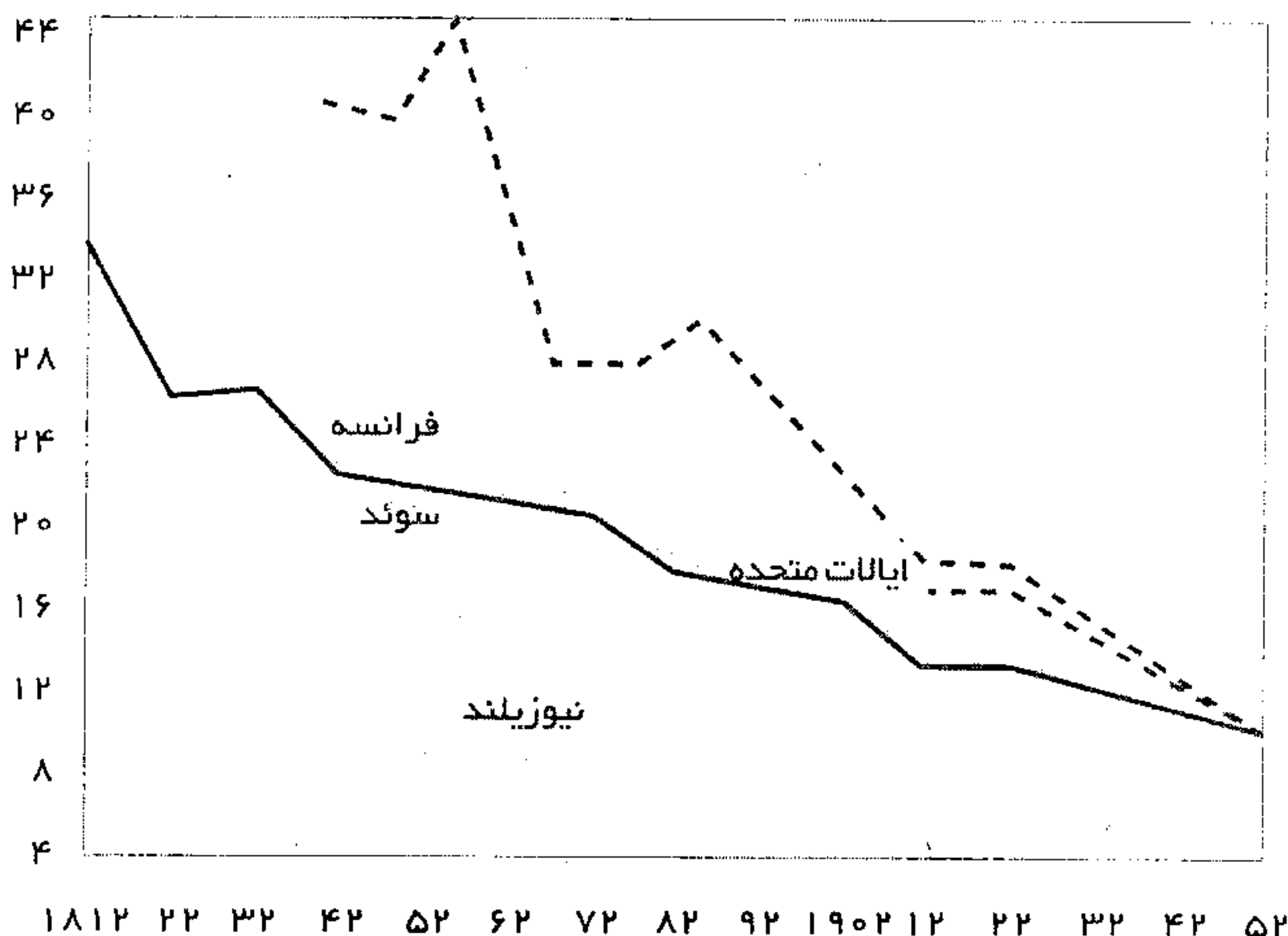
مردگان	۱۹۰۰ (در هر ۱۰۰۰ تن)	۱۹۵۰ (در هر ۱۰۰۰ تن)
یک ساله به پایین	۱۶۲/۴	۳۳
یک تا ۴ ساله	۱۹/۸	۱/۴
۵ تا ۱۴ ساله	۳/۹	۰/۶
۱۵ تا ۲۴ ساله	۵/۹	۱/۳
۲۵ تا ۳۴ ساله	۸/۲	۱/۸
۳۵ تا ۴۴ ساله	۱۰/۲	۳/۶
۴۵ تا ۵۴ ساله	۱۵	۸/۵
۵۵ تا ۶۴ ساله	۲۷/۲	۱۹/۱
۶۵ تا ۷۴ ساله	۵۶/۴	۴۰/۷
۷۵ تا ۸۴ ساله	۱۲۳/۳	۹۳/۳
۸۵ ساله به بالا	۲۶۰/۹	۲۰۲

در سده کنونی بر اثر تکامل جامعه‌ها و بهبود خوردونوش و پیشرفت بهداشت، از وفور مرگ مخصوصاً در دوره‌های خردسالی و جوانی و میان سالی کاسته است. در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۰۰ بیش از ۱۶۲ تن از هر هزار کودک نوزاد در گذشتند، در صورتی که در سال ۱۹۵۰ فقط ۳۳ در هزار نوزادان جان سپردند، و بر روی هم پیش از سن پنجاه و پنج احتمال مردن بسیار کم شده است.^۱ در سایر کشورهای پیش رفته نیز مرگ افراد انسانی به تعویق افتاده و شماره نوزادگان از شماره مردگان افزون‌تر شده است. در هر یک از سال‌های بین ۱۸۷۱ و ۱۸۸۰ تعداد مردگان در سوئد و نروژ و دانمارک و

حرکت طبیعی جمعیت / ۲۹۷

انگلیس به طور متوسط به ۲۰ در هزار، و در فرانسه و بلژیک به ۲۳ در هزار، و در آلمان و اتریش و اسپانی و ایتالیا به ۳۰ در هزار جمعیت می‌رسید. ولی در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۳ این رقم در سوئد و نروژ و دانمارک و انگلیس از ۱۰/۳، و در فرانسه و بلژیک از ۱۲/۵ و در آلمان و اتریش از ۱۱/۴، و در اسپانی و ایتالیا از ۱۰/۲ تجاوز نمی‌کرد.

پیکر ۴۳. کاهش نسبی مرگ



III. دراز شدن عمر

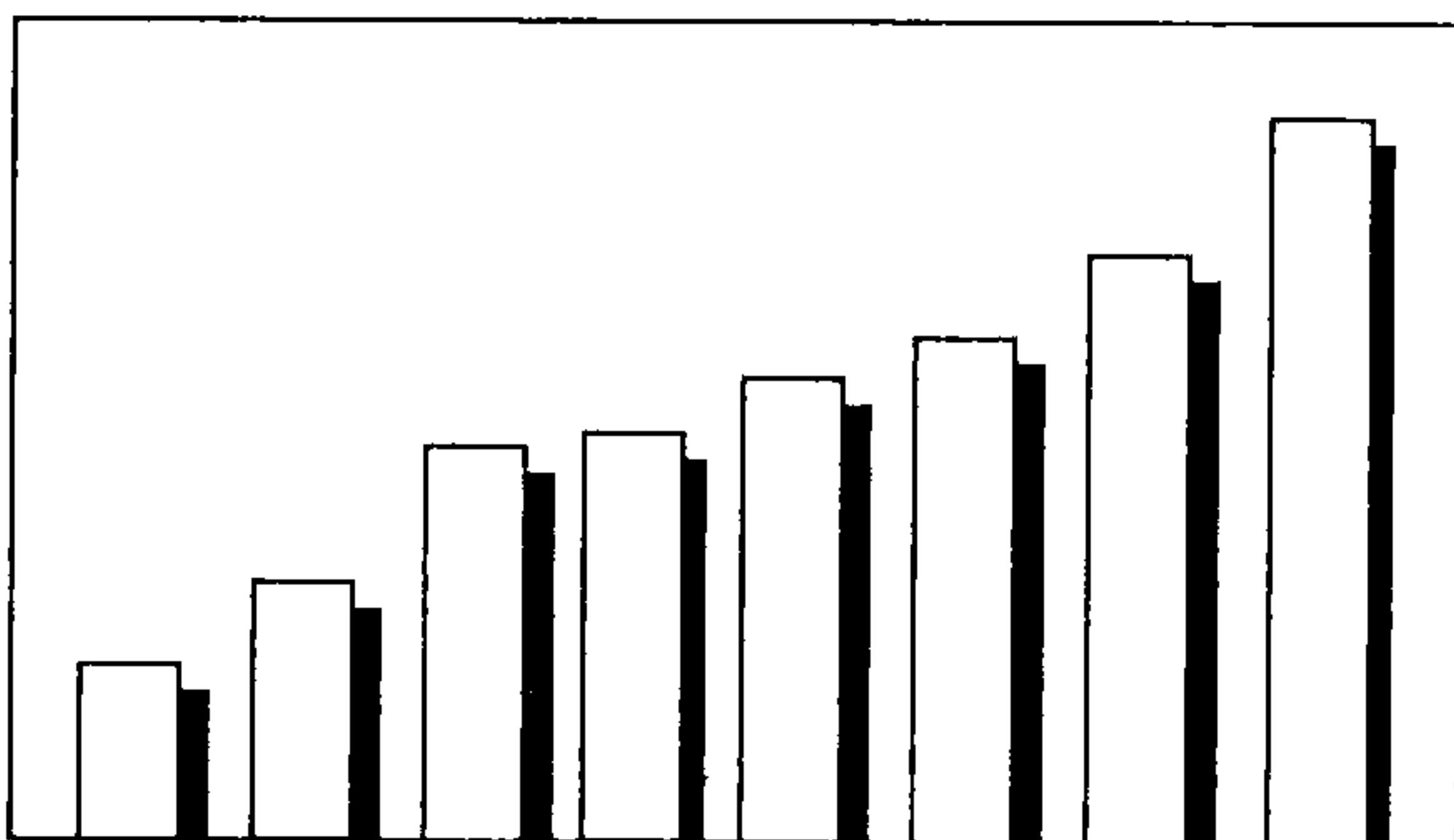
هر جانوری برای صیانت ذات خود و گریز از استحاله‌ای که مرگ نام دارد، همواره تلاش می‌کند. در عالم انسانی از دیر باز تدابیر گوناگونی برای حفظ زندگی و دراز کردن دوره آن اتخاذ شده و نتایجی به دست داده‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که همواره بر امکانات حفظ زندگی و درازی عمر افزوده است. به نظر جمعیت شناسان، عمر متوسط انسان در آغاز عصر فلز هیجده سال بوده است، و این رقم در اروپای قرون

1. United States Bureau of the Census: *Historical Statistics of the United States, 1789-1945*, Washington D.C., 1945, p. 49.

وسطی به سی و سه رسیده و از آن پس به اقتضای تکامل اجتماعی همواره بالا رفته است. اکنون عمر متوسط در جامعه‌های پیش رفته نزدیک به ۷۰ است: در فرانسه ۶۶/۳ (سال‌های ۵۱ - ۱۹۵۰)، در کانادا ۶۸/۶ (سال‌های ۵۲ - ۱۹۵۰)، در ایالات متحد آمریکا ۶۸/۸ (سال ۱۹۵۳)، در انگلیس ۶۹/۷ (سال ۱۹۵۲) و در نیوزیلند ۷۰/۳ (سال‌های ۵۲ - ۱۹۵۰).^۱

با این همه هنوز عمر متوسط در نواحی بسیار و از آن جمله آسیا و افریقا اندک است، و عوامل گوناگون مخصوصاً استثمار خارجی و استعمار داخلی سبب شده‌اند که نسبت جوانان به پیران بسیار زیاد باشد و به قول جمعیت‌شناسان، «جوانی جمعیت» زندگی اجتماعی را به مخاطره اندازد.

پیکر ۴۴. افزایش طول عمر در تاریخ انسان



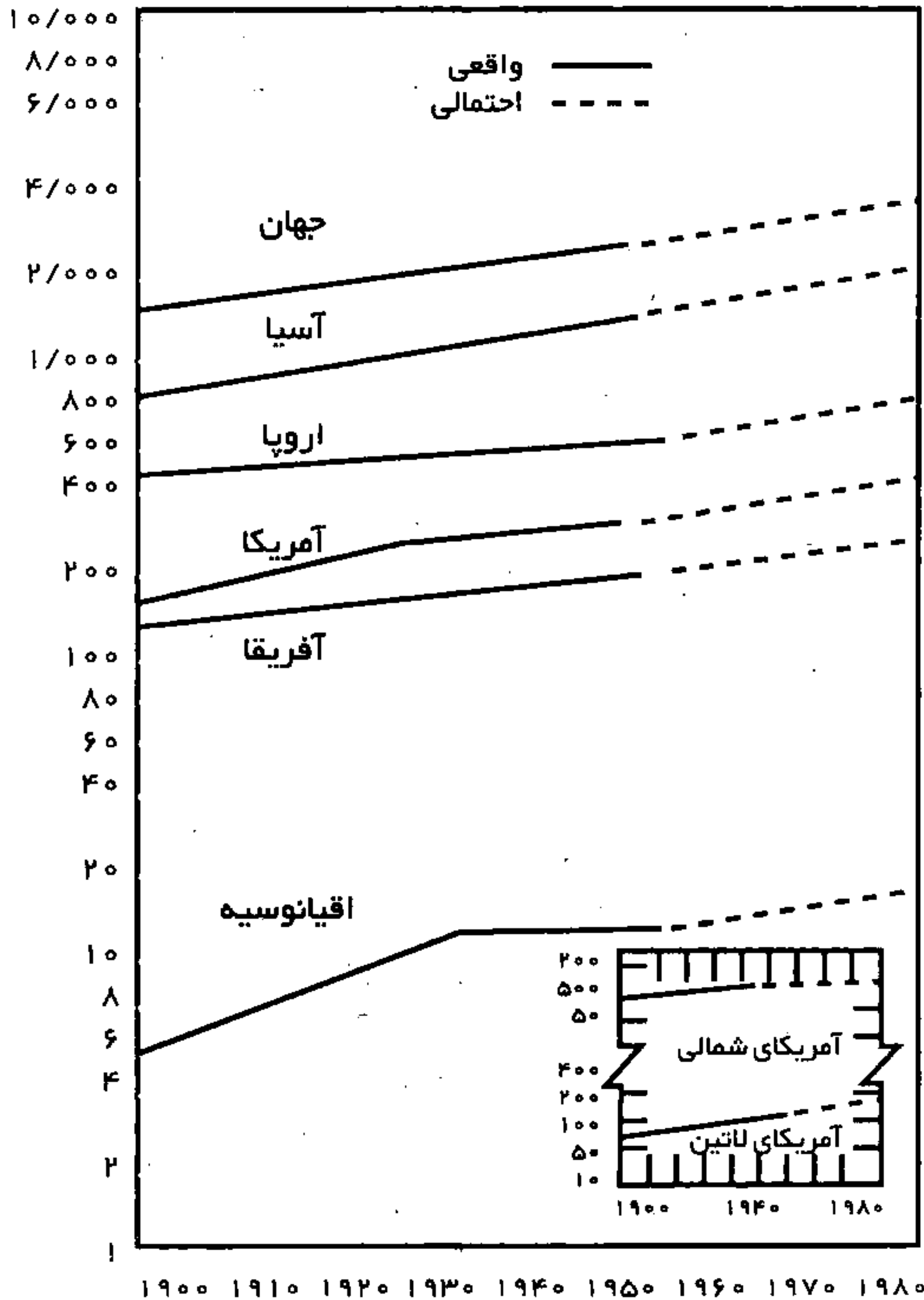
IV. افزایش جمعیت

از زمانی که انسان از دوره اقتصاد گردآوری خوراک به دوره اقتصاد تولید خوراک منتقل شد و دست از سرگردانی برداشت و به ایجاد ده و شهر پرداخت، جمعیت زمین رو به افزونی رفت. در آغاز دوره گردآوری افزایش جمعیت بسیار کند بود و در هر قرن از

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۴۲۱.

۰/۱ یا ۰/۲ درصد تجاوز نمی کرد. اما بعداً سرعت گرفت و در عصر امپراتوری روم در

بیکر ۴۵، افزایش احتمالی جمعیت قاره‌ها تا ۱۹۸۰



هر قرنی به ۶ تا ۱۰ درصد رسید. جمعیت زمین در سال ۱۶۵۰ در حدود

۵۵۰,۰۰۰,۰۰۰ تن و در ۱۸۵۰ نزدیک ۱,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ تن بود، و از این دو رقم برمی‌آید که جمعیت زمین از ۱۶۵۰ تا ۱۸۵۰ از دو برابر گذشت، چنانکه در فاصله ۱۸۵۰ و ۱۹۵۰ هم دو برابر شد.^۱ جمعیت کنونی زمین تقریباً سه میلیارد است و به شدت افزایش می‌یابد. در سال ۱۹۶۵ رقم افزایش در برخی از کشورها چنین بود. چین ۱۳ میلیون هند ۱۲ میلیون، برزیل ۲/۵ میلیون، آندونزی ۲/۳ میلیون، پاکستان ۲ میلیون، و مکزیک ۱/۳ میلیون.^۲ مطابق پیش‌بینی‌های علمی که از طرف سازمان ملل متحد صورت پذیرفته‌اند، جمعیت زمین همواره افزایش خواهد یافت. تا سال ۱۹۸۰ افزایش سالیانه جمعیت زمین به طور متوسط ۱۵ در هزار خواهد بود. ولی البته همه کشورها از این لحاظ وضعی یکسان نخواهند داشت. می‌توان نسبت افزایش چهار قاره را چنین پیش‌بینی کرد: اروپا و آمریکای شمالی و اقیانوسیه ۹ در هزار، آفریقا کمتر از ۱۵ در هزار، و آمریکای لاتین ۲۲ در هزار.^۳

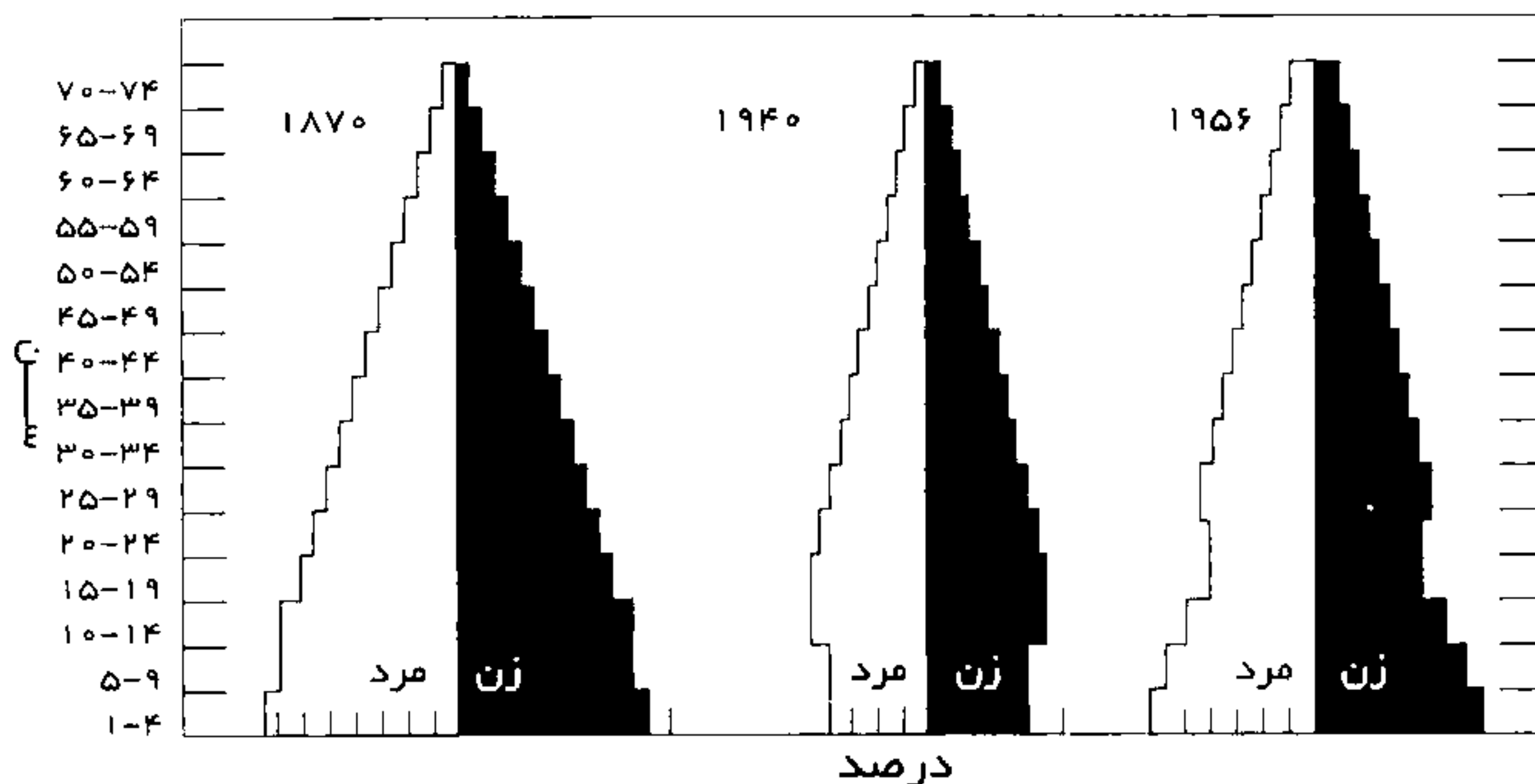
افزایش دائم جمعیت اجتماعات سبب می‌شود که ترکیب جمعیت آن‌ها همواره دگرگون شود. جمعیت یک اجتماع در هر دوره از لحاظ سنی شامل گروه‌های متعدد مانند نوزادان، کودکان، نوجوانان، جوانان، میان‌سالان و سال‌خوردگان است. هر تغییری که در شماره جمعیت یا طول عمر متوسط یک اجتماع روی دهد، در کمیت این دسته‌ها موثر است. در پیکر ۴۶ گروه‌های سنی ایالات متحد آمریکا در سه زمان - ۱۸۷۰ و ۱۹۴۰ و ۱۹۵۶ - می‌بینیم. هر گروه سنی شامل پنج سال است، و گروه‌های سنی هر یک از این سه دوره به صورت یک هرم نمودار شده‌اند. چنان‌که ملاحظه می‌شود، تغییرهایی که در عمر متوسط و شماره جمعیت هر دوره روی داده‌اند، به نوبه خود تغییرهایی در شکل هرم آن دوره پدید آورده‌اند. کاهش زناشویی و زایش در سال‌های بحرانی ۱۹۲۰ و ۱۹۴۰ باعث شده است که در ۱۹۴۰ از شماره نوزادان و کودکان بکاهد. همچنین افزایش مهاجران در ربع اول قرن بیستم سبب شده است که در ۱۹۴۰ بر شماره اعضای گروه‌های سنی بین ۴۰ و ۵۵ بیفزاید. بر همین شیوه بر اثر افزایش زناشویی و زایش در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۵۶ شماره کودکان بالا رفته

1. I. Bestuzhev-Lada and O. Pisarezhevsky: « Population Explosion », *Sputnik Monthly Digest*, April 1968, p. 146.

2. B. Urlanis: « The Problem of Overpopulation », *ibid*, 1966, p. 154.

۳. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۴۲۹.

پیکر ۴۶. گروه‌های سنی در ایالات متحد آمریکا



۷. دشواری‌های ناشی از افزایش جمعیت

در سده نوزدهم مال توس (Malthus)، اقتصاد شناس انگلیسی از افزایش سریع جمعیت به وحشت افتاد. مال توس گمان می‌برد که ثروت اجتماع و سطح زندگی مردم تابع دو عامل - تعداد جمعیت و مقدار خوراک - است. از این رو افزایش جمعیت را مقدمه کاهش خوراک و پایین آمدن سطح زندگی شمرد و اعلام داشت که جمعیت موافق تصاعد هندسی بالا می‌رود، در صورتی که توسعه زمین‌های فلاحتی بنا بر تصاعد عددی صورت می‌گیرد.^۱

تردید نیست که دشواری‌های بسیاری از افزایش سریع جمعیت زاده می‌شوند. این دشواری‌ها را می‌توان به دو دشواری عمده تحویل کرد: دشواری تهیه خوراک کافی و دشواری تدارک سایر وسایل زندگی.

۱. **دشواری تهیه خوراک:** هم اکنون ملت‌های بسیار غذای کافی ندارند، و از این رو اورگانیزم‌های اعضای آنها از کالوری کافی بهره‌ور نیستند. در قاره پر جمعیت آسیا

۱. همان، ص ۴۲۴.

2. T. R. Malthus: *An Essay on the Principle of Population*, New York, 1909.

روزانه به هر تن بیش از ۲۳۰۰ کالوری نمی‌رسد، در صورتی که در آمریکای شمالی هرکس از ۳۲۰۰ کالوری برخوردار می‌شود.^۱

اگر مساحت زمین‌های زراعتی را به شماره جمعیت کنونی زمین تقسیم کنیم، به هر فرد قطعه زمین معین خواهد رسید. حال اگر جمعیت زمین تا ۱۹۸۰ نزدیک ۵۰ درصد افزایش یابد ولی بر وسعت زمین‌های کشاورزی نیفزاید، سهم هر فرد فقط $\frac{۲}{۳}$ سهم کنونی خواهد شد.^۲ این نیز مسلم است که گسترش زمین‌های زراعتی نامحدود نیست. مجموع مساحت خشکی‌های زمین نزدیک پانزده میلیون هکتار است، ولی اکنون تنها هفت درصد آن کشت می‌شود. محتملاً می‌توان در آینده این هفت درصد را به پانزده درصد رسانید. اما تجاوز از این نسبت بسیار دشوار است، زیرا بیش‌تر زمین‌های کره ما اساساً قابل کشت نیستند.^۳ اگر جمعیت زمین به همان نسبتی که در سه قرن گذشته افزون شده است، در آینده هم افزونی گیرد، مسائل دشواری پیش خواهد آمد. آیا کره زمین برای سکونت و تغذیه انسان کافی خواهد بود؟ آیا آسایش انسان‌ها از میان نخواهد رفت؟ آیا سطح زندگی انسانی تنزل نخواهد کرد؟

۲. دشواری تهیه سایر وسایل زندگی: دشواری بزرگ دیگری که از افزایش سریع جمعیت می‌زاید، مربوط به تهیه خانه و ساز و برگ خانه و آموزش گاه و بیمارستان و وسایل آمد و رفت هزاران هزار تن است. تدارک این وسایل دشواری فراوان دارد، ولی از تهیه خوراک جمعیت متراکم آینده آسان‌تر است. تکامل اقتصادی به انسان اجازه می‌دهد که با سرعتی بیش از سرعت افزایش جمعیت به تولید کالا پردازد، چنان که از ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۳ سالیانه $\frac{۳}{۷}$ درصد بر تولید این گونه وسایل افزوده است، حال آن که یک درصد بر جمعیت زمین اضافه شده است.^۴ با این همه تهیه وسایل گوناگون زندگی مخصوصاً خانه و آموزش گاه و بیمارستان و گردش گاه برای میلیون‌ها انسان مستلزم حل مسائل فراوان است.

هنگام بحث درباره دشواری‌های افزایش جمعیت، باید متوجه بود که اولاً این دشواری‌ها به آن شدتی که مال توس می‌پنداشت خطرناک نیستند، و ثانیاً چاره‌هایی برای رفع آن‌ها اندیشیده شده‌اند. در برخی از دوره‌ها جمعیت به نسبتی که مال توس پیش بینی

۱. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۴۳۰.

۲. همان، ص ۴۰۲.

۳. همان.

4. W. S. & E.S. Woytinsky: *World Population and Production*, New York, 1953, p. 752.

کرده است، افزایش نیافته، و بالاتر از این، تولید کشاورزی با سرعتی بیش از انتظار او توسعه پذیرفته است. در ۱۸۶۰ تعداد نوزادان در نه کشور شمال باختری اروپا ۳۴/۱ در هزار جمعیت آن کشورها بود، حال آن که هفتاد و پنج سال بعد این رقم پایین آمد و نصف شد.^۱ در دهه‌های اخیر نه تنها تولید غذای طبیعی بلکه تولید خوراکی‌های مصنوعی سخت ترقی کرده است، و انتظار می‌رود که روزی انسان بتواند در کف اقیانوس‌ها سکونت و زراعت کند و در همه خشکی‌ها از منابع گوناگون طبیعی سود جوید و حتی از آفتاب و آب و کلوروفیل گیاهان و ترکیبات کربون مواد غذایی بسازد. همچنین با آن که ذخایر زمین رو به کاهش می‌رود، و این کاهش در مورد سرب و روی و قلع و کروم و مس به شدت احساس می‌شود، انسان آینده خواهد توانست به یاری اکتشافات و اختراعات خود و نیز با تسخیر کره‌های دیگر، کمداشتهای خود را جبران کند و نیازهای صنعتی خود را برآورد.

مال‌توس می‌پنداشت که سطح زندگی هر اجتماعی تابع دو عامل - منابع طبیعی خوراک و جمعیت - است. ولی به راستی چهار عامل در سطح زندگی مؤثرند. این چهار عامل منابع طبیعی، اختراعات، هماهنگی اجتماعی و جمعیت هستند. بدیهی است که منابع طبیعی یک جامعه در سطح زندگی مردم آن تأثیر دارد، چنان که پرمایگی منابع طبیعی انگلیس نسبت به منابع طبیعی نروژ یکی از عواملی است که سطح زندگی مردم انگلیس را از سطح زندگی مردم نروژ بالاتر برده‌اند. اختراعات به نوبه خود به بالا رفتن سطح زندگی جامعه کمک می‌کنند. برخی از اختراعات به طور مستقیم و بعضی به طور غیرمستقیم در بهره‌برداری انسان از طبیعت و تولید ثروت مؤثرند. جامعه‌های صنعتی به وسیله اختراعات خود از نیروی آبشارها برای تولید ثروت سود می‌جویند، در صورتی که چنین کاری برای جامعه‌های غیرصنعتی میسر نیست.

هماهنگی اجتماعی (social harmony) یعنی سازگاری شئون متفاوت جامعه مخصوصاً شئون اقتصادی باعث بالا رفتن سطح زندگی مردم می‌شود. هرج و مرجی که پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم در سازمان جامعه‌های اروپایی راه یافت، دیرگاهی سطح زندگی اروپاییان را پایین آورد.

مسئله جمعیت نیز یکی از عوامل مؤثر در سطح زندگی است. اگر جمعیت یک اجتماع به سرعت افزایش یابد و بهبود قابلی در تولید فلاحتی روی ندهد؛ سطح زندگی

مردم آن اجتماع خود به خود پایین خواهد آمد. سطح زندگی در کشورهای پرجمعیت ژاپون و چین و هند بسیار پایین، و در کشورهای کم تراکم نی‌وزیلند و کانادا و ایالات متحد آمریکا نسبتاً بالاست.

این چهار عامل مشترکاً (و نه به تنهایی) سطح زندگی اجتماع را تعیین می‌کنند. از این رو هیچ‌گاه نباید مانند مال‌توس انتظار داشت که سطح زندگی صرفاً بر اثر افزایش جمعیت تنزل کند و جامعه را به خطر اندازد. پیش از جنگ جهانی دوم جمعیت ایتالیا به سرعت افزون می‌شد، ولی در همان حال سطح زندگی بالا می‌رفت. انبوهی جمعیت در اتحاد جماهیر شوروی ۸ تن در یک کیلو متر مربع، در ایالات متحد آمریکا ۱۷ تن، در چین ۴۱ تن، در هند ۹۰ تن، و در انگلیس ۱۹۵ تن است.^۱ اما همچنان که اتحاد شوروی و ایالات متحد با انبوهی اندک جمعیت خود، سطح زندگی بالایی دارند، انگلیس هم با وجود انبوهی عظیم جمعیت، از لحاظ سطح زندگی دارای مقامی بالاست، در صورتی که در چین و هند انبوهی جمعیت زیاد، و سطح زندگی پایین است.

انسان توان آن دارد که با تأمین نظم و عدالت اجتماعی و صلح عمومی و تکامل اختراعات، با موفقیت تام از منابع طبیعی زمین و کره‌های دیگر بهره‌برداری کند و بدین وسیله مخاطرات افزایش جمعیت را از میان بردارد. در این صورت باید گفت که افزایش زایش و کاهش مرگ و دراز شدن عمر و بر روی هم، افزونی طبیعی جمعیت اجتماعات اساساً زاده علل طبیعی نیستند. آنچه این دگرگونی‌ها را به بار می‌آورند، تحولاتی هستند که در زندگی جامعه‌ها روی می‌دهند. هر چه انسان در راه تکامل پیش‌تر رود، برای حفظ و تقویت حیات خود وسایل مناسب‌تری فراهم خواهد آورد و با این شیوه، با سهولت بیش‌تری خواهد زیست، عمری درازتر خواهد داشت و برای زایش و پرورش نوزادان و گسترش اجتماع خود، از امکانات دامنه‌دارتری برخوردار خواهد شد.

نتیجه

۱. «حرکت طبیعی» جمعیت اگر زاده افزایش زایش و کاهش مرگ و دراز شدن عمر باشد، صعودی است و سبب افزایش جمعیت می شود.
۲. وقتی که جمعیتی افزایش یابد، «ترکیب جمعیت» یعنی نسبت گروه‌های آن از لحاظ سن و جنسیت و جز این‌ها تغییر می کند.
۳. رونق اقتصادی اجتماع به افزایش زایش منجر می شود.
۴. تکامل جامعه‌ها با افزایش زایش همراه بوده است.
۵. تکامل جامعه‌ها با کاهش مرگ همراه بوده است.
۶. تکامل جامعه‌ها با دراز شدن عمر همراه بوده است.
۷. افزایش سریع جمعیت مخاطرات بزرگی برای انسان پیش می آورد.
۸. می توان با تأمین نظم و عدالت اجتماعی و صلح عمومی و تکامل اختراعات، مسائل افزایش سریع جمعیت را حل کرد.

بخش ششم

سازمان‌های اجتماعی

می‌خواهیم بدانیم چگونه جامعه بر اثر همسازی اجزای خود از «نظم» برخوردار می‌گردد و به اعتبار آن، خود و هر یک از اجزایش به صورت «سازمان» درمی‌آیند، و چگونه هر سازمانی بر «ساخت» و «کارکرد» معینی دست می‌یابد، و چگونه سازمان‌ها مطابق کارکرد و ساخت خود به رده‌هایی بخش می‌شوند، چگونه تعدادی از کارکردهای مهم اجتماعی، شبکه‌های وسیع و پردوامی به نام «نهاد اجتماعی» و «نظام نهادی» و «مجموعه نهادی» فراهم می‌آورند، و چگونه سازمان‌های اجتماعی مخصوصاً «مؤسسه‌های اجتماعی» در همان حال که رنگ طبقه‌ای دارند، انسان را از توانایی و آزادی بهره‌مند می‌کنند.

می‌خواهیم بدانیم چگونه سازمان‌های اقتصادی جامعه پدید می‌آیند، از دوره‌های گوناگون - دوره «گرد آوری خوراک» و دوره «تولید خوراک» و دوره «تولید ماشینی» - می‌گذرند، و در هر دوره فرهنگ خاصی به وجود می‌آورند، و «اقتصاد کارخانه‌ای» بر چه منوال است و در مرحله اول خود، چه مخاطراتی در پیش دارد.

می‌خواهیم بدانیم که «سازمان‌های حکومتی» چگونه بر اثر گسترش جامعه و در هم شکستن «تجانس اجتماعی» و پیدایش «مالکیت خصوصی» زاده می‌شوند، و چرا در عصر کنونی پیچیدگی و وسعت می‌یابند و «دیوان - سالاری» (بوروکراسی) پر دردسری ایجاد می‌کنند و چگونه به «طبقه حاکم» بستگی دارند.

می‌خواهیم «ستیزه» منظم و خشن گروه‌های مستقل را که در دوره تمدنی ملازم «حکومت» بوده است و «جنگ» خوانده می‌شود، دنبال کنیم و ببینیم چگونه به موازات

تکامل ابزارسازی وسعت گرفته و به تکامل اجتماعی زبان زده و در عصر ما به صورت مخاطره حیاتی جهان‌گیری درآمده است.

می‌خواهیم بدانیم چرا ناتوانی عملی انسان ابتدائی او را به خیال‌پروری و «جادوگری» کشانید، و چگونه در دوره تولید خوراک از نفی جادو، «دین» به بار آمد، چگونه دین در جامعه‌ها گسترده شد، و چرا در عصر جدید از رونق افتاد.

می‌خواهیم بدانیم که خانواده چگونه سازمانی است، و «خانواده مستقل» و «خانواده گسترده» و «خانواده مادر-تباری» و «خانواده پدر-بومی» و جز این‌ها چیستند؛ چه دگرگونی‌هایی در زناشویی دست داده، و «زناشویی گروهی» چگونه به «چند همسری» و «یک همسری» انجامیده، و چگونه «برون-همسری» جای «درون-همسری» را گرفته است.

می‌خواهیم بستگی‌های متقابل سازمان‌های اجتماعی را دریابیم و سر از چگونگی «سازگاری» و «ناسازگاری» آن‌ها درآوریم.

فصل شانزدهم

سازمان‌بندی جامعه

I. مفهوم سازمان اجتماعی

دیده‌ایم که جامعه انسانی جمع پریشانی از افراد انسانی نیست، بلکه واحدی کمابیش متجانس و زاده روابطی استوار است. عناصر جامعه انسانی مانند عناصر سایر مظاهر طبیعت، در عین تکاپو و پراکندگی، نوعی یگانگی یا همبستگی دارند، زیرا به شرحی که گذشته است، همزیستی اعضای جامعه، همسازی و صورت کامل آن، یعنی سازگاری را ایجاب می‌کند، و بر اثر همسازی، نوعی تعادل که هماهنگی اجتماعی (social harmony) یا توازن اجتماعی (social balance) یا تعادل اجتماعی (social equilibrium) یا رابطه هماهنگ (harmonious relationship) نام گرفته است، پدید می‌آید.

اقتضای هماهنگی یا توازن یا تعادل اجتماعی این است که در جامعه نیز مانند سایر مظاهر هستی، روابط کمابیش استواری که مفهوم انتظام (orderliness) را به ما می‌دهند، برقرار گردند. بنابراین نظم (order) که همانا نتیجه نهائی انتظام است، ذات زندگی اجتماعی است، و از این جاست که از دیرباز مفهوم جامعه را با نظم اجتماعی (social order) هم رسانیده‌اند، و باز از این جاست که در این اواخر کسانی مانند پاره‌تو (Pareto) ایتالیایی و پارسونز (Parsons) آمریکایی، کلمه نظام (system) را که به معنی مجموعه‌ای یگانه است، از حوزه علوم فیزیکی و زیستی به حوزه علوم اجتماعی کشانیده و نظام اجتماعی (social system) را جایگزین نظم اجتماعی کرده‌اند.

جامعه یا نظام اجتماعی که به قول پارسونز، مجموعه‌ای است مرکب از افراد یا گروه‌هایی که نسبت به یک دیگر کنش‌هایی متقابل می‌کنند،^۱ به اعتبار انتظام ذاتی یا روابط استوار درونی خود سازمان اجتماعی (social organization) نیز خوانده می‌شود. سازمان مجموعه‌ای است مرکب از جزء‌هایی که هر یک به سود بقیه، عهده‌دار کاری معین است. نمونه کامل سازمان، اورگانیزم یا بدن جان‌دار است: اورگانیزم از اندام‌هایی که به یک دیگر مرتبط‌اند و هر یک کاری معین دارند، تشکیل شده است.

هر سازمانی - چه خرد چه بزرگ - از جزء‌های متعدد ترکیب یافته است. معمولاً جزء‌های سازمان نیز هر یک به منزله دستگامی منظم هستند و بدین سبب سازمان فرعی یا خرده سازمان (sub-organization) یا پاره سازمان (part-organization) به شمار می‌روند. بر این شیوه، همان‌طور که سازمان عمومی جامعه شامل سازمان‌های فرعی متعدد است، هر یک از سازمان‌های فرعی نیز سازمان‌های کوچک‌تری را در بر می‌گیرند، چنان‌که یک آموزش‌گاه سازمانی اصلی است که در عین وحدت، شامل چند کلاس یعنی چند سازمان فرعی کوچک‌تر می‌شود. پس باید گفت که جامعه با آن که خود سازمانی وسیع است، دستخوش سازمان‌بندی (organization) و مشتمل بر سازمان‌هایی با وسعت‌های متفاوت است. ولی البته این سازمان‌بندی مانع آن نیست که جامعه و هر یک از سازمان‌های آن از وحدت سازمانی یا به اصطلاح یگانگی (integration) برخوردار باشند.

هر سازمان یا خرده - سازمان دو وجه اصلی دارد: ساخت و کارکرد. وضع ناشی از روابط نسبتاً پایداری که میان اجزای سازمان برقرارند، ساخت (structure) سازمان است، و هر یک از کارهایی که به وسیله سازمان صورت می‌پذیرد، کارکرد (function) یا مسامحتاً رفتار (behavior) آن است. بی‌گمان ساخت سازمان در کارکرد آن مؤثر است، و تغییر کارکرد نیز منجر به تغییر ساخت می‌شود. اما از میان این دو وجه سازمان اجتماعی، آن که بیشتر مورد توجه جامعه‌شناسان قرار می‌گیرد، کارکرد یا رفتار سازمان است، و به این سبب است که علوم اجتماعی را علوم رفتاری (behavioral sciences) نیز خوانده‌اند.

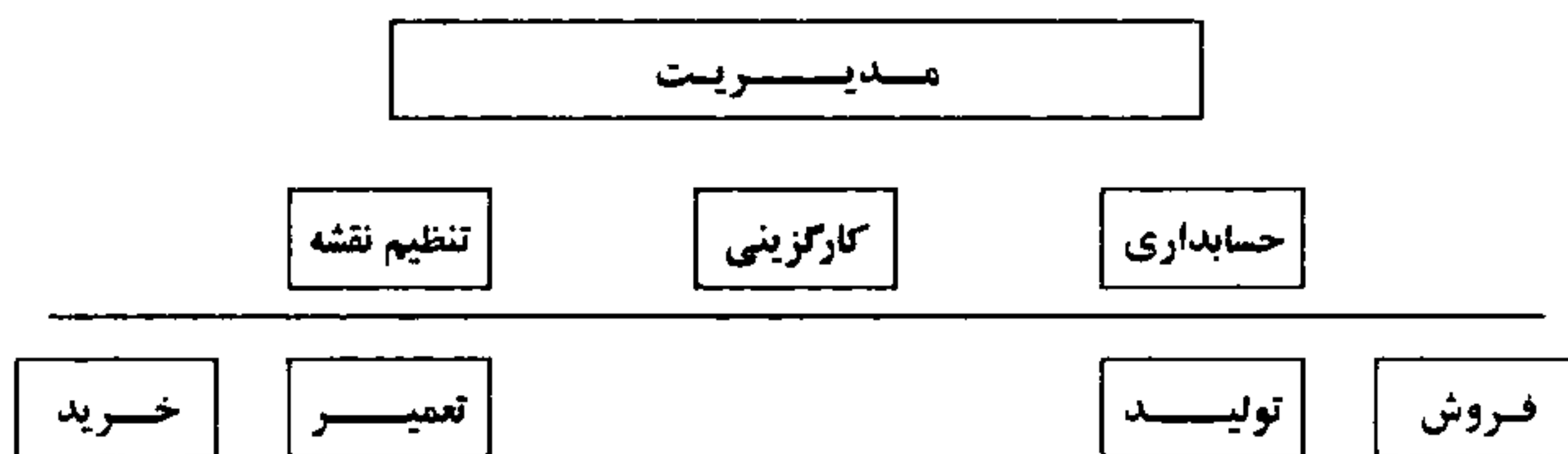
کارکردهای هر سازمان اجتماعی به اقتضای دوام نسبی خود، مایه استواری و ثبات سازمان می‌شوند. از این‌رو هر سازمان اجتماعی موافق کارکردهای خود، هنجارها یا رفتارهای مقبول معینی را برمی‌گزیند و رعایت آن‌ها را از اعضای خود می‌خواهد، و

1. T. Parsons: *Social System*, Glencoe, Ill., 1951, pp. 5-6.

چنان که می‌دانیم هر کس که با دیگران همساز شود و در نتیجه، با هنجارها هم‌نوا می‌کند، مورد پشتیبانی جامعه قرار می‌گیرد و شخص به هنجار به شمار می‌رود، و کسی که از همسازی و هم‌نوا می‌بازماند، در وهله اول شخصی نابه‌هنجار و در مرحله بعد کج‌رو به شمار می‌رود و از فشار و مخالفت سازمان اجتماعی گزند می‌بیند. با این همه اگر هنجاری ریشه‌دار چندگاهی جداً نقض شود، از اعتبار می‌افتد و از میان می‌رود. همچنین اگر رفتار نوظهوری که نقیض رفتار اجتماعی معتبری باشد و بتواند دیرزمانی در برابر آن رفتار معتبر دوام آورد، سرانجام خود به صورت رفتار اجتماعی معتبری درخواهد آمد.

چون خرده سازمان‌ها یا اجزای هر سازمان با یک دیگر همساز یا هماهنگ هستند و سازمان کلی یگانه است، معمولاً رابطه هم‌زمانی (synchronization) میان کارکردهای متفاوت آن برقرار است. مثلاً یک کارخانه پارچه‌بافی مطابق سازمان‌بندی خود، مرکب از چند سازمان فرعی است: سازمان فرعی پنبه پاک‌کنی، سازمان فرعی ریسندگی، سازمان فرعی بافندگی و جز این‌ها. مسلماً همه این سازمان‌های فرعی با یک دیگر کار می‌کنند، و کارکردهای آن‌ها هم‌زمان‌اند.

پیکر ۴۷. هماهنگی سازمانی یک کارخانه



اگر واحدهای گوناگون کارخانه با یک دیگر هماهنگ نباشند، کارخانه از کارکرد عمومی خود بازمی‌ماند.

III. رده‌بندی سازمان‌های اجتماعی

هر یک از سازمان‌های اجتماعی کارکرد یا کارکردهایی دارند و بدین وسیله زندگی انسانی را می‌گردانند. سازمانی که از کارکرد خود بازماند، بی‌ارزش است. توانایی کار -

کردی یک سازمان به مراتب از توانایی‌های کارکردی اشخاصی که آنرا تشکیل می‌دهند، بیشتر است. به عبارت دیگر، اگر توانایی یک تن برابر X باشد، توانایی یک سازمان یک صد نفری $100X$ نیست، بلکه سر به صدها X می‌زند.

معمولاً سازمان‌های اجتماعی تا زمانی که کارکرد آن‌ها مورد حاجت جامعه باشد، دوام می‌آورند و سپس رفته‌رفته متلاشی می‌شوند. با این همه بسیاری از سازمان‌هایی که دیرگاهی پس از نازا شدن خود، باقی می‌مانند و باعث تباهی نیرو می‌شوند.

بر روی هم چگونگی هر سازمان متناسب با چگونگی کارکرد آن است. از این رو همچنان که کارکردهای اجتماعی گوناگون‌اند، سازمان‌ها نیز انواعی دارند. مثلاً حکومت که عملی سیاسی دارد، سازمانی سیاسی به شمار می‌رود، و کارخانه که عاملی اقتصادی است، سازمانی اقتصادی محسوب می‌شود، و ورزش‌گاه که کارکرد آن پرورش تن است، سازمانی پرورشی است.

می‌توان سازمان‌ها را از لحاظ هدف کارکرد آن‌ها به دو بخش کرد:

۱. کارکرد برخی از سازمان‌ها به سوی خارج یعنی متوجه سازمان‌های دیگر است. مثلاً کارکرد یک کارخانه پنبه‌پاک‌کنی اساساً متوجه کارخانه ریسندگی است. به این معنی که اگر کارخانه ریسندگی در میان نباشد، کارکرد کارخانه پنبه‌پاک‌کنی قطع می‌شود. در این صورت هرگاه کارخانه پنبه‌پاک‌کنی نتواند پنبه را برای مصرف کارخانه ریسندگی پاک‌گرداند، عهده‌دار کارکرد اجتماعی مهمی نخواهد بود.

۲. کارکرد برخی از سازمان‌ها به سوی داخل یعنی متوجه اجزای همان سازمان‌هاست. مثلاً کارکرد مهم خانواده در عصر حاضر تأمین آسایش اعضای خود آن است، و خانواده‌ای که از عهده این کار برنیاید، کارکرد اجتماعی مهمی نخواهد داشت. سازمان‌بندی جامعه از لحاظ ساخت دو مقوله به دست می‌دهد: سازمان رسمی و سازمان غیررسمی.

سازمانی که مطابق نقشه پدید آید و هیئت و سلسله‌مراتب مشخصی داشته باشد، سازمان رسمی (formal organization) نام می‌گیرد. روابط اعضای سازمان رسمی روابط خشک و رسمی یا به اصطلاح، از نوع روابط دومین هستند. از این رو سازمان رسمی در سلک گروه‌های غیر خصوصی یا به اصطلاح، گروه‌های دومین می‌آید. اداره یا باشگاه نمونه سازمان رسمی است.

سازمان غیررسمی (informal organization) سازمانی است که برخلاف سازمان رسمی، بنابر نقشه معین به وجود نمی‌آید، و سلسله روابط خشک و جامد بین اعضای آن

برقرار نمی‌شود، بلکه خود به خود، بر اثر حشر و نشر دیرنده و مناسبات دوستانه‌ای که روابط نخستین نام دارند، تشکیل می‌گردد. از این رو باید آن را از نوع گروه‌های نخستین دانست. خانواده و گروه همبازی یا بازی-گروه از این گونه‌اند.

گاهی در عرصه یک سازمان رسمی، سازمانی غیررسمی به بار می‌آید. به این معنی که بر اثر معاشرت و رفاقت اعضای سازمان رسمی، روابط سازمان رسمی یا روابط دومین جای خود را به روابط سازمان غیررسمی یا روابط نخستین می‌دهند، و در نتیجه، بریگانگی سازمان رسمی و قدرت کارکرد آن می‌افزاید، چنان که در ارتش - که البته سازمانی رسمی است - بر اثر دوستی سربازان با یک دیگر، از فشار محیط رسمی سربازخانه و انضباط سربازی می‌کاهد، و کارهای سربازی با رضایت و سهولت بیشتری صورت می‌پذیرند.

III. نهاد اجتماعی

کارکردهای جامعه جریان‌ها یا پویش‌های (processes) پیچیده گوناگون به وجود می‌آورند، و جریان یا پویش نمودی است با تغییر مداوم زمانی. به شبکه‌ای از پویش‌های پیچیده اجتماعی که به هدف‌های مهم معینی ناظر است و کل یگانه‌ای به شمار می‌آید، نهاد اجتماعی (social institution) نام داده‌اند. چون این پویش‌ها معمولاً به یاری وسیله‌هایی متحقق می‌شوند، کلمه نهاد اجتماعی گذشته از معنی اصلی خود، بر محل و ساختمان‌ها و سایر وسایلی که برای این پویش‌ها ضرورت دارند، نیز دلالت می‌کند.^۱ نهادهای اجتماعی متعددند. شبکه پویش‌های خانوادگی به منزله مهم‌ترین نهاد اجتماعی است. شبکه پویش‌های دینی در گذشته نهادی معتبر بوده است، و شبکه پویش‌های بین‌المللی نهادی است که پیش از این به صورتی ناقص و کم‌اهمیت وجود داشته و در عصر حاضر اعتبار فراوان یافته است. همچنین شبکه پویش‌های آموزش و پرورشی اکنون نهادی مستقل است، ولی سابقاً وابسته نهادهای اقتصادی و خانوادگی و دینی شمرده می‌شده است.

معمولاً چند نهاد متجانس به یک دیگر پیوند می‌خورند و یک نظام نهادی (institutional system) به وجود می‌آورند، چنان که در جامعه‌های جدید نظام نهادی

1. H.P. Fairchild (ed.): *Dictionary of Sociology*, New York, 1944, pp. 157 & 284;

J. T. Zdrozny: *Dictionary of Social Science*, Washington, D.C., 1959, p.167.

اقتصادی مرکب از نهادهای گوناگون است همچون نهاد تولید، نهاد داد و ستد، نهاد بانک داری و جز این‌ها. هر نظام نهادی پاسخ‌گوی گونه‌ای از نیازمندی‌های انسانی است. از این رو می‌توان نظام‌های نهادی را به فراخور احتیاج‌های انسانی طبقه‌بندی کرد.

بر روی هم اگر نیازمندی‌های انسانی را به دو شاخه اصلی و فرعی تقسیم کنیم، می‌توانیم نظام‌های نهادی را هم دو گونه بدانیم: نظام‌های نهادی نخستین و نظام‌های نهادی دومین.

نظام نهادی نخستین (primary institutional system) نظامی نهادی است که برای رفع حاجت‌های حیاتی انسانی و بقای جامعه ضرورت تام دارد و از این‌رو جهانگیر است. نظام نهادی اقتصادی مشتمل است بر نهادهای مهم فراوانی که از راه‌های گوناگون، زندگی اعضای موجود جامعه را تأمین می‌کنند، و نظام نهادی خانوادگی مشتمل است بر نهادهای مهم فراوانی که به شیوه‌های متعدد، تولید و تربیت اعضای آینده جامعه را بر عهده دارند. نهادهای دینی که در عصر جدید از اهمیت افتاده‌اند، در گذشته در شمار نظام‌های نهادی نخستین بوده‌اند و نیازهایی را که انسان کهن از لحاظ تبیین کائنات و تأمین آرامش ذهن خود و تثبیت روابط اجتماعی داشته است، بر می‌آورده‌اند.

نظام نهادی دومین (secondary institutional system) نظامی نهادی است که به نیازهای درجه دوم انسانی پاسخ می‌گوید و خود از متفرعات نظام‌های نخستین به شمار می‌رود. از این جاست که نظام‌های نهادی دومین عمومیت و ضرورت جهانی ندارند. در عصر حاضر نظام نهادی اخلاقی و نظام نهادی تربیتی و نظام نهادی هنری و نظام نهادی تفریحی از این جمله‌اند. در گذشته نظام نهادی اخلاقی به صورتی مستقل وجود نداشت، بلکه نهادهای اخلاقی ضمیمه نظام نهادی دینی و نظام نهادی خانوادگی بودند. همچنین در عصرهای پیشین نظامی مختص نهادهای تربیتی یا نهادهای هنری یا نهادهای تفریحی در میان نبود، بلکه نهادهای تربیتی و نهادهای هنری و نهادهای تفریحی جزو نظام نهادی خانوادگی و نظام نهادی دینی و نظام نهادی اقتصادی محسوب می‌شدند.

چون کارکردهای گوناگون اجتماعی با یک دیگر آمیخته‌اند، نهادهای اجتماعی و حتی نظام‌های نهادی به ندرت می‌توانند از تأثیر یک دیگر برکنار مانند. از این رو در موارد بسیار به یک دیگر پیوند می‌خورند، و واحد پیچیده‌تر و دامنه‌دارتری به نام مجموعه نهادی (institutional complex) فراهم می‌آورند، چنان که از دیرباز نظام‌های نهادی اقتصادی و دینی پیوستگی داشته‌اند.

نهادهای اجتماعی شیوه‌های منظم یا زمینه‌های مشخصی برای فعالیت به اعضای جامعه عرضه می‌دارند و موجب نهادی‌گردانیدن (institutionalization) کارکردهای انسانی می‌شوند. نهادی‌گردانیدن جریانی است که انسان را از آغاز زندگی در برمی‌گیرد و نیروهای او را در مسیرهای مجاز و مختار جامعه می‌ریزد و هنجارهای اجتماعی را متحقق می‌کند. از این رو می‌توان گفت که هنجارهای اجتماعی بر دو گونه‌اند: هنجار نهادین (institutionalized norm) و هنجارهای نانهادین (non-institutionalized norm). هنجارهای نهادین آن‌هایی هستند که با آگاهی، از نهادهای مهم اجتماعی مخصوصاً نهادهای حکومتی و دینی ناشی شده‌اند، و هنجارهای نانهادین آن‌هایی هستند که خود به خود در جریان زمان از زندگی اجتماعی برخاسته‌اند. قوانین و مقررات اجتماعی معمولاً از هنجارهای نهادین‌اند، و رسم‌های اجتماعی و میثاق‌های اجتماعی و آداب اجتماعی و تشریفات اجتماعی و شعائر اجتماعی و شیوه‌های قومی و سنت‌های اجتماعی اساساً در شمار هنجارهای نانهادین هستند.

به این ترتیب جریان نهادی‌گردانیدن که برخی از هنجارهای اجتماعی را به شخص تحمیل و او را جامعه‌پذیر (socialized) می‌کند، در تحقق تسلط اجتماعی (social control) سخت مؤثر است. چنین تسلطی را که ناشی از نهادهای اجتماعی است، تسلط نهادی (institutional control) خوانده‌اند.

IV. مؤسسه اجتماعی

مؤسسه اجتماعی (social association) سازمانی است رسمی که دوام و انتظام فراوان دارد و کارکرد یا کارکردهای اجتماعی معینی را عهده‌دار است. شرکت‌ها و باشگاه‌ها و بنگاه‌های حرفه‌ای و آموزشگاه‌ها و اداره‌ها از مؤسسه‌های اجتماعی به شمار می‌روند.

مؤسسه‌های اجتماعی عموماً وابسته نهادهای اجتماعی هستند. زیرا چنان‌که می‌دانیم، مؤسسه‌ها و سایر سازمان‌های اجتماعی، چه رسمی و چه غیررسمی، با کارکردهای خود، نیازهای گوناگون انسانی را برمی‌آورند، و نهادهای اجتماعی همانا کارکردهای مهم و حیاتی انسانی هستند که به صورت پوش‌هایی پیچیده درآمده‌اند. بنابراین سازمان‌های اجتماعی پر اهمیت به منزله وسایل یا عوامل نهادهای اجتماعی هستند.

جامعه‌شناسان در تعریف مؤسسه و نهاد به هیچ‌رو همداستان نیستند.^۱ برخی این دو را به یک معنی می‌گیرند، و برخی مؤسسات اجتماعی مهم را نهاد می‌خوانند. با این وصف رواست که با مک‌ایور (MacIver) همداستان شویم و بپذیریم که مؤسسه سازمانی است برای وصول به یک یا چند هدف، و نهاد پوش‌های ناشی از کارکرد مؤسسه است.^۲

بیکر ۴۸. مؤسسه و نهاد

هدف	نهاد	مؤسسه
آموزش و پرورش انسانی	پوش‌های درسی و امتحانی	آموزشگاه
سود خصوصی	پوش‌های سوداگری و اداری	بنگاه بازرگانی
تأمین زندگی کارگران	پوش‌های مبارزه و برخورد با کارفرمایان	اتحادیه کارگری
آرامش اجتماعی	پوش‌های نیایش	کلیسا
تسلط سیاسی	پوش‌های تبلیغ و مبارزه سیاسی	حزب
انتظام جامعه	پوش‌های زمام‌داری و اداری	دولت

مؤسسه‌های اجتماعی در جامعه ابتدائی پیچیده و متعدد نیستند. جامعه ابتدائی، کوچک و کم جمعیت و شامل روابط اجتماعی ساده و محدود است. بدین علت چنین جامعه نیازی به مؤسسه‌های وسیع گوناگون ندارد. در جامعه ابتدائی مؤسسه ساده یگانه‌ای می‌تواند به چند نوع کارکرد اجتماعی بپردازد، چنان‌که خانواده گذشته از تعهد امر تولید مثل، تهیه خوراک و پوشاک و حفاظت و تعلیم کودکان را هم بر دوش می‌گیرد. با این همه نباید پنداشت که مؤسسه اجتماعی در جامعه کمابیش ابتدائی نادر است. بومیان استرالیایی مؤسسه‌های دینی متعدد و پیچیده دارند. سرخ‌پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) برای گروه‌های سنی متفاوت، مؤسسه‌های گوناگون ترتیب داده‌اند. در میان اینان جنس نرینه به ده گروه تقسیم شده است، و هر گروه برای

1. J. Gould and W. L. Kolb: *A Dictionary of Social Sciences*, London, 1964, pp. 338-339.

2. R. M. MacIver: *Society*, New York, 1959, pp. 15-18.

اداره رقص‌ها و سرودها و اموال و امتیازات خود دارای مؤسسه‌های خاص است.^۱ هرچه جامعه وسیع‌تر و پیچیده‌تر گردد، مؤسسه‌های اجتماعی آن گسترده‌تر و فراوان‌تر می‌شوند. زیرا از طرفی اهمیت برخی از مؤسسه‌ها افزونی می‌گیرد، و از طرف دیگر مؤسسه‌های جدیدی به وجود می‌آیند. از پژوهش‌های گوناگون معلوم شده است که شماره مؤسسه‌های اجتماعی با شماره جمعیت جامعه نسبت مستقیم دارد. مثلاً سه مؤسسه اجتماعی یک جامعه صد نفری را کفایت می‌کنند، در صورتی که اگر جمعیت به ۲۰۰۰ تن برسد، ۲۳ مؤسسه لازم خواهد آمد. این نکته را پیکر ۴۹ به خوبی نشان می‌دهد. از این روست که در کشورهای صنعتی، گذشته از سازمان‌های غیررسمی، صدها مؤسسه رسمی وجود دارند. از این گونه‌اند باشگاه ورزشی، انجمن هنری، انجمن علمی، انجمن تهذیب اخلاق، انجمن جوانان، انجمن نیکوکاری، انجمن خانه و آموزش‌گاه، شرکت تعاونی، اتحادیه صنفی، اتحادیه کارگری، حزب، آموزشگاه، بنگاه بازرگانی، اداره.

پیکر ۴۹. بستگی مؤسسه‌های اجتماعی به جمعیت جامعه

شماره مؤسسه اجتماعی	شماره جمعیت جامعه
۳	۱۰۰
۵	۲۰۰
۶	۳۰۰
۸	۴۰۰
۹	۵۰۰
۱۲	۷۰۰
۱۵	۹۰۰
۲۰	۱۳۰۰
۲۳	۲۰۰۰
۸۵	۶۰۰۰
۳۵۰	۱۷۰۰۰
۴۵۰	۴۲۰۰۰

1. R. H. Lowie: *Primitive Society*, New York, 1920, p. 324.

می‌توان مؤسسه‌های اجتماعی را از جهت‌های متفاوت رده‌بندی کرد. مؤسسه‌ها مانند سایر سازمان‌ها، از لحاظ هدف کارکرد خود بر دو نوع‌اند: مؤسسه‌های نوع اول هدفی داخلی دارند، به این معنی که فقط برای تأمین لذت یا راحت اعضای خود تشکیل شده‌اند، چنان‌که هدف باشگاه ورزشی تأمین نیرومندی و تندرستی اعضای آن است. مؤسسه‌های نوع دوم به هدفی در خارج خود ناظرند، چنان‌که یک انجمن تهذیب اخلاق می‌کوشد تا به وسیله اعضای خود، دیگران را راهنمایی کند. مؤسسه‌های اجتماعی از لحاظ تعداد کارکردهای خود به دو بخش می‌شوند. بعضی از آن‌ها صرفاً عهده‌دار یک کارکرد هستند، و برخی عهده‌دار چند کارکرد. انجمن موسیقی که کارکرد مهم آن ترویج موسیقی است نمونه بخش اول، و آموزش گاه خصوصی که به تحصیل پول و ضمناً بیداری مردم نظر دارد، نمونه بخش دوم است. البته مؤسسه‌های بخش اول با آن‌که فقط یک کارکرد اصلی دارند، می‌توانند کارکردهای فرعی چندی را هم بر عهده گیرند. مثلاً ممکن است انجمن موسیقی در حین کوشش برای حصول مقصد اصلی خود، در تربیت ذوق و خدمات اجتماعی نیز مؤثر افتد.

۷. جنبه طبقاتی سازمان‌های اجتماعی

چون جامعه‌های کنونی به طبقه‌های اجتماعی منقسم شده‌اند، به ناگزیر سازمان‌های اجتماعی نیز رنگ طبقه‌ای دارند. نه تنها اکثر سازمان‌های خصوصی به مرتبه‌های بالای جامعه متعلق‌اند، بسیاری از سازمان‌های عمومی یا حکومتی نیز به نحوی از انحاء وابسته طبقه حاکم جامعه‌اند. اعضای مرتبه‌های پایین جامعه چنان دستخوش فشار و محدودیت هستند که به ندرت می‌توانند پا از صحنه فعالیت روزانه بیرون گذارند. از این رو اکثر آنان فقط در سازمان‌هایی محدود که به زندگی روزانه آنان مربوط‌اند، عضویت دارند. تحقیقی که در محلی واقع در استان نیویورک صورت گرفته است،^۱ نشان می‌دهد که در حدود سال ۱۹۲۰ در میان زنان این ناحیه، آنان که سالیانه کمتر از ۵۰۰۰ دلار درآمد داشتند، به طور متوسط در کمتر از دو (۱/۹) باشگاه عضو بودند، زنانی که درآمد سالیانه آنان میان ۵۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ دلار بود، به طور متوسط در بیش از دو باشگاه (۲/۷) فعالیت می‌کردند، و آنان که درآمدی بیش از ۱۰۰,۰۰۰ دلار

1. G. Lundberg and Others: *Leisure*, New York, 1934.

داشتند، تقریباً عضویت سه باشگاه (۲/۹) را پذیرفته بودند.^۱

در ناحیه آمریکایی دیگر ۴۳ درصد کارگران در هیچ یک از سازمان‌های تفریحی عضویت ندارند، در صورتی که فقط ۲/۶ از سرداگران از این‌گونه سازمان‌ها برکنارند.^۲ در ایلی‌نویز جنوبی ۷۲ درصد کارگران کشاورزی به این‌گونه سازمان‌ها وابسته نیستند، در صورتی که فقط ۱۹ درصد مستأجران املاک و ۱۳ درصد ملاکان رسماً به عضویت سازمان‌های گوناگون اجتماعی درنیامده‌اند.^۳

اما سازمان‌های اجتماعی با آن‌که اکنون رنگ طبقه‌ای دارند و اساساً متوجه منافع طبقه بالای جامعه هستند، برای تحقق سعادت و آزادی عمومی انسان‌ها لازم‌اند. در موارد بسیار آسایش و آزادی انسانی زاده سازمان‌های اجتماعی‌اند. اگر سازمان‌های اجتماعی نباشند، انسان مثلاً دارای اتوموبیل و هواپیما و تلفن و تلگراف نخواهد بود، و در نتیجه دامنه آزادی او در زمینه حرکت از یک جا به جای دیگر و ارتباط اجتماعی تنگ خواهد شد. سازمان‌های اجتماعی البته ناگزیر از آن‌اند که برای تأمین آزادی و رفاه عمومی، بخشی از آزادی خصوصی را از میان ببرند. برای آن‌که مردم شهرهای بزرگ بتوانند آزادانه تردد کنند، لزوماً قسمتی از آزادی تردد افراد به وسیله مقررات رفت و آمد حذف، و با این عمل بقیه آن تضمین می‌شود.

بنابراین خیال‌بافانی که انتظام اجتماعی یا سازمان‌های اجتماعی را مخل آزادی و کامیابی انسانی می‌دانند و با حسرت به دوره‌های سست - نظام پیشین می‌نگرند، برخطا هستند. نظام اجتماعی ضامن آزادی و شادکامی است، و هرچه این نظام مردمی‌تر شود، انسان از امکانات مادی و معنوی بیشتری برخوردار خواهد بود و بر دامنه آزادی و سعادت او خواهد افزود.

آزادی و کامیابی جز بدین مفهوم در عالم انسانی تحقق نمی‌پذیرد. حریت و سعادت مطلق و زندگی بی‌بند و بار به هیچ روی برای کسی که در جامعه به سر می‌برد، میسر نیست - و آیا انسانی هست که بتواند بیرون از جامعه زیست کند؟

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 456.

2. R. Lynd & H. Lynd: *Middletown*, New York, 1929, P. 528.

3. D. H. Lindstorm: «Forces Affecting Participation of Farm People in Rural Organizations», *University of Illinois Bulletin*, 423, p.105.

نتیجه

۱. جامعه بر اثر «همسازی» اجزای خود، از «نظم» برخوردار می‌گردد و به اعتبار این نظم، «سازمان» خوانده می‌شود.
۲. هر سازمان شامل تعدادی سازمان فرعی یا «خرده - سازمان» است. از این رو جامعه نیز سازمان‌های فرعی گوناگونی را دربرمی‌گیرد.
۳. هر سازمان دو وجه دارد: «ساخت اجتماعی» و «کارکرد اجتماعی». ساخت سازمان وضعی است ناشی از روابطی منظم که اجزای سازمان را به یک دیگر پیوسته‌اند، و کارکرد سازمان کار منظمی است که از ساخت سر می‌زند.
۴. سازمان‌ها انواعی دارند مانند «سازمان غیررسمی» که خود به خود به وجود می‌آید و «سازمان رسمی» که مبتنی بر نقشه و سلسله مراتب معین است.
۵. «پویش» نمودی است با تغییر مداوم زمانی، و «پویش اجتماعی» پویشی است ناشی از کارکردهای اجتماعی. به شبکه‌ای از پویش‌های پیچیده اجتماعی که به هدف یا هدف‌های مهم معینی ناظر باشد، «نهاد اجتماعی» گویند، مانند نهادهای اقتصادی و نهادهای خانوادگی.
۶. سازمان رسمی پر دوام و پر انتظامی که کارکرد یا کارکردهای معینی برعهده دارد، «موسسه اجتماعی» خوانده می‌شود، مانند شرکت‌ها و اداره‌ها.
۷. سازمان‌های اجتماعی با آن که معمولاً مصالح طبقه بالای جامعه را پاس داری می‌کنند، برای سعادت و حریت عمومی انسان‌ها ضروری هستند.

فصل هفدهم

سازمان‌های اقتصادی

زندگی اقتصادی انسان شامل همه کارکردهایی است که جامعه برای بقای اعضای خود صورت می‌دهد. به شرحی که قبلاً دیده‌ایم، جریان مناسبات انسان با طبیعت که از زندگی اقتصادی می‌زاید، شامل سه دوره متفاوت است: دوره گردآوری خوراک (food gathering) و دوره تولید خوراک (food production) و دوره تولید ماشینی (mechanical production).

I. دوره گردآوری خوراک

چنان که از شکل دست و پای انسانی برمی‌آید، انسان‌های ابتدایی موجوداتی درخت‌زی بودند. در میان شاخ و برگ درختان به سر می‌بردند و با مواد گیاهی ارتزاق می‌کردند و فقط گاه‌گاهی پا به خاک می‌نهادند و ریشه‌های خوراکی و احیاناً جانوران کوچک را بر غذای درختی خود می‌افزودند. انسان این دوره هنوز با کشت کاری و دام پروری آشنا نبود، و صرفاً از طریق برچیدن خوردنی‌هایی که در پیرامون خود می‌یافت، به زندگی ادامه می‌داد. از این‌رو این دوره را دوره گردآوری خوراک می‌نامند.

دوره گردآوری خوراک شامل دو دور است: دور خوراک گیاهی (plant food) و دور خوراک حیوانی (animal food) یا دور شکار.

۱. دور خوراک گیاهی: در این دور زندگی انسان اساساً در درختان می‌گذرد و خوراک او منحصر به میوه و برگ و جوانه و ریشه گیاهان است. سرخ‌پوستان هوپا

(Hupa) که غذای اصلی آنان بلوط است، نمونه انسان این دورند.

۲. دور خوراک حیوانی یا دور شکار: در این دور انسان‌ها به تدریج درختان را رها

می‌کنند و گوشت و سایر مواد حیوانی را بر خوراک خود می‌افزایند، حشرات و حیوانات کوچک دیگر را به آسانی می‌گیرند، و برای دستگیری جانوران بزرگ‌تر و نیرومندتر ابزارهایی فراهم می‌آورند و فن شکار را ترتیب می‌دهند. سرخ‌پوستان سوز (Sioux) که گوشت گاو میش مهم‌ترین ماده خوراکی آنان است، نمونه انسان این دورند.

در دوره گردآوری خوراک انسان‌ها غالباً در گروه‌های کوچک هم‌تباری که کلان (clan) یا سب (sib) خوانده شده‌اند، گرد می‌آیند و مجتمعاً در جست و جوی گیاهان خوردنی و شکار از جایی به جایی می‌کوچند. اعضای کلان در نخستین مرحله‌های تکامل خود، مشترکاً به همه کارها می‌پردازند، ولی در مراحل بعد انواع کار را بین خود تقسیم می‌کنند. مثلاً شکار به مردان اختصاص می‌یابد، و معمولاً گردآوری گیاهان خوردنی کار زنان می‌گردد. مرداک (Murdock) با جدولی که ذیلاً نقل می‌شود،^۱ نسبت کارهای مردانه و زنانه را در تعدادی از جامعه‌های کمابیش ابتدایی موجود معلوم کرده است.

پیکر ۵۰. نسبت کارهای مردانه و زنانه در جامعه‌های ابتدایی

تعداد جامعه‌ها					نوع کار
اکثرأ زنان	فقط زنان	هم‌مردان هم‌زنان	اکثرأ مردان	فقط مردان	
۰	۰	۰	۱	۳۴	دستگیری پستان‌داران دریایی
۰	۰	۰	۱۳	۱۶۶	شکار
۲	۱	۴	۱۳	۱۲۸	دام‌گذاری
۴	۳	۱۹	۳۴	۹۸	ماهی‌گیری
۲۵	۷	۸	۴	۹	گردآوری صدف
۶۳	۱۳	۱۵	۳	۱۲	گردآوری میوه
۷۴	۱۴	۱۰	۲	۸	نگه‌داری گوشت و ماهی
۷۴	۷	۱۱	۱	۸	گردآوری مواد گیاهی
۱۵۸	۲۸	۹	۱	۵	آشپزی

1. G. P. Murdock: «Comparative Data on Division of Labor by Sex», *Journal of Social Forces*, 15, May 1937, p. 551.

در این دوره کلان‌ها که ناگزیر از جست و جوی خوراک‌اند، حیاتی پر جنبش دارند و نمی‌توانند در یک جا دوام آورند. از این رو فرهنگ این دوره استوار و ریشه‌دار نمی‌شود، و ابزارسازی به ندرت ترقی می‌کند. با این همه بدیهی است که نباید فرهنگ همهٔ جامعه‌های این دوره را همپایه پنداریم، چنان‌که که در مقابل فرهنگ پست بومیان جزیره آندامان (Andaman)، فرهنگ‌های عالی برخی از قبایل سرخ پوست آمریکای شمالی قرار دارند.

زندگی اقتصادی جامعه گردآور با آن‌که بسیار پست است، خود بسنده (autarch) است: نیازمند غیر نیست. این خود بسندگی اقتصادی به کمک عوامل دیگری مانند نبودن وسایل حمل و نقل و دوری آبادی‌ها از یک دیگر، هر یک از جامعه‌های گردآور را به زندگی مستقل خو می‌دهد و از ارتباط مخصوصاً داد و ستد باز می‌دارد.

در این دوره همه وسایل زندگی جامعه مانند زمین و هوا، عمومی و در اختیار همگان‌اند، و تقریباً هیچ چیز از آن فرد نیست. این حیات مشترک به قدری از مقتضیات جامعه‌های جدید دور است که دیرگاهی بسیاری از محققان غربی قادر به فهم و قبول آن نبودند. در جامعه‌های کنونی مغرب زمین فردگرایی و مالکیت خصوصی و سودجویی فردی محور زندگی شمرده می‌شوند. از این رو فرهنگ‌هایی که بر این هنجارها متکی نباشند، از لحاظ بسی از مغرب زمینیان، نا به‌هنجار و خلاف «طبع انسانی» به شمار می‌روند، در صورتی که مطابق آنچه تاکنون گفته‌ایم، انسان طبع ثابتی ندارد و در هر جامعه مطابق مقتضیات فرهنگ آن جامعه، می‌اندیشد و عمل می‌کند.

در دوره گردآوری خوراک اعضای جامعه به صورتی مشترک و مانند تنی واحد از بام تا شام به قصد تهیه غذا و حفظ حیات اجتماعی تلاش می‌کنند و برای این منظور، مشترکاً کارافزار و جنگ افزار می‌سازند. هرکس خود را جزء لاینفک جامعه می‌داند و زحمت یا راحت جامعه را زحمت یا راحت خود می‌شمارد. مفهوم سود شخصی و مالکیت خصوصی بر او مجهول است. ابدأ نمی‌تواند با جمع‌آوری اشیاء و اختصاص دادن آن‌ها به خود، احترام دیگران را جلب کند. کسی ارجمند محسوب می‌شود که دارای قدرت و شجاعت بیشتری باشد و بیش از دیگران به جامعه خدمت کند. پس هرکس هر چه به دست آورد، با شوق عظیم به جامعه عرضه می‌دارد و در اختیار همگان می‌گذارد، بر روی هم در این گونه جامعه‌ها «داشتن» باعث دردسر است،^۱ و از این سبب است که در بین اسکیموهای تنگه برینگ (Bering) وقتی کسی به کسی وامی می‌دهد،

1. R. Linton: *The Study of Man*, New York, 1936, p.144.

هرگز به فکر بازگرفتن آن نیست.

در چنین جامعه‌ای مهمان‌نوازی و بخشندگی از فضایل بزرگ محسوب می‌شوند. سرخ پوستان شمال غربی آمریکا در مراسم بخشش‌گری (potlach) با بذل آنچه دارند، برای خود احترام می‌خرند، چنان‌که در جامعه‌های باستانی هم گشاده‌دستی صفتی پسندیده شمرده می‌شده است. پس ارمغان دادن به صورت یکی از وظایف روزانه درمی‌آید: هرکس می‌کوشد که به هنگام زناشویی و سایر وقایع مهم زندگی مردم پیرامون خود، به آنان هدیه بدهد.

جامعه‌شناس فرانسوی، مارسل موس (Marcel Mauss) می‌گوید که رسم ارمغان دادن در واقع نوعی دادوستد داخلی است، و جامعه ابتدائی به این وسیله نیازهای متنوع اعضای خود را بر می‌آورد، همان‌طور که رسم معروف به دادوستد آرام (silent trade) به منزله تجارت خارجی است: موافق رسم دادوستد آرام، هر گروه چیزهایی را که لازم ندارد، در محل معینی می‌گذارد و به راه خود می‌رود. سپس گروه دیگری که گذارش به آن محل افتد، اگر نیازمند آن چیزها باشد، آن‌ها را برمی‌دارد و در عوض، چیزهای دیگری که مورد نیازش نیست، به جا می‌گذارد و می‌گذرد.^۱

II. دوره تولید خوراک

انسان در دوره گردآوری خوراک حیوانی به تدریج می‌تواند در جریان شکار از وجود سگ سود جوید و به دستگیری و نگه‌داری و رام‌گردانی جانوران سودمندی چون اسب پردازد و دام‌داری و دام‌پروری را بنیاد نهد. ازاین گذشته رفته رفته به طرز رویش گیاهان پی می‌برد و به کشت کاری روی می‌آورد.

دام‌داری و کشت‌کاری که در ابتدا کارهایی تفنی به شمار می‌روند، به مرور ایام اهمیت می‌یابند، و معلوم می‌شود که این دو کار به مراتب سودمندتر از گردآوری خوراک‌اند. پس انسان گردآور به صورت انسان دام‌دار و کشت‌کار در می‌آید، و دوره تولید خوراک آغاز می‌گردد.

کشت کاری که در آغاز بسیار ساده است، در جریان زمان پیچیده و پرداخته می‌شود. از این رو می‌توان دوره تولید خوراک را به دو دور متفاوت بخش کرد:

1. M. Mauss: "Essai sur le don, forme archaïque de l'échange", *L'Année Sociologique*, 1, 1923-1924, pp.30-186.

۱. دُور بیل‌زنی: در این دور انسان فقط با وسایل ناقص از قبیل چوب‌های بیل-مانند کشت کاری می‌کند، و بدین سبب از زمین بهره کافی بر نمی‌گیرد.
 ۲. دُور شخم‌زنی: در این دور وسایل مؤثری مانند خیش اختراع می‌شود و به کار می‌رود. در نتیجه کشت کاری با سهولت ترقی می‌کند و خواربار وفور می‌یابد. در هریک از دُورهای دوگانه دوره تولید خوراک، فرهنگی خاص به وجود می‌آید. از این رو می‌توان از دو فرهنگ دوره کشاورزی یعنی فرهنگ دور بیل‌زنی (hoe culture) و فرهنگ دور شخم‌زنی (plow culture) که از پاره‌ای جهات به یک دیگر می‌مانند، نام برد.
- در آغاز دوره کشاورزی انسان ناگزیر می‌شود که برای مراقبت کشته‌های خود، از سیر و سفر دائم دست‌کشد و در مزرعه خود یا نزدیک آن سکونت کند. این ضرورت انسان را به خانه‌سازی وادار می‌دارد. پیدایش خانه ثابت و بادوام به تدارک افزارخانه کشانیده می‌شود و لزوماً سفال‌گری و بافندگی و صنایع دستی دیگر را به پیش می‌راند. بر اثر فراوانی خواربار و ذخیره خوراک، بازار داد و ستد گرم می‌شود. در هر ناحیه بازارهای هفتگی بر پا می‌گردند و نیازمندی‌های گوناگون مردم را با معامله پایاپای برآورده می‌کنند. از آن گذشته تجارت خارجی نیز رونق می‌گیرد. بسط تقسیم‌کار و تخصص و کشف فلزات و رام کردن اسب و ساختن چرخ و تعبیه وسایل دریانوردی، تولید اضافی و تجارت دامنه‌دار را میسر می‌گرداند. پس میان مردم نواحی دور از یک دیگر روابط گوناگون به وجود می‌آیند. نتیجه نهائی این پیشرفت‌ها پیدایش شهرهای بازرگانی است.
- در دوره گردآوری خوراک همه اعضای جامعه ابتدائی همواره برای بقای خود تلاش می‌کنند، ولی در دوره تولید خوراک بر اثر افزایش تولید و تراکم ثروت، گروهی از مردم می‌توانند بدون کار کردن و رنج بردن زنده بمانند. اینان کسانی هستند که به راه‌های گوناگون بر دیگران مسلط می‌شوند و زمین‌ها و ابزارهای تولید را در اختیار می‌گیرند. پس قاطبه مردم به ناگزیر برای تأمین معاش خود، به آنان روی می‌آورند و خدمات خود را عرضه می‌دارند. به این ترتیب اکثریت انبوه مردم با ابزارهایی که در اختیار اقلیتی کوچک هستند، به کار می‌پردازند.
- در دوره گردآوری خوراک مالکیت مشترک (communal ownership) یا مالکیت عمومی (common ownership) برقرار است، و مطابق آن تقریباً هیچ‌یک از امکانات جامعه در انحصار اشخاص یا گروه‌های معین قرار نمی‌گیرد. اما در دوره

بعد دارایی جامعه به گروه‌ها یا خانواده‌های معین انتقال می‌یابد، و اصل مالکیت خصوصی (private ownership) یا بهتر بگوییم، مالکیت خانوادگی (family ownership) حکم رومی شود. مالکیت خصوصی جامعه را به دو جناح یا دو طبقه اجتماعی تقسیم می‌کند. در مراحل نخستین طبقه بردگان (slaves) در مقابل طبقه برده‌داران (slave-owners)، و در مراحل بعد طبقه رعایا (serfs) در مقابل طبقه زمین‌داران (land-owners) پدید می‌آید.

بدیهی است که از چنین جامعه منقسمی بی‌داد و ناخرسندی و آشوب و شورش می‌زاید، و نیروی انتظامی یا حکومت لازم می‌آید: در هر ناحیه خاندان‌های متنفذ برای فرو نشاندن طغیان مردم در مانده خشمگین، مجموعه‌ای نهادی که مشتمل بر سازمان‌های گوناگون است و حکومت (government) خوانده می‌شود، ترتیب می‌دهند و برای آن سرباز و سلاح گرد می‌آورند. سپس چون منافع خاندان‌های متنفذ هر ناحیه در موارد بسیار با منافع خاندان‌های متنفذ ناحیه‌های مجاور تعارض می‌یابند، بین حکومت‌های نواحی متفاوت جنگ‌های کوتاه و دراز در می‌گیرند. گاهی این جنگ‌ها با آشتی‌های موقت قطع می‌شوند، و گاهی به غلبه حکومت یک ناحیه بر حکومت‌های ناحیه‌های دیگر می‌انجامد، و در نتیجه خان یا رئیس آن حکومت بر خان‌هایاروسای حکومت‌های دیگر چیرگی می‌ورزد و به صورت فغفور یا فرعون یا سلطان یا امپراتور در می‌آید.

III. دوره تولید ماشینی

این دوره با انقلاب عظیمی آغاز می‌شود. به این معنی که ماشین جای کارافزارهای ساده کهن را می‌گیرد، و اقتصاد خانگی (household economy) دیرین به صورت اقتصاد کارخانه‌ای (factory economy) در می‌آید.

۱. ماشین: ماشین ابزاری است پیچیده، مرکب از قطعه‌های گوناگون به هم پیوسته. این خاصیت - مرکب بودن ماشین - همواره مورد نظر مخترعان ماشین بوده است، چنان که لو بلان (Le Blanc) و ویت‌نی (Whitney) در آغاز سده گذشته این نکته را مورد تأکید قرار دادند.

مرکب بودن ماشین فواید بسیار دارد. یکی این است که ساختن ماشین پیچیده یک پارچه کاری آسان نیست، حال آن که ساختن قطعه‌های ساده گوناگونی که بر یک دیگر

سوار می‌شوند و ماشین را تشکیل می‌دهند، چندان دشواری ندارد. فایده دیگر مرکب بودن ماشین این است که می‌توان با بهبود ساختمان قطعه‌های متفاوت، به سهولت در تکامل ماشین کوشید، حال آن‌که تکامل عمومی ماشین یک‌پارچه بسیار دشوار است. فایده دیگر این که ممکن است برای قطعه‌های متفاوت ماشین قالب‌هایی ساخت، و به وسیله آن قالب‌ها یک‌بار و در زمانی کوتاه از هر قطعه هزاران نمونه تولید کرد، حال آن‌که تهیه هزاران ماشین یک‌پارچه - اگر ممکن باشد - دیرزمانی وقت می‌گیرد. مثلاً اگر ساختن یک ماشین به یک هفته وقت نیازمند باشد، به ناچار برای ساختن ده هزار ماشین یک پارچه ده هزار هفته وقت لازم خواهد بود. اما اگر همین ماشین مرکب از قطعه‌های فراوان باشد، و ساختن و سوار کردن مجموع قطعه‌های یک ماشین یک هفته وقت بگیرد، برای ساختن و سوار کردن قطعه‌های ده هزار ماشین بسیار کمتر از ده هزار هفته وقت لازم خواهد بود، زیرا می‌توان یک قطعه کوچک را بر خلاف یک دستگاه بزرگ، با شیوه‌هایی ساده مانند قالب‌گیری تهیه کرد.

فایده دیگری هم برای مرکب بودن ماشین برمی‌شمارند، و آن مصلحت مصرف‌کنندگان است. اگر مصرف‌کننده‌ای یک دستگاه یک پارچه بخرد، باید به محض آن که قسمتی از دستگاه دچار عیبی مهم شد، آن را به دور اندازد، در صورتی که اگر دستگاه، یک پارچه نباشد، مصرف‌کننده می‌تواند به آسانی قطعه معیوب را عوض کند. بنابر این بی‌گمان تولید کثیر یا به اصطلاح، تولید توده‌وار (mass production) ایجاب می‌کند که هر ماشین مرکب از قطعه‌های گوناگون فراوان باشد، و برای ساختن آن قطعه‌ها، وسایل اندازه‌گیری و قالب‌گیری متنوعی اختراع شوند.

۲. اقتصاد کارخانه‌ای: چنان‌که می‌دانیم، از عصر رونسانس به این سو بر اثر انتقال فرهنگ‌های متفاوت به اروپا و تکامل روزافزون جامعه‌های اروپایی اختراع ابزارهای پیچیده یا ماشین‌ها، زندگی اقتصادی مغرب زمین به پیچیدگی می‌گراید و انقلاب صنعتی قرن هیجدهم روی می‌دهد. بر اثر این انقلاب که در قرن‌های نوزدهم و بیستم به بسیاری از جامعه‌های دیگر سرایت می‌کند، صنایع ماشینی با شتابی افزاینده توسعه می‌پذیرند، صنایع دستی را از اعتبار می‌اندازند و در تمام شئون زندگی انسانی رخنه می‌کنند. ماشین - کاری جای دست - کاری را می‌گیرد و اقتصاد کهن که کانونش خانواده بود و بدین سبب اقتصاد خانگی نام داشت، از اهمیت می‌افتد. ماشین نه تنها به مزارع کشیده می‌شود و کمیت و کیفیت تولید کشاورزی را بالا می‌برد، بلکه وسیله تهیه همه وسایل زندگی می‌گردد. تولید عظیم ماشینی داد و ستد را وسعت می‌بخشد و معاملات پیچیده

پولی را جایگزین معاملات ساده قدیم می‌کند. چون در این دوره کارخانه محور زندگی اقتصادی جامعه به شمار می‌رود، می‌توان آن را دوره اقتصاد کارخانه‌ای نامید.

در اقتصاد کارخانه‌ای نیروی ماشین که جانشین نیروی انسان و حیوان می‌شود، همواره شدت و وسعت بیشتری می‌گیرد. چنان‌که از پیکر ۵۱ برمی‌آید، در ایالات متحده آمریکا در میان سده نوزدهم، فقط ۲۵ درصد نیروهای صنعتی از ماشین به دست می‌آمد، در صورتی که در میان قرن بیستم، ۹۸/۶ درصد نیروها از ماشین می‌زاید.^۱ دوره تولید ماشینی یا اقتصاد کارخانه‌ای را می‌توان شامل دو دور دانست:

الف. دور اول: در این دور قلیلی از مردم با وسایل گوناگون بر مواد و ابزارهای تولید صنعتی دست می‌یابند و در نتیجه آن بر جریان تولید و عواید زحمت میلیون‌ها انسان بی‌مایه و بی‌افزار که اجباراً کار یا تنها دارایی خود را به مؤسسات تولیدی عرضه می‌کنند، مسلط می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت که در این دور هر کس سرمایه یعنی چیزی دارد که رباینده کار یا دسترنج دیگران است، بر دیگران سروری می‌کند، و به کار انداختن سرمایه محور تولید اقتصادی جامعه است.

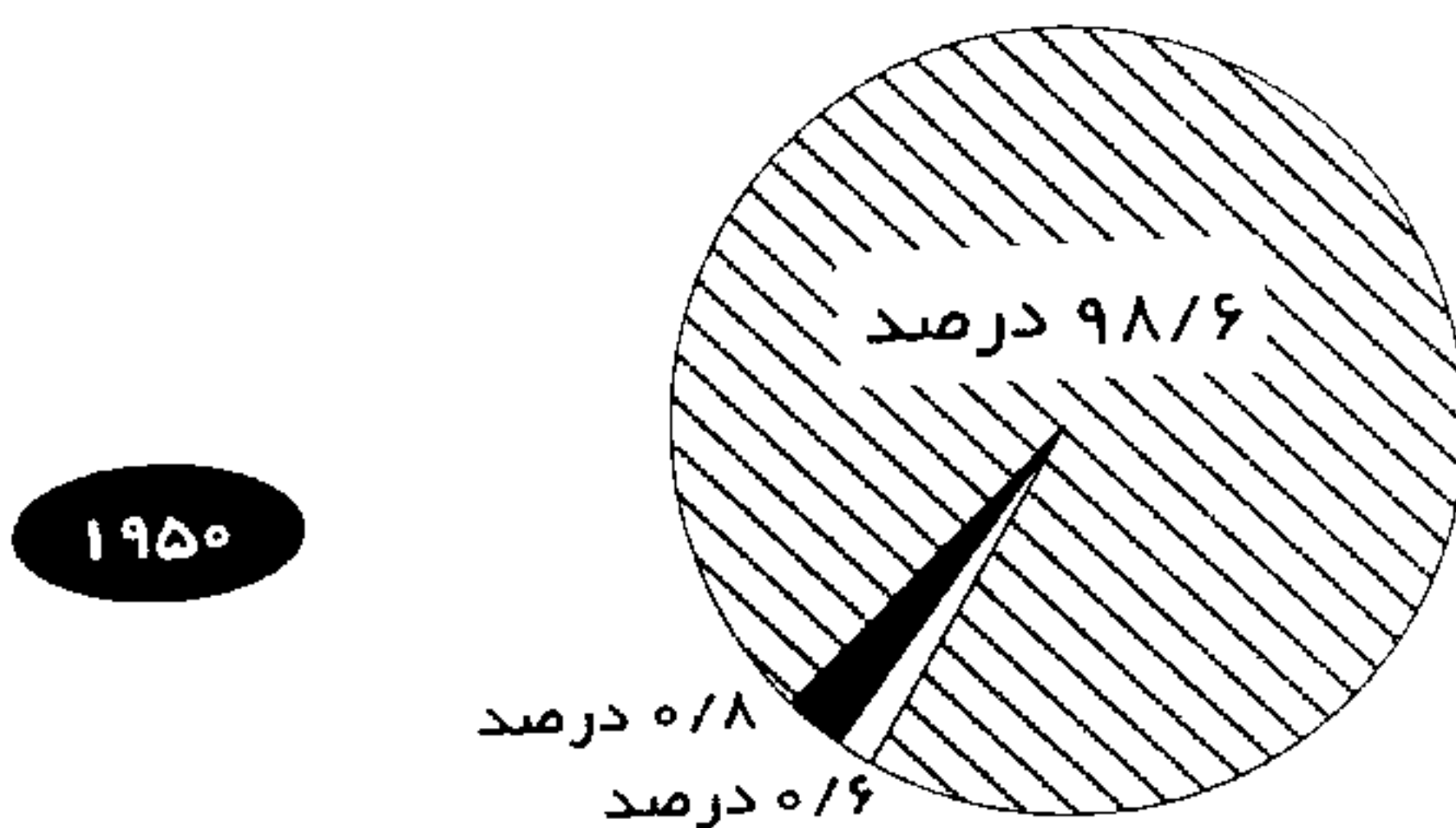
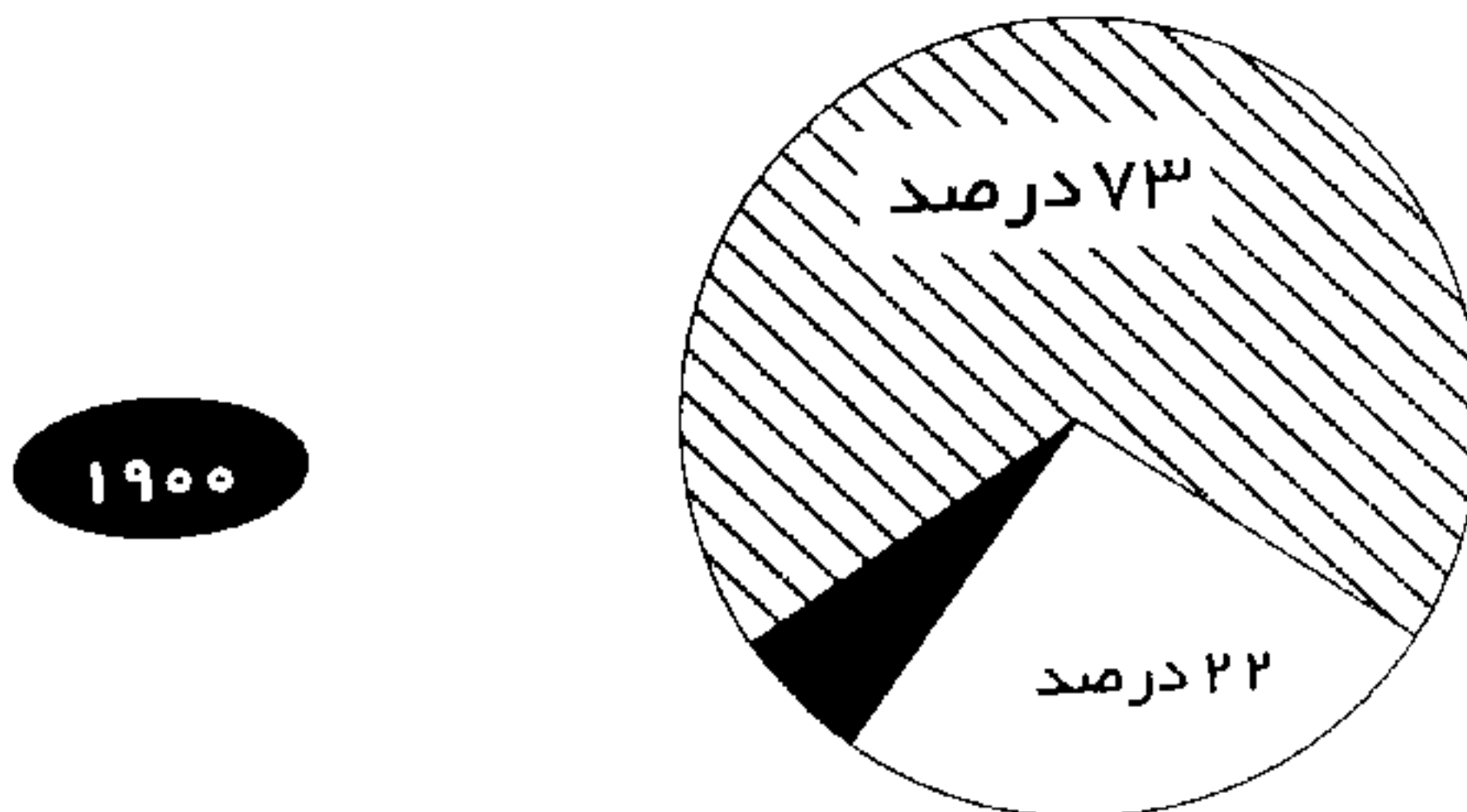
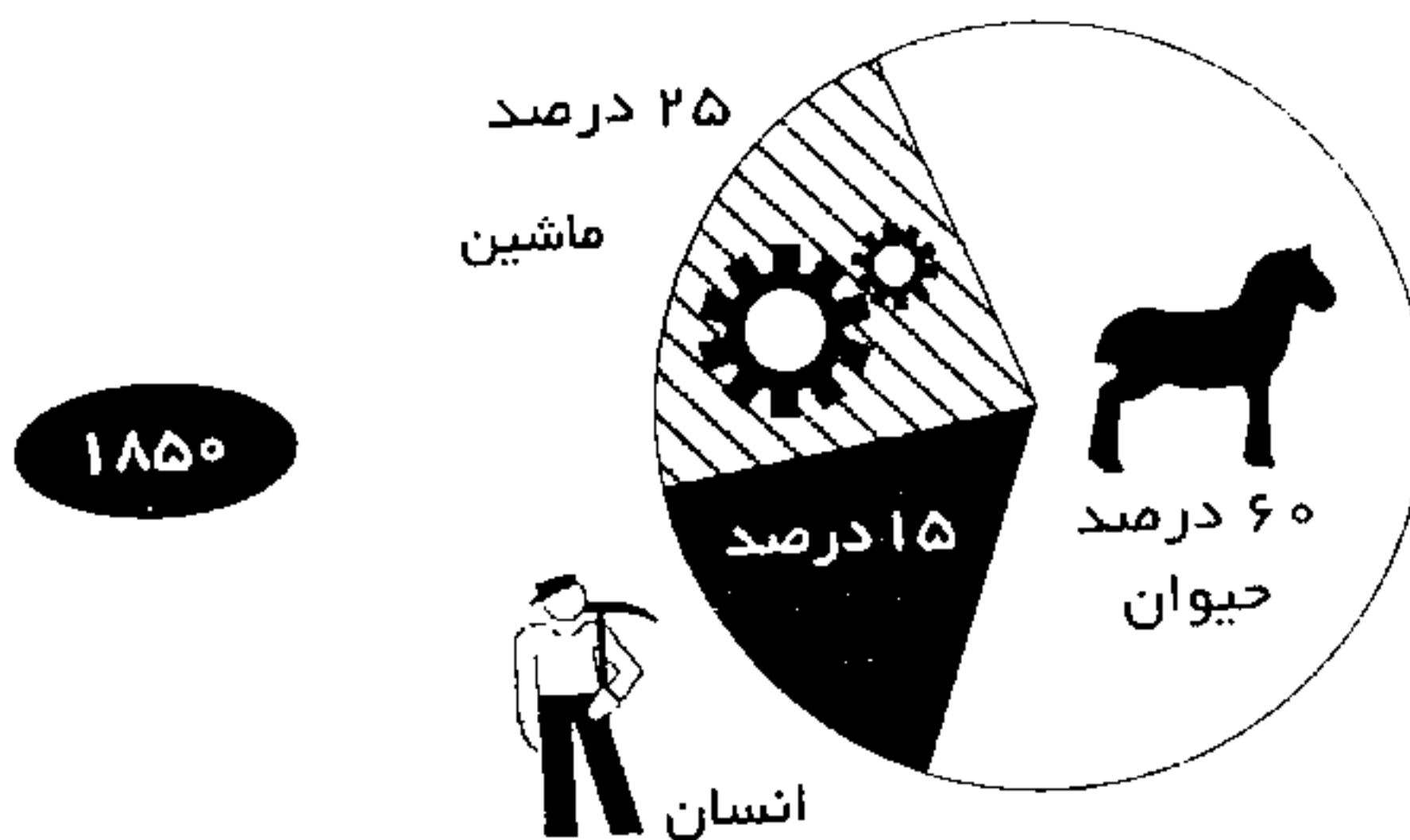
در دور اول تولید ماشینی نه تنها سازمان‌های اقتصادی قدیم دگرگون می‌شوند و سازمان‌های اقتصادی جدیدی مانند کارخانه و شرکت و بانک به وجود می‌آیند بلکه سایر سازمان‌های اجتماعی هم تحول می‌پذیرند و سازمان‌های اجتماعی بی‌سابقه نیز ایجاد می‌شوند.

از یک سو به جای دو طبقه برده‌دار و برده و دو طبقه زمین‌دار و رعیت که در اعصار کشاورزی عامل اصلی تولید جامعه بودند، دو طبقه سرمایه‌دار (capitalist) و کارگر (proletariat) قد علم می‌کنند و به ستیزه دامن‌داری که در دوره‌های پیشین میسر نبود، می‌پردازند. از سوی دیگر بسط صنعت موجب توسعه کارخانه‌ها و تمرکز مردم در شهرها می‌شود. پس شهر و شهرنشینی گسترش می‌یابد. شهر رم در ۱۸۰۰، شهری فلاحتی و دارای ۱۵۰,۰۰۰ تن جمعیت بود، ولی رم صنعتی سال ۱۹۵۰ جمعیتی نزدیک یک میلیون و نیم تن داشت.^۲ بدین شیوه کانون اقتصاد کشورهای صنعتی از روستاها به شهرها انتقال می‌یابد، و شهرهای صنعتی و تجارتمندی عظیم سر بر می‌آورند. محیط فعال شهر بسیاری از روستاییان و زمین‌داران را به خود می‌کشد. روستاییان در

1. W. F. Ogburn and W. M. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 474.

2. W. Thompson: *Population Problems*, 3rd. ed., New York, 1942, p.312.

پیکر ۵۱. افزایش روزافزون نیروی ماشین



کارخانه‌ها ازدحام می‌کنند و به صورت کارگر صنعتی درمی‌آیند، و زمین‌داران برای حفظ امتیازات خود ناگزیر از آن می‌شوند که در شهرها سکونت گیرند، بخشی از ثروت ارضی خود را به صورت پول درآورند و در شهرها به کار اندازند، و خود از صورت زمین‌دار به صورت سرمایه‌دار درآیند.

بنابراین در دور اول دوره تولید ماشینی اکثریت انبوه مردم جامعه‌ها در شهرها به سر می‌برند، حال آن که در دوره تولید فلاحی شهرها و شهرنشینان اندک بودند. در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۷۹۰ درست ۹۷ درصد مردم در روستاها و آبادی‌هایی که هیچ یک بیش از ۸۰۰۰ تن جمعیت نداشتند، می‌زیستند، چنان که در چین فلاحی ۱۹۴۰ تقریباً ۹۰ درصد مردم روستانشین بودند.^۱

بر اثر پیدایش شهرهای بزرگ و اختلاط مردم مختلف الحال، بحث و نقادی و تفکر مستقل فردی رواج می‌گیرند، و کهنه پرستی یا تقدیس عرف و سنت که از مختصات انسان روستایی دوره تولید کشاورزی است، درهم می‌شکند. تولید توده‌وار (mass production) سطح زندگی شهرنشینان را بالا می‌برد، و از این راه به تعالی افکار عمومی یاری می‌دهد. ابزارهای ماشینی به نوبه خود، همچنان که رفع حوائج حیاتی را آسان‌تر می‌گردانند، بر سرعت تفکر و بصیرت انسان می‌افزایند. ماشین‌های خودکار (automation) امکانات عملی و نظری دامنه‌داری برای انسان فراهم می‌آورند. مثلاً ماشین‌های حساب الکترونی کنونی می‌توانند در زمانی برابر یک پانزدهم ثانیه دو عدد بزرگ مثلاً ۳۸۶،۴۹۳،۲۶۷،۸۵۴ و ۹۷۶،۷۲۲،۴۳۱،۸۷۶ را ضرب کنند و نتیجه را به دست دهند.

نظام سرمایه‌داری در اجتماعات روستایی هم مؤثر می‌افتد. به این معنی که خداوندان صنایع اولاً به وسیله حکومت‌ها در تولید کشاورزی مداخله می‌کنند و موافق مصالح خود، کشاورزان را به تولید محصولات فلاحی صنعتی برمی‌انگیزند و بهای آن محصولات را از نوسان باز می‌دارند، و ثانیاً می‌کوشند که زندگی روستایی را هم بر ماشین استوار سازند و مثلاً تراکتور را به جای گاو و اسب نشانند.

در نظام سرمایه‌داری همچنان که صنعت جانشین کشاورزی می‌شود و حتی کشاورزی را هم به صورتی صنعتی درمی‌آورد، فرد جای خانواده را می‌گیرد. در نظام کشت‌کاری فرد واحد اجتماع نبود، بلکه جزئی از خانواده بود، و خانواده واحد سازنده اجتماع شمرده می‌شد. اما در نظام سرمایه‌داری فرد واحد اجتماع است، و بستگی‌های

1. G. F. Winfield: *The Land and the People*, New York, 1948, p. 34.

خونی و خانوادگی به شدت دوره پیش در زندگی فرد، کارگر نمی‌افتد. هرکس بتواند با هنجارهای اقتصادی جامعه بسازد و کاری انجام دهد، حق حیات دارد و هرکس که بتواند پول فراوان به دست آورد، مقتدر و محترم است.

در دوره تولید دستی یا خانگی هر واحد تولید از چند تن خویشاوند یا دوست که در محیط دلپذیر خانه یا کارگاهی کوچک گرد می‌آمدند، مرکب بود. اما در دور سرمایه‌داری واحد تولید همانا کارخانه است، و کارخانه محیط وسیع ناآشنایی است آکنده از هیاهوی ماشین‌های پر پیچ و تاب و جوش و خروش انسان‌های ناآشنا. روابط کارگران با یک دیگر و مناسبات آنان با کارفرمایان، صورت‌هایی خصوصی یا خودمانی ندارند. روابط متقابل کارگرانی که در یک کارخانه بزرگ کار می‌کنند بر خلاف روابط اعضای یک خانواده یا کارگران یک کارگاه کوچک، به وجهی غیرشخصی و رسمی درمی‌آیند.

جریان تولید کارخانه‌ای برای کارگران، جان‌دار و شورانگیز نیست. هنگامی که کسی در خانه خود یا در یک کارگاه کوچک به کار می‌پردازد و کالای ساده‌ای می‌سازد، تمام جریان کار را از نزدیک می‌بیند و هدف و معنی کار خود را درمی‌یابد. اما جریان کارکرد کارخانه چنین نیست. تشکیل ماشین از قطعه‌های متعدد و تقسیم کار به واحدهای فراوان همچنان که تخصص را ایجاب می‌کنند، باعث ملالت کارگران می‌شوند. یک اتوموبیل معمولی تقریباً مرکب از پنج هزار قطعه گوناگون است، و ساختن هر قطعه محتاج تخصص است و به دست یک یا چند کارگر معین صورت می‌گیرد. بی‌گمان کارگری که همواره به ساختن یکی از قطعه‌های پنج هزار گانه اتوموبیل مشغول باشد برخلاف پیشه‌وری که مثلاً به دست خود یک میز کامل یا یک کوزه ساخته و پرداخته به وجود می‌آورد، کار خود را با معنی نمی‌یابد و از آن لذت نمی‌برد. از این‌ها مهم‌تر، کارخانه برای کارگر محیطی خوشایند نیست. کارگر کارخانه که برخلاف صنعتگران مستقل قدیم، برای خود کار نمی‌کند، نه تنها با شوق به کار خود نمی‌پردازد، بلکه چه بسا با خشم و دشمنی به کارفرما و ماشین و تولید کارخانه‌ای می‌نگرد.

نظام سرمایه‌داری همچنان که روابط و سازمان‌های اجتماعی کهن را دگرگون کرد، ایدئولوژی دوره پیشین را هم تغییر داد. چون این نظام نضج گرفت، معتقدات انسان دوره کشاورزی با زندگی بی‌بند و بار فردی و سودجویی بی‌کران سرمایه‌داران مبیانت یافت، و هنگامی که نظام سرمایه‌داری ترقی کرد، طرد یا تغییر آن

معتقدات لازم آمد. جامعه‌شناسان از آن جمله ماکس وبر (Max Weber)^۱ و ریچارد تاوینی (Richard Tawney)^۲ ناخواسته نشان داده‌اند که یکی از مهم‌ترین تحولات نظری که همراه با نظام سرمایه‌داری رخ نمودند، ظهور مذهب پروتستان بود. قوانین سخت مذهب کاتولیک با سودگرایی و پول پرستی و ربا خواری موافقت نداشت. پس مذهب کاتولیک در کشورهای صنعتی جدید راه زوال سپرد و زمینه را برای مذهب پروتستان که با اخلاق سوداگرانه نظام سرمایه‌داری می‌ساخت، هموار کرد.

نظام سرمایه‌داری مخصوصاً در عصر حاضر دچار گرفتاری‌ها و ناروایی‌های عظیمی شده است. اکثر فجایع جهانی کنونی - تنگدستی مبرم، بیکاری پر دامنه، خودکشی روزافزون، طلاق فراوان، تن فروشی دریغ‌آور، بهره‌کشی بهیمی و حتی مستعمره‌طلبی و جنگ‌های جهانی - از عوارض دور سرمایه‌داری هستند. در این دور اشخاص و سازمان‌های سرمایه‌دار سرمایه‌های خود را در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی به جریان می‌اندازند و بی‌پروا به هر وسیله متشبث می‌شوند تا اولاً به کمینه بها ماده خام به دست آورند و بامزد ناچیزی کارگر را به تولید کالا گمارند، و ثانیاً هرچه می‌توانند کالا تولید کنند و با بیشینه بها بفروشند. در نتیجه ضرورتاً هم برای تهیه ماده خام و کارگر ارزان و هم برای تدارک بازار فروش کالاها، می‌کوشند که از راه‌های مختلف مانند شرکت مستقیم در حکومت و دستگاه قانون‌گذاری، دخالت در انتخاب نمایندگان مردم و اعضای حکومت، تحمیل بر دستگاه قانون‌گذاری (lobbying)، تبلیغات زهرآگین، فریفتن و به خطر انداختن مردم و بر پا کردن آشوب و جنگ‌های داخلی و خارجی، جامعه را زیر سلطه خود گیرند.

اتحاد صاحبان صنایع و تشکیل مؤسسه‌های انحصارطلب (monopolist) و شرکت‌های انحصاری بزرگ از قبیل کارتل (cartel) و تراست (trust) کار خداوندان سرمایه را آسان می‌کنند. زیرا یک مؤسسه انحصاری بزرگ با قدرت وسیع خود از سویی همه مؤسسه‌های رقیب را درهم می‌شکند و از آن پس بازارها را به خواست خود می‌گرداند، و از سوی دیگر به آسانی در حکومت رخنه می‌کند. از این جاست که در دور سرمایه‌داری خصوصی به سبب پیدایش انحصارهای صنعتی و تجارتنی، بیشتر سرمایه‌ها در دست اشخاص یا خانواده‌ها یا گروه‌های معدود متمرکز می‌شوند و بر اثر آن، تعدادی

1. M. Weber: *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*, Tr. T. Parsons, New York, 1950.

2. R. Tawney: *Religion and the Rise of Capitalism*, New York, 1952.

مؤسسه بازرگانی غول پیکر به وجود می‌آیند و نه تنها زمام زندگی اقتصادی جامعه را در دست می‌گیرند، بلکه سیاست داخلی و خارجی جامعه را هم موافق مصالح خود می‌گردانند. چنین مؤسسه‌هایی در ایالات متحده آمریکا فراوان‌اند، چنان‌که دارایی مؤسسه استاندارد اویل در نی‌یو جرزی (Standard Oil of New Jersey) به هفت میلیارد دلار، و دارایی مؤسسه جنرال موتورز (General Motors) به شش میلیارد دلار می‌رسد.^۱

در عصر ما سرمایه‌داری با مخاطرات مهلکی که مهم‌ترین آن‌ها وسعت یافتن فواصل طبقه‌های اجتماعی و درگرفتن بحران سوداگری (business depression) یا بحران اقتصادی (economic depression) هستند، مواجه شده است. تراکم سرمایه‌ها در دست‌های معدود، اکثر مردم مخصوصاً رنجبران را به فقر می‌کشاند و به شکایت و اعتراض و انقلاب برمی‌انگیزد. از پیکر ۵۲ برمی‌آید که در ایالات متحده آمریکا تقریباً نصف مردها یا حقوق سالیانه همگان از آن یک پنجم مردم است، و نصف از آن چهار پنجم مردم.^۲

پیکر ۵۲. توزیع مزد و حقوق در ایالات متحده آمریکا

مزد و حقوق	در ۱۹۳۹	در ۱۹۵۳
رتبه بسیار پایین (۱/۵ مردم)	۳/۴ درصد کل درآمد	۲/۶ درصد درآمد
= رتبه پایین	= ۸/۶	= ۹/۷
= رتبه میانه	= ۱۵	= ۱۸/۱
= رتبه بالا	= ۲۳/۹	= ۲۵/۴
= رتبه بسیار بالا	= ۴۹/۳	= ۴۴

این جدول نشان می‌دهد که بین مرتبه عالی و مرتبه دانی درآمد، اختلاف بسیار عظیمی وجود دارد. به این معنی که در ۱۹۵۳، ۱/۵ مردم صاحب ۴۴ درصد درآمد کل، و ۱/۵ دیگر فقط دارای ۲/۶ درصد درآمد کل بودند.

تردید نیست که تفاوت درآمد مهم‌ترین عاملی است که منجر به فواصل طبقه‌ای وجدایی و دشمنی اجتماعی می‌شود، و یگانگی جامعه را به خطر می‌اندازد. دفاع سرمایه‌گرایانی که وجود فواصل طبقه‌ای را امری طبیعی و ناشی از اختلافات فطری

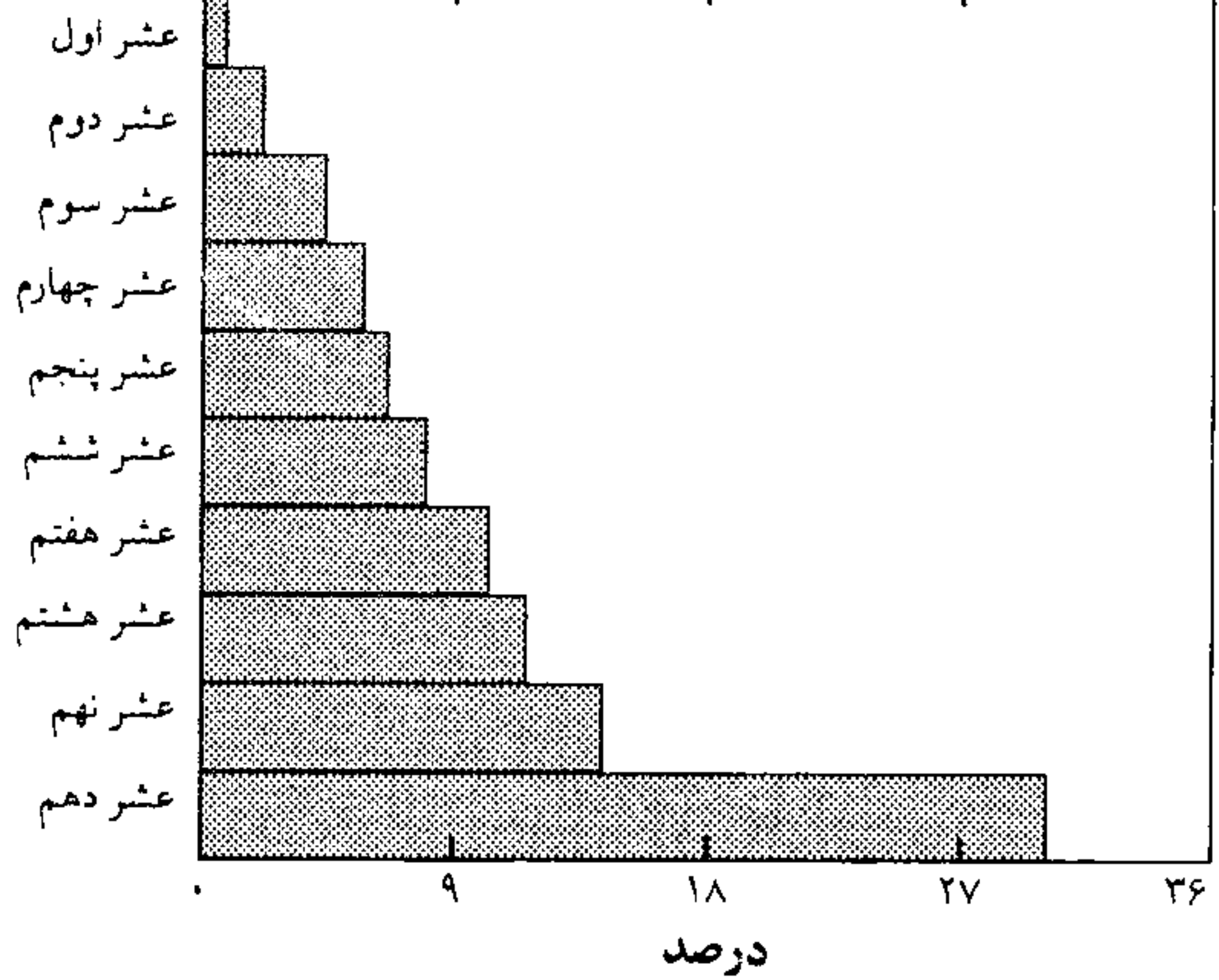
۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۴۸۷.

2. *Statistical Abstract of the United States*, 1955, p. 302.

پیکر ۵۳. نمودار توزیع درآمد در میان مردم ایالات متحد آمریکا
میزان مالیات بر درآمد

درآمد سالانه به دلار

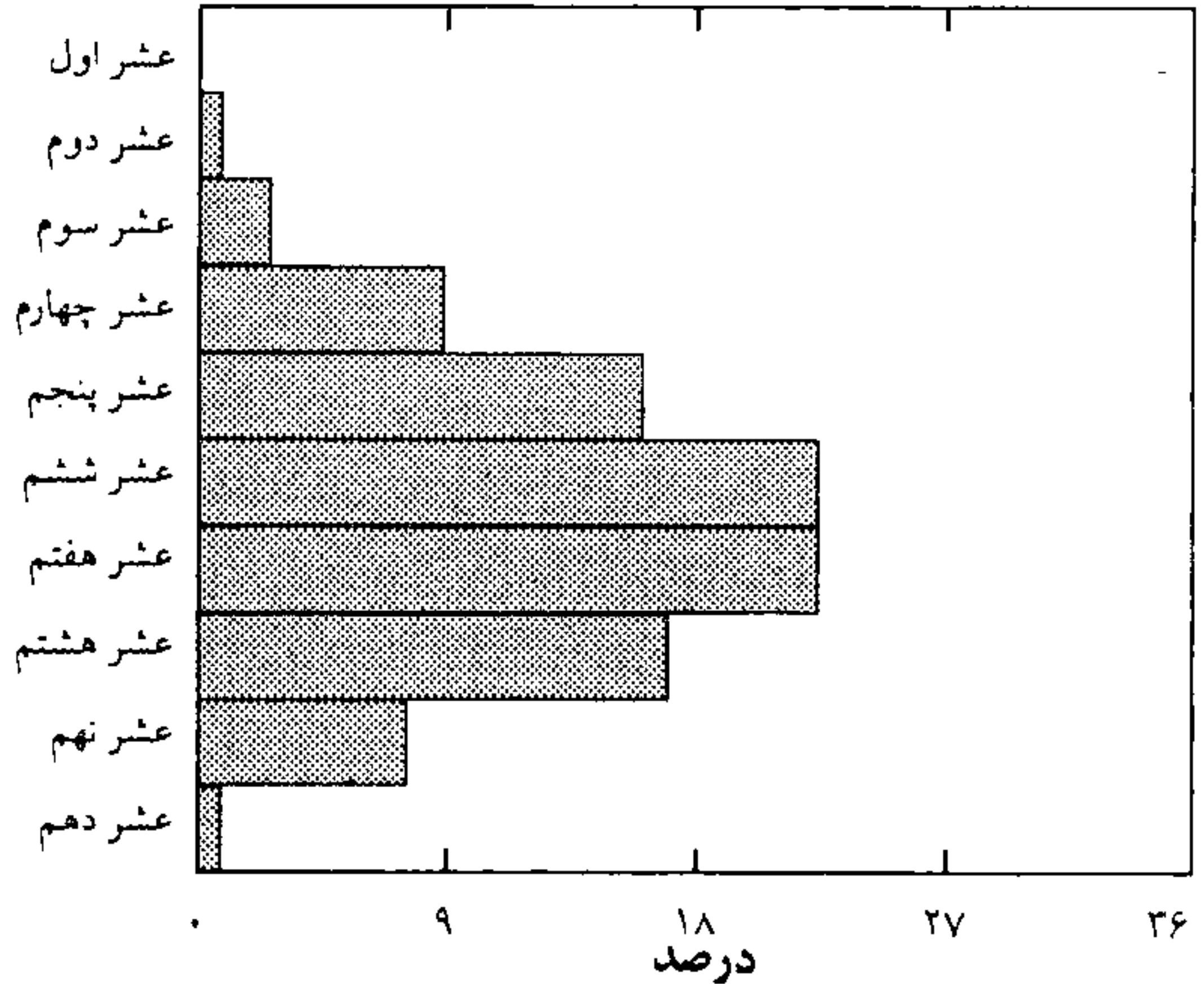
- بیش از ۱۵/۷۲۰
- ۷/۰۵۰ - ۱۵/۷۱۰
- ۴/۴۰۰ - ۷/۰۴۰
- ۳/۶۹۰ - ۴/۳۹۰
- ۳/۱۷۰ - ۳/۶۸۰
- ۲/۷۲۰ - ۳/۱۶۰
- ۲/۳۰۰ - ۲/۷۱۰
- ۱/۸۶۰ - ۲/۲۹۰
- ۱/۳۳۰ - ۱/۸۵۰
- کمتر از ۱/۳۲۰



پیکر ۵۴. نمودار توزیع هوش در میان مردم ایالات متحد آمریکا

نمره

- ۳۸۰
- ۳۴۲
- ۳۰۴
- ۲۶۶
- ۲۶۸
- ۱۹۰
- ۱۵۲
- ۱۱۴
- ۷۹
- ۳۸



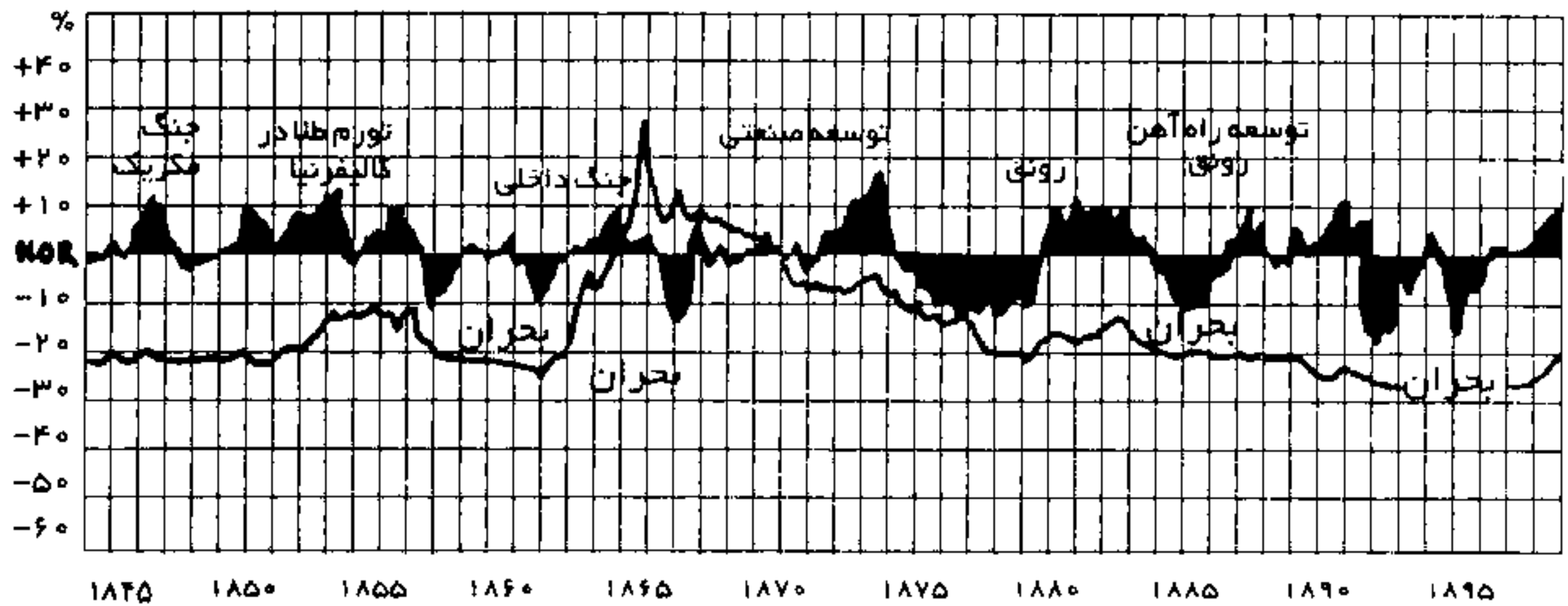
افراد انسانی می‌دانند، به هیچ روی منطقی و مقبول نیست. اگر کسی بگوید که اختلافات طبقه‌ای انعکاس اختلافات طبیعی یا فطری هستند، معنی سخنش این است که هر کس که در منجلاب فقر دست و پا می‌زند و رنج می‌کشد، شخصی است کم استعداد یا کم هوش که به حکم طبع خود، باید به تلخی عمر گذارد، و هر کس که با زورگویی و فریب‌کاری و دروغ زنی و بزه‌کاری و دزدی و قمار و سفته بازی به تمول و قدرت می‌رسد، فردی است پرهوش یا نابغه که طبیعت او را برای شادکامی و آسایش به جهان آورده است!

گذشته از آن که کلماتی مانند «فطرت» و «طبع» و «طبیعت» مفاهیم علمی روشنی ندارند، و گذشته از آن که اسناد استعداد و هوش و لیاقت انسانی به فطرت یا طبع یا طبیعت در حکم ارجاع مجهول به مجهول است و نمی‌تواند روشنگر مفهوم استعداد و هوش و لیاقت باشد، به هیچ روی روا نیست که اکثریت تهی دست و اقلیت توانگر را به ترتیب بر کم‌هوشان و پرهوشان منطبق بدانیم. اگر مطابق آمارهای معتبر موجود، مردم ایالات متحد آمریکا را از لحاظ درآمد و سپس از لحاظ توانایی ذهنی، به ده دسته پیاپی تقسیم کنیم، دو نمودار متفاوت به دست خواهند آمد. چنان که در پیکرهای ۵۳ و ۵۴ ملاحظه می‌شود، این دو نمودار با آن که مطابق رده‌بندی واحدی فراهم آمده‌اند، باز بر یک دیگر انطباق نمی‌یابند، و این عدم انطباق می‌رساند که در جامعه آمریکایی چگونگی توزیع درآمد معلول چگونگی توزیع هوش نیست.^۱

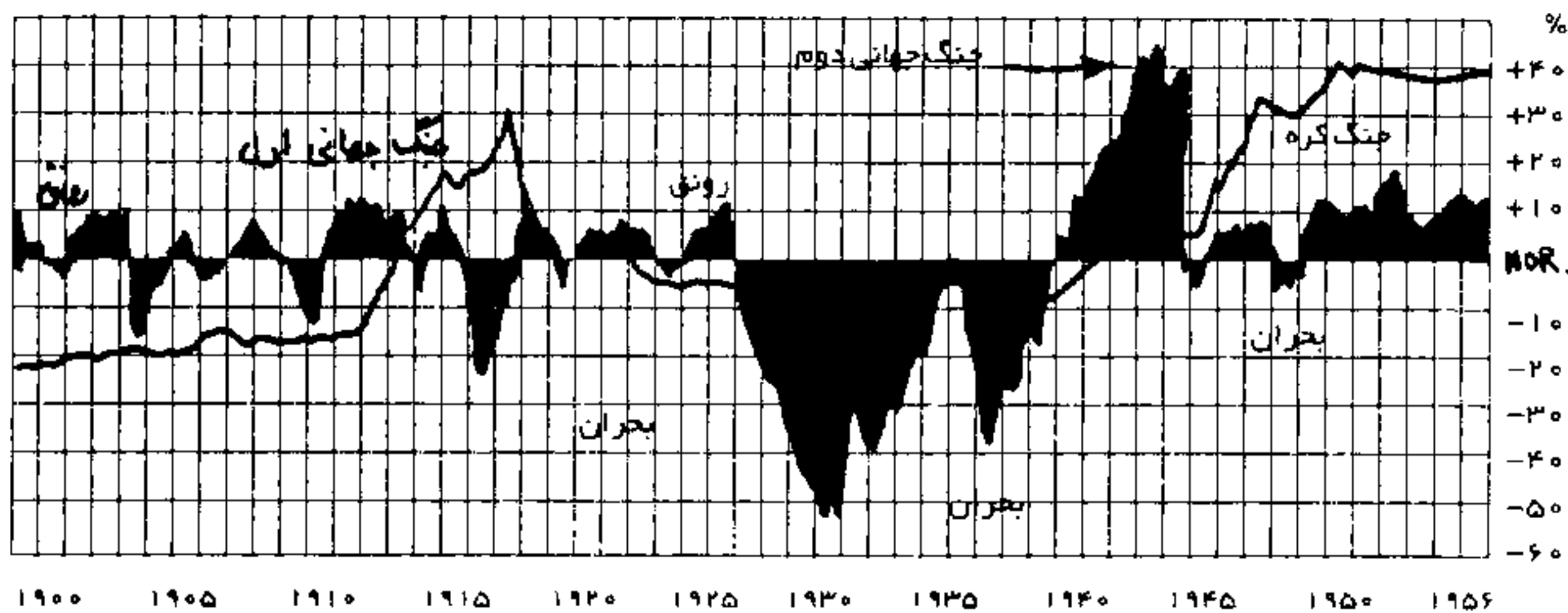
مخاطره بزرگ دیگری که پیوسته سرمایه‌داری را تهدید می‌کند، بحران اقتصادی است. همچنان که در دوره تولید کشاورزی گاه‌گاهی محصول کافی به دست نمی‌آید و قحطی در می‌گیرد، در دور اول دوره تولید ماشینی گاه به گاه تولید کالا از حدود احتیاج جامعه در می‌گذرد و به اصطلاح علم اقتصاد، عرضه بر تقاضا بیش می‌گیرد. پس بهای کالاها پایین می‌آید و بسیاری از مؤسسه‌های صنعتی و تجارتنی به زیان می‌افتند و ناگزیر از تعطیل یا محدود کردن فعالیت خود می‌شوند. در نتیجه هزاران کارگر کار خود را از دست می‌دهند و موج بینوایی و پریشانی جامعه را می‌پوشاند.

بر روی هم در جامعه‌هایی که نظام سرمایه‌داری برقرار است، بحران‌های اقتصادی متوالیاً روی می‌دهند، و می‌توان مدعی شد که یک مرحله رونق اقتصادی ضرورتاً یک مرحله بحرانی در پی دارد، و به عبارت دیگر سوداگری دستخوش دورانی جبری یا اسیر ظهور متناوب رونق و بحران است. دور سوداگری (business cycle) یعنی

پیکر ۵۵. دور سوداگری در ایالات متحد آمریکا از ۱۸۴۵ تا ۱۸۹۵



پیکر ۵۶. دور سوداگری در ایالات متحد آمریکا از ۱۹۰۰ تا ۱۹۵۶



مرحله‌های متناوب رونق و بحران ایالات متحد آمریکا از ۱۸۴۵ تا ۱۹۵۶ در پیکرهای ۵۵ و ۵۶ انعکاس یافته‌اند.^۱

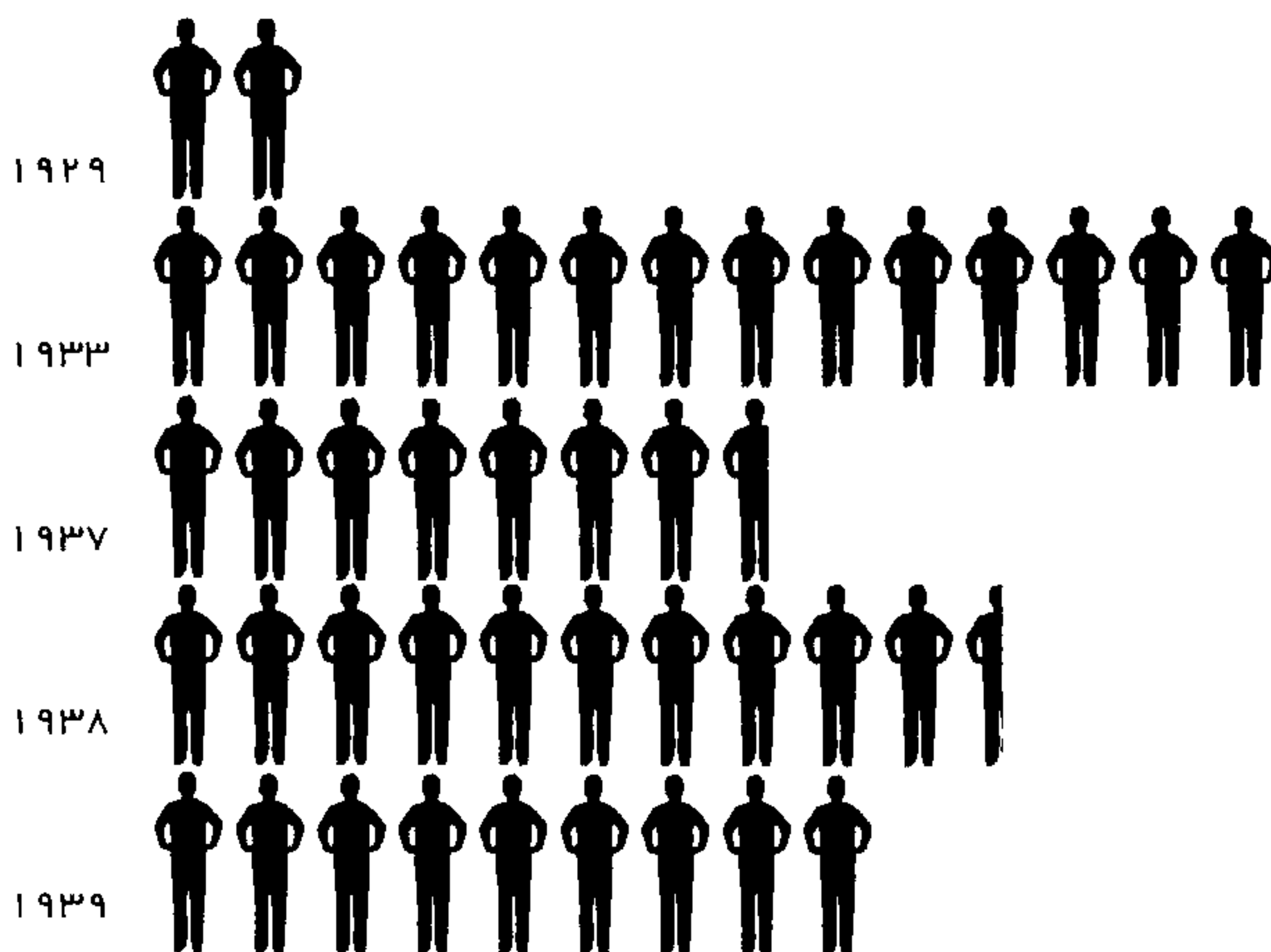
گفته‌اند که بحران اقتصادی با وجود همه خطرهای خود، عاملی سودمند است، زیرا باعث می‌شود که کارگران ناتوان از کارخانه‌ها بیرون روند و بهترین کارگران باقی بمانند و کمیت و کیفیت کار را بالا ببرند. این سخن سخنی بی‌اعتبار است. هزاران کارگر که به هنگام بحران اقتصادی بی‌کار و بی‌خان می‌شوند، الزاماً کارگرانی ناتوان نیستند. بحران اقتصادی موج وار پیش می‌تازد و توانا و ناتوان و کاردان و ناکاردان را می‌شوید و می‌برد.

عارضه‌های اصلی زمان بحران اقتصادی بی‌کاری و ناداری‌اند. بر اثر رکود شدید بازار صنایع گوناگون، به ناگهان هزاران تن از کارخانه‌ها و مؤسسه‌های تجارتي بیرون ریخته می‌شوند، و بی‌کاری و ناداری که از آفات دائمی دور اول تولید ماشینی هستند، به

۱. همان، ص ۴۸۷ - ۴۸۶.

درجهٔ وحشتناکی افزایش می‌یابند، چنان که در ایالات متحد آمریکا در سال بحرانی ۱۹۳۳، تعداد بی‌کاران به چهارده میلیون تن رسید، و در دوره بحرانی ۱۹۳۸ - ۱۹۳۰، جامعه از چهل و سه میلیون سال‌کار یک کارگر محروم شد، و بر اثر آن، یک صد و شصت و پنج میلیون دلار از درآمد جامعه کاست. ^۱ پیکر ۵۷ نمایشگری است از تعداد بی‌کاران ایالات متحد آمریکا در طی یک دهه (۱۹۲۹-۱۹۳۹). ^۲

پیکر ۵۷. شمارهٔ بی‌کاران در ایالات متحد آمریکا



هر واحد نماینده یک میلیون است

بنابر تاریخ انسان: قرن بیستم که از انتشارات سازمان ملل متحد است، دیگر جامعه‌های سوداگر نیز از بی‌کاری مصون نمانده‌اند. ^۳

۱. همان، ص ۴۸۶.

۲. همان.

3. G. Ware and Others: *History of Mankind: the Twentieth Century*, Part 1, London, 1966, p. 71.

بیکر ۵۸، بیکاری در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۴ (درصد)

سال	آلمان فدرال	ایتالیا	ژاپون	انگلیس	ایالات متحده
۱۹۵۴	۷	۱۰	۱/۵	۱/۵	۵/۶
۱۹۵۵	۵/۱	۹/۸	۱/۶	۱/۲	۴/۴
۱۹۵۶	۴	۹/۹	۱/۵	۱/۳	۴/۲
۱۹۵۷	۳/۴	۹	۱/۲	۱/۶	۴/۳
۱۹۵۸	۳/۵	۹	۱/۳	۲/۲	۶/۸
۱۹۵۹	۲/۴	۸/۷	۱/۳	۲/۳	۵/۵
۱۹۶۰	۱/۲	۷/۹	۱	۱/۷	۵/۶

ب. دور دوم: در زمان حاضر مشکلات و مخاطرات سهمناک نظام سرمایه‌داری انسان‌های هوشیار جامعه‌های جدید را به چاره‌جویی برانگیخته‌اند. گروهی چاره را در برچیدن این نظام می‌دانند. اما بسا از مغرب‌زمینیان انهدام سرمایه‌داری را - دست کم در اوضاع کنونی - میسر نمی‌دانند، و از این رو فقط برای رفع برخی از نابه‌هنجاری‌های بزرگ آن می‌کوشند.

روشن است که گرفتاری‌های دور سرمایه‌داری همه از عامل سودجویی نامحدود و بهره‌کشی انسان از انسان سرچشمه می‌گیرند، و در این صورت رفع آن‌ها هنگامی امکان می‌یابد که سود یعنی تفاوت بهای خرید و بهای فروش کالا زیر سلطه جامعه قرار گیرد، و بر اثر آن بهره‌کشی انسان از انسان و درهم شکستن شخصیت انسانی نامیسر شود. تقریباً همه متفکران اجتماعی معاصر در زمینه نظارت بر سود همداستان‌اند، ولی درباره وسایل لازم برای این منظور وحدت ندارند. در این زمینه نظر اندیشمندان سوسیالیست با نظر اندیشمندان غیر سوسیالیست یکسان نیست. سود یعنی تفاوت بهای خرید و بهای فروش کالا باید نصیب که شود؟ سوسیالیست‌ها می‌گویند: نصیب جامعه به وساطت حکومت؛ دیگران می‌گویند: نصیب اشخاص و سازمان‌های خصوصی. بلندپروازان سوسیالیست اعلام می‌دارند که اگر حکومت به نمایندگی جامعه، جریان تولید و توزیع ثروت را زیر سلطه خود بگیرد، از طرفی سودجویی بی‌بند و بار خصوصی و عواقب خطرناک آن از میان می‌روند، و از طرف دیگر از تسلط انسان بر انسان و فشار و بهره‌کشی بیدادگرانه جلوگیری می‌شود. میانه‌گزیان اعلام می‌دارند که جامعه نباید آزادی کار و سودجویی را

از افراد بگیرد، بلکه فقط کافی است که حکومت با وضع و اجرای قوانین شایسته، مشکلات و مخاطرات سرمایه‌داری را از میان بردارد. به نظر آنان، حکومت باید با مالیات‌های تصاعدی و تعیین مقدار تولید و بهای کالاها و دستمزد کارگران، از فقر اکثریت مردم و تمرکز ثروت و تشکیل مؤسسه‌های عظیم انحصار طلب ممانعت کند؛ باید ساعات کار را تقلیل دهد، محیط کارخانه را سالم و «انسانی» گرداند و به مدد علوم اجتماعی مخصوصاً علم نوساخته جامعه‌شناسی صنعتی، از «ماشین شدن» کارگر و درهم شکستن شخصیت انسانی او جلوگیری کند.

چنان که هر دو جناح تصدیق می‌کنند، دخالت حکومت در تولید اقتصادی ضرورت دارد. سیاست و اقتصاد جامعه باید وحدت یابند، و فرزندگان بزرگ قرن نوزدهم که اقتصاد را «اقتصاد سیاسی» (political economy) می‌خواندند، به همین یگانگی ناظر بودند. این هم بدیهی است که تسلط اندک یا بسیار حکومت‌ها بر سازمان‌های سیاسی و اقتصادی هنگامی به سود جامعه است که حکومت‌ها نماینده صریح اکثریت مردم باشند.

نتیجه

۱. مقصود از «زندگی اقتصادی» مجموع کارکردهایی است که جامعه برای بقای اعضای خود صورت می‌دهد.
۲. زندگی اقتصادی انسان شامل چند دوره است، و هر دوره‌ای فرهنگ‌های خاصی می‌پرورد.
۳. نخستین دوره «دوره گردآوری خوراک» است و به دو دور تقسیم می‌شود، «دور خوراک گیاهی» و «دور خوراک حیوانی» (شکار).
۴. پس از دوره گردآوری، «دوره تولید خوراک» آغاز می‌شود. این دوره مشتمل بر دو دور است، «دور بیل زنی» و «دور شخم زنی».
۵. «دوره تولید ماشینی» در پی «دوره تولید خوراک» می‌آید. در این دوره اقتصاد از خانه و مزرعه خانوادگی به کارخانه منتقل می‌شود. ماشین‌ها جای ابزارهای ساده را می‌گیرند، و مرکز جامعه از روستا به شهر انتقال می‌یابد.
۶. دور اول دوره تولید ماشینی در مراحل ابتدائی خود باعث تکامل سریع جامعه می‌شود و در مراحل بعدی جامعه را به پریشانی می‌کشاند.
۷. در دور دوم دوره تولید ماشینی جامعه از همه یا اکثر ناروایی‌های دور اول خواهد رست.
۸. برای رفع پریشانی جامعه‌های معاصر باید اقتصاد جامعه را تابع مصالح عمومی جامعه کرد و امکان سودجویی بی‌کران خصوصی و بهره‌کشی انسان از انسان را از میان برد.

فصل هیجدهم

سازمان‌های حکومتی

I. نبودن حکومت در جامعه ابتدائی

حکومت (government) مجموعه‌ای از سازمان‌های اجتماعی است که برای تأمین روابط طبقات اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به وجود می‌آید. این سازمان‌ها در جامعه ابتدائی وجود ندارند. جامعه ابتدائی به علت پیوستگی و تجانس عظیم خود، بدون متابعت از شخص یا سازمانی معین عمل می‌کند، و فقط به هنگام حوادث مهم مانند جنگ که تمرکز نیروهای جامعه و هدایت دقیق آن‌ها ضرورت می‌یابد، شخص یا اشخاص برجسته‌ای را که در نظر مردم دارای توانایی‌هایی فوق‌العاده هستند، به طور موقت به ریاست بر می‌دارد. اما این ریاست معمولاً دیرنده و ریشه‌دار نمی‌گردد، بلکه به محض آن که حادثه اضطراری سپری شود، خود به خود از میان می‌رود، همچنان که در عالم جانورانی مثل اسب و گرگ و میمون نیز رهبری امری موقت و زودگذر است. بومیان جزایر آندامان (Andaman) و مردم تی‌یه‌را دل فوئه گو (Tierra del Fuego) و قوم بوش‌من (Bushman) نمونه‌های جامعه بی حکومت‌اند. بوش‌من‌ها تصویری از ریاست یا رئیس ندارند، و به قول تامس (Thomas)، حتی در افسانه‌های آنان نامی از آن به میان نمی‌آید.¹

1. W. I. Thomas: *Primitive Behavior*, New York, 1937. p. 422.

رهبر موقت یا خود به خودی جامعه ابتدائی که جامعه شناس آلمانی، ماکس وبر (Max Weber) او را به سبب شکوه جادویش، رهبر فرمند (charismatic leader) می‌خواند،^۱ چند گاهی به یاری دیگران مخصوصاً پیران جامعه، کارهای اجتماعی را اداره می‌کند. ولی به هیچ روی از سنت‌های جامعه پا فراتر نمی‌گذارد و به خود کامی نمی‌گراید.

بی‌نیازی جامعه ابتدایی از حکومت چند علت دارد:

۱. کوچکی گروه: در آغاز دوره گردآوری خوراک گروه‌های انسانی به اقتضای کمیابی خوراک طبیعی و لزوم خانه به دوشی، کوچک‌اند و تعداد اعضای آنها معمولاً بین ۱۵ و ۲۰ است. چنین گروه‌های کوچکی نیاز مبرمی به حکومت ندارند، و روابط اجتماعی آنها از مناسبات خصوصی یا خانوادگی در نمی‌گذرند.

۲. مالکیت عمومی: چنان‌که می‌دانیم، در گروه ابتدایی مالکیت خصوصی برقرار نیست، و از این رو اختلافات فراوانی که بر اثر مالکیت خصوصی پدید می‌آیند و عوامل حکومتی مانند داروغه و قاضی و زندانبان و دژخیم را ایجاب می‌کنند، در گروه ابتدایی راهی ندارند.

۳. سنت پرستی مبرم: گروه ابتدایی اسیر سنن خویش است. افراد به ندرت از هنجارهای گروهی منحرف می‌شوند، و اگر هم انحرافی دست دهد، گروه به حکم سنن خود، کیفر مقرر آن انحراف را در درباره فرد منحرف اعمال می‌کند. مثلاً در بسیاری از جامعه‌های ابتدایی هرگاه کسی مرتکب خطایی شود، یکی از نزدیکان او خود به خود پا پیش می‌گذارد و مجازاتی را که عرف جامعه معین کرده است، بر او روا می‌دارد.

در گروه ابتدایی هر کس به اقتضای سنن گروهی، خود را وابسته دیگران می‌داند و نسبت به واکنش آنان در برابر خود، حساس است. از این رو برای آن که در دیگران واکنش‌های نامطلوبی برنیزگیزد، قهرمانان و برگزیدگان گروه را سرمشق قرار می‌دهد و رفتار خود را بر هنجارهای گروهی منطبق می‌کند. از این جاست که در جامعه‌های ابتدایی ستایش و نکوهش و آفرین و نفرین و تکریم و تحریم و نوازش و ریشخند سخت مؤثرند. اسکیموها در جشن‌های خود، ترانه‌هایی که حاکی از قضاوت آنان نسبت به برگزیدگان خویش است، می‌خوانند، و این ترانه‌ها جداً در رفتار برگزیدگان مؤثر می‌افتند.^۲ در بین

1. H. H. Gerth and C. W. Mills (tr. and ed.): *From Max Weber: Essays in Sociology*, London, 1947, pp. 245- 252.

2. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff; *Sociology*, Boston, 1958, p. 494.

سرخ پوستان کرو (Crow) اگر جوانی کاری قهرمانی کند و مثلاً اسب رئیس یکی از قبایل دشمن را بدزدد، مورد ستایش قبیله خود قرار می‌گیرد، و این ستایش در زندگی او تأثیری عملی دارد و مثلاً کار زناشویی را بر او آسان می‌گرداند.^۱

خرده‌گیری و بدگویی و نیش زنی در جامعه ابتدائی رواج دارند، و هر کس نسبت به قضاوتی که دیگران درباره او می‌کنند، بسیار حساس است. از این رو مردم خود به خود و بدون مداخله رسمی جامعه، موافق هنجارهای اجتماعی رفتار می‌کنند. این وضع هنوز به وجهی خفیف در روستاها و شهرهای کوچک جامعه‌های متمدن باقی مانده است.

II. عناصر حکومت در جامعه ابتدائی

در جامعه ساده ابتدائی از حکومت یعنی دستگاهی که امور مردم را اداره کند، اثری نیست. اما بر اثر تکامل اجتماع و شروع تمدن، وجود حکومت لازم می‌آید. با این همه باید دانست که برخی از عناصر سازنده حکومت در جامعه‌های ابتدائی هم راه دارند. مثلاً در جامعه‌های ابتدائی خانواده مانند حکومت بر اعضای خود به شدت سلطه می‌ورزد. معمولاً پدر و در مواردی مادر، به عنوان رئیس خانواده، بر دیگران تحکم می‌کند، و بزرگان خاندان‌ها و قبیله‌ها، سازمان - گونه‌ای که به حکومت بسیار ناقصی می‌ماند، تشکیل می‌دهند. این گونه سازمان‌ها در مواقع بحران و خطر که وحدت گروه و همکاری عمومی بیش از پیش ضرور می‌نماید، قدرت و تمرکز بیشتری می‌یابند، و لزوماً یک یا چند تن رهبری آن‌ها را بر عهده می‌گیرند. اعضای قوم ماسای (Massai) هنگامی که با حمله شیران رو به رو می‌شوند، یک تن را به رهبری بر می‌دارند. قوم بوش من جنوبی در مواردی مانند حمله و دفاع، برای خود سازمانی ترتیب می‌دهند و رهبری بر می‌گزینند.^۲

از میان حوادثی که گروه ابتدائی را به سازمانی حکومت مانند می‌کشاند، جنگ اهمیت بیشتری دارد. وقتی که گروهی آغاز جنگ می‌کند، برای تأمین هماهنگی و تسهیل پیروزی خود، ناگزیر از آن می‌شود که یک یا چند تن را به فرماندهی بپذیرد و بی چون و چرا به امر و نهی او یا آنان تمکین کند. همچنین وقتی که گروهی به وسیله جنگ بر

1. R. H. Lowie: «Takes-The-Pipe, a Crow Warrior», E. C. Parsons: *American Indian Life*, New York, 1922, pp. 17- 33.

۲. اگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۴۹۶.

گروهی دیگر غالب می‌آید، برای بهره‌کشی از اسیران یا باج‌گیری از گروه مغلوب، ناگزیر از ایجاد سازمانی می‌شود. از این رو در همهٔ جامعه‌ها یورش‌ها و یغماگری‌ها در تمرکز نیروهای اجتماعی و تشکیل حکومت سهم بزرگی دارند. مثلاً در نروژ باستان یورش ملی و غلبه‌ها و باج‌گیری‌های یکی از اقوام نروژی که رهبر آن هارالد (Harald) نام داشت، منجر به تشکیل حکومت شد، و در پرو چیرگی قوم اینکا (Inca) بر قوم‌های دیگر، به ظهور حکومت زورمندی که با حکومت امپراتوری‌های ایران و روم باستان قابل مقایسه بود، انجامید.^۱

در آغاز کار رهبران جنگی گروه ابتدائی فقط تا زمانی که گروه از مخاطره نرسته است، بر مسند رهبری می‌مانند. تسلط آنان تسلطی ناپایدار است. و دیر یا زود پایان می‌یابد. اما رفته رفته بر اثر تحکیم مالکیت خصوصی، رهبران جامعه از یک سو بخشی از اموال جامعه را به طور دائم در اختیار می‌گیرند و از سوی دیگر اقتدارات اجتماعی را را به خود و خانواده خود اختصاص می‌دهند. و به این ترتیب اقتدارات اجتماعی در دست‌های معینی تثبیت می‌شوند، و طبقهٔ حاکم قوام می‌گیرد.

III. حکومت در جامعهٔ متمدن

سازمان‌های حکومت واقعی تنها در جامعهٔ متمدن پدیدار می‌شوند. زیرا با پیدایش تمدن، مختصات سه‌گانهٔ جامعهٔ ابتدائی یعنی محدودیت گروه و مالکیت عمومی و سنت پرستی حاد از میان می‌روند، و به ناگزیر مؤسسه‌های رسمی برای اداره امور جامعه لازم می‌آیند. جامعهٔ متمدن به سبب وسعت و پیچیدگی خود، ضرورتاً شامل مردم بسیار است، و از این رو اعضای آن به قدر اعضای جامعهٔ ابتدائی با یک دیگر خویشاوندی و رفاقت و تجانس ندارند و از رسوم کاملاً یگانه‌ای پیروی نمی‌کنند. از این‌ها مهم‌تر تکامل جامعهٔ افزایش تولید اقتصادی را ایجاب می‌کند، و افزایش تولید اقتصادی سبب می‌شود که دسترنج بخشی از اعضای جامعه برای معیشت همهٔ اعضا کافی باشد. در نتیجه گروهی از اعضای جامعه می‌کوشند که به جای شرکت در تولید اجتماعی، به نحوی از انحاء دیگران را مورد بهره‌کشی قرار دهند، و برای این منظور

بنابراین باید پذیرفت که در آغاز تمدن، جامعه وسعت می‌گیرد و تجانس ابتدائی از میان می‌رود و جامعه به دو جناح یا طبقه ناسازگار تقسیم می‌شود. آنگاه یکی از دو طبقه برای تأمین منافع خود و درهم شکستن مقاومت طبقه دیگر و تحمیل اراده خود بر آن، حکومتی به بار می‌آورد. طبقه حاکم جامعه هم برای فرونشاندن شورش‌های طبقه محکوم و تأمین آرامش جامعه و هم برای غلبه بر جامعه‌های دیگر ناگزیر از تحکیم روزافزون حکومت است. به بیان دیگر ستیزه‌های داخلی و خارجی جامعه مایه استواری و نیرومندی حکومت می‌شوند و پایه دولت را می‌ریزند.

دولت (state) یا به لفظ دقیق‌تر، دولت سیاسی (political state) سازمان اجتماعی وسیعی است شامل حکومت و مردم و سرزمینی با مرزهای معین. دولت به وسیله حکومت، میان مردمی که در داخل مرزهای سرزمین به سر می‌برند و اتباع یا دولت‌وندان (citizens) آن به شمار می‌روند، روابطی منظم برقرار می‌کند.

چنان‌که از این تعریف برمی‌آید، دولت متضمن سه عنصر است. حکومت و مردم و سرزمین. اگر یکی از این سه عنصر در میان نباشد، دولت به وجود نمی‌آید، چنان‌که اقوام آواره صیاد که پای بند سرزمین معینی نیستند، تشکیل دولت نمی‌دهند. چون حکومت نمایشگر قدرت دولت است، این دو مفهوم در زندگی روزانه مرادف شده‌اند و در موارد بسیار به جای یک دیگر به کار می‌روند. یا این وصف باید در تحقیقات علمی هر یک از این دو را در جای خود استعمال کرد.

IV. مختصات حکومت در عصر حاضر

در عصر جدید حکومت به صورت بسیار پیچیده‌ای درآمده و عهده‌دار وظایف بسیار خطیر و دامنه‌داری شده است، سه عامل مهم در این پیچیدگی دخالت دارند:

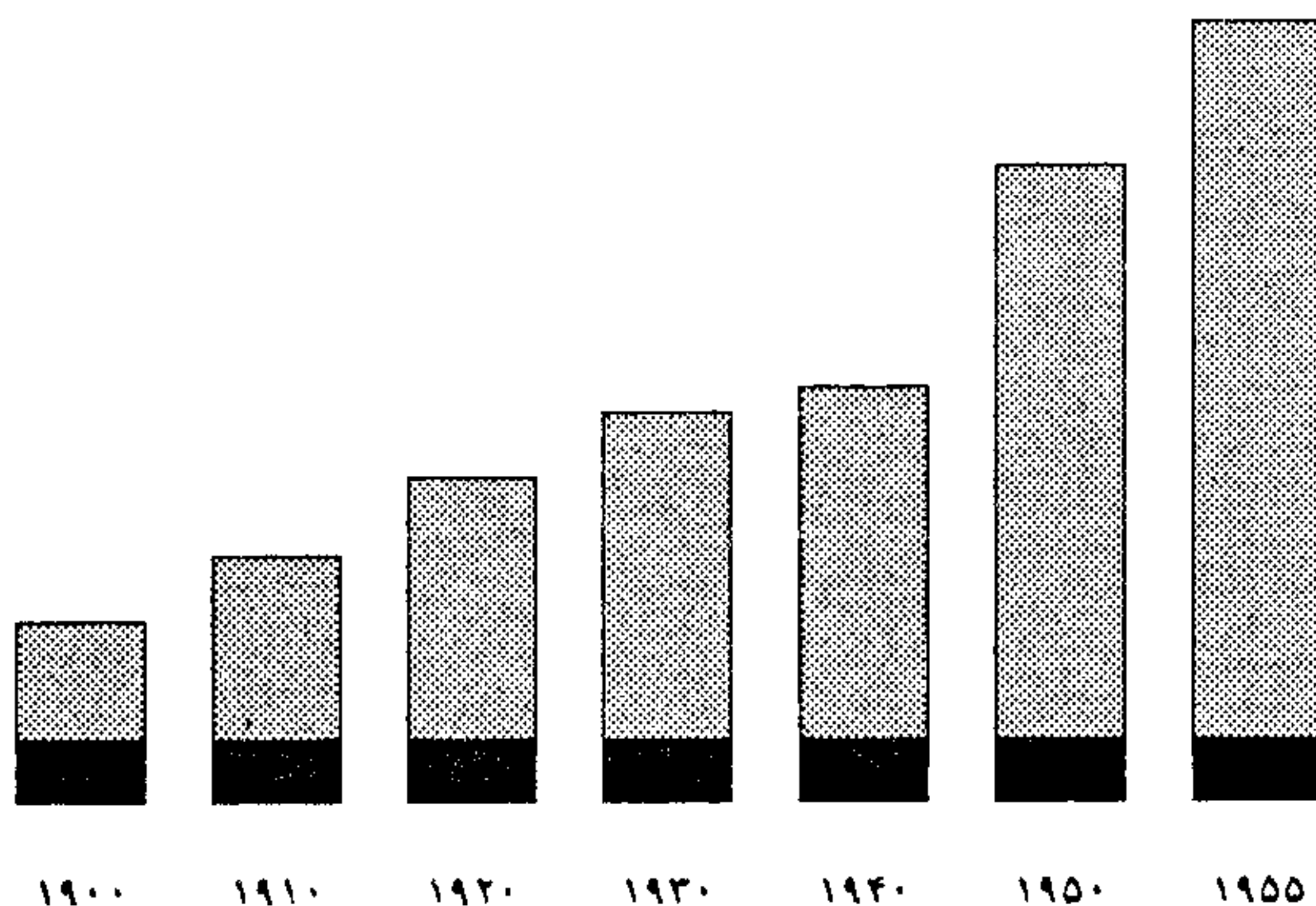
۱. **وسعت خطه:** فتوحات برخی از دولت‌ها و پیوستن و یگانه شدن اقوام گوناگون باعث پیدایش دولت‌های بسیار وسیعی شده‌اند. اکنون در برابر دولت‌های ابتدائی مثلاً دولت قوم استرالیایی آراندا (Aranda) که در حدود ۷۰۰۰ میل مربع وسعت داشت،^۱ وسعت دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به ۸/۴۷۳/۴۴۴ میل مربع می‌رسد.
۲. **پیچیدگی زندگی اجتماعی:** کمتر دولت جدیدی هست که فقط مشتمل باشد

1. H. Hart: «Technology and the Growth of Political Areas», W. F. Ogburn (ed.): *Technology and International Relations*, Chicago, 1949, p. 30.

بر یک ملت (nation) یعنی بر یک جامعه متجانس با سوابق تاریخی کمابیش یکسان و منافع کمابیش یگانه و زبان مشترک. برخی از دولت‌های جدید مردم‌کثیری را که از لحاظ نژادی و قومی و دینی و جز این‌ها با یک دیگر اختلافات فاحش دارند، در برمی‌گیرند. مثلاً در ایالات متحد آمریکا همه نژادها و ۲۲ قوم و بیش از ۵۰ دین و مذهب متفاوت و ۴۵۰ نوع شغل وجود دارند.^۱

۳. تحول دائم: جامعه‌های کنونی به برکت صنعت، همواره دستخوش تغییرند، و این تغییر دائم برای حکومت دشواری‌های پایان‌ناپذیری به وجود می‌آورد. مثلاً اختراع اتوموبیل و افزایش سریع آن حکومت را با وظایف فراوانی مانند راه‌سازی و تنظیم عبور و مرور روبه‌رو می‌سازند. در آغاز قرن بیستم در ایالات متحد آمریکا اتوموبیل چیزی تجملی و بسیار کمیاب بود. ولی اکنون شماره اتوموبیل‌های این کشور سر به ده‌ها میلیون زده، و بر اثر آن راه‌سازی و تنظیم عبور و مرور دشواری‌های فراوانی به بار آورده‌اند. این‌گونه عوامل سبب پیچیدگی و دشواری وظایف حکومت شده‌اند، چندان‌که حکومت‌های کنونی نمی‌توانند به قدر حکومت‌های پیشین به آسانی زندگی اجتماعی را منظم و ایمن گردانند. انحراف از هنجارهای اجتماعی و شورش و انقلاب که در اکثر جامعه‌های متمدن رو به فزونی می‌روند، حفظ نظم اجتماعی را سخت مشکل کرده‌اند.

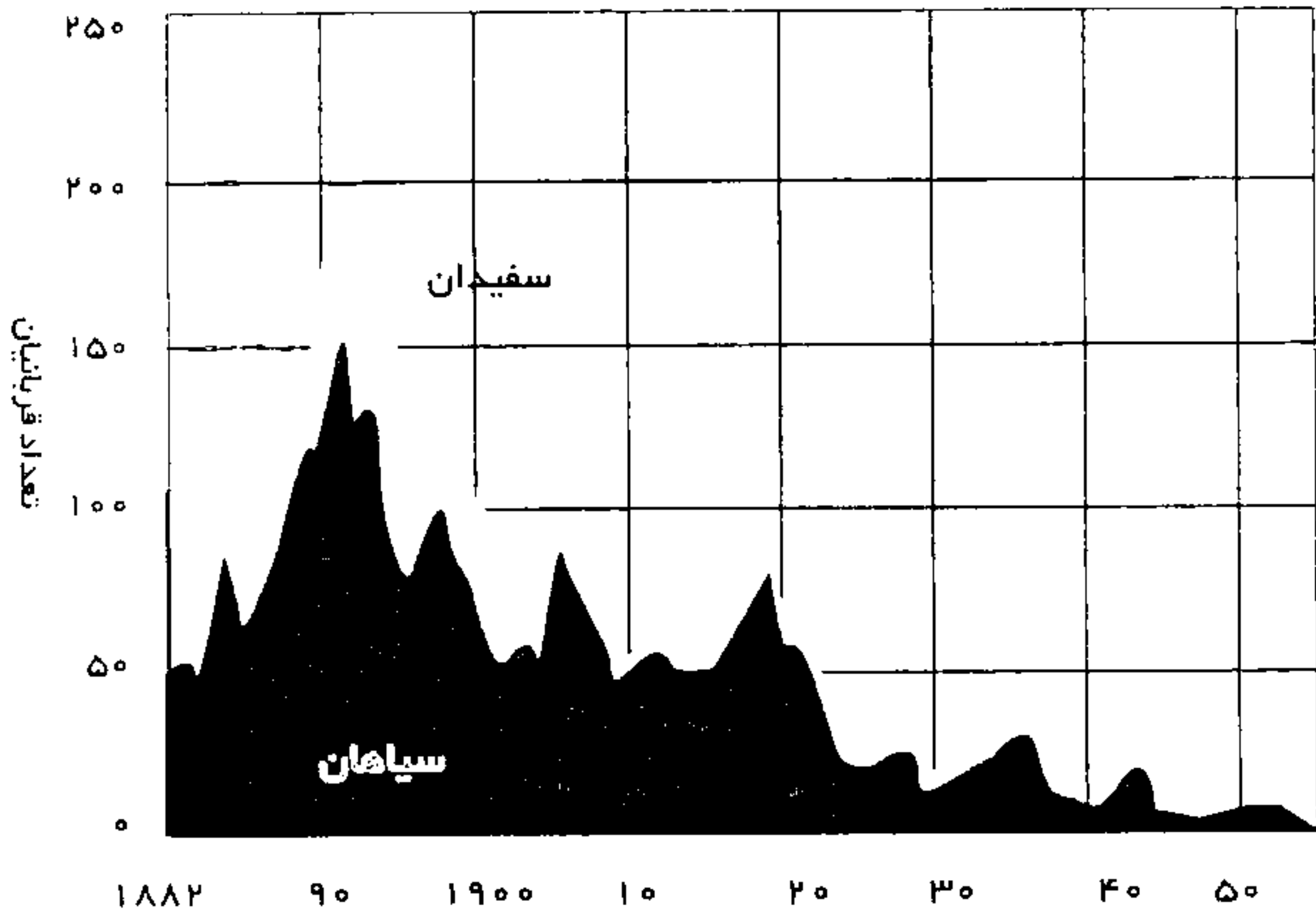
پیکر ۵۹. افزایش کارمندان حکومت در ایالات متحد آمریکا



۱. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۵۰۰.

در نتیجه پیچیدگی کار حکومت‌های کنونی، بر شماره سازمان‌ها و کارگزاران دیوانی افزوده، و جامعه به شدت اسیر دیوان-سالاری یا بوروکراسی (bureaucracy) شده است. در ایالات متحد آمریکا توسعه دیوان‌های حکومتی در سراسر سده بیستم و مخصوصاً در طی جنگ‌های جهانی بسیار هنگفت بوده است. از پیکر ۵۹ به خوبی برمی‌آید که در این کشور شماره کارمندان حکومتی از ۱۹۰۰ به بعد همواره فزونی یافته است.^۱ گفتنی است که حکومت ایالات متحد به سبب کثرت ادارات خود، دچار «کمبود نام» شده است و از این رو بسیاری از ادارات را به نام‌های دراز مرکبی که معمولاً با چند حرف اختصاری شناخته می‌شوند، می‌خوانند.

پیکر ۶۰. رابطه لینچ کردن با توسعه سازمان‌های دیوانی



حکومت با افزودن کارگزاران دیوانی، به طرز مؤثرتری از عهده کارکردهای خود برمی‌آید، و چنان که آمار نشان می‌دهد، در ایالات متحد آمریکا لینچ کردن یا مثله کردن سیاه‌پوستان و احیاناً سفیدپوستان در جریان زمان با بسط قدرت حکومت و افزایش کارگزاران دیوانی نسبت معکوس داشته است. (پیکر ۶۰) با این وصف به شرحی که

1. S. Fabricant: *The Rising Trend of Governmental Activity Since 1900*, New York, 1952.

جامعه‌شناسانی مانند ماکس وبر (Max Weber) و رابرت مرتون (Robert Merton) نوشته‌اند، افزایش کارگزاران یا بسط سازمان‌های دیوانی در همان حال که برای تأمین نظم جامعه ضرورت دارد، خود مشکلاتی به وجود می‌آورد. از یک سو بر اثر توسعه دیوان - سالاری، جریان کارها بسیار پیچیده و دراز می‌شود، و تشریفات و کاغذ بازی بیهوده پیش می‌آیند. از سوی دیگر کارمندان فراوان این دستگاه‌ها که از شغل‌هایی کمابیش پایدار و محترم برخوردارند، اسیر سکون و جمود و رفتار قالبی (stereotypy) می‌شوند، و شخصیت آنان به تحجر می‌گراید. در نتیجه در زندگی فردی و اجتماعی خود، از تغییر می‌گریزند و سدی در مقابل تکامل جامعه می‌گردند.

۷. کارکردهای جدید سازمان‌های حکومتی

دامنه اختیارات حکومت و مداخلات آن در زندگی اعضای جامعه پیوسته وسعت گرفته است. این نکته در مورد همه کشورهای صنعتی حتی در مورد کشورهای مانند ایالات متحد آمریکا و انگلیس که فردگرایی فلسفه سیاسی مختار است و بسیاری از امور مهم اجتماعی به وسیله اشخاص و مؤسسه‌های خصوصی اداره می‌شوند، راست می‌آید. مثلاً در استان آمریکایی مینه سوتا (Minnesota) حکومت در سال ۱۸۵۸ فقط عهده‌دار ۱۴ نوع کارکرد اجتماعی بود. ولی این پیکر در دهه‌های بعدی به ترتیب به ۱۹ و ۳۶ و ۵۸ و ۹۱ و ۱۲۳ رسید و در ششمین دهه یعنی در سال ۱۹۱۸ به ۱۵۵ سرزد. حکومت‌های نواحی دیگر ایالات متحد هم دچار چنین توسعه‌ای بوده‌اند.

بر روی هم در همه کشورهای صنعتی همواره بر کیفیت و کمیت کارکردهای سازمان‌های حکومتی می‌افزاید. حکومت‌ها در بسیاری از فعالیت‌های خصوصی که اهمیت عمومی دارند، مداخله می‌کنند. خوش بینان گفته‌اند که حکومت‌ها علاوه بر کارکردهای دیرین خود که برای تأمین نظم اجتماعی صورت می‌پذیرفتند، کارکردهایی بی سابقه که هدف آنها تأمین رفاه عمومی است بر عهده می‌گیرند، و به این ترتیب دولت که در گذشته صرفاً دولت سیاسی بود، به صورت دولت بهبود بخش (welfare state) یا دولت خدمت‌گزار جامعه (social-service state) درمی‌آید.

در برابر توسعه روزافزون مداخلات حکومتی، در جامعه‌هایی که فردگرایی سابقه‌ای دراز دارد، اقلیت‌های توانگر به نام حفظ آزادی، خواستار محدودیت

دخالت‌های حکومتی می‌شوند. ولی سوسیالیست‌ها خواهان آن‌اند که حکومت گذشته از عهده‌داری خدمات اجتماعی مانند تدارک وسایل درمان بیماران و نگه‌داری پیران و از کارماندگان و تأمین کار، سراسر جریان‌های تولید و توزیع کالا را نیز زیر سلطه خود درآورد. به نظر آنان، بدین شیوه دولت بهبود بخش تکامل می‌یابد و به دولت تولیدی (production state) تبدیل می‌شود.

چنین می‌نماید که تدریجاً در همه جا زمینه دولت تولیدی فراهم می‌آید. اگر دامنه کارکردهای سازمان‌های حکومتی همچنان سسط یابد، حکومت در آینده‌ای نه چندان دور همه شئون زندگی اجتماعی را دربرمی‌گیرد و دولت تولیدی تحقق می‌پذیرد. در عصر حاضر اتحاد جماهیر شوروی و چین و کشورهای اروپای شرقی به سرعت در این راه پیش می‌تازند، و برخی از کشورها مانند انگلیس گام‌هایی به سوی این هدف برمی‌دارند. سایر کشورها و از آن جمله ایالات متحد آمریکا نیز دیر یا زود به ناگزیر به این هدف خواهند گرایید. بحران‌های بزرگ اجتماعی معاصر چنین ایجاب می‌کنند.

دولت به هنگام بحران و مخصوصاً در وقت جنگ برای آن که بتواند با سرعت و حدت فراوان عمل کند، ناگزیر از آن می‌شود که به صورت دولت جنگی (war state) درآید و در نتیجه آن، بر حوزه اقتدار سازمان‌های اجرایی خود بیفزاید، در بسیاری از فعالیت‌های تولیدی خصوصی دخالت ورزد و آزادی فردی را محدود کند. دولتی که به دولت جنگی تبدیل می‌شود، پس از رفع هر بحران، به قصد جلوگیری از بحران‌های دیگر، همچنان مجهز و مقتدر می‌ماند. چنین دولتی که لس ول (Lasswell) آن را به یک پادگان نظامی تشبیه می‌کند و دولت پادگانی (garrison state) می‌خواند،^۱ در عصر حاضر کم نظیر نیست. دولت جنگی یا پادگانی اگر در جهت اداره تولید جامعه گام بردارد، می‌تواند به نوبه خود راه دولت تولیدی را هموار کند.

VI. طبقه حاکم

در همه دوره‌های تاریخ، حکومت صرفاً در دست طبقه واحدی نبوده است. پیش از دوره جدید، نخست طبقه اشراف برده‌دار و سپس طبقه اشراف زمین‌دار سرور جامعه بود و اقتدارات حکومتی را همانند منابع ثروت جامعه، در انحصار خود داشت. پس از آن

1. H. D. Lasswell: «The Garrison State», *American Journal of Sociology*, January 1941.

با تکامل جامعه و ترقی صنعت، سوداگران به قدرت رسیدند و به صورت طبقه حاکم درآمدند. در عصر حاضر مردم متعارف که بار تولید فلاحی و صنعتی را بردوش دارند، خواهان انتقال قدرت‌های حکومتی به خود هستند.

بر روی هم باید گفت که جامعه‌های صنعتی بیش از جامعه‌های فلاحی به مداخله مردم در امور اجتماعی مجال می‌دهند. پیش از دوره تولید ماشینی طبقه حاکم معمولاً به وساطت حکومت خشن، خواست‌های خود را بر طبقه محکوم تحمیل می‌کرد و مقاومت مردم را به زور فرو می‌نشاند. حکومت که لزوماً به استبداد یا دیکتاتوری گرایش داشت، از گروهی دیکتاتور - که یکی از آنان دیکتاتور ظاهری یا اسمی (nominal dictator) جامعه بود - تشکیل می‌شد، و سرکوبی مردم و تأمین منافع روز افزون طبقه حاکم مهم‌ترین کارکرد آن به شمار می‌رفت. در عصر ما بر اثر تکامل اجتماعی و بیداری و پرخاشگری مردم، پیدایش و دوام چنین حکومت‌ها دشوار گردیده‌اند، و چنان که پایان کار رژیم نازی آلمان و رژیم فاشیست ایتالیا نشان می‌دهد، دیکتاتوری مرضی است که تمام جامعه و از آن جمله طبقه حاکم را به پریشانی و تباهی می‌کشاند.

در هر یک از جامعه‌های غربی، طبقه حاکم به ادعای خود، دیکتاتوری را خوش ندارد و به دموکراسی راغب است. از این رو از یک سو می‌کوشد که با وسایل نسبتاً ملایمی مانند تلقین و آوازه‌گری و گروه‌های فشار، مردم را برای پذیرفتن تحمیلات خود آماده کند. و از سوی دیگر به مردم حقوقی مانند حق انتخاب نماینده پارلمان می‌دهد و به این ترتیب آنان را تا اندازه‌ای در امور حکومتی شریک و با خود هماهنگ می‌گرداند. بسیاری از مصلحان اجتماعی این ادعای فرادستان جامعه‌های غربی را ناروا می‌دانند و بر آن‌اند که آزاد منشی طبقه حاکم همانا دیکتاتوری فریبنده و آراسته ظاهر است، و آزادی انسانی وقتی تحقق می‌پذیرد که اعضای جامعه گذشته از حقوق سیاسی متساوی، از امکانات اقتصادی متساوی هم برخوردار باشند.

به راستی جامعه‌ها هنوز از آزادی و مردم‌سالاری (دموکراسی) بسیار به دورند. در هر جامعه معمولاً طبقه حاکم با قدرت اقتصادی و سیاسی خود به نام دموکراسی، دیکتاتوری می‌کند. وجود دسته‌بندی‌های سیاسی و گروه‌های فشار و نادانی و فریب خواری مردم باعث تسهیل دیکتاتوری دموکراسی نمای طبقه حاکم می‌شود. در ایالات متحد آمریکا با آن که ظاهراً حق انتخاب اعضای مجلس‌های قانون‌گذاری و حتی رؤسای نیروی اجرائی جامعه از آن همه مردم است، حکومت ذات طبقه‌ای خود را از دست نمی‌دهد، و با وصفی که دموکراسی زبانه‌زد خاص و عام است و مظاهر صوری آن مراعات

می‌شوند، جامعه به سار طبقه‌ها تقسیم می‌گردد. تبلیغات رنگارنگ و دامنه‌دار طبقه حاکم و تحمیلات گروه‌های فشار، جامعه را آنی فارغ نمی‌گذارند، و مأموران گروه‌های تحمیل‌گر (lobbyist) علناً به مجلس‌های قانون‌گذاری رفت و آمد می‌کنند و اعضای مجلس‌ها را به باد تلقین و تحمیل می‌گیرند. علاوه بر این، فشارهای اقتصادی زندگی، بسیاری از مردم را از شرکت در امور سیاسی و انتخاب رهبران جامعه باز می‌دارند. مثلاً در سال ۱۹۵۶ از میان ۲۰۷,۰۰۰,۰۰۰ تن از مردم ایالات متحد که قانوناً می‌توانستند برای انتخاب رئیس جمهوری رأی بدهند، فقط ۶۲,۰۰۰,۰۰۰ تن عملاً رأی دادند.^۱ حتی کثیری از مردم این کشور مانند مردم بسیاری از کشورهای دیگر، بر اثر محرومیت‌ها و محدودیت‌های حیاتی خود، از لحاظ سیاسی و اجتماعی به حد کفایت رشد نمی‌کنند و نمی‌توانند مصالح جامعه خود را دریابند. آماری که در یکی از سال‌های اخیر فراهم شده است، نشان می‌دهد که ۵۲ درصد کشاورزان آمریکایی با حوادث ملی و بین‌المللی یک‌سره بیگانه‌اند و مثلاً نقشه بلندآوازه مارشال (Marshall) را که دستگاه‌های تبلیغی ایالات متحد آمریکا به عنوان حلال مشکلات اروپا به جهان معرفی کردند، نمی‌شناسند. مطابق همین آمار، نه تنها اکثر مردم نافرهیخته، بلکه ۶۴ درصد از دبیرستان رفته‌های آمریکایی از چگونگی مجلس نمایندگان و منجمله طول دوره آن آگاه نیستند.^۲

از آنچه گذشت، چنین برمی‌آید که در عصر حاضر با وجود تکامل دائم جامعه و رشد روزافزون مردم، حکومت‌های اکثر جامعه‌های صنعتی همچنان وابسته فرادستان‌اند و با آن که بسیاری از امتیازات را از افراد و مؤسسات خصوصی سلب می‌کنند و بسیاری از خدمات عمومی را بر دوش خود می‌گیرند، هنوز پاسدار منافع اشخاص و گروه‌های ممتازند. بسط مداخلات حکومت در زندگی اجتماعی که به نام دولت بهبودبخش یا دولت تولیدی روی می‌دهد، در اوضاع کنونی راه یکه‌تازی (totalitarianism) را به روی حکومت‌ها می‌گشاید و به هیچ روی مستلزم دگرگونی ذات طبقه‌ای دولت نیست.

۱. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۵۱۰.

2. L. Rogers: *The Pollsters*, New York, 1949.

نتیجه

۱. «حکومت» مجموعه‌ای است از سازمان‌های اجتماعی برای تامین روابط اجتماعی و حفظ انتظام جامعه.
۲. در جامعه ابتدائی که معمولاً کوچک و وابسته سنت است و با مالکیت خصوصی الفتی ندارد، حکومت به وجود نمی آید.
۳. در آغاز تمدن بر اثر گسترش جامعه و در هم شکستن سنت و رفع تجانس اجتماعی، حکومت لزوم می یابد.
۴. در عصر حاضر همواره بر کیفیت و کمیت کارکردهای سازمان‌های حکومتی می افزاید، زیرا وسعت و پیچیدگی و تحول دائم زندگی اجتماعی چنین اقتضا می کنند.
۵. از این رو حکومت در بسیاری از جامعه ها گذشته از کارکردهای اداری و سیاسی و جنگی دیرین خود، کارکردهای اقتصادی و رفاهی نیز بر عهده می گیرد.
۶. وسعت دامنه کارکردهای حکومتی موجب دیوان سالاری (بوروکراسی) پرچم و خمی که در بسا موارد مخل زندگی اجتماعی است، شده است.
۷. حکومت با آن که از آن همه جامعه است، از قیده‌های طبقه‌ای آزاد نیست و به فرادستان جامعه اتکا دارد.
۸. حکومت های اکثر جامعه‌های صنعتی در زمان حاضر به یکه تازی گراییده‌اند.

فصل نوزدهم

جنگ

می دانیم که از ارتباط متقابل اجتماعی (social communication) دو یا چند تن، کنش های متقابل اجتماعی (social interactions) روی می دهند، و این کنش ها یا مثبت و پیوسته (associative) هستند و به همکاری و مانده گردی (assimilation) می انجامند، یا منفی و گسسته (dissociative) هستند و به سبقت جویی (competition) و رقابت (rivalry) و ستیزه کاری (conflict) منجر می شوند. این را هم می دانیم که آمیختگی کنش های پیوسته و کنش های گسسته به همسازی (accommodation) یعنی کوشش برای هماهنگ کردن کنش های پیوسته و گسسته می کشد، و همسازی انواعی دارد. حال بر این سخن می افزاییم که در حوزه ارتباطات دولت ها، اگر کنش های پیوسته به حد کفایت بر کنش های گسسته غالب آیند، صلح رخ می نماید و اگر خلاف آن واقع شود، وضع دشواری که جنگ نام گرفته است، تظاهر می کند، و در هر دو مورد کوشش های گوناگونی برای همسازی ضرورت می یابند.

I. بنیاد ستیزه گروهی

جنگ را ستیزه گروهی (group conflict) خوانده اند. ستیزه - چه به صورت فردی، چه به صورت گروهی - در زندگی جانوران فراوان است. در عالم حیوانات همواره مخصوصا هنگامی که مصالح حیاتی در میان باشد، ستیزه و نیز رقابت به شکل های

گوناگون پدید می‌آیند: ماکیان‌ها هنگام دانه خواری، به یک دیگر نوک می‌زنند؛ میمون‌های نر برای تصاحب جفت، با یک دیگر می‌ستیزند، و بر روی هم اکثر حیوانات به اتکای عوامل بدنی مانند وزن و جثه خود، رقابت می‌کنند، و رقابت حیوانی به وجهی صریح و خشن روی می‌نماید.

رقابت و ستیزه انسانی در مراحل ابتدائی به رقابت و ستیزه حیوانی می‌مانند، چنان‌که کودکان و نیز مردم ابتدائی زور بدنی را وسیلهٔ تفوق قرار می‌دهند. اما رقابت و ستیزه در جامعه‌های متمدن، بیشتر به وجهی ملایم صورت می‌گیرند و معمولاً متکی به قدرت بدنی نیستند. فرق دیگر رقابت و ستیزه انسان متمدن با رقابت و ستیزه جانوران دیگر این است که رقابت و ستیزه انسان متمدن تقریباً هیچ‌گاه درنگ نمی‌پذیرند، در صورتی که حیوانات دیگر اکثراً فقط در مواردی که رقابت و ستیزه را برای صیانت ذات خود ضرور می‌یابند، بدان‌ها می‌پردازند.

داروین، کاشف بزرگ تکامل طبیعی گفته است که تنازع بقا و بقای انساب قوانین عمومی زندگانی حیوانی هستند. ولی از این سخن نباید چنین گرفت که انسان نیز چون اصلی حیوانی دارد، ذاتاً ستیزه‌جو می‌گردد. از آنچه در فصل‌های گذشته دیده‌ایم، به خوبی بر می‌آید که انسان از آغاز پیدایش خود تا کنون پیوسته از موازین زندگانی حیوانی فراتر رفته و خود را از نظامات طبیعی آزادتر کرده است، چندان‌که اکنون عوامل طبیعی به راستی تابع عوامل انسانی یا اجتماعی شده‌اند. کسانی که می‌خواهند مانند فروید، نظریهٔ داروین را عیناً بر زندگانی انسانی منطبق کنند، بر خطا هستند، و نظر آنان به هیچ روی قادر به تبیین ستیزه‌ها و نیز همسازی‌های اجتماعی نیست.

ستیزه‌های گروهی انسان اگر مانند ستیزه‌های حیوانی، رفتاری «طبیعی» و معلول سائقه پرخاش‌گری (aggression drive) یا غریزه جنگ‌جویی (pugnacious instinct) باشند، باید مانند شورجنسی یا گرسنگی در فواصل منظمی تجلی کنند، و بر اثر آن، همه قوم‌ها و ملت‌ها منظمأ خواستار و گرفتار ستیزه‌گروهی یا جنگ باشند، حال آن‌که بسا قوم‌ها و ملت‌ها از جنگ بیزار و گریزان‌اند. مثلاً اسکیموهای گرینلند با آن‌که مانند ما گاهی اسیر خشم و نفرت می‌شوند و پرخاش‌گری و مردم‌کشی می‌کنند، از ستیزه‌پر دامنهٔ دو گروه یا دو قوم تصویری ندارند. هنگامی که کاشف دانمارکی، راس موسن (Rasmussen) اوضاع اروپا و از آن جمله، جنگ‌های دامنه‌دار را برای اسکیموهای گرینلند شرح داد، همهٔ آنان به شگفتی افتادند و کسی معنی سخن راس موسن را

دریافت. ^۱ اقوام دیگری مانند ودا (Veddah) های سیلان نیز با ستیزه‌گروهی آشنایند. ^۲
 در این صورت باید ستیزه‌گروهی انسان را ناشی از مقتضیات زندگی اجتماعی بدانیم و قوانین آن‌ها را با علوم اجتماعی بجوییم.

II. ستیزه‌گروهی در جامعه انسانی

ستیزه‌گروهی در جامعه ابتدائی دامنه بسیار محدودی دارد، و به ندرت جمعی کثیر در یک ستیزه‌گروهی شرکت می‌کنند. فقط چند جامعه کمابیش ابتدائی از قبیل جامعه قوم آشان‌تی (Ashanti) در آفریقا از این اصل مستثنی هستند. ^۳

ستیزه‌های گروهی جامعه ابتدائی رامی توان زاده عوامل زیرین دانست:

۱. غنیمت و غارت: گروه ابتدائی برای ربودن خوراک و ابزارهای گروه‌های دیگر، به ستیزه‌گروهی و وسایل خشن دیگر متوسل می‌شود.

۲. بیگانه - ترسی (xenophobia): گروه کوچک ابتدائی که معمولاً برای صیانت ذات خود، ناگزیر از دفع خطرات بی شمار است، به ناگزیر هر نمود بیگانه را با بدگمانی و بیزاری و بدخواهی و بیم می‌نگرد، و به اندک بهانه‌ای با گروه‌های دیگر درمی‌افتد.

۳. خودنمایی: چون شجاعت از لوازم زندگی ابتدائی است، بسا مردم ابتدائی بر آن اند که باید برای اثبات شجاعت خود، ستیزه‌ای برانگیزند و هنرنمایی کنند.

۴. تلافی: زندگی مشترک گروه ابتدائی سبب می‌شود که هر کس خود را نماینده تام و تمام گروه بشمارد و محض اهانت یا بی‌دادی که از طرف گروهی دیگر نسبت به گروه او یا یکی از همگروه‌های او صورت گیرد، خواستار تلافی و ستیزه‌گروهی گردد.

ستیزه‌های گروهی که در جامعه ابتدائی معدودند، در جامعه متمدن افزایش می‌یابند. تمدن همچنان که با پیدایش کتابت و افزایش جمعیت و توسعه ثروت و مالکیت خصوصی همراه است، با توسعه روابط گروه‌ها نیز ملازم است. بر اثر طرق و وسایل ارتباطی، گروه‌های همسایه با یک دیگر می‌آمیزند، و گروه‌های دور به یک دیگر نزدیک می‌شوند، و در نتیجه، روابط گروه‌ها و از آن جمله، ستیزه‌های گروهی افزونی می‌گیرند. در جامعه متمدن جنگ معلول عوامل نظری و عملی پیچیده متعدد است. ولی

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston 1958, P. 516.

2. M. R. Davie: *The Evolution of War*, New Haven. Conn. 1929, Ch. 4.

3. M. J. Herskovits: *Man and His Works*, New York, 1948., P. 344.

مهم‌ترین علت آن را باید در اختلافات طبقه‌ای جست. فرادستان جامعه معمولاً برای تاراج جامعه‌های دیگر، دست به جنگ می‌زنند و به قصد آن که اکثریت مردم جامعه خود را به جنگ بکشانند، ندا در می‌دهند که جنگ آنان جنگی سودجویانه نیست، بلکه جنگی است محض مصالح وطن یا دین یا حتی انسانیت. طبقه حاکم با این شیوه، خودخواهی و سودجویی خود را در لباس شرافت و افتخار می‌پوشاند و مردم ساده دل را به جان فشانی بی دریغ برمی‌انگیزد. جنگ‌های انقلاب ایالات متحد آمریکا که در فاصله سال‌های ۱۷۷۶ و ۱۷۸۳ روی دادند، ظاهراً به تحریک وطن دوستی و برای تحصیل آزادی و استقلال درگرفتند. ولی علت اصلی آن جنگ‌ها سودجویی خداوندان زور و زر آن دیار بود. اینان می‌خواستند از مالیاتی که حکومت انگلیس از آنان می‌گرفت، برهند و نیز قیدهایی را که حکومت انگلیس بر سوداگری سودآور آنان بسته بود، بگسلند.^۱

هرگونه ستیزه‌گروهی جنگ محسوب نمی‌شود، بلکه جنگ در اصطلاح علم سیاست فقط به ستیزه‌های گروهی معینی تعلق می‌گیرد: جنگ ستیزه‌خشن منظمی است که بین دو یا چند اجتماع مستقل درگیرد. جنگ در این معنی، نمود اجتماعی جدیدی است، و قدمت آن از دور شخم‌زنی در نمی‌گذرد.

برای تحقق جنگ جمع آمدن چند عامل لازم است:

۱. باید دو یا چند اجتماع مستقل که هر یک در خطه معینی سکونت دارند، موجود باشند. ستیزه‌های اجتماعات نامستقل و به هم آمیخته جنگ نیستند.
۲. باید این اجتماعات با یک دیگر در ارتباط باشند. میان اجتماعات بی ارتباطه جنگ روی می‌دهد و نه صلح مصداق می‌یابد.
۳. باید روابط ستیزه‌آمیزی بین آن اجتماعات برقرار شود. اگر روابط خشنی که ستیزه به شمار می‌روند، به وجود نیایند، جنگ تحقق نمی‌پذیرد.
۴. باید روابط ستیزه‌آمیز اجتماعات انتظام کافی داشته باشند. زد و خوردهای نامنظم، جنگ به شمار نمی‌روند.

III. بستگی جنگ به صنعت

در هر جامعه چگونگی جنگ بسته به چگونگی صنعت است، و ابزارها مخصوصاً

۱. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۵۳۱.

اسلحه و وسایل حمل و نقل تأثیر عظیمی در قدرت جنگی جامعه دارند. در روزگاران گذشته برخی از جامعه‌های آسیایی بر اثر رام کردن اسب و ساختن گردونه، انقلابی در جنگ به وجود آوردند و سلطه خود را بر جامعه‌های دیگر تحمیل کردند. در اروپای قدیم نیز قوم وی‌کینگ (Viking) باکشتی‌های تندرو خود، زندگی مردم کناره‌های اروپا را به مخاطره انداختند. همچنین سرخ‌پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) پس از آن که به کار گرفتن اسب را از سفیدپوستان آموختند، نیرومندتر و جنگی‌تر شدند. در عصر جدید اکتشافات و اختراعات در کیفیت جنگ و قدرت جامعه‌ها سخت مؤثر افتادند. انگلیس پس از انقلاب صنعتی باکشتی‌های بخاری نیرومند خود، بر دریاها مسلط شد و تا قرن نوزدهم یکه تاز بود. سپس به ترتیب ایالات متحد آمریکا و آلمان و ژاپون و روسیه و بلژیک و فرانسه بر اثر بسط صناعت خود، در مقابل انگلیس قد علم کردند، چنان که در عصر حاضر نیز چین و هند از طریق صنعت، بر قدرت دست یافته‌اند. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که اکنون صاحب قدرت جنگی عظیمی است، پیش از آن که از لحاظ صنعتی به پیش رود، چنین نبود. به همان نسبت که تولید فولاد این کشور به وسیله اجرای نقشه‌های اقتصادی منظم فزونی یافته است، بر اقتدار جنگی آن نیز افزوده است. معمولاً دولت‌هایی که قدرت جهانی محسوب می‌شوند، آن‌هایی هستند که به مدد صنعت، دستگاه جنگی توانایی فراهم می‌آورند. در اعصار پیشین مصر و ایران و روم به نوبت قدرت بین‌المللی بودند. در عصر جدید کشورهای اروپایی کانون‌های قدرت شده‌اند. در اواخر قرن نوزدهم هفت کشور غربی و یک کشور شرقی یعنی انگلیس و آلمان و فرانسه و اتریش - هنگری و روسیه و ایتالیا و ایالات متحد آمریکا و ژاپون زمام قدرت بین‌المللی را به دست داشتند. در اواسط سده بیستم همه قدرت‌ها در مقابل دو قدرت برتر یا دو ابرنیرو (super-power) - ایالات متحد آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - ناچیز شدند.

اما روشن است که توانایی صنعت و قدرت جنگی ناشی از آن به منابع طبیعی و منابع انسانی فراوان وابسته‌اند. کشورهایمانند چین و هند که دارای جمعیت بسیارند، آسان‌تر از کشورهای کم جمعیت، صنعتی و مقتدر می‌شوند، و کشورهای کم جمعیت که دارای کان‌های فلزات و مواد سوختی پر مایه هستند، به سهولت به صورت جامعه‌های توانای صنعتی درمی‌آیند. علت نیز معلوم است: هر صنعتی نیازمند انواع مواد است، چنان که مثلاً از میان صد و چند عنصر شناخته شده، بیش از نیم آن‌ها در صنعت اتوموبیل‌سازی دخالت دارند. در گذشته فولاد و زغال سنگ مهم‌ترین مواد صنعتی بودند، ولی اکنون

اورانی بوم از همه مواد مهم تر شده و دلیل آن هم آشکار است: یک پوند اورانی بوم ۱۰,۲۰۰,۰۰۰ کیلووات - ساعت نیرو به دست می دهد، در صورتی که یک پوند زغال سنگ فقط ۳/۵ کیلووات - ساعت تامین می کند.

IV. تأثیر جنگ در جامعه

روابط بین دولت‌ها انواع گوناگون دارند. ولی تاکنون معمولاً فقط یکی از این روابط - جنگ - بین دولت‌ها داوری کرده است. سوروکین (Sorokin) در تحقیق معروف خود، تعدادی از کشورهای اروپایی را در فاصله ۵۰۰ پیش از مسیح و ۱۹۲۵ مسیحی مورد ملاحظه قرار می دهد و به این نتیجه می رسد که کشورهای مورد بحث در طی این مدت بر روی هم دچار ۹۶۷ جنگ بزرگ یا خارجی شده‌اند، و هر یک به طور متوسط در هر دو سال به یک جنگ تن در داده‌اند.^۱ محقق دیگری محاسبه کرده است که ایالات متحد آمریکا به تنهایی از سال ۱۷۵۰ تاکنون ۱۲ جنگ بزرگ و ۱۷۰ جنگ کوچک به خود دیده است.^۲ همچنین از پژوهش سوروکین برمی آید که ۴۰ درصد سازهای تاریخ اتریش را جنگ فراگرفته است. این رقم در مورد تاریخ آلمان به ۲۸، در مورد تاریخ ایتالیا به ۳۶، در مورد تاریخ هلند به ۴۴، در مورد تاریخ روسیه به ۴۶، در مورد تاریخ فرانسه به ۵۰، در مورد تاریخ انگلیس به ۵۶، در مورد تاریخ لهستان و لی توآنی به ۵۸، و در مورد تاریخ اسپانی به ۶۷ می رسد.^۳

نگاهی به تاریخ معلوم می دارد که دولت‌ها حتی در دوره‌هایی که با یکدیگر عملاً در جنگ نبوده‌اند و نوعی همسازی دوستانه داشته‌اند، با وسایل گوناگون مانند سیاست بازی (دیپلوماسی) و تبلیغ و تهدید و تسلیح جنگی (جنگ سرد - cold war) خود را برای جنگ عملی آماده می کرده‌اند. جنگ به قدری بر دولت‌ها سلطه ورزیده است که حتی انواع دیگر روابط بین‌المللی را به صورت رابطه جنگی در آورده است، چنان که دادوستد یا بازرگانی - این رابطه به ظاهر سودمند و مسالمت‌آمیز - بارها بر اثر رقابت و خصومت دولت‌ها، به خدمت جنگ درآمده است.

گفته‌اند که جنگ باعث تحریک جامعه و تسریع تکامل اجتماعی می شود و

1. P. A. Sorokin: *Social and Cultural Dynamics*, New York, Vol. III, 1937, P. 283.

2. Q. Wright: *A Study of War*, Chicago, 1942, pp. 636, 650 & 655.

۳. سوروکین: پیشین، ص ۳۵۲.

صناعت را پیش می‌راند و دولت را وسعت می‌بخشد و اقوام را آمیخته و یگانه می‌گرداند. در پاسخ باید به یاد آورد که اولاً اگر چنین نتایج سودمندی بر جنگ مترتب باشد، باز زبان‌های جنگ بیش از سودهای آن‌اند. ثانیاً تکامل جامعه و توسعه صنعت، خصوصاً وحدت اقوام مدیون جنگ نیستند. جنگ در موارد فراوان بسا جامعه‌ها را با همه صنایع آن‌ها به نیستی کشانیده است. البته می‌توان پذیرفت که جنگ به سیر تکامل صنعتی جامعه سرعت می‌بخشد. ولی نکته این است که اگر جنگی هم نمی‌بود، باز جامعه‌ها بدون گسیختگی و درنگ به سیر تکامل خود ادامه می‌دادند، و در آن صورت تکامل اقتصادی جامعه‌ها خود به خود سبب ارتباط آن‌ها می‌شد و به آمیختن اقوام و وحدت دولت‌ها می‌انجامید. از این گذشته جنگ و غلبه قومی بر قوم دیگر همواره به یگانگی آن دو منجر نمی‌شوند. اگر عوامل موافقی برای ماندگاری (assimilation) اقوام در میان نباشند، جنگ به جای پیوستگی و دوستی، گسستگی و دشمنی به بار می‌آورد. کشورهای آلمان و ایالات متحد آمریکا ظاهراً وحدت داخلی خود را به وسیله جنگ تحصیل کردند. ولی واقع این است که اگر میان اقوام هر یک از این دو سرزمین همانندی فرهنگی نبود، وحدت هیچ یک تحقق نمی‌یافت. قوم بورگونی (Bourgogne) نمونه دیگری است. حکومت فرانسه این قوم را مغلوب و مسخر کرد. ولی این قوم چون با مردم فرانسه همانندی اجتماعی نداشت، مدت‌ها گردن‌کشی کرد و با فرانسویان درافتاد. همچنین تسلط حکومت انگلیس بر مردم ایرلند هیچ‌گاه باعث یگانگی مردم ایرلند و مردم انگلیس نشد، زیرا مردم انگلیس و مردم ایرلند دارای اشتراکات فرهنگی کافی نیستند.

۷. جنگ در عصر حاضر

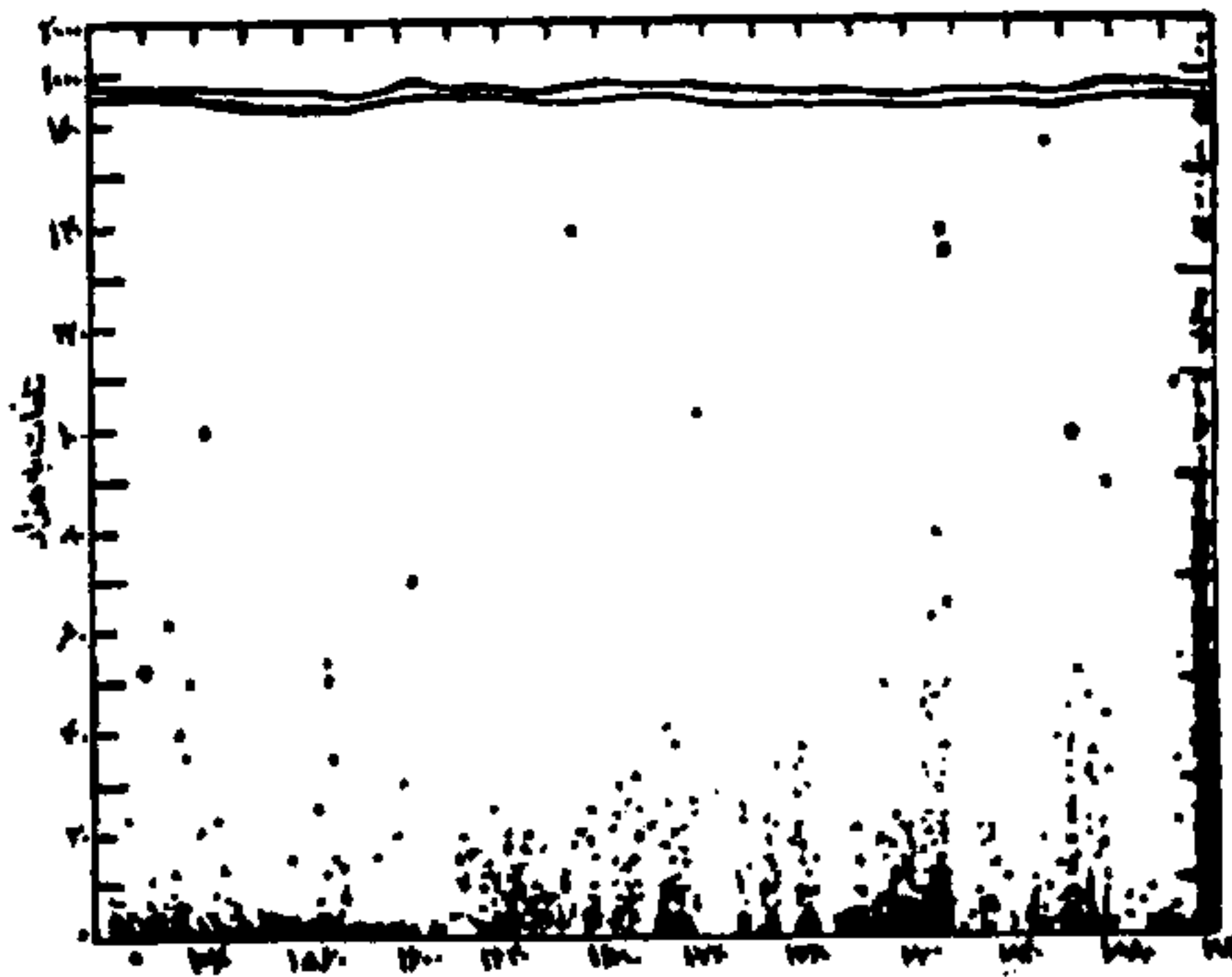
اکثر انسان‌ها در همه دوره‌های تاریخ از جنگ زیان برده و خواستار صلح بوده‌اند. ولی در عصر حاضر مرتبه‌ها بر زبان‌های جنگ افزوده و حفظ صلح پایدار لزوم بیش‌تری یافته است. چند عامل زاینده این وضع‌اند:

۱. در عصر حاضر بر اثر ترقی صنعتی عظیم، سلاح‌هایی ویران‌گر که برای نابودی تمام جامعه‌های متمدن کافی هستند، به دست آمده‌اند: اختراع بمب‌های اورانیوم و ایدروژن و کوبالت و دیوتریوم (deuterium) قدرت انهدامی جنگ را به پایه‌ای باور نکردنی بالا برده است.

از سده پانزدهم به این سو به همان نسبت که بر قدرت سلاح‌های تخریبی افزوده

است، شماره تلفات جنگ‌ها فزونی یافته است. چنان‌که از پیکر ۶۱ برمی‌آید، تلفات جنگی قرن بیستم - اعم از کشته و زخمی و مفقود - به هیچ روی با تلفات جنگی قرن پانزدهم قابل مقایسه نیستند.

پیکر ۶۱. تلفات جنگی از قرن پانزدهم تا قرن بیستم



بی‌گمان باید بخشی از افزایش تلفات را ناشی از افزایش جمعیت کشورها دانست. برای آن‌که عامل افزایش جمعیت در محاسبه ما راه نیابد، بهتر آن است که تعداد تلفات را نسبت به تعداد معینی از جمعیت مثلاً هر یک هزار یا ده هزار تن بسنجیم. رایت (Wright) چنین آماری درباره کشتگان جنگی دهه‌های تاریخ فرانسه از سده پانزدهم تا سده بیستم فراهم آورده است (پیکر ۶۲).^۱

آمار تلفات جنگ جهانی دوم سرسام‌آور است، و مسلماً اگر جنگ دیگری درگیرد، تلفاتی به مراتب بیشتر از تلفات جنگ جهانی دوم وارد خواهند شد، زیرا وسایل جنگی کنونی - موشک و ماهواره و هواپیمای بسیار تندرو و بمب‌های هسته‌ای -

۱. رایت: پیشین، ص ۲۲۸.

قدرت مخرب موحشی به وجود آورده‌اند. اگر یک بمب ایدروژنی معمولی (نه فوق‌العاده) در شهر بزرگ پر جمعیتی مانند نیویورک فرود آید، در لحظه انفجار ۲۵۹ میل مربع را ویران می‌کند. و ۷/۵ میلیون تن را به هلاکت می‌رساند.^۱ سپس غبارهای مرگ‌آور آن به شکنجه و کشتار جان‌داران می‌پردازند، و برخی از ذرات آن مانند استرون تیوم (strontium) و سزیوم (cesium) حتی در مغز استخوان حیوانات راه می‌یابند و سال‌ها دوام می‌آورند و اورگانیزم‌ها را فاسد می‌گردانند.

بیکر ۶۲. کشتگان جنگی فرانسه در سی دهه

سال	تعداد	سال	تعداد	سال	تعداد
۱۶۳۰	۹	۱۷۳۰	۱۰	۱۸۳۰	۰
۱۶۴۰	۳۲	۱۷۴۰	۳۶	۱۸۴۰	۰
۱۶۵۰	۵	۱۷۵۰	۱۴	۱۸۵۰	۱۳
۱۶۶۰	۱	۱۷۶۰	۷	۱۸۶۰	۰
۱۶۷۰	۲۱	۱۷۷۰	۱	۱۸۷۰	۴۳
۱۶۸۰	۱	۱۷۸۰	۳	۱۸۸۰	۰
۱۶۹۰	۳۱	۱۷۹۰	۱۴۸	۱۸۹۰	۰
۱۷۰۰	۵۸	۱۸۰۰	۱۱۹	۱۹۰۰	۰
۱۷۱۰	۲۶	۱۸۱۰	۱۵۴	۱۹۱۰	۵۶۳
۱۷۲۰	۰	۱۸۲۰	۰	۱۹۲۰	۰

تعداد تلفات هر دهه به نسبت $\frac{\text{تعداد}}{۱۰,۰۰۰}$ جمعیت داده شده است.

تکامل صنعت ایجاب می‌کند که همواره سلاح‌های مخرب موحش‌تری به دست آیند. بیکر ۶۳ نشان می‌دهد که قدرت تخریبی یک بمب (که بر شهر نیویورک فروافتد) از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۴ به چه نسبتی افزایش یافته است.^۲

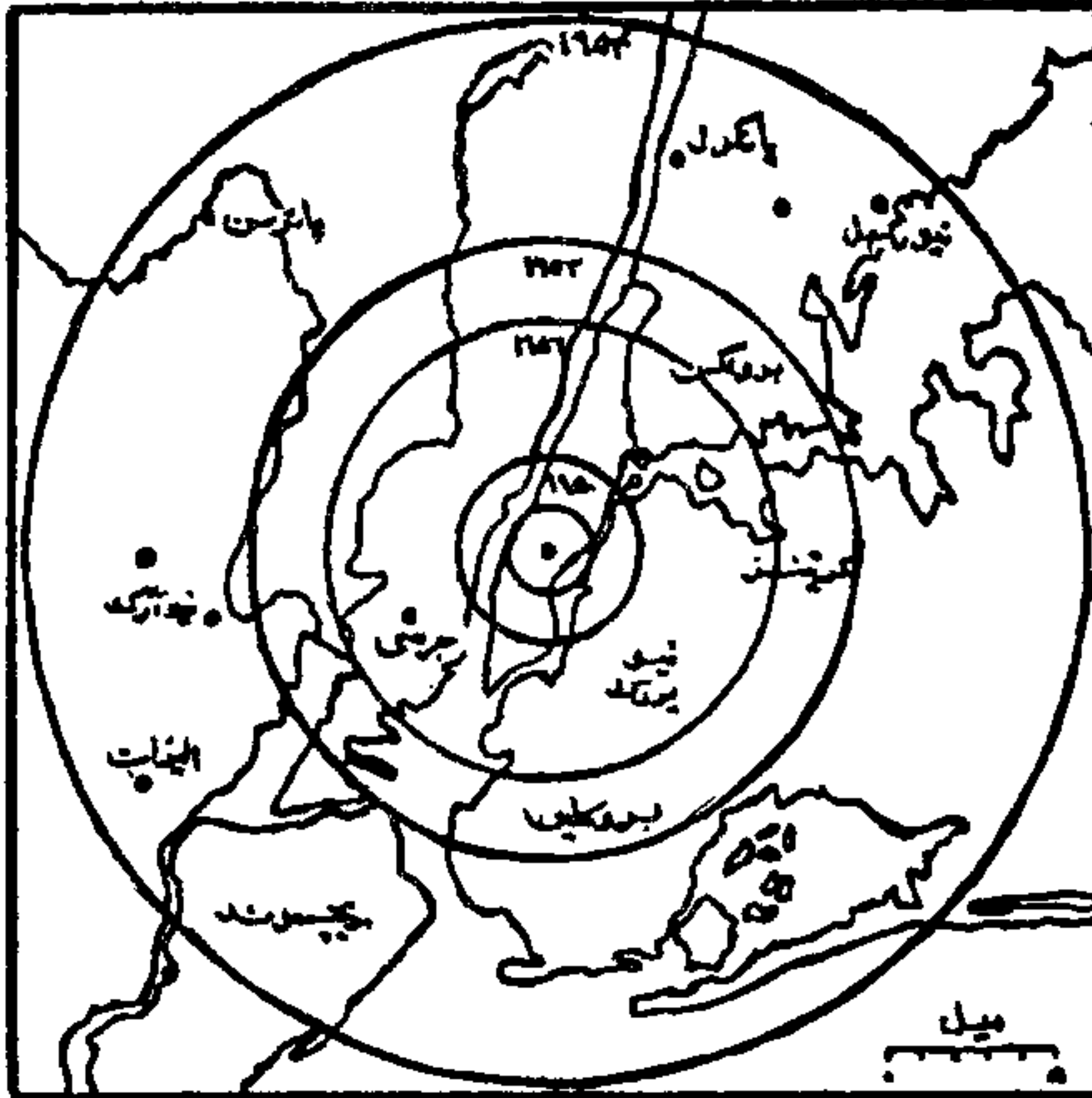
به این ترتیب در قرن بیستم همچنان که زیستن انسانی به وسیله تولید توده‌وار کالا (mass production of goods) اداره می‌شود، مردن انسانی نیز دستخوش تولید توده‌وار

۱. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۵۳۵.

2. F. R. Allen & Others: *Technology and Social Change*, New York, 1957. P. 224.

مرگ (mass production of death) است، و از این جا ضرورت تغییرات عظیمی در روابط بین‌المللی دریافت می‌شود.

پیکر ۶۳. بسط دامنه تخریب یک بمب

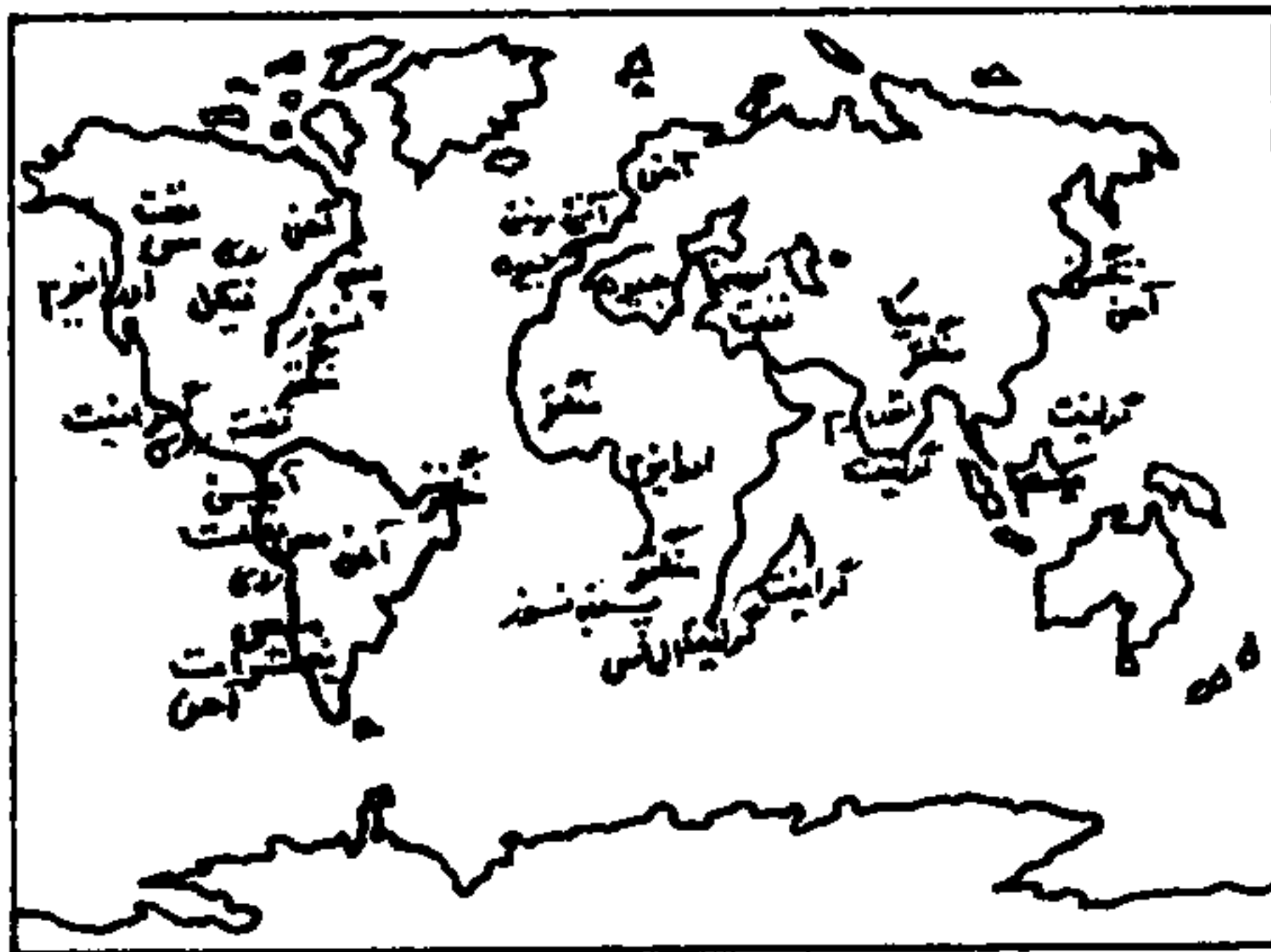


۲. حکومت‌های جدید در زمان جنگ تمام سازمان‌های تولیدی مهم جامعه را در اختیار می‌گیرند و به خدمت جنگ وا می‌دارند. از این رو جنگ برای جامعه هزینه‌هایی سرسام‌آور پیش می‌آورد، و در نتیجه، جامعه را به فقر اقتصادی می‌کشاند و از بسط بهداشت و آموزش و پرورش و ترقی فرهنگ معنوی جامعه جلو می‌گیرد. برای استنباط زیان‌های عظیم اقتصادی جنگ باید به یاد آورد که حکومت ایالات متحد آمریکا با همه توانگری خود، در سال ۱۹۴۰ معادل ۲۶ درصد تولید خود در آن سال، یعنی ۴۵ میلیارد دلار به مردم وام داشت، این وام بر اثر هزینه تجهیزات جنگی دوره جنگ سرد، در ۱۹۵۳ به ۲۲۸ میلیارد دلار یعنی معادل ۷۴ درصد تولید آن کشور در آن

سال رسید!

۳. زندگی اقتصادی جدید - تولید و توزیع کثیر - بازرگانی دامنه‌دار را ایجاب می‌کند، و این هم باعث وابستگی کشورها به یک‌دیگر می‌شود. امروز هیچ کشوری نیست که بتواند اقتصاد خود را از سایر کشورها بی‌نیاز گرداند و بدون صادرات و واردات دوام آورد. مثلاً کشور ایالات متحد آمریکا به همه قاره‌های عالم وابسته است. پیکر ۶۴ این وابستگی را به خوبی نشان می‌دهد.

پیکر ۶۴. منابع مواد معدنی که به ایالات متحد آمریکا صادر می‌شوند.



در همه دوره‌ها بستگی‌های بازرگانی دولت‌ها باعث جنگ شده‌اند، چنان‌که انقلاب ایالات متحد آمریکا و جنگ آن کشور در ۱۸۱۲ و دخالت ایالات متحد آمریکا در جنگ جهانی اول محض مصالح بازرگانی صورت گرفتند. اما چون در عصر حاضر این بستگی‌ها به میزان شگفت‌آوری افزایش یافته‌اند، بر امکان وقوع جنگ نیز افزوده است. از این‌رو هرگونه ستیزه محلی ممکن است منافع اقتصادی دولت‌های دوردست را به خطر اندازد و آن‌ها را به مداخله وادارد، و در نتیجه، حادثه‌ای کوچک را به جنگی بزرگ تبدیل کند.

۴. به شرحی که گفته شد، در عصر حاضر همه قدرت‌های بزرگ پیشین جای خود را به دو قدرت برتر - قدرت اتحاد جماهیر شوروی و قدرت ایالات متحد آمریکا - داده‌اند. سایر کشورها حتی آن‌ها که دم از بی‌طرفی می‌زنند، به نحوی از انحاء به یکی از این دو کشور بستگی دارند. در این صورت اگر در جهان دو قطبی کنونی جنگی درگیرد، چه بسا که همه کشورها و از آن جمله، کشورهای به اصطلاح بی‌طرف را به کام کشد و همه تمدن را به نابودی سوق دهد.

گفتنی است که بی‌طرفی نه امری عملی است و نه کاری اخلاقی. معمولاً جنگ دولت‌های متخاصم دامن بی‌طرف‌ها را هم می‌آلاید، و از این گذشته در جنگ دو گروه، بی‌تفاوت ماندن و ظالم و مظلوم را با یک چشم نگرستن دور از انسانیت است.

VI. لزوم حیاتی صلح

برای حفظ صلح باید کاری کرد که دولت‌ها به وسیله روابط عالی انسانی به یک‌دیگر پیوند خورند و خواستار وحدت ملت‌ها و برقراری حکومت یگانه‌ای در کره زمین شوند. تردید نیست که وحدت ملت‌ها و برقراری حکومت یگانه در اوضاع و احوال کنونی امکان ندارد و تا زمانی که ریشه‌های اقتصادی و سیاسی جنگ نخشکنند، تحقق نخواهد یافت. به همین سبب روابط صوری دولت‌ها مانند مبادله وزیر مختار و سفیر و دیدوبازدید تشریفاتی و شرکت در اجتماعات بین‌المللی و پیمان‌بندی به تنهایی تأثیر قابلی در حفظ مناسبات دوستانه دولت‌ها نمی‌گذارند. در گذشته بی‌اعتباری این‌گونه روابط بارها آزموده شده‌اند، چنان‌که در سال ۱۹۲۹، ۶۲ دولت با امضای پیمان پاریس جنگ را نفی کردند، اما ده سال بعد یکی پس از دیگری وارد جنگ شدند.

آشنایی و نزدیکی ملت‌ها با یک‌دیگر نیز به خودی خود ضامن صلح بین‌المللی نیست. در جنگ جهانی دوم کشورهای سواحل اقیانوس اطلس که اجتماع اطلس (Atlantic Community) خوانده شده‌اند، کوشیدند که به اتکای علائق فرهنگی مشترک، ملت‌های خود را همداستان کنند. پس خود را «جهان آزاد» (free world) و آلمان و متحدان آن را «جهان برده» (slave world) نامیدند. مسلماً علائق مشترک کشورهای کرانه‌های اقیانوس اطلس و از آن جمله، علاقه مشترکی که ملت‌های اجتماع اطلس به دموکراسی پارلمانی داشتند، در استواری بستگی‌های سیاسی دولت‌های اجتماع اطلس مؤثر افتادند. ولی این علائق پیوندهایی نیرومند نبودند و از عهده حل اختلافات

اقتصادی آن‌ها بر نمی‌آمدند. از این رو پس از جنگ، دولت‌های اجتماع اطلس با یک‌دیگر درافتادند.

درست است که رسوم و زبان‌ها و تعصبات متنوع اقوام و ملت‌ها فو اصلی بین آن‌ها به وجود آورده‌اند. ولی این فواصل چندان عمق و اهمیت ندارند که ملت‌ها را به جنگ بکشانند. تاریخ نشان می‌دهد که مردم ساده‌کشورها با وجود اختلافات گوناگون خود، خواستار خصومت و انهدام یک‌دیگر نیستند. در جنگ جهانی دوم با آن‌که ایالات متحد آمریکا با تبلیغات خود، سربازان آمریکایی را به خون ژاپونیان تشنه کرده بود، سربازان آمریکایی هر چه به سربازان ژاپونی نزدیک‌تر می‌شدند، کمتر نسبت به آنان احساس نفرت و عداوت می‌کردند.^۱ عامل اصلی جنگ ملت‌ها سودجویی حکومت‌هاست، و این عامل است که از جدایی‌ها و تعصبات اقوام و ملل بهره‌برداری می‌کند. معمولاً گروه‌هایی که زمام حکومت‌ها را به دست دارند، برای تأمین منافع خود، از تعصبات مردم متعارف سود می‌جویند و آنان را بی‌دریغ به جان یک‌دیگر می‌اندازند. از این رو برای تأمین صلح باید به موازات تأمین دوستی ملت‌ها، از خودکامگی حکومت‌ها جلوگیری کرد، باید کاری کرد که حکومت‌ها به منزله نیروی اجرایی طبقه یا گروه‌های معینی نباشند، بلکه نماینده همه یا دست کم اکثریت ملت محسوب شوند. در این صورت می‌توان گفت که حل مسئله جنگ و بسیاری دیگر از مسائل بین‌المللی به حل مسائل ملی بسته است.

در زمان ما ضرورت دارد که همه ملت‌ها برای حفظ صلح دست به جهادی عظیم زنند. این جهاد باید به هدف‌های گوناگونی ناظر باشد: جلوگیری از بهره‌کشی انسان از انسان، استقرار حکومت‌های ملی، سرکوبی استعمار و امپریالیسم اقتصادی معاصر، برقراری مناسبات متنوع انسانی بین ملت‌ها، همزیستی مسالمت‌آمیز دولت‌ها، خلع سلاح عمومی با نظارت دستگامی بین‌المللی و...

1. S. A. Stouffer & Others: *The American Soldier*, Princeton, N. J., Vol. II, 1949, Ch. 3.

نتیجه

۱. «جنگ» ستیزه‌گروهی منظم و خشنی است بین دو یا چند اجتماع مستقل که با یکدیگر ارتباط دارند.
۲. جنگ ناشی از مقتضیات زندگی اجتماعی انسان است و به هیچ روی از طبع انسان برنمی‌آید.
۳. در جامعه ابتدائی جنگ وجود ندارد، ولی عواملی مانند طلب غنیمت و غارت و بیگانه‌ترسی و خودنمایی و تلافی، منجر به ستیزه‌های گروهی محدود می‌شوند.
۴. در جامعه متمدن طبقه حاکم معمولاً موافق مصالح خود، ملت را گرفتار جنگ‌های مکرر می‌کند.
۵. تکامل ابزارسازی در توسعه و تشدید جنگ تاثیر داشته است.
۶. جنگ‌های فراوان دولت‌ها از موانع تکامل اجتماعی هستند.
۷. در عصر حاضر جنگ خطر عظیمی برای تمدن زمین فراهم آورده است. زیرا از طرفی سلاح‌ها قدرت تخریبی وحشت‌آوری یافته‌اند، و از طرف دیگر تقریباً همه دولت‌ها به یکدیگر بستگی یافته‌اند و جنگ دو دولت احتمالاً به جنگ همه دولت‌ها می‌کشد.
۸. برای نابودی جنگ، سرکوبی استثمار داخلی و استثمار خارجی و استقرار حکومت‌های ملی و نزدیکی ملت‌ها به یکدیگر و نیز خلع سلاح عمومی ضرورت دارند.

فصل بیستم

خانواده

I. انواع خانواده

در جهان جانوران عالی مثلاً میمون‌ها از تجمع یک یا چند ماده و یک نر و بچه یا بچه‌های آن‌ها واحدی اجتماعی به وجود می‌آید که کارکرد آن تولید مثل و نگه‌داری نوزادان است و خانواده زیستی (biological family) خوانده می‌شود. در بین برخی از حیوانات عالی، در مواردی خانواده زیستی وسعتی بیشتر می‌یابد. به این معنی که گاهی یک یا چند جانور نر بالغ، شاید به ملاحظه ماده‌های متعدد خانواده، به آن می‌پیوندند، و گاهی چند خانواده با هم می‌آمیزند.¹

خانواده زیستی در عالم انسانی هم تشکیل می‌شود. ولی معمولاً خانواده انسانی پایدارتر از خانواده حیوانی است و بیش از آن تحول و تنوع می‌پذیرد. همچنین کارکردهای خانواده انسانی از کارکردهای خانواده حیوانی بیشترند. به بیان دیگر خانواده انسانی معمولاً از خانواده زیستی در می‌گذرد و واحدی اجتماعی می‌گردد. بنابراین می‌توان خانواده انسانی را واحدی دانست که در جریان زندگی اجتماعی دگرگونی می‌پذیرد و انواعی به دست می‌دهد.

خانواده انسانی چون گذشته از وظیفهٔ کودک‌زایی و کودک‌پروری، کارکردهای دیگری مانند تولید اقتصادی و پرورش و آموزش نیز بردوش دارد، بعد از رشد نوزادان

1. S. Zuckerman: *The Social Life of Monkeys and Apes*, New York 1932, pp. 225-226.

گسته نمی‌شود، بلکه همچنان اعضای خود را در برمی‌گیرد و بدین وسیله کارکردهای اجتماعی خود را بهتر برمی‌آورد. بدین ترتیب خانواده کوچک زیستی که آن را خانواده هسته‌ای (nuclear family) یا خانواده مستقل (independent family) نیز نامیده‌اند، با نگره داشتن فرزندان به صورت خانواده گسترده (extended family) در می‌آید. خانواده مستقل از بستگی سببی یعنی زناشویی فراهم می‌شود. از این رو آن را خانواده زناشویی (conjugal family) نیز می‌خوانند. ولی خانواده گسترده اساساً بر بستگی‌های نسبی استوار است، و بدین سبب خانواده همخون (consanguine family) نیز نام می‌گیرد. با این همه پوشیده نیست که در خانواده گسترده در نتیجه زناشویی اعضای جوان با افراد خانواده‌های دیگر، بستگی‌های سببی نیز وجود دارند. پس باید گفت که خانواده گسترده شامل چند گروه خونی (blood group) و چند گروه زناشویی (marital group) است.

هر کس - چه در خانواده مستقل و چه در خانواده گسترده زاده شود - در آغاز جزو خانواده پدر و مادری (parental family) خویش است و موافق آموزش و پرورشی که از آن می‌گیرد، با راه و چاه زندگی آشنا می‌شود؛ بنابراین می‌توان خانواده پدر و مادری را خانواده راه‌یابی (family of orientation) نام داد.

فرزندان خانواده مستقل معمولاً پس از دوره برنایی، آن را ترک می‌گویند و به وسیله زناشویی برای خود خانواده جدیدی که اصطلاحاً خانواده فرزندزایی (family of procreation) خوانده می‌شود، تشکیل می‌دهند، در صورتی که فرزندان خانواده گسترده مخصوصاً پسران، پس از ازدواج نیز در خانواده پدر و مادری خود می‌مانند.

خانواده مستقل در همهٔ جامعه‌های صنعتی جدید وجود دارد، و خانواده گسترده فقط در کشورهایمانند ایران و چین و ژاپون که هنوز سنت‌های کهن را یک‌سره نشکسته‌اند، دیده می‌شود. لو پله (Le Play) از نوعی خانواده که میانجی خانواده مستقل و خانواده گسترده است و خانواده ستاکی (stem family) خوانده شده است، نام می‌برد. در توضیح خانواده ستاکی باید گفت که پدر و یکی از پسران او در خانواده اصلی می‌مانند و بقیه فرزندان برای خود خانواده‌های مستقلی تشکیل می‌دهند. ولی هیچ‌یک از پسران رابطه خود را با خانواده اصلی قطع نمی‌کنند، و اگر فرزندی که با پدر به سر می‌برد، در گذرد، یکی دیگر از پسران دست از زندگی مستقل می‌کشد و به خانواده پدر

می‌پیوندد.^۱ چنین خانواده‌ای جای جای در اروپای غربی و جامعه‌های دیگری که کار فراوان است و اعضای خانواده‌های بزرگ به امید زندگی بهتر، خانواده پدر و مادری خود را ترک می‌کنند، یافت می‌شود.

در خانواده گسترده معمولاً پدر و مادر به یک اندازه اهمیت ندارند، و از این رو فرزندان گاهی به خانواده پدر و گاهی به خانواده مادر خود بستگی می‌یابند، و به عبارت دیگر خویشاوندی، خویشاوندی یک‌سویی (unilateral kinship) است. خانواده گسترده بر حسب آن که به زن یا شوهر بستگی داشته باشد، دو صورت به خود می‌گیرد: خانواده مادری (maternal family) و خانواده پدری (paternal family). هر یک از این دو صورت اقسامی دارند، همچون خانواده مادر-تباری (matrilinal family) و خانواده پدر-تباری (patrilinal family) و خانواده مادر-بومی (matrilocal family) و خانواده پدر-بومی (patrilocal family) و خانواده مادر-نامی (matronymic family) و خانواده پدر-نامی (patronymic family).

خانواده مادر-تباری خانواده گسترده‌ای است مرکب از مادر و دختران و پسران و فرزندان دختران. تبار خانواده از طرف مادر است. پدر در امور خانواده دخالتی ندارد، و برادر مادر رئیس خانواده به‌شمار می‌رود. خانواده پدر-تباری خانواده گسترده‌ای است که مادر در آن اهمیتی ندارد و از پدر و پسران و دختران و فرزندان پسران مرکب است. در خانواده مادر-تباری به اقتضای خویشاوندی یک‌سویی، معمولاً نام فرزندان از نام مادر گرفته می‌شود (مادر-نامی)، و در خانواده پدر-تباری نام فرزندان از نام پدر برمی‌آید (پدر-نامی). همچنین اقتضای خویشاوندی یک‌سویی این است که خانواده گسترده در محل اقامت مادر یا پدر سکونت کند. اگر خانواده در موطن مادر مستقر شود، مادر-بومی نام می‌گیرد، و اگر در اقامت‌گاه پدر سکونت گزینند، خانواده پدر-بومی به‌شمار می‌رود. معمولاً خانواده‌های پدر-تباری، همیشه پدر-بومی هستند، ولی خانواده‌های مادر-تباری گاهی مادر-بومی و گاهی پدر-بومی هستند. مطابق تحقیقی که درباره ۲۵۰ جامعه کمابیش ابتدائی زنده و مرده صورت گرفته است، ۱۴۶ جامعه از این ۲۵۰ جامعه پدر-بومی و بقیه مادر-بومی بوده‌اند.^۲

خانواده اگر از نوع خانواده مادر-تباری و مادر-بومی و مادر-نامی باشد، به ناگزیر

1. C. C. Zimmerman & M. E. Frampton: *Family and Society*, New York, 1935, pp. 125-128.

2. G. P. Murdock: *Social Structure*, New York, 1949.

زمامش در کف زنان قرار می‌گیرد. جامعه‌شناسان به چنین خانواده‌ای خانواده مادر-سالاری (matriarchal family) و به خانواده مقابل آن، خانواده پدر-سالاری (patriarchal family) گفته‌اند.

II. زناشویی

در برخی از جامعه‌های کهنسال اعضای هر خانواده فقط با یک‌دیگر ازدواج می‌کردند. ولی این نوع زناشویی که درون - همسری (endogamy) نام دارد، تدریجاً دستخوش محدودیت‌هایی شده است، چنان‌که اکثر جامعه‌های متمدن باستان و جامعه‌های ابتدائی کنونی ازدواج پدر و دختر یا مادر و پسر یا برادر و خواهر را زنا با محارم تلقی کرده و تابو (taboo) یا حرام شمرده‌اند. فقط در خاندان‌های اشرافی جامعه‌هایی مانند مصر: پرو و قوم مایا (Maya) همسری خواهر و برادر دیرگاهی رواج داشته است. تابوهای درون - همسری به قدری اهمیت یافته‌اند که در بعضی جامعه‌ها ازدواج اعضای یک طایفه با یک‌دیگر کاری ناپسند است. حتی در چین وصلت دو تن که نام مشترکی داشته باشند، جایز نیست. در هاوایی و نیوزیلند و کوسایه (Kusaie) و جزایر گیلبرت (Gilbert) و جزایر مارشال (Marshall) هر کس همه خویشان دور و نزدیک خود را به منزله برادر یا خواهر خود می‌داند و از همسری آنان می‌پرهیزد.^۱

به این ترتیب در جریان تکامل اجتماعی، درون - همسری جای خود را به برون - همسری (exogamy) می‌دهد. و جامعه مقرر می‌دارد که هر مرد و زن باید برای همسر گزینی پا از دایره محدود بستگان نزدیک خود بیرون گذارد. بدیهی است که مرزهای این دایره در همه جامعه‌ها برابر نیستند.

رسم همسرگزینی و خانواده‌سازی بسیار بسیار کهن است. تصور دوره‌ای که در طی آن روابط زن و مرد بر موازین معینی استوار نباشند، دشوار است. با این وصف برخی از جامعه‌شناسان بر آن‌اند که در سپیده‌دم تاریخ انسان، زنان و مردان آزادانه اختلاط داشتند و بی‌بندوبار با یک‌دیگر می‌آمیختند، و سپس این درآمیختگی جنسی (sexual promiscuity) مختصر انتظامی پذیرفت و به شکل زناشویی گروهی (group marriage) که در جاهایی مانند جزایر مارکیز (Marqueses) دیده شده است، درآمد.^۲

1. R. H. Lowie: *Culture and Ethnology*, New York, 1917, p. 102 & pp. 109-111.

2. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 585.

اقتضای زناشویی گروهی این است که هیچ زن یا مردی همسر مرد یا زنی معین نباشد. با این همه زناشویی گروهی تابع قیده‌های زمانی و مکانی چندی است. این نوع زناشویی با پیدایش مالکیت خصوصی از میان می‌رود.

زناشویی از لحاظ شماره زنان یک مرد یا شماره شوهران یک زن دو صورت کلی به خود گرفته است: چند همسری (polygamy) و یک همسری (monogamy). چند همسری شامل چندزنی (polygyny) و چندشویی (polyandry) است، و یک همسری شامل یک زنی (monogyny) و یک شویی (monandry) است.

چندشویی در دوره‌های گذشته دامنه‌ای وسیع داشت، ولی هیچ‌گاه مانند چندزنی رواج نیافت. این دورسم بر اثر عوامل گوناگون به میان آمدند. مقتضیات زندگی اقتصادی و کمی زن یا مرد از آن جمله بودند. در جامعه ابتدائی هنگامی که کشاورزی آغاز شد و کارگران فراوان لازم آمدند، مردان به چند زن گزیدن و نیز به برده گرفتن پرداختند. کمی تعداد مردان نسبت به تعداد زنان در چندزنگیری مؤثر افتاد. در جامعه ابتدائی، مردان بر اثر زندگی پر فعالیت خود، زودتر از زنان از پا در می‌آیند. در میان یک گروه از اسکیموهای جنوبی، ۱۰۵ پسر بچه در مقابل ۱۰۰ دختر بچه، ولی ۹۲ مرد در مقابل ۱۰۰ زن یافت می‌شدند.^۱ و نیز در سال ۱۸۰۵ در میان ۲۳۰۰۰ تن از سرخ‌پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) در برابر هر ۱۰۰ زن، تنها ۴۴ مرد وجود داشتند.^۲ فرقه آمریکایی مورمون (Mormon) نیز که چندزنگیری را روا می‌داند، در گذشته بارها دچار کمبود مرد شده است. مثلاً در سال ۱۸۷۰ در بین مورمون‌های سه ناحیه از استان یوتا ۹۵۶ زن در برابر ۸۵۴ مرد موجود بودند.^۳

در عصر حاضر چندشوگزینی بسیار کمیاب، و چندزنگزینی منحصر به برخی از جامعه‌های کشاورز شده است. برخی از قوم‌های دور افتاده مانند تبتی‌ها و تودا (Toda) های هند جنوبی، بر اثر نفوذ سنت‌های کهن و فقر اقتصادی به اصل چندشویی پای‌بندند، به این معنی که گاهی زنی با چند برادر ازدواج می‌کند و همه آنان را پدر فرزندان خود می‌شمارد، و گاهی چند مرد ناخویشاوند زنی مشترک می‌گیرند، و یکی از

1. F. Boas: «The Central Eskimo», *Sirth Annual Report of the Bureau of Ethnology*, 1885, Washington D. C., 1888, p. 426.

2. C. Wissler: «Changes in Population Profiles Among the Northern Plains Indians», *Anthropological Papers...*, Vol. 36. Part1, p. 43.

۳. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین.

آنان پدر فرزندان او به شمار می‌رود.^۱

چند زن‌گزینی هنوز در پاره‌ای از نواحی مانند استرالیا و کشورهای اسلامی رایج است. ولی دشواری نگه‌داری چند زن خود به خود باعث محدودیت این رسم شده است، به طوری که مطابق سرشماری ۱۹۴۷ مصر، فقط ۳/۸ درصد مردان متأهل، بیش از یک زن داشتند. این نسبت در عراق بالاتر است و به ۹ درصد می‌رسد.^۲

برروی هم زناشویی در دوره‌های تمدنی از چند همسری به یک همسری گراییده است.

III. خانواده در دوره تولید خوراک

در آغاز دوره تولید خوراک خانواده معمولاً از نوع خانواده مادر-بومی بود: زنان محور خانواده محسوب می‌شدند، و مردها گاه‌به‌گاه دست از سرگردانی و گردآوری خوراک می‌کشیدند و نزد زنان خود برمی‌گشتند. اما وقتی که کشاورزی و دام‌داری ترقی کردند، و دور شخم‌زنی جایگزینی دوربیل‌زنی شد، جامعه یک‌سره از گردآوری خوراک بی‌نیازی یافت. آنگاه مردان به جای ترک زنان و جست‌وجوی شکار، نزد زنان ماندند، و به کشت‌کاری و دام‌پروری پرداختند و تدریجاً سلطه خود را بر زنان تحمیل کردند و محور زندگی اجتماعی شدند. پس شکل خانواده تغییر یافت. شوهر دیگر در خانه زن نمی‌زیست و وابسته خانواده او به شمار نمی‌آمد، بلکه زن به خانه شوهر می‌رفت و جزو خانواده او به شمار می‌آمد. چون گسترش روزافزون کشاورزی و دام‌پروری مستلزم کار گروهی کثیر بود، وسعت گرفتن خانواده لازم آمد. در نتیجه خانواده از سویی به وسیله نگه‌داری فرزندان بالغ خود، و از سوی دیگر به وسیله رسم چند زن‌گیری همواره گسترده‌تر شد.

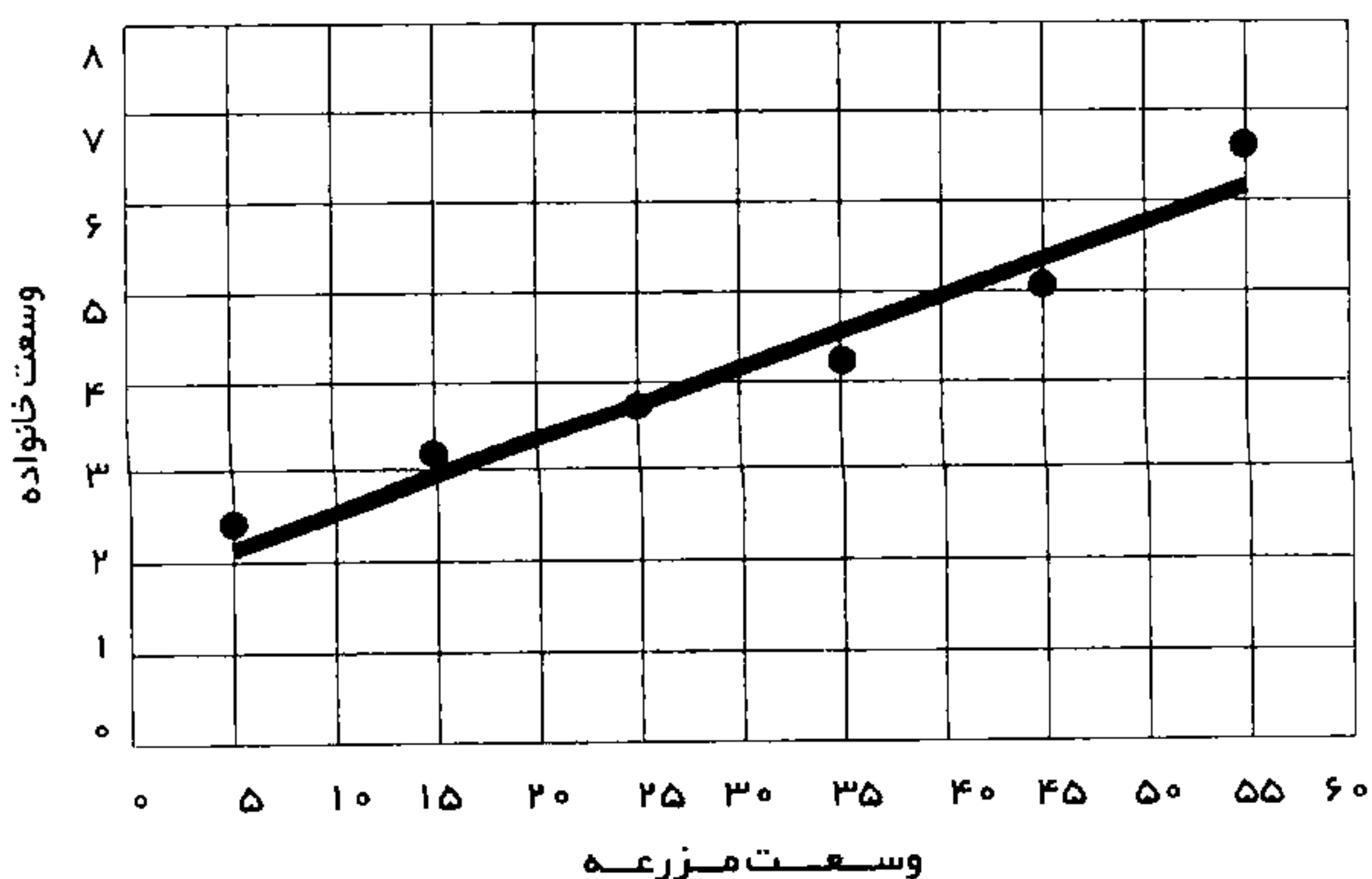
در چین که تا این اواخر گرفتار اقتصاد خانگی بود، معمولاً خانواده برای نگه‌داری اعضای دور و نزدیک خود تلاش می‌ورزید. تحقیقی که درباره ۲۶۴۰ خانواده از خانواده‌های روستایی هفت ایالت چین صورت گرفته است، نشان می‌دهد که در روستاهای چین بسیاری از خویشاوندان نسبی و سببی حتی المقدور با یک‌دیگر به سر

۱. همان، ص ۵۸۶.

2. M. Kamel Nahas: «The Family in the Arab World», *Marriage and Family Living*, 16, November 1954, p. 295.

می‌برند و خانواده گسترده واحدی تشکیل می‌دهند. به‌طور متوسط تعداد اعضای هر خانواده ۵ یا ۶ تن بود، ولی در آن میانه، ۴۹ خانواده هر یک ۱۱ عضو، ۲۲ خانواده هر یک ۱۳ عضو، ۱۸ خانواده هر یک ۱۴ عضو داشتند، و یک خانواده دارای ۲۷ عضو، یک خانواده دارای ۲۸ عضو، و یک خانواده دارای ۲۹ عضو بود،^۱ و طبعاً خانواده‌ای که اعضای بیشتری داشت، در مزرعه بزرگ‌تری به سر می‌برد.^۲

پیکر ۶۵. رابطه خانواده و مزرعه در چین



در جامعه فلاحی قدیم، زن گرچه زیر دست مرد بود، به سبب ارزش اقتصادی خود، پایگاه اجتماعی نسبتاً والایی داشت، و مرد مجبور بود در مقابل هر زنی که به همسری برمی‌گزیند، چیزی به پدر یا برادر او بپردازد. در این دوره ارزش زن بسته به ارزش کار او بود. هر زنی که بیش‌تر از دیگران به تولید اقتصادی کمک می‌کرد، «بهتر» و «زیباتر» به شمار می‌رفت - و این واقعیتی است که از کتب اخلاق و امثال و حکم قدیم برمی‌آید.

به این شیوه خانواده زیستی باگسترده کردن خود به صورت واحد تولید اقتصادی درآمد و دوره اقتصاد خانگی شروع شد و اعضای هر خانواده مشترکاً به تولید فلاحی و

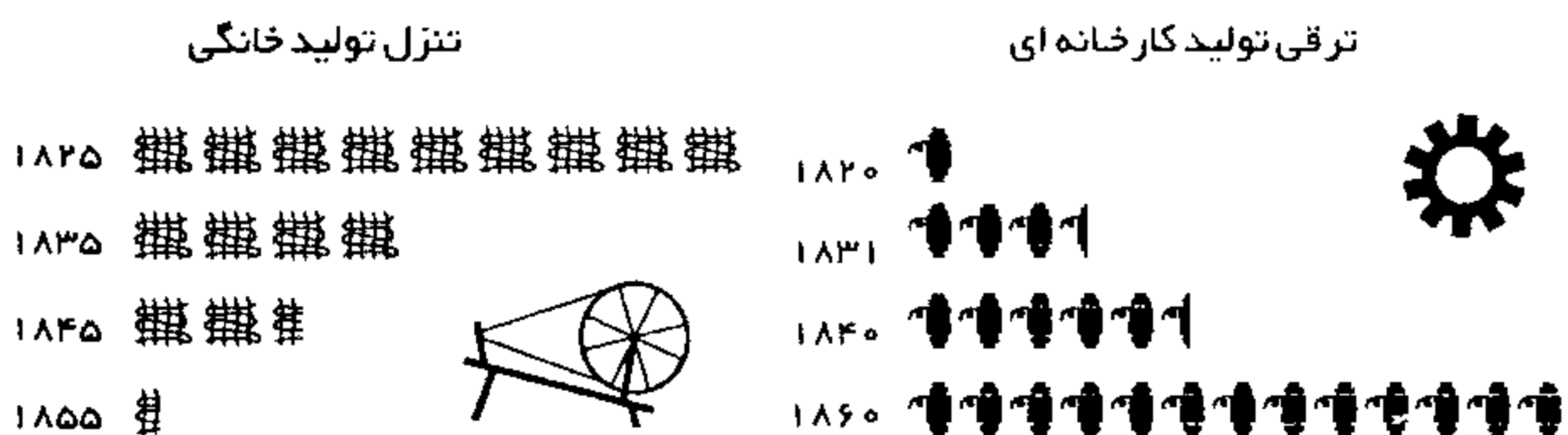
1. J. L. Buck: *Chinese Farm Economy*, Chicago, 1930, p. 320.

IV. خانواده در دوره تولید ماشینی

می‌دانیم که تکامل زندگی اقتصادی انسان باعث تخصص شد، و تخصص از طرفی گروه‌های حرفه‌ای متعدد به وجود آورد، و از طرفی بردامنه تولید اقتصادی افزود. این دو عامل نیز اقتصاد خانگی را دگرگون کردند. خانواده که در گذشته واحد اقتصادی قائم به ذاتی بود، دیگر نمی‌توانست مستقلاً به زندگی خود ادامه دهد، زیرا هم برای افزایش تولید به یاری اهل تخصص حاجت داشت، و هم برای مبادله فرآورده‌های اضافی خود، به گروه‌های دیگر محتاج بود.

باسبط تخصص، گروه‌های صنعت‌گریک سره از خانواده‌های کشاورز تفکیک شدند. صنعت‌گران در خارج مزارع برای خود کارگاه‌ها و رسته‌ها و بازارهایی ترتیب دادند، و به مرور ایام شهرک‌هایی در مقابل روستاها ایجاد کردند. هر چه بر تکامل اجتماعی و ترقی صنایع افزود، اهمیت اقتصادی این شهرک‌ها فزونی یافت، و از استقلال و رفاه روستاها کاست. در نتیجه بسیاری از روستاییان به شهرک‌های نوین روی آوردند و در کارگاه‌های روزافزونی که طلعه کارخانه‌های عصر جدید به شمار می‌آیند، به کار پرداختند.

پیکر ۶۶. رابطه تولید خانگی و تولید کارخانه‌ای در ایالات متحد



چپ: تنزل تولید خانگی ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵
راست: ترقی تولید کارخانه‌ای ۱۸۲۰ تا ۱۸۶۰

این تحول که در مغرب زمین سریع‌تر و منظم‌تر از مشرق زمین روی داده است، سبب شد که خانواده گسترده خونی درهم شکنند و به خانواده محدود مستقل تبدیل

گردد و اهمیت تولیدی خود را از کف دهد.

در جامعه‌های صنعتی جدید مخصوصاً در شهرهای بزرگ، دیگر همه اعضای خانواده مشترکاً به کار معینی اشتغال نمی‌ورزند، و به بیان دیگر، سازمان خانواده واحدی اقتصادی نیست، بلکه اعضای آن که معمولاً بیش از یک زن و یک شوهر و یک شوهر و یک یا چند کودک نیستند، در سازمان‌هایی متفاوت به کارهای متفاوت اشتغال می‌ورزند: کودک یا کودکان در پرورش‌گاه‌ها و آموزش‌گاه‌ها به‌بار می‌آید، و پدر و مادر هر یک عهده‌دار شغلی خاص می‌شوند. اعضای خانواده تنها در ساعات خورد و خواب جمع می‌آیند و مشترکاً کارهای خانه را صورت می‌دهند. مرد عملاً بر زن و کودک تسلط قابل‌نیازی ندارد و معمولاً از لحاظ حقوق اجتماعی با زن برابر است. با این همه هنوز در بعضی از جامعه‌ها برخی از کارها مانند پختن و دوختن و شستن و رفتن و کودک پروردن وظایفی زنانه تلقی و به زنان واگذار می‌شوند، در این‌گونه جامعه‌ها معمولاً زنان یا در خانه می‌مانند و صرفاً خانه‌داری می‌کنند، یا گذشته از خانه‌داری، در خارج خانه نیز عهده‌دار شغلی می‌شوند. ولی در هر دو حال ریاست خانه و خانواده عملاً در دست آنان است.

با این همه می‌توان گفت که چند نوع خانواده در جامعه‌های متمدن کنونی وجود دارند. از این قبیل اند خانواده پدری (paternal family) یا خانواده‌ای که زیر سلطه پدر است، خانواده مادری (maternal family) یا خانواده‌ای که زیر سلطه مادر است، خانواده برابری یافته (equalitarian family) یا خانواده‌ای که در آن پدر و مادر نفوذی یکسان دارند، خانواده فرزند مدار (filocentric family) یا خانواده‌ای که غایت قصوای آن تولید و تربیت کودک است، و مصالح پدر و مادر فدای مصالح کودک می‌شود.

۷. مختصات خانواده جدید

به طور کلی خانواده در همه جا مخصوصاً در شهرها رفته رفته به صورت خانواده برابری یافته در می‌آید، و مختصات زیرین را به خود می‌گیرد:

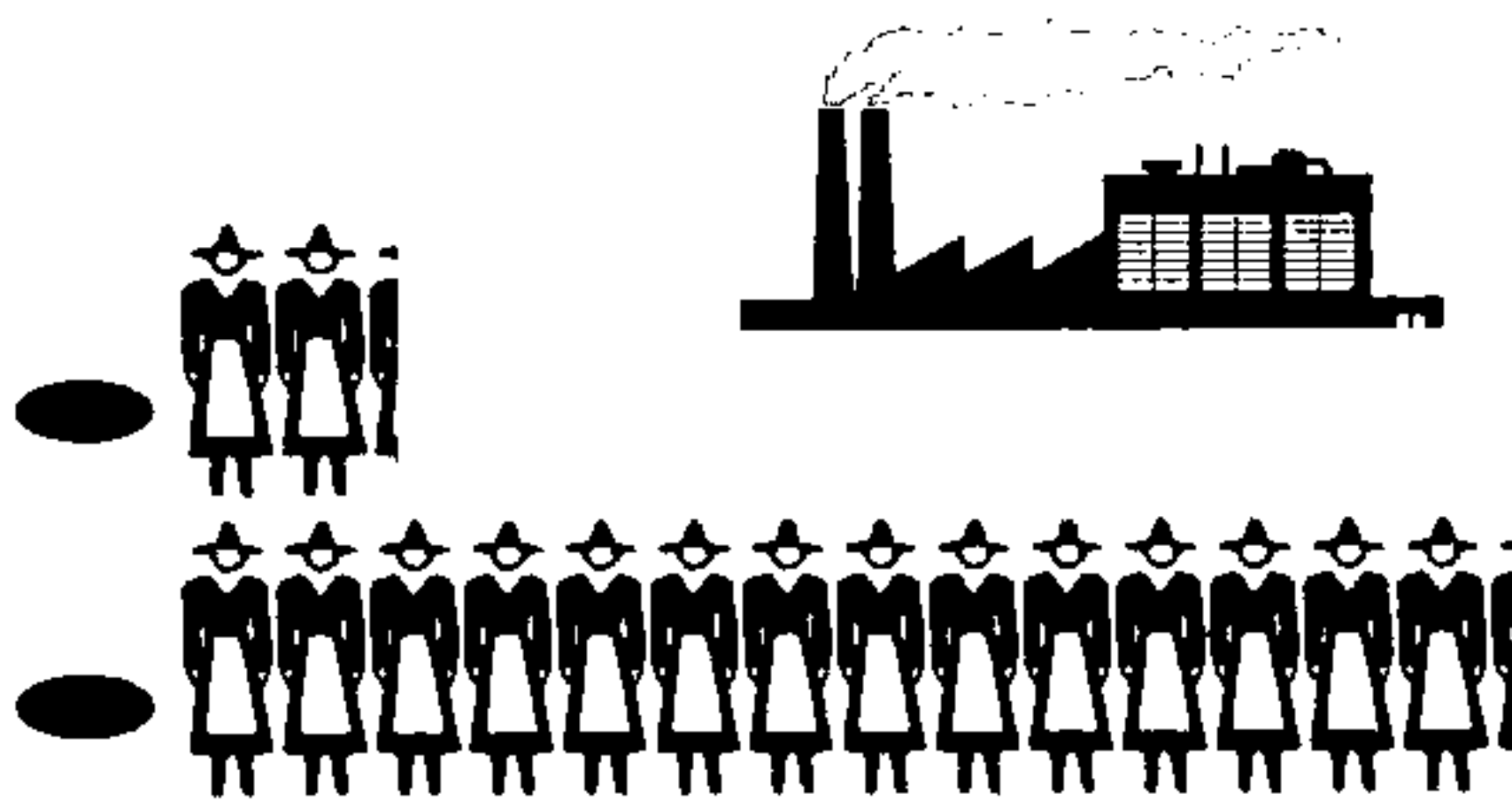
۱. خانواده سازمان اجتماعی کوچکی است مرکب از زن و شوهر. معمولاً کودک یا کودکان آن دو نیز تا زمانی که رشد کافی نکرده و از مادر و پدر بی‌نیاز نشده‌اند، جزو خانواده هستند.

۲. خانواده دیگر واحد تولید اقتصادی نیست، بلکه سازمانی است که برای تأمین سعادت زن و شوهر و زادن و بارآوردن فرزند فعالیت می‌کند.

۳. پدر دیگر اختیار امور خانواده را در انحصار خود ندارد و مسئول اعمال خصوصی زن و فرزندان بالغ خود نیست. همه اعضای خانواده جزو جامعه بزرگ محسوب می‌شوند و از حقوق اجتماعی برخوردارند.

۴. زن متکی به مرد نیست، بلکه چه پیش از زناشویی و چه در جریان زناشویی و چه پس از طلاق، می‌تواند شخصاً معاش خود را تأمین کند. زن در خانه نمی‌ماند، بلکه در خارج خانه به کاری می‌پردازد. هرچه جامعه صنعتی‌تر شود، تعداد زنان خانه‌دار کمتر خواهد شد.

پیکر ۶۷. افزایش زنان کارگر از ۱۸۹۰ تا ۱۹۵۵



۵. تسلط پدر بر اعضای خانواده رو به کاهش و تسلط مادر رو به افزایش است. در طبقات متوسط و پایین جامعه مادر بیش از پدر بر خانواده چیرگی می‌ورزد.

پیکر ۶۸. رابطه تسلط مادر و پدر با طبقه اجتماعی

تسلط		طبقه اجتماعی
مادر	پدر	
۰	۳۵	طبقه بالا
۱۶	۳۰	طبقه بالای متوسط
۱۰	۲۵	طبقه متوسط
۳۴	۸	طبقه متوسط پایین
۳۲	۱۹	طبقه پایین بالا
۲۹	۲۵	طبقه پایین

۶. گرفتاری‌های خارجی زن و شوهر سبب شده‌اند که خانواده قسمتی از کارکردهای تربیتی دیرین خود را به سازمان‌های دیگری مانند پرورش گاه و آموزش گاه محول کند. با این وصف پدر و مادر هنوز وظایف تربیتی خطیری بر عهده دارند. کودکان معاصر پیش از کودکان گذشته به پدر و مادر خود اعتنا می‌کنند و رفتار آنان را سرمشق قرار می‌دهند. برای اعتنای شدید کودکان به پدران و مادران می‌توان دو علت برشمرد: اولاً خانواده جدید به سبب موانع اقتصادی از تولید مثل فراوان خودداری می‌ورزد. در نتیجه کودک در محیط خانواده همبازی کافی نمی‌یابد، و ناگزیر بیش از کودکان دوره‌های پیشین به پدر و مادر توجه می‌کند و رفتار خود را بر رفتار آنان انطباق می‌دهد. این امر هم بر مسئولیت تربیتی خانواده می‌افزاید، چندان که پدر و مادر باید محض مصالح کودک، همواره رفتار خود را بر موازین تربیتی منطبق کنند. ثانیاً چون در جامعه‌های صنعتی مقتضیات شغلی باعث کوچیدن بسیاری از خانواده‌ها از محلی به محل دیگر می‌شود، کودک به ندرت با کودکان محل سکونت خود انس می‌گیرد، و در عوض، به مادر و پدر خود توجه شدیدی مبذول می‌دارد.

۷. خانواده جدید بیش از خانواده قدیم دستخوش گسستگی است، زیرا زندگی جامعه صنعتی خانواده را دچار ناسازگاری‌های بسیار کرده است. مثلاً زن جدید در همان حال که دم از آزادی و استقلال اقتصادی و فکر می‌زند. مانند زن کهن نسبت به شوهر حساس است، و با توقعات زن قدیم به او می‌نگرد - و البته چنین وضعی راه جدایی را هموار می‌سازد و خانواده را تهدید می‌کند.

VI. ناستواری زناشویی در عصر حاضر

نااستواری زناشویی (marital instability) که نتیجه نهائی آن طلاق است، خانواده را از کارکردهای خود باز می‌دارد و مخصوصاً به کودکان لطمه می‌زند. عواقب زیان‌بخش طلاق در مورد انواع گوناگون خانواده به درجات متفاوت ظاهر می‌شوند. زبانی که طلاق به خانواده مستقل می‌رساند به مراتب عظیم‌تر از زبانی است که به خانواده گسترده می‌زند. زیرا خانواده مستقل چون صرفاً مرکب از زن و شوهر و کودک است، بر اثر طلاق یک سره متلاشی می‌شود و کودک را بی‌خانمان می‌کند، حال آن که جدایی زن و شوهر نمی‌تواند خانواده گسترده را از هم بگسلد و پرورش کودک را به خطر اندازد. از این رو در جامعه‌هایی که خانواده گسترده برقرار است، طلاق حادثه‌ای چندان

غم‌انگیز نیست. در قبیله زونی (Zuni) که خانواده صورتی گسترده دارد، چون زنی خواهان جدایی از شوهر خود باشد، کافی است که اشیای متعلق به او را در کنار در خانه گذارد.^۱

مردم جامعه‌های ابتدائی بیش از مردم جامعه‌های متمدن به طلاق متوسل می‌شوند. مطالعه‌ی چهل جامعه‌ی ساده (هشت جامعه آسیایی، هشت جامعه اقیانوسیه‌ای، هشت جامعه آفریقایی، هشت جامعه از آمریکای شمالی و هشت جامعه از آمریکای جنوبی) نشان می‌دهد که طلاق در بیست و چهار جامعه از این چهل جامعه فراوان‌تر از ایالات متحد آمریکا است.^۲ با این همه فراموش نباید کرد که در برخی از جامعه‌های ابتدایی مانند جامعه ودا (Veddah) های سیلان طلاق به هیچ روی مجاز نیست.^۳ افزایش طلاق در بین اعضای همه طبقات و اصناف جامعه به یک نسبت نیست. بررسی طلاق‌های شهر فیلادلفیا از ۱۹۳۷ تا ۱۹۵۰ نشان می‌دهد که طلاق در بین کارگران شیوع بیشتری دارد.^۴

به همان نسبت که طلاق افزایش یافته است، زناشویی مجدد نیز رو به فزونی رفته است. تعداد زناشویی‌های مجدد مخصوصاً از زمان جنگ جهانی دوم به این سو سخت بالا رفته است. از مقایسه زنان مطلقه‌ای که در ۱۹۱۰ و ۱۹۴۰ مجدداً ازدواج کرده‌اند، برمی‌آید که تعداد آنان در ۱۹۴۰ تقریباً $\frac{1}{6}$ بیش از تعداد آنان در ۱۹۱۰ بوده است.^۵ آمار معلوم می‌دارد که عوامل زیرین در طلاق بسیار مؤثرند:

۱. کم‌سالی: در خانواده‌هایی که سن زن و شوهر کم است، طلاق بیش‌تر روی می‌دهد. تقریباً دو ثلث طلاق‌ها بین زنان و شوهرانی که از زناشویی آنان بیش از ده سال نمی‌گذرد، روی می‌دهند.^۶

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۵۸۷.

2. G. P. Murdock: « Family Stability in Non-European Cultures », *The Annals of the American Academy of Political and Social Sciences*, 272, November 1950, PP. 195-201.

۳. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۵۸۷.

4. W. M. Kephart: « Occupational Level and Marital Disruption », *American Sociological Review*, 20, August 1955, PP. 456-465.

5. Metropolitan Life Insurance Company: « The Frequency of Remarriage », *Statistical Bulletin*, January 1948, P. 8.

۶. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۵۹۷.

۲. بی‌فرزندگی: فرزند مخصوصاً فرزند خردسال به منزله پیوندی است بین مادر و پدر، و از این رو بی‌فرزندگی و حتی کم‌فرزندگی باعث سستی خانواده می‌شود. در سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ نیمی از خانواده‌هایی که در ایالت آیووا در ایالات متحد آمریکا قربانی طلاق شدند، آن‌ها بودند که فرزند کوچک نداشتند.^۱

۳. زندگی شهری: در شهرها بر اثر شکستن سنت‌ها و معتقدات کهن و استقلال مالی زنان، ناسازگاری خانوادگی به سهولت به طلاق می‌انجامد. زن شهری جدید به اتکای حقوق و امتیازات خود، می‌کوشد که در همه کارها با مرد برابری کند. ولی مرد شهری جدید هنوز به الهام سنت‌های کهنه، زن را از خود متفاوت و حتی پست‌تر می‌داند، و از این رو خواهان تحمیل اراده خود بر اوست. در نتیجه در همه وجوه زندگی خانوادگی بین زن و شوهر تضاد پیش می‌آید و استواری خانواده را به خطر می‌اندازد.

VII. خانواده سالم

به خانواده‌ای می‌توان «سالم» گفت که اولاً محیط سالمی برای سعادت زن و شوهر، و ثانیاً محیط سالمی برای تربیت کودکان فراهم آورد.

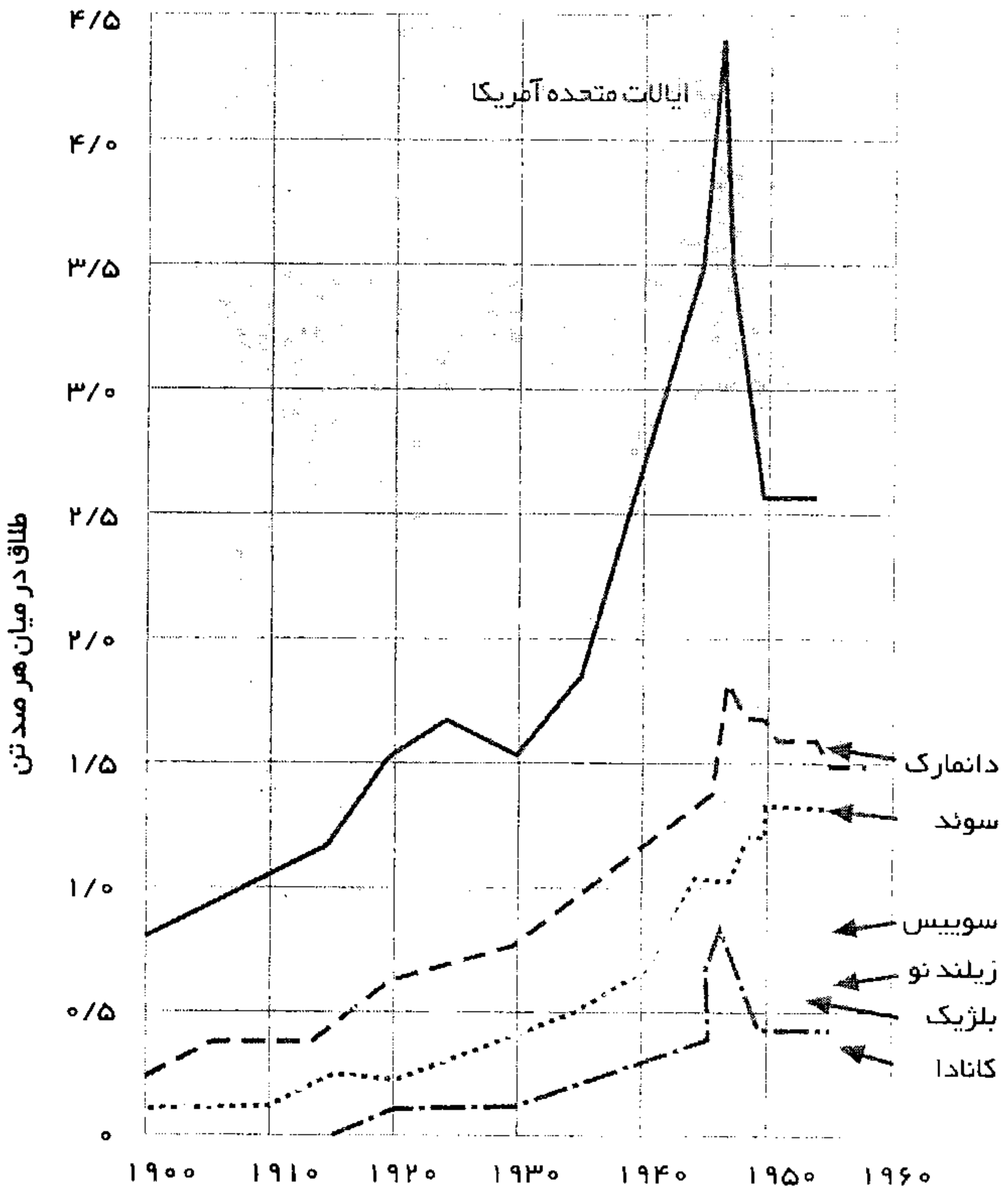
۱. محیط سالم برای سعادت زن و شوهر: گذشته از اختلافات اقتصادی و سیاسی و دینی و اخلاقی و تربیتی و سنی زن و شوهر، عواملی مانند برخی عادات و مختصات روانی و جنسی باعث تیرگی روابط آنان می‌شود. ترمن (Terman) عوامل گوناگونی را که بین زن و شوهر جدایی می‌اندازند، برشمرده است. از این گونه‌اند بی‌مهری و بی‌وفایی و رشک و تندخویی و بدزبانی و خودبینی و دروغ‌گویی و بدگمانی و نیز می‌گساری و ولگردی و بستگی شدید به خویشان و دوستان.^۲

روابط جنسی زن و شوهر نیز می‌توانند سعادت خانواده را بزدایند. اختلافات زن و شوهر در این باره گاهی ناشی از ضعف یا انحرافات طبیعی است و گاهی معلول عادات و انتظارات متفاوت است. عوامل اخیر در تیرگی افق خانواده تأثیر عمیق‌تری دارند.

1. Th. P. Monahan: «Is Childlessness Related to Family Stability», *American Sociological Review*, 20, August 1955, PP. 446-456.

2. L. M. Terman & Others: *Psychological Factors in Marital Happiness*, New York, 1938, P. 105.

که از تحقیق کین زی (Kinsey) و دیگران دریافت می‌شود، هر کس در امور جنسی مطابق پیکر ۶۹٪ افزایش طلاق در چند کشور



اوضاع طبقه و صنف و خانواده خود، دارای سلیقه و عادات معینی می‌شود و با انتظارات مخصوصی به جفت خود می‌نگرد و در صورتی که انتظارات او برآورده نشوند، به

ناخرسندی می‌افتد. بنابراین می‌توان گفت که بیشتر مسائل جنسی زاده مقتضیات اجتماعی هستند.

۲. محیط سالم برای کودک پروری: دومین وجه مشخص خانواده سالم این است که محیط آن برای پرورش کودک مناسب باشد. سعادت زن و شوهر با آن که برای خانواده ضرورت حیاتی دارد، به تنهایی کافی نیست. خانواده باید گذشته از تأمین خوشی زن و شوهر، آسایش و پرورش کودکان را هم تا سرحد امکان میسر گرداند. کودکانی که در محیط خانوادگی خود از آسایش برخوردار نباشند و درست پرورش نیابند، محتملاً در بزرگی مردمی سعادت‌مند نخواهند شد. محققان دریافته‌اند که معمولاً خانواده سعادت‌مند مرکب از زن و مردی است که دوره کودکی خود را در محیط سالمی گذرانیده باشند، و خانواده متزلزل نمی‌تواند کودکان سازگار و سالمی به بار آورد. در یک مورد از میان ۳۳ کودک که مورد تحقیق قرار گرفتند، ۲۰ کودک که متعلق به محیط خانوادگی آشفته‌ای بودند، به حد کفایت از سازگاری اجتماعی نصیب نمی‌بردند، ولی ۱۰ کودک که به خانواده‌هایی آرام و آسوده تعلق داشتند، با دیگران هماهنگی و سازگاری می‌ورزیدند.^۱

رفتار مادر و پدر با کودک باید طوری باشد که کودک به آسانی بتواند با پیچ و تاب زندگی سازگار شود و فردی اجتماعی گردد. کودک ناسازگار معمولاً جامعه ستیز (anti-social) و در نتیجه، خودستیز (anti-self) است. به این معنی که نیروهای او به جای آن که در راه‌هایی سودبخش بریزند، به زیان جامعه یا خود او به کار می‌روند و در نتیجه به روان - رنجوری (psychosis) و روان - نژندی (psychoneurosis) و روان - پریشی (psychosis) منجر می‌شوند.

مادر و پدر باید بامهر از کودک خود مراقبت کنند. علاقه ناقص یا کم‌مهری (underaffection) و محافظت ناقص یا کم‌تیماری (underprotection)، همانند علاقه مبرم یا بیش‌مهری (overaffection) و محافظت مبرم یا بیش‌تیماری (overprotection) مانع سازگاری کودک با محیط است. کودکی که از مهر و مراقبت کافی برخوردار نشود، احساس بی‌کسی و ناامنی می‌کند، و چه بسا که برای جبران دغدغه خود، با جامعه درمی‌افتد. تحقیقات متعدد به اثبات رسانیده‌اند که میان فرزندان خانواده‌ها، آنان که از لحاظ علاقه و توجه مادر یا پدر کمبود دارند، به بزه‌کاری می‌گرایند و بسیاری از کسانی

1. D. W. Baruch: «A Study of Reported Tension in Interparental Relationships...», *Journal of Experimental Education*, 6, December 1937, PP. 187-204.

که در کودکی محبت و مراقبت کافی ندیده‌اند، در پرورش فرزندان خود به حد افراط سخت‌گیر و خشن می‌شوند. بدیهی است که افراط در نوازش و نگره‌داری کودک هم او را به «لوسی» و خودپسندی و تزلزل شخصیت می‌کشاند.

بر روی هم خانواده وقتی برای کودک پروری مناسب است که پدر و مادر عصبی و خرده‌گیر نباشند، به یک‌دیگر و به کودک اعتماد ورزند، اشتراک مساعی کنند، و به طریقی معتدل کودک را مورد نوازش قرار دهند.

VIII. آینده خانواده

خانواده سازمانی است اجتماعی که با وجود تحولات دائم خود، در طی هزاره‌ها دوام آورده است. در قرون جدید زندگی صنعتی سبب حذف کارکردهای اقتصادی خانواده شده و برخی از کارکردهای اجتماعی آن را نیز تخفیف داده است. با آن‌که همواره بخشی از کارکردهای خانواده به جامعه منتقل و از دامنه فعالیت خانواده کاسته می‌شود، باز نمی‌توان انتظار داشت که خانواده در آینده نزدیک از میانه برخیزد. آنچه قابل پیش‌بینی است این است که در جامعه‌های آینده خانواده همچنان تحقق خواهد یافت و بیش از پیش از عهده تأمین سعادت زن و شوهر و تربیت کودک برخوردار خواهد شد. در آینده مؤسسه‌های تربیتی همچنان به کارکردهای دیرین خانواده تجاوز خواهند کرد، و کودک‌پروری به وسیله نوزادگاه (nursery)ها و کودکستان‌ها صورت خواهد گرفت. مؤسسه‌های تربیتی - از نوزادگاه تا دانشگاه - مطابق اصول علمی در پرورش نسل‌های نو خواهند کوشید. پرورش کاران ورزیده با روشی معتدل و دور از بی‌اعتنایی یا شیفتگی، با کودکان مواجه خواهند شد، و دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها خواهند توانست مردمی جامعه‌گرای و قابل معاشرت و خانواده دوست به بار آورند.

کار زناشویی بر مبنایی علمی استوار خواهد شد. زن و مرد خردمندانه با یک‌دیگر معاشرت خواهند کرد و با بصیرتی علمی یک‌دیگر را خواهند شناخت. نیروهای عاطفی آنان در مسیرهایی شایسته جریان خواهند یافت و عشق‌های دل‌انگیز و زندگی بخش پدید خواهند آورد. در نتیجه پیوند آنان پیوندی ژرف و ریشه‌دار خواهد بود و به آسانی گسسته نخواهد شد.

تکامل علوم و صنایع، خانواده را به صورت سازمانی بسیار دلپذیر و

آسایش بخش در خواهد آورد. اختراعاتی کامل تر از رادیو و تله ویزین اعضای خانواده را به محیط خانوادگی خواهند کشانید و از تفننات خارج خانه بی نیازتر خواهند کرد. وسایل فنی جدید کارهای خانگی را سخت آسان و شیرین خواهند گردانید، و تغذیه و تولید مثل و بچه داری با بازی و هنر خواهند آمیخت. بر همین شیوه همنشینی و همکاری زن و شوهر به صورت فعالیت‌هایی آموزنده و لذت بخش در خواهند آمد، و کودک پروری در پرتو اکتشافات آتی، کاری ساده و دلنشین خواهد شد.

نتیجه

۱. «خانواده» سازمانی است اجتماعی مرکب از مادر و پدر و کودک و احیاناً بستگان آنان.
۲. خانواده انواعی دارد، مانند «خانواده مستقل» و «خانواده گسترده» و «خانواده مادر - تباری» و «خانواده پدر - بومی».
۳. تحولات جامعه‌ها سبب تنوع همسرگزینی و پیدایش «درون - همسری» و «برون همسری» و جز این‌ها شده‌اند.
۴. جامعه‌ها از لحاظ زناشویی مراحلی چند پیموده‌اند - از «در آمیختگی جنسی» و «زناشویی گروهی» تا «چند - همسری» و «یک همسری».
۵. در جامعه فلاحتی خانواده وسعت و ثبات فراوان دارد و عهده‌دار کارکردهای گوناگون است.
۶. در جامعه صنعتی خانواده کوچک و کم ثبات و دارای کارکردهای محدود است.
۷. خانواده سالم آن است که سعادت زن و شوهر را تأمین کند و محیط سالمی برای تربیت کودکان فراهم آورد.
۸. انتظار می‌رود که در آینده باز هم از کارکردهای خانواده بکاهد و بر آسایش و خوشی‌های آن بیفزاید.

فصل بیست و یکم

دین

I. جادو

انسان ابتدائی به حکم زندگی، ناگزیر از آن است که نمودهای هستی را بشناسد و حوادث عالم را برای خود تبیین و با معنی کند. از این رو عملاً و نظراً به تلاش می پردازد. اما چون تجربه کافی ندارد و نمی تواند بامشاهده و آزمایش، بسیاری از اشیاء و امور پیرامون خود را بشناسد، به ناچار برای فرونشاندن خلجان و بی تکلیفی خود، به خیال پناه می برد و با تخیل ابتدائی خود هستی را تبیین می کند و به این طریق پاسخ هایی برای برخی از مسائل بی شمار زندگی می یابد و موافق آنها برای تسلط بر حوادث پیرامون خود، دست به فعالیت هایی می زند. این گونه فعالیت ها که زاده خیال پروری و امیدند و به موازات کارهای مثبت تولیدی جریان می یابند، جادو نام گرفته اند.

در جامعه ابتدائی جادو در همه مظاهر زندگی مخصوصاً مظاهر پیچیده ای که به دشواری شناخته و مطیع اراده انسانی می شوند، راه دارد. همه وجوه رفتار انسانی مخصوصاً زادن و زناشویی و تولید اقتصادی و درمان بیماری و مرگ در همان حال که موضوع شناخت تجربی انسان قرار می گیرد، با جادو می آمیزند. مثلاً انسان در همان حال که عملاً می کارد و آبیاری می کند و می درود، به مراسمی جادویی که به نظر او برای بارآوری کشتزار لازم اند، تن در می دهد. کار عملی باعث تغییر طبیعت و رفع نیازمندی های انسانی می شود، و کار جادویی به تغییر ذهن یعنی آرامش خاطر و امیدواری می انجامد.

انسان جادو - کار ابتدائی برای تبیین حرکات خود و طبیعت، باور می‌دارد که چیزی یا نیروی در همه چیزها جریان دارد، و همه تغییرات زاده آن است. بومیان مه‌لانزی و پولی‌نزی این نیرو را مانا (mana) می‌خوانند، سرخ‌پوستان آلگون‌کوین (Algonquin) بدان مانی‌تو (manitou) می‌گویند، و سرخ‌پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) آن را واکان (wakan) می‌نامند. به گمان مردم ابتدائی، هر جا که مانا باشد، قدرت و نشاط هست. بومیان جزایر مارکیز بر آن‌اند که هر کس از مانا تهی شود، به نادانی می‌گراید. مردم برخی از نواحی پولی‌نزی مثلاً تاهی‌تی معتقدند که اقتدار رئیس قبیله بهره‌عظیم اوست از مانا، درست همچنان که مردم برخی از جامعه‌های متمدن قدیم رهبران و پادشاهان خود را دارای فره (charisma) یعنی موهبتی آسمانی می‌دانستند و برای آنان حقوق الهی می‌شناختند.^۱

بر اثر تحولات گوناگون جامعه، رفته رفته مفهوم مانای مرموز هستی‌گستر هستی‌بخش به صورت مفهوم جان یا همزاد (anima) در می‌آید. به این معنی که انسان ساده‌اندیش ابتدائی برای تبیین مظاهر گوناگون طبیعت اعتقاد می‌کند که هر چیز دارای جان یا همزاد یا مانایی مستقل است، و جنبش و آرامش آن از حرکت و سکون یا حضور و غیاب جان یا همزاد می‌زاید. پس انسان ابتدائی برای تسلط بر مظاهر طبیعت، می‌کوشد که با جادوکاری، همزاد یا جان اشیا را موافق خود گرداند.

با تکامل بعدی جامعه و درهم شکستن تجانس اجتماعی و تقویت فکر انتزاعی، مفهوم جان یا همزاد که در آغاز، مستقل از نموده‌ها به شمار نمی‌رود، از جسم تجرید می‌شود. انسان باور می‌دارد که جان چیزی است متفاوت و مستقل از جسم و دارای نظامی متفاوت از نظام اشیا محسوس. پاره‌ای از آزمایش‌های زندگی مانند رؤیا و بیماری و مرگ که برای انسان ابتدائی روشن نیستند، به تجرید مفهوم جان کمک می‌کنند. در نتیجه مفهوم ساده جان به مفهوم‌هایی پیچیده تبدیل می‌شود، و اعتقاد به جان یا همزادگرایی (animism) به صورت کیش یا دین ابتدائی در می‌آید.

II. کیش‌های ابتدائی

انسان دینی ابتدائی چنین می‌پندارد که قوام جسم بسته به روح یعنی عاملی غیرجسمانی است، و مرگ وقتی دست می‌دهد که روح از جسم جدایی گیرد و به اصل

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 551.

خود واصل شود. مثلاً به عقیدهٔ اعضای قبیله استرالیایی مورنگین (Murngin)، مرگ هنگامی روی می‌نماید که روح از جسم بیرون جهد و به چاهی که خاستگاه نخستین اوست، باز گردد.^۱ در مراحل بعدی زندگی اجتماعی، ارواح موافق مصالح زندگی انسانی، به دو بخش می‌شوند. برخی نیکوکار و سودرسان به شمار می‌آیند، و بعضی عواملی سیاه‌کار به شمار می‌روند، و لزوماً باید اولی‌ها را جلب و دومی‌ها را دفع کرد. پس هر یک از اقوام ابتدائی مطابق مقتضیات اوضاع زندگی اجتماعی، خدایان و شیطان‌هایی برای خود می‌آفرینند و همه مظاهر خوش و ناخوش هستی را نشئه‌های آن‌ها می‌دانند. خدایان و شیطان‌های همه اقوام و طرز کار یا «آفرینش» آن‌ها همانند نیستند. در بعضی جامعه‌ها هزاران خدا و شیطان سراسر آسمان و دریا و زمین و زیرزمین را فراگرفته‌اند، و در برخی بیش از چند خدا و شیطان وجود ندارند، و در برخی مانند قبیله کاگابا (Kagaba) در آمریکای جنوبی و قبیله آمازولو (Amazulu) در آفریقای جنوبی فقط یک خدا موجود است.^۲ خدایان و شیطان‌ها در بسیاری از جامعه‌ها نرینه، در برخی مادینه، و در بعضی هم نرینه و هم مادینه شمرده می‌شوند. خدایان و شیطان‌های مادینه در جامعه‌های ابتدائی بسیار فراوان‌اند. از این زمره‌اند ماده - خدای سرخ‌پوستان بل‌لاکولا (Bella Coola) در کولومبیای انگلیس و سدنا (Sedna)، ماده‌خدای اسکیموهای مرکزی.^۳

به این ترتیب وحدت انسان و طبیعت از میان می‌رود، و هستی به دو بخش - بخش جسمانی یا زمینی و بخش روحانی یا آسمانی - تقسیم می‌شود. هر گروه اجتماعی که پیش از این خود را وابسته نیروهای طبیعت و زاده جانوران یا گیاهان پیرامون می‌پنداشت، برای خود بنیادی آسمانی قائل می‌شود و به جای ساختن توتم (totem) یعنی پیکر جانور یا گیاهی یا چیزی بی‌جان که اصل گروه به شمار می‌رود، در صدد تجسم وجود فرضی خدایان و شیطان‌ها برمی‌آید و بت می‌سازد. اگر وجوه مشترک صدها دین گوناگون را در نظر گیریم، درمی‌یابیم که کلمه دین معمولاً در دو معنی به کار می‌رود:

الف. در معنی فردی، شبکه‌ای است از اعتقاد به نیروهایی فراطبیعت. مقصود

۱. همان، ص ۵۵۱.

2. P. Radin: *Primitive Man as Philosopher*, New York, 1927, pp. 351 & 357.

3. F. Boas: «The Mythology of the Bella Coola Indians», *Jesup North Pacific Expedition*, New York, 1898, Vol. I, part II.

از اعتقاد (belief) گرایشی شدید و نامستدل است، و منظور از نیروهای فراطبیعت (supernatural forces) نیروهایی است خارج از جهان محسوس موجود.

ب. در معنی اجتماعی، شبکه‌ای است از سازمان‌های اجتماعی که بر اساس آن اعتقاد فراهم آمده‌اند.

دین در این معنی مبتنی بر سه گونه عامل است:

۱. مفاهیمی درباره چونی و چندی «نیروهای فراطبیعت».
۲. احکامی درباره روابط و وظایف متقابل انسان و «نیروهای فراطبیعت».
۳. شعائر یا مناسکی موافق آن مفاهیم و احکام.

مدیران سازمان‌های دینی، موافق مفاهیم و احکام و شعائر خود، برخی از اشیا و اعمال را وابسته «نیروهای فراطبیعت» می‌دانند و مقدس (sacred) می‌خوانند، و قائل می‌شوند که هر چه مقدس نیست به ناگزیر پلید (profane) است.

دین ابتدائی دست‌کم در مراحل نخستین خود، سخت به جادوی ابتدائی می‌ماند. به این معنی که جادو - کار و دین‌دار و هر دو می‌کوشند که با تدابیری هستی را بر سر مهر آورند و آسایش خود را تأمین کنند. جادو - کار و دین‌دار هر دو می‌خواهند که به خواسته‌های خود برسند و آرزوهای خود را برآورند. پس هر دو ندا در می‌دهند و از نیروهای مطلوب خود یاری می‌جویند، با این تفاوت که اولی نیروهای یاری‌رسان و راحت‌بخش را در طبیعت می‌داند، و دیگری آن‌ها را در خارج طبیعت می‌جوید؛ با این تفاوت که اولی برای دست یافتن بر نیروهای پیرامون خود، هم عملاً در طبیعت تصرف می‌کند و هم آمرانه به آن‌ها فرمان می‌دهد که به خدمت او شتابند، در صورتی که دومی برای جلب نیروهای دور دست غیرطبیعی، راهی جز تضرع نمی‌یابد. جادو - کار بر نیروهای طبیعی عمل می‌کند و آن‌ها را به همراهی می‌خواند. اما دین‌دار از نیروهای «غیرطبیعی» می‌خواهد که او را در مقابل نیروهای طبیعی دریابند. جادو - کار به آنچه مورد نظر اوست، آمرانه می‌گوید: «یار من باش!»، دین‌دار صرفاً استرحام می‌کند.

هنگامی که جامعه‌ها از دوره گردآوری خوراک به دوره تولید خوراک رسیدند، دین آغاز ترقی کرد. زیرا کشت‌کاری مخصوصاً کشت‌کاری با شخم سبب شد که خوراک سریع‌تر و آسان‌تر از دوره پیش به دست آید، و تدریجاً تولید اقتصادی بالا رود، تا جایی که برخی از گروه‌های جامعه توانستند دست از کار تولید خوراک بکشند و به کارهای نظری یا غیر تولیدی پردازند. در دوره گردآوری خوراک همه اعضای جامعه در همه کارها و از آن جمله در جادو - کاری شرکت داشتند. ولی در دوره کشت‌کاری برخی از

گروه‌ها به جای شرکت در کار تولید خوراک، جادو-کاری را که تدریجاً به دین ابتدائی و فعالیت‌های نظری دیگر تقسیم شد، در انحصار خود گرفتند. پیدایش این گروه‌ها در دره‌های نیل و فرات و سند و نواحی بارخیز پرو و مکزیک و آمریکای مرکزی با پیشرفت کشاورزی و آغاز شهرنشینی همزمان بوده است.

نخستین دین یاران یا مدیران امور دینی جامعه، موافق تکامل روزافزون اجتماعی، به تنظیم، مفاهیم و احکام و مراسم پرداختند و سازمان‌های مخصوصی به وجود آوردند. برای جلب عطوفت ارواح نیک و خدایان، نیایش‌گاه‌ها و تشریفات مرموزی ترتیب دادند، و برای دفع ارواح بد و شیاطین تدابیری کردند. با این همه چون در این دوره هنوز تخصص پیشرفت کافی نکرده بود، سازمان‌های دینی عهده‌دار کارکردهای بسیار متنوع بودند، و دین یاران گذشته از نقش تنظیم و اداره احکام و مراسم دینی، به کارهای دیگری مانند پزشکی و ستاره‌شناسی و تاریخ‌گزاری و آموزش و پرورش نیز اشتغال داشتند.

آنچه از مطالعه همه دین‌ها برمی‌آید این است که اولاً دین یکی از سازمان‌های نهادین کهن است، و ثانیاً مفاهیم و مقولات و مراسم هر دین به مقتضیات جامعه‌ای که زادگاه آن است، بستگی دارد.

III. دین‌های تمدنی

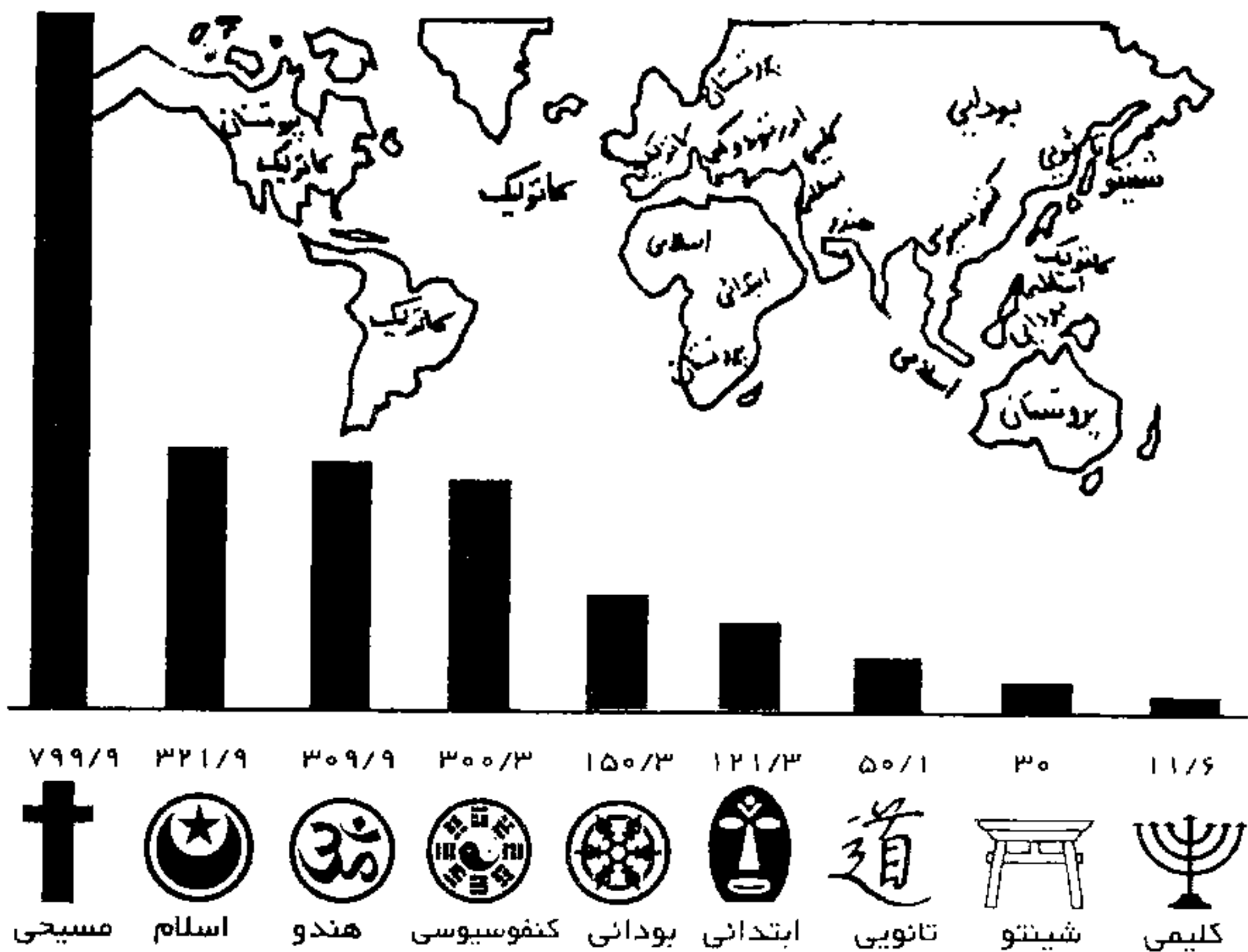
در اعصار تمدنی جامعه‌های پهناور به وجود آمدند و از این رو نظام‌های استوار و دامنه‌دار دینی نیز زاده شدند، و حتی بسیاری از آنها از جامعه زادگاه خود فراتر رفتند، چنان‌که دین اسلام از آندونزی تا مراکش گسترده شد. دین‌های دامنه‌دار ضرورتاً در بسیاری از جامعه‌ها با یک‌دیگر تلاقی کردند. مثلاً در هند دین هندو و دین بودایی و دین اسلام در کنار یک‌دیگر جریان یافتند، در چین دین کونفوسیوسی و دین تائویی و دین بودایی هم‌خانه گردیدند، و در ژاپن دین شین‌تو (Shinto) با دین بودایی همسایه شد. با آن که دین‌های تمدنی معمولاً از خاستگاه نخستین خود تجاوز کرده‌اند، باز هیچ‌گاه رنگ جامعه زادگاه خود را از کف نداده‌اند. مثلاً دین کونفوسیوس در همه جا مطابق مقتضیات جامعه چینی که بر احترام پدران و نیاپرستی (ancestor worship) تکیه داشت، دینی خانوادگی شمرده می‌شود و هدف آن تحکیم و تقویت روابط خانوادگی است، و دین هندو مانند جامعه هندی، اختلافات طبقات منفصل (castes) را مورد تأکید

قرار می‌داد.

دین‌های تمدنی با وجود آن‌که بر مبنای فلسفی پیچیده‌ای تکیه کرده‌اند، باز یک سره با دین‌های ابتدائی بیگانه نشده‌اند و همچنان برای خود شبکه وسیعی از مفاهیم لاهوتی و مراسم و نیایش‌گاه‌های اختصاصی دارند. ولی تخصص روزافزون سبب شده است که به تدریج از دامنه کارکردهای همه دین‌ها بکاهد و برخی از وظایف دیرین آن‌ها به سازمان‌های تربیتی و علمی و هنری و حکومتی انتقال یابد.

در جهان کنونی هشت دین پر دامنه وجود دارند. این هشت دین عبارتند از دین مسیحی و دین اسلام و دین هندو و دین کونفوسیوسی و دین بودایی و دین تائویی و دین شین‌تو و دین یهود. دین‌های ابتدائی موجود را هم اگر به عنوان یک واحد به حساب آوریم، تعداد دین‌های مهم معاصر به نه خواهد رسید. تعداد پیروان این دین‌ها را می‌توان از پیکر ۷۰ دریافت.

پیکر ۷۰. پیروان دین‌های متفاوت در نیمه اول قرن بیستم



واحد رقم پیروان هر دین یک میلیون است. نقشه‌ای که در زمینه نمودار دیده می‌شود، قلمرو دین اکثریت مردم هر کشور را نمایش می‌دهد.

بدیهی است که پیروان این دین‌ها به نسبت یکسانی در نواحی زمین پخش نشده‌اند. اما چنان که از پیکر ۷۱ برمی‌آید، بیش‌تر مسیحیان در اروپا و آمریکا، بیش‌تر مسلمین در آسیا و آفریقا، بیش‌تر هندوان و بوداییان و کونفوسیوسی‌ان و تائویان و شین‌توئیان در آسیای شرقی و آسیای میانه به سر می‌برند.^۱

پیکر ۷۱. پیروان دین‌های متفاوت در ناحیه‌های متفاوت در نیمه اول قرن بیستم

دین	آمریکای شمالی	آمریکای جنوبی	اروپا	آسیا	آفریقا	اقیانوسیه
اسلام	۳۲	۱۳۹	۳۸۶۶	۲۵۶۲۵۲	۶۱۵۶۶	۷۵
مسیحی	۱۴۹۷۹۴	۱۰۹۰۰۰	۴۵۷۴۵۱	۳۰۰۰۰	۲۷۹۷۴	۲۵۶۵۶
یهودی	۵۲۲۲	۶۳۸	۳۴۲۴	۱۶۱۰	۶۷۵	۵۸
هندو	۱۰	۲۷۵	-	۳۰۹۲۶۴	۳۰۰	۱۰۰
بودایی	۱۶۵	۱۳۵	۱۰	۱۵۰۰۰۰	-	-
کونفوسیوسی	۸۶	۹۵	۵۰	۳۰۰۰۰۰	۸	۵۲
تائویی	۱۵	۱۷	۱۲	۵۰۰۰۰	۱	۸
شین‌تو	-	-	-	۳۰۰۰۰	-	-
زردشتی	-	-	-	۱۴۰	-	-
ابتدائی	۵۰	۱۰۰۰	-	۴۵۰۰۰	۷۵۰۰۰	۱۰۰

واحد ارقام پیروان دین‌ها ۱۰۰۰ است.

IV. عقب‌نشینی دین در عصر حاضر

دین‌های معاصر از جهاتی به یک‌دیگر شباهت دارند. یکی از این جهت که همه با وجود کثرت پیروان رسمی خود، مؤمن واقعی کم دارند؛ دیگر از این جهت که رفته رفته از کارکردهای رسمی آنها می‌کاهد.

۱. ضعف ایمان دینی: پیشرفت عظیم علوم و برکرسی نشستن نظریاتی مانند نظریه مرکزیت خورشید و نظریه تکامل طبیعی، مردم را نسبت به بخشی از معتقدات دینی سخت بی‌پروا گردانیده‌اند. از زمان انقلاب صنعتی تاکنون مردم مخصوصاً شهریان

1. *Encyclopaedia Britannica Book of the Year, 1955.*

پیوسته از کیهان‌شناسی دینی و نیز فلسفه‌های دینی روی برتافته‌اند. حتی بسا از دین یاران هم از این بی‌اعتقادی معاف نمانده‌اند. از تحقیقی که در ۱۹۴۸ درباره ۶۳۳ کشیش پروتستان آمریکایی صورت گرفت، چنین برمی‌آید که نزدیک نصف این عده جنبه الهی تورات و انجیل را منکر بودند و داستان آفرینش را بدان‌سان که در سفر تکوین آمده است، قبول نداشتند.^۱

پیکر ۷۲. کلیساها در فرانسه (درصد)

کلیساها	شهر صنعتی کوچک	شهر صنعتی بزرگ	پای تخت
مدیران و مهندسان	۵۰-۶۰	۴۳	۱۳
کارمندان	۳۰	۲۲-۳۵	۴/۵
پیشه‌وران و کارگران متخصص	۲۰	۹	۴/۵
کارگران صنایع و معادن	۵-۱۰	۶	۲/۵

می‌توان گفت که درس خوانده‌ها کمتر از مردم عامی به دین راغب‌اند، و دین در شهرها مخصوصاً شهرهای بزرگ صنعتی کمتر از روستاها پیرو دارد. در ۱۹۳۵ در روستاهای ایالات متحد آمریکا دو ثلث افراد بالغ وابستگی کلیسایی داشتند، در صورتی که فقط ۵۹ درصد مردم شهرهای بزرگ وابسته کلیسا بودند.^۲ از تحقیقی که درباره کلیساها در فرانسه صورت گرفته است، چنین برمی‌آید که مردم شهرهای صنعتی بزرگ کمتر از مردم شهرهای صنعتی کوچک، و کارگران کمتر از کارفرمایان به کلیسا می‌روند.^۳

برای دریافت عواملی که در دین‌داری اشخاص مؤثرند، در سال ۱۹۴۱ در شهر ایندیانا پولیس ایالات متحد آمریکا ۸۶۰ زن و شوهر پروتستان مورد تحقیق قرار گرفتند.^۴

۱. آگ برن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۵۶۳.

2. H. P. Douglass and E. Brunner: *The Protestant Church as a Social Institution*, New York, 1935, pp. 39 & 41.

3. C. Ware and Others: *History of Mankind: The Twentieth Century*, Parts 2-4, London, 1966, p. 857.

4. G. E. Lenski: «Social Correlates of Religious Interest», *American Sociological Review*, 18, October 1953, pp. 533-544.

سن زن‌ها از ۳۰ و سن مردها از ۴۰ در نمی‌گذشت، و تحصیلات هیچ یک از کلاس هشتم کمتر نبود. نتایج زیرین از این تحقیق به دست آمدند:

جنیست: زن‌ها به نسبت ۶۰ درصد بیش از مردها به دین‌گرایش دارند.

فرزند: فرزندان‌ها بیش از بی‌فرزندان‌ها دینی هستند.

شغل: بستگی‌های شغلی و صنفی اشخاص در دین‌آنان چندان مؤثر نیستند.

درآمد: کسانی که کمتر از ۳۰۰۰ دلار در سال درآمد دارند، دینی‌ترند.

محل: کسانی که در روستاها پرورش یافته‌اند، به دین‌پای‌بندترند.

همسر: کسانی که همسرشان با ایشان همدین است، در دین‌داری جدی‌ترند.

ترقی: هر چه امکان ترقی شخص کمتر باشد، دین‌داری او شدیدتر است.

۲. کاهش کارکردهای سازمان‌های دینی: هر چه جامعه تکامل یابد، سازمان‌های

حکومتی قدرت بیشتری می‌یابند و کارکردهای گوناگون سازمان‌های اجتماعی را مستقیماً بر عهده می‌گیرند. از این‌رو وظایفی که در گذشته از آن مؤسسه‌های غیر حکومتی بوده‌اند: همواره به مؤسسه‌های حکومتی منتقل می‌شوند. روزگاری در عالم مسیحی و جاهای دیگر زمام حکومت در دست سازمان‌های دینی بود. ولی اکنون حکومت از دین مستقل است. روزگاری بسیاری از قوانین اجتماعی به وسیله دستگاهی دینی تنظیم و اجرا می‌شدند. ولی اکنون چنین نیست.

در کشورهای گوناگون سازمان‌های دینی در مقابل تحولات اخیر جامعه دوراه در پیش گرفته‌اند. سازمان‌های دینی سخت‌گیر و نزدیک‌بین به جای قبول مقتضیات جدید، دست به تحریم علم و تکفیر تجدیدطلبان زده‌اند، و سازمان‌های دینی دوران‌دیش کوشیده‌اند که موافق اوضاع جدید، تحول کنند. در همان حال که سازمان‌های سخت‌گیر رو به زوال می‌روند، سازمان‌های دینی تجدیدطلب با پذیرش و ستایش بسیاری از مردم و از آن میان، برخی از اهل علم مواجه می‌شوند. در نظر این‌گونه مردم، اگر سازمان‌های دینی به عنوان سازمان‌هایی اخلاقی برای راهنمایی و یاری جامعه به کار افتند، می‌توانند بدون تجاوز به خطه علم، به زندگی خود ادامه دهند و به صورت عامل‌های اجتماعی مؤثری دوام آورند.

در برخی از کشورهای مغرب‌زمین معاصر دین نظامی اخلاقی گردیده، و مؤسسه‌های دینی به صورت مؤسسه‌های غیررسمی خدمت‌گزار در آمده‌اند. تحقیقی که درباره چند صد کلیسای پروتستان صورت گرفته است، نشان می‌دهد که این کلیساها، گذشته از وعظ که کارکرد دیرین آن‌هاست، عهده‌دار ۳۳ کارکرد جدید که اکثراً

غیردینی هستند، شده‌اند.^۱

پیکر ۷۳. سازمان‌ها و کارکردهای کنونی ۳۵۷ کلیسای پروتستان

درصد	سازمان یا کارکرد
۱۰۰	آموزش‌گاه دینی روز یکشنبه
۹۰	راهنمایی زنان
۸۶	انجمن تبلیغ زنان
۸۳	انجمن جوانان
۷۶	دسته آواز
۶۳	خدمات عمومی
۵۸	سازمان مردان
۴۸	پیشاهنگی پسران
۴۸	کلاس‌های تبلیغ
۳۲	مهمان‌داری
۲۹	دسته موسیقی
۲۹	باشگاه پسران
۲۹	سخنرانی
۲۸	کتابخانه
۲۷	باشگاه دختران
۲۷	کنسرت
۲۱	پیشاهنگی دختران
۲۰	سازمان پدران و مادران
۲۰	سازمان زنان جوان
۱۳	باشگاه نمایش
۱۲	کلاس‌های ورزش
۱۲	کلاس‌های دوزندگی
۹	کودکستان
۹	کلاس‌های خانه‌داری
۹	اداره کاریابی
۷	کلاس‌های موسیقی
۷	پرستاری از نیازمندان
۴	کلاس‌های بهداشت
۴	کلاس‌های زبان‌آموزی
۳	کلاس‌های نمایش
۳	پرورشگاه روزانه نوزادان
۲	درمانگاه
۱	کلاس‌های آموزش اجتماعی و اقتصادی

1. H. P. Douglass: *1000 City Churches*, New York, 1926, PP. 56 & 79.

۷. آینده دین

اگر غایت دین را برگزاری شعائر دینی بدانیم، باید بگوییم که در آینده وصول به این غایت به هیچ روی میسر نخواهد بود، و انسان تجربی و استدلالی معاصر به مناسکی صوری که بر اساس اعتقادات جزمی فراهم آمده‌اند، نخواهد گرایید. اما اگر ایمان به عظمت هستی و وظایف عالی انسانی و ایثار در راه تعالی زندگی اجتماعی را غایت قصوای دین بینگاریم، آنگاه می‌توانیم با جرئت اعلام داریم که آینده دین بسی درخشان است. دین در این معنی، هدفی است گرامی و پایدار و انسانی که باید با همه وسایل ممکن به سوی آن شتافت.

تاریخ گواهی می‌دهد که جامعه‌ها در جریان تکامل خود آرام آرام به این هدف معنوی تقرب جسته‌اند و همواره اعضای خود را با شدت و سرعتی روزافزون برای ایمان به عظمت هستی و وظایف عالی انسانی و ایثار در راه تعالی زندگی اجتماعی آماده کرده‌اند. جامعه‌ها در این راه از وسایل گوناگون همچون علم و هنر و فلسفه سود جسته‌اند، و هر وسیله‌ای در جای خود سودمند افتاده است. از این رو آنان که برگزاری شعائر را یگانه وسیله حصول این مقصود می‌دانند، برخفا هستند. بسیاری کسانی که از راه علم و هنر و فلسفه و خدمت و فداکاری بر معنویت دست یافته‌اند و از همان آرامش عمیقی که نصیب پارسایانی چون پولس رسول و اگوستین قدیس و بونیان (Bunyan) و تالستوی بوده است، برخوردار شده‌اند.

در عصر جدید شوقی که مردم به خدمات اجتماعی و تکامل جامعه یافته‌اند، همچون محرکی عظیم، آنان را از خودبینی و خانواده‌پرستی دیرین دور کرده و به معنویتی انسان‌دوستانه کشانیده است. این شوق در گذشته نیز گاه‌گاهی تظاهر کرده و نتایج عالی به بار آورده است. مثلاً در قرن هیجدهم انقلابیون فرانسه که از شریعت رایج روگردانده و مثلاً کلیسای قدیس ژنه‌ویو (Genevieve) را به آرام‌گاه قهرمانان ملی تبدیل کرده بودند، به نیروی همین شور، به جان بازی‌های قهرمانی و بزرگواری‌های پارسایانه دست زدند. شوق اجتماعی انسان معاصر که می‌توان آن را جامعه‌پرستی (sociolatry) خواند، در همه جا - در شرق و غرب - موج می‌زند و از معنویتی اجتماعی که جامعه آینده را انتظار می‌کشد، بشارت می‌دهد.

نتیجه

۱. انسان ابتدائی هنگامی که در عمل نمی‌تواند بر طبیعت مسلط شود، به اقتضای اندیشه ساده خود، می‌کوشد تا به وسیله خیال بر آن استیلا یابد. این فعالیت خیالی که ملازم زندگی عملی است، «جادو» نام دارد.
۲. انسان «جادو-کار» برای نمودهای عالم نیروهایی مخفی قائل می‌شود و تلاش می‌کند که با تدابیری بر آنها دست یابد. این نیروها به نام‌هایی مانند «مانا» و «مانی تو» و «واکان» خوانده شده‌اند.
۳. در دوره کشاورزی، انسان نیروهای جادویی را به تدریج از نمودها انتزاع می‌کند و به صورت ارواح نیک و بد و سایر مفاهیم ادیان ابتدائی درمی‌آورد.
۴. «دین» از لحاظ فردی، شبکه‌ای است از اعتقاد به «نیروهای فرا طبیعت»، و از لحاظ اجتماعی، شبکه‌ای است از سازمان‌های اجتماعی بر اساس آن اعتقاد و شامل مفاهیم و احکام و شعائر مخصوص.
۵. مفاهیم و احکام و شعائر دینی هر جامعه با فرهنگ آن جامعه تناسب دارند.
۶. برخی از دین‌ها از مرزهای جامعه زادگاه خود تجاوز می‌کنند و به جامعه‌های دیگر می‌رسند. از این قبیل اند دین یهودی و دین مسیحی و دین اسلام و دین بودایی و دین کنفوسیوسی.
۷. در جامعه‌های صنعتی کنونی ایمان دینی رو به ضعف می‌رود و نیز از دامنه کارکرد سازمان‌های دینی می‌کاهد.
۸. محتمل است که در آینده، علم دوستی یا جامعه پرستی بتواند بزرگ‌ترین دعوی دین را تحقق بخشد و انسان را به عظمت هستی و وظایف انسانی و مجاهده در راه تعالی انسانیت مؤمن کند.

فصل بیست و دوم

روابط متقابل سازمان‌های اجتماعی

I. مفهوم روابط متقابل

می‌دانیم که هستی ذاتی پویا (dynamic) دارد، و از این رو اجزای آن با یک دیگر ارتباط می‌یابند و در یک دیگر مؤثر می‌افتند. روابط متقابل (interrelations) یا مناسبات متقابل (interrelationships) اجزای هستی، مخصوصاً اجزای جان‌دار آن سبب می‌شوند که نوعی تعادل یا سازگاری میان آن‌ها پدید آید.

معمولاً تغییر یکی از عوامل یک مجموعه یا منظومه به نحوی از انحاء عوامل دیگر را هم به تغییر وامی‌دارد و مجدداً تعادلی در مجموعه یا منظومه به وجود می‌آورد. مثالی می‌زنیم: در ۱۹۰۶ شماره آهوان در پشته کای باب (Kaibab) در استان آمریکایی آری زونا (Arizona) کاهش یافت و به ۴۰۰۰ رسید. پس برای آن که نسل آهواز بین نرود، صید آن را ممنوع کردند و با دشمنان طبیعی آهوه به مبارزه برخاستند. از آن سال تا سال ۱۹۲۳ بیش از ۳۰۰۰ از یوزپلنگان و جانوران آهوکش دیگر به قتل رسیدند، و شماره آهوان به ۱۰۰/۰۰۰ سرزد. پس آهوان در جست و جوی خوراک به چراگاه‌ها هجوم بردند. در نتیجه چراگاه‌ها سخت آسیب دیدند و روبه ویرانی رفتند. آن‌گاه آهوان غذای کافی نیافتند و به نوبه خود به نابودی گراییدند. از ۱۹۲۳ تا دو سال بعد ۶۰/۰۰۰ آهواز

گرسنگی مردند، و در ۱۹۳۹ تعداد آن‌ها به ۱۰/۰۰۰ تنزل کرد.^۱

از این واقعه می‌توان دریافت کرد که کاهش دشمنان آهو به افزایش آهوان می‌کشد، و افزایش آهوان سبب انهدام گیاهان می‌شود، و انهدام گیاهان به کاهش آهوان می‌انجامد. به بیان دیگر، بر اثر بستگی‌های متقابل جان‌داران مخصوصاً بر اثر یکی از این بستگی‌ها که زنجیر خوراک (food chain) نام دارد، تعادل یا سازشی در عالم جان‌داران برقرار می‌شود.

در جامعه انسانی نیز انواع مناسبات متقابل و تعادل یا سازگاری برقرارند. مطالعه زندگی قوم چوک چی (Chukchi) این امر را به خوبی روشن می‌گرداند. این قوم در شمال شرقی سیبری سکونت داشت و با صید خوک آبی گذران می‌کرد. در میان اعضای آن از مالکیت خصوصی و مال‌اندوزی و دزدی خبری نبود. اینان در مهمان‌نوازی افراط می‌نمودند، ولی به زنان و سال‌خوردگان حرمت چندانی نمی‌گذاشتند. در آغاز جوانی زناشویی می‌کردند، و عملاً به چند زنی (polygyny) رغبتی نداشتند. اما بعداً تغییر بزرگی در طرز معیشت آنان روی داد: دست از صید خوک آبی برداشتند و به پرورش آهو پرداختند. بر اثر این تغییر، تعادل زندگی اجتماعی آنان از میان رفت، و باز یافتن تعادل، دیگرگونی همه روابط اجتماعی را ایجاب کرد. به این معنی که اینان به اقتضای دام‌داری، خانه به دوش شدند، و هر کس برای خود رمه و ابزارهایی فراهم آورد. پس مالکیت خصوصی اهمیت یافت، و در پی آن، مهمان‌نوازی محدود شد، و دزدی رواج گرفت. همچنین زنان محیط تنگ خانه را ترک گفتند و در عرصه دام‌داری با مردان همکاری کردند. در نتیجه ارزش اقتصادی آنان بالا رفت و چند زن‌گیری شیوع یافت، و مردان سال‌دار بدان سبب که در جریان زندگی برای خود مالی گردآورده و توانگر شده بودند، مورد احترام جامعه قرار گرفتند.^۲

سازمان‌های گوناگون هر یک از جامعه‌های انسانی الزاماً با یک دیگر مناسباتی متقابل دارند، و از این رو نسبت به یک دیگر متعادل و سازگارند. مثلاً به طوری که از پیکر ۷۴ استنباط می‌شود، سازمان‌های اقتصادی و دینی و حکومتی و خانواده و انجمن‌های خصوصی از جهت‌های گوناگون به یک دیگر پیوند می‌خورند.

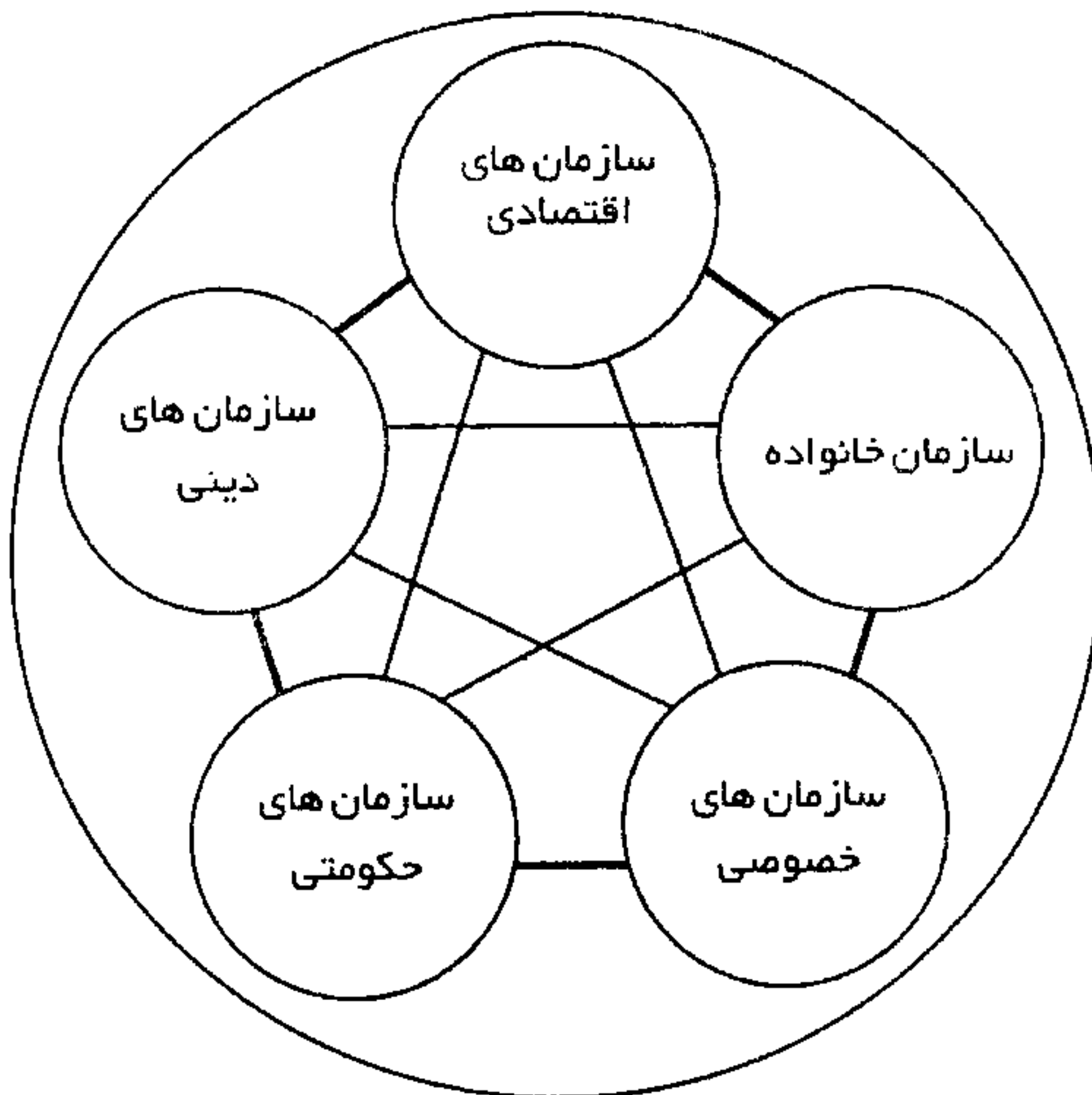
بی‌گمان همه سازمان‌های اجتماعی کمابیش در یک دیگر تأثیر می‌گذارند، و از این رو نوعی هماهنگی بین آن‌ها برقرار می‌شود. اما از آن جا که شئون اجتماعی در عین

1. W.C. Alee & Others: *Principles of Animal Ecology*, Philadelphia, 1949, P. 706.

2. R. Lowie: *Social Organization*, New York, 1948, pp. 26 & 27.

بستگی به یک دیگر، وجودها و مقتضیاتی خاص دارند، سیر همه شئون اجتماعی عیناً بر یک شیوه نیست، بلکه برخی از سازمان‌ها در سیر خود از سازمان‌های دیگر پیش یا پس می‌افتند.

پیکر ۷۴. همبستگی سازمان‌های اجتماعی



بستگی متقابل شئون اجتماعی به یک دیگر و تشخیص چگونگی آن‌ها و کشف علل پیش و پس افتادن آن‌ها کار اصلی جامعه‌شناسی است. همبستگی سازمان‌های اجتماعی ایجاب می‌کند که این علم برای شناخت هر یک از سازمان‌ها، به زمینه عمومی جامعه و انگاره‌های فرهنگی (culture patterns) توجه کند و هر جزء را در پرتوکل و در میان اجزای دیگر بجوید. محققى که بخواهد شئون اجتماعى را جدا از یک دیگر بکاود و بشناسد، کشتى به خشكى رانده است. بدین سبب جامعه‌شناسى خرد (microsociology) که در راه شناخت راه و رسم گروه‌های جامعه می‌کوشد، بدون استفاده از اکتشافات جامعه‌شناسی بزرگ (macrosociology) یعنی بدون شناخت قوانین عمومی جامعه بیهوده و مایه گمراهی است.

بدبختانه بی سرو سامانی کنونی مغرب زمین سبب شده است که علم جامعه و عظمت پیشین خود را از کف دهد و اساساً از صورت جامعه‌شناسی بزرگ درآید، جامعه‌شناسی خرد گردد و در نتیجه به جای کشف قوانین عمومی سیر جامعه‌ها و تبیین تکامل تاریخی انسان، به تجزیه نظام اجتماعی و مطالعه کارکرد گروه‌ها، به ویژه گروه‌های کوچک پردازد. به بیان دیگر، اکثر جامعه‌شناسان آمریکایی و اروپایی و مقلدان آسیایی و آفریقایی و اقیانوسیه‌ای آنان جامعه‌نگاری (sociography) و جامعه‌سنجی (sociometry) را جانشین جامعه‌شناسی کرده‌اند - و روشن است که کار جامعه‌نگاری همانا توصیف سطحی و نه تعلیل یا تبیین عمیق مؤسسات اجتماعی است، و کار جامعه‌سنجی چیزی جز شمارش و نمایش ساده روابط افراد و گروه‌ها نیست.

II. نتایج روابط متقابل اجتماعی

از مطالعه روابط متقابل سازمان‌های اجتماعی چند نتیجه به دست می‌آیند:

۱. هرگاه سازگاری یا هماهنگی سازمان‌های اجتماعی از میان رود، جامعه دستخوش پریشانی می‌شود و اگر نتواند مجدداً به تعادلی برسد، در هم می‌شکند. این بی تعادلی در دوره‌های انحطاط جامعه‌ها به خوبی آشکار است. امپراتوری روم در آستانه سقوط خود گرفتار چنین عدم تعادلی شد، و جامعه قوم مایا (Maya) پیش از آن که مغلوب مهاجمان اسپانیایی شود، به بی تعادلی افتاد و نظام خود را از کف داد.

۲. چون تغییری شدید در یکی از سازمان‌های اجتماعی روی دهد و هماهنگی آن سازمان با سازمان‌های دیگر از میان رود، تعادل جامعه به خطر می‌افتد، و اگر تغییر سایر سازمان‌ها میسر نشود و بی تعادلی جامعه دوام آورد، دیری نمی‌گذرد که جامعه سقوط می‌کند. بنابراین جامعه هر چه از تغییر برکنارتر باشد، کمتر متزلزل می‌شود. جامعه روستایی یا جامعه ساکن یا جامعه ایستی (stationary society) یا جامعه ایستا (static society) به مراتب، کمتر از جامعه شهری یا جامعه متغیر یا جامعه دگرگونی پذیر (changing society) یا جامعه پویا (dynamic society) در معرض پریشانی و نابودی قرار می‌گیرد.

۳. سازمان‌های اجتماعی هم از لحاظ ساخت (structure) و هم از حیث کارکرد (function) به یک‌دیگر بستگی دارند. ولی معمولاً بستگی‌های کارکردی آن‌ها بارزتر از بستگی‌های ساخت‌های آن‌هاست. مثلاً سازمان‌های صنعتی و تربیتی با آن‌که در کارکرد یک‌دیگر تأثیر می‌گذارند، به این آسانی‌ها ساخت یک‌دیگر را تغییر نمی‌دهند. تأثیر متقابل این دو تأثیری کارکردی است، به این معنی که صنعت باعث می‌شود که آموزش‌گاه

نونهالان را با وسایل بهتر و روش‌های مؤثرتری پی‌وردد، و آموزش‌گاه به نوبه خود، با پی‌ورددن مردمی دانشمند، صنعت را به تکامل می‌کشاند. بر همین شیوه، دین در ساخت خانواده یعنی تعداد و روابط اعضای آن مداخله نمی‌کند، بلکه فقط خانواده را برمی‌انگیزد که رفتار داخلی و خارجی خود را برانگاره‌های معینی انطباق بخشد.

۴. ملاحظه شد که ساخت یک سازمان اجتماعی کمتر از کارکرد آن دستخوش تغییر می‌گردد. ساخت یک سازمان تا اندازه‌ای تابع سکون اجتماعی یا ماند اجتماعی (social inertia) یا سکون فرهنگی یا ماند فرهنگی (cultural inertia) است، و کارکرد یک سازمان سخت وابسته دگرگونی اجتماعی (social change) یا دگرگونی فرهنگی (cultural change) است. بنابراین هر سازمان یا فعالیت اجتماعی می‌تواند در جریان زمان بی‌آن‌که چندان تغییری در ساخت خود پدید آورد، عهده‌دار کارکردهایی متفاوت شود. مثلاً جادو که در جامعه ابتدائی عاملی مثبت و وابسته تولید اقتصادی بوده است، کمابیش با ساخت کهن خود باقی مانده است، ولی کارکرد آن در دوره‌های اخیر به هیچ‌روی مثبت و مفید نیست. بر همین سیاق اصل سیاسی مونرو (Monroe) که بیش از یک قرن پیش برای طرد نفوذ بیگانگان از قاره آمریکا به میان آمد، در دهه‌های اخیر وسیله رخنه کردن سرمایه‌گذاران ایالات متحد آمریکا در کشورهای آمریکای میانه و آمریکای جنوبی شده است. همچنین بسیاری از تشریفاتی که اکنون در برخی از جشن‌های کهن سال راه دارند و مایه سرگرمی به‌شمار می‌روند، در گذشته فعالیت‌هایی جادویی یا دینی بوده‌اند.

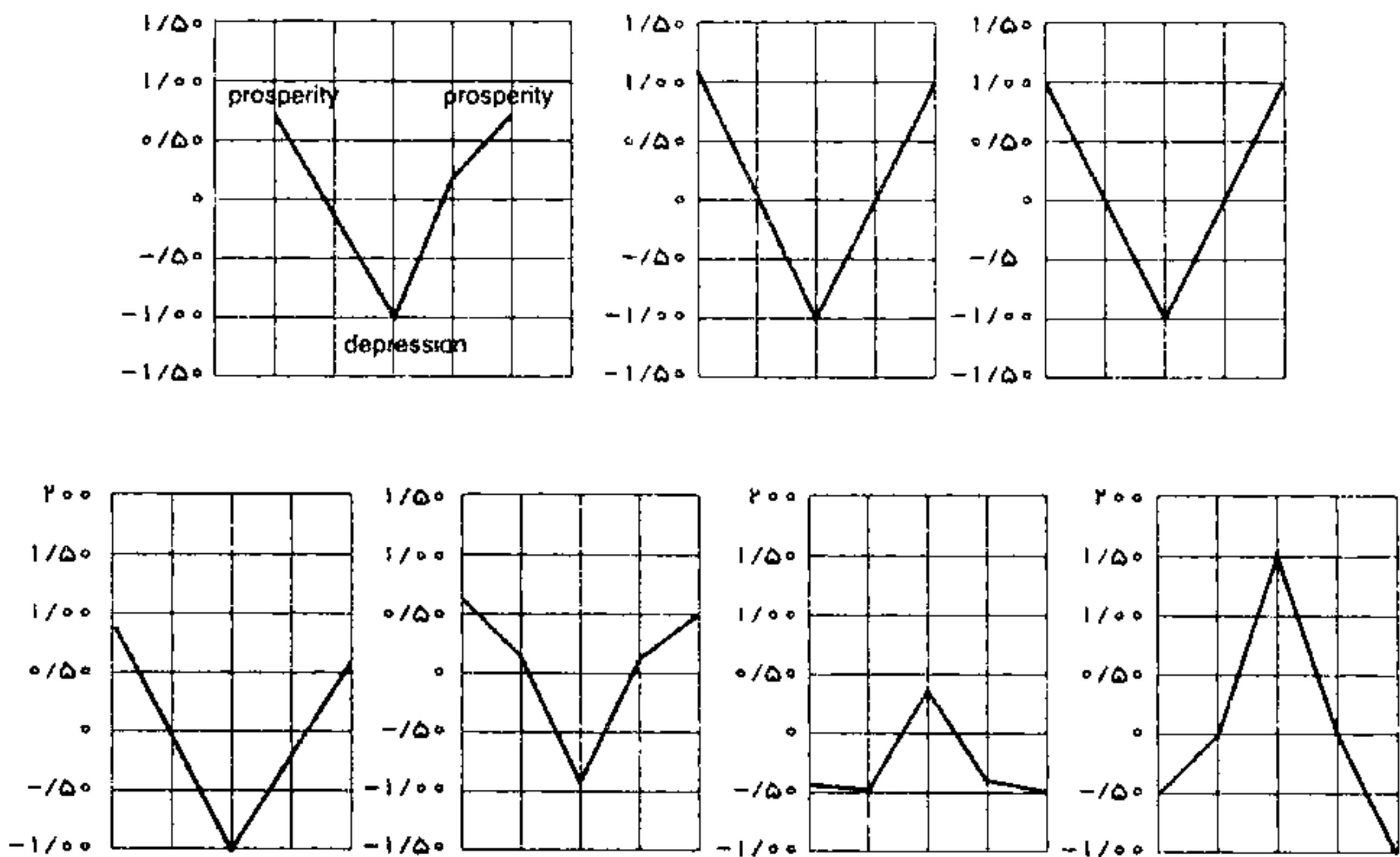
۵. سازمان‌های اجتماعی چون می‌توانند در جریان زمان عهده‌دار کارکردهای جدید شوند، چه‌بسا در همان حال که دارای ساخت‌هایی مستقل هستند، از لحاظ کارکرد، وجوهی مشترک می‌یابند، چنان‌که آموزش‌گاه و خانواده و کارخانه و مؤسسه‌های دینی با وجود تفاوت‌های خود، عواملی تربیتی به‌شمار می‌روند و در پرورش شخصیت انسان مؤثرند.

۶. با این همه باید دانست که هر یک از سازمان‌های اجتماعی تا اندازه معینی می‌توانند در کارکردهای سازمان‌های دیگر مداخله کنند یا به کارکردهای جدید پردازند. سازمانی که بیش از حد معینی از کارکردهای اصلی خود چشم‌پوشد و به کارکردهای تازه اشتغال ورزد، دیر یا زود دستخوش دگرگونی خواهد شد و ساخت آن تغییر خواهد پذیرفت.

۷. سازمان‌های اجتماعی به نسبت یکسانی در یک‌دیگر تأثیر نمی‌کنند، بلکه تأثیر بعضی شدیدتر یا سریع‌تر و تأثیر برخی ملایم‌تر یا کندتر است. سازمان‌هایی که مخصوصاً در عصر جدید سخت بر سازمان‌های دیگر سلطه ورزیده‌اند، سازمان‌های

اقتصادی اند. نه تنها تطورات کلی این سازمان‌ها، بلکه تحولات اقتصادی کوچکی نیز که نوسانات اقتصادی (economic fluctuations) خوانده می‌شوند، دیر یا زود در سراسر جامعه انعکاس می‌یابند. این نوسانات اقتصادی زاینده دورهای سوداگری (business cycles) هستند، و دورهای سوداگری، چنان‌که می‌دانیم، هیچ‌گاه درنگ نمی‌پذیرند، به تناوب موجب رونق (prosperity) و بحران یا کساد (depression) اقتصادی می‌شوند و تحولات قاطعی در سازمان‌های گوناگون جامعه به‌بار می‌آورند.

پیکر ۷۵. هماهنگی دور سوداگری با سایر شئون جامعه



بالا، چپ: نمودار متوسط دورهای سوداگری ایالات متحد از ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۰.

بالا، میان: نمودار زناشویی در همان سال‌ها.

بالا، راست: نمودار طلاق در همان سال‌ها.

پایین، چپ: نمودار زایش در همان سال‌ها.

پایین، دوم: نمودار مرگ در همان سال‌ها.

پایین، سوم: نمودار بزه‌کاری در همان سال‌ها.

پایین، راست: نمودار خودکشی در همان سال‌ها.

آگ برن (Ogburn) و تامس (Thomas) از مطالعه دورهای سوداگری ایالات متحد آمریکا در فاصله سال ۱۸۷۰ و ۱۹۲۰ توانسته‌اند، سیر یک دور سوداگری متوسط را

تعیین کنند و سپس به اثبات برسانند که سیر هر یک از شئون اجتماعی کمابیش با سیر دور سوداگری هماهنگ است.^۱ پیکر ۷۵ این هم‌نوایی را نمایش می‌دهد. از آمار برمی‌آید که در بحران‌های ملایم اقتصادی از شماره زناشویی و تولید مثل و طلاق می‌کاهد، اما در بحران‌های شدید اقتصادی برداشته آمیزش‌های جنسی غیرقانونی و زایش کودکان نامشروع و بی‌کاری و وابستگی شدید فرزندان به پدر و مادر می‌افزاید، اعتبار پدر در خانواده تقلیل می‌یابد، خانواده‌ها مخصوصاً خانواده‌های ناساز با شدت بیش‌تری از هم می‌گسلند، مردم کمتر به سازمان‌های دینی کمک می‌کنند، و در نتیجه فعالیت این سازمان‌ها محدود می‌شود. همچنین از تأثیر سازمان‌های حکومتی می‌کاهد و اعتصاب و شورش و خودکشی و جنایت راه افزایش می‌سپارد. آموزش و پرورش نیز دگرگونی می‌پذیرد، چنان‌که یک بحران اقتصادی سبب شد که نزدیک صد نوع تغییر در آموزش و پرورش به وجود آید.^۲

III. تغییر کارکردهای سازمان‌ها در عصر جدید

تحولات تاریخی دامنه‌داری که باعث تبدیل جامعه فلاحتی قرون وسطی به جامعه صنعتی معاصر شده‌اند، در کیفیت و کمیت کارکردهای سازمان‌های اجتماعی دگرگونی‌های بارزی پدید آورده‌اند. این دگرگونی‌ها که به تدریج از دوره نوزایش (رونسانس) تاکنون روی داده‌اند، چنین‌اند:

۱. حذف برخی از کارکردهای سازمان‌ها: در عصر جدید برخی از کارکردهای سازمان‌های اجتماعی یک‌سره از میان رفته‌اند. مثلاً برده‌پروری و فرزندکشی که در بعضی از عصرهای تاریخ جزو کارکردهای خانواده بودند، در عهد ما به هیچ‌روی موردی ندارند. برخی از کارکردها نیز از بعضی از سازمان‌ها حذف و به سازمان‌های دیگر منتقل شده‌اند. مثلاً وظایف اقتصادی و حکومتی و دینی خانواده قدیم به سازمان‌های صنعتی و حکومتی و دینی انتقال یافته‌اند، و از این‌رو در جامعه صنعتی کنونی وظیفه‌ای جز تدارک کانون آرامی برای آسایش زن و شوهر و احیاناً نگه‌داری کودک بر دوش خانواده نیست.

1. W. f. Ogburn & D. S. Thomas: « *Influence of Business Cycle...* » *Journal of the American Statistical Association*, 18, September 1922, pp. 324-340.

2. W. F. Ogburn and M. f. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, pp. 623-624.

۲. پیچیده شدن کارکردهای برخی از سازمان‌ها: تحولات اجتماعی اخیر برخی از کارکردهای سازمان‌های اجتماعی را پیچیده گردانیده‌اند، چنان‌که در عصر حاضر کارکردهای اجتماعی آموزش و پرورش و حکومت سخت پیچیده شده‌اند.

۳. افزایش کارکردهای برخی از سازمان‌ها: بسیاری از سازمان‌های اجتماعی در جریان زمان به ناگزیر تن به کارکردهای تازه‌ای داده‌اند. مثلاً حکومت‌های جدید تأمین بیمه‌های اجتماعی و تدارک تفریحات شایسته و ده‌ها وظیفه بی‌سابقه دیگر را بر وظایف خود افزوده‌اند. گذشته از این حکومت‌ها بسیاری از کارکردهای سازمان‌های دیگر را به خود اختصاص داده‌اند. در اعصار پیشین، سازمان‌های دینی جامعه قدرتی پر دامنه داشتند. اما به تدریج بخش بزرگی از کارکردهای آن‌ها مخصوصاً در زمینه آموزش و پرورش و قانون‌گذاری و دادگستری و بسیاری از خدمات اجتماعی حذف و به مؤسسه‌های حکومتی منتقل شدند.

۴. تمرکز کارکردهای اجتماعی: در عصر جدید بر اثر انحطاط نظام زمین‌داری (فئودالیسم) و پیدایش حکومت متمرکز و تقویت روزافزون ملت‌گرایی (ناسیونالیسم)، زمام بسیاری از کارکردهای اجتماعی در دست حکومت افتاده است. دامنه این تسلط در همه جامعه‌ها روزافزون است، و گمان می‌رود که در آینده نیز چنین باشد.

مقتضیات اجتماعی معاصر ایجاب می‌کنند که شئون گوناگون اجتماعی از پراکندگی برهند و مخصوصاً سازمان‌های سیاسی و اقتصادی جامعه که هنوز وحدت کافی نیافته‌اند، یگانه شوند. از این‌رو می‌توان انتظار داشت که در دهه‌های آینده حکومت‌ها نیروهای تولیدی را در اختیار خود گیرند. از میان عواملی که وحدت اقتصاد و سیاست را تأمین می‌کنند، سه عامل اهمیت بیشتر دارند:

الف. جنگ و بحران و حتی صلح مسلح حکومت‌ها را برمی‌انگیزند که زمام نیروهای تولیدی را در دست گیرند، زیرا تمرکز و تنظیم دستگاه تولیدی جامعه همواره مخصوصاً به هنگام بحران برای جامعه ضرورت دارد. در طی دو جنگ جهانی قرن بیستم حکومت‌ها هم در اروپا و هم در آمریکا مستقیماً بر صنایع خصوصی تسلط ورزیدند.

ب. حکومت محض حفظ تعادل جامعه و تأمین مصالح اکثریت مردم ناگزیر است که از ستمگری و سودجویی بی‌کران خداوندان صنایع جلوگیری و برای این امر به کارهای گوناگونی دست زند. از تعیین نرخ‌ها و دست‌مزدها و ممانعت از تشکیل مؤسسه‌های بزرگ انحصارطلب تا انتقال صنایع خصوصی به جامعه.

پ. پیشرفت سریع که کمال مطلوب همه جامعه‌های معاصر است، حکومت‌ها را

بر آن می‌دارد که صنایع را متمرکز کنند و با نقشه و نظام سنجیده یگانه‌ای مورد بهره‌برداری قرار دهند. به عبارت دیگر حکومت‌ها برای تبدیل اقتصاد خود به خودی (spontaneous economy) یا اقتصاد سنجیده یا اقتصاد بی‌نقشه (planless economy) سازمان‌های خصوصی به اقتصاد سنجیده یا اقتصاد با نقشه (planned economy) دولتی، از متمرکز کردن صنایع ناگزیرند.

در ربع‌های دوم و سوم سده بیستم سلطه حکومت‌ها با شدت روزافزونی بر صناعت گسترده شده است. برخی از جامعه‌ها مانند اتحاد جماهیر شوروی و چین و چکوسلواکی در این راه سخت پیش رفته و همه صنایع را به حکومت خود سپرده‌اند. برخی دیگر از جامعه‌ها مانند انگلیس و سوئد به ملی کردن بعضی از صنایع خصوصی پرداخته و آن‌ها را در اختیار حکومت نهاده‌اند. استیلای حکومت بر صنایع در کشورهای نیمه صنعتی از قبیل هند نیز آغاز شده است. ولی با وجودی که اکثر کشورهای متمدن به اقتصاد سنجیده و متمرکز روی برده‌اند، ایالات متحد آمریکا تاکنون از ملی کردن صنایع خصوصی روی گردانیده و به هیچ‌روی خواستار مالکیت حکومتی (governmental ownership) نگردیده است. فقط کارخانه‌های تولید برق آبی دره تهنه‌سی (Tennessee) و کارخانه‌های انرژی اتومی را از دست‌یاز مالکیت خصوصی برکنار نگه داشته است.

هواداران اقتصاد بی‌بندوبار (laissez-faire economy) یا به اصطلاح، دادوستد آزاد (free enterprise) در ایالات متحد آمریکا و کشورهای دیگر سخت می‌کوشند که پیشرفت جبری اقتصاد سنجیده را متوقف کنند. ولی چنین به نظر می‌رسد که هیچ‌گاه بر هدف مطلوب خود دست نخواهند یافت. سبب این است که این جریان در همه جا به نتایج جامعه‌پسندی انجامیده است. مثلاً اتحاد جماهیر شوروی با اقتصاد سنجیده خود توانسته است از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳ نیم برابر سریع‌تر از ایالات متحد آمریکا تولید صنایع خود را به پیش برد.^۱ انگلیس با ملی کردن بیست درصد صنایع خود که شامل وسایل ارتباط دور و هواپیمایی و صنایع برق و زغال‌سنگ و بانک‌هاست، بسیاری از موانع پیشرفت اقتصادی خود را زدوده است.^۲ همچنین کشورهای چین و هند بر اثر کنترل صنایع خود، گام‌های بلندی در راه تکامل صنعتی برداشته‌اند، چندان‌که اکنون هند

۱. آگ برن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۶۲۷

2. H. Finer: «Planning and Nationalization in Great Britain», *International Labor Review*, 57, April 1948, pp. 283-299.

می‌تواند معادل ۸ یا ۹ درصد تولید خود را صرف بهبود صنایع کند، و چین قادر است که معادل ۲۲ درصد تولید خود را برای تکامل صنایع به مصرف رساند.^۱

در هر حال سیر جامعه‌ها به ما نشان می‌دهد که در عصر حاضر اقتصاد جامعه‌ها به نظم و تمرکز می‌گراید، و آرام آرام زمینه دولت تولیدی (production state) - دولتی که دستگاه‌های اقتصادی جامعه را متحد و متمرکز می‌کند، و دولت خدمتگزار جامعه (public-service state) یا دولت بهبودبخش (welfare state) - دولتی که مدعی رفاه عمومی است - فراهم می‌آید. اما فراموش نباید کرد که در جامعه طبقه‌مند، دولت، هر چه باشد، نمی‌تواند خدمتگزار همه جامعه یا عامل رفاه عمومی باشد.

نتیجه

۱. به سبب روابط متقابل و سازگاری سازمان‌های اجتماعی، شناخت یک سازمان بدون توجه به سازمان‌های دیگر میسر نیست.
۲. هرگاه سازگاری سازمان‌های اجتماعی از میان رود، هماهنگی و یگانگی جامعه به خطر می‌افتد.
۳. «جامعه‌های ساکن» کمتر از «جامعه‌های متغیر» در معرض خطر انحلال قرار دارند، زیرا دگرگونی و ناسازگاری کمتر در آن‌ها راه می‌یابند.
۴. دگرگونی اجتماعی بیشتر در «کارکرد» سازمان‌ها مؤثر می‌افتد تا در «ساخت» آن‌ها.
۵. سازمان‌های اجتماعی می‌توانند در جریان زمان بی‌آن‌که چندان تغییری در ساخت خود پدید آورند، عهده‌دار کارکردهایی متفاوت شوند.
۶. برخی از سازمان‌های اجتماعی در همان حال که دارای ساخت‌های مستقل هستند، از لحاظ کارکرد، وجوهی مشترک دارند.
۷. با این همه سازمان‌ها فقط تا اندازه معینی می‌توانند کارکردهای یک‌دیگر را بر عهده گیرند.
۸. برخی از سازمان‌های اجتماعی و از آن جمله، سازمان‌های اقتصادی بیش از سازمان‌های دیگر در جامعه مؤثر می‌افتند.
۹. در عصر حاضر دگرگونی‌های بزرگی در کارکردهای سازمان‌های اجتماعی روی داده‌اند.
۱۰. سازمان‌های اجتماعی با شتاب روبه‌تمرکز می‌روند.

بخش هفتم

پویایی اجتماعی

می خواهیم بدانیم چرا جامعه در جریان مبارزه درنگ ناپذیر خود با طبیعت دچار نیازمندی‌ها و دشواری‌های تازه می‌شود و به ناگزیر با پیوند «عصرهای فرهنگی»، به «نوآوری اجتماعی» یعنی اکتشاف و اختراع می‌پردازد و بر «انباشتگی فرهنگی» خود می‌افزاید، چگونه «پخش فرهنگی» بر شدت نوآوری می‌افزاید و جامعه‌ها را از «پیوستگی فرهنگی» برخوردار می‌گرداند، چگونه نوآوری با شیوه «واگرایی فرهنگی» و «پی‌آبی فرهنگی» و «همگرایی فرهنگی» در فرهنگ مادی و غیرمادی جامعه تغییرات پیچیده و پیوسته‌ای به نام «دور اجتماعی» به وجود می‌آورد، و تأثیر عظیم نوآوری‌های مادی از کجاست؟

می خواهیم در پرتو «پویایی شناسی اجتماعی» درباره «پویایی اجتماعی» و انگیزه‌های مخالفت «ایست‌گرایان» با آن به مطالعه پردازیم، «جامعه پویا» و «جامعه ایستا» را بشناسیم، چگونه «پس‌افتادگی» نسبی برخی از عنصرهای فرهنگی را در برابر پیشرفت نسبی عناصر دیگر دریابیم، و به «ناسازگاری‌های فرهنگی» که بر اثر «پس‌افتادگی فرهنگی» پدید می‌آیند و جامعه را به بی‌سازمانی و بی‌نظامی می‌کشانند، پی‌بریم.

می خواهیم آگاه شویم چگونه برای بازیافتن سازگاری اجتماعی، «بازسازی» جامعه لزوم می‌یابد و چگونه «اصلاح اجتماعی» و «مهندسی اجتماعی» و بالاتر از این دو، «انقلاب اجتماعی» روی می‌دهند، و انقلاب اجتماعی تا چه پایه در پویایی جامعه مؤثر است.

می‌خواهیم پویایی اجتماعی را مورد داوری قرار دهیم و ببینیم که آیا این پویایی به سود انسان است، آیا از «تکامل اجتماعی» چه مفهومی برمی‌آید، آیا رأی منکران تکامل اجتماعی اعتباری دارد و آیا تاریخ در مسیری تکاملی سیر می‌کند.

فصل بیست و سوم

نوآوری اجتماعی

I. بستگی نوآوری به فرهنگ

انسان برای حفظ حیات خود ناگزیر از آن است که همواره با طبیعت پیرامون خود بستیزد و نظراً و عملاً بر آن چیره شود. مبارزه انسان با طبیعت در جریان زمان بر منوالی یگانه ادامه نمی‌یابد، بلکه در هر دوره به تناسب مقام اقتصادی انسان و نیز تا اندازه‌ای موافق مقتضیات طبیعی، به خود شکلی می‌گیرد. تغییر عوامل دوگانه مخصوصاً تغییر عامل نخستین ضرورتاً انسان را به تدبیرهای نظری و عملی نو برمی‌انگیزد. این تدبیرها در آغاز ظهور خود، نوآوری اجتماعی (social innovation) یا نوآوری فرهنگی (cultural innovation) خوانده می‌شوند.

نوآوری اجتماعی یا فرهنگی به دو صورت اصلی تظاهر می‌کند: اکتشاف و اختراع. اکتشاف شناختن چیزی است که در گذشته شناخته نبوده است، و اختراع ساختن چیزی است که در گذشته ساخته نشده است.

نوآوری از دو جهت وابسته فرهنگ یا میراث فرهنگی است:

۱. هر عنصر نو از عناصری که بالفعل در فرهنگ جامعه وجود دارند، به وجود می‌آید. زیرا هیچ چیز نمی‌تواند از هیچ زاده شود.
۲. انسان وقتی خواستار عنصری نو می‌شود و آن را فراهم می‌آورد که فرهنگ

جامعه او چنان اقتضا کند.

درباره نکته اول باید گفت که هر فرهنگ مرکب از عناصر گوناگون است، و هر عنصر فرهنگی (culture element) که نام دیگر آن ویژگی فرهنگی (culture trait) است، کارکرد (function) یا وظیفه‌ای دارد. همه نیازهای جامعه به وسیله کارکردهای عناصر فرهنگی برآورده می‌شوند. هنگامی که جامعه در جریان مبارزه با طبیعت یا به مرحله تازه‌ای می‌گذارد، دچار نیازمندی‌های جدیدی که عنصرهای فرهنگی موجود درست قادر به رفع آنها نیستند، می‌شود. از این رو ابداع عناصری جدید لازم می‌آید، و ابداع آنها بدون استفاده از عنصرهای موجود فرهنگ امکان نمی‌یابد. پس جامعه با آمیختن برخی از عناصر فرهنگی موجود یا به اصطلاح، از راه پیوند فرهنگی (culture cross-fertilization) عنصرهای نو را می‌آفریند. مثلاً نظریه تکامل‌گرایی (evolutionism) داروین از آمیختن بسیاری از عناصر علوم طبیعی با یکی از عناصر علوم اجتماعی یعنی نظریه جمعیت‌شناختی مال‌توس (Malthus) فراهم آمده است. گاهی جامعه بر عنصر فرهنگی جدیدی دست می‌یابد، بی‌آنکه عنصرهای قبلی خود را از دست دهد، ولی گاهی ایجاد یک عنصر نو مستلزم نسخ عنصر یا عناصری کهنه است، چنان‌که کشف فلز موجب نسخ ابزارهای سنگی و استخوانی شد. در چنین موردی یک عنصر فرهنگی جای عنصر دیگری را می‌گیرد، و به اصطلاح، جابه‌جایی فرهنگی (culture displacement) روی می‌دهد. جابه‌جایی فرهنگی گاهی چنان است که عنصرهای فرهنگی کهن در برابر عنصرهای فرهنگی نو یک‌سره از میان می‌روند، چنان‌که فن مومیایی مصریان کهن و فنون باستانی ساختن زره و شیشه رنگین کاملاً فراموش شده‌اند.

درباره نکته دوم باید دانست که اولاً هر اکتشاف یا اختراع معمولاً هنگامی درست صورت می‌پذیرد که هم مورد احتیاج جامعه و هم در استطاعت نظری و عملی جامعه باشد؛ و ثانیاً اکتشاف یا اختراعی که با نیازمندی و توانایی متناسب نباشد ولی از خارج به جامعه راه یابد یا در داخل جامعه به وجهی استثنائی پدید آید، به ندرت می‌تواند در زندگی جامعه نقش فعالی بیابد و دگرگونی‌های ژرفی به بار آورد. برخلاف آن، هر نوآوری که پاسخ‌گوی حاجتی واقعی باشد، به شتاب رواج می‌یابد. مثلاً اختراع اتوموبیل چون به کار جامعه‌های صنعتی جدید می‌خورد، به سرعت در زندگی اجتماعی آنها رخنه کرد و همواره اهمیت بیش‌تری یافت. آمار نشان می‌دهد که در سال ۱۹۵۱ از میان هر بیست تن از مردم ایالات متحد، یک تن از طریق اتوموبیل سازی و اتوموبیل رانی

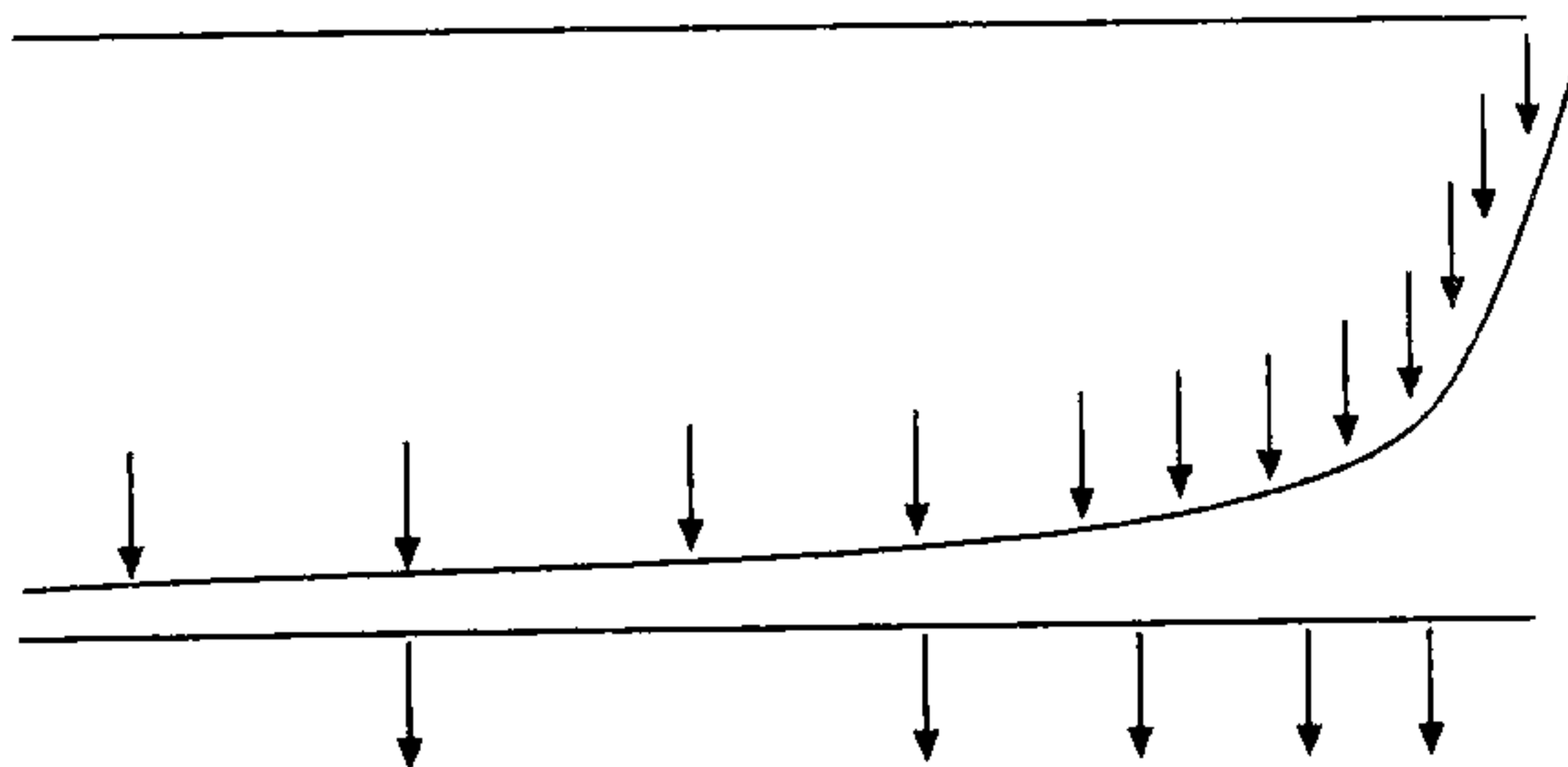
واتوموبیل فروشی و این گونه کارها معیشت می‌کرد، و افزایش اتوموبیل سوار موجب گردید که رستوران‌ها و بانک‌ها و سینماها و کتاب‌خانه‌ها و لباس‌شویی‌ها و صندوق پست‌های مخصوصی برای اتوموبیل سواران فراهم شوند.^۱ علت این تحولات را باید در نیازی که جامعه صنعتی به سرعت دارد، جست و جو کرد. اگر چنین نیازی در میان نبود، اصلاً اختراع اتوموبیل صورت نمی‌گرفت، و فرضاً اگر هم صورت می‌گرفت، ابداً مورد استقبال جامعه واقع نمی‌شد. اتوموبیل و بسیاری دیگر از نوآورده‌های جامعه‌های صنعتی با آن که از آغاز ظهور خود تاکنون به جامعه‌های به اصطلاح کم پیشرفت (underdeveloped) آسیایی و آفریقایی صادر شده‌اند، باز چون با نیازمندی‌های حیاتی این جامعه‌ها سازگار نبوده‌اند، در آن‌ها نفوذ کافی نکرده و منشاء تغییرات عمده نشده‌اند.

نوآوری‌های بزرگ اجتماعی و خلاقیتی که در برخی از دوره‌های تاریخ یک جامعه دیده می‌شوند، زاده مقتضیات اجتماعی هستند. جامعه در زمانی که پا به مرحله تاریخی جدیدی می‌گذارد، با نیازمندی‌ها و دشواری‌های جدید رو به رو می‌شود و ناگزیر برای رفع آن‌ها به تلاش می‌افتد. این نیازمندی‌ها و دشواری‌های مرحله جدید است که ذهن اعضای مستعد جامعه را به تب و تاب و چاره‌جویی می‌اندازد. پس آفرینندگی فردی (individual creativity) و به همراهی آن، آفرینندگی اجتماعی (social creativity) یا آفرینندگی فرهنگی (cultural creativity) فرا می‌آیند. تاریک اندیشانی (obscurantists) که خلاقیت را به کرامت یا نبوغ جادویی فرد یا به مقتضیات نژادی یا جغرافیایی انسان و یا به سرنوشت یا مشیت خارج از جامعه انسانی نسبت می‌دهند، خیال خام می‌بافند. از نی چه تا اشپنگلر (Spengler) که جامعه‌ها را اسیر «سرنوشت» و پویش دوری (cyclic process) جاویدان می‌شمارد و خلاقیت فرهنگی را اقتضای جبری نخستین مراحل هر دور می‌داند.

هر نوآوری اجتماعی همچنان که خود زاده و وابسته فرهنگ جامعه است، به نوبه خود آن را بارور و پرمایه می‌کند و بر انباشتگی فرهنگی (cultural accumulation) می‌افزاید. انباشتگی فرهنگی هنگامی دست می‌دهد که عناصر فرهنگی نو یا آنچه در جریان زمان بر فرهنگ می‌افزاید، از عناصر فرهنگی مرده و منسوخ یا آنچه از فرهنگ می‌کاهد، افزون‌تر باشد. انباشتگی فرهنگی معمولاً در همه جامعه‌های متمدن صورت می‌پذیرد و همواره شدتی بیشتر می‌گیرد.

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, P. 681.

پیکر ۷۶. انباشتگی فرهنگی



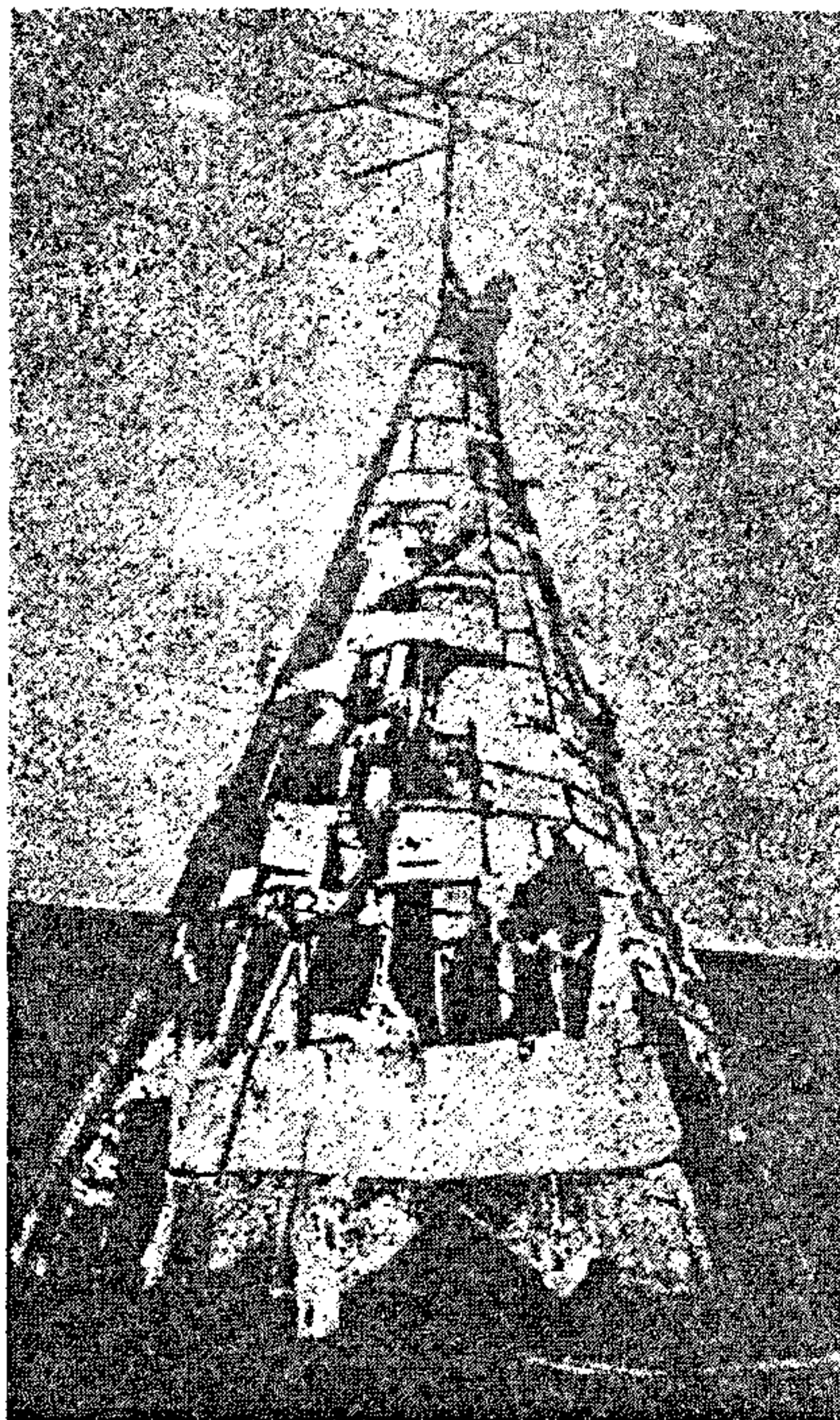
پیکان‌های خط زیرین نشانه کاهش فرهنگی و پیکان‌های خط برین نشانه افزایش فرهنگی است. سیر خط برین از چپ به راست نشانه جریان روزافزون افزایش فرهنگی است.

II. پخش فرهنگی

بی‌گمان آفرینندگی‌ها و نوآوری‌های هر جامعه از ذات آن جامعه می‌تراوند. با این وصف نباید تأثیر جامعه‌ها را در یک‌دیگر نادیده انگاشت. به عبارت دیگر پویایی (dynamism) هر جامعه در همان حال که اساساً خود - پویایی یا درون - پویایی (autodynamism) است، می‌تواند تا حدی از دگر - پویایی یا برون - پویایی (heterodynamism) نیز بهره‌ور باشد. جامعه‌ها ضرورتاً در جریان تکامل خود با یک‌دیگر برخورد می‌کنند و از فرهنگ یک‌دیگر متأثر می‌شوند. از نفوذ فرهنگ یک جامعه در فرهنگ جامعه دیگر نوعی پیوند فرهنگی که پخش فرهنگی (culture diffusion) خوانده شده است، به وجود می‌آید.

بی‌آن‌که بخواهیم مانند پخش‌گرایان (diffusionists) تحولات بزرگ فرهنگ‌های همه جامعه‌ها را زاده پخش فرهنگ یک یا چند جامعه اصلی بدانیم، باید بپذیریم که پخش فرهنگی می‌تواند عمیقاً در آفرینندگی و نوآوری جامعه‌ها تأثیر گذارد، به شرط آن که آنچه جامعه‌ای از جامعه‌ای دیگر می‌گیرد، از مقتضیات خود آن دور نباشد. اگر این شرط‌مراعات نشود پخش فرهنگی یا بی‌تأثیر خواهد بود و یا تأثیر سطحی و زودگذری خواهد داشت.

پیکر ۷۷. پخش فرهنگی

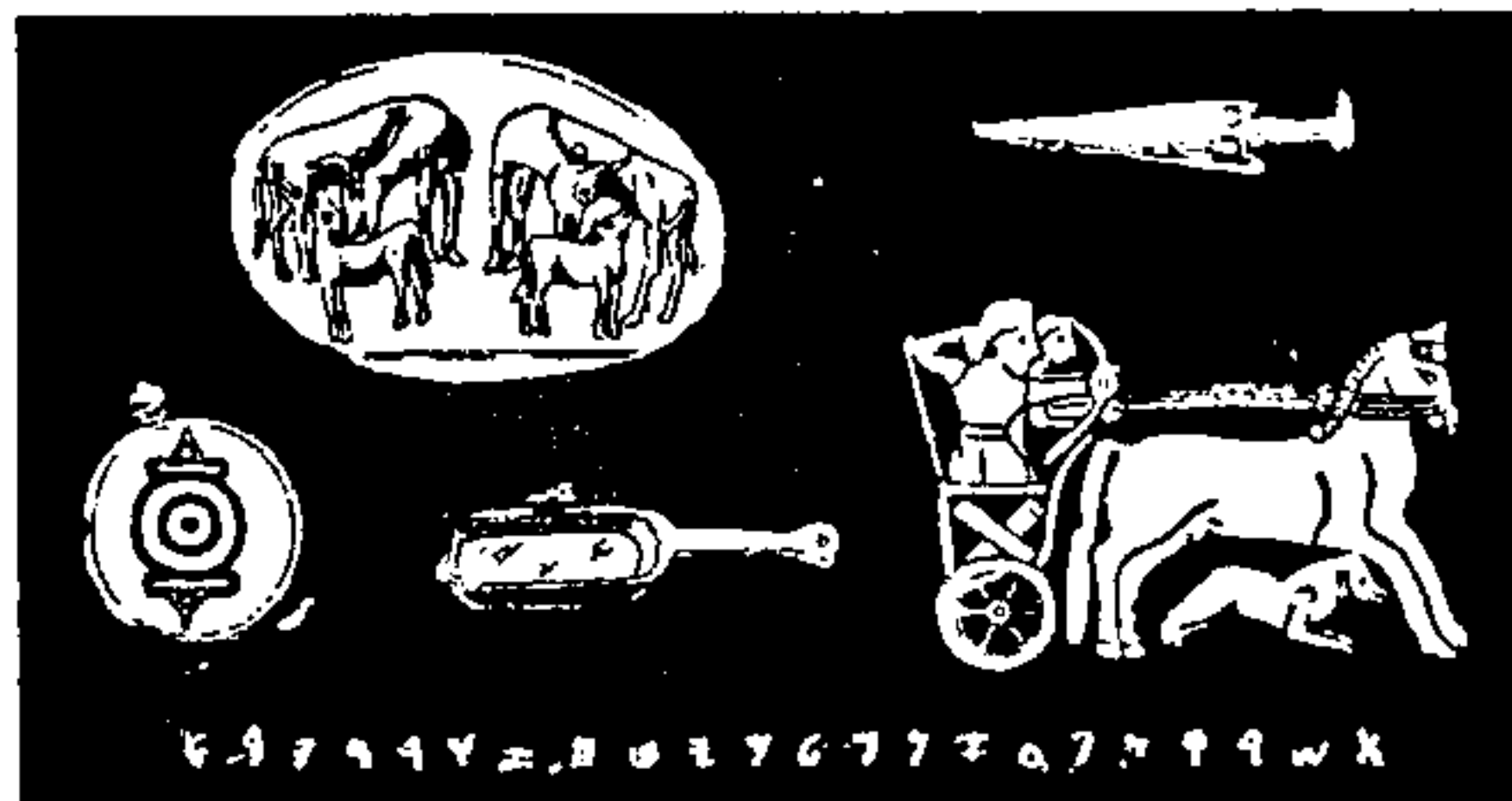


یکی از سرخ‌پوستان قوم ایروگوی (Iroquois) در مونت‌ریل (Montreal)

بر فراز کلبه قدیمی خود آتش تلویزیون نصب می‌کند.

در مواردی که جامعه نیازمند و آماده تحولی باشد، می‌تواند عناصر فرهنگی لازم برای آن تحول را از جامعه‌های دیگر فراگیرد و با سرعت بیشتری تحول کند. کشور ژاپون از ۱۸۵۴ به این سو با استفاده از فرهنگ‌های جامعه‌های صنعتی، تحول صنعتی خود را تند گردانیده است. بر همین سیاق فرهنگ یونان باستان به مدد عناصر فرهنگی مشرق‌زمین، شکفته شد، و فرهنگ اسلامی در نخستین سده‌های عمر خود از فرهنگ‌های گوناگون دنیای قدیم سود جست و به هنگام خود در هموار کردن راه جنبش نوزایش (رونسانس) اروپا تأثیر بخشید. لین‌تون (Linton) نشان می‌دهد که دامنه پخش فرهنگی از آنچه انتظار می‌رود، وسیع‌تر است، و تقریباً همه جامعه‌های متمدن بزرگ در گذشته و حال از یک‌دیگر مایه گرفته‌اند، چنان که فرهنگ ایالات متحد آمریکا از همه فرهنگ‌های بزرگ کنونی متأثر است.^۱

پیکر ۷۸. پخش فرهنگی در جامعه یونانی



چند سده پیش از مسیح بسیاری از عنصرهای فرهنگی دنیای قدیم مانند دام‌داری (۱) و ابزار آهنی (۲ و ۴) و ابزار مهرعی (۳) و چرخ (۵) و الفبا (۶) در فرهنگ جزایر دریای اژه و شبه جزیره یونان رخنه کردند و باعث تخلایب شدید آن فرهنگ شدند.

1. R. Linton: *The Study of Man*, New York, 1936, pp. 326-327.

اکثر فرهنگ‌های جامعه‌های گذشته و حال به یک‌دیگر پیوسته‌اند، و اصل پیوستگی فرهنگی (culture continuity) بر جامعه‌های انسانی فرمان فرمایی می‌کند، و تاریخ‌های خصوصی جامعه‌های گوناگون به منزله بخش‌های متوالی تاریخ یگانه‌اند. در هر یک از فرهنگ‌های معاصر عناصر خارجی فراوانی به چشم می‌خورند. طاق نصرت که در اروپای عصر جدید، اهمیت یافت، زاده فرهنگ‌های یونانی و رومی است، و اتحادیه‌های کارگری که در همه کشورهای متمدنی وجود دارند، دنباله انجمن‌های صنفی اروپای قرون وسطی به شمار می‌روند. بنابراین می‌توان گفت که فرهنگ انسانی همواره استمرار می‌یابد و در نتیجه آن، میراث فرهنگی و امکان تکامل هر نسلی مرتبه‌ها از موارث و امکانات نسل‌های پیشین در می‌گذرند. در این زمینه نیوتون گفته است: «اگر من فواصل دورتر را دیدم، بدان سبب بود که بر شانه‌های بلندی قرار داشتم.»^۱

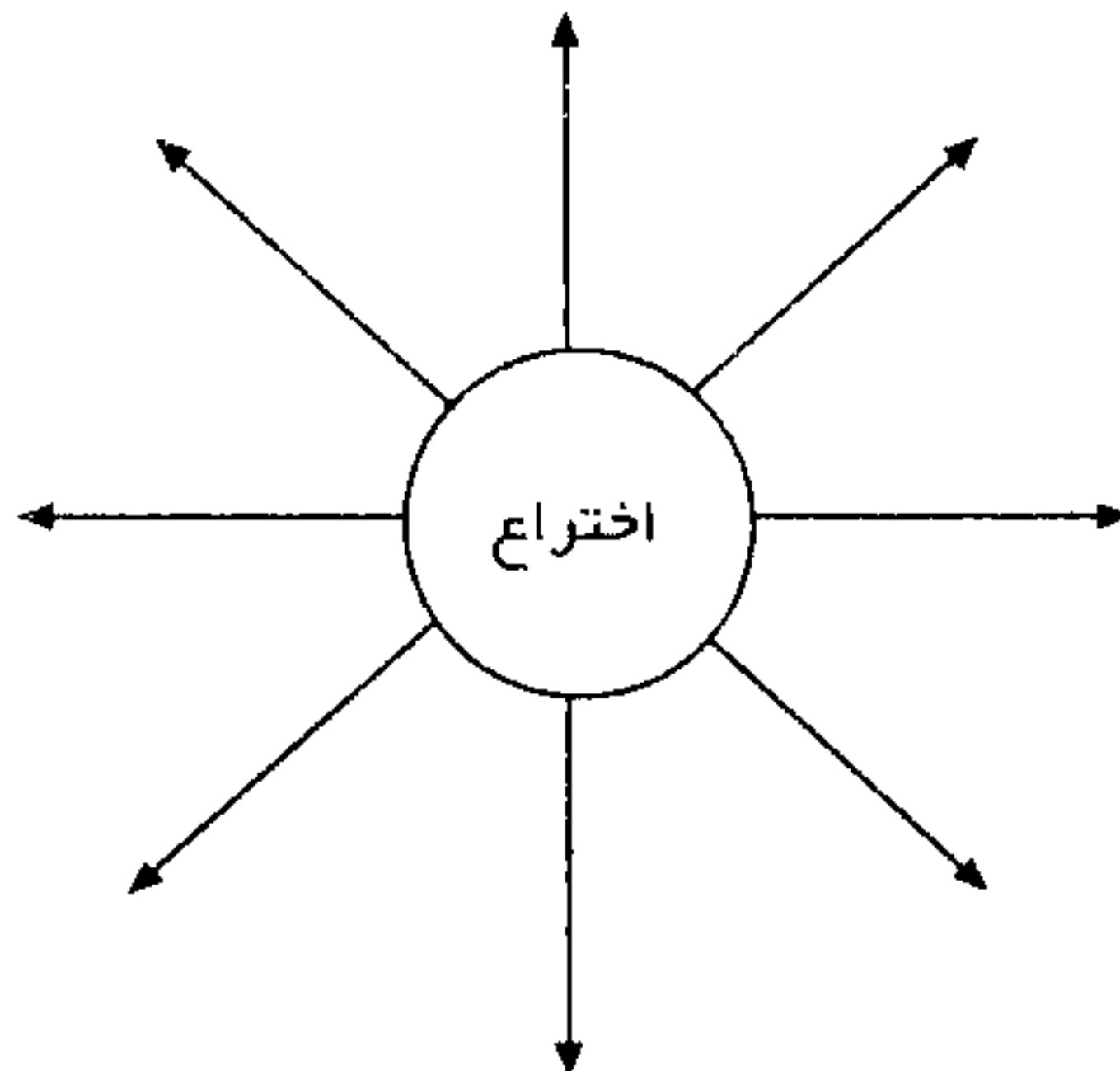
III. چگونگی تأثیر نوآوری در جامعه

نوآوری فرهنگی به سه شیوه اصلی در جامعه منعکس می‌شود: به شیوه واگرایی فرهنگی (cultural dispersion)، به شیوه توالی فرهنگی یا پی‌آبی فرهنگی (cultural succession) و به شیوه همگرایی فرهنگی (cultural convergence).

۱. واگرایی فرهنگی: معمولاً نتایج نوآورده‌های مهم اجتماعی به حوزه‌های متفاوت جامعه می‌رسند. مثلاً اختراع رادیو در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی راه یافته و در کار و تفریح و آموزش و پرورش و بیداری مردم مؤثر افتاده است. همچنین جامعه‌های دور را با یک‌دیگر آشنا کرده، از مخاطرات برخی از وسایل مسافرت مانند هواپیما کاسته و باعث رواج هنرها شده است. نوآورده‌های دیگر نیز تأثیرهای متنوعی در جامعه‌ها به جا می‌گذارند، چنان‌که یک حادثه اجتماعی بزرگ مثلاً یک جنگ همه نهادها و مؤسسه‌های اجتماعی را به تغییر می‌کشاند.

واگرایی تأثیرات نوآورده‌های فرهنگی را می‌توان چنین نمایش داد:

پیکر ۷۹



۲. پی‌آیی فرهنگی: چون عناصر فرهنگ جامعه به یک‌دیگر مربوط اند، تأثیر یک نوآورده فرهنگی منحصر به نتیجه‌ای که مستقیماً از آن به دست می‌آید، نیست، بلکه نتیجه مستقیم هر نوآورده‌ای به یک رشته نتایج غیرمستقیم کشیده می‌شود، مثلاً در ایالات متحد آمریکا اختراع دستگاه پنبه پاک‌کنی که مستقیماً باعث ترقی صنایع ریسندگی و بافندگی و افزایش کشت پنبه شد، به‌طور غیرمستقیم به دگرگونی‌های اجتماعی بسیار انجامید: افزایش کشت مستلزم افزایش کارگر بود. پس آوردن برده از آفریقا لزوم بیشتری یافت و برگرمی بازار برده‌داری افزود، بر اثر آن، مبارزات اقتصادی و فکری ایالات شمالی و جنوبی شدت گرفت و گام بلندی به سوی جنگ داخلی برداشته شد.^۱

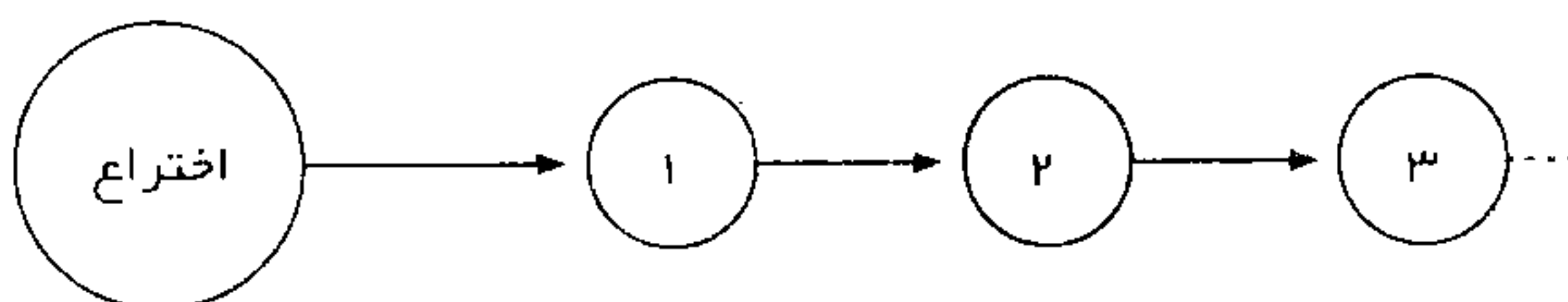
اختراع هواپیما از سوی مستقیماً در فنون جنگی تأثیر کرد و از سوی به‌طور غیرمستقیم در وضع دولت‌ها و سیاست بین‌المللی مؤثر افتاد. به این معنی که تغییر فنون جنگی قدرت دولت‌ها را دگرگون کرد، و دگرگونی قدرت دولت‌ها به تغییر سیاست بین‌المللی انجامید. همچنین هنگامی که حکومت ایالات متحد آمریکا قانونی برای جلوگیری از تهیه نوشابه الکلی گذرانید، نه تنها در تفریح و تفنن مردم دگرگونی‌هایی به بار آمدند، بلکه زمینه تحولات اجتماعی مهم‌تری مانند رواج قاچاق نوشابه الکلی و

۱. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۶۷۶.

افزایش بزه کاری نیز فراهم شد.

بی‌آبی تأثیرات نوآورده‌های فرهنگی را می‌توان چنین نمایش داد:

پیکر ۸۰

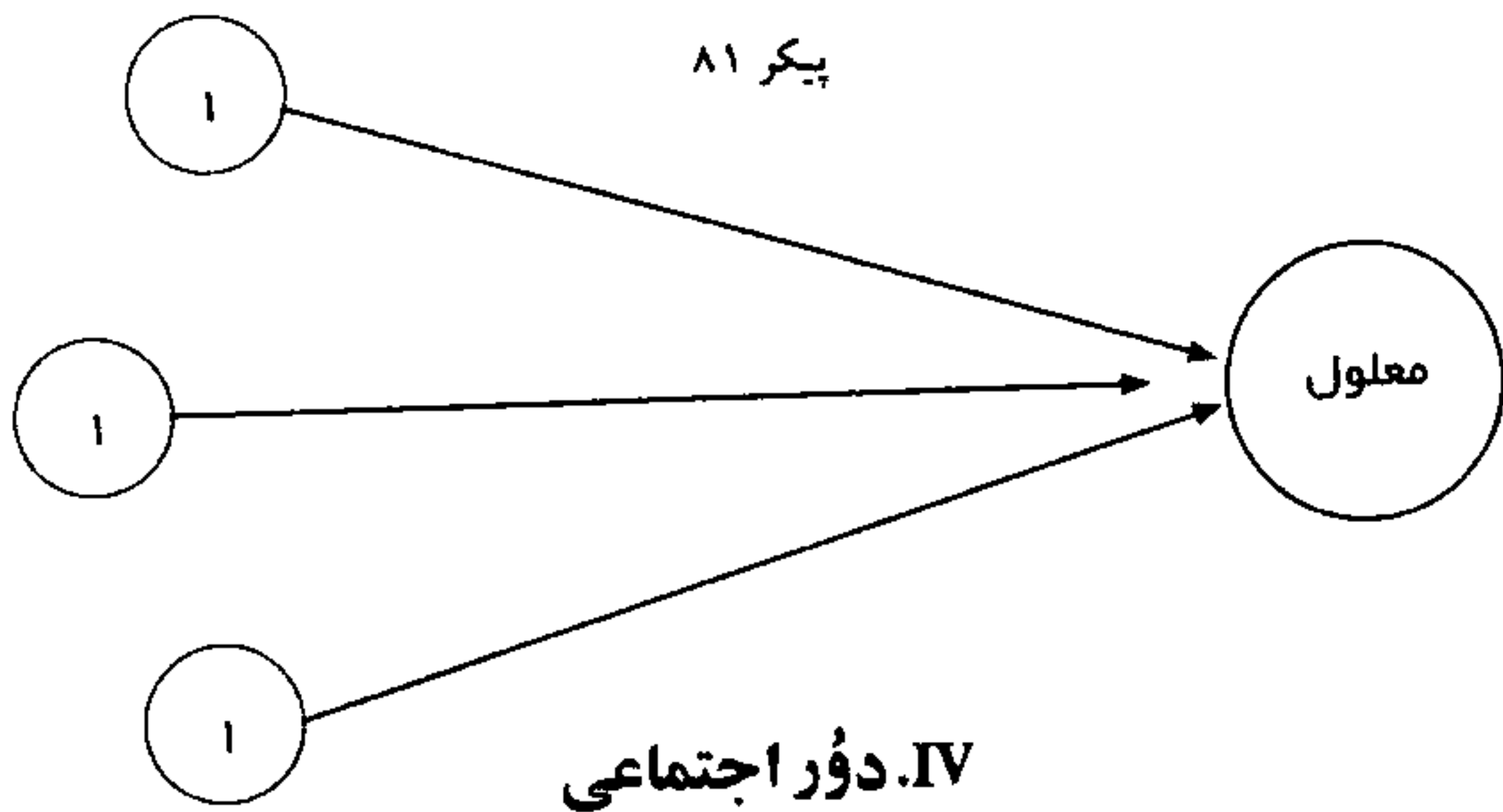


۳. همگرایی فرهنگی: معمولاً برخی از نوآورده‌ها تأثیرهایی مشابه دارند، و از این رو مشترکاً باعث دگرگونی اجتماعی یگانه‌ای می‌شوند. مثلاً بر اثر تغییرات متعدد مانند تکامل وسایل تولید و حمل و نقل و بهبود راه‌ها و بسط داد و ستد، شهرهای بزرگ صنعتی کنونی به وجود آمدند، و اختراع وسایل متعدد مانند راه‌آهن و اتوموبیل و تلفن به شهرنشینان امکان داد که دور از محل کار خود سکونت کنند و از مرکز شهر به حومه گرایند. بر همین منوال اختراع شش لول و سیم‌خاردار و آسیاب بادی به گروهی از نخستین مهاجران ایالات متحد آمریکا اجازه داد که در دشت‌های بزرگ (Great Plains) یعنی چراگاه‌های هموار و بی‌درخت بین رود می‌سی‌سی‌پی و کوه‌های راکی (Rocky) سکونت گیرند. اگر شش لول نبود، مهاجران نمی‌توانستند با تفنگ و تپانچه یک تیر در مقابل رگبار تیرهای سرخ‌پوستان ایستادگی ورزند، همچنان که اگر سیم‌خاردار وجود نداشت، مهاجران نمی‌توانستند در آن ناحیه بی‌درخت اراضی را محصور کنند و چارپایان را در چراگاه‌های خود نگه دارند، و اگر آسیاب بادی نبود، هیچ‌گاه نان آنان به آسانی فراهم نمی‌شد.^۱

در بسیاری از جامعه‌های متمدن ابتکار قوانینی مانند قانون جلوگیری از استخدام کودکان و قانون آموزش اجباری، کودکان را از کارهایی که سابقاً محض مصالح خانواده خود بردوش می‌گرفتند، معاف کرده و وضع خانواده و تربیت اطفال را تغییر داده است. و نیز همگرایی نوآورده‌های فرهنگی متعدد مانند ماشین مولد برق و اتوموبیل و وسایل جدید خانه وضع بسیاری از سازمان‌های اجتماعی و از آن جمله خانواده را تغییر داده است.

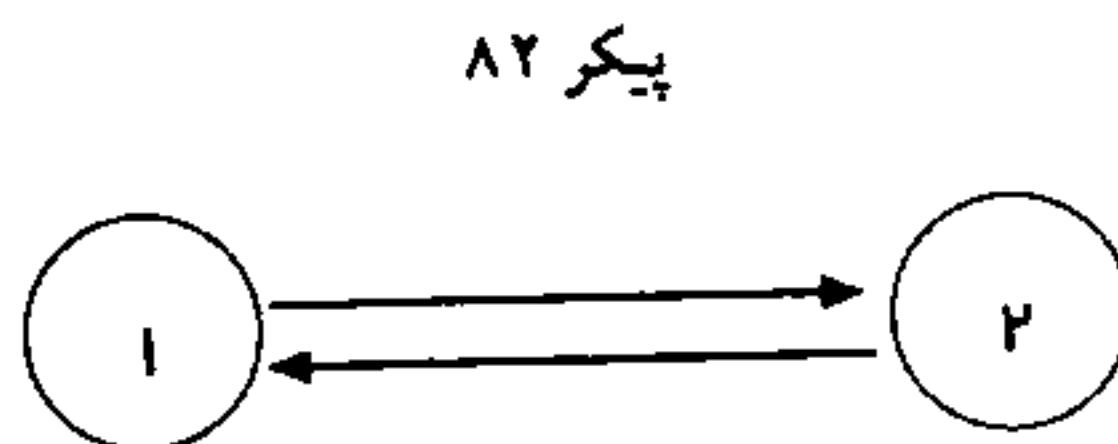
1. W. P. Webb: *The Great Plains*, Boston, 1931. pp. 169-179.

می‌توان همگرایی نوآورده‌های فرهنگی را چنین نمایش داد:



عنصرهای فرهنگی مانند اشخاص و گروه‌ها با یک‌دیگر روابطی پویا (dynamic) دارند و دستخوش بستگی متقابل (interrelation) و نفوذ متقابل (interpenetration) و کنش متقابل دورانی (circular interaction) هستند. از این رو هر نوآوری اجتماعی در همان حال که در جامعه دگرگونی‌هایی به وجود می‌آورد، خود نیز بر اثر آن دگرگونی‌ها، دستخوش تغییر می‌شود و آنگاه به اقتضای وضع جدید خود، دگرگونی‌های تازه‌ای در جامعه برمی‌انگیزد و باز خود دگرگونی می‌پذیرد. جریان مستمر تأثیر و تأثر عوامل اجتماعی را دُور اجتماعی (social vicious circle) یا تأثیر دورانی اجتماعی (social circular effect) خوانده‌اند.

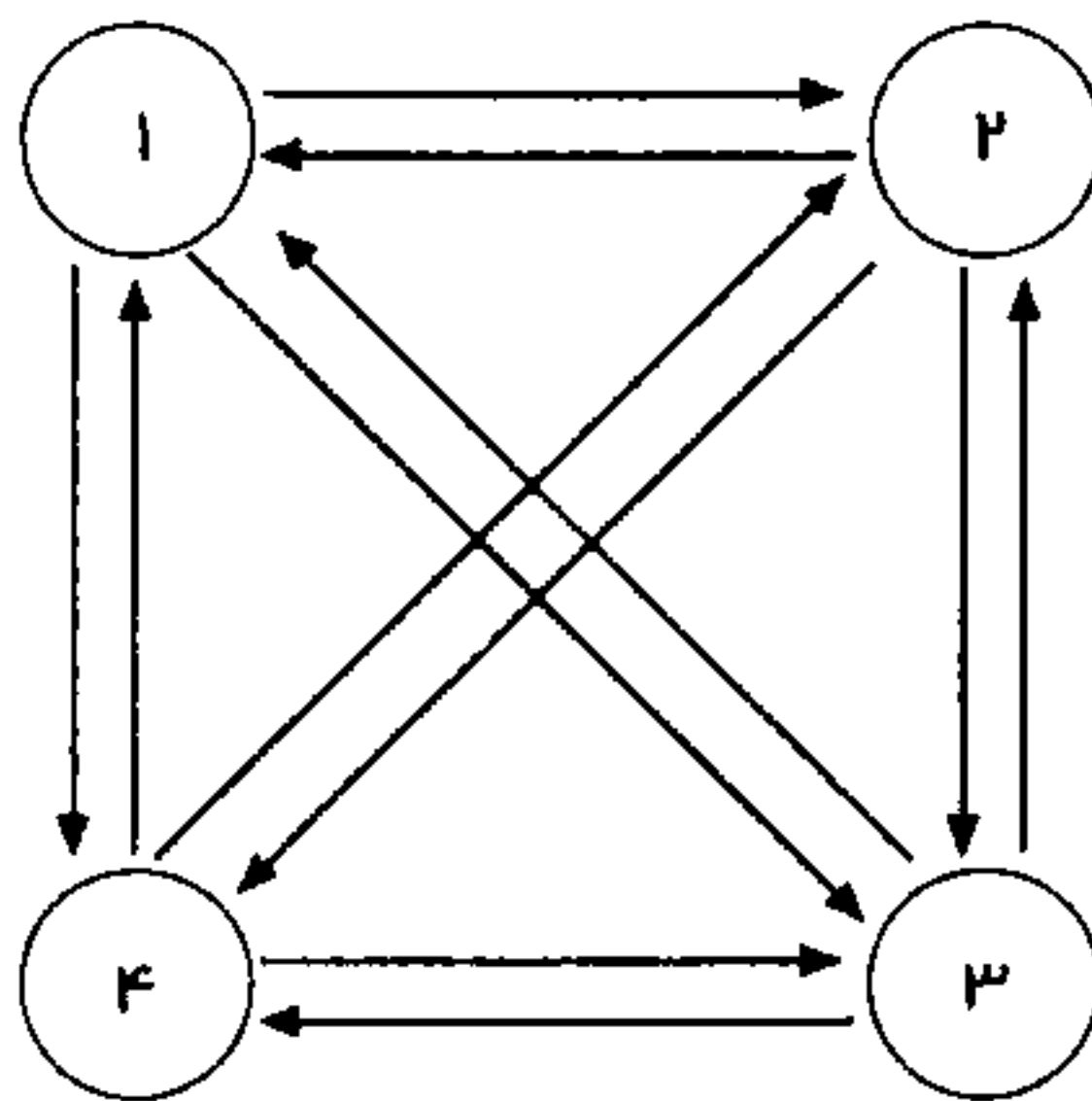
دُور اجتماعی گاهی فقط بین دو عامل در می‌گیرد و در آن صورت به وضعی که در پیکر زیرین نمودار شده است، در می‌آید.



در این مورد دو عامل (۱) و (۲) همواره یکدیگر را تغییر می‌دهند. اگر عامل (۱) را فقر و عامل (۲) را بیماری بخوانیم، می‌توانیم بگوییم که فقر بر وخامت بیماری می‌افزاید و بیماری به نوبه خود، فقر را شدت می‌بخشد. معمولاً تأثیر متقابل این دو هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد. زیرا مجدداً فقر در بیماری و بیماری در فقر و باز فقر در بیماری و بیماری در فقر تأثیر می‌کند.

در بیشتر موارد دور اجتماعی بین عوامل متعدد در می‌گیرد. در موردی که چهار عامل در میان باشند، چنان‌که در پیکر ۸۳ دیده می‌شود، هر یک از چهار عامل سه عامل دیگر را تغییر می‌دهد و خود به وسیله آن سه تغییر می‌کند. اگر عامل شماره (۱) را نمودار تبعیض نژادی نسبت به سیاه‌پوستان و عامل شماره (۲) را نمودار دست مزد سیاه‌پوستان و عامل شماره (۳) را نمودار آموزش و پرورش و عامل شماره (۴) را نمودار مسکن آنان بشماریم، می‌توانیم بگوییم که در ایالات متحد آمریکا کاهش تبعیض نژادی باعث

پیکر ۸۳

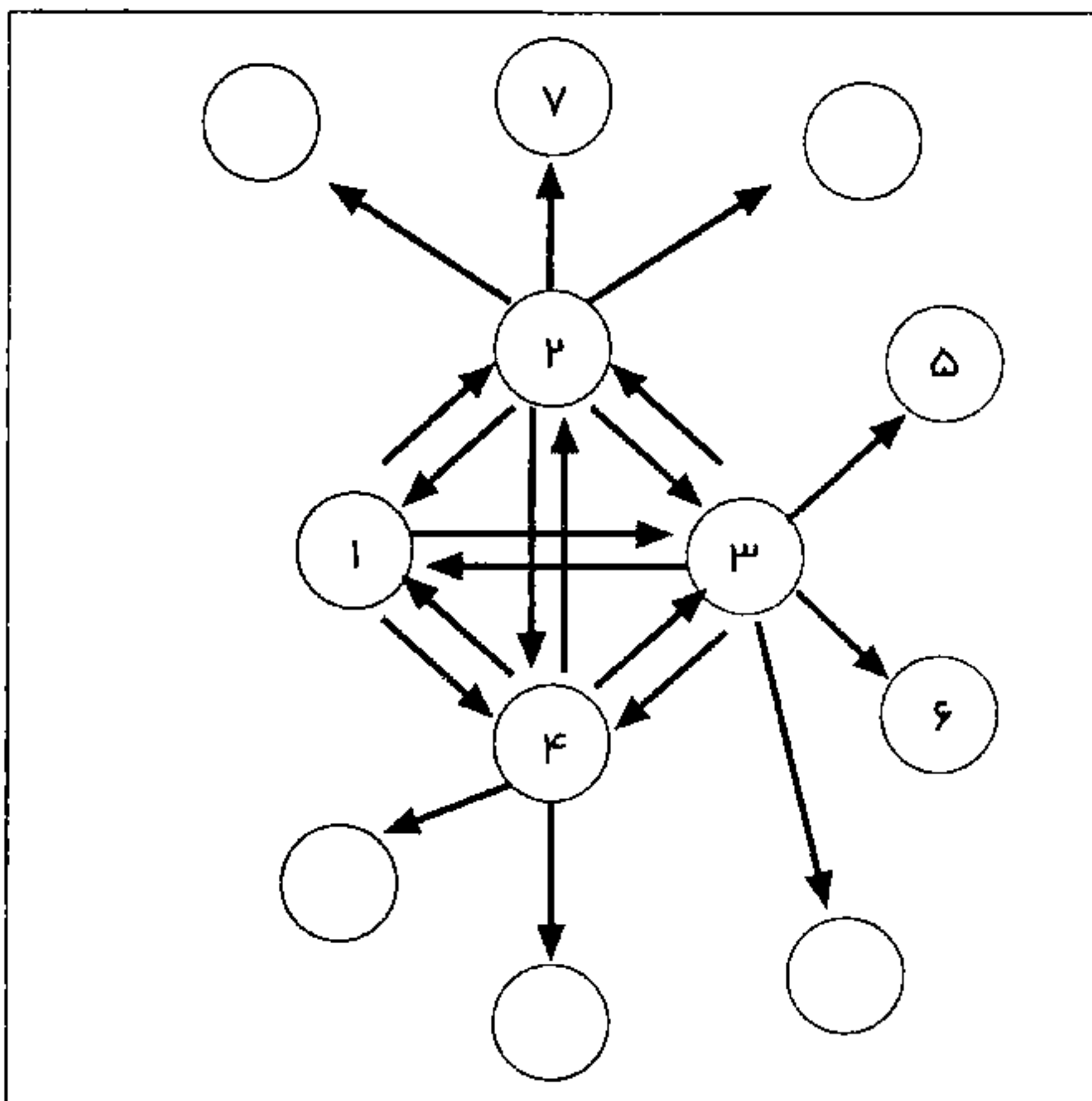


افزایش دست مزد و بهبود آموزش و پرورش و مسکن سیاه‌پوستان می‌شود، و افزایش دست مزد به کاهش تبعیض نژادی و بهبود مسکن و آموزش و پرورش می‌انجامد، و بر همین روال....

عوامل دوگانه یا چندگانه‌ای که باعث دور اجتماعی می‌شوند، البته از تأثیر سایر عوامل اجتماعی برکنار نمی‌مانند. از این رو ممکن است دور بر اثر عوامل دیگر، محدود

یا متوقف شود. از پیکر ۸۴ برمی‌آید که عوامل چهارگانه سابق‌الذکر چون به عوامل دیگر پیوند خورند، از آن‌ها تأثیر برمی‌دارند: دور ناشی از روابط متقابل عامل شماره (۱) یعنی تبعیض نژادی و عامل شماره (۲) یعنی دست‌مزد و عامل شماره (۳) یعنی آموزش و پرورش و عامل شماره (۴) یعنی مسکن به وسیله عامل شماره (۵) یعنی مالیات و عامل شماره (۶) یعنی وضع استخدام و عامل شماره (۷) یعنی سطح دست‌مزد عمومی کارگران دست‌خوش محدودیت می‌شود، زیرا سطح دست‌مزد عمومی کارگران در دست‌مزد هر نوع کارگری تأثیر دارد، و وضع مالیات و استخدام در امکانات آموزشی همه مردم از آن جمله سیاه‌پوستان تأثیر می‌گذارد و...

پیکر ۸۴



۷. اهمیت نوآوری مادی

می‌دانیم که فرهنگ یا میراث اجتماعی شامل دو بخش است: فرهنگ مادی یا ابزارها و اشیاء و ساختمان‌هایی که از نسلی به نسلی می‌رسند و فرهنگ غیرمادی یا رسوم و معتقدات و علوم و هنرها و به طور کلی مناسبات و سازمان‌های انسانی که بیشتر به وسیله زبان و خط و از راه یادگیری در اختیار اعضای جدید جامعه قرار می‌گیرند.

نوآوری‌های اجتماعی هم در حوزه فرهنگ مادی و هم در حوزه فرهنگ غیرمادی روی می‌دهند، و مسلماً نوآوری هر حوزه در حوزه دیگر مؤثر می‌افتد. از این نفوذ متقابل فرهنگی (cultural interpenetration) چهار نکته برمی‌آیند:

۱. هر ابداعی که در فرهنگ مادی صورت گیرد، باعث دگرگونی فرهنگ غیرمادی می‌شود، چنان‌که بر اثر صنایع جدید، انبوه مردم در شهرهای صنعتی متراکم شدند، خانواده کار تولید اقتصادی را به کارخانه سپرد، دامنه وظایف اقتصادی و اداری حکومت وسعت پذیرفت، قدرت و فعالیت‌های دستگاه دینی جامعه رو به کاهش رفتند، و اجتماعات دور با یک‌دیگر ارتباط یافتند.

۲. هر نوآوری مادی به نوآوری‌های مادی دیگری می‌انجامد، چنان‌که اختراع بمب هسته‌ای منجر به اختراع ماشین مولد برق اتمی و زیردریایی اتمی و یخ‌شکن اتمی شد.

۳. هر ابداعی که در حوزه فرهنگ غیرمادی روی دهد، کمابیش به دگرگونی فرهنگ مادی می‌کشد، چنان‌که قوانین اخیر شهرداری نیویورک برای تأمین روشنایی خانه‌ها و خیابان‌ها، سبب شدند که تغییر عمده‌ای در سبک معماری ساختمان‌های بلند روی دهد و مثلاً آسمان‌خراش‌ها به صورت هرم ساخته شوند.^۱

۴. هر نوآوری غیرمادی نوآوری‌های غیرمادی دیگری در پی دارد، چنان‌که جنگ باعث تحولات اجتماعی دامنه‌داری است.

این پرسش پیش می‌آید که آیا نوآوری‌های مادی اولویت و اهمیت بیشتر دارند یا نوآوری‌های غیرمادی.

با آن‌که هیچ‌یک از نوآوری‌های اجتماعی از نوآوری‌های دیگر جدایی تام ندارند و بر کنار از یک‌دیگر و بیرون از زمینه عمومی جامعه، قابل سنجش و ارزش‌گذاری نیستند، باز می‌توانیم نوآورده‌های مادی را به مراتب مؤثرتر از نوآورده‌های غیرمادی شماریم و بر آن شویم که مقتضیات فرهنگ مادی مختصات کلی فرهنگی غیرمادی و به‌طور کلی وضع تاریخی جامعه را تعیین می‌کند، و تاریخ آفرینی برعهده فرهنگ مادی است.

با این همه پوشیده نیست که نوآوری‌های فرهنگ غیرمادی نیز به نوبه خود در فرهنگ مادی جامعه تأثیر می‌بخشند. مثلاً ادراکات سنجیده‌ما که زاینده علوم هستند، در صناعت و تولید اقتصادی جامعه نفوذ می‌کنند، و عواطف و آرزوها و خیالات ما در

۱. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۶۸۸.

گرایش‌های (attitudes) ما یعنی در طرز برخورد نظری و عملی ما با جهان سخت مؤثرند و حتی هنگامی که به صورت‌هایی ابلهانه مانند تعصب درمی‌آیند، انگیزه فعالیت‌های بسیار می‌شوند، چنان‌که تعصب نژادی نظام نازیسم، با آن که به حکم اکتشافات زیست‌شناسی و مردم‌شناسی، با واقعیت منافات داشت، به یگانگی و غرور ملی آلمانیان و جنگ‌جویی و فداکاری آنان کمک کرد.

نتیجه

۱. مبارزه درنگ‌ناپذیر جامعه با طبیعت، آن را ناگزیر از «نوآوری» یعنی اکتشاف و اختراع می‌کند.
۲. هر نوآوری به تناسب مقتضیات جامعه، از «پیوند فرهنگی» یعنی از آمیختن «عنصرهای فرهنگی» به وجود می‌آید و بر «انباشتگی فرهنگی» می‌افزاید.
۳. بر اثر روابط جامعه‌ها با یکدیگر، «پخش فرهنگی» روی می‌دهد، و نوآوری‌های جامعه‌ای به جامعه دیگر انتقال می‌یابند.
۴. «پخش فرهنگی» سبب می‌شود که جامعه‌ها از «پیوستگی فرهنگی» برخوردار شوند.
۵. نوآوری‌ها با سه شیوه - «واگرایی فرهنگی» و «پی‌آبی فرهنگی» و «همگرایی فرهنگی» - در جامعه نفوذ می‌کنند.
۶. بر اثر «نفوذ متقابل» عناصر فرهنگی، همواره نوآوری‌ها بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و انگیزه «دور اجتماعی» می‌شوند.
۷. نوآوری‌های مادی بیش از نوآوری‌های غیرمادی در پویایی جامعه مؤثر می‌افتند و محرک اصلی حرکت جامعه به‌شمار می‌روند.

فصل بیست و چهارم

ناسازگاری اجتماعی

I. پویایی فرهنگی

هر نوآوری اجتماعی چنانکه انتظار می‌رود، تغییراتی در راه و رسم جامعه ایجاد می‌کند. گفته‌اند که ابداع گرمابه باعث رکود بازار عطر شد، به این معنی که بزرگان اروپا قرن‌ها برای زدودن گندپلشتی‌های بدن، به خود عطر فراوان می‌زدند، ولی پس از آن‌که به لزوم شست و شوپی بردند و گرمابه ساختند، کمتر خواستار عطر شدند. گفته‌اند که ابداع یخدان از استعمال ادویه کاست، زیرا اروپاییان پیش از ابداع یخدان، برای جلوگیری از فساد گوشت، بر آن ادویه فراوان می‌پاشیدند و همین لزوم ادویه بود که کریستوف کولون را به امید کشف راه دریایی سرزمین ادویه‌پرور هندوستان، به قاره آمریکا کشانید!

خواه این‌گونه سخنان راست و خواه ناراست باشد، مسلم است که بین نوآوری و پویایی اجتماعی رابطه‌ای مستقیم هست. در این باره شاهد‌های فراوان در دست‌اند. در جامعه‌های بسیار اختراع تله‌ویزیون منشاء تغییرات اجتماعی بزرگی شده و از آن جمله، از رونق بازار سینما کاسته و بر گرمی کانون خانواده افزوده است، و اختراع تراکتور کشاورزان بسیاری را بیکار کرده و به شهرها رانده است، و اختراع اتوموبیل در شئون گوناگون زندگی حتی در کار دسته‌های تباه‌کار دگرگونی‌هایی به بار آورده، و اختراع تانک جنگی از اهمیت سوار نظام کاسته است. همچنین اختراع ماشین مولد برق قسمتی از کار

و تفریح روزانه انسان را به شب انداخته است. در گذشته روشنایی روز ایجاب می‌کرد که انسان روزها به کار و تفریح و شب هنگام به استراحت بپردازد. اما اختراع ماشین مولد برق و وسایل دیگر موجب شد که در این مورد هم انسان از عادت سایر جانوران منحرف شود.

پویایی فرهنگی (cultural dynamism) ملازم نوآوری اجتماعی است و از ذات زندگی اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. پویایی فرهنگی اساساً از خواست فرد برکنار است و برای خود نظام و قوانینی دارد، چنان که در سراسر هستی، کل در عین بستگی به جزءهای خود، از آنها مستقل و مشخص است. با این همه می‌دانیم که پویایی اکثر جامعه‌ها منحصر به پویایی ذاتی یا خودپویایی آنها نیست، بلکه از پویایی جامعه‌های دیگر یا دگر - پویایی نیز بهره دارد.

بررسی پویایی فرهنگی یا پویایی اجتماعی (social dynamism) که جامعه - پویایی (sociodynamism) نیز خوانده شده است، یکی از مباحث مهم جامعه‌شناسی یعنی مبحث پویایی شناسی فرهنگی (cultural dynamism) یا پویایی شناسی اجتماعی (social dynamics یا sociodynamics) را تشکیل می‌دهد. در این مبحث همه عامل‌هایی که جامعه را به دگرگونی می‌کشانند، بررسی می‌شوند، چنان‌که در روانشناسی هم مبحثی به نام پویایی شناسی روانی (psychical dynamics یا psychodynamics) وجود دارد و درباره موجبات دگرگونی‌های روانی یعنی پویایی روانی (psychical dynamism) یا روان - پویایی (psychodynamism) بحث می‌کند. در مقابل مبحث پویایی شناسی اجتماعی یا پویایی شناسی فرهنگی مبحثی هست به نام ایستایی شناسی فرهنگی (cultural statics) یا ایستایی شناسی اجتماعی (social statics یا sociostatics) که موضوع آن عوامل ثبات و تعادل جامعه یعنی ایستایی اجتماعی (sociostaticism) است.

II. جامعه پویا و جامعه ایستا

از لحاظ پویایی شناسی اجتماعی، هیچ جامعه‌ای - چه ابتدائی چه متمدن - از دگرگونی برکنار نیست. ولی برخی از جامعه‌ها مرتبه‌ها تندتر از جامعه‌های دیگر تغییر می‌کنند. جامعه‌های پر تغییر اصطلاحاً جامعه پویا یا جامعه متغیر و جامعه‌های بسیار کم تغییر، جامعه ایستا یا جامعه ساکن نامیده می‌شوند.

جامعه ایستا برخلاف جامعه پویا، بر اثر عوامل گوناگون تاریخی و جغرافیایی، در جریان تولید اقتصادی از تحول اساسی باز می ماند. چنین جامعه‌ای معمولاً به نوآوری نمی پردازد و از بخش فرهنگی سود نمی جوید. در چنین جامعه‌ای زندگی نظامی تقریباً ثابت دارد. سنت‌ها با قهر و غلبه تام بر مردم حکومت می کنند. تولید اقتصادی با شیوه‌های کهن صورت می گیرد. انگاره‌های حکومت و دین و نهادهای اجتماعی دیگر تغییر نمی پذیرند. وضع خانوادگی و طبایفه‌ای و طبقه‌ای، نقش اجتماعی و پایگاه اجتماعی و حتی زناشویی و مرگ هرکس را تعیین می کند. تحرک اجتماعی تقریباً محال است. اخلاق اجتماعی اسیر عرف است. نادیده گرفتن هنجارهای اجتماعی یا به قول دور کم، «بی هنجاری اجتماعی» (social anomie)^۱ سخت به ندرت روی می دهد، و آن هم با واکنش شدید جامعه مقابل می شود. سال خوردگان که خزانه سنت‌ها به شمار می روند، جامعه را می گردانند. محیط اجتماعی هیچ‌گونه تحریک تازه‌ای بر اشخاص وارد نمی کند و آنان را به نقادی و ابتکار نمی کشاند. هر کاری به وجهی ثابت وقوع می یابد، و همه کارها حتی طرز پوشیدن لباس و جویدن غذا قبلاً تعیین شده‌اند. جامعه امید و انتظار بهبود ندارد، و زندگی یک نواخت و تیره است. از این رو مردم از یک سو خود را با خوشی‌های کوچک روزانه سرگرم می کنند و از سوی دیگر به زندگی خوشی که به گمان آنان پس از مردن آغاز می شود، دل خوش می دارند.

پیش از عهد نوزایش (رونسانس) اروپا بیشتر جامعه‌ها در بیشتر عمر خود به صورتی ایستا به سر می بردند. بر روی هم جامعه‌ها در هر دو مرحله دوره تولید خوراک یعنی دور برده‌داری و دور زمین‌داری انگاره‌هایی ایستا یا دقیق‌تر بگوییم، نیمه ایستا (semi-static) داشتند، و هنوز هم برخی از جامعه‌ها که پا به دوره تولید ماشینی نگذاشته‌اند، به شیوه‌ای ایستا زندگی می کنند. با این همه نمونه تام زندگی ایستا را باید در اجتماع‌های کوچک و کم مایه و دورمانده‌ای که توانسته‌اند مراحل تکامل را بپیمایند و «ابتدائی» خوانده می شوند، جست. این اجتماع‌ها به سبب آن که محیط طبیعی زندگی یا بوم طبیعی (natural habitat) آن‌ها برای تکامل اجتماعی آماده نبوده است، در مرحله گردآوری خوراک مانده و بر تمدن دست نیافته‌اند. محیط طبیعی یا جغرافیایی مساعد با آن که در تحولات جامعه‌های بزرگ تمدن چندان نفوذی ندارد، برای شروع تمدن و انتقال از مرحله گردآوری خوراک به مرحله تولید خوراک ضروری است. از این جاست که بسیاری از اجتماع‌های ناحیه‌های کم نعمت قطبی و استوائی و اجتماع‌های کوهستانی

1. E. Durkheim: *Suicide*, Trans. J. A. Spaulding and G. Simpson, London, 1952, p. 258.

آند غربی و کوهستان تی‌یه‌را دل فوئه‌گو (Tierra del fuego) به سبب عوامل بوم طبیعی ناموافق مانند آب و هوا و خاک نامساعد و دورماندگی جغرافیایی، در مرحله گردآوری خوراک ایست کرده‌اند. برخی از اجتماع‌های کوهستانی ایالت‌های آمریکایی کن‌تاکی و کارولای‌نای شمالی و تهنه‌سی هم حیاتی‌ایستا دارند. صنایع دستی آن‌ها از زمان کشف آمریکا تاکنون تغییر محسوسی نپذیرفته‌اند، و هر خانواده تقریباً همه کالاهای مورد لزوم خود را به استقلال تولید می‌کند. در یکی از این اجتماع‌ها هنوز ساز و آواز چند قرن پیش رواج دارند. در همین اجتماع ویولون‌نواز پیر نابینایی بود که ترانه‌های انگلیسی عصر الیزابت اول را ترنم می‌کرد. او را به انگلیس بردند تا برای پادشاه انگلیس ترانه‌های فراموش شده سده‌های پیشین را بخواند.^۱

در مقابل جامعه ایستا، جامعه پویا قرار دارد. نمونه برجسته جامعه پویا جامعه صنعتی است. پیش از این دیده‌ایم که شهر یا کشور صنعتی پیوسته در دست تغییر است. نهادها و مؤسسه‌های آن ثبات ندارند. سنت‌ها گرامی نیستند. رفتار اجتماعی موافق قالب‌های جامد صورت نمی‌گیرد. تحرک اجتماعی و تحرک طبقه‌ای نسبتاً به آسانی تحقق می‌یابند. تفکر انتقادی و ابتکار و بت‌شکنی و حتی انحراف از هنجارهای اجتماعی فراوان‌اند. افکار نو و افراد جوان محور فعالیت اجتماعی شمرده می‌شوند، و زندگی پرتحول جامعه همه کس را به تکاپو می‌اندازد.

III. ایست‌گرایی

با آن‌که دگرگونی اجتماعی ذات زندگی اجتماعی است، جامعه‌ها یا دست‌کم، گروه‌هایی از جامعه‌ها معمولاً نه تنها از دگرگونی اجتماعی استقبال نمی‌کنند، بلکه در بسیاری موارد در مقابل آن به مقاومت می‌پردازند. این حال که در برابر دگرگونی‌گرایی (transformism) قرار دارد، ایست‌گرایی (fixism) خوانده می‌شود. نمونه‌های ایست‌گرایی را در رفتار مردم بسیاری از جامعه‌های ابتدائی و فلاحتی به فراوانی می‌توان یافت. مثلاً یکی از اقوام بورنئو به نام دیاک (Dyak) به اقتضای ایست‌گرایی مدت‌ها از شیوه ساده سفیدپوستان ک با تبر درختان را قطع می‌کردند، روی می‌گردانید و به رسم دیرین خود، برای قطع درخت به تراشیدن دور آن می‌پرداخت.^۲

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958. p. 640.

2. R. R. Marett: *Anthropology*, New York, 1912, p. 184.

تاریخ جامعه‌های ابتدائی و متمدن نمونه‌های فراوانی از ایست‌گرایی و مخالفت کهنه‌پرستان با تحولات فرهنگی عرضه می‌دارد. در سده هفدهم کشف گردش خون به وسیله هاروی (Harvey) با سنیزه بسیاری از مردم حتی پزشکان و دانشمندان روبه‌رو شد، و به قول خود او، هر کس از چهل سال پیش‌تر داشت، با کشف او مخالفت ورزید.^۱ در عهد ادوارد اول قانون‌گذاران محافظه‌کار انگلیس استعمال یک ماده سوختنی نوشناخته را ممنوع شمردند و شخصی را به جرم استفاده از آن محاکمه و اعدام کردند - این ماده سوختنی چیزی جز زغال سنگ نبود.^۲

پیکر ۸۵. قوم دیاک برای قطع درخت دست از شیوه نیاکان خود بر نمی‌دارد.



نوآوری‌های حوزه فرهنگ غیرمادی جامعه بیش از نوآوری‌های حوزه فرهنگ مادی با مخالفت و عناد و تکفیر کهنه‌پرستان مقابل شده‌اند. مثلاً در ایالات متحد آمریکا کهنه‌پرستان بیش از نیم قرن از اعطای حقوق سیاسی به زنان خودداری نمودند، و ده‌ها سال از تصویب قوانین مالیات بر درآمد و تأمین حقوق کارگران جلوگیری کردند و هنوز هم به برابری اجتماعی سیاهان و سفیدان یعنی نفی سفید سالاری (albocracy) تن در نمی‌دهند.

1. R. R. Willis: *Introduction to the Works of Harvey*, London, 1847, p. XVII.

2. B. Stern: «Resistances to the Adoption of Technological Innovations», *Technological Trends and National Policy*, Washinhton, D. C., 1937.

این‌گونه مخالفت‌ها زاده عوامل چندی هستند:

۱. برخی از گروه‌های اجتماعی که از امتیازات فراوان برخوردارند، حفظ وضع موجود (status quo) را می‌خواهند و هر تغییری را دشمن می‌دارند. مثلاً در ایالات متحد آمریکا صاحبان وسایل حمل و نقل آبی با تأسیس راه آهن سخت ضدیت نمودند، زیرا بیم آن داشتند که راه آهن رونق راه‌های آبی را از میان برد و به منافع آنان لطمه زند.^۱ این قبیل گروه‌ها یا به قول وبلن (Veblen)، جامعه‌شناس تیزبین آمریکایی، گروه‌های همسود (vested-interest groups)^۲ همواره با تبلیغ و دروغ و فریب، منافع خصوصی خود را به صورت مصالح مقدس عمومی جلوه می‌دهند و توده مردم را به پاس‌داری آن‌ها و مخالفت با تغییر وضع موجود اغوا می‌کنند. گروه‌های همسود در سراسر تاریخ از بزرگ‌ترین موانع تکامل فرهنگ بوده‌اند و در جامعه‌های صنعتی معاصر نیز برای تحمیل اراده خود به مردم، سازمان‌های وسیعی به وجود آورده‌اند. از این قبیل‌اند گروه‌های فشار و خصوصاً گروه‌های تحمیل‌گر آمریکایی که مردم و مخصوصاً اعضای مجالس قانون‌گذاری ایالات متحد را زیر فشار می‌گذارند.

۲. معمولاً هر فرد متعارف نسبت به کارهای اعتیادی خود سهل‌گیر و خوش‌بین است و مایل به ترک یا تغییر آن‌ها نیست و از این‌رو با هرگونه نوآوری که باعث نسخ عادات او شود، درمی‌افتد.

۳. بسیاری از مردم مخصوصاً سال‌خوردگان که اکنون و آینده را موافق حال خود نمی‌یابند، به گذشته پناه می‌برند، زشتی‌های گذشته را از نظر دور می‌دارند و زیبایی‌های آن را برای خود درشت می‌کنند و بر اثر آن، از هر نوی می‌گریزند. آمار نشان می‌دهد که در ایالات متحد آمریکا ۵۱ درصد زنانی که بیش از چهل و پنج سال دارند، اخلاق جامعه را پست‌تر از آن می‌دانند که در دوره جوانی آنان بود،^۳ و جوانان بیش از پیران تغییر حزب می‌دهند و کمتر از آنان تغییر قانون اساسی را گناه می‌شمارند.^۴

۴. اکثر اختراعات و طرح‌های نو در آغاز کار ناقص و کم‌سودند و نمی‌توانند توجه مردم را به سوی خود کشند.

۵. بسیاری از نوآوری‌ها سبب می‌شوند که جامعه هزینه‌ها و فشارهای تازه‌ای

۱. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۶۶۳.

2. Th. Veblen: *Vested Interests and the State of the Industrial Arts*, New York, 1919.

3. *Ladies Home Journal*, May 1938. p. 14.

۴. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۶۶۲.

تحمل کند. این هم برای مردم ناگوار است و ضرورتاً آنان را به مخالفت با نوآوری برمی‌انگیزد. مثلاً کشف شیوه تهیه باران مصنوعی تاکنون مورد توجه جامعه‌ها قرار نگرفته است، زیرا هزینه آن بسیار سنگین است. طرح افزودن فاصله بین خطوط آهن نیز با آن‌که برای توسعه واگون‌ها و آسایش مسافران ضرورت دارد، باز چون مستلزم تغییرات بسیار پرخرجی است، هیچ‌گاه اجرا نشده است.

IV. پس‌افتادگی فرهنگی

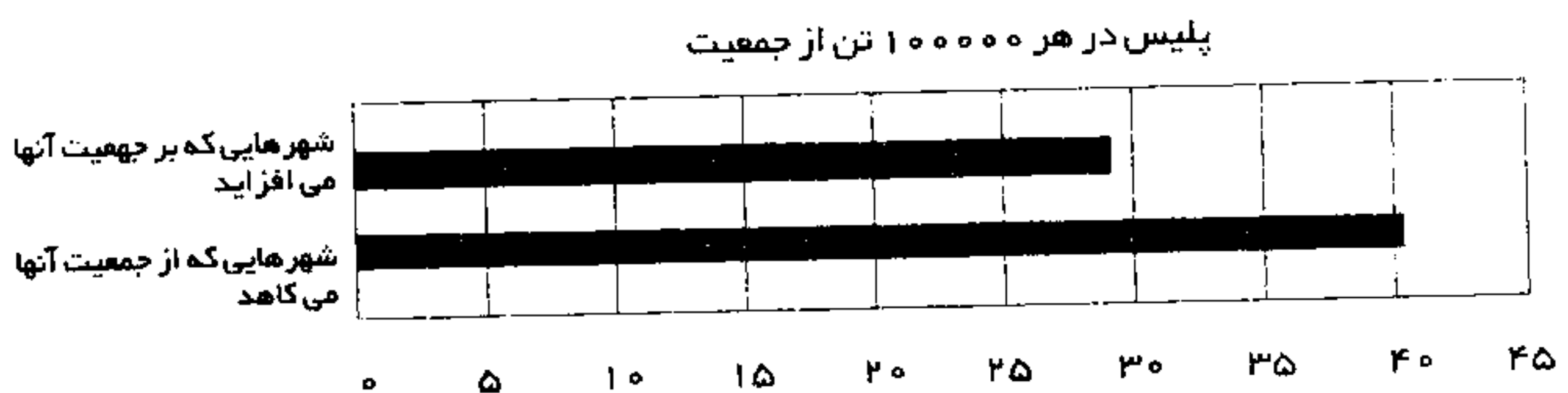
با وجود ایستادگی لجوجانه ایست‌گرایان اجتماعی در برابر دگرگونی اجتماعی، جامعه‌های بزرگ بر اثر نوآوری فرهنگی همواره دگرگونی می‌پذیرند. هنگامی که یکی یا بعضی از عنصرهای فرهنگی یک جامعه دگرگون شود، به ناگزیر تناسبی که بین آن عنصر و عنصرهای دیگر برقرار است، از میان می‌رود، و در نتیجه پس‌افتادگی فرهنگی (cultural lag) پدید می‌آید. پس‌افتادگی فرهنگی که یکی از نکته‌های مهم پویایی‌شناسی فرهنگی است، برعقب‌ماندن نسبی یک عنصر فرهنگی از عنصر فرهنگی دیگر اطلاق می‌شود، و این عقب‌ماندن نسبی یک عنصر یا معلول مداخله عمدی انسان و یا زاده‌کنندگی سیر خود آن عنصر است. چنان‌که می‌دانیم، دگرگونی یک عنصر فرهنگی به سه شیوه اصلی - همگرایی و واگرایی و پی‌آیی - در جامعه تاثیر می‌گذارد، و تاثیر آن به صورت دور اجتماعی از یک عنصر به عنصر دیگر، و از یک حوزه به حوزه دیگر فرهنگ می‌رسد و تقریباً همه عنصرهای فرهنگی را به تغییر وامی‌دارد. هر نوآوری کوچک یا بزرگ زاینده چنین تغییر دامنه‌داری است - از اختراع رادیو گرفته تا نوسازی آموزش و پرورش و وضع قوانین جدید. مثلاً پرداختن زنان به کارهای اداری و فنی در روش بچه‌داری و آموزش و پرورش مؤثر افتاده است، و ماشینی شدن کشاورزی زندگی روستاییان را سخت دگرگون کرده است. اما چون هر یک از عنصرهای فرهنگی در عین بستگی به عنصرهای دیگر، ذاتی متفاوت و وضعی خاص دارند، دگرگونی یک عنصر با سرعت یکسانی در عنصرهای دیگر منعکس نمی‌شود، بلکه هر عنصری مطابق مختصات خود و به نسبت رابطه‌ای که بین آن و عنصر دگرگون شده برقرار است، با سرعت معینی تغییر می‌کند. از این رو هر یک از عنصرهای فرهنگی یک جامعه برای آن‌که به عنصر تغییر یافته برسند و با آن همسازی یابند، به مدت زمانی که البته در مورد همه آن‌ها برابر نیست، نیازمندند. پس‌افتادگی

فرهنگی از این جازاده می‌شود. اختراع اتوموبیل ایجاب می‌کند که دگرگونی‌های فراوانی در فرهنگ مادی و غیر مادی جامعه و از آن جمله در وضع کوچه‌ها و خیابان‌ها و خانه‌ها و چگونگی تولید کارخانه‌ها و چگونگی تفریح و کار مردم و وظایف پلیس و دادگستری پدید آیند، و بدیهی است که همه این دگرگونی‌ها یک باره تحقق نمی‌یابند. همچنین اختراع بمب‌اتومی منجر به تغییر بسیار در سیاست ملی و بین‌المللی و امکانات تهاجمی و تدافعی جامعه‌ها و ساختمان شهرها می‌شود، ولی همه این تغییرها به محض انفجار یک بمب‌اتومی یا حتی در ظرف چند سال دست نمی‌دهند.

پس افتادگی فرهنگی هم در جامعه ایستا و هم در جامعه پویا رخ می‌نماید. مثلاً بر اثر رخنه کردن تمدن صنعتی جدید در اجتماعات ایستای سرخ‌پوستان آمریکا، برخی از عنصرهای فرهنگی سرخ‌پوست دچار دگرگونی و برخی دستخوش پس‌افتادگی شدند. سرخ‌پوستان به شتاب سوارکاری و تیراندازی با تفنگ را از سفیدپوستان فراگرفتند، و این دو عامل تغییرهای گوناگونی در زندگی آنان ایجاد کردند. اما البته این دگرگونی‌ها عمق و وسعت یکسانی نداشتند. برخی از عنصرهای فرهنگی مانند شیوه معاش و شیوه جنگ به سرعت دگرگون شدند، و برخی مانند دین تغییر چندانی نپذیرفتند.

در جامعه‌های پویا که تغییر با شدت بیشتری روی می‌دهد، پس‌افتادگی فرهنگی هم به فراوانی دیده می‌شود. مثلاً در ایالات متحد آمریکا، در نتیجه آمدن مهاجران بیگانه و نیز بالا رفتن سطح زندگی، جمعیت شهرهای پر فعالیت به شتاب افزوده شده‌است، حال آنکه افراد پلیس به همان نسبت افزایش نیافته‌اند، و در این صورت باید گفت که در این شهرها پلیس دچار پس‌افتادگی شده است.^۱

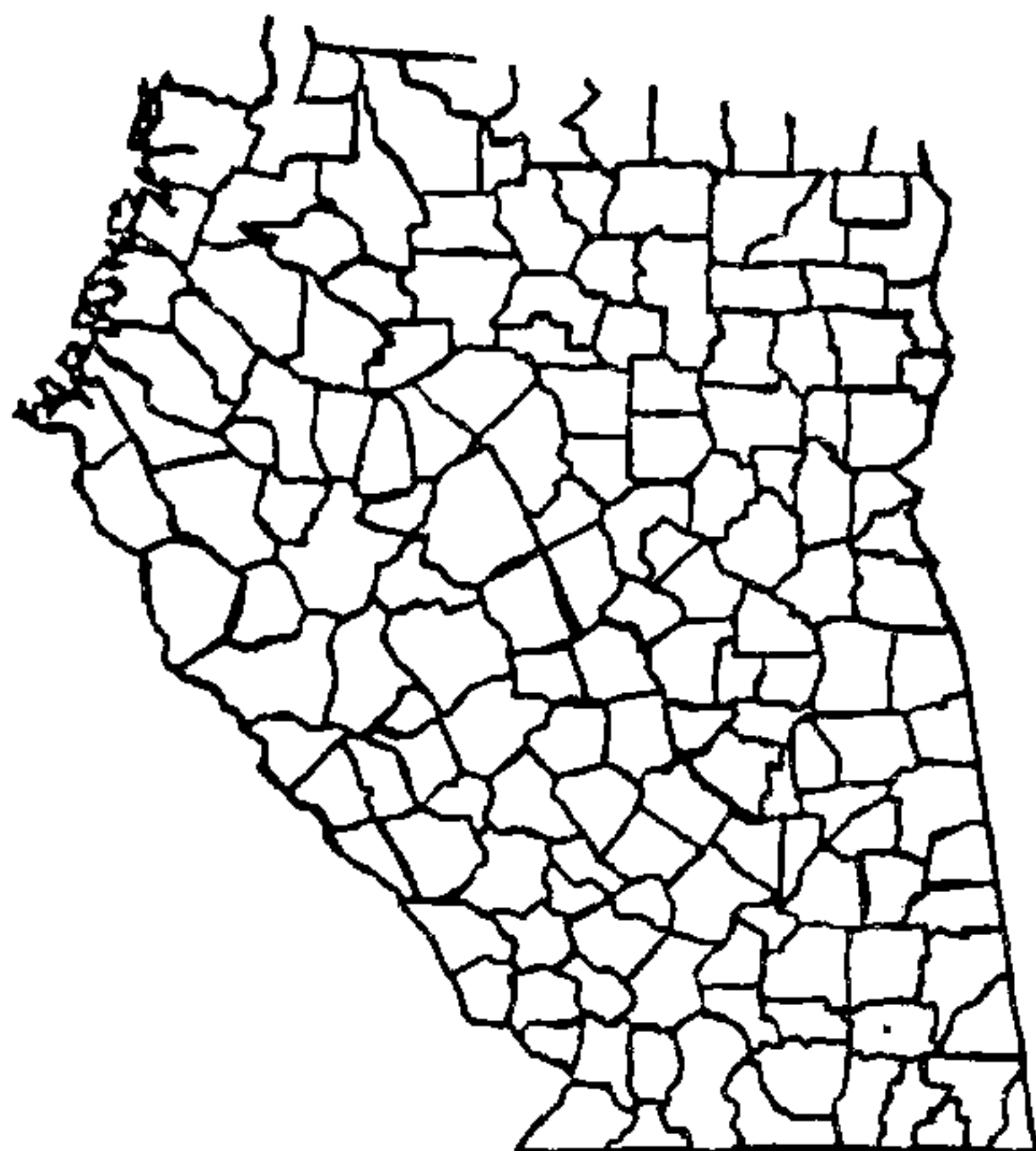
پیکر ۸۶. پس‌افتادگی پلیس از سایر عنصرهای فرهنگی



1. W. F. Ogburn: «Factors in the Variation of Crime Among Cities», *American Statistical Association Journal*, 30, March 1935, PP.12-34.

پس افتادگی فرهنگی دیگر عقب ماندن سازمان سیاسی بسیاری از جامعه‌هاست نسبت به تکامل اقتصادی آنها. در عصر جدید به برکت بسط تولید اقتصادی و بهبود وسایل حمل و نقل و بالا رفتن سطح زندگی، روابط گوناگونی بین جامعه‌ها برقرار شده‌اند و فاصله‌های جغرافیایی به راستی از میانه برخاسته‌اند. با این همه هنوز مرزهای سیاسی و قندهای اداری کهن چندان تغییری نکرده‌اند. از پیکر ۸۷ برمی‌آید که با وجود تحولات اقتصادی عظیم کنونی، هنوز ایالت آمریکایی جنورجیا مانند اعصاری که وسایل تند رو وجود نداشت و گروه‌های انسانی جدا از یک دیگر می‌زیستند، به ۱۵۹ بخش متفاوت تقسیم شده است، در صورتی که بخش‌های واقعا مجزای آن از ۱۰ در نمی‌گذرند.^۱

پیکر ۸۷. پس افتادگی فرهنگی در جنورجیا



نمونه بسیار مهم پس افتادگی فرهنگی عقب ماندن روابط تولید از نیروهای مولد است. ابزارهایی که جامعه برای تولید اقتصادی به کار می‌برد، به سرعت دگرگونی

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۷۱۰.

می‌پذیرند، ولی روابطی که بر تولید حاکم‌اند و مثلاً کارگر را به کارفرما پیوند می‌دهند، به تناسب دگرگونی انقلابی ابزارهای تولید تغییر نمی‌کند. علت اصلی درنگ روابط تولید مقاومت ایست‌گرایانی است که چون روابط تولید موجود را به سود خود می‌یابند، با تمام امکانات خود در حفظ آن‌ها می‌کوشند. اما برای این درنگ‌هایی فرعی نیز می‌توان شناخت. از آن جمله یکی این است که تغییر ابزارهای تولید به فوریت نمی‌تواند به دگرگونی حوزه روابط پیچیده تولید که انسان‌ها را اسیر عادت‌ها و پیش‌داوری‌ها و گرایش‌های ریشه‌داری کرده‌است، منجر شود.

بر روی هم در جامعه‌های پویا دگرگونی‌ها و نیز پس‌افتادگی‌های ملازم آن‌ها سبب شده‌اند که عنصرهای فرهنگی و همچنین مجموعه‌های فرهنگی (culture complexes) بایک دیگر همگام نباشند، چنان‌که تحول کند قوانین حقوقی و تحول تند صنعت هماهنگ نبوده‌اند، و علوم اجتماعی به قدر علوم طبیعی دگرگون نشده‌اند.

۷. بی‌سازمانی اجتماعی

پس‌افتادگی یکی یا بعضی از عنصرهای فرهنگی باعث تزلزل هیئت فرهنگی یا پیکربندی فرهنگی (culture configuration) می‌شود و جامعه را به سوی ناسازگاری (unadjustment) و صورت نهائی آن، بی‌سازمانی (disorganization) می‌راند. از آن‌چه در فصل‌های پیشین آمده‌است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که کنش‌های متقابل اجتماعی (social interactions) فعل‌هایی هستند که بین دو تن یا عده بیشتری انسان در می‌گیرند و در آنان نوعی همانندی به وجود می‌آورند. چنین کنش‌هایی که مبنای رفتار اجتماعی (social behavior) به شمار می‌روند، بر دو گونه‌اند: کنش‌های متقابل پیوسته (associative interactions) و کنش‌های متقابل گسسته (dissociative interactions). دسته اول کنش‌های متقابلی هستند که در جهت یگانه‌ای صورت می‌گیرند و دسته دوم کنش‌های متقابلی هستند که جهت یگانه‌ای ندارند. از کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته جریان‌هایی با جهت و کیفیت معین که پوشش‌های اجتماعی (social processes) نام گرفته‌اند، پدید می‌آیند. این پوشش‌ها در همه حوزه‌های اجتماعی راه می‌یابند و انگیزه جنبشی پیچیده به نام پویایی اجتماعی می‌شوند. پویایی

اجتماعی ایجاب می‌کند که پاره‌های گوناگون جامعه در یک دیگر سخت تأثیر گذارند و به یک دیگر وابسته گردند، و به ناگزیر همسازی اجتماعی (social accomodation) پیش آید. همسازی اجتماعی کوششی است دامنه‌دار برای اختلافات کنش‌های متقابل پیوسته و کنش‌های متقابل گسسته. همسازی اجتماعی هرگاه با خواست و آگاهی صورت پذیرد، سازگاری اجتماعی (social adjustment) نام می‌گیرد. به بیان دیگر سازگاری که صورت نهائی همسازی است، به کوشش‌هایی که افراد و گروه‌ها عمداً برای ایجاد تعادلی بین خود و جامعه مبذول می‌دارند و نیز به تعادلی که حاصل چنین کوشش‌هایی است اطلاق می‌شود. سازگاری اجتماعی از آن رو که تعادلی میان جزء‌های متفاوت و حتی متخالف جامعه برقرار می‌کند، زاینده انتظام (orderliness) نسبتاً پایداری است که سازمان اجتماعی (social organization) نام دارد. سازمان اجتماعی در معنی وسیع خود، مجموعه‌ای است مرکب از افراد و گروه‌هایی که هر یک به سود بقیه عهده‌دار کاری معین است.

چون زندگی اجتماعی حاصل کنش‌های متقابل است، و این کنش‌ها بعضی پیوسته و برخی گسسته‌اند، هیچ جامعه‌ای به سازگاری اجتماعی تام نائل نمی‌آید. همچنان که نوآوری اجتماعی پاره‌ای از عنصرهای فرهنگی را دگرگون و پاره‌ای را دچار پس‌افتادگی می‌کند، سازگاری اجتماعی کاهش می‌یابد. پس در وهله اول سازگاری نسبتاً جامع پیشین به سازگاری ناقص یا کژ سازگاری یا دژ سازگاری (maladjustment)، و در وهله دوم به ناسازگاری می‌گراید. دژ سازگاری باعث تزلزل سازمان جامعه می‌شود، و ناسازگاری با سازمان شکنی یا بی‌سازمانی همراه است، و بی‌سازمانی که نام دیگرش بحران اجتماعی (social crisis) یا آشفتگی اجتماعی (social chaos) است، پایان زندگی اجتماعی است.

هر سازمانی - چه خود جامعه باشد، چه یکی از مؤسسات آن - به سبب ناسازگاری، به بی‌سازمانی کشانیده می‌شود. در نتیجه ناسازگاری داخلی سازمان، روابط سازمان‌های فرعی آن می‌گسلند و همزمانی و یگانگی آن‌ها از میان می‌روند. از این رو سازمان از کار کردهای خود عاجز می‌آید - و این عجز نشانه صریح بی‌سازمانی است.

یک کارخانه وقتی که دچار سانحه بزرگی مانند بمباران یا اشغال بیگانه شود، سازمان خود را از دست می‌دهد. کارگران کارخانه پریشان می‌گردند و کارگاه‌ها از اجرای کار خود باز می‌مانند. یک شهر هنگامی که به سیلی موحش یا هجومی ناگهانی گرفتار آید، بی‌سازمان می‌شود. پس شهرنشینان دست از کارهای خود می‌کشند، بر آوردن

نیازمندی‌های عمومی به دشواری برمی‌خورد، هرج و مرج روی می‌دهد، و شهر چنان می‌شود که مرگرت می‌چل (Margaret Mitchell) در داستان معروف برباد رفته وصف کرده است.^۱

صحنه‌هایی که نمایشگر بی‌سازمانی باشند، فراوان‌اند. چنین است پاریس در زمان هجوم آلمانیان، و شهر نیواورلینز (New Orleans) به وقت طغیان رود می‌سی‌سی‌پی، و مردم اونزویل (Evansville) در موقع طغیان رود اوهایو، و هندیان کناره‌های رود جومنا (Gumna) به هنگام طغیان آن‌رود.

در مقابل بی‌سازمانی کارخانه‌ای که اشغال می‌شود و شهری که در معرض سیل قرار می‌گیرد، دسته‌سربازان مجهزی که کارخانه را تسخیر می‌کند، یا گروه کمکی منظمی که به نجات سیل‌زدگان می‌شتابد، سازمانی مشخص دارد، و اعضای آن بر خلاف سیل‌زدگان آشفته‌حال و شهرنشینان آواره، با انضباط و آرامش و همکاری، وظایف خود را انجام می‌دهند.

بی‌سازمانی همانند سازمان، حدود معینی ندارد. صورت وسیع آن در یک شهر سیل‌زده یا یک کارخانه بمباران شده به نظر می‌رسد، و صورت‌های محدود آن در زندگی روزانه کراراً به چشم می‌خورند. اعتصابی که در کارخانه‌ای در می‌گیرد یا اغتشاشی که بر اثر تراکم وسایل آمد و شد در خیابانی پدید می‌آید، معمولاً به بی‌سازمانی محدود و گذرانی منتهی می‌شود.

بی‌سازمانی اجتماعی را نباید با مفاهیم اخلاقی مانند «فساد» یا «بدی» اشتباه کرد. زیرا در موارد بسیار نمی‌توان بی‌سازمانی اجتماعی را مورد قضاوت قاطعی قرار داد و «خوب» یا «بد» خواند. اعتصابی که در کارخانه‌ای در می‌گیرد، با آن که کارخانه را به طور موقت از سازمان می‌اندازد، ضرورتاً «بد» نیست. همه مردم درباره یک اعتصاب حکم یک‌سانی صادر نمی‌کنند، چنان‌که معمولاً کارفرمایان اعتصاب را «بد»، و کارگران آن را «خوب» می‌دانند.

به طوری که گفته شد، سازمان قائم به وجود جزءهایی است که آن را تشکیل داده‌اند و گسستگی آن جزءها به بی‌سازمانی منجر می‌شود. ولی بی‌سازمانی تأثیر قابلی در وجود مستقل جزءها نمی‌کند. مثلاً پیاده کردن یک ماشین سازمان آن را از میان می‌برد، اما لطمه‌ای به قطعه‌های آن نمی‌زند. با این همه چون انسان ذاتی اجتماعی دارد و دائماً از جامعه متأثر می‌شود، در هم شکستن یک سازمان اجتماعی بی‌گمان در وجود اعضای آن

1. M. Mitchell: *Gone With the Wind*, New York, 1936, PP. 358-361.

مؤثر می‌افتد. تأثیر انحلال یک سازمان اجتماعی در افرادی که آن را تشکیل می‌دهند، گاهی شدید و گاهی خفیف است. مثلاً انحلال یک باشگاه تغییر مهمی در زندگی اعضای آن ایجاد نمی‌کند، ولی انحلال یک خانواده معمولاً تأثیرهای ژرفی در زندگی اعضای آن می‌گذارد و حتی گاهی اعضای خانواده را به بی‌سازمانی شخصی (personal disorganization) یا بی‌سازمانی شخصیت (personality disorganization) که یکی از کج روی‌های اجتماعی است، سوق می‌دهد.

بدیهی است که اگر بی‌سازمانی دامنگیر سراسر جامعه شود، رنج‌های فردی و اجتماعی بسیار بزرگی به بار خواهند آمد. در فصل «انحراف شخصیت» دیده‌ایم که بسیاری از کج روی‌های اجتماعی اعم از روان-رنجوری (psychopathy) و روان‌نژندی (psychoneurosis) و روان-پریشی (psychosis) زاده ناسازگاری با بی‌سازمانی جامعه‌اند. ناسازگاری و بی‌سازمانی اجتماعی هم در جامعه ایستا و هم در جامعه پویا روی می‌دهند. جامعه ایستا البته کمتر از جامعه پویا دستخوش دگرگونی و نیز پس‌افتادگی فرهنگی می‌شود. ولی هرگاه تغییری پذیرد، بیش از جامعه پویا به تزلزل می‌افتد و در خطر ناسازگاری و بی‌سازمانی قرار می‌گیرد. چنین جامعه‌ای بر اثر برکناری از عوامل حیاتی نو، به ندرت با دشواری‌های بی‌سابقه رو به رو و ناگزیر از نوآوری فرهنگی می‌شود. از این رو از قوام و سکون نسبی ژرف و ریشه‌داری برخوردار است، و عنصرها و مجموعه‌های فرهنگی آن با پیوندهای استواری به یک دیگر بسته شده‌اند و سازگاری فراوان دارند. جامعه ایستاهنگامی که بر اثر عواملی، آغاز تغییر کند، در همان حال که پیچیدگی و گستردگی می‌یابد، به شتاب سازگاری خود را از دست می‌دهد و دچار بی‌نظمی‌ها و نابه‌هنجاری‌ها و ناروایی‌های گوناگون می‌شود. این وضع رنج‌آور در بسیاری از جامعه‌های به اصطلاح کم‌پیشرفت (underdeveloped) و نیز در بعضی از جامعه‌های ابتدائی یا بی‌پیشرفت (undeveloped) راه دارد. این‌گونه جامعه‌ها معمولاً در نتیجهٔ پخش فرهنگی جامعه‌های دیگر، به سوی دگرگونی‌هایی ناگهانی و ناسازگاری و بی‌سازمانی اجتماعی رانده می‌شوند.

اجتماع بومیان هاوایی رانمونه می‌آوریم. مردم کنونی این جزیره تقریباً در سده پنجم مسیحی در آن سکونت گرفتند و در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم مورد هجوم اقوام پولی‌نزی، و پانصدسال بعد مورد تجاوز سفیدپوستان واقع شدند. با این وصف آن اجتماع در نخستین هزاره خود از تغییر شدید مصون ماند، و از این رو سازگاری عمیقی بر

آن حاکم شد. در این هزار سال منابع محدود هاوایی برای زندگی جمعیت سیصد یا چهارصد هزار نفری آن کافی بود، و دور افتادگی جزیره آن را از ترکتاز بسیاری از ناخوشی‌ها و ناخرسندی‌های ناحیه‌های دیگر زمین حفظ می‌کرد. اما در ۱۷۷۸ با آمدن ناخدا کوک (Cook) و سایر کاشفان انگلیسی، عنصرهای فرهنگی تازه‌ای در اجتماع بومیان هاوایی راه یافتند. تمدن استعماری غربی بیماری‌ها و گرفتاری‌های جدیدی به همراه داشت. پس سازگاری جامعه از میان رفت، هرج و مرج پدید آمد و شماره بومیان هاوایی که مدت هزار سال بین سیصد و چهارصد هزار بود، در ظرف یک قرن ونیم به ۱۱٪ تنزل کرد.^۱

برخی از محققان اجتماعی ناسازگاری‌های اجتماعی پر دامنه را که به بی‌سازمانی جامعه‌ها می‌انجامند، سه گونه دانسته‌اند: ناسازگاری طبع انسانی و جامعه، ناسازگاری طبیعت و جامعه، و ناسازگاری شئون اجتماعی با یک دیگر.

گفته‌اند که اگر طبع انسانی برای پذیرش برخی از فشارهای بزرگ اجتماعی آمادگی نداشته باشد یا جامعه از عهده خرسند کردن برخی از نیازهای مهم انسانی بر نیاید، ادامه زندگی اجتماعی میسر نخواهد بود. گفته‌اند که اگر طبیعت خارجی بامقتضیات جامعه موافق نباشد، سازمان اجتماعی درهم خواهد شکست. گفته‌اند که اگر شئون اجتماعی یک جامعه به شدت از یک دیگر فاصله گیرند و همسازی آن‌ها از میان رود، بی‌سازمانی پیش خواهد آمد.

در این که جامعه انسانی از یک سو بر اورگانیزم انسانی و از سوی دیگر بر طبیعت خارجی قائم است، تردیدی نیست. ولی چنان که در فصل‌های نخستین ملاحظه شد، اورگانیزم انسانی نظام یا طبع استوار جاویدانی ندارد و مطابق تغییر اجتماعی، تغییر می‌پذیرد، و طبیعت خارجی نیز چون اسیر قانون‌هایی است که همواره مورد کشف و سلطه انسانی قرار می‌گیرند، با سرعتی روزافزون مسخر می‌شود و به کام انسان می‌گردد. بی‌گمان به مرور زمان نیروهای طبیعی زندگی بخشی که در خدمت انسان‌اند افزایش می‌یابند، نیروهای طبیعی زیان بخش یا مرگ‌آور بیش از پیش سرکوب می‌شوند، توانایی روانی انسانی که زاینده علم و هنر و فلسفه و صناعت است، و نیز توانایی بدنی انسانی (به شهادت حد نصاب یا رکوردهای ورزشی) بیش می‌گیرند و بر تندرستی و طول عمر او می‌افزاید.

اکثر ناسازگاری‌هایی که در زندگی انسانی راه دارند - چه به صورت ناسازگاری

1. A. W. Lind: *An Island Community*, Chicago, 1938, Ch. 5.

بدن انسان و مقتضیات زندگی اجتماعی باشد، چه به صورت ناسازگاری جامعه و طبیعت ناسازگاری‌های داخلی جامعه ناشی می‌شوند. جامعه اگر از انسجام داخلی برخوردار باشد، می‌تواند از خطر سیل و طوفان و آتشفشان و بیماری و بی‌بارانی و آفت‌های دیگر برهد. اکثر رنج‌های اورگانیک و گرفتاری‌های طبیعی ما معلول ناسازی جامعه‌های ماست. جامعه اگر دچار دژ سازگاری و مخصوصاً ناسازگاری نباشد، می‌تواند طبیعت را رام و موافق گرداند. بنابراین بی‌سازمانی جامعه و مخاطرات وابسته آن زاده ناسازگاری داخلی جامعه است.

در عصر حاضر گذشته از جامعه‌های کم پیشرفت آسیا و آفریقا که گرفتار ناسازگاری اجتماعی هستند، جامعه‌های به اصطلاح پیش‌رفته (developed) مغرب زمین نیز به علت ناهماهنگی شئون گوناگون اجتماعی به‌ویژه ناهماهنگی نیروهای مولد و روابط تولید، در آستانه بی‌سازمانی قرار گرفته‌اند. در این جامعه‌ها در نتیجه تکامل سریع نیروهای مولد، سخت بر ثروت جامعه افزوده است. ولی از این ثروت فراوان، سهم قابل‌ی به اکثر اعضای جامعه نمی‌رسد، و از این رو بین محرومان و صاحبان امتیازات اجتماعی مبارزه‌ای پردامنه که اعتراض و اعتصاب و انقلاب از جلوه‌های آن‌اند، جریان دارد. بر اثر آزمندی بی‌کران آنان که دارند و تنگدستی عظیم آنان که ندارند، گاه‌به‌گاه تولید اقتصادی چندان بالا می‌رود و قوه خرید جامعه چندان پایین می‌آید که چرخ صنعت از کار باز می‌ایستد و بحران اقتصادی در می‌گیرد. بحران به بی‌کاری می‌کشد، و بی‌کاری فقر را به اوج می‌رساند، و این دو خانواده‌ها را درهم می‌شکنند و بیماری‌های بدنی و روانی را دامن می‌زنند و دامنه انحرافات اجتماعی را می‌گسترند. پس اندیشه به انحطاط می‌گراید، علم و هنر و فلسفه پریشان می‌شوند، انسان محض خوشی‌های گذران فردی، مصالح اجتماعی را لگدمال می‌کند، و لرزه بر ارکان سازمان اجتماعی می‌افتد.

نتیجه

۱. بر اثر «نوآوری اجتماعی»، برخی از «عنصرهای فرهنگی» جامعه دگرگون و «پویایی فرهنگی» زاده می‌شود.
۲. جامعه‌های پر تغییر را «جامعه پویا»، و جامعه کم تغییر را «جامعه ایستا» گویند.
۳. پویایی فرهنگی از مخالفت «ایست‌گرایان» آسیب می‌بیند.
۴. دگرگونی برخی از عنصرهای فرهنگی موجب «پس‌افتادگی فرهنگی» یعنی عقب ماندن نسبی یک عنصر فرهنگی از عنصر فرهنگی دیگر می‌شود.
۵. عقب ماندن «روابط تولید» از «نیروهای مولد» یکی از خطرترین پس‌افتادگی‌های فرهنگی است.
۶. دگرگونی برخی از عنصرهای فرهنگی و پس‌افتادگی عنصرهای دیگر، به سازگاری عنصرها لطمه می‌زند و «دژ سازگاری اجتماعی» را پیش می‌آورد.
۷. دژ سازگاری اجتماعی شدید به «ناسازگاری اجتماعی» و «بی‌سازمانی اجتماعی» می‌کشد.
۸. بسیاری از جامعه‌های «کم‌پیشرفت» و «پیش‌رفته» کنونی در آستانه بی‌سازمانی هستند.

فصل بیست و پنجم

بازسازی جامعه

I. لزوم بازسازی

دیدهایم که بر اثر نوآوری مخصوصاً نوآوری مادی، برخی از عناصر جامعه سخت دگرگون می‌شوند و بعضی تغییری ژرف نمی‌کنند، و آنگاه پس‌افتادگی اجتماعی روی می‌دهد، تعادل جامعه از میان می‌رود و ناسازگاری اجتماعی پیش می‌آید. این را هم می‌دانیم که ناسازگاری اجتماعی زاینده کج‌روی‌های فردی و جمعی گوناگون است و حیات فرد و بقای جامعه را به خطر می‌اندازد.

بنابراین باید گفت که زندگی اجتماعی با ناسازگاری نمی‌سازد، و جامعه چون به ناسازگاری افتد، ناگزیر از آن است که با تلاش خود، دگرگونی پدید آورد و بدین وسیله بر سازگاری جدیدی دست یابد. سازگاری جدیدی که از سازگاری پیشین تمام‌تر و وابسته نظام اجتماعی کامل‌تری باشد.

دگرگونی‌هایی که جامعه برای هم‌نوا کردن مجدد عناصر خود به‌بار می‌آورد یا مثبت یا منفی هستند:

۱. دگرگونی مثبت پیش‌راندن عناصری است که دستخوش پس‌افتادگی شده‌اند، به‌سانی که این عناصر به عناصر پیش‌رفته برسند و با آنها سازگار گردند.

۲. دگرگونی منفی پس‌راندن عناصری است که پیش‌رفته‌اند، به‌سانی که وضع پیشین خود را باز یابند و با عناصری که پس مانده‌اند، سازگار شوند.

روشن است که دگرگونی مثبت نوعی سیر تکاملی و مستلزم نوآوری‌های تازه

است و دگرگونی منفی نوعی سیر قهقرایی است و نفی نوآوری پیشین را ایجاب می‌کند. به شرحی که در فصل بعد خواهیم دید، جامعه‌های بزرگ انسانی سیری تکاملی دارند و فقط در بعضی از مراحل تاریخ خود از جهاتی موقتاً به عقب می‌گرایند، و بر اثر آن ارتجاع ممکن می‌شود. بنابراین باید پذیرفت که در جامعه‌های بزرگ و بر روی هم در تاریخ عمومی انسان سیر تکاملی اصل است و سیر قهقرایی استثناء.

تلاش‌های تکاملی یا مثبتی که جامعه برای بازسازی (reconstruction) خود یعنی بازیافتن سازگاری مجدد یا نوسازگاری (readjustment) و یافتن نظامی کامل‌تر صورت می‌دهد، به دو شکل درمی‌آیند: جنبش‌های کند یا اصلاحی و جنبش‌های تند یا انقلابی.

II. جنبش‌های اصلاحی

جنبش یا نهضت (movement) رفتار گروهی نسبتاً منظم و بادوامی است برای نیل به هدف اجتماعی کمابیش معینی موافق نقشه‌ای معین. نهضت اصلاحی یا جنبش اصلاحی (reform movement) جنبشی است آرام و تدریجی برای ایجاد نوآوری‌هایی که وسیله رفع ناسازگاری اجتماعی پنداشته می‌شوند.

برای ظهور یک جنبش اصلاحی چند مقدمه لازم است:

۱. نوآوری در بعضی از شئون اجتماعی.
۲. پس‌افتادگی سایر شئون اجتماعی و ناسازگار شدن جامعه.
۳. تشخیص لزوم بازسازی جامعه.
۴. تعیین نوآوری‌های لازم برای بازسازی جامعه.
۵. فراهم کردن وسایل ضروری.

در گذشته مخصوصاً در جامعه‌های ایستای فلاحتی جنبش اصلاحی به ندرت و با دشواری روی می‌داد. طبقه حاکم که تثبیت امتیازات خود را در تثبیت اوضاع اجتماعی می‌دید، طبعاً از هرگونه اصلاحی روی‌گردان بود. فقط هنگامی که تحولاتی جبری پیش می‌آمدند و سازگاری اجتماعی از میان می‌رفت و بازسازی جامعه با سیر قهقرایی میسر نمی‌شد، طبقه حاکم برای آنکه جامعه را از انفجار انقلابی باز دارد، به اکراه به پاره‌ای تغییرات اصلاحی تن می‌داد.

در عصر حاضر همچنان که جنبش‌های تند انقلابی رواج یافته‌اند، جنبش‌های

اصلاحی نیز فراوان شده‌اند. یکی از انواع جنبش‌های اصلاحی که در همه کشورهای کنونی به کار بسته می‌شود، مهندسی اجتماعی (social engineering) یا نقشه‌کشی اجتماعی (social planning) است.

مهندسی یا نقشه‌کشی اجتماعی کوششی سنجیده است برای جلوگیری از مشکلات اجتماعی آینده یا بهبود جامعه فردا با طرح و اجرای نقشه‌های دقیق و محدود. مهندسی اجتماعی از جهاتی با انواع دیرین جنبش اصلاحی تفاوت دارد. زیرا جنبش اصلاحی در معنی پیشین خود کوشش دامنه‌داری است که معمولاً برای جبران نقص‌ها و کمبودهای گذشته صورت می‌گیرد، در صورتی که مهندسی اجتماعی کوششی است نسبتاً محدود برای بهره‌برداری صحیح از امکانات آینده. حکومت‌های کنونی که خود را خادم جامعه و مسئول آینده آن می‌شمارند، موافق مصالح نزدیک و دور خود، نقشه‌های عملی و محدود و مؤثری طرح و اجرا می‌کنند. هر نقشه چون محدود و سنجیده است، معمولاً درست عملی می‌شود، چنان‌که در بسیاری از جامعه‌های معاصر نقشه‌های دقیقی که برای وصول به نتایج معینی در حوزه آموزش و پرورش و تولید صنعتی و بهره‌برداری از نیروی آب تنظیم و اجرا شده‌اند، نتیجه‌بخش بوده‌اند.

نقشه‌کشی یکی از کارهای ضرور و مداوم جامعه‌های صنعتی است. در این جامعه‌ها سراسر نظام اجتماعی همواره در تغییر است، و از این رو اگر دگرگونی‌ها از سنجش و محاسبه و نظارت و دخالت برکنار مانند، ناسازگاری‌ها و بحران‌های پردامنه به میان خواهند آمد. جامعه‌شناسان جدید برخلاف بسیاری از محققان اجتماعی گذشته، نقشه‌کشی اجتماعی را کاملاً لازم می‌دانند. پیش از این، کسانی مانند روسو و اسپنسر بر آن بودند که دخالت انسان در راه و رسم زندگی خود باعث پریشانی و ناخرسندی می‌شود و بدین سبب فعالیت‌هایی از قبیل نقشه‌کشی اجتماعی را نمی‌پسندیدند. اما با تکامل علم جامعه، نادرستی این اندیشه آشکار شد. اوگوست کنت دریافت که پیش‌بینی آینده جامعه و تنظیم تکاپوی اجتماعی هم میسر است هم ضروری. لس‌تر وارد با مفهوم هدف‌جویی اجتماعی (social teleosis) و کارل مارکس با توصیه مبارزه اجتماعی، به همین ضرورت اشاره کرد.

در بسیاری از جامعه‌های صنعتی موجود نقشه‌کشی یا مهندسی اجتماعی رواج تام دارد. در این جامعه‌ها نقشه‌های قابل اجرای متنوعی طرح و عمل می‌شوند. هر نقشه دامنه و عمری محدود دارد، ولی اجرای آن معمولاً به طرح و اجرای نقشه دیگری می‌کشد. به بیان دیگر بهبود هر یک از شئون اجتماعی بهبود شئون دیگر را ایجاب

می‌کند و به این ترتیب زمینه تکامل عمومی جامعه را فراهم می‌آورد. هر اصلاح جزئی گامی است که به سوی اصلاح کلی جامعه برداشته می‌شود، و هر اصلاح کلی به نوبه خود اصلاحات جزئی گوناگونی را پیش می‌کشد. بنابر این جامعه‌هایی که به نقشه‌کشی اجتماعی می‌پردازند به مسافری می‌مانند که به جای تعیین مقصدی دور، به سوی مقصدی نزدیک می‌شتابد و پس از وصول به آن، بی‌درنگ مقصد دورتری برمی‌گزیند و رهسپار می‌شود.

در سال‌های اخیر هم جامعه‌های پیش‌رفته و هم جامعه‌های به اصطلاح کم‌پیشرفت در اجرای نقشه‌های اصلاحی موفقیت‌های بزرگی به دست آورده‌اند. از آن جمله دو کشور چین و هند به وسیله نقشه‌های دقیق پنج‌ساله خود، سخت به پیش رفته‌اند. چنان‌که از پیکر ۸۸ برمی‌آید، در نقشه‌های پنج‌ساله این دو کشور اولاً هر یک از هدف‌های اصلاحی مقید به حدود و مدت معینی است، و ثانیاً هند بیش از چین به تولید کالاهای مصرفی توجه دارد، و چین می‌کوشد که دو برابر هند کالاهای غیرمصرفی تولید کند.^۱

پیکر ۸۸. هدف‌های نقشه‌های پنج‌ساله چین و هند

چین		هند		برخی از مواد
درصد افزایش	۱۹۵۷	درصد افزایش	۱۹۵۵ - ۵۶	
۱۵۰	۱/۸۵۱	۶۹	۱/۶۵۰	فولاد (به هزار تن)
۷۸	۱۱۳	۱۸	۳۹	زغال (به میلیون تن)
۱۰۷	۶	۷۸	۴/۸	سیمان (به میلیون تن)
۱۲۰	۱۵/۹	۵۲	۳/۵	نیروی برق (به میلیون کیلووات)
۷۵	۶۵۰	۷۵	۲۰۰	کاغذ (به هزار تن)
۱۷/۶	۱۹۲/۸	۱۷	۶۱/۶	غلات (به میلیون تن)
۲۵/۴	۱۶۲۵	۴۲	۸۳۰	پنبه (به هزار تن)
۱۷/۵	۶۸۶	۲۴	۱۵۰۰	قند (به هزار تن)

در این جدول فقط هدف‌های نخستین سال‌های نقشه‌های پنج‌ساله ذکر شده‌اند.

اما نقشه‌کشی اجتماعی کاری آسان نیست. یکی از دشواری‌های آن این است که

1. W. Malenbaum: «India and China: Development Contrasts», *Eastern Economist Pamphlet*, 1956, p. 18.

معمولاً نقشه‌ها با خیال‌پروری و شوش‌بینی مفرط طرح می‌شوند و از این رو بر واقعیت‌ها انطباق نمی‌یابند و درست به نتیجه نمی‌رسند، چنان‌که هیچ‌گاه رویاگرایی (utopianism) اصلاح‌طلبان سده‌های گذشته و از آن جمله، سوسیالیست‌های رویائی (utopian socialists) که حواسته‌اند یکباره جامعه فردا را به صورت «ناکجا‌آباد» یعنی مدینه‌ای فاضله (utopia) درآورند، تحقق نپذیرفته است.

مهندسان اجتماعی (social engineers) برای رفع موانعی که در راه نقشه‌های اجتماعی قرار دارند، تدابیری کرده‌اند:

۱. باید به جای اتکاء به امکانات نامسلم آینده، به امکانات حتمی حال متکی شد، افزایش فرضی امکانات جامعه را به حساب نیاورد و براساس امکانات موجود، برای آینده نقشه‌کشی کرد.

۲. باید در تنظیم نقشه‌های دراز مدتی که برای اصلاح شئون اجتماعی طرح می‌شوند، از موانعی که اکنون وجود ندارند، ولی جبراً در آینده ظاهر خواهند شد، غفلت نورزید.

۳. باید هر نقشه‌ای فقط به تحول یکی از شئون اجتماعی ناظر باشد. نقشه وسیعی که شئون گوناگون اجتماعی را دربرگیرد، به ندرت تحقق می‌پذیرد.

۴. باید نقشه‌های اصلاحی را چنان طرح کرد که در زمانی نسبتاً کوتاه اجرا شوند. نقشه‌ای که اجرای آن بیش از عمر یک نسل به درازا کشد، به دشواری‌های بسیار برمی‌خورد. یکی از آن دشواری‌ها این است که چنین نقشه‌ای مستلزم پیش‌بینی حوادث آینده دور است، و این کار هم به آسانی میسر نمی‌شود، حال آن‌که می‌توان نقشه کوتاه زمان را که به واقعیت‌های قابل حصول و قابل سنجش تعلق می‌گیرد، در جریان عمل مورد محاسبه و داوری قرار داد و پیوسته وسایل و هدف‌ها را با یک‌دیگر موافق گردانید. پیروزی سیاست صنعتی شدن اتحاد جماهیر شوروی به وسیله اجرای چند نقشه مستقل پنج‌ساله تامین شد.

۵. برای تنظیم و اجرای نقشه‌های اصلاحی باید از آخرین اکتشافات و اختراعات انسانی سود جست. غفلت یک جامعه از نوآوری‌هایی که در جامعه‌های دیگر روی می‌دهند، نقشه‌های اصلاحی آن جامعه را دچار کند می‌کند.

۶. برای آن‌که نقشه‌های اصلاحی درست اجرا شوند، باید سازمان‌های متمرکز و وسیع نیرومندی به وجود آیند. چنین سازمان‌هایی باید سخت از انضباط برخوردار باشند و نقشه سنجیده اصلاحی را بدون توجه به منافع خصوصی هریک از اعضاء یا

گروه‌های جامعه به دقت اجرا کنند. در جامعه‌های صنعتی غربی برخی از افراد و گروه‌های سودجو به این بهانه که دموکراسی پارلمانی با اقتصاد متمرکز و سنجیده نمی‌سازد، با نقشه‌های اصلاحی حکومت‌ها مخالفت می‌کنند. از این‌رو اجرای نقشه‌های اجتماعی نیازمند نیروی است که پرخاش‌گری‌ها و کارشکنی‌های ارباب منافع را خنثی کند.

۷. باید حکومت‌ها سرمایه‌کافی در اختیار سازمان‌های نقشه‌کشی بگذارند. حکومتی که رقم بزرگی از بودجه خود را به اصلاحات اجتماعی تخصیص ندهد، ناگزیر است که یا از اصلاحات اجتماعی چشم‌پوشد و یا اجرای نقشه‌های اصلاحی خود را از کشورهای دیگر بخواهد و به این ترتیب قسمتی از حاکمیت خود را عملاً به آن‌ها واگذارد.

III. جنبش‌های انقلابی

نهضت انقلابی یا جنبش انقلابی (revolutionary movement) جنبشی است سخت و ناگهانی برای ایجاد نوآوری‌های که وسیله رفع ناسازگاری اجتماعی پنداشته می‌شوند.

جنبش انقلابی هنگامی پیش می‌آید که اولاً ناسازگاری جامعه بر اثر روی ندادن جنبش اصلاحی یا کاستی‌های آن، به نهایت برسد، و ثانیاً مردم به شدت از ناسازگاری جامعه رنج بکشند و متشکل شوند. در چنین وضعی است که انفجار درمی‌گیرد، و تحول عظیمی که به مراتب از نهضت‌های اصلاحی عمیق‌تر است، به بار می‌آید. بی‌گمان در تاریخ انسان نهضت‌های انقلابی به فراوانی نهضت‌های اصلاحی نیستند. حساب کرده‌اند که در هیچ جامعه‌ای فاصله دو انقلاب کمتر از سه نسل نبوده است.^۱ با این وصف در نتیجه مخالفت‌های لجوجانه‌ای که گروه‌های ممتاز جامعه در مقابل تحولات اجتماعی کرده‌اند، انقلاب‌های گوناگونی طومار زندگی انسانی را در نور دیده‌اند.

جنبش‌های انقلابی انواعی دارند. گاهی بسیار شدیدند و گاهی نسبتاً ملایم. انقلاب انگلیس شدت بسیار نداشت، ولی انقلاب فرانسه بسیار شدید بود و انقلاب روسیه از آن شدیدتر. برخی از انقلابات مانند جنبش‌های اصلاحی، بریکی از شئون اجتماعی ناظرند، و بعضی شامل همه جامعه می‌شوند. هر دو نوع انقلاب مخصوصاً

1. L. P. Edwards: *The Natural History of Revolution*, Chicago, 1927, p. 16.

انقلاب اجتماعی بزرگ که همه جامعه را دربرمی‌گیرد، رنگ طبقه‌ای دارند، چنان‌که انقلاب انگلیس یا فرانسه یا روسیه یا چین انقلاب طبقه‌ای برضد طبقه‌ای بود.

چنان‌که می‌دانیم، بنیاد انقلاب‌های اجتماعی را باید در زندگی اقتصادی جامعه یعنی مجموع کارکردهایی که جامعه برای بقای خود صورت می‌دهد، جست. پایه زندگی اقتصادی روابطی است که بین گروه‌های انسانی و طبیعت برقرار می‌شوند و تولید نام دارند. تولید کوششی است برای فراهم کردن چیزهایی که در طبیعت به شکل دلخواه انسان موجود نیستند. چون تولید نیازمند ابزار یعنی وسیله کار است، انسان به ناگزیر دست به ابزار سازی زده است.

تولید گروهی انسانی دو جنبه اصلی دارد: نیروهای مولد و روابط تولید. نیروهای مولد نیروهایی هستند که برای تولید ضرورت دارند و از عملی که انسان‌ها به وسیله ابزارهای خود بر طبیعت می‌کنند، ناشی می‌شوند. روابط تولید روابطی هستند که در جریان عمل انسان‌ها بر طبیعت، بین آنان به وجود می‌آیند و چگونگی توزیع ابزارهای کار و عواید تولید را در میان انسان‌ها تعیین می‌کنند.

تولید در هر زمانی موافق چگونگی دو جنبه خود، وضع معینی می‌یابد. این وضع که زاده ترتیب اجزاء جنبه‌های دوگانه است، ساخت اقتصادی یا وجه تولید نام گرفته است.

ساخت اقتصادی ایجاب می‌کند که انگارگان یا ایدئولوژی یا روابط ایدئولوژیک معینی بر هر گروه انسانی مسلط شود. انگارگان یک گروه مجموعه‌ای است از اندیشه‌های مطلوب و متناسب آن گروه که برای تأیید روابط تولید، از ساخت اقتصادی گروه سرچشمه می‌گیرد و شامل معتقدات سیاسی و اخلاقی و دینی و هنری و فلسفی و حتی آگاهی‌های علمی گروه است. هر گروهی به اقتضای انگارگان خود، با دید معینی به جامعه و طبیعت می‌نگرد، واجد شعور یا آگاهی معینی می‌شود و برای خود سازمان‌های معینی برپا می‌دارد.

چون ساخت اقتصادی زمینه آرمان و سازمان‌های انسانی است، می‌توان آن را شالوده یا زیرساخت یا مسامحتاً فرهنگ مادی نامید و انگارگان و سازمان‌ها را روساخت یا مسامحتاً فرهنگ غیرمادی خواند.

در هر گروه بزرگ یا جامعه انسانی، بر اثر بهبود ابزارسازی و تکامل تولید، کالاهای تولیدی افزایش می‌یابند، چندان‌که کار بخشی از جامعه تدارک کالاهایی را که برای همه جامعه لازم‌اند، کفایت می‌کند. پس تولید اضافی امکان می‌یابد، و گروه‌هایی به

اتکای تولید اضافی، در صدد برمی‌آیند که بدون دخالت مستقیم در کار تولید، از عواید تولید جامعه برخوردار گردند، و چون تولید بدون ابزار تولید میسر نیست، می‌کوشند که ابزارهای تولید را در اختیار خود بگیرند و بدین وسیله مردم بی‌ابزار را به خود وابسته و نیازمند کنند.

در نتیجه جامعه به دو قطب یا دو طبقه اجتماعی تقسیم می‌شود. طبقه اجتماعی گروه نسبتاً وسیع و پایداری است مرکب از زنان و مردان و کودکان که از لحاظ تولید اجتماعی و مالکیت ابزارهای تولید دارای وضعی کمابیش یکسان‌اند. بدیهی است که یکی از دو طبقه جامعه بار کار تولید را بردوش دارد و دیگری بر اثر تسلط بر ابزارهای تولید، از عواید تولید جامعه سهم شیر می‌برد، اولی را طبقه مولد یا طبقه بهره‌ده یا طبقه رنجبر، و دومی را طبقه نامولد یا طبقه بهره‌کش یا طبقه حاکم نامیده‌اند.

به سبب تقسیم جامعه به دو طبقه، فرهنگ عمومی جامعه نیز به دو خرده - فرهنگ یا دو فرهنگ طبقه‌ای بخش می‌شود. در نتیجه انگارگان و آگاهی اجتماعی نیز منقسم می‌گردد، و در هر طبقه انگارگان طبقه‌ای و آگاهی طبقه‌ای خاصی پدید می‌آید. این وضع که البته به سود طبقه بهره‌کش است، ایجاب می‌کند که آن طبقه سازمان‌های اجتماعی را به خود اختصاص دهد و به وسیله آن سازمان‌ها در حفظ امتیازات و ادامه انگارگان خود بکوشد.

دیده‌ایم که در هر جامعه هر یک از عناصر اجتماعی با عناصر اجتماعی دیگر نوعی سازگاری دارد، و اگر سازگاری عناصر جامعه بیش از حد معینی کاهش یابد، جامعه دستخوش بحران یا آشفتگی می‌گردد، و چون سازگاری اجتماعی به شدت زوال یابد، نظم اجتماعی جای خود را به بی‌نظمی اجتماعی می‌دهد.

مقدمه بی‌نظمی اجتماعی ظهور یک نمود نو یا تغییر یک نمود کهنه یا به اصطلاح، نوآوری اجتماعی است. بر اثر نوآوری اجتماعی، در برخی از حوزه‌های جامعه دگرگونی اجتماعی روی می‌دهد و در پی آن، حوزه‌های دیگر دستخوش پس‌افتادگی اجتماعی می‌شوند، و به این ترتیب سازگاری اجتماعی از میان می‌رود.

روابط یا بستگی‌های متقابل اجتماعی موجب می‌شوند که دگرگونی‌های ناشی از نوآوری از حوزه‌ای به حوزه‌ای انتقال یابند و تغییر هر حوزه‌ای به نوبه خود، در حوزه‌های دیگر منعکس گردد، و به اصطلاح، دور اجتماعی روی می‌دهد. این دور همواره سازگاری اجتماعی را بر هم می‌زند و جامعه را دستخوش دژ سازگاری و ناسازگاری می‌کند.

در جریان زمان بر اثر دگرگونی اوضاع اجتماعی و گسترش دامنه نیازمندی‌های انسان، نوآوری و دگرگونی زیر ساخت اقتصادی جامعه لازم می‌آیند. پس نیروهای مولد گسترده می‌شوند و تغییر روابط تولید را ضروری می‌گردانند. ولی طبقه بهره‌کش چنین تغییری را که همانا تغییر وضع ممتاز آن طبقه است، به زیان خود می‌یابد و لاجرم به دفاع و حفظ روابط تولید دیرینه همت می‌گمارد و به وسیله سازمان‌های اجتماعی که زیر نفوذ آن طبقه است، تاحدی که می‌تواند، مانع تغییر روابط تولید می‌شود. پس بین نیروهای مولد و روابط تولید ناسازگاری به وجود می‌آید و در نتیجه شدت گرفتن این ناسازگاری، طبقه نوی که در پرتو تکامل نیروهای تولیدی قوام یافته است، برضد طبقه بهره‌کش موجود که نماینده روابط تولید کهنه است، انقلاب می‌کند.

انقلاب اجتماعی یعنی قیام سریع و پرشور یک طبقه اجتماعی نوظهور برضد طبقه فرسوده مسلط، مهم‌ترین عامل بازسازی جامعه است. پوشیده نیست که هرگونه طغیان یا شورش، انقلاب اجتماعی به‌شمار نمی‌رود. شورشی که طبقه بهره‌کش در مقابل انقلاب طبقه نوظهور ترتیب دهد، ضد انقلاب (counter-revolution) نام می‌گیرد، و شورش گروه‌هایی از طبقه بهره‌کش بر ضد گروه‌های بهره‌کش دیگر، کودتا (coup d'état) یا انقلاب کاخی (palace revolution) خوانده می‌شود، و کودتای بی‌حاصل، پوچ (putsch) نام دارد.

انقلاب‌های بزرگ اجتماعی معمولاً به فروافتادن طبقه اجتماعی کهنه و نیروگرفتن طبقه اجتماعی نو می‌انجامد، و بدین شیوه، ساخت اقتصادی دیرینه و روساخت آن درهم می‌شکنند، ساخت و روساخت جدیدی فرا می‌آیند و نظام تاریخی جدیدی آغاز می‌شود.

IV. نظام‌های تاریخی

جامعه‌های بزرگ در جریان زندگی خود کراراً به بازسازی پرداخته و نظام خود را دگرگون کرده‌اند. در مورد بسیاری از جامعه‌های متمدن می‌توان از سه نظام تاریخی دم زد و در هر نظام، دو طبقه اجتماعی - یک طبقه بهره‌ده و یک طبقه بهره‌کش - شناخت. اما چنان که دیده‌ایم، جامعه‌ها اولاً پیش از رسیدن به تمدن، از نظام طولانی دیگری گذشته‌اند، و ثانیاً از این پس نیز پایه نظام نوی - که طلیعه آن هم اکنون هویدا شده است - خواهند گذاشت. بنابراین اگر همه نظام‌ها را در شمار آوریم، می‌توانیم سیر اجتماعی

انسان را شامل پنج نظام تاریخی که در سه دوره خلاصه می‌شوند، بدانیم:

۱. دوره گردآوری خوراک (food-gathering) یا دوره نظام ابتدایی (primitive system). این دوره که در حوزه باستان‌شناسی پارینه سنگی خوانده می‌شود، از آغاز ظهور انسان تا حدود ده هزار سال پیش ادامه داشت. در این دوره ابزارها ساده و تولید بسیار دشوار بود. از این رو گروه‌های انسانی به حکم ضرورت، مانند سایر جانوران، از بام تا شام برای یافتن خوراک‌های گیاهی و حیوانی پیرامون و نیز برای حفظ خود از مخاطرات تلاش می‌ورزیدند. در این دوره همه اعضای گروه به وسیله روابطی ساده به یک دیگر پیوند خورده بودند و حیاتی مشترک داشتند. چون کمتر کسی قادر بود که بیش از احتیاج خود غذا به دست آورد، هیچ فرد یا گروهی نمی‌توانست انگل افراد یا گروه‌های دیگر شود. در نتیجه جامعه، واحدی متجانس و بی‌طبقه بود، و ظهور گروهی که بخواهد و بتواند از دسترنج طبقه دیگر بهره‌برداری کند، امکان نداشت.

۲. دوره تولید خوراک (food-producing). این دوره که در حوزه باستان‌شناسی نوسنگی نام دارد، در حدود ده هزار سال پیش به برکت تکامل ابزارسازی و کشف شیوه‌های کشاورزی و دام‌داری آغاز شد. انسان به جای آن که به گردآوری خوراک پردازد و اسیر طبیعت باشد، در دگرگون کردن طبیعت و تولید خوراک کوشید و بر زندگی پر مایه پیچیده‌ای که تمدن خوانده می‌شود، دست یافت. چون محصول تولید هر فرد از نیازمندی خود او در می‌گذشت، تولید اضافی امکان یافت. پس گروه‌هایی از جامعه توانستند بدون شرکت در عمل تولید، از عواید آن برخوردار شوند. اینان باربودن ابزارهای کار، مردم را نیازمند و اسیر خود کردند. پس جامعه تجانس خود را از کف داد و به دو طبقه تقسیم شد.

دوره تولید خوراک را می‌توان شامل دو نظام دانست: نظام برده‌داری (slavery) و نظام زمین‌داری (feudalism).

در نظام برده‌داری طبقه بهره‌کش نه تنها از دسترنج طبقه بهره‌ده سود می‌جست، بلکه خود را مالک همه وجود اعضای آن طبقه می‌شمرد. از این رو طبقه بهره‌کش این مرحله را طبقه برده‌دار (slave-owner) و طبقه بهره‌ده را طبقه برده (slave) نام نهاده‌اند. تکامل ابزارهای کار و توسعه تولید، سخت بر شماره بردگان افزود و اداره آنان را دشوارتر ساخت و سرانجام ادامه برده‌داری را نامیسر گردانید. پس انقلاب در گرفت، و زمین‌داری جایگزین برده‌داری شد. در این نظام طبقه بهره‌کش مالک وجود اعضای

طبقه مولد نبود، بلکه فقط ابزار اصلی تولید یعنی زمین‌ها را در اختیار داشت. اعضای طبقه بهره‌ده نیز بردگان زمین‌داران به شمار نمی‌رفتند، بلکه تنها ناگزیر از آن بودند که در زمین‌های آنان کار کنند و دسترنج خود را در اختیار آنان گذارند. در این نظام طبقه بهره‌کش، طبقه زمین‌دار (feudal) و طبقه بهره‌ده، طبقه رعیت (serf) خوانده می‌شود.

۳. دوره تولید ماشینی (mechanical production). با تکامل زندگی اقتصادی، ابزارها پیچیده شدند، ماشین به وجود آمد، و جامعه‌ها توانستند، به موازات تولید خوراک، بیش از پیش به تولید کالاهای گوناگونی که برای گسترده‌تر شدن زندگی انسانی لازم‌اند، پردازند. از عصر نوزایش (رونسانس) اروپا به این سو، دوره تولید ماشینی آغاز شد. صنعت‌گران و بازرگانانی که در پرتو تکامل ابزارسازی، پدید آمدند، چون نظام زمین‌داری را مانع زیستن و به‌زیستن خود یافتند، با آن در افتادند و سرانجام با انقلاب خود، آن را برانداختند.

دوره تولید ماشینی را هم می‌توان مانند دوره تولید خوراک شامل دو دور دانست. هنگامی که طبقه زمین‌دار از میانه برخاست، طبقه سوداگر (bourgeoisie) بر جایش نشست، و نخستین دور دوره تولید ماشینی شروع شد. در این دور طبقه کارگر صنعتی (proletariat) که تا اندازه‌ای از طبقه رعیت آزادتر است، بار تولید را بردوش گرفت.

در قرن حاضر به برکت تکامل دم‌افزون زندگی اجتماعی، طبقه مولد قوت گرفته و خواستار نفی ساخت طبقه‌ای جامعه و بازیافت تجانس اجتماعی شده است. از این رو می‌توان قرن حاضر را طلیعه دومین دور از دوره تولید ماشینی دانست.

نتیجه

۱. هنگامی که بر اثر نوآوری، سازگاری اجتماعی از میان می‌رود، زندگی اجتماعی به خطر می‌افتد و بازسازی جامعه لازم می‌آید.
۲. برای بازسازی جامعه دو راه وجود دارند. بازسازی مثبت یا تکاملی و بازسازی منفی یا قهرانی.
۳. معمولاً بازسازی منفی تحقق‌پذیر نیست و بازسازی مثبت یا به صورت «جنبش اصلاحی» است یا به صورت «جنبش انقلابی».
۴. جنبش اصلاحی جنبشی است آرام و تدریجی برای ایجاد نوآوری‌هایی که ناسازگاری اجتماعی را بزدايد.
۵. جنبش انقلابی جنبشی است تند و ناگهانی برای ایجاد نوآوری‌هایی که ناسازگاری اجتماعی را بزدايد.
۶. جنبش اصلاحی که عمدتاً وسیله جلوگیری از جنبش انقلابی بوده است، در عصر حاضر اهمیت بسیار یافته و به صورت «مهندسی اجتماعی» در آمده است.
۷. در مواردی که «نیروهای مولد» سخت ترقی کنند ولی روابط تولید ثابت مانند، جامعه دستخوش ناسازگاری عظیمی می‌شود و انقلاب اجتماعی ضرورت می‌یابد.
۸. هر انقلاب اجتماعی بزرگ به وسیله طبقه نوخاسته‌ای که زاده تکامل نیروهای تولید است، بر ضد طبقه‌ای که روابط تولید دیرینه را به سود خود می‌یابد، در می‌گیرد.
۹. با هر انقلاب اجتماعی بزرگ، «ساخت اقتصادی» جامعه و نیز «زیر ساخت» آن کیفیاً دگرگون می‌شوند و نظام تاریخی جدیدی فرا می‌آید.
۱۰. تاکنون در عرصه تاریخ انسان پنج نظام تاریخی پدید آمده‌اند.

فصل بیست و ششم

تکامل اجتماعی

I. نادرستی رأی منکران تکامل اجتماعی

تکامل اجتماعی (social evolution) یا ترقی اجتماعی (social progress) یا پیشرفت اجتماعی (social development) یکی از مهم‌ترین مقولات علوم اجتماعی و تکیه‌گاه نهضت‌های انقلابی و اصلاحی قرن بیستم است. موافق نظریه تکامل اجتماعی دگرگونی‌های درنگ‌ناپذیر عناصر اجتماعی و نیز تطور عمومی هر جامعه و پویایی تاریخ انسان جز در مواردی استثنائی نمودار نوعی پیش‌روی یا سیر تکاملی (progression) هستند، و از این‌رو جامعه‌های انسانی و عناصر آن‌ها همواره باتوانایی بیش‌تری از عهده کارکردهای خود که همانا تأمین آسایش و خوشی انسانی است، برمی‌آیند.

در مقابل نظریه معتبر تکامل اجتماعی، رأی‌های مخالفی مانند تغییر دوری اجتماعی یا گردگشت اجتماعی (cyclic social change) و تنزل اجتماعی یا واگشت اجتماعی (social retrogression) وجود دارند. بنابر رأی نخستین که اسپنگلر (Spengler) آلمانی و توین‌بی (Toynbee) انگلیسی آخرین پیمبران آن‌اند، جامعه‌ها در مسیر مدور مسدودی سیر می‌کنند، و تطورات تاریخی چیزی جز مکررات نیستند. مطابق رأی دوم که منادی قرن بیستم آن روحانی انگلیسی نام‌آوری به نام اینگ (Inge) است، هر چه از عمر تاریخ انسان می‌گذرد، جامعه‌ها کمتر در تأمین سعادت انسانی توفیق می‌یابند، و بنابراین باید گفت که به جای پیش‌روی یا سیر تکاملی، پس‌روی یا سیر قهقرائی می‌کنند.

مخالفان نظریه تکامل اجتماعی - خواه آنان که هوادار گردگشت اجتماعی هستند، خواه آنان که به واگشت اجتماعی گرایش دارند - برای رد تکامل اجتماعی می‌گویند که تکامل اجتماعی دو معنی می‌تواند داشته باشد: یکی پیشرفت به سوی هدفی مقرر، دیگری بالا رفتن از وضع موجود. معنی اول ایجاب می‌کند که جامعه‌های انسانی در همه دوره‌های تاریخ جویای هدف یا هدف‌های ثابتی باشند و با تقرب به آن‌ها، طلب کمال

کنند. معنی دوم مستلزم آن است که جامعه‌ها برای خود «بالا» و «پایینی» بشناسند و باگرایش به «بالا» راه تکامل سپارند. اما نه هدف یا هدف‌های مشترک و مشخصی وجود دارد و نه ملاکی برای تشخیص «بالا» و «پایین».

از منظر منکران تکامل اجتماعی، جامعه‌ها یکسان نیستند و هدف‌های مشترکی ندارند، و اگر فرضاً برای آن‌ها هدف‌های مشترکی بیابیم، چنان هدف‌هایی بسیار کلی و انتزاعی خواهند بود و به کار مقایسه جامعه‌ها و تعیین درجه پیشی و پستی آن‌ها نخواهند خورد. مثلاً اگر «سعادت» یا «عدالت» هدف مشترک جامعه‌های گوناگون باشد، تعیین درجه تقرب جامعه‌ها به این هدف‌ها میسر نخواهد بود. زیرا «سعادت» یا «عدالت» مفاهیمی بسیار انتزاعی و مبهم هستند و از این رو در هر جامعه یا حتی در هر نظام اجتماعی در معنی ویژه‌ای به کار می‌روند. بنابراین هدف‌های مشترک جامعه‌ها معانی مشترکی ندارند، و نمی‌توان جامعه‌ها را با آن‌ها سنجید و به تکامل یا انحطاط تاریخی پی برد.

منکران تکامل اجتماعی می‌گویند که چون جامعه‌ها به هدف‌های مشترکی ناظر نیستند، الزاماً باید برای تبیین تکامل اجتماعی، وضع موجود جامعه‌ها را مورد توجه قرار داد و «بالا رفتن» از وضع موجود را تکامل دانست، و در این صورت برای تعیین «بالا» و «پایین» ملاکی لازم است. اما آیا چنین ملاکی وجود دارد؟ زندگی کنونی ما از زندگی گذشتگان پرمایه‌تر است، ولی آیا پرمایگی زندگی نشانه تکامل است؟ کسانی چون عیسی مسیح این پرمایگی را کمال نمی‌دانند. ما اکنون مرتبه‌ها تندتر از نیاکانمان طی ارض می‌کنیم، ولی آیا سرعت نشانه تکامل است؟ فرهنگ‌های صنعتی جدید از فرهنگ‌های ابتدائی و فرهنگ‌های فلاحتی مشرق زمین سخت پیچیده‌تر و گسترده‌ترند. لیکن چرا باید پیچیدگی و گسترده‌گی فرهنگی را ملاک تکامل بدانیم؟ و نیز حکومت‌های جامعه‌های صنعتی جدید بسیار پر مسئولیت و مقتدرند. اما آیا جامعه‌های صنعتی کامل‌تر از جامعه‌های دیگرند؟ بسیاری از مشرق‌زمینیان تفوق غرب را کمال نمی‌شمارند، و برخی از گروه‌های اجتماعی مانند هواخواهان اقتصاد بی‌بند و بار (laissez-faire economy) بسط قدرت و مسئولیت حکومت‌های جدید را انحطاط جامعه می‌انگارند.

بدین ترتیب منکران تکامل اجتماعی، تحولات اجتماعی را بر خلاف تحولات طبیعی، متضمن نوعی تکامل نمی‌دانند. ادعا می‌کنند که تکامل طبیعی جریانی است عینی، نمودار پیچیده‌شدن تدریجی جان‌داران و افزودن مداوم قدرت تنازع آنان برای

بقا، در صورتی که در زندگی اجتماعی چنین سیر عینی و عمومی و قاطعی ملاحظه نمی شود. اینان می گویند که تحولات اجتماعی برای کسان یا گروه هایی که از آن تحولات سودی برده اند، تکامل است، و برای زیان دیدگان، بی گمان این گونه نیست. به عبارت دیگر منکران تکامل اجتماعی برآنند که تطورات اجتماعی به خودی خود معنی و جهتی ندارند، و این ما انسان ها هستیم که آن تطورات را موافق اوضاع و احوال ذهنی خود مورد ارزش گذاری قرار می دهیم و کمال یا نقص می نامیم، چنان که تاگ ول (Tugwell) توسعه سوداگری را مایه بهبود زندگی اجتماعی می پندارد،^۱ و بران دیس (Brandeis) همین توسعه را تنزل و انحطاط می خواند.^۲ بر همین شیوه اروپاییان قرون وسطی زنان جادوگر را به هلاکت می رسانیدند و کار خود را به سود جامعه و ترقی آن می دانستند، در صورتی که این کار در نظر اروپاییان کنونی، کاری غیرمترقی است. همچنین نخستین ساکنان سفیدپوست کالی فورنیا دزدان دام ها را به مرگ محکوم می کردند و این سخت گیری را برای ترقی جامعه خود لازم می شمردند، ولی اکنون مردم کالی فورنیا چنین نظری را نمی پسندند.

بنابر رأی منکران تکامل اجتماعی، داوری درباره خوبی یا بدی، زشتی یا زیبایی و تکامل یا انحطاط به ملاک های خصوصی و متغیری که از مقتضیات اجتماعی شخص داور زاده می شوند، بستگی دارد و از این رو عینی و قاطع و بی چون و چرا نیست. به بیان دیگر هر جامعه یا حتی هر گروه اجتماعی پای بند ارزش هایی است و موافق آن ارزش ها، درباره اشیاء و امور داوری می کند. بسیاری از اقوام نامتمدن مانند سرخ پوستان بلک فوت (Blackfoot) دزدیدن اموال بیگانگان را کاری نیک می انگارند و بسیاری از محرومان ستمدیده ربودن اموال بیدادگران را «دزدی» و «بد» نمی شمارند، در صورتی که صاحبان امتیازات اجتماعی معمولاً هیچ یک از این دو نظر را نمی پذیرند.^۳

به طور خلاصه منکران تکامل اجتماعی ادعا می کنند که چون جامعه ها هدف ها و ملاک های مشترک مشخصی ندارند، سنجش پوش های تاریخی و تعیین تکامل و انحطاط میسر نیست.

در برابر خرده گیری های منکران تکامل اجتماعی باید گفت که اولاً جامعه های گوناگون دارای هدف های عمومی مشخص قابل سنجشی هستند، و ثانیاً ملاک های

1. R. G. Tugwell: *The Industrial Discipline and the Governmental Arts*, New York, 1933.

2. A. Lief: *The Social and Economic Views of Mr. Justice Brandeis*, New York, 1930.

3. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, P.723.

مشترکی نیز برای تعیین تکامل یا انحطاط پویش‌های تاریخی وجود دارند.

۱. هدف‌های مشترک جامعه‌ها: جامعه‌ها دارای هدف‌های مشترکی هستند، و

چنان‌که منکران تکامل اجتماعی می‌گویند، ممکن است که این هدف‌ها بسیار کلی و انتزاعی باشند. ولی مفهوم انتزاعی کلی بر خلاف ادعای تاریک اندیشانی چون کارل فدرن (Karl Federn)^۱، ضرورتاً بی‌معنی و غیرقابل محاسبه نیست. چون هدف انتزاعی مصادیق و معانی فراوانی را در برمی‌گیرد، اندازه‌گیری آن و سنجش درجه تقرب به آن دشوار است. با این وصف چنین اندازه‌گیری و سنجشی محال نیست، و کار علم است که چنین مفاهیمی را بشناسد و بسنجد.

انقلابیان فرانسه «آزادی و برابری و برادری» را هدف تکامل اجتماعی می‌شمردند. فیلسوفان سودگرای (utilitarianist) سده هیجدهم انگلیس می‌گفتند که هدف تکامل اجتماعی، تأمین «بزرگ‌ترین سعادت برای بیش‌ترین عده» است. هوب‌هاوس (Hobhouse)^۲ «همکاری اجتماعی واقعی» را هدف عمومی انسان می‌دانست،^۳ و محققان دیگر به تفاوت، آسایش خاطر و مجال فراغت و برخی دیگر از عوامل رفاه را ملاک می‌شمارند.^۴ بی‌گمان این مفاهیم همه انتزاعی و نامعین هستند. اما وظیفه عالم جامعه است که این مفاهیم را در زمینه حوادث واقعی جامعه دنبال کند و مراحل و مدارج آن‌ها را دریابد. مفاهیمی انتزاعی چون تکامل تولید و سعادت انسانی با آن‌که کلی و مبهم هستند و به آسانی بر واقعیت‌ها منطبق نمی‌شوند، باز چراغ‌های راهنمایی شمرده می‌شوند که برای قضاوت و عمل اجتماعی ما ارزش فراوان دارند.

مسئله فراموش نباید کرد که هدف‌های کلی انسانی مانند بسط تسلط انسان بر طبیعت و فزونی آسایش انسانی و گسترش امکانات انسان، در همه جامعه‌ها و نظام‌های اجتماعی به طرق یکسان تحقق نمی‌پذیرند. و از این جهت در هر مورد باید اوضاع زمانی و مکانی را به حساب آورد. آنچه در یک جامعه به صورت معینی ظاهر شده است، لزوماً در جامعه‌های دیگر به همان صورت ظاهر نمی‌شود. و آنچه در یک نظام اجتماعی عاملی تکاملی است، چه بسا که در نظام اجتماعی دیگر عاملی انحطاطی است، چنان‌که به کار واداشتن کودکان در یک جامعه صنعتی و یک قبیله پس‌مانده معنی و ارزش یگانه‌ای ندارد. در جامعه پیشرفته صنعتی کار کودکان نه لازم است و نه مجاز، در صورتی که قبیله

1. K. Federn: *The Materialist Conception of History*, London, 1939, PP. 204-206.

2. L. T. Hobhouse: *Social Evolution and Political Theory*, New York, 1911, PP. 152-153.

3. H. Hart: *The Technique of Social Progress*, New York, 1931, Ch. 4.

به کار همه اعضای خود و از آن جمله، کودکان نیازمند است و به حکم ضرورت، کار کودکان را تجویز می‌کند. پس برای تعیین تکامل هر جامعه باید به مقتضیات خاص آن توجه داشت و هر یک از مراحل آن را نسبت به سایر مرحله‌های خود آن سنجید و مورد داوری قرار داد.

۲. «بالا» و «پایین» رفتن وضع موجود: اگر تکامل را بالا رفتن از وضع موجود، و انحطاط را پایین رفتن از وضع موجود بدانیم، لازم می‌آید که وضع موجود دارای «بالا» و «پایین» باشد. پس باید دید که آیا برای تعیین «بالا» و «پایین» ملاکی هست یا نه.

در پاسخ باید بگوییم که چنین ملاکی موجود است. به این معنی که جامعه کلاً و نیز هر یک از عناصر آن - عهده‌دار کارکرد مشخصی است، و بنابراین هرگاه کارکرد جامعه یا کارکرد یکی از عناصر آن با دقت یا سهولت بیشتری انجام شود، به حق می‌توان به تکامل جامعه یا ترقی آن عنصر اجتماعی معتقد شد، و چنین اعتقادی ناشی از عوامل ذهنی و اغراض خصوصی نخواهد بود. مثلاً کارکرد هر ابزاری همانا رفع بعضی از نیازهای گوناگون انسانی است، و چون ابزارها به اعتبار ملاک‌های عینی، همواره با دقت و سهولت بیشتری کارکرد خود را انجام داده‌اند، باید پذیرفت که ابزارسازی از دوره پارینه سنگی تاکنون در راه تکامل بوده است.

تشخیص چونی و چندی کارکردهای همه جامعه یا برخی از عناصر آن به سادگی میسر نیست. با این همه کثیری از عالمان بزرگ جامعه در این راه سخت پیش رفته و توانسته‌اند نه تنها بهبود کارکرد بسیاری از عناصر اجتماعی، بلکه ترقی بسا جامعه‌ها و تکامل عمومی جامعه انسانی را دریابند. موافق نظراینان، در تاریخ انسانیت سیر تکاملی اصل است و سیر قهقرائی استثناء. امکان دارد که برخی از عناصر اجتماعی و حتی برخی از جامعه‌ها از پیشرفت باز مانند یا در هم شکنند. باین همه جامعه انسانی کلاً به پیش می‌رود و فقط گاهی دستخوش درنگی موقت که مقدمه جهشی به پیش است، می‌شود. بنابراین بر خلاف نظریه‌های گردگشت اجتماعی و واگشت اجتماعی، جامعه‌ها در راه تکامل‌اند. ولی این تکامل بدان‌سان که تکامل‌گرایان (revolutionists) افراطی یعنی پیروان نظریه ترقی خطی (lineal progress) می‌پنداشتند، پیوسته و ناگسیخته و برکنار از ایست و پسرفت نیست. مسیر تاریخ نه دایره‌ای مسدود است و نه خطی راست و بی شکست. مسیر تاریخ خطی است زیگزاگ یا مارپیچ - خط زیگزاگ در عین شکستگی، محوری استوار دارد که از پایین به بالا امتداد می‌یابد، و مارپیچ با آن که از حلقه‌هایی مشابه تشکیل می‌شود، با نظامی موزون به بالا می‌گراید. از این جاست که

بسیاری از جامعه‌شناسان دم از ترقی زیگزاگ (zigzag progress) و ترقی مارپیچی (spiral progress) و مارپیچ اجتماعی (social spiral) و مارپیچ اجتماعی فرازین (upward social spiral) و دگرگونی اجتماعی مارپیچی (spiral social change) می‌زنند.

حمله‌های ناروایی که در قرن بیستم اشیپنگ‌لرها و اینگ‌ها به تکامل اجتماعی کرده‌اند، حاکی از انحطاطی هستند که در نظام اجتماعی مغرب زمین راه یافته است. در سده هفدهم و سده هیجدهم که نظام سوداگری اروپا رفته رفته نضج می‌گرفت، اکثر محققان اروپایی چون کوندورسه (Condorcet) و هردر (Herder) و کانت، موافق وضع تکاملی جامعه خود، با خوش‌بینی به طبیعت و جامعه می‌نگریستند و دم از تکامل درنگ ناپذیر اجتماعی می‌زدند. اما در قرن بیستم که این نظام راه زوال می‌پوید، وابستگان کهنه‌پرست آن تکامل اجتماعی را مورد تردید قرار می‌دهند.

قرن حاضر قرنی است پر آشوب. در این قرن پویایی تاریخ انسان چنان شدتی یافته است که همه جامعه‌ها حتی جامعه‌های کم پیشرفت و احیاناً بی پیشرفت دستخوش تحولی ژرف و دامنه‌دار شده‌اند. جامعه‌های پس‌مانده که هنوز به دوره تولید ماشینی نرسیده‌اند، ناگهان به پا خاسته‌اند و برآن‌اند که یک شبه ره صد ساله روند و از نظام زمین‌داری به آن سوی نظام سوداگری جهند. جامعه‌های پیش‌رفته هم گرفتار تحولی دیگرند - انتقال از نخستین دور دوره تولید ماشینی به دومین دور.

این تحولات بسیاری از محققان مخصوصاً آنانی را که وابسته نظام اجتماعی فرسوده هستند و چشم دیدن نظامی نو ندارند، گیج و پریشان و نومید و بدبین کرده‌اند. اینان نمی‌توانند از خلال آشفتگی‌های کنونی، شبکه منظم تاریخ را ببینند و در میان هرج و مرج، نظام تکاملی جامعه را دریابند. حال اینان به حال کودکانی می‌ماند که جریان برچیده شدن یک سیرک را تماشا می‌کنند: سیرک مطابق نقشه و نظم در محلی برچیده می‌شود تا به محل دیگری انتقال یابد و کار پرشور خود را دنبال کند. اما در نظر کودکان نزدیک بین، فروافتادن تیرها و تناب‌ها و چادرها و آمد و رفت انسان‌ها و چارپایان معنایی جز انحلال و پایان کار سیرک ندارند.

در عصر حاضر واژه تکامل زبانزد اهل علم است. دانشمندان باور دارند که نوع انسان بر اثر تکامل جان‌داران دیگر پدید آمده است، و جامعه‌های انسانی همواره تکامل کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند. مردم ساده متعارف نیز معمولاً بی آن‌که با مبحث علمی تکامل آشنا باشند، نتایج عینی تکامل را در زندگی فردی و جمعی خود استباط می‌کنند. با

این همه، کسانی که بر اثر فرو ریختن نظام‌های اجتماعی کهن، غبار در چشم دارند و درست نمی‌بینند، انحطاط نظام‌های اجتماعی خود را تعمیم می‌دهند و تمام تاریخ جامعه و سیر انسان را از پیشرفت یا بهبود برکنار می‌دانند و مانند فون‌ویزه (Von Wiese) که در «سومین کنگره جهانی جامعه‌شناسی» (آمستردام، اوت ۱۹۵۶) فرصت سخن‌رانی یافت،^۱ با اطمینان از قبول حقایق تکاملی تاریخ خودداری می‌ورزند.

II. تبیین تکامل اجتماعی

جامعه همانند هر یک از اجزاء خود، کارکرد یا وظیفه‌ای اساسی دارد، و آن تأمین آسایش انسانی است. به شهادت تاریخ، آسایش انسانی اساساً به دو امکان - امکان رفع موانع زنده ماندن و امکان تحقق خواست‌های مشترک انسان‌ها - بستگی دارد، و بدیهی است که این دو امکان بدون تسخیر طبیعت دست نمی‌دهد، و تسخیر طبیعت نیز هنگامی امکان می‌یابد که روابط اجتماعی شایسته‌ای میان انسان‌ها برقرار شوند.

جامعه چون دستخوش ناسازگاری گردد، از کارکرد خود باز می‌ماند. ولی اگر خود را بازسازد و از نو سازگاری یابد، قادر به تعهد کارکرد خود می‌شود. از آن‌جا که ناسازگاری جامعه زاده دگرگون شدن برخی از عناصر زندگی اجتماعی و ثابت ماندن عناصر دیگر است، و از آن‌جا که باز یافتن سازگاری یا بازسازی جامعه موجب دگرگون شدن عناصر ثابت - مانده می‌شود، ضرورتاً سازگاری بازیافته یا نوجامعه با سازگاری از میان رفته یا کهنه تفاوت می‌یابد، و از این رو کیفیت کارکرد جامعه نیز در طی مراحل تاریخ جامعه تغییر می‌پذیرد. به عبارت دیگر نظام‌های اجتماعی متوالی‌ای که هر یک به نسبت معینی از عهده تأمین سعادت انسان برمی‌آیند، در عرصه تاریخ ظهور می‌کنند. حال این پرسش پیش می‌آید که آیا هر نظام اجتماعی بیش از نظام اجتماعی پیش از خود از عهده تأمین آسایش انسانی برمی‌آید یا کمتر از آن.

در فصل گذشته دیدیم که بر اثر فزونی تجارب نسل‌ها و انباشتگی دائم فرهنگ، پیوسته ابزارسازی آسان‌تر و نتیجه بخش‌تر می‌شود و به برکت آن، نیروهای تولیدی جامعه گسترش می‌یابند و لزوماً با روابط تولید جامعه ناسازگار می‌شوند. آنگاه انقلاب اجتماعی در می‌گیرد، و بر اثر آن، ساخت اقتصادی پیشین با روستاخت خود فرو می‌ریزد

1. L. Von Wiess: *The Transactions of the Third World Congress of Sociology*, New York, Vol. 1, 1956, p. 2.

و ساخت اقتصادی نوی فرا می‌آید و روساخت نوی با خود می‌آورد. پس نظام ناسازگار فرسوده از میانه برمی‌خیزد و نظامی «نوسازگار» (readjusted) که به مراتب کارآمدتر از نظام پیشین است، به بار می‌آید و در نتیجه آن، جامعه برای تعهد وظیفه یا کارکرد خود که همانا ایمن کردن زندگی و خرسند گردانیدن خواست‌های انسانی است، تواناتر و آماده‌تر می‌شود.

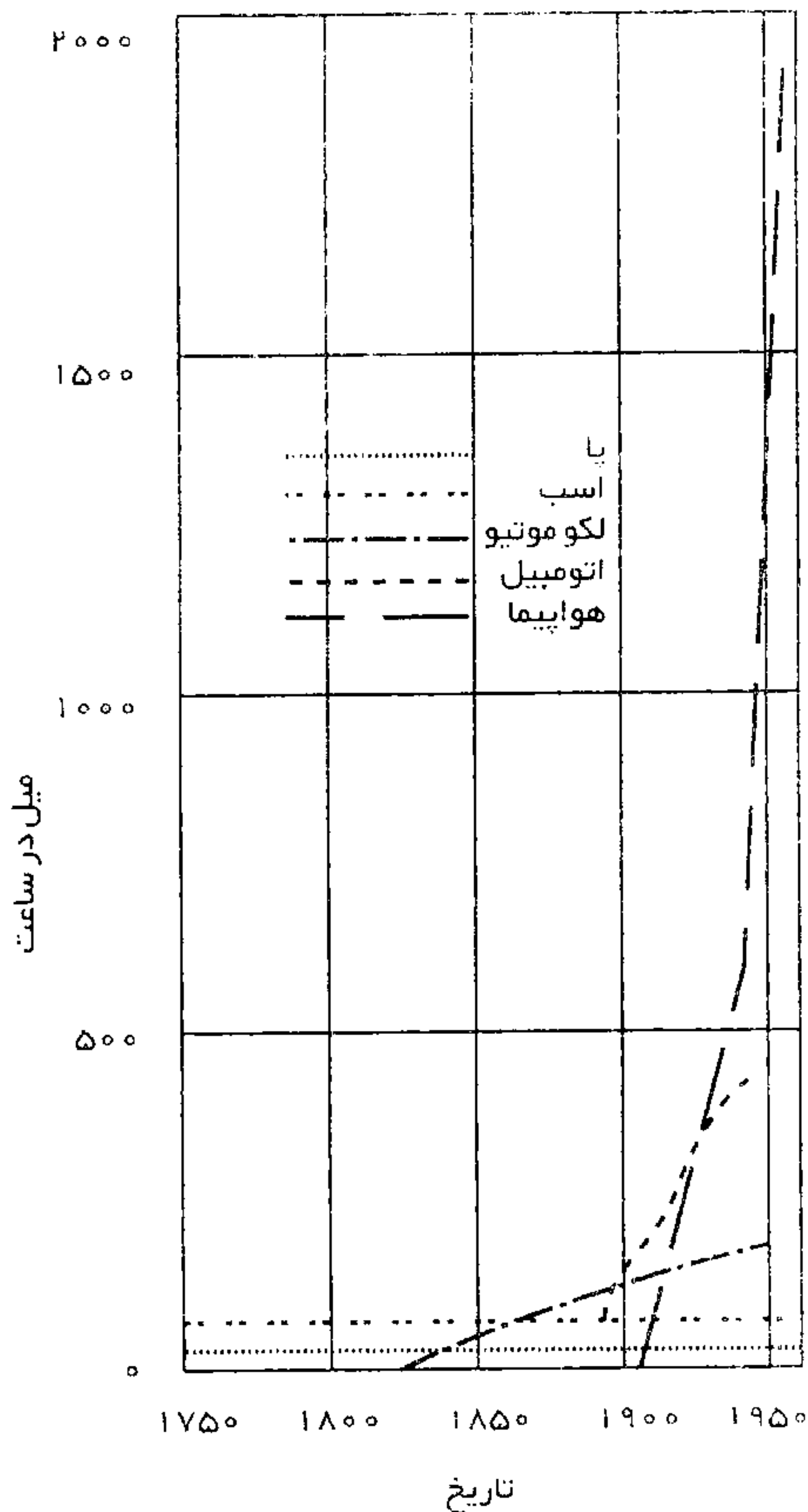
در این صورت باید گفت که جامعه‌های بزرگ تاریخی در سیر خویش کمراراً سازگاری خود را از دست می‌دهند و سپس با تلاش خود، ناسازگاری را از میان برمی‌دارند و بر سازگاری نوی که پایه و مایه‌ای والاتر دارد، دست می‌یابند، و به زبان دیگر، به علت ناسازگاری یا تضاد درونی خود و با حل آن ناسازگاری یا تضاد، پیوسته راه تکامل می‌سپارند، و این جریان همواره با سرعتی تصاعدی پیش می‌رود و تا زمانی که جامعه انسانی باقی باشد، ادامه خواهد یافت.

بر روی هم اکتشافات علوم اجتماعی کنونی از یک سو تکامل هر یک از جامعه‌های بزرگ تاریخی، و از سوی دیگر تکامل عمومی نوع انسان و تکامل هر یک از عناصر حیاتی فرهنگ انسانی را به اثبات می‌رسانند. چنان‌که دیده‌ایم، در فصل‌های گذشته کتاب حاضر، در ضمن بیان حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی موضوع تکامل اجتماعی کمراراً به میان آمد، و بهبود کارکرد هر حوزه‌ای تأیید شد. مثلاً تکامل نیروی ماشین، مکانیزه شدن روزافزون کشاورزی، تکامل اندیشه به موازات تکامل ماشین، دراز شدن عمر، کاهش مرگ، بهبود روابط خانوادگی، بسط زندگی شهری و تمدن، سیر تکامل نظام‌های اجتماعی و اقتصادی، گسترش و پرمایگی و انباشتگی دم‌افزون فرهنگ، تکامل جبری نظام صنعتی کنونی و ظهور مسلم نظامی انسانی‌تر.

تکامل اجتماعی که از دوران یخبندان زمین به این سو، جای‌گزین تکامل طبیعی انسان شد و جلوه بارز آن تکامل ابزارسازی است، در جامعه‌های ابتدائی بسیار کند بود، چنان‌که نزدیک نیم میلیون سال طول کشید تا تغییر مهمی در ابزارهای سنگی ابتدائی روی داد. اما پس از دوره پارینه سنگی، تکامل ابزارسازی سرعت گرفت. در دوره میانه سنگی از استعمال سنگ کاست و بر شماره ابزارهای استخوانی و عاجی افزود و فرهنگی شبیه فرهنگ اسکیموهای قرن نوزدهم به وجود آمد. در حدود هشت هزار سال پیش دوره نو سنگی یا به قول گوردون چایلد (Gordon Childe) انقلاب نو سنگی (neolithic revolution) آغاز شد، و ابزارهای سنگی تراشیده به سرعت جای ابزارهای خشن پیشین را گرفتند، و فرهنگی همانند فرهنگ سرخ‌پوستان آمریکا که

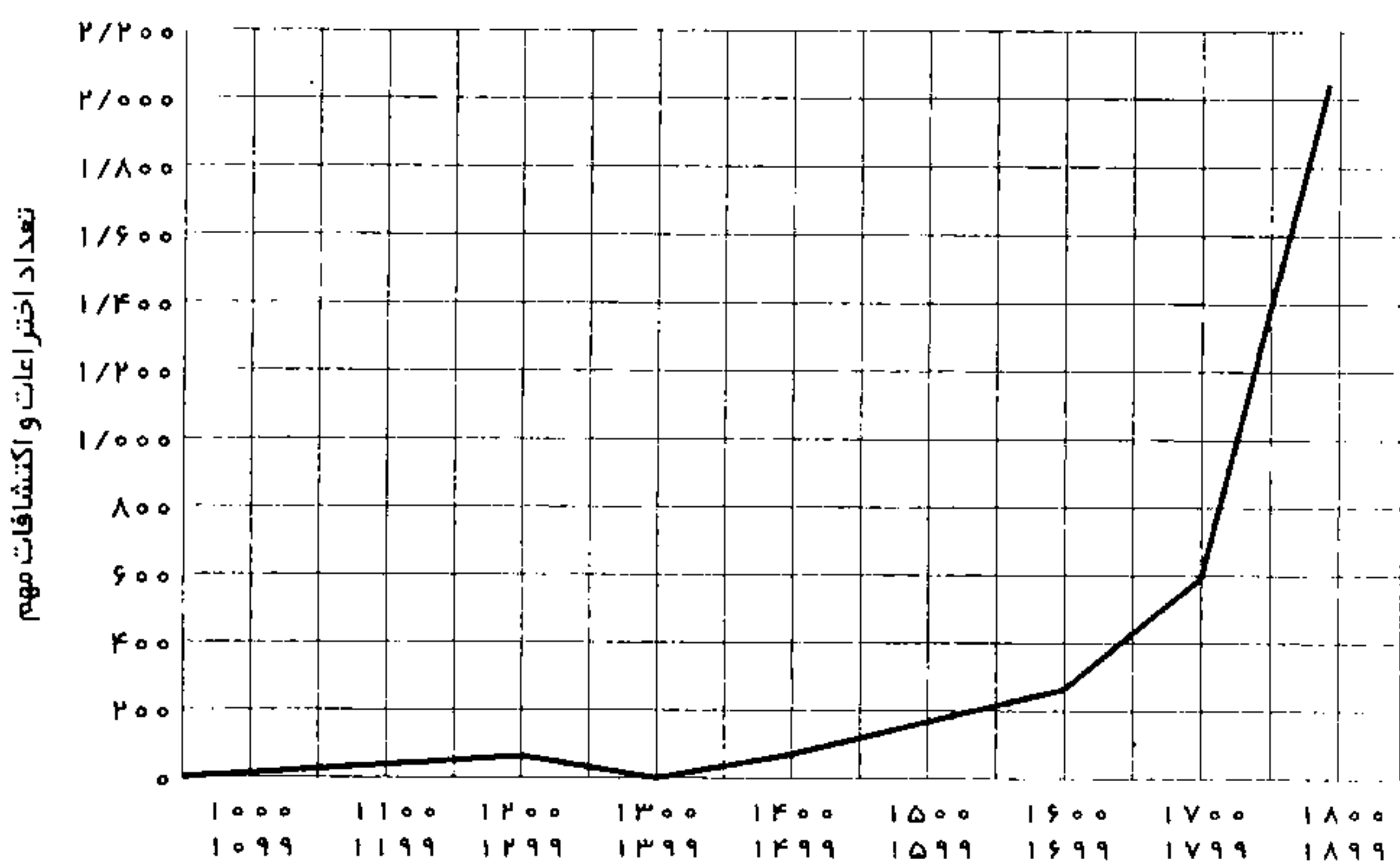
دامداری و کشت کاری می‌دانند، رواج یافت. سپس دور فلز فرا آمد و دومین انقلاب

پیکر ۸۹. افزایش در بکارگیری وسایل مسافرت



یعنی انقلاب مدنی یا انقلاب شهری (urban revolution) روی داد، و سخت بردامنه نوآوری فرهنگی افزود.^۱ یک نوآوری بزرگ در آغاز دوره پارینه سنگی به زمانی برابر صدها هزار سال نیازمند بود، ولی در اواخر دوره پارینه سنگی به ده‌ها هزار سال و در دوره نوسنگی به چند هزار سال احتیاج داشت، و در عصر حاضر فقط به چند یا حتی یک سال نیازمند است.

پیکر ۹۰. افزایش نوآوری از ۱۰۰۰ ق.م. تا ۱۹۰۰ ب.م.



همراه با تکامل ابزارسازی، اندیشه انسانی نیز پیوسته بارورتر می‌گردد و براکتشافات و اختراعات می‌افزاید. فرهنگ جامعه در جریان زندگی و تجربه اندوختی نسل‌ها انباشته‌تر می‌شود. و از این‌رو هر نسلی نسبت به نسل پیش از خود، از انباشتگی فرهنگی بیشتری بهره می‌برد، بر شالوده فرهنگی پرمایه‌تری دست می‌یابد و به مدد عناصر فرهنگی فراوان خود، بیش از پیش به نوآوری می‌پردازد. اگر جامعه‌ای که دارای ۱۰،۰۰۰ عنصر فرهنگی است بتواند در زمانی معین محرک یک نوآوری شود، جامعه‌ای که ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ عنصر دارد، در صورتی که سرعت تحولاتش از جامعه اولی بیش‌تر

1. V. Gordon Childe: *Man Makes Himself*, London, 1936, Chs. V-VII.

نباشد، در همان مدت دارای ۱۰۰۰ نوآوری خواهد شد. از این جاست که هر چه از عمر انسان می‌گذرد، نوآفرینی و نوآیینی امکان بیشتری می‌یابد. در نخستین سده‌های هزاره پیشین اکتشاف و اختراع نمودهایی نادر بودند و مطابق اسنادی که در دست داریم، حتی به ده نمی‌رسیدند. اما در قرن گذشته بیش از دو هزار اختراع و اکتشاف بزرگ صورت گرفتند.^۱

در سده بیستم جامعه‌های صنعتی آنی از نوآوری باز نمی‌ایستند، و دامنه اکتشاف و اختراع به جایی رسیده است که در یک جامعه صنعتی برای رفع مه از محوطه فرودگاه‌ها، در ظرف چند روز بیست و پنج شیوه متفاوت ابداع و عرضه شد.^۲ شدت نوخواهی کنونی را می‌توان از این نکته دریافت که بسیاری از مردم با آزمندی روزافزون به اختراعات می‌نگرند و یکی از این آزمندان زبان به شکایت می‌گشاید که چرا تاکنون ۱۵۰۰ ابداع که به نظر او برای انسان ضرورت دارند، تحقق پذیرفته‌اند!^۳

پیکر ۹۱. اختراعات ایالات متحد آمریکا از ۱۸۶۰ تا ۱۹۵۵

شماره متوسط اختراعات در هر سال	دوره
۴۰۰۰۰	۱۹۵۰ - ۱۹۰۰
۳۱۰۰۰	۱۹۴۰ - ۱۹۳۹
۴۴۰۰۰	۱۹۳۰ - ۱۹۲۹
۴۲۰۰۰	۱۹۲۰ - ۱۹۱۹
۳۸۰۰۰	۱۹۱۰ - ۱۹۰۹
۳۱۰۰۰	۱۹۰۰ - ۱۸۹۹
۲۲۰۰۰	۱۸۹۰ - ۱۸۸۹
۲۰۰۰۰	۱۸۸۰ - ۱۸۷۹
۱۳۰۰۰	۱۸۷۰ - ۱۸۶۹
۷۰۰۰	۱۸۶۰ - ۱۸۵۹

لووی (Lowie) افزایش سرسام آور نوآوری‌ها را با تمثیلی بیان کرده است: اگر

۱. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۶۴۵.

2. S. C Gilfillan: «The Prediction of Inventions», *Technological Trends and National Policy*, 1937, p. 22.

3. R. F. Yates: *Fifteen Hundred Needed Inventions*, New York, 1933.

انسانیت را به انسانی صد ساله تشبیه کنیم، باید بگوییم که این انسان مدت هشتاد و پنج سال در کودکیست مانند، و ده سال در دبستان عمر گذاشت، و سپس باخیزی از مراحل دبیرستانی و دانشگاهی گذشت.^۱ اختراعاتی که از ۱۸۶۰ تا ۱۹۵۵ در ایالات متحده آمریکا به ثبت رسیده‌اند،^۲ این خیز عظیم عصر جدید را نمایش می‌دهند (پیکر ۹۱).

نکات کلیدی نیروهای تولیدی انسان را به توانایی‌های عظیمی رسانیده است. انسان با این توانایی‌ها سخت بر طبیعت و نیروهای آن مسلط شده و توانسته است با استفاده از قوانین طبیعی، رودها را بگرداند،^۳ کوه‌ها را ریشه کن کند، باتلاق‌ها را بخشکاند، آب و هوا و برف و باران مصنوعی بیافریند، جنگل برویاند و بیشه‌زارها را از پیش پای خود بردارد. انسان توانسته است با اختراع تیر و بیل و چرخ و خانه و موتور جت و موشک و هزاران چیز دیگر، نیروهای طبیعت را در اختیار خود گیرد و زندگی را بر خود آسان گرداند. انسان توانسته است با شناخت قوانین وراثت و رشد، در طبع خود و جانوران دیگر دخالت ورزد. توانسته است بسیاری از بیماری‌ها را براندازد و بر کیفیت حیات بخش خوردنی‌ها بیفزاید. توانسته است با مداخله در کار تخمدان مرغ‌های نوزاد، آنان را واجد تاج و کاکل و آویزه خروسان کند،^۴ و موش‌ها را با تغییر خوراک آن‌ها، به سهولت فرسوده و پیر گرداند،^۵ و یا با بیوند زدن به غده صنوبری موش نوزاد، آن را به شتاب به مرحله کمال عمر برساند،^۶ در ساختمان بدن خود دست برد، بیماری‌ها را پیش‌گیری یا درمان کند و بر عمر خود بیفزاید. وقتی اهمیت حیاتی تسلط انسان بر طبیعت را درست درمی‌یابیم که تاریخ بیماری طاعون را در نظر آوریم. این بیماری که اکنون تقریباً از میان رفته است، در سال ۱۳۴۸ مسیحی ثلث و بلکه نصف جمعیت انگلیس را به هلاکت رسانید و دو منطقه انگلیس را با همه مردم و سازمان‌های آن‌ها نابود کرد.^۷ در این صورت

1. R. Lowie: *Culture and Ethnology*, New York, 1917, p. 78.

2. U. S. Bureau of the Census: *Historical Statistics of the United States, 1789-1945*.

3. L. V. Domm: «New Experiments on Ovariectomy...», *Journal of Experimental Zoology*, 48, 1927, p. 31.

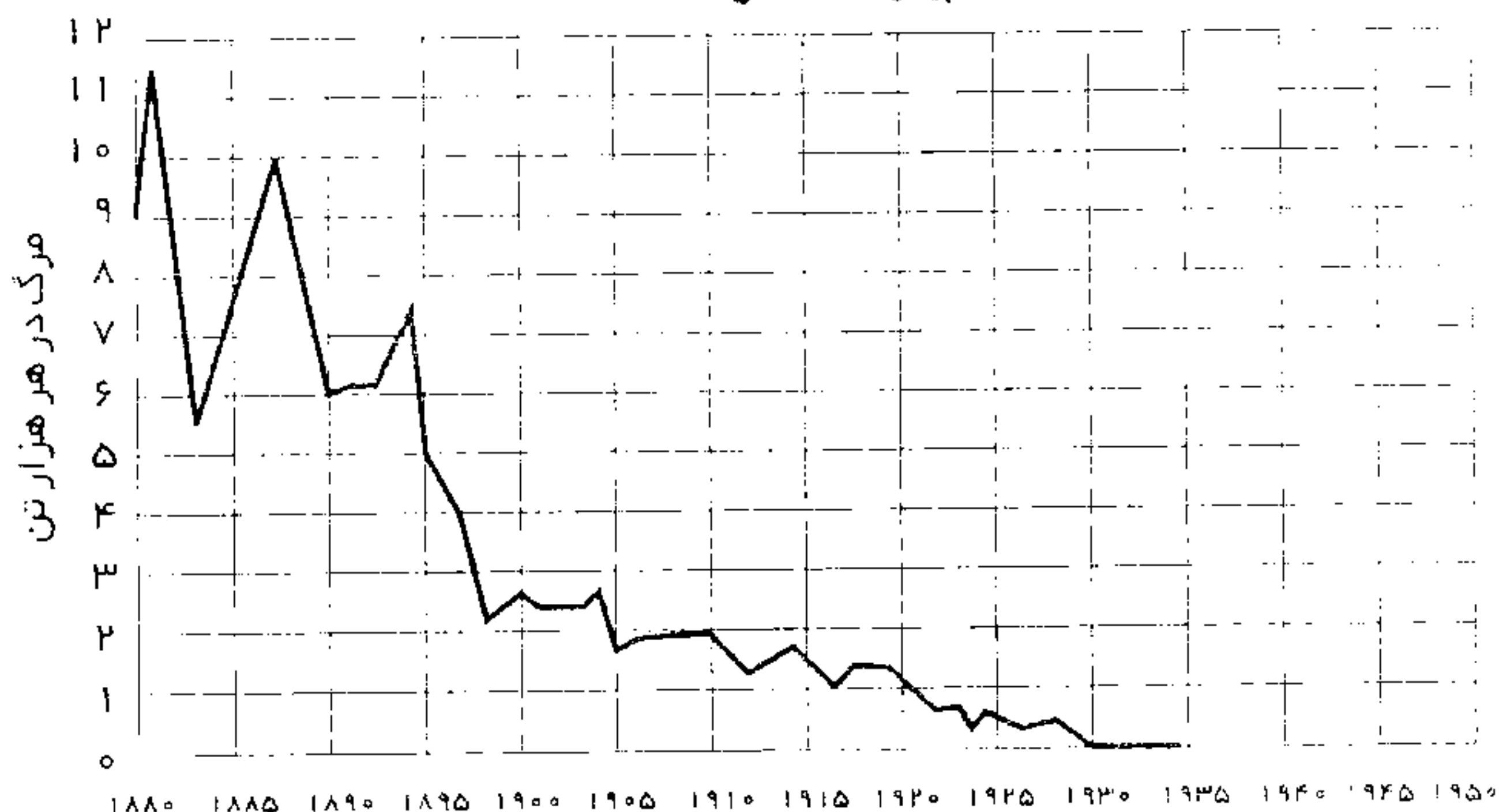
4. A. F. Morgan and H. D. Simms: «Adrenal Atrophy and Senescence...», *Science*, 89, June 16, 1939, pp. 565 - 566.

5. P. E. Smith and E. T. Engle: «Experimental Evidence Regarding the Role of the Anterior Pituitary...», *American Journal of Anatomy*, 40, 1927, p. 159.

6. J. F. K. Hecker: *Epidemics of the Middle Ages*, London, 1844, p. 23.

بی‌گمان بین تسلط انسان بر طبیعت و آسایش انسانی رابطه مستقیمی برقرار است.

پیکر ۹۲. کاهش تلفات خنق



محققى پنجاه کشور را مطابق مقدار بهره‌برداری آنها از نیروهای طبیعت درجه‌بندی کرده و نشان داده است که در سال ۱۹۴۹ در اکثر کشورها، بین بهره‌برداری از نیروهای طبیعت و درآمد سرانه جامعه رابطه مستقیمی وجود داشته است. (پیکر ۹۳).^۱

بهبود فرهنگ مادی یعنی بهبود ابزارسازی و تسلط روزافزون انسانی بر طبیعت هم فرهنگ غیرمادی و ایدئولوژی انسانی را ژرف‌تر و گسترده‌تر کرده و تفکر دقیق انتقادی و عواطف لطیف انسان‌دوستانه را تحقق بیشتری بخشیده است و هم با افزایش تحرک طبقه‌ای و راندن جامعه‌های بسته یا طبقه‌ای به سوی نظامی بازی یا بی‌طبقه، برآوردن نیازها و خواست‌های انسانی را آسان‌تر گردانیده است. از این رو هرچه زمان می‌گذرد، ایدئولوژی‌های طبقه‌ای بیش از پیش تعمیمی انسانی می‌یابند و سازمان‌های اجتماعی از انحصار طبقه بهره‌کش بیرون می‌آیند و با توانایی بیشتری به سود جامعه به کار می‌افتند.

این تحولات سبب می‌شوند که در آینده‌ای نه‌چندان دور، دوره بهره‌کشی انسان از انسان یک‌سره پایان یابد، و نیروهای عظیم طبیعت به سود همه جامعه به کار روند. آنگاه انسان خواهد توانست بیش از پیش جبر طبیعت را درهم شکند و مایه آزادی

1. J. F. Dewhurst & Others: *America's Needs and Resources*, New York, 1955, p. 1099.

گرداند، مخاطرات زندگی را بزداید، زمانی بسیار دراز زنده ماند، شخصیت خود را سخت پرورد، خواست‌های والای انسانی را گسترش دهد و برآورد، فرهنگ گرانمایه یگانه‌ای بیافریند و از نعمت خلاقیت علمی و هنری و فلسفی که تاکنون از آن افرادی استثنایی بوده است، به همه اعضای خود نصیبی وافر ارزانی دارد.

پیکر ۹۳. درجه‌بندی ۵۰ کشور از لحاظ بهره‌برداری سرانه از نیروهای طبیعی و درآمد

کشور	نیروهای طبیعی	درآمد	کشور	نیروهای طبیعی	درآمد
ایالات متحد آمریکا	۱	۱	اسرائیل	۲۶	۱۵
کانادا	۲	۲	مکزیک	۲۷	۳۵
انگلیس	۳	۵	اوروگه	۲۸	۱۹
نروژ	۴	۹	ایتالیا	۲۹	۲۶
بلژیک	۵	۱۰	کوبا	۳۰	۲۲
ایسلند	۶	۱۳	یوگوسلاوی	۳۱	۳۰
استرالیا	۷	۸	پاناما	۳۲	۲۹
سوئد	۸	۶	کولوم بیا	۳۳	۳۱
چکوسلواکی	۹	۱۶	ترکیه	۳۴	۳۳
آلمان غربی	۱۰	۲۰	پرتغال	۳۵	۲۵
نیوزیلند	۱۱	۳	کوستاریکا	۳۶	۳۴
فرانسه	۱۲	۱۲	یونان	۳۷	۳۲
لهستان	۱۳	۲۱	برزیل	۳۸	۳۶
سوئیس	۱۴	۴	عراق	۳۹	۴۰
آفریقای جنوبی	۱۵	۲۴	هون دوراس	۴۰	۴۲
هلند	۱۶	۱۱	اکواتور	۴۱	۴۷
دانمارک	۱۷	۷	مصر	۴۲	۳۹
اتریش	۱۸	۲۷	هند	۴۳	۴۴
فنلاند	۱۹	۱۷	سیلان	۴۴	۴۳
ایرلند	۲۰	۱۴	نیکاراگوا	۴۵	۴۱
مجارستان	۲۱	۲۳	بولی‌وی	۴۶	۴۵
شیلی	۲۲	۲۸	پاکستان	۴۷	۴۶
ژاپون	۲۳	۳۸	اندونزی	۴۸	۵۰
آرژانتین	۲۴	۱۸	برمه	۴۹	۴۹
رودزیای جنوبی	۲۵	۳۷	هاییتی	۵۰	۴۸

III. رهبری تکامل اجتماعی

چنان‌که دیده‌ایم، آسایش و خوشی انسانی با آن‌که نمودهایی ذهنی هستند، به برکت نمودهایی عینی به‌بار می‌آیند، و همچنان‌که نمودهای عینی زندگی راه کمال می‌سپارند، آسایش و خوشی انسانی نیز شدت می‌گیرند. نمودهای دوگانه در سراسر تاریخ انسان کمابیش به موازات یک‌دیگر تکامل یافته‌اند، و همواره بر سرعت تکامل آن‌ها افزوده شده است، چندان‌که در قرن حاضر زندگی انسانی سیمای درخشان کاملاً نوری به خود گرفته است.

با این همه هنوز نقص‌های بزرگی در زندگی انسان راه دارند. هنوز انسان به حد کفایت بر طبیعت و جامعه مسلط نیست. هنوز نمیتواند درست بر آب و هوا و باد و برف و باران چیرگی ورزد، بیماری‌هایی چون سرطان را براندازد، در ساختمان جنین انسانی مداخله کند و بدن خود را با دگرگونی‌های مطلوبی که مورد نظر ژرف اندیشانی چون ولز (H. G. Wells) و برناردشو (Bernard Shaw) بوده است، پرمایه سازد. هنوز انسان نمی‌تواند روابط اجتماعی را به صورتی انسانی در آورد، از کوتاه بینی و تعصب و سودجویی خصوصی برهد، بهره‌کشی انسان از انسان را پایان بخشد و ناداری و نادانی و بی‌دادگری و جنگ را بزدايد، هنوز انسان نمی‌تواند مسئله خوراک و مسکن و ایمنی فردی و جمعی را حل کند و باخاطری آسوده به مسائلی والاتر چون کشف حقیقت و خلق زیبایی و ترویج نیکی پردازد و پا به آستانه جهان شگرفی گذارد که ایوان یفره‌موف (Ivan Yevremov)، نویسنده دورنگر شوروی در کتاب اعجاب‌آور خود،¹ وصفش کرده است.

تکامل یک میلیون ساله انسانی در قبال تکاملی که مورد نظر انسان معاصر است، ناچیز است، و از این رو انسان برای نیل به خواست‌های بزرگ خود باید در راه تکامل اجتماعی، تن به کوشش‌هایی قهرمانی دهد. اگر در دنیای آهسته-پوی گذشته فقط افراد استثنائی معدودی باخواست و آگاهی در تغییر نظام اجتماعی می‌کوشیدند و تاریخ - آفرین می‌شدند، دنیای تند-آهنگ کنونی ایجاب می‌کند که همه مردم با عمد و وقوف پا در میدان تاریخ-آفرینی گذارند و با تلاشی انقلابی، جامعه را در تکامل خود شتاب دهند. اگر همه مردم زمام تکامل اجتماعی را به دست نگیرند، نه تنها جامعه با سرعت دلخواه انسان تکامل نخواهد یافت، بلکه ایستادگی لجوجانه سودجویان دربرابر

1. I. Yeveremov: *Andromeda: A Space-Age Tale*, Transl. G. Hanna, Moscow, [n.d.].

تحولات جبری، تضادهای گوناگونی در عرصه زندگی اجتماعی به وجود خواهد آورد و جامعه را به کام مصیبت‌های بزرگی چون بحران اقتصادی و تنگ‌دستی و روان - بیماری و تباه‌کاری و آشوب و خودکامگی و خودریزی خواهد افکند.

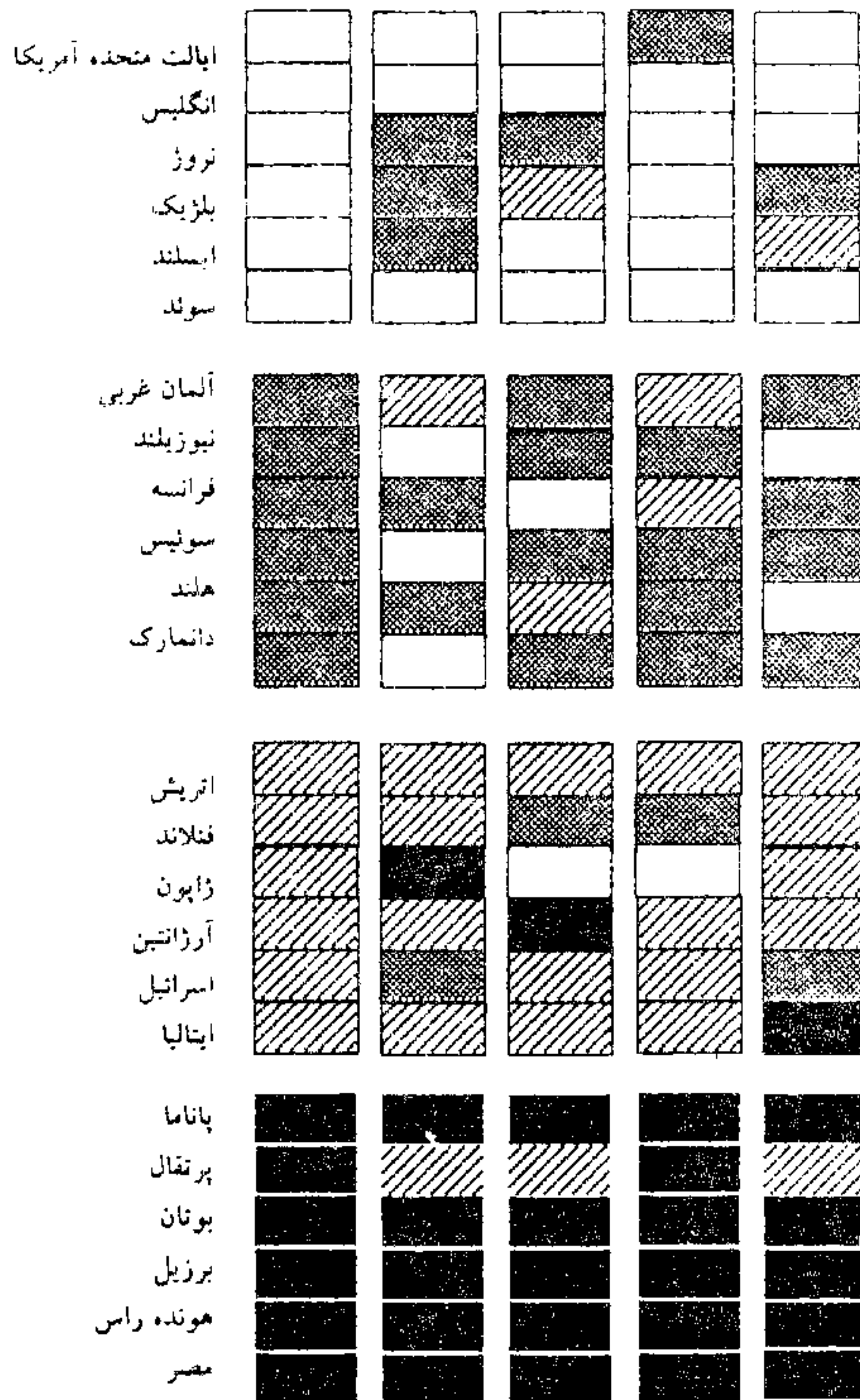
کسانی که مفهوم روابط متقابل اجتماعی را درست در نمی‌یابند، گمان می‌برند که جامعه سراسر از دست‌یاز انسان بیرون است. با آن‌که هر جامعه‌ای کلی است واحد و جبراً با همه اعضای خود در راهی پرهیزناپذیر پیش می‌رود، اعضای جامعه موجوداتی منفعل نیستند و می‌توانند در سیر جامعه خود مؤثر افتند. جامعه با پویایی خود، افراد را در جهت معینی می‌راند. ولی افراد که عناصر سازنده جامعه‌اند، می‌توانند در راه مقرر به تندی یا به کندی گرایند و به این ترتیب قهراً در حرکت جامعه تأثیر کنند. قبول جبرگرایی تاریخی (historical determinism) با قبول فعالیت و تأثیر انسان در جامعه منافاتی ندارد.

انسان همچنان که با شناخت قوانین یا ضرورت‌های طبیعی، نیروهای طبیعی را مهار می‌کند و طبیعت را به خواست خود می‌گرداند، می‌تواند با شناخت قوانین یا ضرورت‌های تاریخی در تغییرات تکاملی جامعه تأثیر گذارد - لزوم شناخت قوانین تکاملی جامعه از این جاست. کسانی که راه تکاملی جامعه خود را می‌شناسند و با شوق و خواست پا بر آن می‌نهند، خود به خود تندتر و چابک‌تر از آنانی که نادانسته و ناخواسته و تنها به حکم جبر جامعه، رانده می‌شوند، پیش می‌تازند و با پیش‌تازی خود، تکامل جامعه را تسریع می‌کنند - لزوم بیداری و بینش اجتماعی از این جاست.

ایدئولوژی هر کس در فعالیت‌های او مؤثر است. جانوران پست‌تر از انسان فقط به تحریک عوامل عینی محیط خود به تکاپو می‌پردازند، ولی انسان هم از عوامل عینی و هم از عوامل غیرعینی متأثر می‌شود. ایدئولوژی عاملی است غیرعینی که در بسا موارد مانند عوامل عینی محرک فعالیت‌های انسانی می‌شود. از این رو روشن‌فکرانی که ایدئولوژی ترقی خواهانه‌ای دارند، به جای آن‌که ندانسته دنباله‌رو پویش‌های تاریخ باشند، پیشاپیش آن پویش‌ها به حرکت در می‌آیند و رهبری را جای‌گزین دنباله‌روی می‌کنند.

ایدئولوژی هر کس زاده محیط اجتماعی مخصوصاً پایگاه طبقه‌ای اوست. ولی روشن‌فکری که به نیروی دانش علمی مجهز باشد، می‌تواند خود را بر پویش‌های تکاملی جامعه انطباق دهد. چنان‌که می‌دانیم، علم ذاتاً پیش‌بین و دوراندیش و آینده‌نگر است، و دانشمند به حکم دانش خود، با نتایج جبری وضع حال یعنی با وقایع حتمی آینده سروکار دارد و چه بسا از آینده بالقوه نیز مانند حال بالفعل متأثر می‌شود. بنابراین

پیگر ۹۴، درجه تکامل ۲۴ جامعه



طول عمر عهدنامه آموزش و پرورش در آمد نیروهای طبیعی

روشن فکری که صادفانه با بینش ژرف علمی به جامعه بنگرد، می تواند به نیروی وضع جبری آینده، تا اندازه ای جبر موجود را خنثی کند و در نتیجه از پایگاه طبقه ای خود فراتر رود، از مصالح نزدیک خود در گذرد، ایدئولوژی مترقی عصر خود را بپذیرد، موافق پوش های تکاملی جامعه عمل کند و با مداخله خود، بر سرعت تکامل اجتماعی بیفزاید.

بی گمان مداخله فرد در پوش های اجتماعی، امری نامشروط نیست. هواداران

فردگرایی که دم از آزادی اراده فرد می‌زنند و مانند پی‌یر وان‌دریه (Pierre Vendryès)^۱، ضرورت تاریخی را انکار می‌کنند، سخت برخفا هستند. اینان اصرار می‌ورزند که فرد یا دست کم، برخی از افراد قهرمان آسای استثنائی را دارای نیرویی برکنار از زمان و مکان بدانند و به قهرمان‌پرستی بگرایند. اما فرد - هر که باشد - دستخوش قیود و محدودیت‌های اجتماعی است و امکان آن ندارد که یک‌سره از مقتضیات جامعه خود برکنار رود. اگر مقتضیات اجتماعی ایجاب نکنند، نه قهرمانی به بار می‌آید و نه کسی نابغه می‌گردد. هیچ فردی حتی رهبری خودکامه، نمی‌تواند امکانات بالفعل و بالقوه جامعه خود را نادیده گیرد و بدون همداستانی جامعه یا حداقل، بدون همراهی برخی از پویش‌های اجتماعی و بدون اتکاء به بعضی از گروه‌های اجتماعی، در جامعه نفوذ کند. فرهدریک دوم، امپراطور مقتدر پروس، چون از مقتضیات تاریخی انحراف جست، درهم شکست: فرهدریک دوم در عصری که قدرت کلیسا در تاروپود جامعه‌ها ریشه دوانیده بود، به دشمنی دستگاه پاپ برخاست و سرنگون شد. در ۱۹۲۸ هربرت هوور (Herbert Hoover) از طرف حزب جمهوری‌خواه ایالات متحد آمریکا نامزد ریاست جمهوری شد و با رأی فراوان بر نامزد حزب دموکرات غلبه کرد. ولی در بحران اقتصادی‌ای که در گرفت همین مرد با وجود لیاقت فوق‌العاده خود، نتوانست کاری از پیش برد و از این رو در انتخابات ۱۹۳۲، از فرانکلین روزولت (Franklin Roosevelt) شکست خورد.

همه کسانی که سالم به این جهان می‌آیند، برای هزاران نوع تکاپوی ذهنی و عینی آمادگی دارند. ولی هر یک مطابق پایگاه اجتماعی خود، به فعالیت‌های معینی کشانیده می‌شوند. از تاریخ تکامل طبیعی انسان برمی‌آید که ساختمان بدنی انسان از دوران یخبندان تاکنون تغییر قابل توجهی نکرده است. مغز انسان کنونی و مغز انسان کرومانیون (Cro-Magnon) یکسان‌اند، و از لحاظ ساختمانی، بین سوئدی‌ان و ایرانیان تفاوتی نیست. تفاوت انسان کرومانیون و انسان کنونی همانند تفاوت ایرانیان و سوئدی‌ان، زاده محیط‌های اجتماعی متفاوت است. همچنین تفاوت‌های افراد یک واحد اجتماعی اساساً زاده روابط اجتماعی است.

هر انسانی یارای آن دارد که در حدود امکانات تاریخی عصر خود، در جامعه مؤثر افتد، همچنان که هر معلولی می‌تواند علت گردد و خود به خود در علت خود تأثیر گذارد. انسانی که از بیداری و بینش اجتماعی برخوردار باشد، امکانات وسیعی برای دگرگونی

1.P. Vendryès: *De la Probabilité en Histoire*, 1952, p. 285.

جامعه، برای تاریخ - آفرینی می‌یابد. می‌تواند عمیقاً پوش‌های میرنده مرگ‌آور را از پوش‌های نو زندگی گستر باز شناسد و به اقتضای شناخت خود و به الهام نیروهای زنده واقعیت، دستی بردست‌های سازنده فردا بیفزاید و با خواست و آگاهی، جامعه را در راه پرنشیب و فراز تکامل رهبری کند.

نتیجه

۱. نظریه «تکامل اجتماعی» با آن که تکیه گاه نهضت‌های انقلابی و اصلاحی قرن بیستم است، مورد مخالفت کسانی چون پیروان «گردگشت اجتماعی» و «واگشت اجتماعی» قرار گرفته است.
۲. منکران تکامل اجتماعی برآن‌اند که جامعه‌ها دارای هدف‌ها و ملاک‌های مشترک مشخصی نیستند، و از این رو سنجش پویش‌های تاریخی و تعیین تکامل امکان ندارد.
۳. اما در واقع، هم جامعه‌ها دارای هدف‌هایی عمومی و مشخص و قابل سنجش هستند و هم ملاک‌های مشترکی برای تعیین تکامل پویش‌های تاریخی وجود دارند.
۴. ملاک تکامل عمومی انسان افزایش آسایش انسانی است و آسایش انسانی مستلزم ایمن گردیدن زندگی و خرسند شدن خواست‌های مشترک انسانی است.
۵. جامعه‌های بزرگ انسانی در جریان تاریخ خود به وسیله انقلاب‌های اجتماعی همواره سازگاری بیشتری یافته‌اند و کارکردهای خود را که همانا ایمن کردن زندگی و خرسند ساختن خواست‌های انسانی است، با دقت و سهولت بیشتری برعهده گرفته‌اند.
۶. اکتشافات علوم اجتماعی از یک سو تکامل هر یک از جامعه‌های بزرگ تاریخی و از سوی دیگر تکامل عمومی نوع انسان و تکامل هر یک از عناصر حیاتی فرهنگ انسانی را به اثبات رسانیده‌اند.
۷. تکامل اجتماعی، برخلاف نظر هواداران «ترقی خطی»، جهتی راست و بی‌شکست ندارد، بلکه در مسیری زیگزاگ یا مارپیچ سیر می‌کند.
۸. انسان می‌تواند در حدود امکانات تاریخی عصر خود در جامعه مؤثر افتد و با کوشش آگاهانه، بر سرعت تکامل اجتماعی بیفزاید و تاریخ - آفرین گردد.

واژه‌نامه

A

Abnormal	نابه‌هنجار
Abnormality	نابه‌هنجاری
Absolutism	مطلق‌گرایی، مطلق‌آیینی
Absolutist	مطلق‌گرای، مطلق‌آیین
Acceptance	پذیرش
Accommodated	همساز
Accommodated society	جامعهٔ همساز
Accommodation	همسازی
Accommodation group	گروه همسازی
Acculturated	فرهنگ‌پذیر، فرهنگ یافته، فرهیخته
Acculturation	فرهنگ‌پذیری، فرهنگ‌یابی، فرهیختگی
Achieved role	نقش محقق
Achieved status	پایگاه محقق
Act	کنش، فعل
Acting crowd	جماعت فعال
Active crowd	جماعت فعال
Active observation	مشاهده فعال

Adaptation	انطباق
Adapted	منطبق، انطباق یافته
Adjusted	سازگار
Adjusted society	جامعه سازگار
Adjustment	سازگاری
Affection	مهر، علاقه
Aggressive	پرخاش‌گر
Aggressiveness	پرخاش‌گری
Aggression	پرخاش‌گری
Aggression drive	سائقه پرخاش‌گری
Albocracy	سفید - سالاری، حکومت سفیدپوستان
Albocrat	خواهان سفید - سالاری
Analysis	تجزیه، تحلیل، جداگری
Analytic sociology	جامعه‌شناسی تحلیلی
Ancestor cult	پرستش نیاکان، نیاپرستی
Ancestor Worship	نیاپرستی
Ancestor Worshiper	نیاپرست
Anima	جان، همزاد
Animal sociology	جامعه‌شناسی حیوانی
Animism	جان‌گرایی، همزادگرایی، همزاد آیینی
Animist	جان‌گرای، همزادگرای، همزاد آیین
Anomie	بی‌هنجاری
Antagonism	تعارض
Antagonistic cooperation	همکاری تعارض‌آمیز
Anthropologist	مردم‌شناس، انسان‌شناس
Anthropology	مردم‌شناسی، انسان‌شناسی
Anti - communist hysteria	هیستری ضد کمونیسم
Anti - realism	واقع‌ستیزی، ضد‌رالیسم
Anti - realist	واقع‌ستیز، ضد‌رالیست

Anti - self	خود ستیز، ضد خود
Anti - social	جامعه ستیز، ضد جامعه
Application	کاربرد، اعمال
Applied	کاربردی، اعمالی
Applied sociology	جامعه‌شناسی کاربردی، جامعه‌شناسی اعمالی
Arbitration	داوری
Archeologist	باستان شناس
Archeology	باستان شناسی
Area	حوزه
Armed peace	صلح مسلح
Art	هنر
Artist	هنرمند
Artistic cognition	شناخت هنری
Assembled crowd	جماعت همجا
Assembled mass	توده همجا
Assigned role	نقش محول
Assigned status	پایگاه محول
Assimilation	مانند گردی
Association	مؤسسه
Associative interaction	کنش متقابل پیوسته
Attitude	گرایش
Attraction	جذب
Autarch	خود بسنده
Autarchy	خود بسندگی
Autecology	بوم‌شناسی فردی
Autodynamic	خود - پویا، درون - پویا
Autodynamism	خود - پویایی، درون - پویایی
Automaton	خودکار، ماشین خودکار

B

Balance	توازن
Base	شالوده، زیرساخت
Behavior	رفتار
Behavioral sciences	علوم رفتاری
Behaviorism	رفتارگرایی
Behaviorist	رفتارگرایی
Belief	اعتقاد
Biographer	زندگی - نامه‌نویس، بیوگرافی‌نویس
Biography	زندگی - نامه‌نویسی، بیوگرافی
Biological family	خانواده زیستی
Biological sciences	علوم زیستی
Biologism	زیست‌شناسی‌گرایی، زیست‌شناسی پرستی، زیست‌گرایی
Biologist	زیست‌شناس
Biology	زیست‌شناسی
Biometrics	زیست‌سنجی
Bipolar	دو قطبی
Blood group	گروه خونی
Bourgeois	بورژوا، سوداگر
Bourgeois class	طبقه بورژوا، طبقه سوداگر
Bourgeois ideology	ایدئولوژی بورژوا، انگارگان طبقه سوداگر
Bourgeois society	جامعه بورژوا، جامعه سوداگری
Bourgeois system	نظام بورژوا، نظام سوداگری
Bourgeoisie	بورژوازی، طبقه سوداگر
Brachicephalic	گرد - سر
Brachicephaly	گرد - سری
Brain	مغز
Brain washing	مغزشویی

Brain-work	کار مغزی، کار ذهنی، اندیشه - کاری
Brain-worker	کارگر مغزی، کارگر ذهنی، اندیشه - کار، روشن فکر
Bureaucracy	بوروکراسی، دیوان سالاری
Bureaucrat	بوروکرات، دیوان سالار
Business	سوداگری
Business cycle	دور سوداگری
Business depression	بحران سوداگری، کساد سوداگری
Business man	سوداگر
Business prosperity	رونق سوداگری

C

Capacity	استعداد
Capital	سرمایه
Capital investment	سرمایه گذاری، به کار انداختن سرمایه
Capitalism	کاپیتالیسم، سرمایه داری، سرمایه گرایی، سرمایه آیینی
Capitalist	کاپیتالیست، سرمایه دار، سرمایه گرای، سرمایه آیین
Capitalist class	طبقه کاپیتالیست، طبقه سرمایه دار
Capitalist ideology	ایدئولوژی کاپیتالیسم، انگارگان طبقه سرمایه دار
Capitalist society	جامعه کاپیتالیست، جامعه سرمایه دار
Capitalist system	نظام کاپیتالیسم، نظام سرمایه داری
Cartel	کارتل
Case	سرگذشت
Case analysis	سرگذشت کاوی، تحلیل وضع
Case analyst	سرگذشت کاو
Case history	سرگذشت پژوهی تاریخی، مطالعه تاریخی سرگذشت
Case study	سرگذشت پژوهی، مطالعه سرگذشت
Caste	کاست، طبقه منفصل
Caste society	جامعه کاستی، جامعه طبقات منفصل

Caste system	نظام کاستی، نظام طبقه‌ای منفصل
Casual crowd	جماعت تصادفی
Causal	علی، علیتی
Causality	علیت
Cause	علت
Central city	میانین شهر، شهر مرکزی
Centralization	تمرکز
Cephalic index	نمودار جمجمه
Ceremonies	تشریفات
Chain of causes	زنجیر علل
Change	دگرگونی، تغییر
Changing	دگرگونی‌پذیر، متغیر
Changing society	جامعه دگرگونی‌پذیر، جامعه متغیر
Chaos	آشفستگی
Charisma	فره، فر، تفضل
Charismatic leader	رهبر فرمند، رهبر فره‌مند
Chart	نگاره
Chauvinism	خاک پرستی، میهن پرستی تعصب‌آمیز، خاک آیینی
Chauvinist	خاک پرست، میهن پرست متعصب، خاک آیین
Circular effect	تأثیر دورانی
Circular interaction	کنش متقابل دورانی
Circular reaction	واکنش دورانی
Citizen	دولت‌وند، شهروند
City	شهر
Civil	مدنی، شهری
Civilization	تمدن، شهرنشینی
Clan	کلان
Class	طبقه
Class barrier	مانع طبقه‌ای

Class consciousness	آگاهی طبقه‌ای، شعور طبقه‌ای
Class culture	فرهنگ طبقه‌ای
Class differentiation	تفکیک طبقه‌ای
Class ideology	ایدئولوژی طبقه‌ای، انگارگان طبقه‌ای
Class mobility	تحرک طبقه‌ای
Class society	جامعه طبقه‌ای
Class status	پایگاه طبقه‌ای
Class system	نظام طبقه‌ای
Classification	طبقه‌بندی
Classless society	جامعه بی طبقه
Classless system	نظام بی طبقه
Clergy	دین‌یار، روحانی
Climate	اقلیم
Climatologist	اقلیم‌شناس
Climatology	اقلیم‌شناسی
Clique	جرگه
Closed class-system	نظام طبقه‌ای بسته
Closed society	جامعه بسته
Closed system	نظام بسته
Coercive control	تسلط اجباری، کنترل اجباری
Coexistence	همزیستی
Cognition	شناخت
Cohesion	به هم پیوستگی
Cohesive	به هم پیوسته
Cohesiveness	به هم پیوستگی
Cold war	جنگ سرد
Collective	مجتمع، جمعی
Collective behavior	رفتار جمعی
Collective feeling	عاطفه جمعی

Collective ownership	مالکیت جمعی
Collectivity	جمع
Common ownership	مالکیت عمومی
Communal ownership	مالکیت مشترک
Communication	ارتباط
Communism	کمونیسم، مردم‌گرایی، مردم‌داری، مردم‌آیینی
Communist	کمونیست، مردم‌گرای، مردم‌دار، مردم‌آیین
Communist ideology	ایدئولوژی کمونیسم، انگارگان مردم‌گرایی
Communist society	جامعه کمونیست، جامعه مردم‌گرایی، جامعه مردم‌دار
Communist system	نظام کمونیسم، نظام مردم‌گرایی، نظام مردم‌داری
Community	اجتماع
Community of nations	اجتماع ملل
Community study	اجتماع‌شناسی
Comparison	مقایسه
Competition	سبقت‌جویی
Complex	مجموعه، عقده
Compliance	اجابت‌کردن
Composition	ترکیب
Compromise	سازش
Concentration	تراکم
Concentric city	شهر متمرکز
Concentric structure	ساخت متمرکز
Concept	مفهوم
Conception	مفهوم، مفهوم‌آفرینی
Conciliation	توافق
Concurrent variation	تغیر همگام
Conduct	سلوک
Configuration	پیکربندی، هیئت
Conflict	ستیزه، ستیزه‌کاری، کشاکش

Conflict group	گروه هم‌ستیزی
Conform	هم‌نوایی کردن
Conformity	هم‌نوایی
Conjugal family	خانواده زناشوه‌ری
Consanguine family	خانواده همخون
Conscious	آگاه
Consciousness	آگاهی
Consensus	وفاق، اجماع
Constant	ثابت
Construction	ساختمان
Contact	برخورد
Contagion	واگیری
Contiguous crowd	جماعت همجا
Contiguous mass	توده همجا
Continuity	پیوستگی، استمرار
Continuum	زنجیره
Control	تسلط، کنترل
Convention	میثاق
Convergence	همگرایی
Conviction	مجاب شدن
Cooperation	همکاری
Corporation	صنف
Correlation	همبستگی
Cosmologist	گیهان‌شناس
Cosmology	گیهان‌شناسی
Counter - propaganda	پاد - آوازه‌گری، تبلیغ متقابل
Counter - revolution	ضد انقلاب
Coup d'état	کودتا
Craze	جنون

Creativity	آفرینندگی
Crisis	بحران
Crowd	جماعت
Cultural accumulation	انباشتگی فرهنگی
Cultural anthropology	مردم‌شناسی فرهنگی
Cultural conflict	ستیزه فرهنگی، کشاکش فرهنگی
Cultural contact	برخورد فرهنگی
Cultural convergence	همگرایی فرهنگی
Cultural dispersion	واگرایی فرهنگی
Cultural dynamics	پویایی‌شناسی فرهنگی
Cultural dynamism	پویایی فرهنگی، دینامیسم فرهنگی
Cultural function	کارکرد فرهنگی، فنکسیون فرهنگی
Cultural heritage	میراث فرهنگی
Cultural imperialism	امپریالیسم فرهنگی، جهان‌گشایی فرهنگی
Cultural imperialist	امپریالیست فرهنگی، جهان‌گشایی فرهنگی
Cultural inertia	ماند فرهنگی
Cultural lag	پس‌افتادگی فرهنگی
Cultural process	پویش فرهنگی
Cultural sociology	جامعه‌شناسی فرهنگی
Cultural staticism	ایستایی فرهنگی
Cultural statics	ایستایی‌شناسی فرهنگی
Cultural succession	پی‌آبی فرهنگی، توالی فرهنگی
Culture	فرهنگ
Culture area	حوزه فرهنگی
Culture complex	مجموعه فرهنگی
Culture configuration	پیکربندی فرهنگی، هیئت فرهنگی
Culture cross - fertilization	پیوند فرهنگی
Culture displacement	جاب‌جا شدن فرهنگی، جاب‌جایی فرهنگی
Culture element	عنصر فرهنگی

Culture model	مدل فرهنگی
Culture pattern	انگاره فرهنگی
Culture trait	ویژگی فرهنگی
Culturologist	فرهنگ‌شناس
Culturology	فرهنگ‌شناسی
Curiosity crowd	جماعت کنجکاو
Custom	رسم
Cycle	دور
Cyclic	دوری
Cyclic process	پویش دوری
Cyclical	دوری
Cyclical change	دگرگونی دوری، تغییر دوری
Cyclical social change	تغییر دوری اجتماعی، گردش اجتماعی

D

Decentralization	عدم تمرکز
Deduction	استقراء، استنتاج استقرائی
Definition	تعریف
Degrouping	بی‌گروهی، بی‌گروه شدن
Deindividuation	بی‌فردیتی، بی‌فردیت شدن
Demand	تقاضا
Democracy	دموکراسی، مردم - سالاری
Democrat	دموکرات، خواهان مردم - سالاری
Demographer	جمعیت‌شناس
Demography	جمعیت‌شناسی
Demotic attraction	جذب جمعیت
Demotic composition	ترکیب جمعیت
Demotic density	انبوهی جمعیت

Demotic distribution	توزیع جمعیت
Demotic movement	حرکت جمعیت
Demotic pressure	فشار جمعیت
Demotic pull	جذب جمعیت
Demotic push	دفع جمعیت
Demotic repulsion	دفع جمعیت
Density	انبوهی
Depression	بحران، کساد
Derived group	گروه فرعی
Description	توصیف
Descriptive method	روش توصیفی
Descriptive study	مطالعه توصیفی
Desideratum	مطلوب
Determinism	جبرگرایی، جبرآینی
Determinist	جبرگرای، جبرآین
Developed	پیش رفته
Developed country	کشور پیش رفته
Development	پیشرفت
Deviant	کجرو، منحرف
Deviate	کجرو، منحرف
Deviation	کجروی، انحراف
Diagram	نما
Dictator	دیکتاتور، خودکامه
Differentiation	تفکیک
Diffusion	پخش
Diffusionism	پخش گرایی
Diffusionist	پخش گرای
Direct - contact group	گروه راست - برخورد
Discontinuity	ناپیوستگی، عدم استمرار

Discovery	اکتشاف
Disintegrated	نایگانه، پریشان
Disintegration	نایگانگی، پریشانی
Disorder	بی‌نظمی
Disorderliness	بی‌انتظامی، عدم انتظام
Disorganization	بی‌سازمانی، سازمان‌شکنی
Dispersion	واگرایی، پراکندگی
Displacement	جاب‌جا شدن، جاب‌جایی
Dissociation	گسستگی
Dissociative interaction	کنش متقابل گسسته
Document	سند
Documentary method	روش سندی
Dolichocephalic	دراز - سر
Dolichocephaly	دراز - سری
Downward social spiral	مارپیچ اجتماعی فرارین
Drive	سائقه
Dynamic	پویا، دینامیک
Dynamic society	جامعه پویا، جامعه دینامیک
Dynamics	پویایی‌شناسی
Dynamism	پویایی، دینامیسم

E

Ecological process	پویش بومی
Ecologist	بوم‌شناس
Ecology	بوم‌شناسی
Economic depression	بحران اقتصادی، کساد اقتصادی
Economic fluctuation	نوسان اقتصادی
Economic prosperity	رونق اقتصادی

Economics	اقتصادشناسی، علم اقتصاد
Economism	اقتصادگرایی، اقتصادپرستی
Economist	اقتصادشناس، عالم اقتصاد
Economy	اقتصاد
Effect	معلول، تأثیر
Ego	خود، نفس
Ego - centrism	خود - مداری
Element	عنصر
Elites	برگزیدگان
Emigration	برون - کوچی
Emotion	عاطفه، شور
Emotional cognition	شناخت عاطفی
Endogamy	برون - همسری
Enterprize	داد و ستد
Environment	محیط
Environmentalism	محیط‌گرایی
Environmentalist	محیط‌گرای
Ephemeral group	گروه گذران
Epistemologist	شناخت‌شناس، معرفت‌شناس
Epistemology	شناخت‌شناسی، معرفت‌شناسی
Epoch	دور
Equilibrium	تعادل
Equalitarian family	خانواده برابری یافته
Era	دوران
Esprit de corps	روح گروهی
Ethnocentrism	قوم - مداری
Ethnocentrist	خواهان قوم - مداری
Ethnographer	قوم‌نگار، تیره‌نگار
Ethnography	قوم‌نگاری، تیره‌نگاری

Ethnologist	قوم‌شناس، تیره‌شناس
Ethnology	قوم‌شناسی، تیره‌شناسی
Ethnos	قوم، تیره
Evolution	تکامل
Evolutionism	تکامل‌گرایی، تکامل‌آیینی
Evolutionist	تکامل‌گرای، تکامل‌آیین
Exogamy	برون - همسری
Exeperience	تجربه
Experimental method	روش آزمایشی
Experimentation	آزمایش
Explanation	تبیین
Explicative	تبیینی
Exploited	بهره‌ده، استثمار شده
Exploited class	طبقه بهره‌ده، طبقه استثمار شده
Exploiter	بهره‌کش، استثمار کننده
Exploiting class	طبقه بهره‌کش، طبقه استثمار کننده
Expression	نمایش
Expressive crowd	جماعت نمایشی
Extended family	خانواده گسترده

F

Face - to - face group	گروه رویاروی
Fact	واقعیت، واقع
Factory economy	اقتصاد کارخانه‌ای
Fad	هوس
False class - consciousness	آگاهی طبقه‌ای کاذب، شعور طبقه‌ای کاذب
False consciousness	آگاهی دورغین، شعور دروغین
Family	خانواده

Family of orientation	خانواده راه‌یابی
Family of procreation	خانواده فرزندزایی
Family ownership	مالکیت خانوادگی
Fashion	مد، آسا
Feudal	فئودال، زمین‌دار
Feudal class	طبقه فئودال، طبقه زمین‌دار
Feudal ideology	ایدئولوژی فئودالیسم، انگارگان طبقه زمین‌دار
Feudal system	جامعه فئودال، جامعه زمین‌دار
Feudal society	نظام فئودال، نظام زمین‌داری
Feudalism	فئودالیسم، زمین‌داری
Figure	پیکر
Filocentric family	خانواده فرزند - مدار
Fixism	ایست‌گرایی، ثبات‌گرایی
Fixist	ایست‌گرای، ثبات‌گرای
Fluctuation	نوسان
Folk	قوم، قومی
Folk communitiy	اجتماع قومی
Folklore	فرهنگ قومی، علم فرهنگ قومی
Folksong	ترانه قومی
Folktale	قصه قومی
Folkways	شیوه‌های قومی
Followism	دنباله‌روی
Followist	دنباله‌رو
Food chian	زنجیر خوراک
Food - gathering	گردآوری خوراک
Food - gathering system	نظام گردآوری خوراک
Food - producing system	نظام تولید خوراک
Food - production	تولید خوراک
Formal	رسمی، صوری

Formal group	گروه رسمی
Formal organization	سازمان رسمی
Frame of reference	مبنای راهنمایی
Free enterprize	کار آزاد، دادوستد آزاد
Free world	جهان آزاد
Function	کارکرد، فونکسیون
Functional	کارکردی، فونکسیونل

G

Gang	دسته
Garrison state	دولت پادگانی
Geographer	جغرافی‌شناس، عالم جغرافی
Geographism	جغرافی‌گرایی، جغرافی پرستی
Geography	جغرافی، علم جغرافی
Gesture	حرکت، ادا
Gesture language	زبان حرکتی
Government	حکومت
Governmental ownership	مالکیت حکومتی
Graph	نمودار
Gregarious	گروه‌جو
Gregarious instinct	غریزه گروه‌جویی
Group	گروه
Group dynamics	پویایی شناسی گروهی
Group dynamism	پویایی گروهی، دینامیسم گروهی
Group ego - centrism	خود - مداری گروهی
Group in absence	گروه ناهمنشین
Group in presence	گروه همنشین
Group marriage	زناشویی گروهی

Group process	پویش گروهی
Group staticism	ایستایی گروهی
Group statics	ایستایی‌شناسی گروهی
Group with absence	گروه غیابی
Group with presence	گروه حضوری
Group without absence	گروه غیرحضوری
Group - centrism	گروه - مداری

H

Habit	عادت، خو
Habitat	بوم
Hamlet	رباط
Hand - work	کاردستی، دست - کاری
Hand - worker	کارگر دستی، دست - کار
Harmony	هماهنگی
Heredity	وراثت
Heritage	میراث
Hermeneutic	تشریحی
Hero	قهرمان
Hero - worship	قهرمان پرستی
Hero - worshiper	قهرمان پرست
Heterodynamic	دگر - پویا، برون - پویا
Heterodynamism	دگر - پویایی، برون - پویایی
Heterogeneity	عدم تجانس
Heterogeneous	نامتجانس
Hierarchy	سلسله مراتب
Historian	تاریخ‌گزار، مورخ
Historical determinism	جبرگرایی تاریخی

Historical determinist	جبرگرای تاریخی
Historical dynamism	پویایی تاریخی، دینامیسم تاریخی
Historical materialism	ماده‌گرایی تاریخی، ماتریالیسم تاریخی
Historical materialist	ماده‌گرای تاریخی، ماتریالیست تاریخی
Historical necessity	ضرورت تاریخی
Historical process	پویش تاریخی
Historical sociology	جامعه‌شناسی تاریخی
Historiographer	تاریخ‌نگار
Historiography	تاریخ‌نگاری
Historiologist	تاریخ‌شناس
Historiology	تاریخ‌شناسی
History	تاریخ
History - maker	تاریخ‌آفرین
History - making	تاریخ‌آفرینی
Host culture	فرهنگ دور بیل‌زنی
Homo faber	انسان ابزارساز
Homo loquax	انسان سخن‌ور
Homo oeconomicus	انسان اقتصادی
Homo politicus	انسان اجتماعی
Homo sapiens	انسان اندیشه‌ورز
Homogeneity	تجانس
Homogeneous	متجانس
Horizontal mobility	تحرک افقی
Horizontal social mobility	تحرک اجتماعی افقی
Host culture	فرهنگ میزبان
Household economy	اقتصاد خانگی
Human ecologist	بوم‌شناس انسانی
Human ecology	بوم‌شناسی انسانی
Human herd	گله انسانی

Human nature	طبع انسانی، فطرت انسانی
Human sociologist	جامعه‌شناس انسانی
Human sociology	جامعه‌شناسی انسانی
Humanization	انسانی گردانیدن
Hypnosis	خواب تحمیلی، خواب مصنوعی
Hypnotism	خواب‌شناسی، خواب تحمیلی، خواب مصنوعی
Hypnotist	خواب‌شناس، خواب‌انگیز
Hypnotized	خواب‌پذیر
Hypnotizer	خواب‌انگیز
Hypothesis	فرضیه، گمانه
Hysteria	هیستری

I

Idea	انگار، معنی، تصور
Ideal	آرمان، آرمانی
Idealism	انگارگرایی، انگارآیینی، ایده‌آلیسم
Idealist	انگارگرای، انگارآیین، ایده‌آلیست
Ideological relation	رابطه ایدئولوژیک، رابطه انگارگانی
Ideologist	ایدئولوگ، انگارگان‌شناس
Ideology	ایدئولوژی، انگارگان
Image	نگار، تصویر
Imitation	تقلید
Immaterial	مجرد
Immaterial culture	فرهنگ مجرد
Immigration	درون - کوچی
Imperialism	امپریالیسم، جهان‌گشایی
Imperialist	امپریالیسم، جهان‌گشا، خواهان امپریالیسم
Independent family	خانواده مستقل

Indirect - contact group	گروه ناراست برخورد
Individual	فرد، فردی
Individual ownership	مالکیت فردی
Individualism	فردگرایی
Individualist	فردگرای
Indoctrination	ارشاد
Induction	استقراء، استنتاج استقرائی
Industrial revolution	انقلاب صنعتی
Industry	صنعت
Informal	غیر رسمی
Informal group	گروه غیر رسمی
Informal organization	سازمان غیر رسمی
Infrastructure	زیر ساخت
In - group	درون - گروه
Innovation	نوآوری، تجدد
Insanity	جنون، دیوانگی
Instability	نااستواری
Instinct	غریزه
Instinctivism	غریزه گرایی
Instinctivist	غریزه گرای
Institution	نهاد
Institutional complex	مجموعه نهادی
Institutional control	تسلط نهادی، کنترل نهادی
Institutional system	نظام نهادی
Institutionalization	نهادی گردانیدن
Institutionalized norm	هنجار نهادین
Integared	یگانه
Integration	یگانگی
Intellectual	اندیشمند، روشن فکر

Intelligence	هوش
Intelligence quotient	ضریب هوشی
Intelligentsia	اندیشمندان، روشن فکران
Interaction	کنش متقابل
Intercommunication	ارتباط متقابل
Interdependence	اتکای متقابل، وابستگی متقابل
Inter - group cooperation	همکاری بین گروه‌ها
Inter - group opposition	ضدیت بین گروه‌ها
Inter - group relation	رابطه بین گروه‌ها
Intermittent group	گروه تناوبی
Internal antagonism	تعارض درونی
Internalization	درونی گردانیدن
International community	اجتماع بین‌المللی
International culture	فرهنگ بین‌المللی
International society	جامعه بین‌المللی
Interpenetration	نفوذ متقابل
Interrelation	رابطه متقابل
Interrelationships	مناسبات متقابل، روابط متقابل
Interstimulation	تحریک متقابل
Interview	مصاحبه
Intra - group cooperation	همکاری درونی گروه
Intra - group opposition	ضدیت درونی گروه
Intra - group relation	رابطه درونی گروه
Intuition	شهود
Invasion	هجوم
Invention	اختراع

J

Judgement

حکم، قضاوت

k

Kinship

خویشاوندی

Knowledge

معرفت، شناخت

L

Lag

پس افتادگی

Laissesz - faire economy

اقتصاد بی بندوبار

Land - owner

زمین دار

Law

قانون

Leader

رهبر

Leadership

رهبری

Leisure class

طبقه تن آسان

Life - chance

امکان زندگی

Life - style

سبک زندگی

Lineal progress

ترقی خطی

Linguist

زبان شناس

Linguistics

زبان شناسی

Little community

اجتماع کوچک

Lobbying

تحمیل (بر دستگاه قانون گذاری)

Lobbyism

تحمیل گری، لوبی ایسم

Lobbyist

تحمیل گر، لوبی ایست

Lobbyist group

گروه تحمیل گر، گروه لوبی ایست

Logical cognition

شناخت منطقی

Looking - glass self

خود آینه‌ای

Lynching

زجرگشی، لینچ کردن، مثله کردن

M

Macrosociology

جامعه‌شناسی بزرگ

Magic

جادو

Maladjusted

دژ - سازگار، کژ - سازگار

Maladjusted society

جامعه دژ - سازگار، جامعه کژ - سازگار

Maladjustment

دژ - سازگاری، کژ - سازگاری، کم‌سازگاری

Malbehavior

دژ - رفتاری، کژ - رفتاری، بدرفتاری

Mana

مانا

Mania

شیدایی

Manic - depressive insanity

جنون شیدایی و افسردگی

Manitou

مانی‌تو

Manners

آداب

Marginal man

انسان حاشیه‌نشین

Marital group

گروه زناشویی

Marital instability

نااستواری زناشویی

Marital stability

استواری زناشویی

Mass

توده

Mass communication

ارتباط توده‌گیر

Mass production

تولید توده‌وار

Mass production of death

تولید توده‌وار مرگ

Mass production of goods

تولید توده‌وار کالا

Masses

توده‌ها

Material

مادی

Material culture

فرهنگ مادی

Materialism

ماده‌گرایی، ماده‌آیینی، ماتریالیسم

Materialist	ماده‌گرایی، ماده‌آیین، ماتریالیست
Maternal family	خانواده مادری
Matriarchal family	خانواده مادر سالاری
Matriarchy	مادر - سالاری
Matrilineal family	خانواده مادر - تباری
Matrilocal family	خانواده مادر - بومی
Matronymic family	خانواده مادر - نامی
Measurement	اندازه‌گیری
Mechanical production	تولید ماشینی
Mechanical solidarity	انسجام ماشینی
Mechanicism	مکانیک‌گرایی، مکانیک پرستی
Mechanicist	مکانی سیست، مکانیک‌گرای
Mediation	میانجی‌گری
Membership	عضویت
Membership group	گروه عضویت
Mental complex	عقده ذهنی، عقده روانی
Mental conflict	ستیزه ذهنی، ستیزه روانی، کشاکش ذهنی
Mental deficiency	کاستی ذهنی، کاستی روانی
Mental disease	بیماری‌های ذهنی، بیماری روانی، روان - بیماری
Mental disorder	بی‌نظمی ذهنی، بی‌نظمی روانی
Mental process	نگار ذهنی، تصویر ذهنی
Mental process	پویش ذهنی، پویش روانی
Method	روش
Methodology	روش‌شناسی
Metropolis	کلان‌شهر، مه‌شهر
Metropolitan area	حوزه شهری
Microsociology	جامعه‌شناسی خرد
Migration	کوچ، مهاجرت
Milling	جنب و جوش

Mind	ذهن، روان
Mind-work	کار ذهنی، اندیشه - کاری
Mind-worker	کارگر ذهنی، اندیشه - کار، روشن فکر
Mob	غوغا
Mobility	تحرک
Mobocracy	غوغا - سالاری، حکومت غوغا
Mobocrat	خواهان غوغا - سالاری
Mode of production	وجه تولید، طرز تولید
Model	مدل
Monandry	یک همسری، یک همسرگزینی
Monogamy	یک شویی، یک شوگزینی
Monography	تک نگاری، تک پژوهی، تک پژوهش
Monogyny	یک زنی، یک زن‌گزینی
Monopolism	انحصارطلبی، انحصارگرایی
Monopolist	انحصارطلب، انحصارگرای
Monopoly	انحصار، امتیاز انحصاری
Morale	دل‌گرمی
Morals	اخلاق
Mores	رسوم اخلاقی
Motivation	انگیزش
Motive	انگیزه
Movement	حرکت، جنبش، نهضت
Multiple-nuclei city	شهر چند هسته‌ای
Multiple-nuclei structure	ساخت چند هسته‌ای

N

Name index	نام نامه، نام‌نما
Nation	ملت

National culture	فرهنگ ملی
National society	جامعه ملی
Nationalism	ناسیونالیسم، ملت‌گرایی، ملت‌آیینی
Nationalist	ناسیونالیست، ملت‌گرای، ملت‌آیین
Nationality	ملیت
Nationalization	ملی‌کردن
Natural adaptation	انطباق طبیعی
Natural habitat	بوم طبیعی
Natural pressure	فشار طبیعی
Natural process	پوش طبیعی
Nature	طبیعت، طبع، فطرت
Near-man	انسان - گونه
Necessity	ضرورت
Neurasthenia	نوراستنی
Neurosis	نژندی، نوروز
Neurotic	نژند، نوروزیک
Nominal dictator	دیکتاتور ظاهری، دیکتاتور اسمی
Non-conformity	ناهمنوایی
Non-contiguous crowd	جماعت ناهمجا
Non-contiguous mass	توده ناهمجا
Non-ego	جزخود، غیر
Non-face-to-face group	گروه نارویاروی
Non-institutionalized norm	هنجار نانهادین
Non-material culture	فرهنگ غیرمادی
Non-producing class	طبقه نامولد
Non-voluntary group	گروه غیر ارادی، گروه نابه خواست
Norm	هنجار
Normal	به هنجار
Normality	به هنجاری

Normative	هنجاری
Normative integrtion	یگانگی هنجاری
Normless	بی هنجار
Normlessness	بی هنجاری
Nuclear family	خانواده هسته‌ای
Nursery	نوزادگاه

O

Objective	برونی، عینی
Objective reality	واقعیت برونی، واقعیت عینی
Objectivism	برون‌گرایی، عین‌گرایی
Objectivist	برون‌گرای، عین‌گرای
Obscurantism	تاریک اندیشی
Obscurantist	تاریک اندیش
Observation	مشاهده
Observational method	روش مشاهده‌ای
Ochlocracy	غوغا - سالاری، حکومت غوغا
Ochlocrat	خواهان غوغا - سالاری
Offer	
Open class-system	نظام طبقه‌ای باز
Open society	جامعه باز
Open system	نظام باز
Opinion	عقیده
Optimum population	جمعیت مناسب
Order	نظم
Orderliness	انتظام
Organic	عضوی، اورگانیک، زنده
Organic solidarity	انسجام اورگانیک، انسجام زنده

Organism	اورگانیزم
Organization	سازمان، سازمان‌بندی
Organizational integration	یگانگی سازمانی
Organized crowd	جماعت منظم
Orgiastic crowd	جماعت مجذوب
Original group	گروه اصلی
Other-group	گروه غیر
Outcaste	اجنبی
Out-group	برون - گروه
Over-affection	بیش - مهری، علاقه مبرم
Over-protection	بیش - تیماری، محافظت مبرم
Ownership	مالکیت

P

Palace revolution	انقلاب کاخی، انقلاب کاخ‌نشینان
Panic	هراس
Panty raid	یورش زیرجامه
Paranoia	پارانویا
Parent culture	فرهنگ مادری
Parental family	خانواده پدر و مادری
Part-culture	پاره - فرهنگ
Part-group	پاره - گروه
Part-organization	پاره - سازمان
Party	حزب
Party ideology	ایدئولوژی حزبی، انگارگان حزبی
Passive observation	مشاهده منفعل
Paternal family	خانواده پدری
Patriarchal family	خانواده پدر - سالاری

Patriarchy	پدر - سالاری
Patrilineal family	خانواده پدر - تباری
Patrilocal family	خانواده پدر - بومی
Patronymic family	خانواده پدر - نامی
Pattern	انگاره
Peace	صلح
Peaceful coexistence	همزیستی مسالمت‌آمیز
Peer group	گروه همالان
Penetration	نفوذ
Perception	ادراک
Perceptual cognition	شناخت ادراکی
Period	دوره
Permanent group	گروه پایدار
Person	شخص
Personal disorganization	بی‌سازمانی شخصی
Personality	شخصیت
Personality disorganization	بی‌سازمانی شخصیت
Personality trait	ویژگی شخصیت
Persuasive control	تسلط اقناعی
Philosopher	فیلسوف، حکیم
Philosophical cognition	شناخت فلسفی
Philosophy	فلسفه، حکمت
Philosophy of history	فلسفه تاریخ
Philosophy of sociology	فلسفه جامعه‌شناسی
Physical anthropology	مردم‌شناسی جسمانی
Physical sciences	علوم فیزیکی
Physicalism	فیزیک‌گرایی، فیزیک پرستی
Physiologist	تن - کردشناس، فیزیولوژیست
Physiology	تن - کردشناسی، فیزیولوژی

Planless economy	اقتصاد نسنجیده، اقتصاد بی نقشه
Planned economy	اقتصاد سنجیده، اقتصاد با نقشه
Planner	نقشه‌کش، طراح
Planning	نقشه‌کشی، طراحی
Play group	بازی - گروه، گروه‌همبازی
Plow culture	فرهنگ دور شخم‌زنی
Poise	برازندگی
Polar	قطبی
Policy	سیاست، خط مشی
Policy-maker	سیاست‌آفرین، سیاست‌ساز
Policy-making	سیاست‌آفرینی، سیاست‌سازی
Political economist	عالم اقتصاد سیاسی
Political economy	اقتصاد سیاسی
Political state	دولت سیاسی
Politics	سیاست‌شناسی، علم سیاست
Polling	رای‌جویی
Polyandry	چند شویی، چند شو‌گزینی
Polygamy	چند همسری، چند همسر‌گزینی
Polygyny	چند زنی، چند زن‌گزینی
Popular	مردم‌پسند، وجیه
Popularity	مردم‌پسندی، وجاهت
Population	جمعیت
Population attraction	جذب جمعیت
Population composition	ترکیب جمعیت
Population density	انبوهی جمعیت
Population distribution	توزیع جمعیت
Population movement	حرکت جمعیت
Population pressure	فشار جمعیت
Population pull	جذب جمعیت

Population push	دفع جمعیت
Population repulsion	دفع جمعیت
Population structure	ساخت جمعیت
Population study	جمعیت‌شناسی
Positivism	اثبات‌گرایی
Positivist	اثبات‌گرای
Possibility	امکان
Potlach	پوت لاج، بخشش‌گری
Practical sociology	جامعه‌شناسی عملی
Pragmatism	مصلحت‌گرایی، مصلحت‌آینی
Pragmatist	مصلحت‌گرای، مصلحت‌آین
Prejudice	پیش‌داوری، تعصب
Pressure	فشار
Pressure group	گروه فشار، گروه تحمیل
Prestige	اعتبار
Presatige ranking	اعتبارگذاری
Primary group	گروه نخستین
Primary institutional system	نظام نهادین نخستین
Primary relation	رابطه نخستین
Primate	نخستی
Primatologist	نخستی‌شناس
Primatology	نخستی‌شناسی
Primitive	ابتدائی
Primitive society	جامعه ابتدائی
Primitive system	نظام ابتدائی
Principle	اصل
Private ownership	مالکیت خصوصی
Process	پویش
Producing class	طبقه مولد

Production	تولید
Production relations	روابط تولید
Production state	دولت تولیدی
Productive forces	نیروهای مولد
Profane	پلید، نجس
Progress	ترقی
Progression	پیش‌روی، سیر تکاملی، فراگشت
Proletarian	پروله‌تر، کارگری
Proletarian class	طبقه پروله‌تر، طبقه کارگر
Proletarian ideology	ایدئولوژی پروله‌تر، انگارگان طبقه کارگر
Proletarian society	جامعه پروله‌تر، جامعه کارگری
Proletarian system	نظام پروله‌تر، نظام کارگری
Proletariat	پروله‌تاریا، طبقه کارگر
Promiscuity	درآمیختگی
Propaganda	آوازه‌گری، تبلیغ
Propagandist	آوازه‌گر، مبلغ
Property	ملک، مال
Prosperity	رونق
Protection	تیمارداری، محافظت
Proximate cause	علت نزدیک
Psudo - custom	رسم دروغین
Psychasthenia	پسیکاس تنی
Psyche	روان
Psychical dynamics	پویایی شناسی روانی
Psychical dynamism	پویایی روانی
Psychical process	پویش روانی
Psychoanalysis	روان‌کاوی
Psychoanalyst	روان‌کاو
Psychodynamics	پویایی شناسی روانی

Psychodynamism	روان - پویایی
Psychograph	روان - نگار
Psychography	روان - نگاری
Psychological type	سنخ‌روانی، تیپ روانی
Psychologism	روان‌شناسی‌گرایی، روان‌شناسی پرستی، روان‌پرستی
Psychologist	روان‌شناس
Psychoneurosis	روان - نژندی، پسیکونوروز
Psychoneurotic	روان - نژند، پسیکونوروزیک
Psychopath	روان - رنجور
Psychopathy	روان - رنجوری
Psychosis	روان - پریشی، پریشی، پسیکوز
Psychosociology	روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی روانی
Psychotic	روان - پریش، پریش، پسیکوزیک
Public	عامه، عمومی
Public consensus	وفاق عمومی، اجماع عام
Public opinion	عقیده عمومی
Public ownership	مالکیت عمومی
Pugnacious	جنگجو
Pugnacious instinct	غریزه جنگجویی
Pull	جذب
Push	دفع
Putsch	پوچ

Q

Quantitative sociology	جامعه‌شناسی کمی
Questionnaire	پرسش‌نامه، پرسش‌نما
Quotient	ضریب

R

Race	نژاد
Race - centrisism	نژاد - مداری
Racism	نژادگرایی، نژادپرستی، نژادآیینی
Racist	نژادگرای، نژادپرست، نژادآیین
Raid	یورش
Ranking	رتبه‌بندی
Rapport	ربط
Rational cognition	شناخت عقلی
Reaction	واکنش
Readapted	از نو منطبق شده، انطباق مجدد یافته
Readaptation	نوانطباق، انطباق مجدد
Readjusted	نوسازگار
Readjustment	نوسازگاری
Realism	واقع‌گرایی، واقع‌آیینی، رالیسم
Realist	واقع‌گرای، واقع‌آیین، رالیست
Reality	واقعیت، هستی
Reason	خرد، عقل
Reasoning	استنتاج، تعقل
Reconciliation	آشتی
Reconstruction	بازسازی
Reference group	گروه راهنمایی
Reform	اصلاح، رفورم
Refrom movement	جنبش اصلاحی، نهضت اصلاحی
Regulations	مقررات
Relation	رابطه
Relationships	مناسبات، روابط
Relativism	نسبی‌گرایی، نسبی‌آیینی

Relativist	نسبی‌گرای، نسبی‌آیین
Religion	دین
Remote cause	علت دور
Renaissance	رونسانس، نوزایش
Repression	وازدگی
Repulsion	دفع
Reputation	آبرو
Response	پاسخ
Retrogression	پس‌روی، سیرقه‌فرائی، واگشت، تنزل
Revolution	انقلاب
Revolutionary movement	جنبش انقلابی، نهضت انقلابی
Rites	مناسک
Rites of passage	مناسک گذر
Rituals	شعائر
Rivalry	رقابت
Role	نقش
Role - conflict	ستیزه‌نقش‌ها
Ruling class	طبقه حاکم
Rural	روستایی
Rural society	جامعه روستایی
Rural sociology	جامعه‌شناسی روستایی
Rural - urban continuum	زنجیره روستایی و شهری

S

Sacred	مقدس، پاک
Sampling	نمونه‌گیری
Satellite town	وابسته - شهر، شهرک اقماری
Schizophrenia	اسکی‌زوفرنی

Science	علم
Science of evolution	علم تکامل
Science of history	علم تاریخ
Science of man	علم انسان، مردم‌شناسی
Scientific cognition	شناخت علمی
Scientific law	قانون علمی
Scientific method	روش علمی
Scientist	عالم، دانشمند
Secondary group	گروه دومین
Secondary institutional system	نظام نهادین دومین
Secondary relation	رابطه دومین
Sect	مذهب
Sector city	شهر قطاعی
Sector structure	ساخت قطاعی
Segregation	جدایی‌گزینی، جدایی
Self	خود
Self - consciousness	خودآگاهی
Semi - dynamic	نیمه پویا، نیمه دینامیک
Semi - dynamic society	جامعه نیمه پویا
Semi - static	نیمه ایستا، نیمه استاتیک
Semi - static society	جامعه نیمه ایستا
Sensation	احساس
Sense	حس
Sense cognition	شناخت حسی
Serf	سرف، رعیت
Serfdom system	نظام سرفی، نظام رعیتی
Sexual promiscuity	درآمیختگی جنسی
Sib	سیب
Silent trade	داد و ستد آرام

Simultaneous variation	تغیر همزمان
Slave	برده
Slave society	جامعه برده‌داری
Slave system	نظام برده‌داری
Slave world	جهان اسیر، جهان برده
Slave - owner	برده‌دار
Slavery	بردگی
Sociability	جامعه‌پذیری
Sociable	جامعه‌پذیر
Social acceptance	پذیرش اجتماعی
Social accommodation	همسازی اجتماعی
Social act	کنش اجتماعی، فعل اجتماعی
Social adjustment	سازگاری اجتماعی
Social anomie	بی‌هنجاری اجتماعی
Social anthropology	مردم‌شناسی اجتماعی
Social ascending	صعود اجتماعی
Social assimilation	مانندگردی اجتماعی
Social association	مؤسسه اجتماعی
Social attitude	گرایش اجتماعی
Social balance	توازن اجتماعی
Social behavior	رفتار اجتماعی
Social biometrics	زیست‌سنجی اجتماعی
Social ceremonies	تشریفات اجتماعی
Social change	دگرگونی اجتماعی، تغییر اجتماعی
Social chaos	آشفته‌گی اجتماعی
Social circular effect	تأثیر دورانی اجتماعی
Social class	طبقه اجتماعی
Social climbing	صعود اجتماعی
Social clique	جرگه اجتماعی

Social cohesion	به هم پیوستگی اجتماعی
Social cohesiveness	به هم پیوستگی اجتماعی
Social communication	ارتباط اجتماعی
Social conduct	سلوک اجتماعی
Social configuration	پیکربندی اجتماعی، هیئت اجتماعی
Social conflict	ستیزه اجتماعی، کشاکش اجتماعی
Social conformity	همنوایی اجتماعی
Social consciousness	آگاهی اجتماعی، شعور اجتماعی
Social consensus	وفاق اجتماعی، اجماع
Social contact	برخورد اجتماعی
Social contagion	واگیری اجتماعی
Social continuity	پیوستگی اجتماعی، استمرار اجتماعی
Social control	تسلط اجتماعی، کنترل اجتماعی
Social convention	ميثاق اجتماعی
Social cooperation	همکاری اجتماعی
Social correlation	همبستگی اجتماعی
Social craze	جنون اجتماعی
Social creativity	آفرینندگی اجتماعی
Social crisis	بحران اجتماعی
Social custom	رسم اجتماعی
Social descending	نزول اجتماعی
Social desideratum	مطلوب اجتماعی
Social determinism	جبرگرایی اجتماعی
Social determinist	جبرگرای اجتماعی
Social development	پیشرفت اجتماعی
Social deviant	کج‌رو اجتماعی، منحرف اجتماعی
Social deviate	کج‌روی اجتماعی، انحراف اجتماعی
Social deviation	کج‌روی اجتماعی، انحراف اجتماعی
Social differentiation	تفکیک اجتماعی

Social discontinuity	ناپیوستگی اجتماعی، عدم استمرار اجتماعی
Social disintegration	نایگانگی اجتماعی، پریشانی اجتماعی
Social disorder	بی‌نظمی اجتماعی
Social disorderliness	بی‌انتظامی اجتماعی، عدم انتظار اجتماعی
Social disorganization	بی‌سازمانی اجتماعی، سازمان‌شکنی اجتماعی
Social distance	فاصله اجتماعی
Social dynamics	پویایی‌شناسی اجتماعی
Social dynamism	پویایی اجتماعی، دینامیسم اجتماعی
Social engineer	مهندس اجتماعی
Social engineering	مهندسی اجتماعی
Social equilibrium	تعادل اجتماعی
Social evolution	تکامل اجتماعی
Social evolutionism	تکامل‌گرایی اجتماعی
Social evolutionist	تکامل‌گرای اجتماعی
Social fad	هوس اجتماعی
Social fashion	مد اجتماعی
Social fixism	ایست‌گرایی اجتماعی، ثبات‌گرایی اجتماعی
Social fixist	ایست‌گرای اجتماعی، ثبات‌گرای اجتماعی
Social function	کارکرد اجتماعی، فونکسیون اجتماعی
Social group	گروه اجتماعی
Social habitat	بوم اجتماعی
Social harmony	هماهنگی اجتماعی
Social heritage	میراث اجتماعی
Social heterogeneity	عدم تجانس اجتماعی
Social homogeneity	تجانس اجتماعی
Social ideology	ایدئولوژی اجتماعی، انگارگان اجتماعی
Social inertia	ماند اجتماعی
Social innovation	نوآوری اجتماعی، تجدد اجتماعی
Social institution	نهاد اجتماعی

Social integration	یگانگی اجتماعی
Social interaction	کنش متقابل اجتماعی
Social intercommunication	ارتباط متقابل اجتماعی
Social interdependence	اتکای متقابل اجتماعی، بستگی متقابل اجتماعی
Social interpenetration	نفوذ متقابل اجتماعی
Social interrelation	رابطه متقابل اجتماعی
Social interrelationships	مناسبات متقابل اجتماعی، روابط متقابل اجتماعی
Social interstimulation	تحریک متقابل اجتماعی
Social lag	پس افتادگی اجتماعی
Social law	قانون اجتماعی
Social maladjustment	دژ - سازگاری اجتماعی، کژ - سازگاری اجتماعی
Social mania	شیدایی اجتماعی
Social manners	آداب اجتماعی
Social mobility	تحرک اجتماعی
Social morale	دلگرمی اجتماعی
Social morals	اخلاق اجتماعی
Social necessity	ضرورت اجتماعی
Social non-conformity	ناهمنوایی اجتماعی
Social norm	هنجار اجتماعی
Social normlessness	بی‌هنجاری اجتماعی
Social order	نظم اجتماعی
Social ordeliness	انتظام اجتماعی
Social organization	سازمان اجتماعی
Social panic	هراس اجتماعی
Social pathology	دردشناسی اجتماعی
Social penetration	نفوذ اجتماعی
Social planner	نقشه‌کش اجتماعی، طراح اجتماعی

Social planning	نقشه‌کشی اجتماعی، طراحی اجتماعی
Social poise	برازندگی اجتماعی
Social popularity	وجاهت اجتماعی
Social pressure	فشار اجتماعی
Social prestige	اعتبار اجتماعی
Social process	پویش اجتماعی
Social progress	ترقی اجتماعی
Social progression	پیش روی اجتماعی، سیر تکاملی اجتماعی، فراگشت اجتماعی
Social ranking	رتبه‌بندی اجتماعی
Social readjustment	نوسازگاری اجتماعی
Social reconstruction	بازسازی اجتماعی، بازسازی جامعه
Social reform	اصلاح اجتماعی، رفورم اجتماعی
Social regulations	مقررات اجتماعی
Social relation	رابطه اجتماعی
Social relationships	مناسبات اجتماعی، روابط اجتماعی
Social reputation	آب‌روی اجتماعی
Social retrogression	پس روی اجتماعی، سیر فقه‌رایی، واگشت اجتماعی، تنزل اجتماعی
Social revolution	انقلاب اجتماعی
Social rites	مناسک اجتماعی
Social rituals	شعائر اجتماعی
Social role	نقش اجتماعی
Social sciences	علوم اجتماعی
Social shifing	تحرک اجتماعی
Social sinking	نزول اجتماعی
Social solidarity	انسجام اجتماعی
Social spiral	مارپیچ اجتماعی
Social staticism	ایستایی اجتماعی

Social statics	ایستایی شناسی اجتماعی
Social status	پایگاه اجتماعی
Social stimulation	تحریک اجتماعی
Social stratification	قشربندی اجتماعی، لایه‌بندی اجتماعی
Social stratum	قشربندی اجتماعی، لایه اجتماعی
Social structure	ساخت اجتماعی
Social survey	پیمایش اجتماعی
Social syncretism	همتایی اجتماعی
Social system	نظام اجتماعی
Social telesis	هدف‌جویی اجتماعی
Social tolerance	مدارای اجتماعی
Social tradition	سنت اجتماعی
Social transformism	دگرگونی‌گرایی اجتماعی، تحول‌گرایی اجتماعی
Social transformist	دگرگونی‌گرای اجتماعی، تحول‌گرای اجتماعی
Social type	تیپ اجتماعی، سنخ اجتماعی
Social unadjustment	ناسازگاری اجتماعی
Social valuation	ارزش‌گذاری اجتماعی
Social value	ارزش اجتماعی
Social vicious circle	دور اجتماعی
Social-service state	دولت خدمت‌گزار جامعه
Socialism	سوسیالیسم، جامعه‌گرایی، جامعه‌داری، جامعه‌آیینی
Socialist	سوسیالیست، جامعه‌گرای، جامعه‌دار، جامعه‌آیین
Socialist ideology	ایدئولوژی سوسیالیسم، انگارگان جامعه‌گرایی
Socialist society	جامعه سوسیالیست
Socialist system	نظام سوسیالیسم، نظام جامعه‌گرای
Sociality	جامعه‌جویی
Socialization	جامعه‌پذیری، اجتماعی شدن

Sociation	جامعه زیستی
Society	جامعه
Sociodynamics	پویایی‌شناسی اجتماعی
Sociodynamism	پویایی اجتماعی
Sociogenic	جامعه‌زاد
Sociogenic need	نیاز جامعه‌زاد
Sociogeny	جامعه‌زایی
Sociographer	جامعه‌نگار
Sociography	جامعه‌نگاری
Sociolatry	جامعه پرستی
Sociologist	جامعه‌شناس
Sociology	جامعه‌شناسی
Sociology of knowledge	جامعه‌شناسی شناخت، جامعه‌شناسی دانش
Sociometry	جامعه سنجی
Sociopath	جامعه - رنجور، جامعه‌زده
Sociopathy	جامعه - رنجوری، جامعه‌زدگی
Sociosphere	محیط اجتماعی
Sociostaticism	ایستایی اجتماعی
Sociostatics	ایستایی‌شناسی اجتماعی
Socious	جامعه‌زی، موجود اجتماعی
Solidarity	انسجام
Somatic anthropology	مردم‌شناسی بدنی
Species	نوع، انواع
Speech	سخن‌گویی، تکلم
Spiral cultural change	دگرگونی فرهنگی مارپیچی
Spiral progress	ترقی مارپیچی
Spiral social change	دگرگونی اجتماعی مارپیچی

Spiral social change

دگرگونی اجتماعی مارپیچی

Spontaneous

خودبه‌خودی، ارتجالی

Spontaneous economy

اقتصاد خود به خودی

Spiritual culture

فرهنگ معنوی

Sputnik

ماهواره، اسپوت نیک

Stability

استواری

State

دولت

State ownership

مالکیت دولتی

Static

ایستا، استاتیک

Static society

جامعه ایستا، جامعه استاتیک

Staticism

ایستایی

Statics

ایستایی‌شناسی

Stationary

ساکن

Stationary society

جامعه ساکن

Statistic

آمارگیری

Statistics

آمارشناسی

Status

پایگاه

Status-fixing

تثبیت پایگاه

Status-quo

وضع موجود

Status study

وضع پژوهی، مطالعه وضع

Stem family

خانواده ستاکی

Stereotype

متحجر شدن، رفتار قالبی داشتن

Stereotypy

تحجر، رفتار قالبی

Stimulation

تحریک

Stimulus

محرک

Stratification

قشربندی، لایه بندی

Stratum

قشر، لایه

Structure	ساخت
Struggle	مبارزه، تنازع
Struggle for existence	مبارزه برای زندگی، تنازع بقا
Style	سبک
Sub-culture	خرده - فرهنگ
Sub-group	خرده - گروه
Subject index	موضوع‌نامه، موضوع‌نما
Subjective	درونی، ذهنی
Subjective reality	واقعیت درونی، واقعیت ذهنی
Subjectivism	درون‌گرایی، ذهن‌گرایی
Subjectivist	درون‌گرای، ذهن‌گرای
Subordination	فرمان‌برداری
Sub - organization	خرده - سازمان
Succession	پی‌آبی، توالی
Suggestion	تلقین
Super - city	ابرشهر
Supernatural forces	نیروهای فراطبیعت
Superordination	فرمان‌فرمایی
Super - power	ابرنیرو، قدرت برتر
Superstructure	روساخت
Surplus production	تولید اضافی
Survery	پیمایش، زمینه‌یابی
Survival	بقا
Survival of the fittest	بقای‌انساب
Synchronization	همزمانی
Syncretism	همتابی
Synecology	بوم‌شناسی گروهی

Synthesis	ترکیب
System	نظام، سیستم
Systematic sociology	جامعه‌شناسی نظام‌پذیر، جامعه‌شناسی سیستماتیک

T

Table	جدول
Taboo	تابو، محرم
Technics	صناعت، صناعت‌شناسی، تکنیک
Technique	شیوه، تکنیک
Technology	صناعت‌شناسی، تکنیک‌شناسی، تکنولوژی
Telesis	هدف جویبی
Theoretical sociology	جامعه‌شناسی نظری
Theorist	نظریه‌آفرین، نگرش‌آفرین
Theory	نظریه، نگرش
Therapy	درمان
They-group	گروه بیگانه
Toiling class	طبقه رنجبر
Tolerance	مدارا
Tolerant	بامدارا، مداراآمیز
Tool	ابزار
Tool-maker	ابزارساز
Tool-making	ابزارسازی
Totalitarian	یکه‌تاز
Totalitarianism	یکه‌تازی، آیین یکه‌تازی
Totalitarianist	خواهان یکه‌تازی
Totem	توتم
Totemism	توتم‌گرایی، توتم‌آیینی

Totemist	توتم‌گرایی، توتم آیین
Town	شهرک، خرده شهر
Trade	داد و ستد
Tradition	سنت
Trait	ویژگی
Transformism	دگرگونی‌گرایی، تحول‌گرایی
Transformist	دگرگونی‌گرایی، تحول‌گرایی
True	حقیقی، راست
Trust	تراست
Truth	حقیقت، راستی
Type	سنخ، تیپ
Typical	سنخی، نوعی، تیپیک
Typology	سنخ‌شناسی، تیپ‌شناسی

U

Unaccommodated	ناهمساز
Unaccommodation	ناهمسازی
Unacculturated	فرهنگ‌ناپذیر، فرهنگ‌نایافته، نافرهیخته
Unacculturation	فرهنگ‌ناپذیری، فرهنگ‌نایابی، نافرهمختگی
Unadaptation	عدم انطباق
Unadapted	نامنطبق، انطباق‌نایافته
Unadjusted	ناسازگار
Unadjusted society	جامعه ناسازگار
Unadjustment	ناسازگاری
Unassembled crowd	جماعت ناهمجا
Unassembled mass	توده ناهمجا
Underaffection	کم‌مهری، علاقه ناقص

Underdeveloped	کم پیشرفت
Underdeveloped country	کشور کم پیشرفت
Underprotection	کم تیماری، محافظت ناقص
Undeveloped	پیش نرفته، بی پیشرفت
Undeveloped country	کشور پیش نرفته، کشور بی پیشرفت
Unilateral kinship	خویشاوندی، یک سویی
Unsocialization	جامعه ناپذیری، اجتماعی نشدن
Unsocialized	جامعه ناپذیر، اجتماعی نشده
Upward social spiral	مارپیچ اجتماعی فزاین
Urban	شهری
Urban society	جامعه شهری
Urban sociology	جامعه شناسی شهری
Utilitarianism	سودگرایی
Utilitarianist	سودگرای
Utopia	ناکجا آباد، بی نام شهر، جامعه آرمانی
Utopian	رؤیایی، تخیلی، آرمانی
Utopian socialism	سوسیالیسم رؤیایی، جامعه گرایی تخیلی
Utopian socialist	سوسیالیست رؤیایی، جامعه گرای تخیلی
Utopianism	رؤیاگرایی، رؤیاپردازی

V

Valuation	ارزش گذاری
Value	ارزش
Variability	تغییر پذیری
Variable	متغیر
Variation	تغیر
Vertical mobility	تحرک عمودی
Vertical social mobility	تحرک اجتماعی عمودی

Vested-interest group	گروه همسود
Vicious circle	دور
Village	دهکده، روستا
Vocabulary	واژه‌نامه
Vocal language	زبان صوتی
Voluntary	ارادی، به خواست
Voluntary group	گروه ارادی، گروه به خواست

W

Wakan	واکان
War	جنگ
War state	دولت جنگی
We-group	گروه خودی
Welfare state	دولت بهبودبخش
Weltanschauung	جهان‌بینی
Work	کار
Worker	کارگر
Work-therapy	کار - درمانی
World community	اجتماع جهانی
World culture	فرهنگ جهانی
World society	جامعه جهانی
Worship	پرستش، پرستش‌گری
Worshiper	پرستش‌گر، پرستنده

X

Xenocentrism	بیگانه - مداری
Xenophobia	بیگانه - ترسی

Z

Zigzag progress	ترقی زیگزاگ
-----------------	-------------

موضوع نامه^۱

- انسان اقتصادی ۶۰
 انسان اندیشه‌ورز ۱۳۶، ۵۹
 انسان حاشیه‌نشین ۱۷۳
 انسان سخن‌ور ۱۳۶، ۵۹
 انسان کرومان یون ۴۷۲، ۱۴۱
 انسان ماگ دالنی ۱۱۸
 انسان نشان درتال ۱۴۱، ۱۰۶
 انسجام اورگانیک ۱۵۷
 انسجام اجتماعی ۱۵۷، ۶۶
 انسجام ماشینی ۱۵۷
 انطباق طبیعی ۱۴۰
 انقلاب اجتماعی... جنبش انقلابی
 انقلاب شهری... انقلاب مدنی
 انقلاب صنعتی ۳۲۷
 انقلاب کاخی... کودتا
 انقلاب مدنی ۴۶۲
 انقلاب نوسنگی ۴۶۴
 انگارگان... ایدئولوژی
 انگارگان طبقه‌ای... ایدئولوژی -
 طبقه‌ای
 انگارگرایی ۸۴
 انگاره فرهنگی ۱۴۴، ۶۹
 اورگانسیم ۱۲۵-۱۱۵، ۱۳۲،
 ۱۳۵، ۱۳۹، ۲۲۲، ۲۴۲، ۲۵۲
 ایدئولوژی ۶۰، ۳۳۱، ۴۴۹،
 ۶۵-۴۷۰
 ایدئولوژی طبقه‌ای ۷۰، ۴۷۰
 ایستایی اجتماعی ۴۲۸
 ایستایی فرهنگی... ایستایی
 اجتماعی
- ارشاد ۱۹۰
 آزمایش ۵۳
 استبداد... دیکتاتوری
 استعداد ۱۱۶، ۳۳۵
 استقراء ۴۰
 استنتاج ۴۰
 اصلاح اجتماعی... جنبش
 اصلاحی
 اعتبارگذاری ۴۹-۲۱۴
 اعتقاد ۶۲-۳۸۷
 افزایش جمعیت ۲۴۷، ۲۹۰، ۲۹۲،
 ۵۶-۲۹۹
 افزایش زایش ۴۶-۲۹۴
 اقتصاد با نقشه... اقتصاد سنجیده
 اقتصاد بی‌بندوبار ۴۰۵، ۴۵۶
 اقتصاد بی‌نقشه... اقتصاد
 سنجیده
 اقتصاد خانگی... تولید خانگی
 اقتصاد خودبخودی... اقتصاد
 سنجیده
 اقتصاد سنجیده ۴۰۳
 اقتصاد سیاسی ۳۳۹
 اقتصادشناسی ۵۱، ۱۰۲
 اقتصاد کارخانه‌ای... تولید
 ماشینی؛ اقتصاد سنجیده ۴۰۵
 اکتشاف ۴۶۴
 امپریالیسم فرهنگی ۸۵، ۱۷۰،
 ۱۷۳
 امکان طبقه‌ای ۴۸-۲۰۹
 انباشتگی فرهنگی ۴۱۳، ۴۱۴
 انبرهی جمعیت ۲۸۰، ۲۸۴-۲۹۰
 انتظام ۱۵۶، ۳۰۹، ۴۳۷
 انتقال اجتماعی... تحریک
 اجتماعی
 انحراف اجتماعی... کج‌روی
 اجتماعی
 اندازه‌گیری ۵۳
 انسان ابزارساز ۱۳۶، ۵۹
 انسان اجتماعی ۶۰
- آب روی اجتماعی ۲۰۲، ۷۰
 آداب اجتماعی ۱۶۸، ۶۷
 آزادی فردی ۲۱۴
 آشتی ۶۲
 آشفستگی اجتماعی... بحران -
 اجتماعی
 آشوب‌گرایی ۲۵۶
 آفرینندگی ۴۱۶
 آگاهی ۲۲۵، ۴۴۹
 آگاهی طبقه‌ای ۷۱، ۲۰۵، ۲۱۵
 آگاهی طبقه‌ای دروغین ۴۳-۲۰۷
 آمارگیری ۵۴
 آموزش و پرورش ۱۹۳، ۴۷۱
 آوازه‌گری ۱۱۳، ۱۹۰
 ابرشهر ۲۶۷
 ابرنیرو ۳۵۷، ۳۶۴
 ابزارسازی ۵۹، ۵۴-۱۳۵،
 ۶۲-۱۴۴، ۴۳-۴۴۹
 انکسای متقابل اجتماعی...
 وابستگی متقابل اجتماعی
 اجابت کردن ۱۶۹
 اجتماع ۶۷، ۱۰۴-۲۶۳
 اجتماع‌شناسی... بوم‌شناسی -
 انسانی اجتماع عام ۶۶، ۱۸۷، ۸۸
 اجتماع گروهی ۲۰۲، ۷۵
 احساس ۳۹
 اختراع ۳۰۳، ۴۳۲، ۶۰-۳۸۵
 اخلاق اجتماعی ۶۷، ۱۶۹
 ادراک ۳۹، ۴۰، ۴۰-۴۲، ۴۴، ۴۵
 اراده ۴۰
 ارتباط توده‌گیر ۱۸۳
 ارتباط متقابل اجتماعی ۴۸، ۶۰
 ارتجاع... پس روی
 ارزش اجتماعی ۱۸۹، ۴۵۷
 ارزش‌گذاری اجتماعی ۲۰۲،
 ۶۱-۲۲۴

۱. در واژه‌نامه، در مواردی که واژه‌ای به واژه دیگر احاله می‌شود، علامت «سه نقطه» به نشانه احال، میان دو واژه قرار می‌گیرد.

۲. «موضوع نامه» و همچنین «نام نامه» به وسیله آقای اصغر مهدی‌زادگان تهیه شده است.

- ایستایی‌شناسی اجتماعی
۱۰۲-۴۲۷
- ایستایی‌شناسی فرهنگی...
ایستایی‌شناسی اجتماعی
ایست‌گرایی ۱۰۷-۴۳۰، ۴۳۶
بازتاب شرطی ۴۰-۳۹
بازتاب فطری ۳۹
- بازسازی اجتماعی ۴۱-۷۲،
۴۴۴-۴۵۱
- بازی گروه... گروه همبازی
باستان‌شناسی ۱۰۳، ۱۰۴
بحران اجتماعی ۷۱، ۴۳۷
بحران اقتصادی ۴۴-۹۲، ۱۰۸،
۳۳۳، ۳۳۳-۸۹، ۴۰۲، ۴۷۲
بحران سوداگری... بحران
اقتصادی بخش‌گری ۲۳۰،
۸۸-۲۵۲، ۳۲۴
- برازندگی اجتماعی ۲۳۶، ۲۵۵
برخورد اجتماعی ۶۰
برده‌داری ۷۲، ۳۴۹، ۴۵۲
برگزیدگان ۲۱۳
برون‌پویایی... دگرپویایی
برون‌کوچی ۲۸۰، ۲۹۳
برون‌گروه ۶۳، ۱۲۲، ۱۵۵
برون‌همسری ۳۷۰
بزه‌کاری ۲۷۵، ۴۰۲
بستگی متقابل اجتماعی ۷۱
بقای انب ۳۵۴
بوروکراسی ۳۴۷، ۳۴۸
بوم‌شناسی ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۶۴
بوم‌شناسی انسانی ۱۰۲-۲۶۳
بوم طبیعی ۴۹-۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۹،
۲۲۴، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۴۳-۲۸۶،
۴۲۹
- بوم‌شناسی فردی ۲۶۴
بوم‌شناسی گروهی ۲۶۴
بهره‌کشی ۳۳۸، ۴۷۰
به هم پیوستگی اجتماعی...
بگانگی اجتماعی
- به‌هنجاری ۶۹، ۱۷۱
بیداری اجتماعی ۴۷۰
بیش‌مهری ۱۳۸
بی‌طرفی ۳۹۸
بی‌سازمانی اجتماعی ۷۱،
۲۲۲-۴۳۷
بی‌فردیتی ۱۸۶
بی‌کاری ۹۰-۳۳۶
بیگانه‌ترسی ۳۵۵
بی‌گروهی ۱۶۰، ۱۷۲
بیماری روانی... روان‌بیماری
بی‌نظمی ۷۱
بی‌نظمی روانی... روان‌بیماری
بی‌هنجاری ۱۷۷، ۴۲۹
پاد-آوازه‌گری ۱۹۴
پاره‌گروه... خرده‌گروه
پاره‌سازمان... خرده‌سازمان
پاره‌فرهنگ... خرده‌فرهنگ
پاسخ... واکنش
پایگاه اجتماعی ۶۹، ۲۰۳-۲۰۲
پایگاه طبقه‌ای ۲۰۴، ۵۰-۲۰۹
پایگاه محقق ۲۰۳
پایگاه محول ۲۰۳
بخش فرهنگی ۹۰-۴۱۴
پذیرش اجتماعی ۱۷۲
پراکندگی ۲۸۰
پرخاش‌گری ۱۷۰، ۳۵۴
پرسش‌نامه ۵۵، ۵۶
پریشانی اجتماعی ۱۶۱
پریشی... روان‌پریشی
پس‌افتادگی اجتماعی ۷۱،
۱۱۰-۴۳۳
پس‌افتادگی فرهنگی... پس
افتادگی اجتماعی
پس‌روی اجتماعی ۵۱-۴۵۵،
پوت‌لاچ... بخش‌گری
پوچ ۱۷۲، ۴۴-۴۵۱
پویایی اجتماعی ۴۰-۱۶۴،
۸۰-۱۶۱، ۱۰۲-۴۲۷، ۴۳۶
- پویایی ذاتی... خودپویایی
پویایی روانی ۴۲۷
پویایی عرضی... دگرپویایی
پویایی فرهنگی... پویایی
اجتماعی
پویایی‌شناسی اجتماعی ۴۲۷،
۴۳۳
پویایی‌شناسی روانی ۴۲۷
پویایی‌شناسی فرهنگی...
پویایی‌شناسی اجتماعی
پویش ۳۱۳
پویش اجتماعی ۱۶۱، ۴۳۶
پویش بومی ۲۶۵
پویش تاریخی ۴۷۰
پویش دوری ۴۱۳
پی‌آبی بومی ۲۶۵
پی‌آبی فرهنگی ۹۳-۴۱۸
پیش‌داوری... تعصب
پیش‌رفت اجتماعی... تکامل
اجتماعی
پیش‌روی اجتماعی ۱۹۹-۴۴۴،
۴۵۵
پیکربندی ۱۶۹، ۱۴۴
پیمایش اجتماعی ۵۶
پیوستگی فرهنگی ۴۱۷
پیوند فرهنگی ۴۱۲
تابو ۱۷۵، ۳۷۰
تأثیر دورانی اجتماعی...
دوراجتماعی
تاریخ‌آفرینی ۴۲۴، ۴۷۳، ۴۷۴
تاریخ‌شناسی ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۹۱،
۱۰۲، ۴۵-۱۰۳
تبلیغ... آوازه‌گیری
تبلیغ متقابل... پاد-آوازه‌گیری
تیین ۵۰
تثبیت پایگاه ۶۹، ۲۰۳
تجانس اجتماعی ۷۷-۱۶۰
تجربه ۴۴، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۹۲، ۹۵،
۹۶

تجزیه ۵۳	تقاضا ۳۳۵	تولید خوراک ۲۶۶، ۷۸-۳۲۴
تحریک اجتماعی ۶۹-۷۱، ۲۰۷، ۵۱۵-۵۲، ۲۶۸	تقسیم کار ۱۵۷، ۱۴۸	۴۶-۳۷۲، ۴۵۲
تحریک افنی ۶۹-۷۰، ۲۰۷	تخلید ۱۵۷، ۱۵۳، ۶۰	تولید دستی... تولید خانگی
تحریک طبقه‌ای ۷۰-۳۹	تکامل اجتماعی ۷۲، ۹۳، ۹۴	تولید فلاحتی ۳۳۰
تحریک عمودی ۶۹-۷۰، ۲۱۵-۵۱	۳۹-۱۲۰، ۵۹-۱۴۱، ۶۷-۴۵۵	تولید کارخانه‌ای...
تحریک ۴۰، ۴۲، ۶۰، ۳۹	تکامل شناسی ۱۰۳	تولید ماشینی... ۲۶۶، ۸۳-۳۲۶
تحریک متقابل اجتماعی ۶۰	تکامل طبیعی ۳۵۴	۴۸-۳۷۴، ۴۵۳
تحمیل‌گری ۱۸۹	تکامل فرهنگی... تکامل اجتماعی	جابه‌جایی فرهنگی ۴۱۲
تخصص ۱۵۷، ۳۷۴	تکامل‌گرایی ۴۱۲، ۲۵۹	جادو ۶۰، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۱
تخیل ۴۰	تکلم... سخن‌وری	جامعه ۶۶، ۳۹۰-۷۰، ۱۳۲
تراکم بومی ۲۶۵	تکنیک تحقیق اجتماعی... شیوه	۵۴-۱۳۷، ۱۶۷، ۱۲۶۳، ۳۱۰
تراکم جمعیت ۲۶۹	تحقیق اجتماعی	جامعه ابتدایی ۴۱-۱۲۳، ۱۳۱
ترقی اجتماعی... تکامل اجتماعی	تلقین ۶۰، ۱۵۳، ۱۰۲-۱۸۴، ۱۹۰	۱۵۶، ۱۸۷، ۶۷-۲۳۹، ۲۳۴
ترقی خطی ۴۵۹	۱۹۶	۱۰۳-۲۶۶، ۳۲۲، ۳۲۴
ترقی زیگ‌زاگ ۲۶۰	تمدن ۱۴۴، ۴۵۲	۹۶۰-۳۴۱، ۳۶۹، ۳۷۸
ترقی ماریجی... ترقی زیگ‌زاگ	تمرکز بومی ۲۶۵	۱۰۴-۴۲۸
ترکیب ۵۴	تنازع بقا ۳۵۴	جامعه ایستا ۷۱، ۱۰۴-۴۲۹
ترکیب جمعیت ۲۷۹، ۲۹۸	تنزل اجتماعی... واگشت	جامعه - ایستایی... ایستایی
نسلط اجباری ۱۷۴	اجتماعی	اجتماعی
نسلط اجتماعی ۹۳-۱۷۳، ۳۱۵	تنزل فرهنگی... واگشت اجتماعی	جامعه ایستی... جامعه ایستا
نسلط اقناعی ۱۷۴	توازن اجتماعی... هماهنگی	جامعه باز ۷۰، ۲۱۵
نسلط نهادی ۳۱۵	اجتماعی	جامعه با طبقه ۷۱، ۲۰۶، ۲۰۷
تشخیص مسئله ۵۳، ۹۵	توافق ۴۵-۶۱	جامعه بسته ۷۰، ۵۳-۲۱۵
تشریفات اجتماعی ۶۷، ۱۶۸	توالی بومی... بی‌آبی بومی	جامعه بی‌پیش‌رفت ۴۳۹
تصویر ذهنی... نگار ذهنی	توالی فرهنگی... بی‌آبی فرهنگی	جامعه بی‌طبقه ۷۱، ۴۲-۲۰۶
تعادل اجتماعی... هماهنگی	تونم پرشی ۳۸۷	۴۵۲
اجتماعی	توده ۶۶	جامعه‌پذیری ۶۱، ۶۹، ۱۵۴
تعریف ۵۳	توده ناهمجا ۶۶	۸۵-۱۶۷
تعصب ۴۱-۱۲۳، ۱۸۸	توده‌ها ۶۶	جامعه پرستی ۳۹۵
تعطیل... تبیین	توده همجا ۶۶	جامعه پویا... جامعه شهری
تغییر ۲۲-۱۰۷، ۱۱۷	توزیع جمعیت ۲۹۰-۲۷۹	جامعه - پویا... پویایی اجتماعی
تغییر همزمان ۱۰۸	تولید اجتماعی... تولید اقتصادی	جامعه پیش‌رفته ۴۴۱
تغییر همگام... تغییر همزمان	تولید اضافی ۳۲۵، ۴۴۹، ۴۵۲	جامعه پیش‌رفته... جامعه
تغییر دوری اجتماعی... گردگشت	تولید اقتصادی ۴۳-۵۹، ۱۳۲	بی‌پیش‌رفته
اجتماعی	۲۰۴، ۴۳-۴۴۸	جامعه جویی ۶۰
تفسیر فرهنگی... دگرگونی	تولید توده وارکالا ۳۳۰، ۳۶۱	جامعه‌داری... سوسیالیسم
اجتماعی	تولید توده وار مرگ ۱۱۷-۳۳۰	جامعه دگرگونی‌پذیر... جامعه
تفکر ۱۱۳۶، ۱۱۵-۱۹۶	تولید خانگی ۲۶۶، ۳۲۶، ۳۲۸	شهری
	۳۷۴، ۳۳۱	جامعه دوستی ۶۰

جامعه روستایی... جامعه فلاحتی	۲۶۹، ۲۷۴، ۲۹۴، ۳۴۷، ۳۵۰	جمع ۴۱-۶۵، ۱۰۵-۱۸۳
جامعه‌زی... انسان اجتماعی	۳۷۷، ۴۳۰، ۴۴۵-۳۹	جمعیت ۲۹۰-۲۷۹، ۵۵-۲۹۳
جامعه زیستی ۶۰	جامعه طبفه‌ای... جامعه با طبقه	جمعیت‌شناسی ۷۸، ۷۹، ۲۷۹
جامعه ساکن... جامعه ایستا	جامعه فلاحتی ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۶	جمعیت مناسب ۲۸۰
جامعه ستیز ۳۸۱	۲۳۰، ۲۳۱، ۲۶۶، ۱۰۶-۲۶۹	جنب و جوش ۱۸۴، ۶۵
جامعه سنجی ۴۰۰، ۱۰۵	۸۳-۸۳، ۳۳۰-۹۷، ۳۴۴-۳۵۰، ۴۰۰	جنبش اصلاحی ۷۲، ۱۰۴
جامعه‌شناسی ۵۱، ۵۶، ۸۳	۳۷۳، ۳۷۶	۴۴۴-۴۴۷
۴۴-۱۰۱، ۱۰۲-۲۶۴، ۷۶-۳۹۹	جامعه فرمی... جامعه فلاحتی	جنبش انقلابی ۳۱-۷۲، ۵۰
جامعه‌شناسی اداری ۱۰۵	جامعه کاستی ۳۹-۷۱، ۵۲-۲۱۶	۴۴۸-۴۱
جامعه‌شناسی اعمالی...	جامعه کم پیش رفت ۴۱۳، ۴۳۹	جنگ ۱۶۰، ۲۸۳، ۳۲۶، ۹۶-۳۴۳
جامعه‌شناسی عملی	۴۴۱	۳۵۳-۳۶۵
جامعه‌شناسی اقتصادی ۱۰۵	جامعه کوچک... جامعه فلاحتی	جنگ سرد ۱۹۳، ۲۹۴، ۳۸۵
جامعه‌شناسی بزرگ ۱۰۵، ۳۹۹	جامعه‌گرایی... سوسیالیسم	جنون اجتماعی ۶۸، ۱۸۲
جامعه‌شناسی پرورشی ۱۰۵	جامعه متجانس ۲۰۰	جهان آزاد ۳۶۴
جامعه‌شناسی تاریخی ۷۸، ۸۰	جامعه متغیر... جامعه شهری	جهان اسیر ۳۶۴
۸۳، ۱۰۵	جامعه متمدن ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۳	جهان بیرونی... واقعیت بیرونی
جامعه‌شناسی تحلیلی ۷۸، ۷۹	۲۳۷، ۳۵۶	جهان درونی... واقعیت درونی
۸۳، ۸۰	جامعه نامتجانس ۲۰۱	چند زنی ۳۷۱، ۳۷۲
جامعه‌شناسی خرد ۱۰۵، ۴۰۰	جامعه‌نگاری ۴۰۰	چندشویی ۳۷۱
جامعه‌شناسی حقوقی ۱۰۵	جامعه نیمه ایستا ۴۲۹	چندگرایی ۸۹-۱۷۳
جامعه‌شناسی حیوانی ۱۰۲	جامعه نیمه صنعتی ۴۰۵	چند همسری ۳۷۱
جامعه‌شناسی دانش...	جان ۳۸۶	حرکت اجتماعی جمعیت ۲۸۰
جامعه‌شناسی معرفتی	جبرگرایی تاریخی ۶۷-۴۷۰	حرکت جمعیت ۱۱۹-۲۷۹
جامعه‌شناسی دینی ۱۰۵	جدایی ۱۶۱	حرکت طبیعی جمعیت ۱۱۵-۲۷۹
جامعه‌شناسی روستایی ۷۸، ۱۰۵	جدایی گزینی ۲۶۵	حقوق‌شناسی ۱۰۲
جامعه‌شناسی سیاسی ۱۰۵	جذب جمعیت ۲۸۰	حقیقت ۴۳-۴۲
جامعه‌شناسی شهری ۷۸، ۱۰۵	جرگه اجتماعی ۲۴۱	حکم ۴۰
جامعه‌شناسی صنعتی ۱۰۵	جز خود ۲۲۴	حکومت ۱۰۶-۳۴۱، ۷۹-۴۰۳
جامعه‌شناسی عملی ۳۹-۱۰۴	جغرافیاگرایی ۴۷-۱۳۰	حوزه شهری ۲۶۷
جامعه‌شناسی عینی ۸۳	جماعت ۴۳-۶۵، ۱۰۵-۱۸۴	حوزه فرهنگ ۱۴۲
جامعه‌شناسی فرهنگی ۷۸	جماعت تصادفی ۶۵، ۱۸۷	خاک پرستی ۱۲۲
۳۹-۷۹	جماعت فعال ۶۵، ۱۸۷	خانواده ۱۰۵، ۱۵۴، ۱۶۰، ۲۳۴
جامعه‌شناسی کمی ۷۸، ۸۰	جماعت کنجکار... جماعت	۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۳
جامعه‌شناسی معرفتی ۸۳، ۱۰۵	تصادفی	۳۶۷-۵۶
جامعه‌شناسی نظام‌پذیر ۷۹	جماعت مجذوب ۶۵، ۱۸۷	خانواده انسانی ۲۳-۳۶۷
جامعه‌شناسی نظری ۳۹-۱۰۴	جماعت منظم ۶۵، ۱۸۷	خانواده برابری یافته ۳۷۵
جامعه‌شناسی هنری ۱۰۵	جماعت ناممجا ۶۵، ۱۸۷	خانواده پدری ۳۶۹
جامعه شهری ۱۰۴-۲۶۶، ۲۶۷	جماعت نمایی ۶۵، ۱۸۷	خانواده پدرتباری ۳۶۹
جامعه صنعتی ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۶	جماعت همجا ۱۸۷	خانواده پدرسالاری ۴۳-۳۷۰

دین ابتدائی ۳۹۰، ۳۹۱	داد و ستد آزاد ۴۰۵	خانواده پدرنامی ۳۶۹
دین اسلام ۳۹۰، ۳۹۱	داوری ۶۲	خانواده پدر و مادری ۳۶۸
دین بودایی ۳۹۰، ۳۹۱	درآمیختگی جنسی ۳۷۰	خانواده حیوانی ۳۶۷
دین تائویسی ۳۹۰، ۳۹۱	دردشناسی اجتماعی ۷۸، ۷۹، ۸۳	خانواده راه‌یابی ۳۶۸
دین زردشنی ۳۹۰، ۳۹۱	درون کوچکی ۲۸، ۲۹۳	خانواده زناشوهری... خانواده مستقل
دین شین‌نو ۳۹۰، ۳۹۱	درون گروه ۶۱، ۱۲۲، ۱۵۵	خانواده زیستی ۳۶۷
دین کنفوسیوسی ۳۹۰، ۳۹۱	درون همسری ۳۷۰	خانواده سالم ۵۵-۳۷۹
دین مسیحی ۳۹۰، ۳۹۱	درهم شکنن شخصیت ۳۳۹	خانواده ستاکی ۳۶۸
دین هندو ۳۹۰، ۳۹۱	دژ سازگاری... کژسازگاری	خانواده فرزندزایی ۳۶۸
دین یهود ۳۹۰، ۳۹۱	دسته ۶۶	خانواده فرزندمدار ۳۷۵
دیوان سالاری... بوروکراسی	دفع جمعیت ۲۸۰	خانواده گسترده ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۱۶
ذهن ۴۰-۳۹، ۴۱، ۴۰-۱۲۰	دگرپویایی ۴۱۴، ۴۲۸	خانواده مادر بومی ۳۶۹، ۳۷۲
ذهن‌گرایی ۸۳	دگرگونی اجتماعی ۷۱، ۴۲۱، ۴۳۰	خانواده مادر نیاری ۴۲۰-۳۶۹
رابطه اجتماعی ۷۶-۱۵۹، ۴۷۲	دگرگونی اجتماعی مارپیچی... ترقی	خانواده مادر سالاری ۳۶۹
رابطه ایدئولوژیک... ایدئولوژی	زیگ زاگ ۱۰۵، ۴۳۰	خانواده مادر نامی ۳۶۹
رابطه تولید ۴۳-۵۹، ۷۲، ۴۲۸، ۴۴۹	دگرگونی‌گرایی	خانواده مادری ۳۶۹، ۳۷۵
رابطه دومین ۳۰۴، ۳۱۲	دگرگونی مثبت... پیش روی اجتماعی	خانواده مستقل ۳۶۸
رابطه متقابل اجتماعی ۳۹۷	دگرگونی منفی... پس روی اجتماعی	خانواده هسته‌ای... خانواده مستقل خانواده هم خون... خانواده گسترده
رابطه نخستین ۱۵۹، ۳۰۴	دلگرمی اجتماعی ۱۸۵	خدا ۶۱، ۳۸۶
رابطه هماهنگ اجتماعی... هماهنگی اجتماعی	دموکراسی ۱۱۰، ۳۵۳	خریده سازمان ۳۱۰
رای جویی ۱۱۸	دور اجتماعی ۷۱، ۹۶-۴۲۰	خریده شهر... شهرک
رباط ۲۶۷	دور سوداگری... بحران اقتصادی	خریده فرهنگ ۱۷۱، ۲۳۵
ربط ۱۶۸، ۱۶۵	دهکده ۲۶۸	خریده گروه ۶۴، ۷۸-۱۵۵
رتبه‌بندی ۲۰۲	دولت ۳۴۵	خلاقیت... آفرینندگی
رسم اجتماعی ۱۶۸، ۱۶۷	دولت بهبود بخش ۳۴۸، ۴۰۶	خواب‌انگیزی ۱۸۴، ۱۸۶
رسم اخلاقی... اخلاق اجتماعی	دولت پادگانی ۳۴۹	خود ۶۳-۲۲۴
رسم دروغین... هوس اجتماعی	دولت تولیدی ۳۴۹، ۳۵۱، ۴۰۶	خودآگاهی ۲۲۵
رفتار... کارکرد	دولت جنگی ۳۴۹	خود آینه‌ای ۲۲۷
رفتار جمعی ۴۲-۶۴، ۱۱۵	دولت خدمتگزار جامعه ۳۴۸، ۴۰۶	خود پسندگی اقتصادی ۸۷-۳۲۲
رفتار قالبی ۳۴۸	دولت سیاسی ۳۴۵	خود پویایی ۴۱۴، ۴۲۸
رفتارگرایی ۷۸	دیکتاتور اسمی... دیکتاتور ظاهری ۳۵۰	خود سنیز ۳۸۱
رفتار گروهی ۶۴، ۱۵۴، ۱۸۱	دیکتاتوری ۳۵۰	خودکنی ۴۰۲
رفورم اجتماعی... جنبش اصلاحی	دین ۷۰-۳۸۵	خودمداری گروهی... گروه مداری خویشاوندی یک سویی ۳۶۹
رقابت ۶۱، ۱۵۴		داد و ستد آرام ۳۲۴
رنجوری... روان رنجوری		
روان بیماری ۸۴، ۲۴۵		

سرگذشت پژوهی	زمینه‌یابی اجتماعی... پیمایش اجتماعی	روان بیماری اورگانیک ۲۴۶
سرگذشت کاوی... سرگذشت پژوهی	زناشویی ۴۵-۳۷۰، ۴۰۲	روان بیماری کارکردی ۲۴۶-۸۴
سرمایه‌داری ۱۷۲، ۱۰۸، ۹۱-۳۲۸، ۳۸۰-۵۰، ۲۴۸	زناشویی با محارم ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۵۲	روان پریشی ۲۴۵-۸۴
سرمایه‌گذاری ۳۲۸	زناشویی گروهی ۳۷۱	روان پویایی... پویایی روانی
سرمایه‌گرایی... سرمایه‌داری	زنجیر خوراکی ۳۹۸	روان رنجوری ۲۴۵
سفید سالاری ۲۱۶، ۴۳۱	زنجیر علل ۱۰۹	روان‌شناسی ۵۱، ۵۵، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۶
سکون اجتماعی... مانداجتماعی	زنجیره روستایی و شهری ۲۶۷	روان‌شناسی اجتماعی ۷۸، ۸۰، ۱۰۲، ۴۸
سنت اجتماعی ۱۶۷، ۱۶۹، ۹۵-۳۴۲، ۴۲۹	زیر ساخت جامعه ۶۰، ۴۵-۶۹، ۴۴۹	روان‌شناسی گرایی ۸۴
سنخ‌شناسی ۱۱۸، ۷۰-۲۳۳	زیست سنجی انسانی ۱۰۷	روان کاری ۱۷۸، ۷۶-۲۳۹
سودگرایی ۴۵۸	زیست‌شناسی گرایی ۸۴، ۱۲۵	روان نژندی ۲۴۷-۸۴
سوداگری... سرمایه‌داری	ساخت اجتماعی ۶۴، ۳۱۰	روان نگار ۵۶
سوسیالیسم ۳۳۸، ۴۴۷	ساخت چند هسته‌ای ۱۰۹-۲۷۱	روح ۳۸۷
سوسیالیسم رؤیایی ۴۴۷	ساخت قطاعی ۱۰۹-۲۷۱	روح گروهی ۱۵۸
سیاست‌شناسی ۱۰۲	ساخت متمرکز ۱۰۹-۲۷۱	روساخت ۶۰، ۴۴۹
سیب... کلان	سازش ۶۱	روستا ۱۱۳-۲۷۳
سیر تکاملی اجتماعی... پیش روی اجتماعی	سازگاری اجتماعی ۷۱، ۱۳۹، ۷۲-۱۵۶، ۴۳۷، ۵۵-۴۶۱	روستانشینی ۸۷-۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۹
سیر قهقرائی اجتماعی... پس روی اجتماعی	سازمان اجتماعی ۲۳-۶۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۵۶، ۶۴-۳۰۹، ۸۰-۳۹۷، ۸۰-۴۰۲، ۴۳۷	روش آزمایشی ۵۵، ۵۶
شالوده اجتماعی... زیرساخت جامعه شخص... انسان اجتماعی	سازمان اقتصادی ۱۰۴، ۹۱-۳۲۱	روش توصیفی ۴۱-۵۶
شخصیت ۶۷-۲۲۱، ۷۹-۲۳۳، ۹۵-۲۴۵	سازمان‌بندی ۷۱-۳۰۸	روش سندی ۴۱-۵۷، ۵۶-۵۷
شعائر اجتماعی ۱۶۷، ۱۶۸	سازمان حکومتی ۱۰۶-۳۴۱	روش‌شناسی ۸۲
شعائر گذر ۲۰۱	سازمان رسمی ۶۷: ۳۱۲	روش علمی ۵۱-۵۶، ۹۱
شعور... آگاهی	سازمان شکنی... بی‌سازمانی	۳۹-۹۵، ۴۱-۹۶، ۴۴-۱۰۵
شعور طبقه‌ای کاذب... آگاهی طبقه‌ای دروغین	سازمان غیر رسمی ۶۷، ۳۱۲	روش علوم اجتماعی ۴۱-۵۶
شناخت ۱-۵۰، ۹۱، ۹۵	سازمان فرعی... خرده سازمان	۴۴-۱۰۵
شناخت ادراکی ۴۱-۴۲	سبقت جویی ۶۱، ۱۵۲، ۸۰-۱۶۳	روش غیرمستقیم... روش سندی
شناخت نیینی... تبیین	سبک طبقه‌ای ۵۰-۲۱۳	روش مستقیم... روش توصیفی
شناخت تدریجی ۴۱-۴۲	سنتزه اجتماعی ۶۱، ۸۰-۱۶۱، ۱۱۳-۳۵۴	روش مشاهده‌ای ۴۱-۵۶
شناخت حسی ۳۹، ۴۰، ۴۲	سئزه نقش‌ها ۲۰۰	روشن فکر ۴۷۲
شناخت‌شناسی ۸۲	سخن‌وری ۵۹، ۶۱، ۵۴-۱۳۵	رونق اقتصادی ۳۳۶، ۲۳۶
شناخت شهودی... شناخت ناگهانی ۴۱-۴۲	سرشماری ۵۶	روباگرایی ۴۴۷
	سرگذشت پژوهی ۵۶	رهبر ۱۸۵، ۳۲۲، ۹۶-۳۲۳
	سرگذشت پژوهی تاریخی...	زایش ۴۰۲
		زبان ۱۳۶، ۱۷۲
		زبان حرکتی ۱۳۶
		زبان صوتی ۱۳۶
		زبان‌شناسی ۱۰۳
		زمین‌داری ۱۷۲، ۳۵۰، ۴۶-۲۵۲

علم انسان... مردم‌شناسی	۴۵۲	شناخت عاطفی ۴۱
علم تاریخ... تاریخ‌شناسی	طبقه برده‌دار ۷۲، ۳۲۵-۷۹، ۳۲۸	شناخت عقلی
علم حقوق... حقوق‌شناسی	۴۵۲	شناخت علمی... علم
علم سیاست... سیاست‌شناسی	طبقه‌بندی ۵۳، ۵۴	شناخت فلسفی... فلسفه
علوم اجتماعی ۵۱، ۵۵، ۴۲-۹۰، ۱۰۲-۱۰۴	طبقه‌بندی جامعه ۱۹۹-۲۱۶	شناخت منطقی ۴۰-۴۱، ۴۲
علوم اجتماعی خاص ۱۰۲، ۱۰۴	طبقه بهره‌ده ۷۰، ۲۰۴، ۴۵۰، ۴۵۱	شناخت ناگهانی ۴۱-۴۲
علوم اجتماعی عام ۱۰۲، ۱۰۴	طبقه بهره‌کش ۷۰، ۷۲، ۲۰۴، ۳۱۸	شناخت هنری... هنر
علوم انسانی... علوم اجتماعی	۱۰۶-۳۲۲، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۱	شهر ۸۲-۳۲۸، ۱۰۷-۲۶۷
علوم رفتاری... علوم اجتماعی	طبقه پایین... طبقه بهره‌ده	شهر اقماری... وابسته شهر
علوم ریاضی ۴۴، ۵۱	طبقه تن آسان... طبقه بهره‌کش	شهر چند هسته‌ای... ساخت چند هسته‌ای
علوم زیستی ۴۴، ۵۱	طبقه حاکم... طبقه بهره‌کش	شهر قطعی... ساخت قطعی
علوم فیزیکی ۴۴، ۵۱، ۹۶	طبقه رعیت ۷۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۴۵۳	شهرک ۲۶۷
علیت ۲۲-۱۰۷	طبقه رنجبر... طبقه بهره‌ده	شهر متمرکز... ساخت متمرکز
عمر ۲۹۸، ۴۷۱	طبقه زمین‌دار ۷۲، ۲۰۶، ۳۲۷	شهر مرکزی... میانین شهر
عنصر فرهنگی... ویژگی فرهنگی	طبقه سرمایه‌دار ۷۲، ۳۲۸، ۴۵۳	شهرنشینی ۹۷-۱۲۹، ۸۷-۲۵۰
عین‌گرایی ۸۲	طبقه سوداگر... طبقه سرمایه‌دار	۲۵۱، ۱۰۷-۲۶۷، ۱۱۳-۳۷۳
غریزه ۳۹، ۱۰۷، ۴۳-۱۱۶، ۱۳۸	طبقه کارگر ۷۲، ۱۳۳، ۲۰۹، ۳۲۸	۴۰-۲۸۵، ۸۲-۳۲۸، ۳۹۱
۲۵۴، ۲۲۲-۵۹	۴۵۳، ۳۷۸، ۳۳۶	شهود... شناخت ناگهانی
غریزه‌گرایی ۱۱۷	طبقه منفصل ۳۸۹	شبه‌ای اجتماعی ۶۸، ۹۷-۱۸۲
غوغا... جماعت فعال	طبقه مولد... طبقه بهره‌ده	شیطان ۳۸۶-۳۸۷
غوغاسالاری ۶۵	طبقه نامولد... طبقه بهره‌کش	شبهه تحقیق اجتماعی ۵۵
فتودالسم... زمین‌داری	طلاق ۱۰۹، ۱۶۰، ۲۵۱، ۵۲-۳۷۸	۴۱-۵۶
فائسیم ۳۵۰	۴۰۲	شبهه قومی ۶۷، ۱۶۸
فاصله اجتماعی ۲۰۵	عادت ۱۶۸	صعود اجتماعی ۷۰، ۲۱۵
فرد ۶۱، ۴۶۹، ۶۷-۴۷۲	عاطفه ۴۰، ۴۱، ۴۲-۴۱، ۴۴، ۴۵	صلح ۳۵۳
فردگرایی ۶۱-۱۲۴، ۲۵۵، ۳۲۳	۴۸-۵۰	صنعت ۱۱۳-۳۵۸
فرضیه... گمانه	عاطفه جمعی ۱۸۳	صنعت ۲۰۴
فرمان‌برداری ۶۱	عامد... جماعت ناهمجا	صدانقلاب ۷۲، ۴۵۱
فرمان‌فرمایی ۶۲	عدم تجانس اجتماعی ۱۶۰	ضرورت تاریخی ۶۷-۴۷۱
فزه ۳۸۶، ۳۴۲	عدم تمرکز بومی ۲۶۵	ضرورت طبیعی ۴۷۲
فرهنگ ۴۵-۶۹، ۵۶-۱۳۷	عرضه ۳۳۵	ضریب هوشی ۱۲۱
۱۱۳-۱۹۴، ۶۷-۲۲۸، ۷۲-۲۳۵	علاقه میرم... بیش مهری	طبع انسانی... فطرت
۷۹-۲۴۲، ۸۹-۲۴۹، ۲۵۶	علاقه ناقص... کم مهری	طبیعت ۳۹
۸۹-۴۱۱	علم ۲۴-۴۳، ۴۵، ۴۶، ۹۵-۹۱	طبقه اجتماعی ۶۹-۷۰
فرهنگ‌پذیری ۶۱، ۶۹، ۱۵۴	عقد ۱۸۸	۵۰-۲۰۳، ۲۲۸-۲۳۵، ۶۹-۳۱۸
۸۲-۱۶۷، ۷۰-۱۷۳	عقیده عمومی ۶۵، ۱۰۷، ۱۸۷	۷۹-۳۲۵، ۳۵۷، ۴۴-۴۵۰
فرهنگ دوربیل‌زنی ۳۲۵	۱۹۳	طبقه بالا... طبقه بهره‌کش
فرهنگ دور شخم‌زنی ۳۲۵	علم اجتماع... جامعه‌شناسی	طبقه برده ۷۲، ۷۹-۳۲۵، ۳۲۸
	علم اقتصاد... اقتصادشناسی	

گروه دومین ۶۳، ۷۰-۱۵۴، ۱۵۹، ۳۱۲	کاهش مرگ ۴۹-۲۹۵	فرهنگ‌شناسی ۶۲-۱۴۲
گروه راست برخوردار... گروه رویاروی	کج روی اجتماعی ۶۹، ۸۳، ۱۷۴	فرهنگ طبقه‌ای ۴۱-۲۰۴
گروه راهنمایی ۱۶۴، ۱۵۵، ۷۹-۳۲۰	کژ سازگاری ۷۱، ۴۳۶	فرهنگ غیرمادی ۶۹، ۱۱۱، ۶۰-۱۴۲، ۱۵۸، ۲۲۸
گروه رسمی ۶۲، ۱۵۴، ۱۸۳	کساد اقتصادی... بحران اقتصادی	۶۷-۲۳۲، ۴۴۹
گروه رویارویی ۶۳، ۱۵۵	کلان شهر... میانین شهر	فرهنگ فرعی... خرده فرهنگ
گروه زناشویی ۳۶۸	کم بیماری ۳۸۱	فرهنگ مادری ۸۷-۱۷۱
گروه عضویت ۶۳، ۱۵۵، ۲۳۸	کم سازگاری... کژ سازگاری	فرهنگ مادی ۴۵-۶۹، ۶۰-۱۴۲
گروه غیابی... گروه نارویاروی	کم مهری ۳۸۱	۶۳-۱۴۶، ۶۶-۲۲۸، ۴۴۹
گروه غیر... برون گروه	کم‌نیم ۱۷۸، ۲۳۱، ۱۱۷-۲۸۰	فرهنگ مجرد... فرهنگ غیرمادی
گروه غیرارادی... گروه غیررسمی	کنترل اجتماعی... تسلط اجتماعی	فرهنگ معنوی... فرهنگ غیرمادی
گروه غیرحضور... گروه نارویاروی	کنش اجتماعی ۶۰	فرهنگ میزبان ۸۷-۱۷۱
گروه غیررسمی ۶۲، ۱۵۴، ۱۸۳	کنش متقابل اجتماعی ۶۹، ۱۵۳	فشار اجتماعی ۹۲-۱۷۵
گروه فشار ۱۸۹، ۴۳۲	۴۰۱	فشار جمعیت ۲۸۰
گروه گذران ۶۲: ۱۸۴	کنش متقابل پیوسته ۴۴-۶۱	فطرت ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۳۹
گروه منجانس ۱۸۴	۴۰۱، ۱۵۳	۵۹-۲۲۲، ۳۲۳، ۳۳۵، ۴۴۰
گروه-مداری ۶۳، ۱۵۵، ۱۶۹	کنش متقابل دورانی... واکنش دورانی	فلسفه ۴۳، ۴۷-۴۹
گروه ناراست برخوردار... گروه نارویاروی	کنش متقابل گسته ۶۱، ۱۵۳	فلسفه تاریخ ۱۰۳
گروه نارویاروی ۳۹-۶۳، ۱۵۵	۴۰۱	فلسفه جامعه‌شناسی ۷۸، ۸۰، ۸۱
گروه ناهمنشین... گروه نارویاروی	کج ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۲۰-۲۷۹، ۲۹۳	فیزیک‌گرایی ۸۴
گروه نخستین ۶۳، ۷۰-۱۵۴، ۱۵۹	۳۷۷، ۲۹۴	قانون ۵۲، ۵۴، ۹۵، ۹۶
گروه همالان ۲۳۸، ۷۹-۲۴۵	کودتا ۱۷۲، ۴۵۱	قانون اجتماعی ۶۷، ۴۱-۹۷، ۱۶۹
گروه همبازی ۱۵۴، ۲۴۱، ۳۱۳	کودتای بی حاصل... بوج	قدرت برتر... ابر نیرو
گروه همسازی ۶۳	گرایش اجتماعی ۱۸۸، ۴۲۳	قشر اجتماعی ۶۹، ۲۰۵
گروه همستیزی ۶۳	گردآوری خوراک ۵۱-۲۹۸	قشربندی اجتماعی ۶۹
گروه همود ۱۰۵-۴۳۰	۷۹-۳۲۰، ۳۸۸، ۴۵۲	قوم ۱۱۸
گروه همنشین... گروه رویاروی	گردگشت اجتماعی ۷۹-۴۵۶	قوم‌شناسی... مردم‌شناسی فرهنگی
گسترش اجتماعی... تکامل اجتماعی	گروه اجتماعی ۶۳-۶۱، ۱۳۶	قوم‌مداری ۱۲۲
گمانه ۵۳، ۹۵، ۹۶	۸۰-۱۵۳	قوم‌نگاری ۱۰۳
گله انسانی ۴۲-۶۶	گروه ارادی... گروه رسمی	قیاس ۴۰
لایحه اجتماعی... قشر اجتماعی	گروه بیگانده... برون گروه	کاپیتالیزم... سرمایه‌داری
لایه‌بندی اجتماعی... قشربندی اجتماعی	گروه پابدار ۶۳-۶۲	کار-درمانی ۲۵۸
لینچ ۶۶، ۱۸۴، ۱۹۶، ۳۴۷	گروه نحمیل‌گر ۱۸۹، ۳۵۱، ۴۳۲	کارکرد اجتماعی ۴۳-۶۷، ۱۴۴
	گروه تناوبی ۶۳	۱۵۴، ۳۱۰، ۳۱۱-۶۴
	گروه حضوری... گروه رویاروی	کاست... جامعه کاستی
	گروه خودی... درون گروه	کاستی روانی ۲۴۶
	گروه خوینی ۳۶۸	کاهش جمعیت ۲۹۳

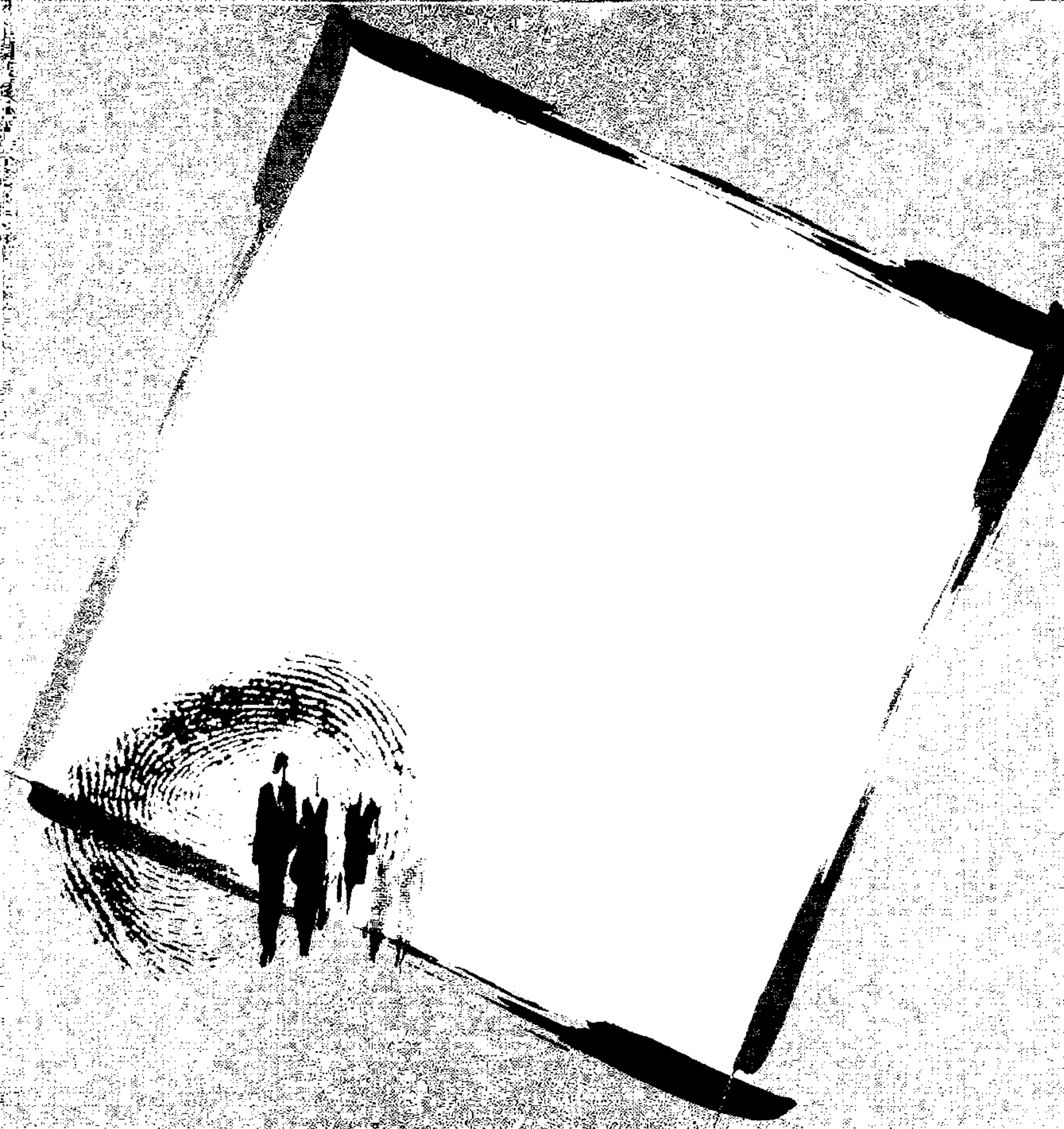
اجتماعی	مردم سنجی ۱۰۳، ۱۰۲	ساربیج اجتماعی... ترفی زیگ
مؤسسه اجتماعی ۴۳-۶۶،	مردم شناسی ۵۵، ۴۴-۱۰۲، ۱۰۳	زاگ
۳۱۵-۷۰	۱۰۴	ماشین ۸۰-۳۲۵، ۳۲۹
مؤسسه انحصار طلب ۳۳۳، ۳۳۹	مردم شناسی اجتماعی ۱۰۲	ماشین خودکار ۳۳۰
مهاجرت... کوچ	مردم شناسی بدنی... مردم شناسی جسمانی	مالکیت حکومتی... مالکیت دولتی
مهندسی اجتماعی... نقشه کشی اجتماعی	مردم شناسی جسمانی ۱۰۲	مالکیت خانوادگی ۳۲۶
میانجی گری ۶۲	مردم گرایی... کمونیزم	مالکیت خصوصی ۱۴۷، ۱۹۱
میانین شهر ۲۶۷، ۲۶۹	مرگ ۲۱۰، ۲۰۲	۳۲۳، ۳۲۶، ۳۴۴
میثاق اجتماعی ۱۶۸، ۱۶۷	مشاهده ۵۳	مالکیت دولتی ۱۹۱، ۴۰۵
میراث اجتماعی... فرهنگ	مشاهده آزمایش... مشاهده منفعل	مالکیت عمومی ۱۹۱، ۳۲۶، ۳۴۲
میراث فرهنگی... فرهنگ	مشاهده غیرمستقیم ۵۵، ۴۱-۵۶	مالکیت مشترک... مالکیت عمومی
نااستواری زناشویی ۵۲-۳۸۰	مشاهده فعال ۵۳	مانا ۳۸۶
نابهنجاری ۶۸، ۱۷۴	مشاهده مستقیم ۴۰-۴۵، ۵۶	مانداجتماعی ۴۰۱
نازیسم ۳۵۰	مشاهده منفعل ۵۳	مانع طبقه‌ای ۲۰۵
ناسازگاری اجتماعی ۷۱	مصاحبه ۵۵	مانند گردی... فرهنگ پذیری
۹۱-۲۵۳، ۱۱۶-۴۲۷، ۴۳۷	مصلحت گرایی ۸۲، ۸۳	مانی تو ۳۸۶
۵۵-۴۶۱	مطالعه توصیفی... وضع پژوهی	مبنای راهنمایی ۶۴، ۱۵۵، ۲۳۸
ناکجا آباد... مدینه فاضله	مطالعه تکوینی... سرگذشت پژوهی	مجاب شدن ۱۶۹
ناهنوایی اجتماعی ۱۶۴	مطالعه وضع... وضع پژوهی	مجموعه فرهنگی ۱۴۴
نایگانگی اجتماعی... پریشانی اجتماعی	مطلق گرایی فرهنگی ۱۷۰	مجموعه نهادی ۳۱۵
نزول اجتماعی ۷۰، ۲۱۵	مطلوب گروهی ۱۵۶	محافظت میرم... بیش بیماری
نژاد ۱۱۲-۱۱۸، ۲۲۲	معرفت... شناخت	محافظت ناقص... کم بیماری
نژادگرایی ۱۲۲-۱۱۶	مغز شویی ۱۷۰	محیط ۳۹، ۱۲۵
نژاد-مداری ۱۲۲	مفاهیم جامعه شناسی ۷۲-۴۴	محیط اجتماعی... جامعه
نژندی... روان نژندی	مفهوم ۴۱، ۵۰-۴۹، ۱۰۹	محیط جغرافیایی... بوم طبیعی
نسبی گرایی ۱۷۰	مقایسه ۵۴، ۵۳	محیط شناسی... بوم شناسی
نظام اجتماعی... جامعه	مقررات اجتماعی ۶۷، ۱۶۹	محیط طبیعی... بوم طبیعی
نظام تاریخی ۶۹، ۳۱۰، ۴۶-۴۶۱	مکانیک گرایی ۸۴	محیط گرایی ۱۱۷
نظام طبقه‌ای باز... جامعه باز	ملت ۳۴۶	مد اجتماعی ۶۸، ۱۸۲
نظام طبقه‌ای بسته... جامعه بسته	ملت گرایی ۲۵۵، ۴۰۴	مدارای اجتماعی ۶۲، ۹۵-۱۷۸
نظام طبقه‌ای منفصل... جامعه کاستی	مناسبات متقابل اجتماعی...	مدل فرهنگی... انگاره فرهنگی
نظام نهادی ۶۶-۳۱۴	بستگی متقابل اجتماعی	مدینه فاضله ۴۴۷
نظام نهادی دومین ۳۱۴	مناسبتک اجتماعی... شعائر اجتماعی	مذهب آناپاپ تیسیم ۲۴۹
نظام نهادی نخستین ۶۶-۳۱۴	منطق ۵۲	مذهب پروتستان ۳۳۲
نظریه... نگرش	موجود اجتماعی... انسان	مذهب کاتولیک ۸۴-۳۳۲
نظم اجتماعی ۶۷، ۶۹، ۱۰۲		مذهب مورمون ۲۵۳، ۳۷۱
		مردم سالاری... دموکراسی

۳۱۵	واکان ۳۸۶	۳۰۹-۶۱
هنجارشکنی ۱۷۸-۹۴، ۱۷۵	واکنش ۶۴، ۶۰	نفوذ متقابل اجتماعی ۱۰۴، ۷۲
هنجار نانهاده ۳۱۵	واکنش دوزانی ۱۸۱، ۶۴	۴۴۵-۴۴۷
هنجار نهاده ۳۱۵	واکنش عاطفی ۱۸۳	نقش اجتماعی ۱۹۹-۱۱۹، ۶۹
هنر ۴۸-۵۰، ۴-۴۶	واگرایی فرهنگی ۴۱۷-۹۲	۲۲۳-۶۶
هوس اجتماعی ۱۸۲، ۶۸	واگشت اجتماعی ۴۶۹-۵۴	نقش محقق ۲۰۰
هوش ۳۳۵، ۱۲۱	واگیری اجتماعی ۱۸۲-۶۴	نقش محول ۲۰۰
هیئت... پیکربندی	رجاهت اجتماعی ۲۰۲، ۶۹	نقشه‌کشی اجتماعی ۱۰۴، ۷۲
هیپ نوتیسم... خواب انگیزی	وجه تولید... زیرساخت جامعه	۴۴۵-۴۴۷
هیج‌گرایی ۲۲۵	وزانت ۱۱۶، ۱۱۷-۴۳، ۱۲۱، ۱۲۵	نقشه مارشال ۳۵۱
هستری ضدکمونیست ۱۷۸	وسيله تحقيق اجتماعى ۵۵-۴۱	نگار ذهنی ۴۹-۵۰
یادگیری ۲۲۲، ۱۳۶-۵۳، ۴۰	وضع موجود ۴۳۲	نگرش ۹۶، ۹۵، ۹۳، ۵۴-۳۹، ۵۳
یک‌زنی ۳۷۱، ۱۴۴	وفاق عمومی... اجماع عام	نمودار جمجمه ۱۲۱، ۱۲۰
یک‌شویی ۳۷۱	وفاق گروهی... اجماع گروهی	نمونه‌گیری ۱۰۶، ۵۶، ۵۵
یک‌گرایی ۱۷۳-۸۹	ویژگی ۲۲۶	نوآوری اجتماعی ۱۴۳، ۷۱
یکه نازی ۳۵۱	ویژگی شخصیتی ۲۴۲، ۲۲۹	۹۸-۵۰۲، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۲
یک همسری ۳۷۱	ویژگی فرهنگی ۱۴۲، ۸۰-۴۲	۴۶۵-۶۰
یگانگی گروهی ۱۵۶-۷۷، ۶۴	۴۱۲، ۲۴۲، ۲۲۹	نوآوری فرهنگی... نوآوری
یگانگی هنجاری ۱۷۰	هجوم ۲۶۵، ۱۶۰	اجتماعی
	هدف‌جویی اجتماعی ۴۴۵	نوسازگاری اجتماعی ۴۴۴
	هراس اجتماعی ۱۶۰-۹۹، ۶۸	نوسان اقتصادی ۴۰۱
	هستی... واقعیت	نهاد اجتماعی ۳۱۳-۶۶، ۶۶-۲۳
	هماهنگی اجتماعی ۳۰۳، ۶۶	۳۱۶
	۳۰۹	نهادی گردانیدن ۳۱۵
	همنایی اجتماعی... فرهنگ‌پذیری	نهضت اصلاحی... جنبش انقلابی
	همزاد... جان	نهضت انقلابی... جنبش انقلابی
	همزادگرایی ۳۸۶	نیابرسی ۳۸۹
	همزمانی ۳۱۱	نیاز جامعه‌زاد ۲۲۳-۶۰
	همزیستی ۱۵۶	نیروی تولیدی ۴۳۵، ۱۷۲، ۶۵-۲۳
	همزیستی مسالمت‌آمیز ۱۵۶	۴۴۸-۴۴۶، ۴۴۲
	همسازی اجتماعی ۶۱-۷۰	نیروی فوق طبیعت ۳۸۸
	۷۱-۱۵۵، ۴۳۷	وابسته شهر ۲۶۸
	همسئزی اجتماعی ۱۵۴	وابستگی متقابل گروهی ۶۴
	همسرگزینی ۳۷۰	واقعیت ۴۳، ۳۹
	همکاری ۱۵۳، ۶۱، ۱۵۷-۷۳	واقعیت اجتماعی ۹۷، ۹۶
	۱۶۱-۷۹	واقعیت بالفعل ۴۶
	همگرایی فرهنگی ۴۱۹-۹۴	واقعیت بالقوه ۴۶
	همنوایی اجتماعی ۱۶۶-۹۴، ۶۸	واقعیت بیرونی ۴۶، ۴۰
	هنجار اجتماعی ۱۶۸، ۱۶۸، ۱۷۴	واقعیت درونی ۷۰

نام نامه

داروبن ۳۵۴، ۲۱۲	بوگاردوس ۱۷۸، ۸۰	آدامس ۷۵
دالرد ۷۶	بون بان ۳۹۵	آرخی مه دس ۴۱
دان ته ۴۸	بنه دیکت ۲۳۳، ۷۹	آگ - ن ۱۷۶، ۱۷۸، ۴۰۲
داوبن چی ۴۸	بی بر ۷۹	آل پورت ۷۸
دوبوآ ۷۹	بیرد ۷۵	آنا ۲۴۰
دورکم ۸۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۴۲۹	بی کن، ر. ۹۰	آن درسون ۷۹
دوسن ۷۹	بی کن، ف. ۹۰	ارسطو ۲۰۴
ده وونو ۸۵	بی لی ۷۷	اس بن سر ۸۱، ۹۱، ۴۴۵
دی ۱۱۶	بین ۷۶، ۷۹، ۲۲۴	اسپیک من ۸۰
دیردورف ۷۶	پارسونز ۸۰، ۳۱۰	استای نر ۷۹
دیلی ۷۷	پارک ۷۹، ۸۲	اس ترن ۷۶
دی وی ۷۶	پاره نو ۸۵، ۳۰۹	اس توفر ۷۶، ۷۸
دی ویس ۷۷، ۷۹	پرل ۷۵	استین بک ۴۹
دیوبی ۷۵	پری ۷۵	اسمال ۷۶
راس ۷۶، ۷۹	پرینگ تون ۷۵	اس وین ۷۶
راسل ۸۰	پولس ۳۹۵	اش پنگ لر ۴۱۳، ۴۶۰
راسل موسن ۳۵۴	پیازه ۲۲۴	اشمید ۷۷
رایت ۲۶۰	ناد ۷۷	اگوستین ۳۹۵
رایس ۷۶، ۷۸	تارنی نی ۴۱	الک ساندر ۲۴۹
ردفیلد ۷۹	تارد ۸۱	الوود ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۸۰
رک لس ۷۸	تاگ ول ۴۵۷	الیزابت اول ۴۳۰
روسو ۲۴۵	تالس توی ۴۸، ۳۹۵	الیوت، ت. د. ۷۷، ۷۸
روی تر ۷۹	تامپ سون ۸۰	الیوت، م. ۷۹
زنانیکی ۸۲	تامس ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۳۴۱	انجل ۷۶
زی مرمن ۷۷	تاونی ۳۳۲	اودوم ۷۷، ۱۷۹، ۸۵
زی مل ۸۱	تای لر ۱۳۷	ای بل ۱۷۶، ۱۷۹، ۸۰
ژنه ویو ۳۹۵	ترمن ۳۷۹	اینگ ۴۵۵، ۴۶۰
سایپر ۷۹	ترنر ۸۰	بارنز ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۸۵
سام نر ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۵۶	نگرت ۱۷۷، ۸۰	باسرد ۱۷۷، ۱۷۹، ۸۵
سلین ۷۷	تنی ۷۶	بایرن ۷۷
سوروکین ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۸۵	نونیس ۸۱	بران دیس ۴۵۷
۳۵۸	توبن بی ۴۵۵	براون ۲۲۳
سیمز ۷۹	جان سون ۷۷	برجس ۱۷۶، ۱۷۹، ۸۲
شا ۷۹	جلال الدین ۴۸	برنرد ۱۷۷، ۱۷۸، ۷۹
شات ول ۸۰	جینگز ۷۹	بکر ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۸۵
شل تینگ ۷۶	جورج ۷۵	بلومن نال ۷۹
شل ون ۱۱۸	جی لت ۷۶	براس ۷۹
شو ۴۶۹	چدوک ۱۷۶، ۷۸	بودن هوفر ۷۹
عیسی ۴۵۶	چی بین ۷۷	
فدرن ۴۵۸	داب لین ۷۹	
فرانک ۸۵	داد ۸۰	

۳۴۸، ۳۴۲، ۳۳۲، ۸۱	لوبون ۱۸۵	فروم ۷۸
وب لن ۴۳۲، ۷۵	لوبله ۳۶۸، ۸۱	فروید ۲۳۹-۷۶، ۱۸۵، ۱۱۷
وست ۲۶۵	لوری ۴۷	فروه دریک دوم ۴۷۲
وستر مارک ۸۱	لوندربرگ ۷۸	فری زی بر ۷۹
ولد ۷۷	لووی ۷۹، ۷۷	فریس، ا. ۷۶، ۷۸
ولز ۴۶۹، ۱۸۲	له وین ۷۸	فریس ر.ا.ل. ۸۵
وود ۷۶	لی برن ۷۹، ۷۶	فول سم ۷۸
وودبری ۲۱۱، ۲۱۰	لین تون ۷۶، ۷۹، ۱۷۳، ۲۳۴، ۴۱۶	فون ویزه ۵۲۰
وولس تون ۷۸	لیندر، ر.س. ۷۶، ۲۶۵	فیرچایلد ۷۹، ۸۵
ویت نی ۳۲۶	لیند، ه. ۲۶۵	کار ۷۶
ویرت ۷۹، ۷۶	لینده من ۷۹	کارپن تر ۷۹
ویلی ۷۷	مارکس ۸۱، ۲۰۴، ۴۲۵	کاردی نر ۷۸، ۲۳۵
ویلی بلس ۹۱-۲۵۵	مارکی ۷۸	کرک بت ریک ۷۷
وین سنت ۷۶	مال نوس ۵۵-۳۰۱، ۴۱۲	کروبر ۷۸، ۷۹
وی ور ۷۹	مرتون ۸۰، ۸۲، ۳۴۸	کروفرد ۷۷، ۸۰
هارالد ۳۴۴	مرداک ۷۶، ۳۲۲	کروگر ۷۸
هارپر ۷۹	مریل ۷۹	کلاکون ۷۹، ۹۲-۲۵۵
هاروی ۴۳۱	مک ای. ور ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۳۱۶	کلابن برگ ۷۸، ۱۲۲
هال ۷۵	مک دوگال ۱۱۷	کلر ۷۶
هالب واکس ۲۱۴	مکن زی ۷۶، ۷۹	کل سی ۷۷
هان تینگ تون ۱۲۹، ۱۳۰	مکورمیک ۷۶، ۷۸	کنت ۸۱، ۹۰، ۴۴۵
هاوس ۷۹، ۸۰	مم فرد ۷۸	کوک ۴۴۰
هابمز ۷۹، ۸۵	مور ۷۷	کولی ۷۶، ۷۸، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۲۷
هرنس ۱۵۷	مورر ۷۹	کوندورسد ۴۶۰
هردر ۴۶۰	مورگان ۷۵	کوبین ۷۹
همبل تون ۷۶	موره نو ۷۸	کوبین ۷۹
هن درسون ۷۶	موس ۱۵۷، ۳۲۴	کین زی ۲۱۳، ۳۸۰
هن کینس ۷۶، ۷۹	مون رو ۴۰۱	کوثر ۷۶
هوبر ۱۵۷	می چل ۴۳۸	گال تون ۹۱، ۱۲۱
هوب هاوس ۸۱، ۴۵۸	مید، ج. ۲۲۵	گتیس ۷۹
هورنای ۷۸، ۲۵۴	مید، م. ۷۹، ۲۴۳، ۲۵۳	گرووز ۷۷، ۷۸
هوور ۴۶۲	میردل ۷۹	کوثر ۷۶
هیتلر ۱۸۶	میلر ۷۹	گوردون جایلد ۱۳۲
هیلر ۷۹	ناصرخسرو ۴۹	گول دن وای زر ۷۹-۷۸
هیز ۷۶	نی چه ۲۳۳، ۴۱۳	گهزل ۲۳۷
یانگ، ا.ف. ۷۹	نیونن ۴۱۷	گی دینگز ۷۶، ۷۸، ۷۹
یانگ، د. ۷۷	وارد ۷۷، ۷۸، ۹۱، ۴۴۵	گی لین ۷۶، ۷۹
یانگ، ک. ۷۶، ۷۸، ۷۹	والر ۷۶	گینس برگ ۸۱
یفره موف ۴۶۹	والیس ۷۷، ۷۹	لابی بر ۷۸
یوبنک ۸۰	وان دربه ۴۲۷	لس دل ۳۴۹
	وانس ۷۷، ۷۹	لوبلان ۳۲۶



ISBN:978-964-6595-19-4



9 789646 595194

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

